

روضات ابرار

فی ارواح العلماء ولساد

بکتابت و نشر آیت الله العظمی میرزا محمد باقر خوانساری

بیت علامه محقق آیت الله العظمی میرزا محمد باقر خوانساری

المستوفی، ۱۳۱۲ هجری قمری

ترجمه، مقدمه، اضافات، تعلیم، و تصحیح

آقای حاج شیخ محمد باقر ساعدی کمالی

زانتانات

کتابفروشی اسلامی

تهران، خیابان ۱۵ خرداد (مردم‌داری) تلفن ۲۱۹۶۶



جلد ششم

روضات الجنات

فی احوال العلماء ولساوا



بگامشایر و نشاندن سلامی از صدر امام زمان لعن

تالیف علامه محقق آیت الله العظمی میر سید محمد باقر خوانساری الی ب

المستوفی: ۱۳۱۳ هجری قمری

ترجمه، مقدمه، اضافات، تعلیم، و دانشمند محقق

آقای حاج شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی

حق چاپ و عکسبرداری از این نسخه محفوظ است

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیة

تهران - خیابان ۱۵ خرداد (بوذرجمهری) تلفن ۵۲۱۹۶۶-۵۳۵۴۴۸

۱۳۶۰ هـ شمسی - ۱۴۰۱ هـ قمری

چاپ اسلامیة

129180

اللهم سهل و تمم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدالنبیین و آله ائمهالامين

خدا را سپاسگزارم که با قلت بضاعت و تهیدستی موفق شدم

نیمد اول از مجلد سوم "روضاتالجنات" را ترجمه

نمایم و مجلد پنجمین ترجمه خود را بپایان

آورم و اینک به نیمه مجلد سوم اصل

و مجلد ششمین ترجمه خود

شروع کرده و آرزو مندم

خدای منان اینجانب را به

ترجمه این مجلد و ما بقی آن موفق بدارد

و انا الحقیر محمد باقر ساعدی ابن الحسین

المشهدی دام عمره غره جمادی الاخر چهارشنبه ۱۳۹۲

هجری در جوار عتبه علیه رضویه علی صاحبها الاف التحیه.

(۷۷) ابومحمد عبدالله بن محمد بن هرون توزی بفتح تاء و واو مفتوح و مشدد از موالیان قریش و از پیشوایان لغت است .

مؤلف بغیه بنقل از سهزافی نوشته توزی کتاب سیبویه را نزد جرمی خواننده و دانشمندتر از ریاشی و مازنی بود هواز ابو عبیده زیاد روایت میکرده و سمت شاگردی اصمعی و دیگران را نیز داشته .

توزی آثاری داشته از جمله الخلیل ، الامثال ، الاضداد .

توزی سال ۲۰۳ (جر) هجری درگذشت .

یکی از مخالفان در هجو او گفته :

یا من یزید تمقتا و تبغ

والله لو كنت الخلیل لما كتب

حضا فی کل لحظه

ننا عنک لفظه

ای کسیکه همواره بسرزنش این و آن میپردازی و در هر چشم بهمزدنی موجبات کینه توزی افراد را فراهم میآوری سوگند بخدا اگر بیپایه‌ی کمالات خلیل بررسی یک لفظه از نگارشات و گفتار ترا یادداشت نخواهیم کرد .

ابو عبدالرحمن عبدالله بن محمد بن هافی نیشابوری .

از ثقات ادبا و مصاحبان و شاگردان اخفش اوسط بوده نوادر العرب و غریب الالفاظ از آثار اوست .

بطوریکه از تاریخ حاکم ابو عبدالله نیشابوری نقل شده نامبرده سال ۲۳۶ (لور) وفات یافته .

ابومحمد عبدالله بن محمد بن عیسی اندلسی معروف به ابن اسلمی از فقها و نحویها بوده .

کتاب تفسیر الطالبین والارشاد و شرح کتاب واضح زبیدی از آثار اوست :

ابن اسلمی تقریباً از دانشمندان اواسط ماه پنجم هجریست (۱) .

ابومحمد عبدالله بن محمد نحوی قیروانی ملقب به مکفوف مؤلف کتاب عروض و متوفی

(۱) سیوطی مینویسد: ابن اسلمی الکتاب سیبویه را در هر پانزده روز یکمرتبه

دوره میکرده .

۸۸۰ ہجری است .

اسحق بن خنیس نامبرده را در ضمن اشعاری نکوہش کردہ و او در پاسخ وی اشعار ذیل را گفتہ :

ان الخنیسی یهجونی لارفعہ
لم تبق مثلته تحصی اذا جمعت
اخسا خنیسی فانی لست اہجوکا
من المثالب الا کلہا فیکا

ہمانا خنیسی از من نکوہش میکند تا بر اثر نکوہش من بمقامی نائل گردد و چنین نیست دور شو ای خنیسی کہ من ہرگز ترا ہجو نخواہم کرد زیرا اطمینان دارم ہرگاہ تمام زشتیہا را در یکجا گرد آورند ہمہی آنها در خور تو خواہد بود .

(۷۸) ابوالعباس عبداللہ بن معتز باللہ بن متوکل بن معتصم بن ہرون الرشید .

سرایندہ معروف و مشہور بہ ابن معتز عباسی است .

ابن معتز از ناصبیان بود و تا حد امکان در عداوت و دشمنی با اہلبیت عصمت میکوشید و با آنکہ در نسب بخاندان ہاشم می پیوست درعین حال از ہیچگونہ ضدیتی با آل پیغمبر خودداری نمیکرد .

ابن خلکان شرح حال مختصری از او نگاشته و اظہار کردہ ابن معتز ادیبی بلیغ و سرایندهای توانا بود مضامین عالیہای را کہ از سرچشمہی قریحہ صاف او تراوش می کرد بہ لباس نظم می آراست و الفاظ سهل و ممتنعی در درون نظم خود ایجاد میکرد و معانی بدیعی در اشعار خود بکار می برد .

ابن معتز با دانشمندان و ادیبان آمیزش میکرد و در ردیف آنان بشمار می آمد .

ابن معتز ہموارہ با نامبردگان بہ امور علمی و ادبی اشتغال داشت در ہمین موقع گروہی از درباریان و منشیان مقتدر عباسی نامبرده را از خلافت معزول کردہ و با ابن معتز بیعت نمودہ و او را بلقب المرتضی باللہ نامیدند .

متاسفانہ یکشب و یکروز بیشتر بر مسند خلافت مستقر نشدہ یاران مقتدر از کار خود پشیمان گردیدہ با اطرافیان ابن معتز جنگیدہ و آنها را دستگیر کردہ و مقتدر را بہ خلافت برگماشتند و در دوم ربیع الاول سال ۲۹۶ ہجری ابن معتز را خفہ کردہ و او را در عبائی پیچانیدہ در برابر خانہ اش مدفون ساختند .

ابن معتز (ہفت روزماندہ) از ماہ شعبان سال ۲۴۷ ہجری متولد شدہ .

آثاری از او باقی مانده از جمله الزهر والریاض، البدیع، مخاطبات الاخوان بالشعر، الجوارح والصيد، السرقات، اشعار الملوك، الادب، حلی الاخبار، طبقات الشعراء، الجامع در نوازندگی و در این کتاب ارجوزهایکه در ذم صبح است آورده شده.

از گفتار ادبی اوست البلاغمالبلوغ الی المعنی ولم یطل سفر الکلام. بلاغت آنستکه انسان بلیغ بتواند معنی الفاظ را کاملاً آشکار کند نه آنکه به پرگوئی بپردازد و به آرایش آن اشتغال ورزد

ابن معتر میگفته اگر از من بپرسند بهترین شعری را که می شناسی تعریف کن من از شعر عباس بن احنف تجاوز نکرده او میگوید:

قد سحب الناس اذیال الظنون بنا و فرق الناس فینا قولهم فرقا
فکاذب قدرمی بالظن غیرکم و صادق لیس یدری انه صدقا
مردم دامنه‌های پندار را درباره‌ی ما بحرکت آوردند و گفتار مختلفی در حق ما گفتند
یکی دروغگو بود که دیگران را بگمان باطل نسبت میداد و یکی راستگو بود و خود از راستی
خویش بی اطلاع بود.

مؤلف گوید بدیهی است دشمنان اهل بیت سرانجام به بدترین بیچارگی و گرفتاری مبتلا میشوند و آخر کار آنها از نظر ناراحتی مایه عبرت دیگران قرار میگیرد البته این پیش آمدهای ناگوار برای نامبردگان قوی است که جملگی برآیند و محلی برای آزمایش باقی نمی گذارد زیرا من جربالمجرب حلت بهالندامه.

و پیش از این ذیل احوال سید مرتضی نظیر پیش آمدی را که برای ابن معتر به وقوع پیوسته ایراد کردیم و آنجا علت پیدایش چنین ناراحتی‌ها را برای مخالفان اهل بیت علیهم السلام مشروحا بیان نمودیم.

و بزودی با تایید خدایمتعال ذیل احوال قاضی ابوالقاسم تنوخی خواهیم نوشت ابن معتر قصیده‌ای در برتری آل عباس بر آل ابیطالب علیهم صلوات الله الملك الغائب و قاضی مزبور که از مفاخر شیعه است با اشعار نغزی به یاوه‌گوئیهای او پاسخ داده.

صفدی ذیل ترجمه ابوالحسن علی بن مهدی اصفهانی معروف به کسروی می نویسد: نامبرده ادیبی سراینده و راوی اخبار و آثار ادبا بود از کتاب العین خلیل مخصوصاً مطلع بود و اظهار علاقمندی خاصی نسبت بآن می نمود کسروی از پدرش - جاحظ دیکالجن روایت

میکرده و علی بن یحیی بن نجم و ابوعلی کوکبی از او روایت کرده‌اند .
کسروی در روزگار خلافت المعتضد وفات یافت .

از آثار کسروی کتاب الخصال در حکم و اشعار و کتاب الاعیاد والنواریز (جمع نوروز)
و امثال اینها از قبیل مراسلات الاخوان و محاورات الخلان .
کسروی با ابن معتز گفتگوها و مراسلاتی داشت .
هنگامی ابن معتز با او نوشت :

ابا حسن انت بن مهدی فارس	فرق بنالست بن مهدی هاشم
و انت اخ فی یوم لهو و لذه	و لست اخا عند الامور العظام

ای ابوالحسن با ما همراهی کن زیرا تو پسر مهدی نامدار ایرانی هستی و پسر مهدی
هاشم نیستی که دست از همراهی ما برداری متاسفانه در اوقات خوشی و بازیگری با ما همراهی
و در پیش آمدهای سخت دوستی با ما نداری .
کسروی در پاسخ او نوشت :

ایا سیدی ان ابن مهدی فارس	فداء و من یهوی لمهدی هاشم
بلوت اخافی کل امر تحبه	و لم تبله عند الامور العظام
و انک لو نبهته لملمه	لانساک صولات الاسود الضراغم

ای سید من همانا پسر مهدی فدائی شماست و چه کسی هواخواه مهدی هاشم است تو
دوست خودت را در پیش آمدهائی که دوست میداری آزمایش کرده‌ای متاسفانه در گرفتاریهای
مهم او را مورد امتحان قرار نداده‌ای هرگاه در موقع ناراحتی او را باخبر ساخته بودی
حشمتهای شیران غران را از خاطر تو می برد .
از اشعار کسروی است :

قم سل لنفسی بالمداد	م ففیه هم قدامضه
او ما تری بدر السماء کان	ه تعویذ فضه
فاذا المحاق اذابه	فکانه آثار غصه

جام شرابی بیاور و اندوه گذشته‌ی مرا برطرف کن مگر ندیده‌ای ماه شب چهارده مانند
بازوبند نقره‌ایست در عین حال هنگامیکه در محاق قرار میگیرد اثر دندان اندوه بر آن هویدا است

مؤلف گوید از اشعار ابن معتز است .

یموت الفتی من عشره بلسانه و لیس یموت المرء من عشره الرجل

فعرته من فیه ترمی براسه و عشرته بالرجل تبری علی مهل

آدمی از لغزش زبان می میرد و از لغزش پا آزاری نمی بیند آری لغزش زبان او سر او را به باد فنا میدهد (زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد) و لغزش پای او پس از چندی بهبودی پیدا میکند .

(۷۹) ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری مروزی از لغویها و نحویها و

مؤلف المعارف و ادب الکاتب است .

ابن خلکان مینویسد ابن قتیبه دانشمندی مورد اطمینان بود و در بغداد میزیست و

همانجا بنا بروایتی که از اسحق بن راهویه و ابواسحق زیادی و ابوحاتم سیستانی و اعلامی که در طبقه آنها بودند داشته حدیث میکرده .

و فرزندش احمد و ابن در ستویه شیرازی از وی روایت کرده اند .

ابن قتیبه آثار ارزنده ای دارد از جمله غریب القرآن و الحدیث و عیون الاخبار و مشکل

القرآن و مشکل الحدیث و طبقات الشعراء الاشریه ، اصلاح الغلط ، النفقه ، الخیل ، اعراب القرآن ، الانوار ، المسائل والحيوانات المیسر والقداح و امثال اینها .

ابن قتیبه تا آخرین روز زندگی خود کتابهای خود را برای خواهندگان علم قرائت

میکرد .

برخی گفته اند پدرش از مردم مرو رود بود و خود او در بغداد ویا در کوفه متولد شده

و نظر باینکه چندی داوری دینور را بعهدده داشته به دینوری شهرت یافته .

ابن قتیبه سال ۲۱۶ متولد شده و در نیمه ماه رجب سال ۲۷۶ (ورع) وفات یافت .

ابن قتیبه پیش از مرگش فریادی زد و بحالت بیهوشی درآمد و پس از آن به مرگ

ناگهانی درگذشت برخی هم علت دیگری نوشته .

ابوجعفر احمد بن عبدالله فرزند ابن قتیبه از فقهاء عصر خود بوده و آثار پدرش را

روایت میکرده .

ابوجعفر در هجدهم ماه جمادی الاخر سال ۳۲۱ (اشک) هجری وارد مصر شد و مسند

داوری را بعهدده گرفت و سال پس از آن همچنانکه بمسند داوری برقرار بود در مصر وفات

یافت .

مردم معتقداند مطلعان اظہار داشته‌اند ادب‌الکاتب از مقدمهء تنها فراہم شدہ و مشتمل بر کتابی نمیباشد و اصلاح منطق مقدمهء ندارد و تنها کتابی بیش نیست .
باید گفت این اظہار نظر خالی از تعصب و بیباکی نیست زیرا ادب‌الکاتب علاوه بر مقدمہ فنون معمولہ دیگر را دارا بودہ ممکن است کسیکہ چنان اظہار نظری کردہ خواستہ بگوید از آنجا کہ مقدمہی مفصلی برای آن نوشتہ شدہ مانند اینستکہ از اصل کتاب خاطر شدہ باشد و از آنطرف اصلاح المنطق بدون ایراد مقدمہ تدوین شدہ .

ابومحمد بن سید بطلمیوسی آتی الذکر شرح مفصلی بر آنکتاب بنام الإقتضاب نوشتہ و اشتباہات مؤلف را متذکر شدہ و ضمناً نمودار کثرت اطلاعات شارح بودہ است .
ہؤلف گوید پیش از این بمناسباتی ذکر شدہ و ذکر خواهد شد علاوہ بر نامبردہ دیگران نیز ادب‌الکاتب را شرح کردہ و برخی شرح ویژه‌ای برای مقدمہی آن بوجود آوردہ و ذیل شرح حال احمد بن محمد معروف بہ نحاس نوشتیم نامبردہ تالیفی بنام ادب‌الکاتب دارد و نیز ذیل احوال ابن درید لغوی و ابوبکر انباری و ابوبکر صولی خواہیم نگاشت نامبردگان ہر یک کتابی بدان نام نگارش دادہ‌اند .

از جملہ مطالبی را کہ برخی از فضلاء اصحاب در کتاب خود از ادب‌الکاتب نقل کردہ و شایستہ است ما ہم ذیل این ترجمہ بدان اشارہ کنیم اینست .

بچہ درندگان را جرو گویند و بچہ پرندگانرا فرخ و بچہی درندہ وحشی را طفل و کرہ اسب را مہر و فلو و کرہ خر را جحش و غفر گویند و گوسالہ نر را عجل و مادہ را عجلہ و برہ نر و مادہ را سخلہ و بہمہ گویند و هنگامیکہ بچہارماہگی رسد حمل و خروف و مادہی آن را خروفہ و بزغالہ را سخلہ و بہمہ و هنگامیکہ بسن چہارماہگی رسد جفر و مادہی آنرا جفرہ پس از آن جدی و بزغالہ مادہ را عناق گویند بچہ شیر را شبل و بچہ کفتار را فرعل و بچہ خرس را دیسم و بچہ آہورا خشف و طلا و بچہ خوک را خرنوص و بچہ روباہ را ہجرس گفتہ‌اند .

از ادب‌الکاتب نقل شدہ ابن قتیبہ گفتہ مردم می‌پندارند ظل و فی ہر دو بمعنی سایہ مطلق است و حال آنکہ چنین نیست زیرا ظل سایہ از آغاز روز تا آخر آنست و ظل بہمعنی ستر است و فی منحصر بسایہی پس از زوال است و در حقیقت فی همان سایمایست کہ از طرفی بطرف دیگر امتداد میکند و کلمہی فی بمعنی رجوعست خدا فرمودہ حتی تفی، الی

امرالله یعنی تا وقتی که بفرمان خدا بازگردد .

با توجه بدانچه از ادب‌الکاتب نقل کردیم هویدا میشود دائره واژه‌های عربی تاچه اندازه وسیع و مشتقات آن چقدر زیاد و ضمنا بازدید گردد اهمیت ادب‌الکاتب تاچه مقدار است .

مؤلف گوید پیش از این سخنی از اصلاح‌المنطق بمیان آمد اکنون میگوئیم اثر مزبور نام دو کتابی است که از طرف دو نفر ادیب کامل تالیف شده یکی :

یعقوب بن سکیت امامی آتی‌الذکر که پیشوائی متقدم بوده و مؤلف اصلاح‌المنطق در صورت عدم قرینه همین شخص است دیگری :

ابوحنیفه احمد بن داود بن و نند (باد و نون) مشهور به ابوحنیفه دینوری .

مؤلف بغیه گوید ابوحنیفه از نحویها و لغویها و مهندسان و محاسبان بشمار میآمده و در روایت و زهد مورد اطمینان بوده و مراتب ادب را از کوفیها و بصریها استفاده کرده و حداکثر بهره وریهای او از ابن سکیت بوده .

آثار او عبارتند از کتاب‌الباه ، لحن‌العامه ، الشعر والشعراء ، الانواء ، النبات که تالیف بیسابقه‌ای بوده ، تفسیرالقرآن ، اصلاح‌المنطق ، الفصاحه ، الجبر والمقابله ، البلدان ، الرد علی لقدمه .

در باب احمدین بدان اشاره شد و امثال اینها .

بوحنیفه از دانشمندان بنام و بی‌نظیری است که مراتب ادب و علوم عربی را بضمیمه کمالات و اطلاعات فلاسفه دارا بوده و در ماه جمادی‌الاولی سال ۲۸۱ (فرا) یا ۲۸۲ (فرب) و یا ۲۹۰ (صر) وفات یافت .

مؤلف گوید ممکن است اثر بوحنیفه اصلاح اصلاح‌المنطق باشد نه اصلاح‌المنطق و نساج کلمه‌ی اصلاح را مکرر دانسته و حذف کرده‌اند ، متاسفانه تمام نسخی که از بغیه در دسترس است درآمده همه‌ی آنها نام کتاب را اصلاح‌المنطق بدون اصلاح مکرر آورده‌اند .

مؤلف گوید پیش ازین ذیل احوال حسین بن موسی بن هبه‌الله نحوی ملقب به جلیس ضبط کلمه دینور و نام عده‌ای از منتسبان بدانرا نوشتیم .

و دراین ذیل موضوعی را که مؤلف توضیح‌الاشتباه تذکر داده می‌نویسیم او اظهار میدارد دینور بکسر دال و فتح نون نام دهکده‌ایست واقع در میان همدان و بغداد و محل

مزبور اقرب بهمدانست .

و نیز ذیل احوال ثعلب نحوی بنام دامادش ابوعلی دینوری اشاره کردیم اینک در این ذیل مینویسیم .

مؤلف بغیه بمناسبت شرح حال ابوالحسین محمد بن ولاد تمیمی نحوی از یاقوت نقل میکند .

ابوالحسین در مصر از ابوعلی دینوری داماد ثعلب استفاده کرد سپس بعراق مهاجرت نمود و از مبرد و ثعلب بهره‌مند گردید .

ابوالحسین در حسن خط و ضبط کلمات مهارت کاملی داشت و از یکپالنگ بود و پیری او را در محدوده‌ی متصرفی خود درآورده بود و دینوری با مادر او ازدواج کرده بود و بالاخره ابوعلی دینوری دو حق پدری بگردن وی داشت .

ابوالحسین کتابی داشت بنام المنق که مطلب تازه‌ای در آن ایراد نکرده بود . تا آنجا که مینویسد ابوالحسین در سن پنجاه سالگی سال ۲۹۸ (صرح) در مصر وفات یافت .

دیوان الادب در ردیف ادب الکاتب و اصلاح المنطق بشمار می‌آید و مؤلف بنا بنقل معجم الادباء .

ابوسعید محمد بن جعفر بن محمد غوری است ،

نامبرده یکی از لغویهای مشهور و پیشوایان ادب است دیوان الادب را در ده مجلد بزرگ تالیف کرده و کتاب فارابی را مورد توجه قرار داده و به ابواب آن افزوده و به طرز جالبی تهیه نموده و هرگاه کتاب فارابی را که رنج فراوانی در راه تهذیب آن بر خود هموار نموده به بوسعید نسبت دهیم شایسته‌تر است .

(۸۰) ابومحمد عبدالله بن جعفر بن درستویه بن مرزبان شیرازی فسائی نحوی معروف به ابن درستویه .

ابن سمعانی کلمه‌ی درستویه را بضم دال و راء و سکون سین و تاء مضمومه با واو معدله و فتح یاء و هاء ساکنه ضبط کرده .

و بنقل از ابن ماکولا به فتح دال و راء و تا و واو ضبط شده .

ابن خلکان مینویسد ابن درستویه عالمی فاضل بود فن ادب را از ابن قتیبه سابق

الذکر و میرد و دیگران فرا گرفته و در بغداد باخذ کمالات پرداخته و گروهی از افاضل (مانند دارقطنی و دیگران) از شاگردان وی بوده‌اند .

ابن درستویه سال ۲۵۸ (نحر) هجری متولد شده و در روز دوشنبه نه روز مانده از ماه صفر سال ۳۴۷ هجری در بغداد وفات یافته پیش از این در باب حا اشاره به شهر فسا نمودیم .

ابن درستویه آثار زیادی دارد و همه‌ی آنها در نهایت خوبی و استواری تهیه شده‌اند از جمله تفسیر کتاب جرمی سابق الذکر، الارشاد در نحو، غریب الحدیث، معانی الشعر، الحی والمیت، التوسط بین الاخفش و ثعلب در تفسیر قرآن، خبر قس بن ساعده الاضداد، اخبار النحویین، الرد علی الفراء در معانی .

علاوه بر آنها کتابهای دیگری داشته که به تکمیل و اتمام آنها موفق نشده .

مؤلف بغیه مینویسد ابن درستویه در نحو و لغت از بصریها کاملاً پشتیبانی میکرد و دارقطنی و دیگران شاگرد او بودند .

ابن منده او را توثیق کرده و هب‌الله لالکائی او را تضعیف نموده و اظهار داشته موقعی با او گفتند حدیثی از عباس دولی روایت کن تا در برابر آن درهمی بگیری .

ابن درستویه بدون آنکه از نامبرده حدیثی شنیده باشد روایتی بنام او نقل کرد . خطیب بغداد اظهار نظر لالکائی را باطل دانسته و گفته موقعیت ابن درستویه بالاتر از اینست که حدیثی را بدروغ بشخصی نسبت دهد .

سیوطی از آثار ابن دستور این کتب را نام برده الارشاد و شرح الفصحی والرد علی المفضل فی الرد علی الخلیل و غریب الحدیث والمقصود والممدود و معانی الشعر و اخبار النحاه و از مابقی آنها که ابن خلکان اسم برده یادآوری نکرده و بطوریکه از قرائن دیگر به دست می‌آید سیوطی در هنگام تالیف بغیه تاریخ ابن خلکان را حاضر نداشته .

پیش از این ذیل احوال نبطویه نحوی بیپاره‌ای از مطالب که مربوط به اساسی بوده که پایان آنها با لفظ ویه ختم میشده اشاره کرده و در ذیل احوال سیبویه نحوی نیز اشاره خواهیم کرد .

(۸۱) ابوبکر عبدالله بن احمد بن عبدالله شافعی ملقب به قفال مروزی .

پیشوای فقیه و مستغنی الاوصافی است که فتاوی منحصر بفرد او در آثار شیعه و سنی

مورد توجہ بوده است .

ابن خلکان مینویسد قفال در فقه و حفظ و پرهیزکاری و پارسائی یکتای روزگار بوده و در تائید مذهب شافعی آثاری از خود بظهور رسانیده که از حیثه اطلاع معاصرانش بیرون بوده هرچه برخلاف دانسته کاملاً صحیح بوده و هرچه را پسندیده در کمال شایستگی بوده . گروه بسیاری از جمله شیخ ابوعلی سنجی و قاضی حسین بن محمد و شیخ ابو محمد جوینی پدر امام الحرمین و دیگران از شاگردان او بوده و همه‌ی آنها از دانشمندان انگشت شمار و مؤلفان عالی‌مقدارانند .

و بمناسبت سپاسگزاری از مقام ارجمندشان آثار علمی او را که از وی فرا گرفته بودند در اطراف انتشار میدادند و پیشوایان بزرگی از مراتب علمی آنها بهره‌ور میشدند . قفال در بزرگسالی و پس از آنکه عمری را در قفل‌سازی بسر برده بود و در این فن مهارت ویژه‌ای بدست آورده بود به تحصیل دانش پرداخت .

بنا باظهاریه‌ی برخی از مورخان قفال در سن سی سالگی به فراگرفتن فقه پرداخت و فروع ابوبکر محمد بن حداد مصری را که بشرح حال او در حرف میم اشاره خواهیم کرد شرحی استادانه نوشت .

فروع مزبور درعین حالیکه اثر کوچکی بیش نبود مشتمل بر مسائل مشکله و بیسابقه‌ای بوده که جز مبرزان دانشمندان فقه دیگران از حل مشکلات آن درمانده بوده بهمین مناسبت علاوه بر قفال دیگران از قبیل ابوعلی سنجی و قاضی ابوطیب طاهری سابق‌الذکر به شرح آن اقدام کردند و مشکلات آنرا حل نمودند .

مؤلف تلخیص‌الاثار بمناسبت شهرستان مرو مینویسد مرو از کهنترین و مشهورترین شهرهای خراسان است آبادانی آن بسیار و مناظر دلربای آن فراوان و هوای آن درنهایت لطافت است مرو از بناهای ذوالقرنین است وقهندز (قلعه‌کهن) آن کهنتر از خود مرو است گویند قهندز از بناهای طهمورث پیشدادی است .

مرو از شهرهای بی‌عیب است تنها ناراحتی آن عرق‌المدنی است که حداکثر افراد بدان ناراحتی گرفتارند .

مرو اکنون بصورت ویرانی درآمده .

عبدالله بن مبارک پیشوای دانا و پارسا از آنجاست .

نامبرده سال ۱۲۰ (کف) متولد شده و سال ۱۸۱ (قفا) هجری وفات یافت و امام ابو بکر عبدالله بن احمد قفال مروزی که در علم فقه یکتای روزگار بوده از آنجاست .
قفال پس از آنکه جوانی خود را در قفل سازی بی پایان برد و در این فن مهارت کاملی بدست آورد به تحصیل علم پرداخت .

قفال قفل مخصوصی که از چهار تکه آهن تهیه شده بود و با کلید مخصوصی باز میشد میساخت و از اینگونه استادی در این فن فراوان داشت .
قفال سال ۴۲۷ (تکز) هجری وفات یافت انتهی .

عبدالله بن مبارک مؤلف گوید نامبرده از اقران ابراهیم ادهم و ذوالنون مصری و مالک بن دینار بصری و شقیق بلخی و امثال ایشان از عارفان نامدار است .
گفتار عارفانه و حکایات نادره‌ی او در کتابهای اخلاقی و گذارشات پارسایان نقل شده مؤلف گوید نامبرده غیر از خواجه عبدالله انصاری هروی حکیم و پارسای معروف و از پیشینیان عارفان و مؤلف منازل السائرین و مناجات فارسی عرفانی و امثال آنهاست .

بدیهی است نامبرده بدین نام و کنیه معروفست ابواسمعیل عبدالله بن محمد بن علی و نسبش به شش واسطه به ابویوب انصاری که از یاران رسول خدا (ص) بوده می پیوندد .
عبدالله انصاری در طبقه جنید بغدادی و سری سقطی است و از عده‌ای از جمله حمزه بن محمد بن عبدالله حسینی روایت میکند و گروهی از جمله ابوالفتح بن ابوالقاسم انصاری و ابوالوقت عبدالاول بن عیسی سجزی (سیستانی) صوفی از او روایت کرده‌اند .

مؤلف گوید پیش از این تاریخ درگذشت قفال را از تلخیص الاثار نوشتیم اینک این خلکان مینویسد قفال در یکی از ماهها در سال ۴۱۷ (زیت) در سن هفتاد سالگی وفات یافت و در سیستان مدفون و قبرش معروفست .

ابوبکر محمد بن علی بن اسماعیل قفال چاچی .

مؤلف بمناسبت قفال مروزی بشرح حال او اشاره کرده مینویسد این خلکان در تاریخ خود عنوان خاصی برای شرح حال او تهیه کرده و اظهار داشته قفال در روزگار خودش پیشوای منحصر بفردی بود و در فقه و حدیث و اصول و لغت و شعر در تمام ماوراءالنهر در شافعیها نظیری نداشت .

قفال فن فقه را از ابن سریج فرا گرفته و نخستین کسی است که کتاب الجدل الحسن

من الفقہا را تالیف کردہ و آثار بسیاری از خود بیادگار گذارده و کتابی در اصول الفقہ و شرحی بر همان رسالہ نگاشته .

قفال چاچی از محمد بن جریر طبری و اقران او روایت میکرده و حاکم ابو عبد اللہ و ابو عبد اللہ بن منندہ و گروهی بسیار از وی روایت می نموده اند .
قفال پدر قاسم مؤلف تقریب است کہ در کتاب نہایہ و وسیط و بسیط از آن مطالبی آورده شدہ .

غزالی در باب دوم از کتاب رهن از وی موضوعاتی را نقل کرده و اشتباہا او را ابوالقاسم نام برده .

عجلی (ابوالفتح اسعد سابق الذکر) در شرح مشکلات و جیز و وسیط در باب سوم از باب تیمم مینویسد مؤلف تقریب ابوبکر قفال است و برخی کتاب مزبور را از آثار فرزندش قاسم میدانند و بہمین جهت مؤلف آنرا بصورت مبہم ادا کرده و مؤلف تقریب خوانند . بدیہی است تقریب مزبور غیر از تقریب سلیم رازی است .

قفال بنقل شیخ ابواسحق شیرازی سال ۳۳۰ (ش) ہجری وفات یافت چاچ کہ معرب آن شاش است یکی از شہرہای ماوراء النہر است کہ گروہی از دانشمندان از آنجا برخاستہ اند .
انتہی .

ابن خلکان ذیل احوال .

ابو عبد اللہ محمد بن مسعود بن احمد مینویسد نامبرده از فقہاء شافعی مذهب و از دانشمندان بنام مرواست .

مسعودی فن فقہ را از ابوبکر قفال مروزی سابق الذکر استفادہ کردہ و مختصر مزنی را بہ طرز جالبی شرح کردہ .

مسعودی از استادش قفال کمتر روایت کردہ است .

غزالی در کتاب الایمان الوسیط در باب سوم ذیل موجبات حنث قسم فرعی را عنوان کردہ مردی سوگند یاد کرد تخم مرغ نخورد تصادفا با دیگری روبرو شد کہ کیسہای دردست داشت اظہار کرد سوگند بخدا آنچه در کیسہی توست میخورم برخلاف انتظار محتویات کیسہی مزبور تخم مرغ بود این مسئلہ در هنگامی مورد بحث قرار گرفت کہ قفال مروزی بر کرسی تدریس نشسته و اشتغال بدرس داشت از وی حل مسئلہ را پرسیدہ قفال با ہمہی

استادی از پاسخ وی درمانده شد .

مسعودی شاگرد او که حضور داشت گفت تخم مرغها را بصورت حلوا (مثلا خاکینه) در آورد و بخورد در نتیجه هم آنچه را در کیسه بوده خورده و هم حنث قسم ننموده .
 قفال اظهاریه او را که از بهترین حیلها بوده پسندیده (۱) .
 و نیز ابن خلکان ذیل احوال .

ابوعبدالله محمد بن احمد مروزی خضری فقیه شافعی نوشته خضری از مصاحبان ابوبکر فارسی و از شاگردان بنام ابوبکر قفال مروزی است تا آنجا که گفته ابوالفتوح عجلی در شرح مشکلات وجیز و وسیط نوشته روزی از ابوعبدالله پرسیدند آیا مرد بیگانه میتواند بناخنها را زن بیگانه نگاه کند؟ ابوعبدالله ساعتی سر بزیر انداخته و در اطراف آن به اندیشه فرو رفت در آنموقع دختر شیخ ابوعلی شبوی در اختیار وی بود ، همسرش پرسید چرا فکر میکنی از پدرم در خصوص همین مسئله شنیدم میگفت اگر ناخنها دست باشد حق نگاه کردن دارد زیرا دستش عورت نیست که باید پوشیده باشد لیکن ناخن پا بمناسبت اینکه خود پا عورت است و باید پوشیده شود بناخن آنهم نمیتوان نگاه کرد .

خضری از چنین پاسخی خوشحال شد و گفت هرگاه بر اثر ملاقات و بستگی با اهل علم بجز از همین مسئله بهره‌ای نبرده بودم کافی بحال من بود .

ابن خلکان اظهار داشته تفصیل مزبور خالی از دقت نیست زیرا شافعیها هیچیک از دست و پا را عورت نمیدانند و نسبت باجنبی هم در اینخصوص فرقی نمیکند .

(۸۲) ابوحکیم عبدالله بن ابراهیم بن عبدالله بن حکیم خبری مؤلف طبقات شهرت او را بفتح خاء و سکون باء ضبط کرده و اظهار داشته خبری در فنون ادب مهارت کامل داشت و خط را در کمال استادی مینوشت و در فقه شاگرد ابواسحق شیرازی بود و در فرائض و حساب ید طولی پیدا کرد و در هر دو رشته بتالیف کتاب پرداخت و حماسه دیوان بحتری و دیوانهای دیگران را شرح کرد .

ابوحکیم فنون حدیث را از ابومحمد جوهری و دیگران بهره برده و در بسیریه نشر احادیث میپرداخته و محدثی راستگو و نیکو روش بوده .

نواده‌اش ابوالفضل بن ناصر از وی روایت کرده و اظهار داشته روزی همچنانکه بر مسند خود نشسته و بنوشتن آثار خویش اشتغال داشت قلم از دستش افتاد ، ابوحکیم گفت

۱ - ابن خلکان نوشته مسعودی سال ۴۲۰ و اندی در مرو وفات یافته و منسوب بجدش مسعود است .

بخدا سوگند افتادن قلم از دست من دلیل بر فرا رسیدن مرگی است که نیکبختی و عیش ہمیشگی مرا تضمین می نماید در تعقیب این پیش آمد روز سه شنبه دوازدهم ذیحجه سال ۴۷۶ (عتو) هجری وفات یافت .

عبدالله بن ابراهیم بن اسماعیل عبدری .

نامبرده از قراء و نحوین بوده و از ابوعلی صدفی و دیگران روایت می کرده ابو محمد عبدالله بن ابراهیم بن حصین کندی .

خزرجی مؤلف تاریخ یمن مینویسد نامبرده فقیهی نحوی و لغوی و محقق و مدقق بوده کافیهی ابن حاجب را بنام الدرر برای محصلان مبتدی شرح کرده و با آنکه بنام مبتدیان بوده درعین حال مورد انتفاع همگان قرار گرفته .

(۸۳) ابواسماعیل عبدالله بن شیخ ابو منصور محمد معروف به خواجه عبدالله

انصاری .

مؤلف حبیب السیر نامبرده را از نوادگان ابویوب انصاری نامبرده است .

خواجه انصاری در دوم شعبان سال ۳۹۶ هجری (شصو) در قهندز مصر متولد شده .

از خود او نقل شده پدرم مرا در چهار سالگی بمکتب فرستاد و هنگامیکه نه سالگی را

تمام کردم میتوانستم کاملاً از عهده سرایندگی برآیم تا بحدیکه همشاگردان من بر من حسادت میبردند .

در مکتبی که ما درس میخواندیم بچه زیبا چهرهای بنام ابواحمد همدرس با ما بود

یکی از دوستان از من خواست در وصف چهره ی او شعری بسرایم بالبدیهه گفتم .

لابی احمد وجه قمر اللیب

ولله لحظه غزال رشق القلب سهامه

ابواحمد چهره زیبائی دارد که ماه شب چهارده غلام آنست و دیدگان آهووشی دارد

که دل هدف تیر مزگان آن قرار گرفته .

از خود او حکایت شده از نعمت حافظه کمال بهره وری را داشتم چنانچه هر چه را

می نگاشتم بلافاصله از حفظ میکردم .

سیمد هزار حدیث را همراه با هزار هزار سند از خاطر خود نوشتم و گاهی که با دقت

کامل بخود می نگریدم بر من ثابت میشد متجاوز از هفتاد هزار حدیث از حفظ دارم .

او گفته هر روز بامداد بگورستان میرفتم و هر مقدار از قرآن کریم که میتوانستم بترویج ارواح مردگان تلاوت میکردم سپس به مکتب خانه میرفتم و در درس استاد شرکت می نمودم و هر روز شش ورق از کتاب را بخط خود می نگاشتم و همهی آنها را بخاطر می سپاردم سپس درس را که فرا گرفته بودم بحضور استاد قرائت میکردم و بالاخره میخواندم و می نوشتم الی آخر.

مؤلف حبیب السیر نوشته مزار مکرم او در بقعهی گزرگاه واقع شده و صفا و زیبائی و معنویت آن بقعه بیش از آنست که قلم و رقم یارای نگاشتن آنرا داشته باشد .
خواجہ حدود ۴۸۱ (فتا) هجری وفات یافت .

مؤلف گوید خواجہ عبداللہ رسالهی فارسی در مناجات دارد و کلمات حکمت آمیز و عارفانهی در آن ایراد کرده از جمله :

الهی هرکه را عقل دادی چه ندادی و هرکه را عقل ندادی چه دادی ؟

الهی اگر کاسنی تلخست از بوستانست و اگر عبداللہ مجرمست از دوستانست .

گویند خواجہ عبداللہ بصحبت عدهای از اکابر رسیده از جمله :

شیخ ابو عبداللہ محمد بن فضل بن محمد طاقی که در علوم رسمیه و معنویه تبحری کامل داشته و سال ۴۰۹ (تط) در غره صفر وفات یافته فلیتامل

مؤلف گوید نامبرده غیر از عبداللہ مبارک سابق الذکر زاهد مشهور است که کلمات و گفتار عارفانه او در کتابهای پند و اندرز بسیار است .

و در آنموقع که به حج بیت الله مشرف می شده در راه بحضور انور حضرت سجاد (ع) شرفیاب شده .

علامه حلی در کتاب کشف الیقین حکایتی از او نقل کرده که در رادکان زمان تشرف او به حج بیت الله بزن علویهای کمک کرده و از این راه موقعیت ارزندهای بوجود آورده که همه ساله فرشتهای به نیابت او بزیارت خانهی خدا مشرف میشود .

مؤلف گوید بزودی ذیل احوال محمد بن قاسم معروف به ابن انباری بنام عدهای که حافظهی بیسابقه داشته اشاره خواهیم کرد .

(۸۴) ابومصعب عبداللہ بن عبدالعزیز اندلسی نحوی معروف به ابوعبید بگری .

مؤلف بغیه مینویسد نامبرده پیشوائی لغوی و از اخباریهای ادبا بشمار می آمده و در

فنون مختلفه استاد بوده.

بکری در ساحل کبله بسمت امارت برقرار بوده و همواره اوقات خود را به مستی بر گذار میکرده درعین حال آثاری از قبیل شرح نوادر قالی و شرح امثال ابو عبید و اشتقاق الاسماء و معجم ما استعجم من البلاد والمواضع و اعلام نبوت نبینا از آثار اوست و گروهی از کمالات او استفاده میکرده و در ماه شوال سال ۴۸۷ (زفت) وفات یافته.

ابوموسی عبدالله بن عبدالعزیز بغدادی معروف به ابوموسی ضریر از نحویها بوده و کتاب الفرق والانشاء و امثال اینها از آثار اوست.

ابوموسی مؤدبالمهتدی بود و در مصر میزیست و همانجا از احمد بن جعفر دینوری سابقالذکر که در شرح حال داماد و همنامش ثعلب نحوی مشهور بنام او اشاره کردیم روایت میکرده و یعقوب بن یوسف نجیرمی از او روایت مینموده.

ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمن انصاری اندلسی.

از ادبا و لغویها و از شاگردان ابومحمد بن زیدان مکی لغوی بوده انصاری به نوشته طبقات النحات کتابی بنام ری الظئمان فی متشابه القرآن تالیف کرده و سال ۶۳۴ (خلد) وفات یافته.

(۸۵) ابومحمد عبدالله بن محمد بن السید بر وزن عید.

پیشوای لغوی نحوی بلنسی بطلیوسی مغربی است.

فتاوی نادره‌ی او در کتابهای فقه و لغت بسیار آورده شده.

فاضل شمنی در حاشیه مغنی در باب حتی ذیل گفته‌ی ابن هشام و زعم ابن السید مینویسد سید بکسر سین بی نقطه از نامهای گرگ است و او ابومحمد عبدالله بن السید بطلیوسی است که در بلنسیه میزیسته و مدرسی بنام و آثاری داشته از جمله المثلث در دو مجلد.

ابن السید سال ۴۴۴ (متد) در بطلیوس جزیره اندلس متولد شده و سال ۵۲۱ (ثکا) در بلنسیه از همان جزیره وفات یافته.

مؤلف گوید مابقی آثار و احوال او را ذیل شرح حال ابراهیم بن قاسم بطلیوسی مشهور به اعلم متذکر شدیم.

و نیز نام برادر بزرگترش ابوالحسن علی بن محمد بن السید لغوی نحوی معروف به خیطال را یادآوری کردیم.

ابومحمد عدهای از کتابهای ادب و امثال آنها را از برادرش فرا گرفته ابوالحسن در زندان ریاح در حالیکه به زنجیر آویخته بود سال ۴۸۸ هجری (حتف) وفات یافت .
 احمد بن ابان معروف به ابن سید بدون الف و لام و معروف به صاحب شرطه از لغویهای مشهور کتابی در لغت در صد مجلد بنام العالم تالیف کرده .
 شرح حال او را در باب احامده نوشته ایم .

عبدالعزیز بن احمد بن السید سرایندهی نحوی و لغوی بوده شرح حال او را در ذیل یکی از اعلام همان باب نوشته ایم .
 ابوالحسن علی بن اسماعیل مرسی مغربی اندلسی معروف به ابن سیده اقوال و فتاوی او در مغنی و امثال آن آورده شده .

ابن خلکان شهرت او را بکسر سین ضبط کرده و اظهار داشته نامبرده در لغت و فنون عربیت پیشوائی بنام بوده و مهارت کاملی در آنها داشته .
 ابن سیده کتابی در لغت بنام المحکم که کتابی بزرگ و مشتمل بر انواع لغت بوده تالیف کرده و نیز کتاب دیگری در لغت بنام المخصص که آنهم کتاب بزرگی است تالیف نموده و از آثار او شرح حماسه ابوتمام در شش مجلد و امثال اینها از کتابهای مهم دیگر است .

ابن سیده و پدرش هر دو نابینا بودند .

پدرش اسماعیل استاد فن لغت بود و فرزندش در آغاز کار از او استفاده میکرد و پس از او بدرس ابوالعلی صاعد بغدادی سابق الذکر حاضر میشد و نیز از مراتب علمی ابو عمر ظلمنکی بهره‌وری داشت .

ظلمنکی گفته هنگامی وارد مرسیه شده اهل علم آنجا اطراف مرا گرفته تا کتاب غریب المصنف را برای آنها قرائت کنم بنامبردگان گفتم البته باید توجه کنید از چه کسی مطالب آن کتاب را فرا میگیرید بهمین مناسبت کتاب را بستم .

در اینموقع مرد نابینائی را بنام ابن سیده بحضور من آوردند وی تمام آن کتاب را از آغاز تا انجامش از حفظ خواند من از حافظهی او بشگفت آمدم .

ابن سیده از سرایندهی بهره‌ی قابلی برده و در این رشته صاحب تصرف بود .
 ابن سیده غروب روز یکشنبه چهار روز مانده از ماه ربیع الاخر سال ۴۵۸ (تنح) در

سن شصت سالگی وفات یافت .

(۸۶) ابوسعید عبدالله بن ابوالسری محمد بن هبهالله تمیمی حدیثی موصلی فقیه شافعی مذهب و مشهور به شرفالدین بن ابی عصرون .

ابن خلکان گفته نامبرده از مردم حدیثه موصل است که شهرکی است در خاور دجله بغداد نزدیک زاب اعلی نه حدیثه فرات .

ابن ابی عصرون از فقهاء بنام و دانشمندان عصر خود بوده و از جمله علمائیست که نام و آوازه او همه جا را فرا گرفته .

ابن ابی عصرون در خردسالی قرآن کریم را با ده گونه قرائت مربوط به آیات شریفه را از ابوالغنائم سلمی سروجی و ابوعبدالله بن دباس بارع و ابوبکیر مزرفی و دیگران استفاده کرده و مراتب فقه را از قاضی ابومحمد عبدالله بن قاسم شهرزوری پدر قاضی کمالالدین و اصول را از ابوالفتح بن برهان اصولی فرا گرفته .

ابن ابی عصرون برای کسب کمالات بشهرهائیکه اعلام بنام میزیستند مسافرت کرد و از هر یک بقدر استعداد ذاتی خود بهره‌مند شد تا اینکه پس از چندی به حلب مراجعت کرد و همانجا اقامت گزید و بتالیف آثار پرداخت از جمله صفوه المذهب من نهاییه المطلب در هفت مجلد الانتصار در چهار مجلد ، المرشد در دو مجلد ، الذریعه در معرفت شریعت ، تفسیر خلاف در چهار جزء الارشاد المعرب فی نصره المذهب به اتمام آن موفق نشد و در ردیف سایر اموال او که در حلب چپاول شد به یغما رفت .

گروه بسیاری از دانش پژوهان گرد او اجتماع داشتند و از او کمال بهره‌بری را میبردند . ابن ابی عصرون در شام مشار بالبنان و عالم زمان و مورد توجه خاص نورالدین حاکم شام بود نورالدین بمنظور قدردانی از او در حلب و حماه و حمص و بعلبک و محال دیگر مدارس بنام او بنیان کرد و سال ۵۷۳ هجری داوری سنجار را بعهدده گرفت .

ابن ابی عصرون در آخر عمر همچنانکه بر مسند داوری برقرار بود کور شد و برای اثبات خود بر مسند قضاوت رساله‌ی جالبی بمنظور اینکه آدم کور حق داوری را دارد تالیف کرد .

بدیهی است داوری کور و صحت آن برخلاف مذهب شافعی بوده و ابوالخیر عمرانی مؤلف البیان در کتاب الزوائد وجهی برای داوری قاضی کور آورده و آرا تجویز کرده لیکن

من در غیر این کتاب وجه جوازی در کتب دیگر ندیده‌ام .

سلطان صلاح‌الدین نامه‌ای بخط خود از دمشق برای قاضی فاضل عبدالرحیم سابق الذکر که آن اوقات در مصر بوده در ضمن چند فصل مینویسد از جمله در آن نامه از کوری شرف‌الدین ابن ابی‌عصرون بحث میکند و متعرض میشود نامبرده داوری قاضی نابینا را تجویز میکرده با آنکه تجویز او برخلاف مرام‌همی فقها بوده اینک با شیخ ابوطاهر بن عوف اسکندرانی ملاقات کن و از او درخواست کن با توجه به احادیث واردهی درباره‌ی داوران آیا داوری انسان کور جایز است یا جایز نیست .

با قطع نظر از مراتب فوق ابن ابی‌عصرون از فضلاء بنام بوده و شبهه‌ای در فضل و برتری او نبوده و حافظ ابوالقاسم بن عساکر در تاریخ دمشق و عماد کاتب در خریده او را نام برده‌اند ویژه عماد از او بزرگداشت کرده و اظهار داشته در روزگار وی مرجع فتاوا بوده و این مرتبه عظیم بدو منتهی گردیده .

از اشعار او دو شعر ذیل را آورده :

اوءمل ان احیی و فی کل ساعه
و هل انا الا مثلهم غیر ان لی
تمریمی الموتی تهز نعوشها
بقایا لیلال فی الزمان اعیشها

آرزومندم زنده بمانم با آنکه همه وقت جنازه‌ی مردگان از کنار من میگذرد بدیهی است روزگار من هم مانند آنها خواهد بود و تفاوت میان من و آنها چند شبی بیش نیست ابن ابی‌عصرون روز دوشنبه ۲۲ ربیع‌الاول سال ۴۹۲ (تصب) در موصل متولد شده و در شب سه‌شنبه یازدهم رمضان سال ۵۸۵ (ثفه) در دمشق وفات یافته و در مدرسهای که بنام او بنیان شده مدفون گردیده و من مکرر بزیارت مرقد او رفته‌ام .

(۸۷) ابومحمد عبدالله بن احمد بن احمد بن عبدالله بن نصریه خشاب معروف به ابن خشاب از نحویها و لغویها بود .

جلال‌الدین سیوطی از قفطی نقل کرده ابن خشاب در روزگار خود مهارت کاملی در نحو داشت تا بحدیکه او را در ردیف ابوعلی فارسی بشمار می‌آوردند .

ابن خشاب در حدیث و تفسیر و لغت و منطق و فلسفه و حساب و هندسه ماهر بود و در کلیه‌ی علوم و فنون معموله آنعصر ید طولی داشت .

ابن خشاب مراتب ادب را از ابومنصور جوالیقی و دیگران و اصول حساب و هندسها

از ابوبکر مرزوقی و حدیث را از ابوالغنائم نرسی و ابوالقاسم بن حصین و ابوالعزیز بن کاوش و دیگران فرا گرفته .

ابن خشاب همواره بفرافرفتن دانش پرداخته تا بر اقرانش برتری پیدا کرده و مراتب عالی و دانی را عهده‌دار گردیده .

ابن خشاب خط را در کمال زیبایی مینوشته و کتابهای بسیاری گرد آورده و دانش پژوهان از همه طرف گرد او اجتماع میکرده و از کمالات او بهره‌مند میشده و شاگردان بنامی از مجلس او برخاسته‌اند و احادیث بسیاری روایت کرده .

ابوسعید سمعانی و ابواحمد بن سکینه و ابومحمد بن اخضر از او به سماع حدیث مفتخر بوده‌اند .

ابن خشاب در فن حدیث مورد وثوق و اطمینان و مردی راستگو و پیشوای عصر خود بوده متأسفانه در دین داری آنچنانکه باید و شاید مراعات نمی‌کرده و بالاخره دیندار محتاط نبوده .

ابن خشاب آدمی بخیل بود و جامه‌های کهنه میپوشید و نسبت به خوراک خود دقتی نمیکرد و در نگهداری ناموس علم بی‌مبالا بود چنانچه در سر راهها با مردم همه جانی شطرنج بازی میکرد و در میدانها کنار حلقه شعبده‌بازان و بازیگران و عنترگردانهای ایستاد بسیار خنده‌رو و بازیگر و خوش اخلاق بود .

هنگامی عده‌ای از حنبلیها اطراف او ایستاده بودند یکی از حاضران پرسید آیا کتاب الجبال را داری؟ گفت ای نادان مگر این عده که اطراف مرا گرفته‌اند نمی‌بینی . کسی از او پرسید قفاء ممدود است یا مقصور؟ پاسخ داد ممدود میشود سپس مقصور میگردد اشاره بمعنی قفا کرد که بمعنی گردن است اول کشیده میشود سپس کوتاه میگردد . روزی یکی از معلمان نزد ابن خشاب شعر عجاج را خواند :

اطر با وانت قتسری و انما یاتی الصبا صبی

تو با اینکه مرد بزرگی هستی باز هم مزاح میکنی مزاح منحصر بکودکانست .

ابن خشاب گفت مصراع چنین است و انما یاتی الصبی الصبی همانا کودک به کودک

در می‌افتد و آنهم در مکتب خانه توست ، مرد مکتب‌دار خجالت کشیده بیرون رفت .

ابن خشاب عمامه‌ای را آنقدر بر سرش میگذارد و عوض نمیکرد که از چرکینی سیاه

میشد و از زیادی عرق سخت گردیده قابل کندن میشد و فضولات کبوتران که بر روی آن ریخته بود پاک نمیکرد .

ابن خشاب در تمام عمر زنی اختیار نکرده و کنیزی برای خود نگرفته بود .

و هرگاه به بازار کتابفروشان میرفت و میخواست کتابی بخرد در موقعیکه کتابفروشان و مردم را سرگرم می یافت ورقی از آن کتاب را پاره میکرد و کتاب را ناقص می نمایاند تا به این وسیله به بهای اندکی خریده باشد و هرگاه کتابی از کسی میگرفت به صاحبش باز نمی گرداند و میگفت وارد کتابخانه شده نمیتوانم آنرا بیرون آورم .

آثار ابن خشاب عبارتند از شرح جمل جرجانی و شرح جمل ابن جنی ناتمام مانده ، رد بر ابن بابشاذ در شرح جمل رد بر تبریزی در تهذیب الاصلاح ، شرح مقدمه و زیر بن هبیره در نحو گویند نامبرده در ازاء خدمتی که ابن خشاب باو کرده بود هزار دینار جایزه بوی داد رد بر حریری در مقامات .

ابن خشاب شب جمعه سوم رمضان سال ۵۶۷ (تسز) وفات یافت و کتابهایش را وقف بر اهل علم نمود .

گویند پس از چندی او را بخواب دیده با هیئت بسیار نیکوئی پرسیدند خدا با تو چه کرد؟ گفت از گناهان من در گذشت ، پرسید وارد بهشت هم شدی؟ گفت آری ، لیکن خدا از من اعراض نمود .

مؤلف در حاشیه اظهار داشته اعراض خدا با دخول بهشت امکان ندارد بدیهی است چنین سخنی القاء شیطانی است .

علامه حلی قدس سره آثار ابن خشاب را بتوسط سید رضی الدین بن طاوس ره از شیخ تاجالدین حسن بن دربی از احمد بن شهریار خازن از او روایت نموده .

ابومحمد عبدالله بن احمد بن اسعد بن ابی الهیثم .

از تاریخ یمن خزرجی نقل شده نامبرده فقیهی فاضل و از فنون قرائت و نحو و لغت کاملاً برخوردار بود کتاب ایضاح در قرائت و تبصره در نحو از آثار اوست .

ابوجعفر عبدالله بن احمد انصاری قرمونی معروف به ابن اطرش نحوی یکی از مشایخ و اساتید ابوحیانست .

ابومحمد عبدالله بن احمد مالقی .

در فن عربیت و لغت استاد بود و از روای عدول و ضبط بحساب می آمد خدایمتعال او را توفیق علم و عمل کرامت کرده و آخرین پرهیزکاران اندلس بود و در کمال تقوی و پرهیزکاری بسر میبرد معمولا از غذای کسی استفاده میکرد که کاسبی صحیح و درستی داشت ویژه پس از پیدایش فتنه های متعدد از خوردن گوشت دست برداشت .

مالقی از معاشرت با مردم دوری میکرد و تنها روزهای دوشنبه و پنجشنبه برای ملاقات آنان وقت تعیین کرده بود در هر جمعه ختم قرآن میکرد .

مالقی سال ۵۷۳ (ثعج) متولد شده و در روز شنبه پنجم جمادی الاخره سال ۶۴۸ (حخم) وفات یافته .

(۸۸) ابومحمد عبدالله بن بری بن عبدالجبار مقدسی مصری معروف به ابن بری از لغویها و نحات بوده .

مؤلف بغیه مینویسد و آوازه ی مقدسی همه جا را فرا گرفته و در شهرهای مصرکسی به پایهی معلومات او نبوده .

الکتاب سیبویه را از محمد بن عبدالملک شنترینی استفاده کرده و خود در جامع عمرو تدریس میکرده و درعین حالیکه آکنده از دانش بوده غفلتهائی از او سر میزده و بهمین مناسبت حکایاتی از او نقل شده .

از جمله روزی انگوری در کیسه داشت و با یکی از دوستانش ملاقات کرد در راه ایستاد و با او حرف میزد درعین حال با کیسه انگور بازی میکرد و بدون توجه انگورها را فشار میداد آبهای انگور قطره قطره بر پای او میریخت مقدسی برفیقش گفت خیال می کنم باران می آید نامبرده اظهار داشت باران نیست بلکه قطرات آب انگور است که بر اثر فشار دست شما روی پایتان میریزد . مقدسی خجالت کشید و رفت .

مقدسی مدرس نحو و لغت و شواهد اصول ادب و مورد وثوق و اطمینان دانشمندان روزگار خود بود .

جز ولی از شاگردان مقدسی بشمار می آمد و اعلام عصرش از وی مجاز بودند مقدسی دیوان الانشاء را در اختیار داشت .

و کتاب اللباب را در رد ابن خشاب که دره الغواص حریری را مورد نقض قرار داده بوده نوشته و حواشی بر صحاح نیز دارد .

صفدی گفته مقدسی به اتمام آن موفق نشده و تا کلمه‌ی وقش که یکچهارم آن کتاب باشد بیشتر تالیف ننموده و مابقی آنرا عبدالله بن محمد بسطی تکمیل کرده است .

مقدسی در پنجم رجب سال ۴۹۹ (تسط) متولد شده و در شب شنبه ۲۷ شوال سال ۵۸۲ (ثقب) وفات یافت انتهی .

مقدسی علاوه بر جزولی شاگردان دیگر نیز داشته از جمله سلیمان بن بنین بن خلف مصری دقیقی سابق‌الذکر دیگری .

ابو محمد عبدالمنعم بن صالح بن احمد بن محمد قرشی .
نامبرده مؤلف کتاب النوادر والغرائب است .

مؤلف گوید نامبرده غیر از عبدالمنعم بن محمد بن عبدالرحیم خزرجی غرناطی معروف به ابن‌الفرس است .

وی از لغویها و نحویهای عصر خود بوده و کتاب احکام القرآن از آثار اوست .

مؤلف میگوید مقدسی بر وزن مجلسی منسوب به بیت‌المقدس است که آنهم بر وزن مجلس و بعضی مقدس با اسم مفعول از باب تقدیس ضبط کرده و عده‌ای قدس بضم قاف، و سکون دال یا قدس بضم قاف و دال گفته و منسوب بدان را قدسی گویند و در بسیاری از تراجم بدین نسبت اشاره کرده‌اند .

بیت‌المقدس منزلگاه پیمبران و قبله شرایع الهی و جایگاه وحی پروردگار است و پیش از نزول آیه شریفه فلنولينك قبله ترضاها ، قبله‌ی مسلمانان بود .

بیت‌المقدس در آغاز بدست حضرت داود (ع) بنیان شد و او با تمام آن توفیق‌نیافت فرزندش حضرت سلیمان به تکمیل آن پرداخت و آنرا بانجام آورد و چگونگی بنای بیت المقدس بدست آندو بزرگوار مشتمل بر تفصیل بسیاری است که باید از کتابهای تفسیر و تاریخ پیمبران استفاده کرد .

از آثار عجیب و بیسابقه‌ی آن بقعه آنست که در آن زنجیری آویخته شده اشخاص راست‌کردار بدان دسترسی دارند و مردم بی‌حقیقت و دروغگو از دسترسی بدان محرومند و بدانوسيله میتوان خائن را از صاحب حق و آئین تشخیص داد .

از جمله بنائی در آن بنیان شده که دیوارهای درونی آن در کمال صافی و صیقل خوردگی است هرگاه بدکار و نیکوکار در آن وارد شوند دیواریکه برابر نیکوکار باشد به صفا

و صیقل زدگی خود باقی میماند و دیوار برابر آدم بدکار بلافاصله تیره و تاریک میشود .
 بنای مسجد اقصی در مشرق بیت المقدس واقع شده در ازای این مسجد هفتصد ذراع و
 پهنای آن چهارصد و پنجاه و پنج ذراع و ستونهای آن ششصد و هشتاد و چهار عدد است .
 مسجد اقصی در کمال زیبائی و استواری بنا شده و سنگهای مرمر رنگارنگی در پایهای آن
 برقرار گردیده و با کاشیهای الوان زینت داده شده که مانند آنها در شهرهای دیگر دیده
 نمیشود در صحن مسجد بناء بزرگی است که در ارتفاع پنج ذرعی واقع شده و به وسیله
 پلکانها از چندین محل بطرف آن حرکت میکنند در وسط آن قبه بزرگی بر فراز پایه‌هایی از
 سنگ مرمر قرار گرفته و سقف آنرا از ارزیز (قلع سفید) ساخته و بیرون و اندرون آنرا به کاشیهای
 معرق مزین ساخته و از سنگهای مرمر ملون مفروش نموده و در وسط آن صخره و سنگی است
 که مزار زائرانست و در زیر آن غاریست که بوسیله پله‌کان بدانجا وارد شده و نماز میگذارند .
 قبه بیت المقدس دارای چهار در است و در طرف شرقی و خارج از قبه قبه‌ی دیگری
 است که بر پایه‌های زیبائی بنا شده .

در درون صخره هشتاد ستون بکار رفته و قبه از سه هزار و نود و دو صفحه قلع پوشیده
 شده و فراز آنها را به زرناب اندود کرده‌اند ، سقفهای مسجد دارای چهار هزار ستون بوده
 و سقفهای شبستانهای آن به چهل و پنجهزار صفحه قلعی مزین گردیده .
 صخره بیت المقدس دارای سی و سه ذرع دراز او بیست و هفت ذرع پهناست و مغازه‌های
 که زیر صخره قرار گرفته جایگاه شصت و نه نفر انسانست در مسجد هزار و پانصد قندیل و
 در قبه صخره چهارصد و شصت قندیل افروخته میشود .
 صخره در وسط مسجد معلق است و چیزی جز اراده خدایمتعالی جهات ششگانه آن را
 نگهداری ننموده .

در طرف جنوبی آن اثر قدم مبارک رسول خدا (ص) نمایان است که در شب معراج از
 فوق صخره بر براق سوار شد در طرف دیگر آن اثر فرشتگان که در آن موقع رکابداری آنجناب
 را نمودند دیده میشود .

ابی بن کعب گفته هنگامیکه داود از ساختمان بیت المقدس آسوده شد خدایمتعالی باو
 وحی کرد در برابر رنجی که بر خود هموار نمودی هرگونه پاداشی بخواهی از من بطلب .
 عرض کرد پروردگارا درخواست من اینست مرا بیامرزی .

فرمود ترا آمرزیدم باز درخواست کن ، عرضکرد آرزومندم هرکسی وارد این مسجد شود و دو رکعت نماز درگذارد و از این مسجد خارج شود گناهان او را بیامرزی مانند روزی که از مادر متولد شده فرمود ایندعایت مستجابست باز بخواه عرضکرد هر بینوائی که در این مسجد وارد میشود چون بیرون رود مستغنی گردد . فرمود ایندعا نیز مستجابست باز درخواست کن عرضکرد تمنا دارم هر بیماری که وارد این مسجد میشود شفا یابد فرمود این دعای تو نیز مستجابست .

ابن عباس گفته بیت المقدس جایگاه پیمبران و مایه آرامش دل‌های آنهاست محلی نیست در آن مگر اینکه پیمبری در آن نماز گذارده یا مهبط فرشته‌ای بوده .

محمد بن احمد بشاری مقدسی در کتاب اخبار بلدان الاسلام می‌نویسد هوای بیت المقدس در نهایت اعتدال و میوه‌های صحرائی و کوهی و میوه‌های سردسیری و گرم‌سیری در آن فراوانست دانشمندان اسلامی در آنجا معدوداند و حداکثر مردم آن ترسایانند در آنسرزمین بحال ستمدیدگان رسیدگی نمیشود .

مسجد اقصی که در قرآن کریم بدان اشاره شده در آنجاست قبه پیمبر و محل صعود براق و محراب مریم و زکریا و کرسی سلیمان و کنیسه قمامه که شرح بنای آن از حوصله ما خارج است در آنجاست مسجد اقصی در وسط شهر بیت المقدس قرار گرفته . ترسایان میگویند قندیلی در مسجد است که در روز معینی نور آن از آسمان استناره میکند .

چشمه سلوان در آنسرزمین است و آن چشمه‌ایست که هرگاه اندوهناکی از آن بیاشامد بلافاصله اندوهناکیش برطرف میشود .

چشمه‌ی مزبور ضرب‌المثل مردم است که گویند ولو اشرب السلوان ما سلیت هرگاه چشمه‌ی سلوان را هم بیاشامم تسلیت خاطر پیدا نخواهم کرد انتهى .

شیخ شهید حدیثی را که گویا از احادیث امامیه باشد نقل کرده کسی که بدیداریکی از دانشمندان موفق شود چنانست که بیت المقدس را زیارت کرده .

در حدیث مرسل از رسول خدا روایت شده همانا خدایمتعال فرشته‌ء را بر بیت المقدس موکل داشته هرشب میگوید کسیکه از مال حرام استفاده کند نافله و فریضه او مقبول درگاه خدا نمیباشد .

مؤلف گوید بزودی ذیل احوال ابن عبدالبر مؤلف الاستیعاب و همچنین بمناسبت شرح حال ابن عبدالبر سبکی نحوی خواهیم گفت ابن البری با هیچیک از ایندو ارتباط و بستگی ندارد .

(۸۹) ابومحمد عبدالله بن سلیمان بن داود بن عبدالرحمن بن سلیمان بن عمر بن حوط الله حارثی اندی اندلسی معروف به ابن حوط الله .

مؤلف بغیہ نوشتہ حوط بفتح اسم منقول از مصدر حاط یحوط یا معدولی است کہ از حوطله عدول کردہ و بر اثر کثرت استعمال حوط بدون لام و ہاء گفتہ شدہ .

در شرق اندلس کلمہ حوطله مصغر بکار میبرند و آنرا تصغیر حوت می دانند و حرف اول آنرا فتحہ میدهند مانند عود و قاء منقوت مبدل بہ طاء مؤلف میسازند و بہ آخر اسم مصغر لام مشدد و مفتوحی برای مؤنث و لام مشدد و مضمومی برای مذکر باضافہ ہاء ساکنہ می افزایند بنابراین در تصغیر حوت حوطله میگویند .

لیکن این گونه استعمال خالی از نظر نیست زیرا صحت ضبط مزبور تا وقتی است کہ حوطرا بدون اضافہ بہ اسم جلالہ بخوانیم و ہرگاہ با اضافہ بکار بردیم تصغیر فوق موقعیت خود را از دست میدہد .

مؤلف بغیہ بنقل از مؤلف نزار مینویسد ابومحمد فقیہی جلیل و اصولی و نحوی و ادیب و سرایندهای کاتب و پرهیزکار و متدین و حافظاً احادیث و ضابط بود .

عبدالله عالمی فاضل و روشنفکر بود و ملوک و حکام عصر از وی کمال احترام را داشتند .

عبدالله دست راستش گرفتار عارضہای بود و هیچگاہ اتفاق نیفتاد دست راستش را از آستین بیرون آورد و تا آخر کار ہم کہ از دنیا رفت کسی از علت عارضہی آن خبردار نشدہ و آثار خود را با دست چپ در کمال آراستگی مینوشت .

عبدالله تمایل باجتهاد داشت و درعین حال حداکثر مسائل را بہ پیروی از ظاہریہا مورد عمل قرار میداد .

عبدالله باتفاق برادرش سلیمان بشہرہای اندلس مسافرت می کرد و از اعلام بلاد اندلس استفادہهای شایان می برد و بہرہہائی کہ برای آنها حاصل میشد برای سایر اعلام مغرب زمین کمتر بدست آمدہ بود .

عبدالله داوری اشبیلیه و قرطبه و مرسیه را بعهدہ داشت و دردوران قضاوت دادگری بتمام معنی را رعایت می نمود .

عبدالله روز چهارشنبه دوم رجب سال ۵۴۹ (ثمت) هجری درانده متولد شد و روز پنجشنبه دوم ربیع الاول سال ۶۱۲ (بیخ) در غرناطه درگذشت انتھی .

مؤلف گوید نام ابن حوط الله در ذیل عده ای از اعلام گذشته مکرر آورده شده و او از مشاهیر علما و ادبا و اکابر دیار مغرب زمین است و ما پیش از این ذیل احوال احامده بنام شهرهای مهم مغرب زمین اشاره کردیم .

ابن حوط، غیر از عبدالرحمن بن حوط الله است که استاد .

ابومحمد عبدالواحد بن محمد بن علی بن سداد اموی مالقی اندلسی میباشد نامبرده معروف به بائع است و کتاب التیسر را که در خصوص قرائات دهگانه تالیف شده شرح کرده و نیز کتابی در فقه دارد .

عبدالله بن سلیمان بن منذر بن عبدالله بن سالم اندلسی قرطبی نحوی ملقب به درود بر وزن جعفر یا دریوید بر وزن دریهیم است .

نامبرده از پیشوایان فنون عربیت و شعر و ادب بوده و سال ۳۲۵ (شکه) سه روزمانده از رجب وفات یافت .

دریوید بنوشته بغیه اعمی بود و کتاب کسائی را شرح کرده و اشعار بسیاری گفته از جمله :

تقول من للعمی بالحسن قلت لها
القلب یدرک ما لا عین تدرکه
و ما العیون التي تعمی اذا نظرت
کفی عن الله فی تصدیقه الخیر
والحسن ما استحسنته النفس لا البصر
بل القلوب التي یعمی بها النظر

میگوید کوری چه زیبائی درآدم کور بوجود می آورد؟ در پاسخ او میگویم خدایست
صحت و زیبائی آنرا تصدیق کرده که دل آدم کور چیزهائیرا بدست می آورد که چشم از ادراک آن عاجز است و زیبائی هم آنست که نفس ادراک می نماید نه دیده دیده انسان روشن دل کور نیست بلکه دیده انسان کور باطن کور است؟

(۹۰) ابوالبقاء عبدالله بن حسین بن عبدالله بن عکبری بغدادی ضربیر نحوی حنبلی .

در فنون عربیت مهارت کامل داشت و از اقران و امثال خود برتر بود اثر معروف او التبیان فی اعراب القرآنست که اخیرا به ترکیب ابوالبقاء شهرت یافته و ما نسخه‌ی کهنی از آنرا در اختیار داریم و کلیه‌ی اعراب قرآن که اثر ابواسحق سفاقی نحوی معروف به قیسی است در حواشی آن نوشته شده.

لیکن مهارت ابوالبقاء از قیسی بیشتر بوده و بهتر میتوان به مطالب آن اعتماد کرد زیرا نهایت تحقیق را در اثر خود بکار برده و وجوه شایسته‌ی اعمال کرده. پیش از نامبردگان افراد ذیل به تالیف ترکیب قرآن اقدام کرده‌اند، ابن قتیبه سابق‌الذکر ابن خالویه که در باب حاء نامبرده شده.

ابوزید لغوی نبطویه نحوی مبرد بصری، ابن سجستانی حوفی بلقینی آتی‌الترجمه، عبدالملک بن حبیب بن مرداس سلمی استاد ابن وضاح و مؤلف طبقات‌الفقهاء والواضحو غریب‌الحديث و امثال آنها (۱)، و ابومحمد مکی بن خموش بن محمد بن مختار قیسی که شرح حال او ذیل ترجمه قیسی مشهور در باب همزه ذکر شده.

مؤلف گوید بخاطر دارم یکی از بزرگان نحویها کتابی در ضمن نه مجلد در اعراب قرآن نوشته و میتوان این موضوع را از ذیل شرح احوال گذشتگان بدست آورد و به یاری خدا درآینده بنام عده دیگر از مؤلفانی که در اعراب قرآن آثاری از خود به یادگار گذارده‌اند اشاره خواهیم کرد.

عکبری بضم عین و سکون کاف و فتح باء منسوبست به شهرک عکبرا که کنار دجله بغداد و طرف فوقانی شهر بغداد بفاصله ده فرسخ قرار گرفته.

و بطوریکه ابن خلکان اظهار داشته گروهی از دانشمندان از آنجا برخاسته‌اند در قاموس گوید عکبراء بفتح باء و گاهی مقصور یعنی عکبری استعمال شده نام دهکده‌ایست و منسوب به آنرا عکبرای و عکبری گویند.

عبدالله بن عکبر بر وزن جعفر از محدثان آنجاست.

مؤلف گوید در شرح حال شیخ مفید قدس سره خواهیم نوشت معظم‌له از مردم عکبر است در کودکی بهمراه پدرش از آنجا به بغداد آمده.

(۱) سیوطی مینویسد نامبرده در سن ۶۴ سالگی سنه ۲۳۹ هجری وفات یافته.

در شرح حال او نوشته‌اند: "ثم انحدر و هو صبی مع ابیمالی بغداد" از کلمه‌ی انحدر که مصدر آن انحدار و بمعنی از بالا به پائین آمدن بوده برمی‌آید عکبر نسبت به بغداد در جهت فوق قرار گرفته و یا در محل مرتفع طرف شمالی بغداد که آب دجله از آنجا فرو می‌ریزد واقع شده و محل عکبر مشابه تلی است و تلعکبر معروف همانجاست و هرون بن موسی تلعکبری که از اعظم مشایخ شیعه و افاضل محدثان آنهاست از همین محل می‌باشد، زیرا آنچه را درباره‌ی تلعکبر نوشته‌اند مساوی با توضیحی است که درباره‌ی خود عکبر داده‌اند.

مؤلف توضیح‌الاشتباه بنا بنقل از برخی از اعلام مینویسد عکبر به ضم عین و سکون کاف و ضم باء نام مردی از بزرگان و یا از سرشناسان اکراد بوده و تل معروف را منسوب به او میدانند.

شهید ثانی اظهار داشته شهید اول تلعکبری را بتخفیف لام ضبط کرده لیکن در خلاصه آنرا چنانچه مشهور است به تشدید لام ضبط نموده.

منتهی‌المقال ذیل احوال تلعکبری کلمه را بتشدید لام و عین و باء مضموم بنا به ضبطی که در ایضاح علامه شده آورده و افزوده از خط شیخ صفی‌الدین بن معد موسوی استفاده شده که برهان‌الدین قزوینی از سید فضل‌الله راوندی نقل کرده امیری بنام عکبر وارد شد یکی از ما کلمه‌ی مزبور را بفتح عین تلفظ کرد فضل‌الله گفت این اسم بضم عین و با ضبط شده.

و اظهار داشته در یکی از دیهات همدان بنام ورشید فرزندان عکبر موجوداند از جمله اسکندر بن دیربیش بن عکبر است که از امراء نیکوکار بشمار می‌آید و چندین مرتبه حضور انور حضرت بقیه‌الله عجل‌الله تعالی فرجه شرفیاب شده.

از فضل‌الله منقول است عکبر و ماوی و دینان و دربیس همگی از امراء بنام عکبر بوده‌اند اسکندر مزبور از جمله افراد نامی و انگشت‌شمار اینخاندانست.

مؤلف گوید از جمله کسانی که بشرح حال ابوالبقاء اقدام کرده‌اند تقی‌الدین شمنی است نامبرده ذیل کلام ابن هشام که از وی نامبرده مینویسد:

ابوالبقاء عبدالله بن ابی عبدالله حسین بن ابی البقاء اصلا از مردم عکبر بوده و در بغداد متولد شده و همانجا زیست داشته ابوالبقاء فقیهی حنفی مذهب و نحوی عروضی

و نابینا بوده .

فن نحو را از ابن خشاب و دیگران فرا گرفته سال ۵۴۸ (محت) متولد شده و سال ۶۱۶ (خیو) در بغداد وفات یافته .

عکبری: بضم عین و فتح باء منسوبست به عکبر شهرکی در فوقانی دجله بغداد و فاصله آن تا بغداد ده فرسخ است .

دیگر از کسانیکه بشرح حال او پرداخته‌اند مؤلف بغیه است .

نامبرده از قفطی نقل کرده ابوالبقا اصلا از مردم عکبر است فن قرائت را از ابوالحسن بطایحی و فقه را از ابویعلی فرا گرفته و پیوسته بمصاحبت او اشتغال داشته تا در امور مذهب و خلاف و اصول مهارت کامل بدست آورده و فن عربیت را از یحیی بن نجاح و ابن خشاب فرا گرفته تا از معاصران پیش برده و از رؤساء عصر خود بشمار آمده .

ابوالبقاء مورد اطمینان اعلام و دانش‌پژوهان عصر خود بود و به صداقت و کمال و اوصاف شایسته و محفوظات شهرت داشت و عامی خوش اخلاق و فروتن بود و با رؤساء عهد خویش بمنظور تعلیم مراتب ادب به آنها و فرزندانشان آمیزش میکرد .

ابوالبقاء در خردسالی به بیماری آبله گرفتار شد و در اثر آن بیماری از نعمت دیدگان محروم ماند .

ابوالبقاء هنگامیکه تصمیم میگرفت تالیف تازه‌ای بوجود آورد آثاریکه درخصوص آن موضوع نگارش یافته بحضور می‌طلبید و یکی از کسانیکه مورد اطمینانش بود کتب مربوطه را قرائت میکرد و او با دقت کامل بمطالب آن گوش میداد و مطالب مورد نظر را به خاطر می‌سپرد برای کاتب تقریر میکرد و او تقریرات وی را بدون کم و کاست بر صفحات کتاب بر میگردانید و بدینوسیله آثاریکه ذیلا نامبرده میشوند از وی به یادگار ماند .

ابوالبقاء اوقات شبانه روز خود را به بطالت نمی‌گذرانید و همواره به تدریس و تعلیم می‌پرداخت .

گروهی از شافعی‌مذهبان بوی پیشنهاد کردند هرگاه از مذهب حنبلی دست بردارد و به آئین شافعی بگردد تدریس علم نحو مدرسه نظامیه را بعهده‌ی او برگذارند .

ابوالبقاء اظهار داشت هرگاه مرا به پای دارید و آنقدر طلا بر من بریزید تا در زیر طلاها ناپدید کردم دست از مذهب خود برندارم .

آثار او: اعراب القرآن، اعراب الحدیث، اعراب الشواذ، التفسیر، التعلیق، فی الخلاف الملقح فی الجدل، الناهض البلغه، التلخیص، الثلاثه فی الفرائض، شرح الفصیح، شرح الحماسه، شرح المقامات، شرح خطب ابن نباته، شرح الايضاح، والتكملة شرح اللمع، لباب الكتاب، شرح ابیات الكتاب، ایضاح المفصل، اللباب فی علل البناء والاعراب، الترصیف فی الترصیف، الاشاره، التلخیص، التلقین، التهذیب والاربعه فی النحو، ترتیب اصلاح المنطق بترتیب حروف الفبا الاستیعاب فی الحساب و امثال اینها .
ابوالبقاء اوائل سال ۵۳۸ (لحث) در بغداد متولد شد و در شب یکشنبه هشتم ربیع الاخر سال ۶۱۶ (خیو) وفات یافت .

ابوالبقاء شعر نمیسروده و تنها شعر او در ستایش از وزیر بن مهدی است که برخی از آن ذیلا آورده میشود .

بک اضحی جیدالزمان محلی	بعد ان کان من علاه محلی
لا یحاریک فی تجاریک خلق	انت اعلی قدرا و اعل محلا
دمت تحیی ما قد امیت من الفض	ل و تنفی فقرا و تطر دمحلا

گردن روزگار پس از آنکه از هر آرایشی محروم بود بتوسط توزیور یافت و تو از نظر موقعیت و مقام به پایمای هستی که کسی با تو قدرت همسنگی ندارد کسیکه از فضیلت محروم است او را بمقام فضیلت نائل میگردانی و بهمین نسبت فقر و بی چارگی را از مردمان بر طرف میسازی .

عبدالله بن حسین بن احمد بن یحیی بن عبدالله انصاری لغوی نحوی قرطبی مالقی اندلسی .

در دیار خود مسند خطابت را دارا بود و از پدرش حسین بن احمد وقاسم بن رحمان و سهیلی سابق الذکر روایت میکرده و با ابوعلی عمر بن عبدالمجید رندی استاد نحو رحمته داشته و هر دو در خصوص منازعات فیما بین تالیفی بوجود آورده اند .

عبدالله آثاری در عروض و قرائات تالیف کرده و ابوالقاسم بن طیلسان که از جمله معاصران و علماء هم طراز او بوده و دیگران از وی روایت کرده اند .

عبدالله سال ۵۵۶ هجری متولد شده و سال ۶۱۱ (پشا) وفات کرده از اشعار اوست :

سهرت اعین و نامت عیون لامور تکون اولاً تکون

فاطر دالهم ما استطعت عن النـ فس فحملانک الهموم جنون
ان ربا کفاک بالامس ماکا ن سیکفیک فی غدما یکون

بخاطر اتفاقاتی که پیش آمده یا پیش نیامده برخی از چشمها بیدار مانده و برخی به خواب رفته‌اند بدیهی است تا هنگامیکه میتوانی اندیشه‌ی اندوه را از خاطر خود دور کن و بار سنگین آنرا بدوش مکش زیرا تحمل بار اندوه خود بخشی از دیوانگی است زیرا همان پروردگاری که امور دیروز ترا کفایت کرده کارهای آینده ترا نیز کفایت خواهد کرد .

(۹۱) ابوالخیر عبدالله بن عمر بن محمد بن علی شیرازی بیضاوی معروف به قاضی

بیضاوی .

در اصول از پیروان اشعری و در فروع از تبعه‌ی شافعی بود و از مفسران و متکلمان

معروفست .

تفسیر او معروفست و مورد توجه اعلام اهل سنت است .

صلاح الدین صفدی که معاصر با وی بوده درباره‌ی او مینویسد قاضی بیضاوی پیشوائی

بسیار دانا و ماهر در فقه و تفسیر و اصول و کلام و عربیت و منطق و صاحب نظری نیکوکار و پارسائی شافعی مذهب بود .

آثار او مختصر الکشاف ، المنهاج در اصول ، شرح المنهاج ، شرح مختصر الاصول ابن

حاجب ، شرح منتخب الاصول فخر رازی و شرح مطالع در منطق ، الايضاح در اصول الدین ،

غایه القصوی در فقه ، طوابع در کلام و شرح کافیه ابن حاجب و امثال اینها .

بیضاوی سال ۶۸۵ (خفه) در تبریز وفات یافت انتهی .

مؤلف گوید مقصود از مختصر الکشاف همان تفسیر معروف اوست که به انوار التنزیل

و اسرار التاویل موسومست .

بیضاوی با تالیف ارزنده خود مطالب مهم کشف زمخشری را گردآوری نموده و عقائد

معتزله را از آن زدوده و همین کتاب موجبات ترقیات او را فراهم آورد و ایجاد کرد تا نزد

سلطان عرش تقرب پیدا کند و مسند داوری بعهده‌ی او واگذار شود .

بیضاوی پس از آنکه از تالیف انوار التنزیل آسوده گردیده آنرا بحضور سلطان تقدیم

کرده تفسیر مزبور مورد توجه قرار گرفته از طرف سلطان اعلام شد تا هرچه بخواهد در برابر

این اثر ارزنده که بوجود آورده درخواست نماید وی تمنا کرد تا مسند داوری بیضاء را به

عهده‌ی او درآورد تا بدینوسیله بمردمیکه در اوقات تحصیل به چشم حقارت باومینگریستند برتری پیدا نماید .

گویند هنگامیکه بیضاوی تصمیم گرفت بحضور ارغونشاه مغولی برسد و کتاب تفسیر را باو تقدیم بدارد از زیادی لشکر که اطراف او را فرا گرفته بودند بوی دسترسی پیدا نکرد ناچار تفسیر مزبور را بر فراز چوبی قرار داد و اطراف لشکریان میگردانید تا بالاخره نظر شاه را بخود جلب نمود وی را بحضور طلبیده و به نتیجه مطلوب رسید .

و همه گفته‌اند بیضاوی برای شرفیابی بحضور ارغونشاه دست بدامن عارف اوحدی خواجه محمد کنجانی گردیده و از همت او استمداد نمود ارغونشاه ارادت خاصی بخواجه داشت .

بیضاوی که از این معنی مطلع بود با وی ملاقات کرد جریان را به اطلاع وی رسانید و درخواست کرد تا با شاه در خصوص تفسیر مزبور گفتگو نماید ، خواجه وعده داد در یکی از شبهای جمعه که شاه بحضور او میرسد و از کمالات روحی او برخوردار میشود نامبرده را باو معرفی کرده و دربارهی اثر وی با شاه صحبت کند .

دریکی از شبها که شاه بدارالعرفان خواجه شرف اندوز بوده خواجه در ضمن سخنان اظهار داشته تمنای من اینست در چنین شبی که مقام همایونی خانقاه مرا مفتخر فرموده یکی از قطعات دوزخ را در اختیار شخصی که انتظار آنرا از آنمقام محترم دارد قرار دهید . شاه که با مطلب تازه‌ای برخورد میکند میپرسد غرض شما از این تمنا چیست ؟ میگوید آری فلانی آرزو دارد تا منشور داوری فارس را بعهدهی او برقرار سازید .

شاه که همواره بدرخواستهای خواجه کمال توجه را داشته بلافاصله دستور میدهد تا بیضاوی که از طرز تمنای خواجه با شاه با خبر میشود پس از دقت کاملی از خواب بیدار شده و از درخواستی که کرده بوده پشیمان میشود لاجرم مدتی را به ملازمت خواجه می‌پردازد و طریقه‌ی سلوک حقیقت یابان را از وی می‌آموزد و در ردیف باریافتگان خواجه قرار می‌گیرد (۱) .

(۱) برای اطلاعات دیگر در خصوص ملاقات بیضاوی با ارغونشاه به دانشوران ناصری مراجعه شود .

شیخ ابوالقاسم کازرونی در سلم السموات مینویسد قاضی ناصرالدین بن قاضی امام الدین ابوالقاسم پیش از قاضی عضد ایچی میزسته و به صحبت خواجه نصیرالدین طوسی قده رسیده است .

مؤلف گوید بنا باظهار برخی بیضاوی تفسیر انوارالتنزیل را به سبک تفسیر کشاف گرد آورده و اشتباهات لفظی و معنوی کشاف را اصلاح نموده و عبارات طولانی آنرا بصورت خلاصه درآورده و از هر جهت در تهذیب آن کوشش بی نهایتی مبذول داشته .

از جمله ذیل تفسیر سوره والضحی بمناسبت آیه شریفه و وجدک عائلا فاغنی که زمخشری نوشته بمال التجاره او الغنائم بجملهی مال التجاره اکتفا کرده و اوالغنائم را اسقاط نموده و اظهار داشته سوره مزبور در مکه و پیش از فریضه جهاد و احلال غنیمت نازل شده بنابراین اوالغنائم زائد و بی اساس است .

بیضاوی علاوه بر آثار مزبوره کتب دیگر نیز دارد از جمله شرح مصابیح بغوی در حدیث و نظام التواریخ و شرح فصول خواجه نصیرالدین طوسی قده و شیخ شهاب الدین سهروردی . بیضاوی سال ۶۸۵ یا ۶۹۱ در تبریز وفات یافته و در مقبره‌ی چرنداب در طرف شرقی تربت خواجه ضیاء الدین یحیی مدفون شده .

شیخ بهائی در کشکول و شیخ یوسف در لؤلؤءه و لؤلؤءه وفات او را سال ۶۹۲ (خصب) نوشته اند . تلخیص الاثار مینویسد بیضا شهر بزرگی است در سرزمین فارس این شهر در روزگار سلیمان بن داود بنا شده و با روی رفیع آن از دور دیده میشود شهر با صفا و خوش آب و هواییست حیوانات زهرآگین در آن دیده نمیشود و انگورهای درشت و سیبهای شیرین و بزرگ در آن فراوانست .

حسین بن منصور حلاج که سال ۳۰۹ (شط) بامر مقتدر عباسی بدار آویخته و سوخته شد از آنجاست و نیز قاضی ناصرالدین عبدالله مؤلف طوابع و منهاج و مدفون در تبریز از آنجاست .

در عجائب البلدان نوشته فرعون معاصر موسی از مردم آن سرزمین است .

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال علامه حلی قدس سره نوشتیم در خصوص مسئله استصحاب و توضیح حقیقت و مطالب مربوط به آن بیضاوی با معظم له مکاتباتی داشتند و در نامه‌هایی که رد و بدل میشد کمال تجلیل و بزرگداشت را از یکدیگر می نمودند .

ما ، سند روایتی خود را درباره‌ی کتب نامبرده بسندهای معتبره از شیخ‌بهای از محمد بن محمد بن محمد بن ابواللطیف قرشی اشعری شافعی از عده‌ای از مشایخش از جمله پدرش از زکریا بن محمد انصاری مقری و محمد بن ابوالشرف مقدسی از ابوالفضل بن حجر عسقلانی از میدانی از عمر بن الیاس مراغی از قاضی ناصرالدین بیضاوی روایت می‌کنیم .

بیضاوی در ذیل آیات مربوط به ذبح بقره عباراتی نوشته حاکی از آنکه نامبرده در طریقه واقع و ادراک باطن حقیقت یابی مقامی عالی را دارا بوده مینویسد کسیکه می‌خواهد دشمنترین دشمنانش را بشناسد و آنها را کاملا نابود سازد باید بقره‌ی نفس خود را که قوه‌ی شهویه است از پای در آورد و متوجه باشد این عمل را در هنگامی باید انجام دهد که نیروی جوانی در سراسر وجود او حکمفرماست نه آنزمانی که پیری و فرتوتی او را هدف نظرات خود قرار داده و در آنموقع بطور کلی دست از دنیا بردارد و خود را زبون خواهشهای دنیوی نسازد و از چرکینی آن دل خود را پاکیزه بسازد و از زشتیهای آن دست بردارد و بکوشد تا روحانیت ریاضت را در اندرون خود احساس نماید و از این راه زندگی خوشی تحصیل کند و پرده از چهره‌ی باطن خود بزداید و دیده باطنی خویش را نورانی سازد و عقل و وهم را با یکدیگر آشنا کند و رفع نزاع فیما بین بنماید .

(محمد) ابومحمد عبدالله بن یوسف بن احمد بن عبدالله بن هشام مصری انصاری حنبلی معروف به ابن هشام نحوی مؤلف مغنی .

بنا بنقل از ابن حجر در دررالکامنه نامبرده او را از اعیان قرن هشتم هجری نامبرده است .

ابن هشام در ماه ذیقعد سال ۷۵۸ (حذ) متولد شده و به ملازمت شهاب عبداللطیف مرحل توفیق یافته و از ابن سراج بهره‌ور گردیده و دیوان زهیر بن ابی سلمی را نزد ابوحیان خوانده لیکن ملازمت او را اختیار نکرده و بغیر از دیوان مزبور کتاب دیگری نزد او نخوانده و بدرس تاج تبریزی حاضر شده و کتاب شرح اشاره تاج فاکهانی را باستانهای ورقه‌ی آخر آن نزد وی فرائت کرده .

ابن هشام از فقه شافعی پیروی میکرد و پنجسال پیش از مرگش به آئین حنبلی توجه نمود و در ظرف کمتر از چهار ماه مختصر خرقی را از حفظ نمود و فنون عربیت را به سرحد کمال رسانید و از همدرسان بلکه از اساتید عصرش پیش بود .

ابن ہشام، شاطبہ را از ابن جماعت روایت میکرد و گروهی از مصریها و دیگران از شاگردان او بودند.

ابن ہشام بمنظور بهره‌بری محصلان بمسند تدریس نشست و فوائدی بی سابقه و مباحثی دقیقہ و استدکارات بی نظیر کہ از کمتر مدرسی بگوش میخورد و تحقیقات مهمی برای آنها ایراد می نمود.

ابن ہشام اطلاعات وسیعی داشت و صاحب تصرف بود و تسلط عجیبی در مراتب ادبی داشت و ملکهای بوی ارزانی شده بود کہ میتوانست با لفظ موجزی مطالب مهمی را بہ شاگردان بفہماند.

ابن ہشام ادیبی متواضع و فروتن و فقیہی خوش اخلاق و دلسوز بود.

ابن خلدون گفته ما آنگاہ کہ در مغرب زمین بودیم می شنیدیم در مصر عالمی کہ از حقایق عربیت کاملاً با خبر است و در مراتب نحو از سیبویہ جلو افتادہ و بنام ابن ہشام شہرت دارد ظہور کردہ.

مؤلف بغیہ مینویسد ابن ہشام با ابوحنیان ہموارہ مخالفت میکرد و جدا از او منحرف و متنفر بود.

آثار ابن ہشام: مغنی اللیب عن کتب الاعاریب اینکتاب در روزگار مصنف شہرت فوق العادہای پیدا کرد و ما خود برای شواہد آن شرحی تہیہ کردہ و نیز حواشی بر آن نگاشتمایم التوضیح علی الالفیہ در یک مجلد.

مؤلف گوید خالد ازہری شرحی بر توضیح بنام التصریح نوشتہ رفع الخصاصہ عن قرا الخلاصہ در چہار مجلد عمدہ الطالب در تحقیق تصریف ابن حاجب در دو مجلد التحصیل والتفصیل لکتاب التذیل والتکمیل در چند مجلد شرح التسهیل نا تمام مانده، شرح الشواہد الکبری، شرح الصغری، القواعد الکبری والصغری، شذورالذہب و شرح آن.

سیوطی گوید آنہنگام کہ بہ تدریس آن میپرداختم حواشی بر آن نگاشتم قطرالندی و شرح آن، الجامع الکبیر، الجامع الصغیر، شرح لمحہ ابوحنیان، شرح قصیدہ بانٹ سعاد.

مؤلف گوید شرحی است کہ نامبردہ بر قصیدہ کعب بن زہیر کہ در ستایش از رسول اکرم (ص) سرودہ نگارش دادہ.

کعب در مطلع آن قصیدہ میگوید:

بانت سعاد فقلبی الیوم مبتول متیم اثرهالم یفد مکبول بطوریکه اظهار شد ممکن است ابن هشام بر آن قصیده شرحی نگاشته باشد والا بنا بنقل مؤلف طبقات النحاه از ترمذی بندار اصفهانی نهصد قصیده‌هایکه با جمله بانت سعاد آغاز شده از حفظ داشته از جمله قصائد اعشی و نابغه و اخطل و عدی بن رفاع و ربیعہی ضبی بوده که تا بحال هم معروفند . بطوریکه معلوم است شرح نامبرده مشتمل بر فوائد و قواعد مهمی است که نظیر آنها در کتب دیگر کمتر بچشم میخورد .

از آثار او شرح قصیده برده والتذکره در پنج مجلد و المسائل السفریه در نحو و امثال اینهاست و نیز حواشی بر الفیه و تسهیل دلد که ما آنها را در طبقات کبری یاد آور شده ایم . از اشعار اوست :

و من یصطبر للعلم یظفر بنیلہ
و من یذل النفس فی طلب العلی
و من یخطب الحسناء یصبر علی البذل
یسیرا ، یعش دہرا طویلا اخاذل
کسیکه برای فرا گرفتن دانش شکیبائی می‌ورزد بخواسته‌ی خود پیروز میگردد بدیہی است کسیکه همسر زیبا چهره‌ای را خواستگاری می‌نماید باید در برابر کابین گراف آن پایداری نماید متاسفانه هرگاه کسی برای رسیدن بمقام عالی اندکی نفس سرکش را خوار نسازد برای همیشه با زندگی پستی دچار خواهد بود .

مؤلف گوید سرایندهء همین مضمون را به لباس زیباتری آراسته است :

نیل المعالی و حب الالہ والوطن
ان کنت تطلب عزا فادرع تعبسا
ضدان ما اجتمعا للمرء فی قرن
او فارض بالذل و اختر راحه البدن
رسیدن بمقامات عالیہ و علاقمندی بزن و فرزند و شهر دو دشمنی هستند کہ در هیچ قرنی با یکدیگر آشنا نخواهند شد اینک اگر طالب ارجمندی هستی باید رنج جدائی را بر خود هموار نمائی و یا باید به بدبختی بسازی و آسایش بدن برای خود تحصیل نمائی . در کشکول مناسب مضمون فوق از گفتاریکی از حکیمان نقل کرده من جلس فی صغره حیث یحب یجلس فی کبره حیث یکره کسیکه در خورد سالی جائی کہ دوست میدارد بنشیند در بزرگسالی جائی را کہ ناپسند میداند خواهد نشست .

از گفتار ابن عباس است ذللت طالبافززت مطلوبا آن هنگام کہ حقیقت یاب بودم بیچارگی را برای خود خریدم اینک کہ مطلوب دیگرانم بهمہ گونه ارجمندی رسیدم .

از اشعار ابن هشام است .

سوء الحساب ان یواخذ الفتی بکل شیء فی الحیات . قدماتی رسیدگی شکنجه آور آنست که آدمی در روزگار زندگانش هرگونه کاری را بانجام آورده و ارسی شود .

ابن هشام شب جمعه پنجم ذیقعدده سال ۷۶۱ (ذاس) وفات یافت ابن نباته در سوگ او گفته :

سقی ابن هشام فی الثری اللہ رحمته یجر علی مشواه ذیل غمام
ساروی له من سیره المدح مسندا فما زلت اروی سیره بن هشام
خدا ایمتعال رحمت خود را در قبر شامل احوال ابن هشام قرار دهد و باران رحمت خود را برگور او بباراند بزودی برابر با مسندی (کتاب حدیث) سیره‌ای از ستایش او را روایت خواهم کرد و از این به بعد همواره سخن از سیره ابن هشام خواهم گفت .
سیوطی در پایان کتاب طبقات النحاه مینویسد ابن هشام لقب مشهور گروه بسیاری از دانشمندانست مشهورترین آنان اشخاص مفصله‌الاسامی ذیلند .

ابو محمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری معافری نحوی نامبرده در مصر ساکن بوده . سیره نبویه را که از زیاد بکائی شنیده تہذیب و تنقیح نموده و عده‌ای از اشعار آنرا حذف کرده .

ابوسعید بن یونس او را توثیق نموده سال ۲۱۳ (جیر) وفات یافته کتاب السیره و شرح ماوقع فی اشعار السیر من الغریب و انساب حمیر و ملوکها از آثار اوست .

محمد بن یحیی بن هشام خضراوی مؤلف کتاب الافصاح .

محمد بن احمد بن هشام آتی‌الذکر .

محمد بن هشام بن عوف تمیمی آتی‌الذکر .

جمال‌الدین یوسف بن هشام حنبلی .

مؤلف کتاب مغنی و امثال آن .

مؤلف گوید شگفت اینجاست که کتاب نامبرده نیز در علم نحو بوده و بمناسبت لقب

مشهور نامبردگان بسیاری از اوقات بین دو کتاب اشتباهی بوقوع پیوسته .

محب‌الدین محمد بن عبدالله فرزند ابن هشام و نحوی پسر نحوی است .

نامبرده از مشایخ ابن حجر مکی بشمار است و بطوریکه گفته‌اند در فن نحو از پدرش جلوتر بوده .

محب‌الدین از پدرش و دیگران استفاده کرده و سبکی و ابن جماعت و ابن عقیل آتی الذکر با و اجازه داده‌اند و سال ۷۹۹ هجری وفات یافته .

احمد بن عبدالرحمن بن عبدالله بن هشام حفید ابن هشام .

نامبرده در باب احامده ذکر شده و حاشیهای بر توضیح جدش دارد .

شمس‌الدین محمد بن عبدالماجد عجیمی پسر دختر ابن هشام از نحویها و فقهاء و

اصولیه و از مشایخ شمنی محشی مغنی است نامبرده از دائیش محب‌الدین سابق‌الذکر و دیگران استفاده کرده .

عجیمی دانشمندی پارسا و با وقار و سکینه بود در بیستم شعبان سال ۸۲۲ (کضب)

وفات یافت و جنازه‌ی او را با تجلیل مهمی تشییع کردند .

مؤلف گوید در یکی از مواضع معتبره دیدهام ابن هشام لقب مشهور پانزده نفر از

علماء نحو و فنون دیگر بوده از جمله :

ابوالعباس احمد بن عبدالعزیز بن هشام فهری سابق‌الذکر در نحو و عروض استاد

بوده .

ابوجعفر احمد بن هشام سلمی معروف بجده معاصر با ابن هشام بوده و سال ۷۵۰

(ذن) وفات یافته .

ابوالبقاء حیان بن عبدالله بن محمد بن هشام انصاری اوسی از مردم بلنسه و از جمله

قراء و لغویها و نحویهای عصر خود بوده فن ادب را از ابوالحسن بن سعدالخیبر فرا گرفته

خط را خوب مینوشته و قرائات هفتگانه را از ابوالحسن بن نعمه آموخته و از ابن ابوالحسن

نحبه روایت کرده و در جامع بلنسیه مسند قرائت ویژه او بوده و سال ۶۰۹ (خط) وفات یافته .

ابوالعاص حکم بن هشام بن عبدالرحمن قرطبی از فصحاء نحویها بوده .

ابومروان عبیدالله ابن عمر بن هاشم حضرمی اشبیلی .

نامبرده مؤلف افصاح در اختصار مصباح و شرح دریدیه است و سال ۵۵۰ (ثن) وفات

یافته .

درعین حالیکه نامبردگان به ابن هشام معروفند باز هرگاه ابن هشام گویند و قرینه‌ای نیاورند لقب مزبور متوجه باو بوده .

چنانچه کتاب مغنی که نام اصلی آن مغنی اللیب عن کتب الاعاریب است در صورت نبودن قرینه منصرف بکتاب او میباشد .

کتاب مزبور کتابیست که در نهایت آراستگی و ظرافت تالیف شده و مطالبی که یکنفر خواهان ادبیات نازمند است دارا بوده و مشتمل بر قواعد کلیه و فوائد داخلیه و خارجیه میباشد و تحقیقاتی در نهایت زیبائی و تدقیقاتی در کمال استواری در آن بکار برده شده سید صدر عاملی قدس سره در ستایش از این کتاب سروده :

مغنی اللیب تصفح و تتبع و تفکر و تدبیر و تذکر

فاجعل لها مغنی اللیب ذریعه و لشرح بدرالدین شان اکبر

مغنی اللیب کتابی است که خواننده‌ی آنرا بجستجوی از حقایق ادبیات عرب وادار میکند و در خاطر ادبا موجبات اندیشه و روشنفکری و یادآوری را فراهم میسازد آری این کتاب بهترین وسیله و طریقه‌ایست که انسان خردمند را از کتب دیگر بی‌نیاز میسازد و باید اعتراف کرد که شرح بدرالدین دامامینی بنام (تحفه الغریب) نقش مهمی را در کشف مشکلات آن بوجود آورده .

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال شمنی و احمدبن منلا به عده‌ای از شروخی که برای مغنی نوشته شده اشاره کردیم اینک در ذیل این ترجمه بمنظور تکمیل شروح مزبوره به ترجمه یکی از شراح آن و شرحی را که برای آن تدوین نموده میپردازیم .

ابویاسر شیخ شمسالدین محمد بن عمار بن محمد بن احمد مالکی نحوی نامبرده از شاگردان تنوخی و سويداوی و تاج بن فصیح بوده .

سیوطی در بغیه مینویسد ابویاسر در فنون مختلفه مهارت داشته و عالمی نیکو محاضره و دوستار نیکوکاران بوده سال ۸۵۳ هجری تدریس مدرسه مسلمیه مصر به عهده او برقرار گردیده .

مجموعه‌های بسیاری تالیف کرده و کتاب تسهیل را بنام جلاب الموائد شرح کرده و الفیه الحدیث و عمده از آثار اوست و بسیاری از کتب مفصل را بلباس اختصار آرایش داده و سال ۸۴۴ درگذشته .

ابویاسر کتاب مغنی را در ضمن هشت مجلد بنام الکافی الغنی شرح کرده .
 مؤلف گوید از جمله کسانی که در نحو کتابی بنام مغنی نوشته شیخ تقی الدین منصور
 بن فلاح بن محمد یمنی نحوی معروف به ابن فلاح است .
 نامبرده علاوه بر مغنی کتاب دیگری بنام الکافی دارد در اینکه کتاب اصول الفقه را به
 پایمای شرح داده که حاکی از کمال معرفت او به این فن مهم است .
 سیوطی وفات او را در حدود ۶۸۰ (خف) نوشته .
 پیش از این ذیل شرح حال احمد بن حسن جاربردی نوشتیم نامبرده رساله های در
 نحو بنام المغنی تالیف کرده .
 و نیز در شرح حال شیخ عبدالقاهر جرجانی نوشتیم وی کتاب ایضاح را بنام المغنی
 شرح کرده .
 ابو نصر محمد بن اسحاق بن اسباط کندی مصری نحوی منطقی مؤلف کتاب العیون
 والنکت در نحو و کتاب الموقظ والتلقین و امثال اینها کتابی در نحو بنام المغنی دارد .
 مؤلف گوید ممکن است کتاب وی نخستین کتابی باشد که بدین نام موسوم گردیده
 زیرا ابونصر از شاگردان زجاج بوده که پیش از این در باب همزه بنام او اشاره کردیم .
 تاریخ حبیب السیر مینویسد سال ۶۲۰ (خک) عبدالله بن احمد بن محمد قدامه
 مقدسی مؤلف المغنی و کتب دیگر وفات یافت .
 (۹۳) ابوالسعادات عقیف الدین عبدالله بن اسعد تمیمی مکی معروف به یافعی ملقب
 به تنزیل الحرمین (۱) .
 یافعی مجاور مکه مکرمه و مدینه منوره بوده و تاریخ او معروف و مورد توجه دانشمندان
 عامه و خاصه است .
 بطوریکه از نفحات جامی نقل شده نامبرده از بزرگان مشایخ روزگار خود بوده و در
 علوم ظاهری و باطنی کمال برخوردار را داشته .
 آثار بسیاری دارد از جمله تاریخ معروف او بنام مرآة الجنان و عبرة الیقظان در شناخت
 پیشآمدهای زمان و کتاب روض الریاحین در حکایات صالحین و الدر المنظیم فی فضائل

(۱) یافع نام محلی است در یمن که ابوالسعادات اصلاً از آنجا بوده است .

القرآن العظیم و امثال اینها .

یافعی اشعار لطیف و مقامات عالیمای داشته که به برخی از آنها در نفعات اشاره

شده .

جامی از او نقل میکند در آغاز کار ، مردد بودم که بطلب علم مشغول باشم که موجب فضیلت و کمالست یا بعبادت که مثمر حلاوت و سلامت از آفت قیل و قالست و دراین کشا کش و اضطراب مرا نه قرار ماند و نه خواب ، کتابی داشتم که روز و شب به مطالعهی آن میگذرانیدم دراین بیقراری آنرا بگشادم و روی ورقی دیدم که هرگز ندیده بودم ، در روی بیستی چند نوشته که از کسی نشنیده بودم و آن ابیات این بود .

کن عن امورک معرضاً	و کل الامور الی القضاء
فلربما اتسع المضیق	و لربما ضاق الفضاء
و لرب امر متعجب	لک فی عواقبه رضاء
اللہ یفعل ما یشاء	فلا تکن متعرضاً

از انجام کارهای خودت اعراض کن و در پیدایش آنها بخواست خدا توکل نما چه بسا اتفاق می افتد گشایش در گرفتاری بدست می آید و هنگامی قبض و گرفتگی حاصل میشود و موقعی گره محکمی در کار می افتد که سرانجام باید راضی بخواست خدا باشی خدا آنچه را بخواهد انجام میدهد بنابراین جای هیچگونه ایرادی برای تو نخواهد بود .

یافعی گوید هنگامیکه ابیات مزبور را خواندم گویا آبی بر آتش من زدند و شدت حرارت و اضطراب قلق مرا نشانندند .

یافعی کتاب مرآة الجنان را طبق سنوات قرار داده و تا سال ۷۵۰ هجری اتفاقات را ضبط کرده و از آن پس معلوم نیست تا چند سال دیگر زنده بوده .

مؤلف گوید شیخ محمد جزری در کتاب بدایة النهایة بمناسبت یادآوری از رحلت عدهای از علماء اعلام مینویسد سال ۷۶۸ هجری (حسذ) امام عارف ابو محمد عبدالله بن اسعد یافعی مکی صاحب تالیفات وفات یافت .

اسنوی اصولی گوید هنگامی یافعی از دنیا رحلت کرد و باصطلاح خرقة گذارد که از مقام قطبیت کاملاً برخوردار بود .

ابوالحسن علی بن عدلان بن حماد بن علی ملقب به عفیف الدین موصلی نحوی رفعی .

منسوب به قبیله ربیعہ است مانند مدنی کہ منسوب بہ مدینہ و صحفی منسوب بہ صحیفہ .

فیروزآبادی مینویسد صحفی بدو ضمہ غلط است هرچند هم آنرا منسوب بہ صحف کہ جمع صحیفہ است بدانیم زیرا در نسبت معمول آنستکہ کلمہی منسوب را بہ مفرد آن بر میگرددانند و مفرد آن صحیفہ است .

و کسره‌ی ما بعد حرف اول در امثال الفاظ مزبور مبدل بہ فتحہ میکنند زیرا اگر بہ حال خود باقی بگذارند با آمدن یاء نسبت توالی کسرتین خواهد شد و ثقیل است چنانچہ در نمر بکسر میم و در دیل بکسر همزه نمری و دثلی بفتح میم و همزه می خوانند .

عفیف الدین سال ۵۸۳ (جفت) متولد شدہ و سال ۶۶۶ هجری (وسخ) وفات یافتہ .

صفدی در ذیل تاریخ ابن خلکان مینویسد عفیف الدین در فن ادب دانائی بہ نام و از ہوشمندان بنی آدم بود در حل معمی و پرورش دادن الغاز ید طولاداشت و در اینخصوص آثاری تالیف کردہ از جملہ عقلہ المجتاز فی حل الالغاز .

روزی دو شعر زیر را کہ ساختہی حسین بن عبدالسلام است برای علم الدین سخاوی نوشت و از او درخواست کرد تا آنرا معنی کند شعر اینست :

ربما عالج القوافی رجال فی القوافی فنلتوی و تلیسن

طاوعتہم عین و عین و عین و عضتہم نون و نون و نون

گاهی مردانی بند قوافی را در اختیار میگیرند و با آن در می نوردند سہ عین از آنان پیروی میکند و سہ نون آنها را بیچارہ میسازد .

سخاوی بلافاصلہ زیر آنها سہ ع حرفی نوشت :

عفیف الدین کہ دو ساعت در حل آن وقت صرف کردہ بود چنین انتظاری از وی نداشت در ملاقات با وی گفت چگونه لغز بہ آن مہمی را کہ من دو ساعت وقت خود را در حل آن صرف کردہ با سہ حرف ع پاسخ دادی بدیہی است باین پاسخ ممداق آیہ شریفہ ظلمات بعضها فوق بعض را ہویدا ساختی .

سخاوی اظهار داشت تا بحال از وجود چنان شعری اطلاع نداشتم و ہرگاہ جز تو کہ بدرستی و راستیت ایمان دارم بدان سخن اقرار میکرد نمی پذیرفتم .

آنگاہ عفیف الدین اظهار داشت عین اول علم عربیت است کہ نحو باشد و عین دوم

علم عروض است عین سوم عین عبارتست کہ الفاظ مخیره باشد .
عفیف الدین گوید از لغزهای بیسابقہ اشعار ذیل است کہ شخصی آنرا از قول سیف
الدین علی بن قزل نقل کردہ .

و ما فئہ فی الناس تاکل قلبہا ولیس لہا فی ذاک وجہ ولاراس
مصحفہا طیر صغیر و عکسہ مصحفہ حق و یکرہہ الناس
کدام فئہ مشہورست در میان مردم کہ دل آنرا میخورند و صورت و سرنہ دارد تصحیف
آن پرندهی کوچکی است و ہرگاہ عکس شود تصحیف آن حق خواهد بود کہ مردم از آن با
خبرند .

من این لغز را ثوم (سیر) دانستہ کہ قلب آن لب آنست کہ پس از گرفتن پوستش قابل
استفادہ است تصحیف ثوم ، یوم است و عکس یوم در صورت تصحیف موتست کہ حق است و
مردم از وجود آن اکراہ دارند .

پس از مدتی بنظر آمد فئہ میتہ است کہ قلب آن بہ ضمیمہ عکس و تصحیف ، منیہ
میشود .

صفدی گوید ہیچیک از دو وجہ درست نیست زیرا شاعر فئہ گفتہ و فئہ بمعنی ثوم
نیامدہ بلکہ فئہ بمعنی گروہ است و لغز مزبور راجع بہ ہیتم است کہ گروہی از عرب بودند
و در بیابانہای خالی از آب و گیاه میزیستند و درہنگام سختی و تنگدستی از گوشت مردار
استفادہ میکردند بنا براین قلب میتہ ، ہیتم است .

عفیف الدین گوید یکی از عوام معاصر ما لغز ذیل را نوشت و درخواست جواب کرد :

یا حاسبا قد فک اقلیدسا لم یخط فی شکل من اشکالہ
اسمع مقالا حارذوا للب فی ایضاح معنہا و اشکالہ
فای شیء عشرہ نصفہ و نصفہ تسعہ امثالہ
و لیس یخفی ذاک عن حاسب یشہد للہ بافعسالہ

ای حسابگری کہ پای اقلیدس را بستہ بطوریکہ او نتوانستہ شکلی از اشکال اورا بیاورد
بگفتہای توجہ کن کہ خردمند در توضیح معنای متحیر است چہ چیزست کہ نصف آن دہ
برابر آنست و نصف دیگر آن نہ برابر آن بدیہی است حل چنین موضوعی از حسابگری کہ
خدا بصحت افعال او گواہی دادہ پوشیدہ نخواہد بود پاسخ او را باشعار ذیل ایراد کردم .

یا ملغز احسان امواله
سئلتنی عن اسم شخص غدت
كانت له فيها تجاراته
و اسمہ مندو، له اطلس
و هكذا القرآن شانیه قد
فی عزه دام و اجلاله
ربوعه قفرا كاطلاله
و هو غنی بعد اقلاله
قد وقع الشیء بجلاله
عاجله الله باذ لاله

ای کسیکه لغزی ترتیب داده و در صدد محاسبه مال خود برآمده امید است همواره محترم و بزرگوار باشی از نام شخصی سؤال کردی که خانه‌های او مانند اثرخانه‌های خرابش خالی از همه چیز است او بازرگانی‌هایی دارد و بهمین مناسبت پس از تنگدستی به مالیه‌ای رسیده نام او مندو و بتجارتش اطلس و خدا هم از برکت تجارت در قرآن ستایش کرده .

پس از این خود افزوده در موصل ما یکی از بازرگانان و نابله بنام مندو بوده که تجارت اطلس میکرده اینک لغز مزبور متوجه باوست یعنی در خصوص مندو و اطلس آورده شده باین توضیح عدد جملی هریک از مندو و اطلس صداست زیرا میم و نون که نصف اول اسم اوست نود است (۴ = ۴۰ ن = ۵۰) و نصف دیگر آن دال و واواست ده (د = ۴ - و = ۶۰) دیگر اطلس نود است (ل = ۳۰ س = ۶۰) و نصف دیگر آن ده است (ط = ۹ - ا = ۱) بنا بر این نصف هریک از مندو و اطلس ده برابر و نصف دیگرش نه برابر خواهد بود .

صدفی گوید روزی ابوالحسن جزار بملاقات عقیف الدین رفت در ضمن سخنان اظهار داشت پارچه پشمینی از زمان دامادی خود دارم و توصیف آنرا از حد گذرانیده عقیف الدین بدان متمایل شده ابوالحسن پس از مراجعت بمنزلش آنرا برای او فرستاده و این دو شعر را برای او نوشت :

لو انها عرسی لارسلتها
فکیف بالتفصیل العرسی

ولا تقل لیس له غیره
فانت مامون علی عرسی

هرگان زن مرا هم خواسته بودی برای تومیفرستاده تا چه رسد به پارچه پشمین زمان دامادیم البته نخواهی گفت نامبرده بی غیرت است زیرا من ترا امین میدانم و اطمینان دارم دست خیانت باو دراز نخواهی کرد .

عقیف الدین در ملاقات ثانوی از ابوالحسن پرسید از کجا فهمیدی امانت دارم؟ گفت بدو دلیل یکی آنکه لقب عقیف الدین است و دیگر آنکه از مردم موصلی .

عقیف الدین گفت دلیل دومت دلیل اول را نسخ کرد زیرا مردم موصل امانت دار نمیباشند .

(۹۴) بهاء الدین عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالله بن محمد بن محمد بن عقیل هاشمی قرشی عقیلی .

نامبرده اصلاً از همدان بوده و درآمد و مصر میزیسته و از اعلام شافعی مذهب بود و در فقه و اصول و ادب و نحو مهارت داشته و به ابن عقیل مشهور است و یکی از نامدارانی است که الفیه ابن مالک آتی الذکر را شرح کرده و ما ذیل احوال ابن مالک بشرح الفیه اشاره خواهیم کرد .

ابن عقیل از نوادگان عقیل بن ابیطالب برادر حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) است در دیار مصر ساکن بوده در فن نحو و عربیت از تمام اقرانش برتری داشته و در آنسرزمین بفضیلات شناخته شده .

جلال الدین سیوطی از طبقات اسنوی نقل کرده ابن عقیل پیشوای عربیت و بیان و کلام و اصول و فقه بود در تصرفات مالیه رویه پسندیدهای نداشت اخلاقش تند در عین حال بخشنده و محتشم بود و با کسی آمیزش نمیکرد .

موقعیکه بمسند داوری نشست ابن جماعت بمنظور تبریک و تهنیت نزد او آمد پس از آنکه ابن عقیل به بازدید او رفت در برابر ابن جماعت نشست و اظهار داشت من در امور داوری نائب شما هستم متاسفانه در اوقات قضاوت آن اندازه که باید و شاید مخالفت و ضدیت خود را با ابن جماعت بمرحلهی بروز رسانید .

دیگری گفته اسنوی نسبت به برخی از آنچه اظهار داشته درباره ابن عقیل از در انصاف در نیامده و عقدهی قدیمی را که در مجلس ابوحنیفان از او داشته اعمال کرده زیرا ابن عقیل در محضر ابوحنیفان ترضیه خاطر او را فراهم نمی آورده و گاهی بروی میخروشیده .

جلال الدین از ابن حجر مکی و صلاح الدین صفدی نقل کرده ابن عقیل روز جمعه نهم محرم الحرام سال ۶۹۸ (خصح) متولد شده فن قرائت را از تقی صانع و فقه را از زین کتانی فرا گرفته و برای آموزش فقه و کلام و اصول و خلاف و عربیت و معانی و تفسیر و عروض ملازمت علاء قونوی را اختیار کرده و حداکثر استفاده را از او نموده پس از او بملازمت جلال قزوینی و ابوحنیفان پرداخته و در فنون معموله مهارت یافته و از حجار و وزیرش و حسن بن عمر کردی

و شرف بن صابونی و الوانی و دیگران بسماع حدیث اشتغال پیدا کرده .
ابن عقیل در حسینیہ بہ نیابت از قزوینی و در قاہرہ بہ جای ابن جماعہ حکومت
میکردہ و حسب الامر برخی از سلاطین آنحدود بہ نوبت امور قضاوت آنجا را عہدہ دار
میشدہ .

ابن عقیل دانشمندی بود کہ با کمال عزت و مناعت طبع میزیست و بہ ثروتمندان
توجہی نداشت و با آنکہ آنها از تجلیل و بزرگداشت او فروگذاری نمی نمودند او با مناعت
طبع با آنها رفتار میکرد .

ابن عقیل در قطبیہ و خشابیہ و جامع ناصریہ تدریس میکرد و در جامع طولونی پس
از استادش ابو حیان تفسیر میگفت .

آثار او عبارتند از : تفسیر کہ تا اواخر سورہ آل عمران نگارش دادہ مختصر شرح کبیر
جامع نفیس در فقہ در این کتاب اشتباهاتی کہ برای نووی و ابن رفعت و دیگران اتفاق افتادہ
ایراد کردہ کتاب مبسوطی است ناتمام مانده .

المساعد در شرح تسہیل شرح الفیہ ابن مالک کہ بخاطر فرزندان قاضی القضاہ جلال
الدین قزوینی نوشته .

سیوطی گوید من حواشی بر این شرح بنام السیف الصقیل نوشتہام . شیخ الاسلام سراج
الدین بلقینی شاگرد و داماد او بودہ و از دختر او قاضی القضاہ جلال الدین و بدرالدین
روزی او شدہ .

نوادہ اش جلال الدین و جمال بن ظہیرہ و شیخ ولی الدین عراقی از او روایت کردہ اند
ابن عقیل در شب چہار شنبہ بیست و سوم ربیع الاول ۷۶۹ (ذسط) در قاہرہ وفات
یافت و نزدیک امام شافعی بخاک سپردہ شد .
از اشعار اوست :

للعبد عند قوارع الايام

قسما بما اوليتم من فضلکم

بل ضاعفه سحائب الانعام

ما غاض ماء و دادہ و ثنائہ

سوگند یاد میکنم بخشی از آنچه بتوسط قرعہ های روزگاران باین بنده ارزانی شدہ
باندازہ ایست کہ اطمینان دارم آب دریای محبت و دوستی مرا خشک نمیکند بلکہ ابرہای
بخشایش شما ہموارہ بفرزونی آن کمک می نماید .

فاضل شمنی در آنجا کہ ابن ہشام اظہار داشتہ یکی از معاصران ماچنین گفتہ مینویسد معاصر مزبور قاضی القضاہ بہاء الدین ابو محمد عبداللہ بن عبدالرحمن بن عقیل آمدی مصریست .

نامبرده سال ۶۹۷ متولد شدہ و مدت دوازده سال بہ ملازمت ابوحیان پرداختہ تا آنجا کہ گوید در زیر آسمان داناتر از او بہ علم نحو سراغ ندارم .

شیخ ولی الدین عراقی بنقل از شیخ سراج الدین بلقینی اظہار داشتہ از ابوحیان شنیدم میگفت کسی در علم نحو بیایہی ابن عقیل نرسیدہ .

ابن عقیل در باب الفتوح بنیابت از قزوینی حکومت میکرده سپس بجای ابن جماعت بقضاوت اشتغال پیدا نمودہ متاسفانہ بر اثر منافرتی کہ بینشان اتفاق افتادہ از قضاوت معزول گردیدہ تا آنکہ پس از چندی بمقام قاضی القضاتی مصر نائل آمدہ و ابن جماعت از او درگذشتہ و درہمین اوقات کہ ابن جماعت مردہ وی بہ تدریس خشابہ گماردہ شدہ .

ابن عقیل مرد بخشندہای بودہ بہمین مناسبت پس از آنکہ از دنیا رفتہ قرضدار بودہ وفات او سال ۷۶۹ ہجریست .

ابوالوفا علی بن محمد بن عقیل بغدادی حنبلی فقیہ مقری .

صلاح الدین صفدی در الوافی منویسد ابولوفاء تدریس میکرد و فتوا میداد و با دانشمندان عصر خود بہ مناظرہ می پرداخت و کتبی کہ در اصول و فروع و خلاف تالیف کردہ و کتابی بنام الفنون از آثار اوست :

محب الدین بن نجار گفتہ اینکتاب مشتمل بر سیصد مجلد یا بیشتر بودہ و مملو از معلوماتست و من حداکثر آنرا مطالعہ کردہام .

شمس الدین گفتہ مطلبی از مجلد پس از چہارصد آن نقل شدہ .

ابوالوفاء سال ۴۳۱ (لات) متولد شدہ و سال ۵۱۳ (خیج) وفات یافتہ .

مؤلف گوید در باب احمدین نوشتیم ابن عساکر نیز نظیر ہمین اثر را دارد .

(۹۵) ابوسعید عبدالملک بن قریب بن عبدالملک بن علی بن اصمغ لغوی بصری

ملقب بہ اصمعی .

(۱) پارہای از حکایات او را در کتاب تحف الالمعی فی طرف الاصمعی نقل کردہ ایم .

اصمعی یکی از پیشوایان لغت و غریب‌الحدیث بوده و حکایات بی‌سابقه و قصه‌های نمکین آن فراوانست .

اصمعی معاصر با ابوعبیده لغوی و ابوزید و بسیاری از متقدمان که در طبقه‌این درید و ابوالحسن علی بن مغیره مؤلف لغت و غریب‌الحدیث بوده بشمار است و از مشایخ ریاشی و ابوعبید و دیگران بوده .

اصمعی اقلیمهای نظم و نثر را در اختیار داشت و زمام ادیبان عصر در دست او بود تا بجائیکه امام شافعی گفته هیچیک از عرب عباراتی بشیرینی و نمکینی اصمعی ادا ننمود .
اصمعی گفته هرگاه بسخن مدعی ترتیب اثری میدادند میگفتم شانزده هزار ارجوزه از عرب و دیگران محفوظ دارم .

راغب در محاضرات گفته اصمعی اظهار داشته دوازده هزار ارجوزه حفظ دارم .
یکی از حضار که سخت بشگفت آمده بود پرسید ارجوزه‌های یک‌بیتی یا دوبیتی منظور نظر توست پاسخ داد از این قبیل ارجوزه‌ها صد هزار و دویست هزار محفوظم .
درعین حال ادعای او مورد پذیرش رندهای زمان قرار نگرفته و او را در ادعائی که کرده راست گفتار درست‌کردار تشخیص نداده‌اند .

اصمعی معمولاً در حضور هرون الرشید و امثال او حکایات فکاهی و خنده‌دار و افسانه‌های بیسابقه میساخت و از اینراه وسیله خرسندی خود و حاضرانرا فراهم میآورد .
اصمعی دانشمندی بذله‌گو و خوش طبع و سخن‌آرا و نمکین و سبک روح بود هیچگاه اندوهناک نمیشد و در باطن او حسابی برای اندوهناکی باز نشده بود و بهمین نسبت تا روزگار او بشصت سالگی رسید اثر پیرمردی در چهره‌ی او نمایان نگردید و درسن نودسالگی با کمال خونسردی از دنیا رفت .

از کتاب تجارب‌السلف بدست می‌آید اصمعی در آغاز کار با آنکه از همه گونه فضیلت برخوردار بود بسختی و بیچارگی و کمال فلاکت می‌گذرانید هنگامی نزدیک پارکانه هرون رشید آمد و هر حیل‌های که بکار برد نتوانست حضور خلیفه برسد یکی از دربانان باو وعده داد در فرصت مناسبی او را بحضور خلیفه معرفی کند .

تصادفاً در یکی از شبها بیدار خوابی هرون را ناراحت ساخته به یکی از غلامان مخصوص خود دستور داد تا یکی از شعرا را بحضور بخواند و هرون را بگفتن افسانه‌ها سرگرم سازد .

خادمی که به اصمعی وعده‌ی ملاقات با هرون را داده بوی گفت اینک همان موقعی است که اگر بتوانی در دل هرون برای خود محلی قرار دهی بدون شک از همه مردم بی نیاز خواهی شد.

اصمعی بحضور هرون رسیده در اولین ملاقات طرزی برداشت کرد که هرون بی‌بفضیلت او برده برای آزمایش او یکی از اشعار سراینندگان پیشین را خواند.

اصمعی تمام آنرا تا به آخر قصیده خوانده و توضیحات لازم را باطلاع هرون رسانید و تا هنگامی که تباشیر صبحگاه دمید و بامداد سر زد هرون را از افسانه‌ها و مسامرات و مضامین عالیه نظم و نثر سرگرم کرد هرون کاملاً خرسند شده از استراحتگاه خود بیرون رفته دستور داد سی هزار درهم بوی جایزه دادند.

اصمعی از آنجا نزد وزیر هرون یحیی یا جعفر برمکی رفته و ساعتی چند او را از اطلاعات خود سرگرم کرده وزیر او را مورد توجه قرار داده و بیست نه هزار درهم جایزه باو داد و اظهار داشت هرگاه رعایت احترام مقام هرون را ننموده بودم سی هزار درهم تمام بتو جایزه میدادم.

اصمعی در ظرف چند ساعت از شبانه‌روز نزدیک به شصت هزار درهم جایزه گرفت و بدین ترتیب از بیچارگی نجات یافت و از منت این و آن رهائی پیدا کرده به خرید غلام و کنیز و زمین پرداخت و روز بروز کار او بالا میگرفت و آوازه‌اش محافل و مجالس را به خود مشغول میساخت.

اصمعی از لغویها و مطلعان باخبار و وقایع قبایل و سران قبیله‌ها بود از ابن عوف و قره و شعبه، حدیث شنیده و ابوعبید و ابوحاتم سجستانی (سیستانی) و ریاشی و صنعانی و دیگران بنا بر نقل تقی‌الدین شمنی در حاشیه مغنی از او روایت کرده‌اند.

در کتاب مزبور بمناسبتی از خط‌شیخ کمال‌الدین دمیری از کتاب خالدیان از پدرش از ابوسالم از اصمعی نقل کرده در یکی از بیابانها بجوان عربی که گمان میکنم از سن بیست سالگی تجاوز کرده ملاقات نموده با او بگفتگو پرداختم ویرا زبان آور و نکته‌پرداز بی‌نظیری یافته با کمال‌نخوت از او پرسیدم آیا شعر میسرائی؟

گفت آری بجان پدرت پیش از آنکه از شیر باز گرفته شوم سراینده بودم درهمی بیرون آوردم گفتم این درهم را بگیر و مرا بستای.

پرسید از کدام تیره‌ی عربی؟

گفتم از مردم باهلهام .

گفت حاضر نیستم از قبیلہ‌ی مزبور ستایش کنم اگر میخواهی قبیلہ‌ی دیگر را نام ببر

تا بمدح آن بپردازم .

گفتم درهم را بگیر و از من نکوهش کن .

گفت بخدا سوگند بدان درهم نیازمندم و ناچار مرتکب عمل برخلاف انتظار باید

بشوم یعنی قبیلہ باهله سزاوار نکوهش هم نمیشاند بنابراین بهتر خودت را معرفی کن .

اصمعی گفت شهرت من اصمعی است .

جوان در نکوهش او گفت :

الاقل لباعی القوم حیث لقیتہ علیک علیک الباہلی بن اصمعا

متی تلق یوما اصمعیآ تجد لہ من اللوؤم سر بالاجدیدا وبرقعا

در ملاقاتی که با ستمگر آنمردم نمودی باو بگو تا میتوانی از باهلی پسر اصمعی خود

داری کن زیرا هر روزیکه بملاقات اصمعی برسی چنان است پیراهن نو یا روبند تازه‌ای از ملامت

گری به تن کرده و رخسار خود را پوشیده‌ای .

آنگاه بمن گفت یکدرهم را روی زمین بیفکن که من از دست آدم پست فطرت چیزی

نمی‌گیرم ناچار درهم را انداخته و برداشت .

حکایات و افسانه‌های اصمعی جدا بسیار است و باندازه‌ایست که این خلاصه‌نمی‌تواند

متکفل همه‌ی آنها بشود و ما بحکم الکلام یجر الکلام و بمنظور ایجاد سرور و توجه قلبی

خوانندگان به بخشی از آنها ذیلا اشاره میکنیم .

در کشکول شیخ بهائی قده از اصمعی نقل کرده وارد بیابانی شده و کیسه‌ی زری داشتم

آنها نزد زنی بادیه‌نشین سپردم در هنگام مطالبه انکار کرد ناچار او را نزد شیخ قبیلہ

زن در برابر انکار خود پافشاری کرده و سوگند یاد کرد از چنان کیسه‌ای خیردار نیستم .

شیخ قبیلہ اظهار داشت این زن با سوگندی که یاد کرد معلومست نسبت به ادعای

خود راستگو و کیسه‌ای از تو در دست او نمیشاند .

دیدم هرگاه بسادگی برگذار کنم ممکن است از حق خود محروم شوم گفتم شیخ قبیلہ

گوئیا این آیه را نشنیده :

و لا تقبل لسارقه یمینا ولو حلفت برب العالمینا
 سوگند زن دزد را میپذیر هر چند به پروردگار عالمیان سوگند یاد کند، شیخ قبیله
 بدون آنکه درباره‌ی آن اندیشهای کند سخن مرا تصدیق نموده و آنزن را تهدید کرده تا
 بالاخره اقرار کرده و مال مرا بمن بازگردانید.
 شیخ قبیله پس از این از من پرسید آیه‌ای که خواندی در کدام سوره است؟ گفتم در
 سوره‌ی:

الاهبی بصحک فاصحینا و لا تبغی خمور الاندرینا
 بیاران خودت بپرداز و از شرابه‌های اندرین تجاوز مکن.
 شخ گفت سبحان الله خیال میکردم آن آیه در سوره‌ی انا فتحنا لک فتحا مبینا است.
 مؤلف گوید حکایت فوق مشابهت دارد با حکایت ذیل که سیوطی از ابن عساکر از
 عبدالعزیز بن اخی ماحبشون نقل کرده شنیده‌ایم عبدالله رواحه انصاری که از اصحاب رسول
 خدا و سرایندگان دربار رسالتمدار آنحضرت بود کنیزکی داشت در پنهانی از همسرش باو
 همبستر شد.

روزی همسرش او را بدانحال دید، پس از آنکه کار از کار گذشت و بار بمنزل فرورفت
 همسرش باو گفت کنیزک را برزنت برتری دادی؟
 عبدالله برای بطلان ادعای او پافشاری کرد زن گفت اگر راست میگوئی چند آیه از
 قرآن تلاوت کن زیرا زن میدانست تلاوت قرآن درحال جنابت جایز نیست عبدالله بلا
 فاصله گفت:

شهدت بان وعدالله حق و ان النار مثوی الکافرینا
 گواهی میدهم وعده‌ی خدا درست است و دوزخ جای کافرانست، زن گفت آیه‌ی دیگری
 بخوان، گفت:

و ان العرش فوق الماء طافا و فوق العرش رب العالمینا
 و همانا عرش بر فراز آب حرکت میکند و پروردگار جهانیان بالای آنست زن گفت آیه
 دیگری بخوان، گفت:

و تحمله ملئکه کرام ملئکه الاله مقربینا
 فرشتگان محترم خدا که مقرب درگاه اویند عرش او را بر میدارند.

زن گفت ایمان دارم بخدا و دیدگان خود را تکذیب نمیکنم .
ابن رواحه پس از این حیلهایکه بوجود آورده بود حضور مبارک رسولخدا شرفیاب شد و پیش آمد را بعرض رسانید ، رسولخدا (ص) خندید و تعرضی نفرمود .
در روایت دیگر هنگامی کنار زنش خوابیده بود از پهلوی او به حجره‌ی کنیزک شرفت و با او درآمیخت فاصله‌ای نشد زن بیدار شده عبدالله را کنار خود ندید باطاق کنیزک توجه کرده دید عبدالله پا بهوا برداشته و میل در میدان هشته درآورد و برداست همسرش بلافاصله کاردی با خود در خوابگاه برده و خوابید عبدالله بخوابگاه همسرش رفته او را به آنحال دید پرسید چرا چنین آشفته خاطری و حربه بدست داری ؟

گر سر جنگ داری اینک جنگ و سر صلح داری اینک صلح
همسرش گفت هرگاه بیش از این ترا در آنمکانی که دیدم میدیدم با این حربه کار ترا می ساختم .

عبدالله پرسید مگر در کجا مرا دیدی ؟ گفت در میان پاهای کنیزک ، عبدالله گفت من در آنجا نبودم ، گفت نه چنین است ، گفت بهترین دلیل من آنست که رسولخدا ما را از تلاوت قرآن در حال جنابت نهی کرده ، زن گفت اینک آیاتی بخوان .
عبدالله اشعاری خواند زن ساکت شده تصدیق کرد .

عبدالله پس از آن حضور مبارک شرفیاب شد و پیش آمد را بعرض رسانید رسولخدا خندید تا دندانهای مبارکش دیده شد .

در یکی از سفینه‌های معتبر دیده شده اصمعی گفت زن پریچهرهای را که خالی برگونه و خلخالی بر پا داشت ملاقات کردم پرسیدم نام تو چیست ؟ گفت کعبه ، پرسیدم این نقطه چیست ؟ گفت حجرالاسود ، گفتم اجازه میدهی تا حجرالاسود را ببوسم ؟ گفت آری بارنجی که تحمل کنی ، کیسه درهمی باو دادم ، زیبا چهره خوشحال شد گفت اکنون اگر میخواهی طواف کن اگر میخواهی تقبیل حجر نما اگر میخواهی وارد حرم شو .

شیخ‌بهای نقل کرده اصمعی گفت از عربی شنیدم در مقام دعا میگفت اللهم اغفر لامي پروردگارا مادرم را بیامرز ، گفتم چرا برای پدرت دعا نمیکنی گفت او مرد حیله‌گری است میتواند از راه حیله‌گری خود را از شکنجه روز رستاخیز برهاند ، لیکن مادرم زن ناتوانی است وسیله نجاتی ندارد .

دیگری نقل کرده اصمعی گفت در بصرہ پیر مرد زیباچہرہای را دیدم کہ لباسہای گرانبہا پوشیدہ و مردمی نزد او می آیند و از پیش او بیرون میروند و بالاخرہ آمد و رفت دارند ، وضع ظاہر او جلب توجہ مرا نمودہ خواستم خردمندی او را ہم آزمایش کردہ باشم از او پرسیدم کنیہی شما چیست ؟ گفت ابو عبد الرحمن الرحیم مالیک یوم الدین ، از شنیدن این کنیہ خندہام گرفت و بکمی خردمندی و فراوانی نادانی او پی بردم در عین حال میدیدم مردم کورکورانہ نزد او رفت و آمد میکنند و احترامات لازمہ را بکابر میبرند .

مؤلف گوید اینگونہ آزمایشی کہ اصمعی از وی بعمل آورد از فرمودہ حضرت امام جعفر صادق علیہ صلوات اللہ الملک الخالق استنباط کردہ .

آنحضرت فرمودہ خردمندی آدمی را ما ز سہ راہ آزمایش کنید از درازی ریشش از نقش انگشتریش از کنیہاش .

سید جزائری در کتاب مقامات نقل کردہ از مسجد جامع بصرہ بیرون آمدم با یکی از بادینشینان عرب ملاقات کردہ پرسید از چہ تیرہی عرب ہستی ؟ گفتم از بنی اصمعم ؟ گفت از کجا می آئی ؟ گفتم از محلی کہ آیات خدای بخشندہ در آنجا تلاوت میشود ، گفت قسمتی از آن آیات را بخوان .

سورہ والذاریات را شروع کردم تا بہ این آیہ رسیدم وفي السماء رزقکم و ما توعدون عرب گفت کافی است بلافاصلہ از جا برخاست و شترش را نحر کردہ در میان حاضران از آیندہ و روندہ بخش کردہ کمان و شمشیرش را شکست سر بہ بیابان گذارد .

سال دیگر کہ ہمراہ ہرون بمکہ مشرف شدم در طواف کسی مرا با صدای ضعیف بجانب خود خواند بطرف صدا توجہ کردہ همان عرب را با بدنی لاغر و چہرہ زرد ملاقات نمودم بر من سلام کرد و درخواست نمود تا همان سورہ را برای او تلاوت کنم چون بدان آیہ رسیدم فریادی زدہ گفت ما بہ وعدہی حقیقی پروردگارمان رسیدیم سپس گفت آیا غیر از این آیہ ہم بخاطر داری ؟ خواندم فورب السماء والارض انه لحق . عرب بار دیگر فریاد زدہ گفت : شکفت است چہ کسی خدای بزرگ را خشمناک ساختہ تا سوگند یاد کند ، چرا فرمودہی او را باور نکردند تا او را بہ سوگند وادار نکنند ، سہ مرتبہ ہمین سخن را گفت و روح از بدنش مفارقت کرد .

دیگری گفتہ اصمعی گفتہ روزی این آیہ شریفہ را تلاوت کردم والسارق والسارقہ فاقطعوا

ایدیہما جزاء بما کسبا نکالا من اللہ واللہ غفور رحیم دست زن و مرد دزد را در برابر کار ناپسندی کہ انجام دادہاند ببرید و از این راہ بی مہری خدا را در برابر کار زشت او بروی ہویدا سازید و بدانید کہ خدا بخشنده و مہربانست .

عربی در کنار من بود پرسید این گفتار کیست؟ پاسخ دادم گفتار خدا، گفت دوبارہ بخوان، دوبارہ خواندم گفت گفتار خدا چنین نیست .

بخود آمدہ بجای واللہ غفور رحیم، واللہ عزیز حکیم خواندم، گفت آری اینک آنچه خواندی گفتار خداست .

از او پرسیدم آیا قرآن میخوانی؟ گفت نی، گفتم از کجا دانستی آنچه را پیش از این خواندم گفتار خدا نبود؟ گفت ای مرد خدای ارجمند است کہ فرمان بریدن دست را بمناسبت دزدی صادر میکند ہرگاہ بخشنده و مہربان باشد بہ بریدن دست او دستور نمیدہد .

اصعی گفتہ در یکی از سالہای خشکسالی در سر راہ بزن و مرد بادیمای رسیدم مرد عرب میگفت :

یارب انی جالس کما تری و زوجتی قاعدہ کماتری
والبطن منا جایع کما تری فما تری فیمن تری فیما تری

پروردگارا چنانچہ می بینی من و ہمسرم در سر راہ نشستہ ایم و چنانچہ می بینی شکم ما ہم گرسنہ است پس چہ می بینی دربارہء کسیکہ می بینی و درآنچہ کہ می بینی .
اصعی گفتہ روزی بہ دیدار خلیل پیشوای عظیم الشان نحو و عروض رفتہ معظم لہ بر روی حصیر کوچکی نشستہ بمن دستور داد بر فراز همان حصیر بنشینم .

گفتم ہرگاہ منہم کنار شما بنشینم جا را بر شما تنگ میکنم .

گفت مہالدنیا، با سرہا لا تسع متباغضین و ان شبرا فی شبر یسع متحابین
از دنیا دست بردار کہ ہمہی آن کافی برای دو نفر دشمن نمیباشد و از آن طرف یک وجب در یک وجب جا برای دو نفر دوست زیاد است .

دو درویش در گلیمی بخشبند و دو پادشاہ در اقلیمی نگنجند .

گویند معمولا اصعی حکایات خندہ دار و افسانہهای فکاهی برای تفریح حاضران اختراع میکرد و آنها را نیز برای تفریح ہرون بیان مینمود .

روزی همچنانکه هرون در کمال ناراحتی و انقباض بود اصمعی بحضور او رسید، هرون به او گفت از آنچه دیده‌ای بازگو، اصمعی افسانه‌ای گفت و هرون از شنیدن آن بسیار خندید پرسید اینحکایت را از کجا نقل کرده‌ای و از چه کسی شنیده‌ای؟ گفت بخدا سوگند اینحکایت را میان دو درب بارگاه ساختم.

سید علیخان کبیر نقل کرده اصمعی کناسی را دید درحالیکه مشغول پاک کردن کثافات مبال بود میگفت:

واکرم نفسی اننی ان اهننها و حقک کم تکریم علی احد بعدی
جان خود را درحالتیکه مورد اهانت قرار داده‌ام محترم داشته‌ام بجان تو سوگند
پس از من مورد احترام دیگری قرار نمیگیرد.

اصمعی گوید اظهار داشتم با این عمل پستی که برای خود اختیار کردی هیچگونه احترامی برای نفس خودت باقی نگذاردی، گفت آری راست میگوئی لیکن من آن را از خواری که بزرگتر و بالاتر از اینست نگهداری کردم، پرسیدم آن کدامست؟ پاسخ دادمنت کشی از چون توئی،

اصمعی گوید هنگامی که از کنار او درگذشتم و سخن تلخ او را شنیدم خود را با سخن او از همه مردم بیچاره‌تر یافتم.

و رام بن ابی فراس قدس سره در (مجلد دوم) مجموعه خود از اصمعی نقل کرده یکی از کسانی که مورد اطمینان من بود نقل کرد سالی از راه دریا به جنگ رفته بودیم در مسیر خود به جزیره‌ای رسیدیم در آنجا کاخ رفیعی که دارای دو در ورودی بود بنظر ما آمد کنار آنکاخ گوری را دیدیم و در فاصله‌ی کاخ و قبر، نهالی در کمال خرمی و سرسبزی و زیبایی ما را بخود متوجه کرد بر لوح قبر نوشته بود.

یومل دنیا لتبقی له فمات المومل قبل الامل

و بات یروی اصول الفسیل فعاش الفسیل و مات الرجل

صاحب این قبر امیدوار بود که راحتی دنیا برای او پایدار بماند تصادفاً آرزو کننده پیش از آنکه به آرزوی خود برسد درگذشت او همه روز ریشه‌ی این نهال را آبیاری میکرد نهال بجای خود باقی ماند و او مرد و بدیوار آنکاخ نوشته بود.

و فتی کان جبینه بدرالدجی قامت علیه نوائح و روامس

غرس الفسیل مؤءملا لبقائه فبقی لفسیل و مات عنه الفارس جوانی که چهره‌ی او مانند ماه شب چهارده بود درگذشت نوحه گران از مرگ او گریستند و بادهای مخالف برگور او وزید او بمنظور برقراری و بهره‌وری از میوه این نهال آنرا کاشت و آبیاری کرد بخلاف انتظار نهال برقرار ماند و کارنده‌اش درگذشت .
راوی گفت ساعتی بر ناامیدی کارنده‌اش گریستم .

ورام گفته هرگاه راوی دیده بینائی میداشت بر سرانجام خود میگریست از حکایات نمکین اوست میگوید روزی بدیدار جعفر برمکی رفتم از من پرسید آیا زن داری؟ گفتم ، نه گفت کنیزک داری؟ گفتم نه گفت میخواهی کنیزک ظریف اندامی بتو ببخشم؟ گفتم کمال نیازمندی را بدان دارم .

دستور داد کنیزکی را در کمال زیبائی و ملاحظت بحضور او آوردند ، جعفر باو گفت ترا به این مرد بخشیدم و بمن گفت ای اصمعی بگیر این کنیزک را کنیزک بشدت گریست و گفت ای آقای من سزاوار است که مرا با چنین جمال و آراستگی در اختیار چنین بدمنظری درآوری؟ جعفر خطاب بمن گفت میخواهی بجای آن ، هزار دینار پول بتو دهم؟

و یا بنقلی دو هزار دینار بتو بدهم؟ گفتم اگر اصرار ندارم ، دستور داد مبلغ مزبور را در اختیار من گذاردند ، کنیزک به اطاق خود رفت پس از این جعفر گفت ای اصمعی ، این کنیزک عمل برخلاف انتظاری انجام داد و من میخواستم او را بوسیله ناراحت کننده تادیب کنم ترا وسیلهی بخشش او قرار دادم .

اصمعی گفت به جعفر گفتم هرگاه چنین تصمیمی داشتید قبلا بمن اطلاع میدادید تا محاسنم را شانه کنم و عمامهام را نیکو بپیچم و بالاخره به هیئتی که خدا مرا آفریده درآیم تا هرگاه او مرا بدانحال مشاهده میکرد هیچگاه عملی که برخلاف انتظار وزیر باشد از او سر نزنند .

جعفر از اظهاریهی او بشگفت آمد و دستور داد هزار دینار دیگر باو جایزه بدهند .
مؤلف گوید شگفت است که حداکثر خردمندان و ارباب کمال مردمی زشتروید منظراند و خدای حکیم آنها را از نعمت ظاهر و باطن برخوردار نساخته و جز اوحدی از مردم را مورد توجه از همه لحاظ قرار نداده . .

و بزودی خواهیم گفت جاحظ دانشمند شهیر از همین گونه افراد بوده و در بدمنظری

و نارسائی اندامی ضرب المثل روزگار خود بوده .

اصمعی گوید روزی بدیدار یکی از دوستان میرفتم در راه با ابو عمرو علا ملاقات کرده پرسید کجا میروی؟ گفتم بدیدار یکی از دوستان میروم ، گفت دیدار او اگر برای بدست آوردن فائده‌ها از استفاده از مائده است برو و الا باز گرد .

گویند اصمعی وارد دهکده‌ای شد برسنگی نوشته دید :

الا معشر العشاق بالله خبروا اذا اشتد عشق بالفتی کیف یصنع
ای گروه فریفتگان سوگند بخدا بگوئید هرگاه آتش عشق در کانون دلجوئی شعله‌ور شود
چه باید انجام دهد .

زیر آن شعر نوشتم .

یداوی هسواه ثم یکتّم سره و یصبر فی کل الامور ویخشع
بیماری عشق خود را بهبودی دهد و راز خود را پوشیده بدارد و در تمام پیش آمده‌ها
شکیبائی بورزد و در برابر معشوق خود فروتن باشد .
فردا بهمان مکان رفته زیر شعر من نوشته بود :

و کیف یداوی والهوی قاتل الفتی وفی کل یوم روحه تنقطع
چگونه ممکن است بمداوا بپردازد و حال آنکه عشق کشنده جوانست و هر روز روح او
را از کالبدش جدا میسازد .

زیر شعر او نوشتم :

اذا لم یطق صبرا و کتمان سره فلیس له شی سوی الموت انفع
هرگاه شکیبائی نمی‌ورزد و رازش را پوشیده نمیدارد جز مرگ هیچ درمانی ندارد .
فردا که بهمان مکان رفتم دیدم جوان زیبا چهره‌ای سر بر فراز سنگ گذارده و برای
همیشه دنیا را وداع گفته و این شعر را بر سنگی نوشته :

سمعنا اطعنا ثم متنا فبلغوا سلامی علی من کان للوصل یمنع
شنیدیم پیروی کردیم ، مردیم سلام مرا بآن کسی برسانید که دست مرا از دامن
وصلش کوتاه کرد .

اصمعی زیر آن نوشت :

هنینا لاریاب النعیم نعیمهم و للعاشق المسکین ما یتجرع

نعمت نعمت داران گوارای آنها باد و همچنین عاشق بیچاره ده جز شراب تلخ فرقت
چیز دیگری ندارد گوارای او باد .

از لغزهای ذوقی اوست :

روزی شعر زیر را انشاد کرد :

لم ینالوا مثل الذی نلت منهم و سواء ما نلت منهم و نالوا
مانند آنچه را من از ایشان بهره بردم آنها از من بهره مند نشدند با آنکه آنچه از
ایشان بهره بردم و خود رسیدند یکسانست از یاران خود پرسید چگونه در آخر بیت اثبات
کرده آنچه را در آغاز آن نفی نموده ؟

گفتند ما نمیدانیم ، گفت یکماه مهلت میدهم ، گفتند اگر یکسال هم مهلت دهی
نخواهیم دانست .

اصمعی گفت لم ی (لمی) ترخیم لمیاء است که خطاب باو شده ای لمیا آنها با آنچه
من رسیدم رسیدند بنا براین هر دو در وصال یکسانیم .

لیکن عبارت طوری ادا شده که شنونده لم را حرف نفی می پندارد .

اصمعی گفته با زنی ملاقات کردم سفر جل (گلابی) در آستین داشت مردی از او پرسید
در آستین چه داری ؟ گفت کمهدله پرسید کمهدله چیست ؟ گفت ملتفحه گفت ملتفحه چیست ؟
گفت وزیره ، پرسید وزیره چیست ؟ گفت سفر جله .

اصمعی گفت دانستم زبان عرب دریای ژرفی است که ته آن ناپیدا است .

دمیری از علی بن نصر جهضمی نقل کرده هنگامی به بارگاه متوکل رفته نامبرده درباره
نرمی کردن با مردم سخن میگفت گفتم از اصمعی این دو شعر را شنیدم .

لم ار مثل الرفق فی نیله اخرج للعذراء من خدرها

من یستعن بالرفق فی امره یستخرج الحیه من حجرها

هیچ صفتی را مانند مدارای با مردمان ندیده که بتواند با خونسردی هر چه تمامتر
دختران زیباچهره را از پشت پرده حفاظت بیرون آورد بدیهی است کسیکه برای پیش
بردن منظورهای خود از مدارا استفاده کند مار را از سوراخ بیرون می آورد .

متوکل بسیار پسندیده دستور داد کاغذ و قلم آورده بخط خود آندو شعر را یادداشت
کرد و جائزه‌ی ارزنده‌ای بمن داد .

خزائن نراقی از اصمعی نقل کرده مردی نزد کنیزک امرء القیس آمده پرسید امرء القیس کجاست؟ پاسخ داد فاء الی الفیفاء لیفیی الفیی فاذا فاء. الفیئی یفی گفت بیابان رفته برای استقبال از قافله موقع ظهر که خورشید از دایره نصف النهار گذشت میآید. از حکایات طریفه او آنستکه اظهار داشته ذبیحی که قصه او در قرآن آمده اسمعیل است نه برادرش اسحق چنانچه یهودیان معتقداند.

اصمعی گوید از ابو عمرو علا پرسیدم ذبیحی که قرآن نامبرده اسماعیل است یا اسحق؟

ابو عمرو گفت ای اصیمع، عقل تو کجاست اسحق چه وقت به مکه بوده تا فرمان ذبح او صادر شود، بدیهی است اسماعیل در مکه بود و همو هم باتفاق پدرش به ساختمان کعبه پرداخت و قربانی هم بدون شبهه در مکه اتفاق افتاد. حافظ سیوطی در طبقات النحاه اصمعی را نقل کرده و نسبش را با نوزده واسطه به مضر بن نزار نام برده و او را به باهلی ستوده و نوشته است از نحاه بصره و لغویها و یکی از پیشوایان عربیت و غریب الحدیث و اخبار بوده و حکایات نمکین و دلنشین دارد. از ابو عمرو بن علاء و قره بن خالد و نافع بن ابی نعیم و شعبه و حماد و ابن سلمه و عدهی بسیاری روایت میکرده.

عمر بن شبه از او شنیده که شانزده هزار ارجوزه محفوظ بوده.

ابن معین گفته اصمعی دروغ نمیگفته و در روزگارش از همه معاصرانش داناتر بوده. ابوداود درستی او را تصدیق کرده و اظهار داشته همچنانکه نامبرده از تفسیر قرآن هراس داشته از تفسیر حدیث بیمناک بوده.

اصمعی با اینکه خود آدم بخیلی بوده به جمع آوری حکایات و پیش آمدهای بخیلان اقدام نموده.

اصمعی با سیبویه مناظره میکرده و بر اثر زبان آوری بروی چیره میشده بهمین مناسبت یونس گفته در مناظره هایکه اصمعی با سیبویه نموده حق با سیبویه بوده لیکن او با زبان آوری ویژه ای که داشته بروی چیره شده.

اصمعی از اهل سنت بوده و پیوسته استفتائیکه دربارهی لغت از او میشده پاسخ را طوری میداده که برخلاف اجماع لغویها نباشد و دربارهی آنچه بانفرد نقل شده توقف میکرده

و جز افصح از دو لغت یا لغات را تجویز نمی نمود .

از اصمعی نقل شده باتفاق ابو عبیده نزد فضل بن ربیع رفته از من پرسید چند کتاب دربارهی اسب نگاشته‌ای؟ گفتم یک کتاب .

از ابو عبیده پرسید پاسخ داد پنجاه مجلد ، فضل اظهار داشت اینک این اسب یگان یگان اعضاء او را توضیح داده و نامبرداری کن .

بو عبیده گفت من بیطار نمیباشم و همانا آنچه را در مجلدات مزبور ایراد کرده‌ام اطلاعاتی است که از عرب کسب نموده‌ام .

فضل بمن گفت ای اصمعی تو خواسته‌ی مرا اجابت کن ، اصمعی گوید از جا برخاستم از پیشانی اسب شروع کرده یک یک اعضاء آن حیوان را نام میبردیم و با دست اشاره می‌کردم و بمناسبت هر عضوی که عرب شعری سروده بود میخواندم و بدین ترتیب وظیفه را انجام داده تا به سم آن حیوان رسیدم .

فضل تحسین کرده و همان اسب را بمن بخشید و من هرگاه می‌خواستم بو عبیده را ناراحت سازم بر آن سوار میشدم و نزد او می‌رفتم .

آثار اصمعی : غریب القرآن ، خلق الانسان ، الاجناس ، الانواء الهمزها المقصوره والممدوده الصفات ، خلق الفرس ، الابل ، الخیل ، الشاه ، المیسر والقдах ، الامثال ، فعل و افعال ، الاشتقاق ما اختلف لفظه واتفق معناه ، الفرق الاخبیه ، الوحوش ، الاضداد الالفاظ ، السلاح اللغات ، میاه العرب ، النوادر ، اصول الکلام ، القلب والابدال ، جزیره العرب ، معانی الشعر ، المصادر الارجیز ، النحل ، النبات ، نوادر الاعراب و امثال اینها .

اصمعی تا پیش از شصت سالگی موهای صورتش سپید نشده بود .

ابو دادود و ترمذی برای او احادیثی روایت کرده‌اند .

اصمعی سال ۲۱۵ (یره ، هیر ، ریه) وفات یافته و بعضی درگذشت او را ۲۱۳ و بعضی ۲۱۴

از آثار نظمی او که در ستایش از جعفر بن عبدالملک برمکی سروده :

اذا قیل من للندی والعلی من الناس قیل انفتی جعفر

و ما ان مدحت فتی قبله ولکن بنی جعفر جوهر

هرگاه گویند در میان مردم چه کسی شایستگی بخشندگی و عالی مقامی را دارد

خواهند گفت جعفر که جوانمرد بنامست در خور این منزلت میباشد .

تا بحال جوانمردی را به سخاوتمندی نستوده‌ام لیکن جعفر گوهر اصیلی است که شایان همه گونه تمجید میباشد .

ابن خلکان پس از ستایش از اصمعی و تاریخ وفاتش از ابوالعینا نقل کرده‌ما در تشییع جنازه اصمعی شرکت کرده در آنموقع ابوقلا به حبیش بن عبدالرحمن جرمی سراینده شعر ذیل را که در مرگ وی سروده بود برای من ایراد کرد .

لعن الله اعظما حملسوها نحو دار البلی علی خشبات
اعظما تبغض النبی واهـ ل البیت والطیبین والطیبات

خدا بزرگی را مورد لعن قرار دهد که او را بر فراز چندین پارچه چوب (تابوت) بجانب خانه آزمایش (قبر) حمل میکنند آری بزرگی و معروفی را در نظر دارم که پیغمبر و خاندان او را که مردانی پاک و زنانی پاکیزه از هر آلودگی میباشند دشمن میدارد .
ابوالعالیه شامی در سوگ او گفته :

لادر در نبات الارض اذ فجعت بالاصمعی لقد ابقت لنا اسفا
عش ما بدالك فی الدنيا فلست تری فی الناس منه و لامن علمه خلفا

از این پس گیاهان زمین طراوت و تازگی نخواهند داشت زیرا آنها به مرگ اصمعی سوگواری و برای ما هم جز اندوهی باقی نیست و بتو هم اطمینان خواهیم داد تا هرگاه در دنیا زیست کنی کسی را در میان مردم به پایه‌ی علم و دانش او نخواهی یافت .
ابوالعینا گفته از اختلاف سلیقه و چگونگی قضاوت ایندو شاعر درباره‌ی اصمعی سخت بشگفتم .

ابن خلکان نوشته جدش علی بن اصمعی در سفوان که نام محلی است مابین بصره و بحرین دزدی کرده بود و مالی از میان باریکی از مسافران بسرقت ربوده بود نامبرده را حضور مبارک امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) آورده علی (ع) فرمود گواهانی بیاورید تا بسرقت او گواهی دهند ، غلام خود او به دزدیش گواهی داد امیرالمؤمنین دستور داد انگشتان او را بریدند .

کسی پرسید چرا دست او را از بند جدا نکردی؟ فرمود شگفت است هرگاه دست او را از بند جدا کنم چگونه بر آن تکیه نماید و چگونه نماز بخواند و چگونه غذا بخورد .

پس از آنکه حجاج بن یوسف وارد بصره شد علی بن اصمعی نزد وی رفته اظهار داشت

ای امیر پدر و مادر من در موقع نامگذاری بر من جفا کردند و مرا بدون اختیار من علی نامیدند اکنون آمده‌ام تا هر نامی که تو بخواهی میتوانی مرا بدان بنامی .

حجاج پاسخ داد ای رندک وسیله‌ی خوبی بمنظور تقرب بما برای خود بدست آوردی اکنون ماهی بار جاه و حفاظت آنها در اختیار تو درآورده‌ایم و در برابر رنجی که تحمل میکنی هر روز دودانک فلوس فرد برای تو تعیین کردیم سوگند بخدا هرگاه از حق خود تجاوز کردی و بیش از مقدار تعیین شده برداشتی مابقی آنچه را که علی (ع) باقی گذارده خواهم بزید .

مؤلف گوید نظیر اینگونه مردم خبیث و بی‌عاطفه بسیارند و مادر طی احوال گذشتگان به برخی از آنها اشاره کردیم .

خبیث‌ترین و زنازاده‌ترین همه‌ی آنها حریز بن عثمان رحبی است بطوریکه از کامل بن اثیر جزری شافعی نقل شده حریز از ناصبیان و دشمنان سرسخت حضرت مولی علی (ع) بود و آنحضرت را در هر بامداد و شبانگاه لعنت میکرد .

بدیهی است حریز در این عمل ناپسند از معاویه پیشوای زنازادگان پیروی می‌کرده زیرا او در قنوت‌های نماز خود آنحضرت را لعن می‌نموده و در خطبه‌ها و گفتگوهایش از آن مقام مقدس تبری می‌جسته و برای تخطئه و تخفیف مقام آنسرور اشرفیها و جائزه‌ها صرف می‌کرده .

از ابن ابی‌الحدید معتزلی نقل شده وی در شرح نهج‌البلاغه مینویسد معاویه صد هزار درهم به سمره بن جندب و عده داد تا شان نزول این آیه را و من الناس من یعجبک قوله فی‌الحوما الدنیا و یشهدالله علی ما فی قلبه و هو الدالخصام و اذا تولى سعى فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث والنسل والله لا یحب الفساد برخی از مردم در طرز زندگی دنیوی و تظاهرات دینی به پایهای خود نمائی میکنند که ترا از شیوه خود به شدت می‌آورند و حال آنکه طرز رفتار آنها برخلاف عقیده‌ی باطنی آنها بوده و خدا هم از دل آنها کاملاً خبردار است و میداند آنها از سرسخت‌ترین دشمنان تو می‌باشند بدلیل آنکه بمجردیکه از نزد تو خارج شدند به سعایت می‌پردازند و در بیچارگی مردم و خرابی کشته‌های آنها اقدام میکنند و از هیچگونه آشوبی هم روگردان نمیباشند و خدا هم آشوبگری را دوست نمیدارد .

واظهار داشت شان نزول این آیه را دربارہی ابن ملجم روایت کند و من الناس من یشتري نفسه ابتغاء مرضات الله والله روف بالعباد .

برخی از مردم آنهاہند کہ خود را بمنظور بدست آوردن خشنودیہای خدا فدا میکنند و خدا مہربان بہ بندگان خود است .

پسر جنذب نپذیرفت ، معویہ دویست ہزار درہم وعدہ داد .

باز قبول نکرد ، سیصد ہزار درہم وعدہ کرد باز نپذیرفت ، معویہ چہارصدہزار

درم وعدہ کرد ، پسر سمرہ پذیرفت .

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال احمد بن حسین نحوی معروف بہ ابن خبازنوشتیم

شیخ صدوق قدہ نوشتہ ناصبی تراز احمد بن حسین ضبی ندیدہام و از آثار نصب

او این بود کہ میگفت اللهم صل علی محمد و از گفتن آل محمد جدا خودداری میکرد .

اینک ببینید ناپاکی نطفہ و پلیدی آن تا کجا اثر میکند و چگونه عداوت پاکان و

نیکان را در خود می پروراند و بعالم تحویل میدہد .

بطوریکہ پیش از این مرقوم داشتیم جد اصمعی از اینکہ پدر و مادرش او را بنام مقدس

علی نامیدہاند ناراحت بود نظیر آن حکایتی است کہ ابونعیم اصفہانی در حلیہ الاولیاء

مینویسد .

در یکی از روزها امیرالمؤمنین علی (ع) در نماز ظهر کہ بجماعت ادا می فرمود

عبدالله بن عباس را ندید احوال او را پرسیدہ اظهار داشتند بمناسبت اینکہ فرزند

برای او متولد شدہ و باید امور مربوط باو و مادرش را روبراہ کند از حضور بہ جماعت محروم

گردیدہ .

علی (ع) از اصحاب خواست تا باتفاق آنحضرت بہ تبریک او روند .

علی در ضمن تبریک فرمود از خدا سپاسگزارم و امیدوارم فرزند نیک پی برای تو باشد .

آنگاہ پرسید او را چہ نامیدہای؟ پاسخ داد چگونه ممکن است من در نامگذاری فرزندم

بر شما پیشی بگیرم .

علی (ع) فرمود او را بیاور ، فرزند را بحضور انور آنجناب آوردہ حضرت حنک او را

با دست مبارک برداشت و برای او دعا کرد و فرمود این پسر را کہ ابوالملوک است بگیر و

من او را بنام و کنیہی خود مشرف ساختم (ابوالحسن علی) .

این نام و کنیه برای او بود و مردم او را بدان نام و کنیه می‌شناختند تا معویه روی کار آمد به ابن عباس گفت نام و کنیه‌ی او را تغییر ده و مخصوصاً کنیه‌ی او را ابو محمد تعیین کن در برابر این مقدار بتو جائزه خواهم داد ابن عباس بخواستہی او توجہی نکرد . در آنموقع کہ عبدالملک بن مروان با علی بن عبدالله بن عباس ملاقات کرد بہیاد خواستہی معویہ افتاد باو گفت نام و کنیہی خودت را عوض کن زیرا من بیش از این صبر ندارم ترا با این نام و کنیہ بخوانم .

نامبرده گفت نامم را تغییر نمیدهم لیکن بخاطر تو کنیہام را ابو محمد مقرر داشتم . مؤلف ذیل تاریخ ابن خلکان بمناسبت شرح حال علی بن ریح لخمی مضرى از شیخ شمس‌الدین نقل کرده نام وی علی بود لیکن او را علی با صیغہ تصغیر میخواندند . ابو عبدالرحمن مقرى گفته بنی‌امیہ معمولشان آن بود ہرگاہ می‌فہمیدند کودکی بنام علی نامیدہ شدہ او را می‌کشتند .

ریح نامبرده هنگامی کہ این سخن را شنید اظهار داشت نام فرزند من علی با صیغہی تصغیر است .

مؤلف گوید در پایان شرح احوال اصمعی شایستہ است بیکی از احادیثی کہ موجبات یادآوری از اہل بیت عصمت را فراہم می‌آورد اشارہ نمائیم .

در یکی از اوراق معتبرہ از اصمعی نامی بدون قرینہ نقل کردہ شبی در اطراف کعبہ معظمہ مشغول طواف بودم دیدم حضرت علی بن الحسین السجاد علیہما السلام بہ پردہ کعبہ آویختہ میگوید :

یا کاشف الضر والبلوی مع السقم	یا من یجیب دعا المضطرب فی الظلم
و عین مجدک یا قیوم لم تنم	قد نام و فدک حول البیت قاطبہ
و اعطف علی رواہ الجود والکرم	انت الغفور فہب لی منک مفسرہ
فارحم بکائی بحق الرکن والحرم	ادعوک ربی کما یدعوک ذو سقم

ای خدائیکہ خواستہی بیچارہ را در تاریکی شبها بر می‌آوری و زیان و گرفتاری و رنجوری را از او برطرف میسازی ہمہی آنها کہ از راههای دور بہ خانہی تو آمدہ اند گرداگرد خانہی تو خوابیدہ اند و چشم بزرگواری تو نمیخواہد تویی خدای بخشندہ آمرزش خودت را نصیب من بگردان و مرا مورد بخشش و عنایت خودت قرار بده ترا آنچنان میخوانم کہ آدم

بیماری میخواند اینک آرزومندم بحقیقت رکن و حرم گریهی مرا مورد ترحم و توجه خود قرار دهی .

اصمعی گوید بعرض رسانیدم شما علی بن الحسین زین العابدینید پدر شما شهید کربلا و جد شما علی مرتضی و مادر شما فاطمه زهرا و جدی شما خدیجه کبری و جد اعلاى شما محمد مصطفی است درعین حال اینچنین زاری میکنید و اینگونه اظهار درماندگی میفرمائید . فرمود مگر این آیه شریفه را تلاوت نکردهای فاذا نفع فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون روزی که در صور دمیده شود خاندانها سودی بحال مردم ندارد و از آنها پرسیده نمیشوند .

مگر فرموده‌ی جدم را نشنیدی بهشت را خدا یمتعال برای فرمانبردار آفریده هرچند سیاه حبشی باشد جهنم را برای بزهکار بوجود آورده هرچند بزرگ قرشی باشد .

مؤلف گوید نسبت حدیث مزبور به اصمعی مترجم ما درست نیست زیرا بطوریکه از ولادت اصمعی که ۱۲۳ هجری بوده بدست می‌آید بیست و نه سال پس از شهادت حضرت سجاد (ع) دنیا آمده .

مگر اینکه بگوئیم برای دیگری که از مردم منسوب به جدش علی بن اصمعی بوده اتفاق افتاده .

برخی احتمال داده موضوع مزبور مورد استفاده‌ی پدرش قریب به صیغهی تصغیر بوده . ابن خلکان ینویسد نام قریب ، عاصم و کنیه اش ابوبکر و از بزرگان فضلاء عصر خود بوده سال ۸۳ هجری متولد شده بنابراین باید اواخر روزگار حضرت سجاد (ع) را ادراک کرده باشد لیکن خردسالی و عدم لیاقت او مانع از این بوده که با آن مقام محترم به مکالمه پرداخته باشد .

زیرا حضرت سجاد اواخر محرم الحرام سال ۹۵ هجری بدون اختلاف شهید شده اند . آری محدث نیشابوری در رجال خود ترجمه‌ی مخصوصی بمناسبت محمد بن اسحق اصمعی منعقد ساخته و نوشته است نامبرده از فقهاء و ادباء اهل سنت و از ناصبیه‌های عهد خود بوده و حدیثی از مناقب حضرت سجاد روایت نموده .

(۹۶) ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی فراء نیشابوری ثعالبی از ادبا و لغویها بوده آثار ارزنده‌ای دارد از قبیل یتیمه الدهر و فقه اللغه و سحر البلاغه و سر

البداعه فی طریق الكتابه الی الاشخاص المختلفه وسرالادب فی دقایق اللغات العربیه و الالفاظ المترادفه والمعانی المتقاربه و امثال اینها .

دمیری در حیوهالحووان مینویسد ابومنصور عبدالملک نیشابوری امامی علامه وادیبی بنام بوده و او را پیشوای مؤلفان و امام مصنفان نام برده اند .

آثار ارزنده‌ای در ادب و شعر باقی گذارده از قبیل ثمارالقلوب و فقهاللغه و یتیمه الدهر و امثال اینها .

ثعالبی منسوب بکسی است که پوست ثعلب (روباه) میدوخته و آنرا ترتیب میداده و ثعالبی خود پوست دوز بوده .

یتیمهالدهر از بزرگترین و بهترین آثار اوست .

ابوالفتوح نصر بن قلاقس اسکندرانی در ضمن ابیاتی از آنکتاب تمجید کرده .

ابیات اشعار الیتیمه ابکار افکار القدیمه

ما توا و عاشت بعدهم فلذلک سمیت الیتیمه

اشعاریکه در یتیمهالدهر گرد آمده نتیجه اندیشه‌های بکر کهنسالست .

آری سراینندگان آنها مردند و خود آنها باقی ماندند و بهمین مناسبت یتیم خوانده شده اند .

از اشعار ابومنصور ثعالبی است .

یا سیدا بالمکرمات ارتدی و انتقل العیوق والفرقدا

مالک لا تجری علی مقتضی موده طال علیها المدی

ان غبت لم اطلب فهذا سلیب مان بن داود النبی الهدی

تفقد الطیر علی شغلته فقال مالی لا اری الهدهدا

ای بزرگی که جامه بزرگواری را براندام خود راست آورده و از عیوق و فرقدان گذرانده چگونه است از مقتضیات دوستی چندین ساله خود خاطر کرده و هرگاه از حضرتت دور کردم از من نمی‌پرسی با آنکه سلیمان بن داود پیمبر رحمت آنهنگام که هدهد را در محل کارش ندید سؤال کرد هدهد کجاست که او را نمی‌بینم (۱) .

(۱) بخشی از اشعار او در مجلد اول تاریخ ابن خلکان آورده شده .

ثعالبی سال ۴۲۹ (تکط) یا ۴۳۰ (تل) وفات یافته .

کتاب یتیمه‌الدهر بر اثر شهرتی که در عصر مؤلف و پس از او پیدا کرده بود مورد توجه ادبا قرار گرفته و تزییلهائی بر آن نوشتند .

از جمله شیخ ادیب ماهر و سراینده بنام :

ابوالحسن علی بن حسن بن ابوطیب باخرزی شاگرد امام‌الحرمین است که شرح‌حال او را پس از این ذکر خواهیم کرد .

باخرزی کتاب یتیمه را با تزییل ارزنده‌ای بنام دمیه‌القصر (بضم دال و فتح قاف به معنی بت یا سنگ مرمر نقشه‌دار) مزیل ساخته و کتاب مزبور که مشتمل بر طرائف اشعار سراینندگان بوده مورد توجه متاخران قرار گرفته و در کتابهای خود از آن نقل کرده‌اند .

باخرزی اشعاری آبدار میسروده از جمله خطاب به استادش امام‌الحرمین که به درد دندان مبتلا بوده گفته :

جل الامام الحبر عن له فی ضرسه لم تک معتاده

لسانه فتت اسنانه والسیف قد یاکل اغماده

پیشوای دانشمند بالاتر از آنست که برخلاف انتظار به بیماری دندان مبتلا گردد آری باید گفت زبان گویای او دندانهای او را بدرد آورده مانند شمشیری که گاهی غلاف خود را میخورد و سوراخ میکند .

از اشعار اوست :

کم راکب لم یترجل ما شیا و عقله دون عقول الماشیه

تعجبه عاشیه یحملها امامه فی السوق بعض الحاشیه

لم یاتنی حدیثه قبل فه ل اتاک یا صاح حدیث الغاشیه

چه بسیار سواره ایست که پیاده حرکت نمیکند با آنکه عقلش کمتر از شعور چهارپایان است مردمیکه در گوشه و کنار بازاری از زمینی که وی بر آن سوار شده بشگفت‌اند من تا پیش از این از احوال او اطلاعی نداشتم آیا تو از حدیث غاشیه اطلاعی داری .

از آثار نظمی اوست :

انسان عینی قط ما یرتوی من ماء وجه ملحت عینه

کذلک الانسان ما یرتوی من شرب ماء ملحت عینه

مردمک چشم من هیچگاه از دیدار چهره‌ایکه از آب شور دیدگانش سیراب می‌شود
سیرائی ندارد همچنین آدمیان از آب نه‌ریکه چشمهء آب شور است سیرائی ندارند .
از غزلیات اوست :

قامت و قد ناقشت عنها کل من	لا قیته من حاضر او بادی
انا فی فواءدک فارم طرفک نحوه	تربی فقلت لها و این فوادی
و لکم تمنیت الفراق مغالطا	واحتلت فی استثمار غرس و دادی
و طمعت منها بالوصول لانهما	تقضی الامور علی خلاف مرادی

محبوبه من قیام کرد و من با هر حاضر و غایبی بدفاع از وی برخاستم و به او گفتم
جای من در دل توست میتوانی مرا در هر آن هدف تیر مژگان خود قرار دهی لیکن دل من
کجاست؟ بمنظور اینکه بیشتر بقاء شما برسم بطور کنایه آرزوی فراق شما را می‌نمایم
و از راه حیل‌گری میخواهم درخت محبت خود را بارور سازم از او آرزومند وصالم با آنکه
اطمینان دارم جریان کارها برخلاف مقتضیات روزگار است
از ارجوزهای اوست :

ساری الـدیـم	بذی سلـم	و هنا الـم
فلـم ینـم	حتی النـم	فیه ازدحم
فـلا جـرم	صافح ثـم	نعم النعم
غنـم الغنـم	بکی الـهم	حتی ابتم
فهـو ارم	قم یا صنـم	عذب الشیم
واسبق فلـم	یبـق الـم	ولا ارتکم
غمـام غـم	لما بغـم	ظبی ظلم
بدرالظلم	بالمـلثم	

در بیابان ذی سلم بارانی بارید چنانچه بر اثر ناراحتی خوابرا از چشم ما ربود و
شدت آن تا اندازه بود که آنبوه ریگها را از جا کند و مزاحمتی ایجاد کرد در عین حال بهترین
نعمتی بود که ارزانی شد زیرا گوسفندانی که از خشکسالی میگریستند از آمدن آن لبخند
زدند اینک ای محبوبه من با آمدن این باران بیابان مانند باغ ارمی گردیده از آب خوشگوار
آن بیاشام و بدون هیچگونه ناراحتی در آن به تفریح و بیابانگردی پرداز دیگر آن ابرهائی

که صفحه آسمان را تیره ساخته و چهره‌ی ماه درخشان را از نظر ما ناپدید کرده و آهوان بیابانی را در دل غارها پناه داده رخت بر بسته و آسمان شفاف آشکار گردیده. صفی اظهار داشته ارجوزه‌ی مزبور مفصل است پس از این به ستایش از ممدوح پرداخته.

پس از این گفته کمترین رجزی که پیشینیان سروده‌اند مرکب از دو جزء است مانند قول درید که در یوم الهوازن گفت:

یا لیتنی فیها جذع
 احب فیها واضع
 ابوالنجم ارجوزه‌ای یکجزئی که مشهور است سروده:

طیف الم بذی سلم
 و همونیز ارجوزه زیبائی از یکجزء و برخی از دو جزء سروده و مشهور آنستکه ارجوزه از سه جزء کمتر نمیباشد.

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال روء به سراینده نامی عرب مقصود از ارجوزه را نوشتیم و ضمناً اشاره‌ی کاملی به محور شعر نمودیم.

گویند باخرزی پس از مسافرت‌های بسیار و چشیدن سرد و گرم عالم و دیدن عجائب جهان سال ۴۶۷ هجری (ستز) در مجلس انسی کشته شد و خورش بهمان مناسبت به هدر رفت.

ابوالحسن علی بن زید بیهقی سابق‌الذکر در ذیل احمد بیهقی.

نامبرده از کسانی است که یتیم‌الدهر را مورد توجه قرار داده و تزییلی بنام و شاح الدمیه که تزییل دمیه‌القصر است تالیف کرده.

(۹۷) ابوالمعالی عبدالملک بن شیخ ابومحمد عبدالله بن یوسف بن عبدالله‌جوینی

شافعی مشهور به امام‌الحرمین و ملقب به ضیاء‌الدین.

امام‌الحرمین استاد امام غزالی و دیگران بوده و اعلام وقت علم فقه و ادب و اصول

و کلام را از او بهره‌ور گردیده‌اند.

ابن خلکان مصری از بوسعید سمعانی مراتب شناگستری او را کاملاً نقل کرده و اشاره

کرده بمنظور تحصیل علم و کمال بشهرها سفر کرده و در بغداد بمصاحبت عمیدکنندری وزیر

طغرل بک سجلوقی برادر سلطان الب ارسلان رسیده و مدتی با او همراهی میکرده و در حضور

او اکابر دانشمندان از وی بهره‌مند میگردیده و او با آنها بمبارزه میپرداخته تا آوازه‌اش همه جا را فرا گرفته .

ابن اثیر در وقایع سال ۴۵۶ هجری در تاریخ خود مینویسد وزیر عمید کندی در مذهب شافعی تعصب شدیدی بخرج میداد تا بحدی که البارسلان را وادار کرد تا دستور دهد در منابر خراسان رافضیان و اشعریها را لعنت کنند بالاخره شیوه نکبت‌بار و زیربندنها و دامن ابوالقاسم قشیری و امام الحرمین را فرا گرفت .

امام ناچار از خراسان بیرون رفته و مدت چهار سال در مکه مکرمه مجاورت اختیار کرده و به تدریس و افتا مشغول بوده و از آنجا که مردم مکه و مدینه در مایحتاج دینی و علمی خود باو مراجعه میکرده او را امام الحرمین خوانده‌اند .

پس از آنکه دولت نظامیه روی کار آمد اعلامیکه از دست وزیر سابق آزار دیده و ناراحت شده بحضور خوانده و از آنها کمال بزرگداشت را نموده و همه گونه موجبات آسایش خاطر آنها را فراهم آورد .

مقصود از دولت نظامیه نظام الملک حسن طوسی است که پیش از این در باب حاء به شرح احوال او پرداختیم و او وزیر البارسلان و پسرش ملک شاه بوده .

ابن خلکان ذیل ترجمه ملک‌شاه مینویسد مقتدی بامرالله خلیفه روزگار ملک‌شاه ، شیخ ابواسحق شیرازی را برای خواستگاری دختر ملک‌شاه که آن اوقات در نیشابور بود فرستاد . ابواسحق ماموریت خود را آنچنانکه باید بانجام آورد و با امام الحرمین مناظره و ملاقات نمود .

در هنگام بازگشت از نیشابور امام الحرمین به بدرقه‌ی او آمد پس از آنکه ابواسحق وداع کرد امام رکاب او را گرفت اینعمل ایجاب کرد بواسحق در خراسان موقعیت بیسابقه‌ای بدست آورد تا بحدیکه مردم نیشابور خاک قدم مرکب او را بعنوان تبرک برمیداشتند . آری بواسحق امامی عالم و عابدی پارسا و از دنیا برکنار بود و سال ۴۷۶ وفات یافت .

امام الحرمین سال ۶۷۸ هجری (قح) وفات یافت روز مرگ او همه بازارها بسته و تعطیل عمومی اعلام شد و منبر او را که در مسجد جامع و خاص او بود شکستند و شاگردان او که نزدیک به چهارصد نفر بودند دواتها و قلمهای خود را شکستند و تا یکسال در اندوه

او سوگوار بودند .

مؤلف تلخیص الاثار مینویسد جوین نام ناحیه ایست واقع در میان خراسان و قهستان از همه گونه نعمت و غلات برخوردار است جوین دارای چهارصد دهکده است و دیهات مزبور بوسیله ی چهارصد قنات که سرچشمه ی آنها در محل مرتفعی قرار گرفته مشروب می شوند و همه نزدیک بهم قرار دارند .

ابوالمعالی عبدالملک بن ابی محمد معروف به امام الحرمین از مردم آنجاست چشم روزگار در علم و زبان آوری مانند او را ندیده .

نهایت المطلب در بیست مجلد از آثار اوست و سال ۴۸۸ وفات یافته .

مؤلف گوید تاریخ صحیح وفات او همانست که از ابن خلکان نقل شده .

نهایت المطلب در فقه المذهب است و آثار دیگر او بطوریکه در وفیات و امثال آن آمده تلخیص نهایه المطلب و شامل در اصول الدین و برهان در اصول الفقه و تلخیص التقریب واللمع و ارشاد و غیث الامم در امامت و ورقات در تقریرات دروس و مجالس او و مدارک العقول و عقیده النظامیه و این کتاب آخرین اثر علمی اوست و امثال اینها .

برخی گفته اند آثار امام الحرمین همان کتبی است که پدرش تالیف کرده نامبرده با اضافات و تحقیقاتی بنام خود شهرت داده .

امام الحرمین حداکثر مراتب فقه و اصول و فنون دیگر را از پدرش فرا گرفته و پس از مرگ او با آنکه بجای پدرش تدریس مدرسه بعهدده ی او بوده در مدرسه بیهقی فنون اصول را از ابوالقاسم اسکافی که از اصولیهای بنام بوده و افراد دیگر بهره مند شده .

ابومحمد عبدالله بن یوسف جوینی پدر امام الحرمین .

از تاریخ سمعانی سابق الذکر نقل شده جوینی از اعظم دانشمندان روزگار خود بوده و در تفسیر و اصول و عربیت ادب پیشوای بنام آن عصر بشمار می آمده .

و از ذیلی که سمعانی برای تاریخ خطیب فراهم آورده در باب احامده گفته جوینی نخست فن ادب را در جوین از پدرش یوسف فرا گرفته سپس به نیشابور رفته و مراتب فقه را از ابوطیب سهل بن محمد بن سلیمان صعلوکی نیشابوری که از فقهاء شافعی مذهب بوده فرا گرفته سپس بمرور رفته و از ابوبکر قفال مروزی فن مذهب و خلاف را آموخته و در این رشته از فنون دینی مهارت خاصی پیدا کرده و با اخذ اجازه از قفال سال ۴۰۷ هجری به

نیشابور بازگشته و بمسند تدریس و افتا بر قرار گردیده و گروه بسیاری از جمله فرزندش امام الحرمین از شاگردان او بوده‌اند .

جوینی دانشمندی با شوکت بود و کسی قدرت مزاح کردن در محضر او را نداشت . جوینی تفسیر بزرگی که مشتمل بر انواع علوم بوده تصنیف کرده و در فنون فقهیه کتاب التبصره والتذکره ومختصر المختصر والجمع والسلسله و موقف الامام والمأموم و امثال اینها از تعلیقات دیگر را بوجود آورده .

جوینی، احادیث بسیاری شنیده و در ذیقعدہ سال ۴۳۸ هجری وفات یافته .
(۹۸) جمال الدین عبدالملک بن علی بن ابی‌المنی بابی حلبی معروف به عبید نحوی .

نامبرده علامه‌ای نابینا و از پیشوایان لغت و ادب بوده .
عبید حدود سال ۷۶۶ (سوز) متولد شده .

ابن حجر اظهار داشته نامبرده در فنون عربیت و علوم قرآن مقدم بر معاصران خود بوده و گروهی از مردم از وی استفاده میکردند و مقام شاگردی او را داشته‌اند . سیوطی گوید از خط دوست محدث ما شمس‌الدین سخاوی استفاده میشود عبیدقرائات هفتگانه را از عز حاضری فرا گرفته و از طرف او مجاز بوده و نیز فن نحو و ادب را از او آموخته و مراتب فقه را از شرف انصاری و حدیث را از ابن صدیق بدست آورده و به نیابت از ابن صدیق در جامع اموی حلب بخطابت و امامت میپرداخته و در مسند اقراء بر قرار بوده و مردم از او بهره‌ور بودند .

عبید در عربیت و انواع قرائات ماهر بوده و در این دو رشته مخصوصاً بی نظیر بوده . عبید فاضلی ارجمند و نیکوکاری دیندار و دور از مردم بوده و کمتر در اجتماعات مردم شرکت میکرد و با کمال پاکدامنی بسر میبرد و از کسی چیزی نمی‌پذیرفته . کتابی در فقه تالیف کرده که با مقایسه با روضه و اصل آن و منهاج خواهیم فهمید مطالبی در آن موجود است که در آنها وجود ندارد .

عبید در ماه جمادی‌الآخره سال ۸۳۹ (ضلط) وفات یافته و جنازه‌ی او با تجلیل مهمی تشییع شد .

عبدالملک بن علی هروی از ادبا و لغویها بوده .

از صفدی نقلشده هروی در هرات به تدریس ادبیات می پرداخت و گروهی از فضلا به درس او حاضر میشدند .

آثار او المحيط در لغت ، منتخب تفسیر رمانی ، الصفات والادوات التي یبتدی بها الاحداث .

هروی از پیشینیان دانشمندان بوده سال ۴۸۹ (تفط) وفات یافته مؤلف گوید مقصود از رمانی علی بن عیسی وراق آتی الذکر است .

(۹۹) ابو عمر عبدالواحد بن احمد بن ابی القاسم بن محمد بن داود بن ابی حاتم ملیحی هروی .

سیوطی از صفدی نقل کرده نامبرده از ادبا و محدثان بوده .

ملیحی از شاگردان احمد بن محمد هروی سابق الذکر مؤلف غریبین بوده کتابی در غریب القرآن بمنظور رد بر ابو عبید تألیف کرده و نیز کتابی بنام الروضه بوجود آورده در این کتاب هزار حدیث صحیح و هزار حدیث غریب و هزار حکایت و هزار بیت شعر ایراد نموده .

ملیحی سال ۴۶۳ وفات یافته انتهى .

مؤلف گوید مقصود از غریب القرآن و غریب الحدیث که مکررا از آنها در ضمن شرح احوال اعلام اسلامی نام برده شده الفاظی است که در محاورات عمومی کمتر از آنها گفتگو میشود و معانی آنها دیرتر فهمیده میشود و در اقسام اربعه حدیث یا اقسام ثلاثه آن که موثق هم جزء آنها باشد این معنی امکان پذیر خواهد بود .

دانشمندان در این رشته آثار بسیاری نوشته اند نخستین کسیکه در این فن تألیف کرد نصر بن شمیل بصری که بشرح حال او ذیل ترجمه خلیل بن احمد نحوی اشاره کردیم بعضی گویند اولین نویسنده ابو عبیده لغوی معمر بن مثنی تمیمی بصریست پس از او ابو عبیده قاسم بن سلام است که او نیز از اعلام لغویهاست .

بعد از او ابن قتیبه دینوری سابق الذکر سپس خطابی نامبرده در اواخر باب حاء پس از آن جارالله زمخشری مؤلف کشاف بعد از او جزری معروف مؤلف نهاییه اثیری در معانی اخبار .

فاضل طیبی در شرحی که برای مصابیح بغوی ترتیب داده ذیل ترجمه غریب اللفظ و

الفقه که از اقسام حدیث است به ترتیب مزبور اشاره کرده و افزوده آرزومندم الکشف عن حقایق السنن که شرح مزبور است از همان قبیل آثار بشمار آید زیرا کاملاً مطالب مربوط به غریب اللفظ و الفقه را دارا و دقایق آنها را متحمل است منظور از غریب الفقه احکام و آدابی است که از مبانی کتاب و سنت استنباط میشود و نامدارانی که ذهن صافی ویژه‌ای در رشته فقه دارند بدانها متوجه‌اند و این فن دأب مالک و بوحنیفه و شافعی و احمد بوده و آثاری از قبیل معالم السنن خطابی و تمهید ابن عبدالبر بوجود آمده.

(۱۰۰) ابوالفتح عبدالواحد بن محمد بن عبدالواحد تمیمی آمدی مؤلف کتاب غرر و درر که تمام کلمات قصار و گفتار نغز حضرت مولی علی (ع) را در آن گرد آورده. علامه مجلسی در آغاز بحار ذیل اسماء اعلام شیعه از وی نام میبرد و کتاب مزبورش را از جمله کتب معتبره معرفی کرده و در بحار از آن نقل میکند.

و بمناسبت مدارک کتاب بحار ذیل کتاب عیون و محاسن مینویسد کتاب مزبور منحصری به پند و اندرز و حکم و مواظبات و ما هرگاه از مؤلف آن اطلاعی نداشته باشیم زیانی بحال ما نخواهد داشت و ما نسخه مصحح و کهنی از آن داریم و این نسخه مشتمل بر غرر الحکم است و اضافه بر آن درر کلمی را داراست که آمدی بدانها دسترسی پیدا ننموده. از اظهار نظر ابن شهر آشوب بدست می‌آید نامبرده از علماء شیعه است و به نامبرده روایت کتابش را اجازه داده است.

ابن شهر آشوب در معالم العلماء (که بمنظور مؤلفان شیعه تالیف کرده) می‌نویسد: عبدالواحد بن محمد بن عبدالواحد آمدی تمیمی، غرر الحکم و درر الکلم از آثار اوست، در این کتاب امثال و حکمی که از گفتار امیرالمؤمنین (ع) بدست آورده ایراد نموده.

مؤلف گوید پیش از این ذیل شرح حال حسن بن بشر آمدی نحوی نوشتیم آمدی یکی از سرحدات است و مشهور آنست که همزه‌ی آنرا ممدود و میم را بضم تلفظ کرده‌اند هر چند محتمل است بفتح میم نیز خوانده شود.

در تقویم البلدان مینویسد آمد با همزه‌ی ممدوده و میم مکسور از شهرهای جزیره و واقع میان دجله و فرات و از دیار بکر و از اقلیم چهارم بشمار است درختان بسیار و کشت فراوان در آن بوجود می‌آید و با روئی در نهایت قدرت و ارتفاع دارد.

آمدی کتاب غرر و درر را بترتیب حروف الفبا تالیف کرده و کلمات جامعه مرتضوی

و گفتار نغز حضرت ولایت‌ماب را که گواه صحت صدور آنها درستی و شایستگی و آراستگی خود آنهاست در آن کتاب گرد آورده .

کتاب غرر مشتمل بر بیشتر از چهار هزار بیت و دارای ده برابر آن از فقرات مبارکات است .

بدیہی است کلماتی که در این کتاب آورده شده غیر از کلمات صدگانہ مشہور است کہ منسوب بدان حضرت بودہ و نیز غیر از ہزار کلمہ ایست کہ ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب شرح نہج البلاغہ بمنظور تذیل بر کلماتی کہ سید رضی قدہ جمع آوری کردہ گرد آورده و همچنین غیر از کلماتی است کہ سایر فضلاء فریقین تدوین کردہ اند .

قطب الدین کیدری کہ شرح حال او را در باب محمدین خواہیم نگاشت در شرح نہج البلاغہ از مؤلف کتاب منہاج نقل کردہ از یکی از دانشمندان حجاز شنیدم در مصر مجموعہای در بیست و اند مجلد از کلمات امیرالمؤمنین بدست آوردم .

بدیہی است اطلاعہ فوق ہیچگونہ نادرستی نخواہد داشت زیرا نسبت چنان مجموعہ و کلمات عالیہ بہ بزرگی است کہ باب مدینہ علم و حکمت رسول اکرم است و در میان آفریدگان خدا از حضرت او سخن میگوید و دم از گفتار او میزند و چنانچہ خود می فرماید کلمات حق نفاذ و نہایتی ندارد و لو ان ما فی الارض من شجرہ اقلام والبحر یمدہ من بعدہ سبعہا بحر ما نفدت کلمات اللہ ان اللہ عزیز حکیم .

تمام درختان اگر قلم شوند و ہفت دریا مرکب باز ہم نیروی نوشتن کلمات خدا را کہ عزت و حکمتش سراسر عالم وجود را فرا گرفتہ نخواہند داشت .

آمدی در آغاز کتابش مینویسد بو عثمان جاحظ صد کلمہ از گفتار کوتاہ و کلمات قصار آن حضرت را گرد آورد و من دامن ہمت بکسر زدم و ہزار برابر آنرا در این کتاب تدوین نمودم .

و ما پیش از این ذیل شرح حال آقا جمال خوانساری نگاشتیم معظم لہ از طرف شاہ سلطان حسین موظف بود کتاب مزبور را شرح نماید او ہم طبق تقاضای شاہ سلطان حسین کتاب آمدی را در ضمن دو مجلد بزرگ شرح کردہ است .

مؤلف گوید در کتابہای اصحاب امامیہ از کتاب شہاب کہ متضمن ہزار کلمہ از پند و اندرز است نقل کردہ اند .

دو نکته درباره‌ی کتاب مزبور قابل توجه است یکی آنکه کلمات مزبوره در آن کلمات علی (ع) نبوده بلکه گفتار نغز رسولخدا (ص) است .

دیگر آنکه مؤلف آن قاضی ابو عبدالله محمد بن سلامه بن جعفر قضاعی مغربی است که از اعظم علماء عامه و افاضل پیشینیانست .

سید فقیه حسین بن سید حیدر کرکی در پایان یکی از اجازات مهمش مینویسد کتاب الشهاب فی الحکم والاداب عن رسول الله تالیف قاضی ابو عبدالله محمد بن سلامه قضاعی مغربی و مابقی آثار و روایات او را علامه حلی از پدرش از سید فخار بن معد موسوی از قاضی ابوالفتح محمد بن احمد بن مندائی از ابوالقاسم بن حصین از قاضی ابو عبدالله قضاعی روایت کرده .

مؤلف گوید عده از اعلام شیعه کتاب مزبور را مورد توجه قرار داده و شرح کرده‌اند .

از جمله شیخ قطب الدین راوندی (شرح بنام ضیاء الشهابست) .

دیگری سید افضل الدین حسن بن علی ماهابادی مؤلف شرح لمع و کتابی در اعراب و دیوان شعر و امثال اینها .

سید افضل شیخ روایت همنامش افضل الدین حسن بن فادارقمی است که از ادبا و مشایخ شیخ منتجب الدین قمی میباشد .

دیگری امام ابوالفتوح حسین بن علی خزاعی رازی است (شرح او بنام روح الاحباب و روح الالبابست) .

دیگری سید فضل الله راوندی آتی الذکر است .

(شرح او بنام ضوء الشهابست) و بطوریکه شیخ حسن صاحب معالم اظهار داشته در کمال آراستگی نوشته . (و در بحار از آن بسیار نقل کرده است) . دیگری :

ابوالحرث برهان الدین محمد بن ابی الخیر علی بن ابی سلیمان حمدانی قزوینی .

شیخ منتجب الدین در فهرست خود مفتاح التفسیر و دلائل القرآن و عین الاصول و شرح شهاب را از آثار او نقل میکند .

و مینویسد فرزندش محمد بن برهان الدین از فقها و فضلا بوده و عده‌ای از اعلام عامه نیز آنرا شرح کرده‌اند .

از جمله عبیدالله بن احمد کاتب آتی الذکر است .

و ما نیز کتاب شهاب را با اسانید دیگری از جمله بسند متصل از سید محیی‌الدین بن زهره حسینی حلبی از عمویش سید حمزه بن علی حسینی از علی بن جراره از محمد بن احمد دیباجی از قاضی ابو عبدالله حسین بن مفرح از مؤلفش شیخ ابو عبدالله روایت میکنیم .

مؤلف گوید متاسفانه کتاب غرر و درر آمدی در کتابهای هیچیک از اعلام مامورد توجه قرار نگرفته تا سندیکی از آنها منتهی بوی شود و او را مانند کتب دیگر مورد روایت قرار دهند .

آمدی از معاصران شیخ طوسی و سید مرتضی و سید رضی بوده .

آمدی گاهی لقب مشهور علی بن محمد بن سالم تغلبی آمدی اصولی مؤلف کتاب الاحکام و امثال آنست که بزودی شرح حال مفصل او را خواهیم نگاشت .

و نیز گاهی اوقات ابن عقیل نحوی سابق‌الذکر بعنوان آمدی خوانده شده است .

(۱۰۱) عبدالوهاب بن ابراهیم ملقب به عزالدین زنجانی .

زنجانی مؤلف کتاب تصریفی است که علامه تفتازانی در آغاز کارش آنرا شرح کرده است .

زنجانی اطلاعات فراوانی در فنون معموله داشته و در مسائل و مهمات هر رشته از فنون کمال تصرف و مهارت را دارا بوده و آثاری در نهایت استواری و استحکام از او باقی مانده .

تلخیص‌الاثار در ضمن زنجان که از شهرهای آذربایجانست مینویسد زنجان شهر معروفی است در سرزمین جبال که بین‌ابهر و خلخال قرار گرفته مردم آن در کمال خوبی و ظرافت‌اند .

در کوههای آن معدنهای آهن فراوانست و هرگاه قحطی مردم آنجا را تهدیدکنندگان را با آهن معامله میکنند .

امام فاضل عبدالوهاب بن ابراهیم ملقب بعزالدین زنجانی که از دانشمندان بنامست از مردم آنسرزمین بشمار می‌آید .

(۱۰۲) ابوالقاسم عبیدالله بن محمد بن جرواسدی نحوی عروضی معتزلی .

مؤلف بغیه بنقل از یاقوت مینویسد نامبرده از مردم موصل بوده به بغداد رفته و از

مشایخ آنجا استفاده کرده و حدیث را از ابو عبدالله مرزبانی بهره‌ور گردیده و فنون ادب را از فارسی و رمانی و سیرافی آموخته .

ابوالقاسم دانشمندی هوشمند و ماهر و خوش‌خط و نیکو ضبط بوده از فنون قرائت و عربیت کمال خبرویت را داشته .

نامبرده مورد علاقمندی خاص عضدالدوله دیلمی قرار گرفته و امیر اوقات نماز را باو اقتدا میکرده متاسفانه مخرج راء نداشته و این حرف را بصورت عین ادا میکرده .

بوعلی فارسی بوی پیشنهاد کرد ریزه قلم را زیر زبانش بگذارد و مکررا آنحرف را به زبان بیاورد تا بتواند آنحرف را ادا کند وی به پیشنهاد بوعلی عمل کرد و بالاخره بتلفظ حرف مزبور موفق گردید .

ابوالقاسم تفسیری برای قرآن کریم تالیف نمود و در ذیل آیه شریفه بسم الله الرحمن الرحیم صد و بیست وجه از وجوه ادبی را ایراد نمود ، دیگر الموضح در عروض المفصح در قوافی الامد در علوم قرائات .

ابوالقاسم روز سه‌شنبه چهار روز مانده از رجب سال ۳۸۷ (شفز) وفات یافت .

ابومحمد قاضی عبیدالله بن محمد بن ابی برده نحوی قصری .

از لغویهای معتزلی مشرب و از مردم قصرالزیت بصره است در فارس منصب داوری داشته .

از آثار او کتاب الانتصار است در این کتاب از طرف سیبویه علیه‌السلام مدافعه نموده و دیگر پاسخ سئوالاتی است که ابو عبدالله بصری در خصوص اعجاز قرآن از او نموده و امثال اینها .

ابوالقاسم عبیدالله بن محمد بن جعفر بن محمد ازدی .

از ابن قتیبه و ابن ابی‌الدنیا روایت میکرده و معافی بن زکریا و دیگران از او روایت کرده‌اند .

از آثار او کتاب الاختلاف و کتاب المنطق است .

ازدی سال ۲۴۹ (طمر) وفات یافته .

ابومحمد عبیدالله بن محمد بن شاهمردان .

از یاقوت نقل شده نامبرده کتابی در لغت بنام خلائیق الاداب تالیف کرده .

(۱۰۳) ابوالحسین عبیداللہ بن احمد بن عبیداللہ بن محمد بن عبداللہ معروف بہ ابن ابی الربیع قرشی اموی عثمانی اشبیلی .

سیوطی مینویسد ابن ابی الربیع در روزگار خود پیشوای ادبا بود نامبرده در ماہ مبارک رمضان سال ۵۹۹ (ثصط) ہجری متولد شدہ فنون نحو را از دباج و شلوبین استفادہ کردہ و مورد توجہ خاص شلوبین واقع شدہ و با و اجازہ داد تا رسمابہ کرسی تدریس قرار بگیرد و شاگردان مبتدی را بحضور او میفرستاد و بدینوسیلہ ہزینہ زندگی او از ناحیہی آنسان ادارہ میشد زیرا وی مرد تہیدستی بود و نیازی بکمک داشت .

ابن ابی الربیع فنون قرائات را از محمد بن ابی ہارون تمیمی فرا گرفتہ و فن حدیث را از قاسم بن بقی و دیگران شنیدہ .

در آنسال کہ فرنگیہا بر اشبیلیہ استیلا پیدا کردند وی بہ سبتہ رفت و همانجا تا آخر عمر بہ تدریس نحو اشتغال داشت .

در میان شاگردان شلوبین کسی بہ نجابت او نبود .

محمد بن عبیداللہ اشبیلی و ابراہیم غافقی و دیگران از شاگردان او بودہ اند و ابو حیان و عدہای دیگر از او روایت نمودہ اند .

آثار او شرح الایضاح ملخص القوانین ، شرح سیبویہ ، شرح الجمل در دہ مجلد در این شرح ہیچیک از مسائل نحو را از نظر نینداختہ نامبردہ سال ۶۸۸ (خفج) وفات یافت شاگرد او ابواسحاق بن احمد غافقی جانشین او شد .

ابوالفتح عبیداللہ بن احمد بن محمد معروف بہ جخجخ نحوی با جیم و خاء و جیم و خاء .

از شاگردان بغوی و ابن درید و ثقات ادبا و درست نویسندگان آنها بودہ آثار او مجالسات العلماء ، العزلہ والانفراد ، اخبار جحظہ و امثال اینہا .

ابوالقاسم عبیداللہ بن احمد بن حسین بن محمد نرد شیری کاتب نامبردہ در فن ادب ولغت مہارت داشت .

آثار او مختصری در نحو و صرف ، عقودالمرجان در شواہد کشف و بیان ، شرح شہاب قاضی قضاعی سابقالذکر ، دیوان شعر مزد شیری در فنون مختلفہ استاد بود و بہ ہمین مناسبت دانش آموزان بخوبی فنون معمولہ را از او فرا میگرفتند .

عبیدالله بن احمد بلدی نحوی ، سیوطی گوید :

نامبرده از یک چشم لوچ (کج چشم) یا کور بود تصادفا چشم صحیح او هم به درد آمد چنانچه نزدیک بکور شدن بود از این پیش آمد ناراحت شده دو بیت شعر سروده که تذکر آنها صحیح نیست .

از اشعار اوست :

لِلْحَسَنِ فِي وَجْهِهِ شُهُودٌ	تشهد انا له عبيد
كَانَ مَا خَدَّهِ وَصَالٌ	و صدغه فوقه صدود
يَا مَنْ جَفَانِي بغير جرم	اقصر فقد نلت ما تريد
ان كان قد رقت ثوب صبری	عنك فتوب الهوى جديد

زیبائی اثری است که چهره‌ی او را فرا گرفته و به بندگی من گواهی میدهد رخسار او مایه وصال است و صدغ (میان چشم و گوش) او مانع است ایکیکه مرا بی تقصیر می آزاری از اذیت خود بگاہ زیرا به آنچه آرزو داشتی رسیدی اگر جامه‌ی صبر من بر اندامم وفا نمیکند جامه عشق و فریفتگی من کهنه نمیشود .

بلده بر وزن بصره یکی از شهرهای اندلس است .

سعید بن محمد بلدی .

قاموس نوشته نامبرده از شیوخ معتزله است .

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال ابوعلی فارسی بنام عبیدالله فزاری قاضی القضاة

شیراز اشاره کردیم .

ابوبکر عبیدالله اصفهانی نحوی .

تا بحال بنام پدر او دسترسی پیدا نکرده‌ام .

وی از پیشینیان ادبا و حافظ دیوانهای شعرا بود نیروی تصرف خاصی در کلماتهای

نحو داشت .

هنگامی ابوالفضل بن عمید استاد صاحب بن عباد سابق الذکر اسب سواری خود را برای او فرستاد و اظهار داشت البته جای هیچگونه سرزنشی نخواهد بود هرگاه از مردی احترام گذارم در هنگام بهره‌وری من از کتاب طبایع جاحظ از نزد او بهیچ شعری نمیرسید مگر اینکه از دیوان سراینده آن شعر کاملا با خبر بود بطوریکه تمام آن قصیده را تا بدان شعر از حفظ

میخواند .

ابوبکر آثار مفصل و مختصری در فن نحو دارد و در هنگام مرگ او بر اثر اینکه سوگ او در مردم و بخصوص ادبا تاثیر عمیقی کرده بود مرثیه‌هایی در مرگ او سرودند .

(۱۰۴) ابوالفتح عثمان بن جنی نحوی موصلی معروف به ابن جنی نامبرده در موصل متولد شده و در بغداد رشد علمی نموده و تمام عمر را در آنجا بسر برده .

ابن جنی هم طبقه با سید مرتضی و سید رضی بلکه از اساتید سید رضی قدس الله سره‌المرضی میباشد .

شمی در حاشیه مغنی مینویسد ابن جنی از شاگردان ابوعلی فارسی بوده و دیوان متنبی را نزد خود او خوانده و بر آن شرحی نوشته و پدرش جنی از مردم روم و زرخرید سلیمان بن فهد از دی بوده و خود در اشعار ذیل بدان اشاره کرده .

و ان اضحی بلا نسب	فعلمی فی الوری نسبی
علی انی اول الی	قروم ساده نجیب
قیاصره اذا نطقوا	ارم الدهر ذو الخطب
اولاک دعا النبی لهم	کفی شرفا دعاء نبی

اگر در میان مردم به نسب ارجمندی شناخته نمیشوم لیکن دانش من بهترین حسب و نسب منست پیوند من بکسانی میرسد که همگی بزرگان و نجیبان و شهریارانی هستند که چون لب بسخن بگشایند روزگار آشوبگر را ساکت میسازند آری پیمبر برای آنان دعا کرد (مرادش هر قل و صغوطر دو نفر عظیم رومند که در صدر اسلام از نامه رسولخدا احترام گذاردند) و در حق آنها و موقعیتشان دعاء پیغمبر اکرم کافی است ابن جنی اشعاری ابداء میسروده .

گویند ابن جنی یکچشم بود و در یکی از اشعارش بدان اشاره کرده .

صدودک عنی و لا ذنب لی	یدل علی نیه فاسده
فقد و حیاتک مما بکیت	خشیت علی عینی الواحده
و لولا مخافه ان لا اراک	لما کان فی ترکها فایده

کناره‌گیری تو از من بدون گناه و تقصیر دلیل بر آنستکه نسبت بمن بدگمان شده‌ای سوگند بجان تو از گریهای که در فراق تو میکنم بر یک چشم باقیمانده‌ام بیمناکم و هرگاه

نمیترسیدم که ترا نبینم فائده‌ای درباقی گذاردن آن برای من نبود (۱) .
 مؤلف بغیه مینویسد جنی بسکون نون معرب کنی است .
 نامبرده از ماهران ادبا و از همه داناتر بفن نحو و تصریف بود .
 ابن جنی فن تصریف را از نحو بهتر میدانست و مهارتش در فن تصریف از نحو بیشتر بود .
 علتش آن بود که موقعی در جامع موصل به تدریس نحو مشغول بود بوعلی فارسی از
 آنجا عبور کرد یکی از مسائل صرف را از او پرسید ابن جنی از پاسخ آن عاجز ماند .
 بوعلی گفت پیش از آنکه غوره شوی مویز شده‌ای .
 کنایه از آنکه کسی باید بر کرسی تدریس استوار شود که هر چه از او بپرسند پاسخ دهد .
 تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
 ابن جنی کاملا تحت تاثیر سخنان بوعلی قرار گرفت و از آن تاریخ تا مدت چهل
 سال ملازمت بوعلی را اختیار کرد و مراتب تصریف را به جالبترین طرز فرا گرفت و پس
 از درگذشت بوعلی بر کرسی تدریس تصریف در بغداد برقرار شد و شاگردانی از قبیل
 ثمانینی و عبدالسلام بصری و ابوالحسن سمسبی از مکتب او کمال استفاده را کرده‌اند .
 باخرزی در دمیه‌القصر مینویسد هیچیک از پیشوایان ادب مانند ابن جنی قفل مراتب
 ادب را نگشوده و پرده از مشکلات آن برنداشته و مخصوصا در فن اعراب (نحو و صرف)
 استادی بی نظیر بوده ابن جنی با متنبی ملاقات میکرد و با او درباره‌ی مسائل نحوی به
 مناظره میپرداخت لیکن هیچیک از کتب نحو را پیش او نخوانده .
 آری برای خاطر جمعی خود پاره‌ی از اشعار او را نزد وی قرائت کرده .
 متنبی درباره‌ی او گفته ابن جنی مردیست که حداکثر مردم از پایه و مایه‌ی علمی او
 بی‌خبرند و قدر او را نمیدانند .
 آثار او الخصایص در نحو ، سرالصناعه ، شرح تصریف مازنی شرح مستغلق حماسه ، شرح
 المقصور والممدود ، دو شرح بر دیوان متنبی ، اللمع در نحو در این کتاب تقریرات اسنادش
 بوعلی را گرد آورده ، المذکر و المؤنث ، محاسن العربیه ، المحتسب در اعراب شواذ ، شرح
 الفصیح و امثال اینها .

ابن جنی سال ۳۳۰ (هـ.ق) متولد شده و دو شب مانده از ماه صفر سال ۳۹۲ (شعب) (شعب)

۱ - ابن خلکان نوشته اشعار مزبور را به ابومنصور دیلمی نسبت داده‌اند .

وفات یافته .

مؤلف گوید بطوریکه از خط شهید اول نقل شده قبر او در مقبره شونیز بغداد و در کنار قبر استادش بوعلی است .

مؤلف گوید کتاب لمع او در نحو مشهور است و عده‌ای از اعلام آنرا شرح کرده‌اند، اشخاص ذیل برخی از آنها هستند که شرح و توضیح کتاب مزبور را بعهدہ داشته‌اند :

خطیب تبریزی شرح حال ذیل خطیب بغدادی گذشته .

ابن خشاب نحوی بتازگی بشرح حالش اشاره شده .

شیخ ابوبکر خفاف خدای مالقی بنام او در باب باء اشاره شده .

شیخ بدرالدین معینی شرح حال او در باب میم خواهد آمد .

شیخ ابوالحسن علی بن حسن بن عنتر بن ثابت معروف به شمیم .

حلی شیعی شرح حال او را ذیل کراع النمل خواهیم نگاشت انشاء الله .

سید ابوعلی ابراهیم بن محمد بن محمد علوی زیدی کوفی از محدثان و فقهاء لغویها بوده .

مؤلف بغیه درباره‌ی او مینویسد یوسف بن مقلد گفته یکی از اجزاء برخی از کتابها را نزد او میخواندم در ضمن بنام عایشه برخورد کردم بمناسبت نام اورضی الله عنها گفتم . بوعلی گفت آیا برای دشمن علی (ع) دعا میکنی؟ گفتم حاشا و کلا که او دشمن علی (ع) باشد .

وامثال نامبردگان از فضلاء دیگر از قبیل سید ابوالبرکات عمر .

مؤلف گوید سزاوار است بدانیم لمع مزبور غیر از لمع جدلیه در چگونگی بهره‌وری از علوم عربیه است زیرا کتاب مزبور تالیف همانام او .

ابوعمر و عثمان بن محمد بن یحیی بن محمد بن منظور قیسی مالقی مشهور به ابن منظور نحوی است .

ابن جنی در استعمالات قائل به اصالت المجاز بوده باین توضیح هرگاه مراد از لفظ را بدانیم لیکن موضوع له برای ما مشکوک باشد در اینصورت بحکم اصالت مجاز میتوانیم لفظ را در غیر ما وضع له آن بکار ببریم .

بدیهی است عقیده‌ی نامرده برخلاف فرموده‌ی سید مرتضی است که در چنین محلی

قائل به اصل حقیقت شده و نیز مخالف با قول جمهور است که استعمال را اعم از حقیقت و مجاز میدانند بلکه میتوان از اطلاق کلام ابن جنی بدست آورد که اومیگوید هرگاه از موضوع له هم با خبر باشیم باز اصالت المجاز از درجه اعتبار ساقط نشده .

مسئله چنین اعتقادی برخلاف اجماع عقلا و ارباب زبان و اهل حل و عقد هممادیان است زیرا همگان متفقا قائل به اصالت حقیقت اند والا با وجود اصالت المجاز نیتجاه و ضاع بکلی بی ثمر و درهای محاورات بسته شده و نظام اجتماعی مختل گردیده .

دلیل نامبرده آنستکه استعمال مجاز از حقیقت بیشتر و در محاورات حداکثر از آن استفاده میشود و مدار گفتار ما در مباحث الفاظ در پیرامون غلبه و ظهور و عمل به مقتضای ظن است در امثال امور مزبور بدان متوجهیم پس از این افزوده کبرای قضیه که بدون شک ثابت و مسلم است و صغرای آن بدین توضیح مورد توجه واقع میشود مثلا هرگاه گفتیم قام زید و نظیر آن حقیقت قیام زید بود بایستی بمقتضای استعمال آن انواع قیام که از آن متظاهر است از وی بوقوع پیوسته باشد و حال آنکه چنین منظوری باطل و برخلاف واقع است و همچنین هرگاه بگوئی ضربت زیدا ضرب بحقیقت خود واقع نشده زیرا برخی از اعضا او مضروب واقع شده نه همه آن بلکه اگر بگوئی ضربت راسه باز هم مجاز است زیرا تمام سر او که مضروب واقع نشده و تازه مجاز دیگری قائل شده ای ، بنابراین اگر بگوئی رایت زیدا او ضربته مراد از زید همین موجود مشاهد که قابل زیاده و نقصان و تبدلست نیست بلکه مراد از زیدا جزاء اصلیه است که بهیچ وجه قابل زیاده و نقصان و تبدل نبوده بدیهی است رؤیت و ضرب بر آن واقع شده پس استعمال رؤیت و ضرب مجاز بوده و حقیقت نیست .
انتهی .

مؤلف گوید محقق آقا جمال خوانساری که از اعظام امامیه است مقتضای دلیل مزبور را پسندیده و بدان گرایش دارد .

لیکن دلیل مزبور درست نیست زیرا حقیقت عبارت است از استعمال لفظ در ما وضع له و مجاز عبارتست از استعمال آن در خلاف ما وضع له بنابراین با اندک توجهی می بینیم استعمال مجاز در برابر حقیقت در نهایت کمی است بلکه عده بسیاری بعدم غلبه مجاز بر حقیقت تصریح کرده اند بلکه ابن تلمسانی در شرح معالم رسما تصریح کرده حقیقت غالب بر مجاز است و گروهی از پیشینیان استعمال مجاز را محال میدانند ابوعلی و دیگران

وقوع مجاز لغوی را نیز انکار میکنند ظاہریہ معتقداند مجاز در قرآن شریف وجود ندارد ابو بکر بن داود اصفہانی مجاز در سنت را نیز تجویز نمیکند .

بنابراین مجاز کہ پایه اعتبارش تا این اندازه سست است چگونه ممکن است موضوع مشکوکی را بر پایہی آن استوار کرد و ہرگاہ در کلیہی امثلہایکہ آورده شدہ معتقد بہ مجاز شویم باز نمیتوانیم اساس وضع را کہ بر شالودہی محکمی پایدار است و حکمتی کہ برای پایہ ریزی آن در نظر گرفتہ شدہ نادیدہ گرفت و همچنین مکالمات ارباب لسان و اہل اصطلاح را ناقابل تصور کرد .

آری خود مجاز باب و اسعی در لغات عرب و عجم دارد و حساب مهمی در گفتگوہا برای خود باز کردہ و باندازہای ریشہ دوانیدہ کہ محسوس برای جہانیان بودہ و انکار آن برابر با انکار امر محسوسی است و گروہی از دانشمندان بنام آثاری در انواع مجاز و استعارات از خود باقی گذارده اند .

و بزودی ذیل احوال سید رضی خواهیم نگاشت معظم لہ کتابی در خصوص مجازات قرآن و اثر دیگری ویژہ مجازات آثار نبوی تالیف کردہ و تا کنون ہر دو اثر باقی و مورد استفادہ اند .

مؤلف بغیہ ذیل احوال ابو عبد اللہ محمد بن طاہر بن علی بن عیسی انصاری دانی اندلسی نحوی معروف بوسواسی کہ از علمای اوائل سدہی ششم ہجری بودہ می نویسد نامبردہ کتابی دارد بنام تحصیل عین الذہب من معدن جوہر الادب در این کتاب از مجازاتی کہ در عرب بکار رفتہ سخن گفتہ .

در عین حال با آنکہ مجاز ، محل ارزندہای برای خود بدست آورده باید معنی اعم را در کلیہی مطالب مزبورہ از خاطر نبرد .

مؤلف گوید ابو عبد اللہ نامبردہ بدانجہت بوسواسی معروف بودہ کہ بہ این بلای عجیب سخت مبتلا بودہ تا بحدیکہ چند روز بر او گذشتہ و نتوانستہ نماز بخواند زیرا بہ وضوئی کہ موافق میلش باشد موفق نیامدہ اعاذنا اللہ و جمیع المسلمین .

در پایان مینویسد ما آثار ابن جنی را بسند خود از علامہ بزرگوار حلی از پدرش یوسف بن مطہر از شیخ مہذب الدین بن کرم از ابوالفرج بن جوزی از ابو منصور جوالیقی از خطیب نبریزی از عمر بن ثابت ثمانینی از ابن جنی روایت کردہ ایم و نیز بہ سلسلہ مراتب کلیہی

آثار بوعلی فارسی و همگی آثار استادش ابوبکر بن سراج و کلیه نگارشات زجاج و تمامی مؤلفات مبرد و همه نوشته‌های ابوعثمان مازنی و تمام کتابهای ابوالحسن اخفش و کلیه آثار سیبویه و تمامی یادگارهای خلیل را از ابن جنی روایت کرده‌ایم .

(۱۰۵) ابوعمر و عثمان بن سعید بن عثمان قرطبی اندلسی معروف به ابوعمر دانی . ابوعمر از قاریان مشهور است و کتاب التیسیر او که درباره‌ی قرائات هفتگانه تالیف کرده شهرت همگانی دارد و در بیشتر از کتابهای اجازات اعلام شیعه مورد روایت و اجازه قرار گرفته و اعلام ما سند قرائتی خود را بدان منتهی میدانند . نامبرده از بزرگان اهل سنت و در طبقه‌ی شیخ الطائفة طوسی است .

شیخ حسن صاحب معالم در اجازه‌ی مهمی که برای سید نجم‌الدین بن سید محمد حسینی نوشته در ضمن یکی از طرق علامه که منتهی به کتب اهل سنت میشود می‌نویسد روایت میکند همگی تصانیف ابوعمر و عثمان بن سعید قرطبی دانی را که از جمله‌ی آنها التیسیر است از سید محیی‌الدین بن زهره حلبی از شیخ امام مقری ابوالفتح محمد بن یوسف بن محمد علیمی و اظهار داشته کتاب مزبور را در مدتی که پایان آن نیمه ماه مبارک رمضان سال ۶۹۷ هجری باشد نزد وی خوانده‌ام از شیخ مقری ابوعبدالله محمد بن عبدالرحمن بن اقبال از شیخ فقیه مقری خضر بن عبدالرحمن بن سعید قیسی از شیخ مقری ابو داود سلیمان بن نجاج از ابوعمر و دانی مؤلف کتاب تیسیر .

در جای دیگر از همان اجازه مینویسد پدرم کتاب تیسیر مزبور را بطرق خود از شهید اول از سید تاج‌الدین بن معیه از شیخ جمال‌الدین یوسف بن حماد از سید رضی‌الدین بن قتاده از شیخ ابوحفص عمر بن معن زبری ضریب امام مسجد رسول اکرم (ص) از شیخ ابوعبدالله محمد بن عمر بن یوسف قرطبی از شیخ ابوالحسن علی بن محمد بن احمد حذامی ضریب مالک از شیخ ابومحمد عبدالله بن سهل از شیخ ابوعمر و دانی روایت میکرده .

تا آنجا که گفته پدرم کتاب موجز در قرائات و رعایه تجوید و مابقی آثار مکی بن ابوطالب مقری را به اسانید خود از ابوحفص زبری سابق‌الذکر از قاضی بهاء‌الدین بن رافع از یحیی بن سعدون قرطبی از عبدالرحمن بن عتاب از امام ابومحمد مکی بن ابیطالب مقری روایت مینماید .

مؤلف گوید گروه بسیاری از اعلام سنت آثاری در خصوص قرائت و اهمیت آن نگاشته

کہ ذیلا بنام برخی از آنها اشاره میشود .

شیخ جمال الدین احمد بن موسی بن مجاهد (۱) .

شیخ مکی بن محمد بن مختار قیسی قیروانی کتاب او التبصره فیما اختلف فیہ القراء

السبعه .

شیخ ابو عبدالله حسین بن عبدالواحد قنسرینی کتاب او موسوم است به التهذیب .

شیخ ابوالحسن علی بن احمد بن عبدالله مقرئ کتاب او التذکار فی قرائه الاثمه

الامصار ، (متوفی ۶۳۴ هجری کما فی التذکره) .

شیخ ابو عبدالله محمد بن شریح کتاب او التذکیر است .

شیخ ابومعشر عبدالکریم بن عبدالصمد مقرئ کتاب او التلخیص در قرائات ہشتگانه .

شیخ ابومحمد عبدالله بن علی بن احمد مقرئ کتاب او المنہاج در قرائات ہفتگانه

است در این کتاب به تکمیل قرائات ابن محیصین و اعمش و خلف و یعقوب پرداختہ است .

مؤلف گوید : ابو عمرو دانی کتابی ویژه وقف و ابتدا نظیر کتاب شیخ شمس الدین

محمد بن بشار انباری تالیف کردہ و نیز کتابی در طبقات قراء و مقریہا بمنظور شرح احوال

و تواریخ موالید و وفیات آنها تالیف کردہ و ضمنا بشرح احوال آنها کہ از روزگار رسول خدا تا

عصر خودش کہ سال ۴۳۵ باشد پرداختہ از آن کتاب تاریخ حیات مؤلف بدست میآید .

(۱۰۶) ابوالفتح عثمان بن عیسی بن منصور بن محمد بلیطی بضم با و فتح لام ملقب

به تاج الدین .

سیوطی بنقل از یاقوت مینویسد نامبرده دانشمندی نحوی لغوی و از اخباریہا و مورخان

و سرایندگان و عروضیان بود .

ابوالفتح در فنون ادبی مذهب بصریہا و کوفیہا را توامان اختیار کردہ بود .

ابوالفتح مردی قمار باز و بی باک و دائم الخمر بود و علاقہ خاصی بانواع خوشگذرانی داشت .

بلیطی چندی در دمشق زیست کرد سپس در موقع فتح مصر بہ آنجا رفت و بہ کمال آرزو

رسید و از طرف صلاح الدین ایوبی تدریس نحو و قرائات جامع مصر بعہدہی او برگذار شد .

بلیطی فن نحو را از ابونزار و سعید بن دہان فرا گرفتہ .

نامبرده معمولا طیلسان می پوشید و آنرا بطوریکہ عادت مردم بر آن قرار داشت اطراف

۱ - متوفی کما فی تذکرۃ الحفاظ سال ۳۲۴ هجری .

کردن نمی‌پيچانید بلکه رها میکرد .

بلیطی در تابستان جامه‌های بسیار می‌پوشید و در زمستان منزوی و از نظرها پنهان می‌گردید بهمین مناسبت میگفتند تو از حشرات الارضی .

هرگاه حمام میرفت تا آب بسرش نمی‌ریخت کلاه از سرش برنمیداشت و هرگاه میخواست دوباره آب بسرش بریزد کلاهش را بسرش می‌گذاشت باز هنگام آب ریختن کلاه از سر برمیداشت .

هنگامی خنیاگری نزد او آمده شروع بناخوانی کرد تا بلیطی را بطرب آورده و براثر اینکه تحت تاثیر آوازه‌ی او قرار گرفت شروع بگریستن نمود خنیاگر نیز گریست .

بلیطی از گریه‌ی او بشگفت آمده گفت من از شدت طرب می‌گیرم ، تو برای چه می‌گیری ؟ خنیاگر گفت در چنین موقعی بیاد پدر مرحومم افتادم زیرا اینگونه خنیاگری را دوست میداشت و هرگاه می‌شنید بلافاصله می‌گریست .

بلیطی گفت بخدا سوگند تو برادرزاده‌ی منی .

بلیطی بلافاصله خارج شده گروهی از عدول مصر را بگواهی خواسته و اعتراف کرد نامبرده برادرزاده‌ی منست و جز او وارث دیگری ندارم .

از آن به بعد خنیاگر مزبور بعنوان برادرزاده‌ی بلیطی شهرت پیدا کرد .

بلیطی آثاری دارد از جمله النیر در عربیت ، العروض الکبیر ، العروض الصغیر ، علم اشکال الخط ، اخبار متنبی و امثال اینها بلیطی قصیده‌ای سروده که قافیه‌های آنرا به سه حرکت رفع و نصب و جر میتوان خواند .

بلیطی در آخر صفر سال ۵۹۹ (ثصط) وفات یافت و تا سه روز کسب از مرگ او اطلاع پیدا نکرد روز سوم لابد از تعفن بدن او معلوم شد جانسپرده و برادرزاده بی‌عمو گردیده .

(۱۰۷) ابو عمرو عثمان بن عمر بن ابی بکر بن یونس مشهور به ابن حاجب کردی .

مؤلف بغیه مینویسد ابن حاجب اصلاً از مردم دویین است و در اسنای مصر متولد شده ابن حاجب از قاریان و نحویها و اصولیها و فقهای مالکی مذهب بود و آثاری آراسته از وی باقی است .

ابن حاجب سال ۵۷۰ (عث) یا ۵۷۱ (عثا) در اسنا که از اعمال صعید مصر است متولد شده .

ذهبی گفته پدرش از لشکریان کرد و دربان امیر عزالدین صلاحی بوده است .
 فرزندش ابو عمرو در خردسالی در قاهره بتحصیل علم پرداخت و قرآن کریم را حفظ
 کرد و برخی از قرائت و همگی تیسیر را از شاطبی استفاده کرد و قرائات هفتگانه از ابی الجود
 و حدیث را از بوصیری و دیگران و فقه از ابومنصور ابیاری و دیگران و فن ادب را از شاطبی
 و ابن بنا استفاده کرد و همچنان بفرگرفتن فنون معموله اشتغال داشت تا در اصول و عربیت
 استادی بنام گردید .

ابن حاجب از هوشمندان روزگار خود بشمار است .

ابن حاجب پس از فراغت از درس بدمشق وارد شد و در جامع آن در زاویه مالکیه
 به تدریس پرداخت و فضلا از درس او کمال استفاده را میکردند و حداکثر به تدریس نحو
 می پرداخته .

آثار او مختصری در فقه مختصری در اصول رساله بزرگتر دیگری بنام منتهی در اصول
 کافی و شرح آن در نحو و همین کافی را بنام الوافی منظوم و شرح نموده شافیه و شرح آن
 در صرف قصیده در عروض منظومه‌ای در عروض بنام قلاقه شرح مفصل زمخشری بنام الایضاح
 امالی در نحو این کتاب در یک مجلد بزرگ تدوین شده و تحقیقات کاملی در فنون نحویه
 نموده و تحقیقات خود را بر پایه آیات شریفه و موضوعاتی از مفصل زمخشری و کافی
 خود استوار داشته و مطالب پراکنده دیگری در آن آورده است و بالاخره آثاری در کمال
 خوبی و آراستگی دارد .

ابن حاجب در بسیاری از مسائل نحو با نحویها مخالفت نموده و اشکالاتی بر آنان
 وارد آورده که پاسخ از آنها در کمال دشواریست .

ابن حاجب فقیهی صاحب نظر و مفتی متبحر و متدین و مورد اطمینان اعلام عصرش
 بود و کمال تواضع و فروتنی را داشت .

ابن حاجب همراه با شیخ عزالدین وارد مصر شد و آنجا در فاضلیه به تدریس پرداخت
 و محصلان از اطراف در درس او شرکت میکردند .

ابن خلکان گفته ابن حاجب ذهن قابل توجه و پسندیده داشت و مکرر بمنظور اداء
 شهادت نزد من آمد و مواضع مشکلی از فنون عربیت را از او می پرسیدم و پاسخهای جالبی
 که موجبات آرامش را در من ایجاد میکرد و حاکی از تتبع خود او بوده ایراد مینمود .

ابن حاجب از مصر بمنظور اقامت در اسکندریه حرکت کرد تصادفاً روزگاری نپایید و در ظهر روز پنجشنبه بیست و ششم شوال سال ۶۴۶ (خمو) در آنجا وفات یافت .
منذری و دمیاطی از او روایت کرده‌اند و عماد بالسی و یونس دبوسی از او اجازه داشته و خود ابن حاجب از شاگردان رضی قسطنطنی بوده و آثارش بمناسبت آراستگی و پسندیدگی که داشته مقبولیت خاصی بدست آورده، انتهی .

مؤلف گوید ما آثار ابن حاجب را بتوسط علامه حلی قده از شیخ جمال الدین حسین بن ابان نحوی از استادش سعدالدین احمد بن احمد مغربی از نامبرده روایت میکنیم .
قاضی ابن خلکان در تاریخ و فیات الاعیان مینویسد از پرسشهایی که از او نموده ذیل مسئله اعتراض شرط بر شرط بود که گفته‌اند ان اكلت ان شربت فانت طالق در این مثال تقدیم اكل بر شرب معلوم نیست تا بتوان گفت لو اكلت ثم شربت لا تطلق .
پرسش دیگرم درباره‌ی شعر متنبی بود که گفته :

لقد تصبرت حتى لات مصطبر فالان اقحم حتى لات مقتحم

پرسیدم علت مجرور بودن مصطبر و مقتحم چیست؟ با آنکه لات از حروف جاره نمیباشد؟

ابن حاجب از هر دو پرسش من پاسخ پسندیده داده و مطالب خود را در ذیل گفتاری طولانی ایراد کرده که هرگاه بیم در ازای گفتار نبود سخنان او را متذکر میشدم .
مؤلف گوید فاضل دمامینی در شرح مغنی پاسخ پرسش نخستین را بیان کرده و پاسخ دومی ممکن است به تقدیر حرف جر باشد چنانچه حرف مزبور را مطابق با قاعده پس از لاء تبریة تقدیر میگیرند و از آنجا که ضرورات مبیح محظورا تند تقدیر بحرف جر را اگر چه نادر هم باشد تجویز میکند زیرا تقدیر مزبور در ضرورت شعری و امثال آن در مواضع بسیار از شعر تجویز شده .

ابن حاجب اشعار آبداری میسروده از جمله اشعاریکه ابن خلکان از او نقل کرده .

ای غدمع ید دد ذی حروف طاواعت فی الروی و هی عیون

و دواه والحوث والنون نونا ت عصتهم و امرها مستبین

یعنی غد و ید و دد همان عینها و حروفی هستند که در روی مطاوعت را بر خود لازم میدانند و دوات و حوت و نون نونهای هستند که برخلاف عینهای مزبوره در ورود در روی

سریچی می نمایند .

دو شعر مزبور در پاسخ از دو بیت معروف است کہ پیش از این ذیل عقیف الدین موصلی بمناسبت لغز و معنی نام بردیم و آنها عبارتند :

ربما عالج القوافی رجال فی القوافی فقلتوی و تلین

طاوعتہم عین و عین و عین و عصتہم نون و نون و نون

منظور از سه عین غدوید و دد است کہ ہر یک لام خود را از دست دادہ و اصلشان

غدو ویدی و ددن بودہ و مراد از سه نون دوات و حوت و نون حرفی است .

و منظور از قصیدہ عروضیہاش لامیہی اوست کہ موسوم است بہ عقد جلیل :

از اشعار اوست در بخیلی مصریہا .

یا اهل مصر رایت ایدیکم من بسطہا بالنوال منقبضہ

مذجئت ناز لا بارضکم اکت کتبی کاننی ارضہ

ای مصریہا ، از آنہنگام کہ وارد سرزمین شما شدم دیدم دستہای شما از سخاوت مندی

بستہ شدہ و بہمین مناسبت از بیچیزی مانند موریانہ بجان کتابہای خود افتادم .

از اشعار پسندیدہ و شگفت آور او قصیدہی ذیل است کہ آنرا بہ منظور مؤنثات سماعیہ

یعنی کلماتی کہ تانیث آن از طرف عرب تصریح شدہ سرودہ است :

بمسائل فاحت کفصن البان

ہی یا فنی فی عرفہم ضربان

ہو ذو خیار لاخترلاف معان

ستون ، منها العین والاذنان

اعدادہا والسن والکتفان

والارض ثم الاسنت والعضدان

والسریح منها واللظی و یدان

فی البحر تجری و ہی فی القرآن

والمطح ثم الفاس والورکان

والخمر ثم البئر والفخذان

ابدان و فی ضرب بکل مکان

نفسی الفداء لسائل و افانی

اسماء تانیث بغير علامہ

قد کان منها ما یوئنث ثم ما

اما التی لابد من تانیثہا

والنفس ثم الدار ثم الدلو من

و جہنم ثم السعیر و عقرب

ثم الجحیم و نارہا ثم العصا

والغول والفردوس والفلک التی

و عروض شعر والذراع و ثعلب

والفوس ثم المنجیق و ارنب

و کذاک فی ذہب و فہر حکمہم

هی من حدید قط والقدمان
سقر و منها الحرب والنعلان
افعی و منها الشمس والعقبان
ثم الیمین و اصبع الانسان
فی الرجل کانت زینه العریان
ضبع و منها الکف والساقان
هو کان سبعة عشر فی التبیان
لغه و منها الحال کل اوان
و یقال فی عنق کذا و لسان
ثم السلاح لقاتل طعان
رحم و فی السکین والسلطان
ثوب الفناء و کل شیء فان

والعین للینبوع والصدرع التی
و کذاک فی کبد و فی کرش و فی
و کذاک فی فرس و کاس مم فی
والعنکبوت تحوک والموسی معا
والرجل منها والسر او یل التی
و کذا الشمال من الاناث و مثلها
اما الذی قد کنت فیہ مخیرا
السلم ثم المسک ثم القدر فی
واللیث منها والطریق و کالسری
و کذا السماء و کالسبیل مع الضحی
والحکم هذا فی القفا ابداء و فی
و قصیدتی تبقی و انی اکتسی

جان من فدای پرسندهای که با مسائلی که طرح کرد مرا مانند شاخه‌ی بان رنجور و ناتوان ساخت او از مؤنثات سماعیه پرسید باید گفت مؤنثات سماعیه در اصطلاح لغویها بدو بخش تقسیم شده بخشی آنهایی هستند که حتما مؤنثانند و برخی آنهایی هستند که بر اثر اختلاف معانی میتوان آنها را مؤنث قرار داد و میتوان مذكر آنهایی که مؤنثانند شصت کلمه‌اند .

- ۱ - عین (چشم) ۲ - اذنان (دوگوش) ۳ - نفس (روح) ۴ - دار (خانه) ۵ - دلو (سطل) ۶ - سن (دندان) ۷ - کتف (شانه) ۸ - جهنم (دوزخ) ۹ - سعیر (زبان آتش)
- ۱۰ - عقرب (کژدم) ۱۱ - ارض (زمین) ۱۲ - است (نشستگاه) ۱۳ - عضد (بازو) ۱۴ - حمیم (دوزخ) ۱۵ - نار (آتش) ۱۶ - عصا (چوبدستی) ۱۷ - ریح (باد) ۱۸ - لظی (شانه)
- ۱۹ - ید (دست) ۲۰ - غول (دیو) ۲۱ - فردوس (باغ) ۲۲ - فلک (کشتی) ۲۳ - عروص (وزن شعر) ۲۴ - ذراع (از آرنج تا انگشتان) ۲۵ - ثعلب (روباه) ۲۶ - ملح (نمک) ۲۷ - فاس (تبر)
- ۲۸ - ورک (سرین) ۲۹ - قوس (کمان) ۳۰ - منجنیق (معروفست و عربی منجینک یا پلکن است) ۳۱ - ارنب (خرگوش) ۳۲ - خمر (شراب) ۳۳ - بئر (چاه) ۳۴ - فخذ (ران) ۳۵ - ذهب (طلا) ۳۶ - بهر (سنگ کوچک) ۳۷ - ضرب (عسل سفیدرنگ) ۳۸ - عین (چشمه) (۱)

۳۹ - درع (زرہ) ۴۰ - کبد (جگر) ۴۱ - کرش (شکنبہ) ۴۲ - سقر (دوزخ) ۴۳ - حرب (جنگ)
 ۴۴ - نعل (کفش) ۴۵ - فرس (اسب) ۴۶ - کاس (جام پراز شراب) ۴۷ - افعی (مار) ۴۸
 شمس (خورشید) ۴۹ - عقبان (عقاب) ۵۰ - عنکبوت (کارتن) ۵۱ - موسی (تیغ) ۵۲ -
 یمین (دست راست) ۵۳ - اصبع (انگشت) ۵۴ - رجل (پا) ۵۵ (سراویل (شلوار) ۵۶ - شمال
 (دست چپ) ۵۷ - ضبع (کفتار) ۵۸ - کف (کف دست و پا) ۵۹ - ۶۰ - (دوساق دست و پا) .

بخش دوم یعنی آنها کہ در تذکیر و تائیت آنها مخیرید هفده لفظ اند بشرح زیر :

۱ - سلم (آستی) ۲ - مسک (مشک) ۳ - قدر (دیک) ۴ - حال (وقت) ۵ - لیث (شیر)
 ۶ - طریق (راه) ۷ - سری (سیر درشب) ۸ - عنق (گردن) ۹ - لسان (زبان) ۱۰ - سماء
 (آسمان) ۱۱ - سبیل (راه) ۱۲ - ضحی (ظهر) ۱۳ - سلاح (اسلحه جنگ) ۱۴ - قفا
 (گردن) ۱۵ - رحم (بچہ دان) ۱۶ - سکین (کارد) ۱۷ - سلطان (شاه) .

در آخر گوید قصیدہای را کہ بمنظور مؤنثات سماعیہ سرودہام البتہ برقرار می ماند و
 خود من جامہی نیستی می پوشم و ہمہ چیز جز خدا فانی و نابود میشود .

مؤلف گوید شیخ سلیمان بحرانی بشرح حال او پرداختہ و در ضمن آثار مذکورہ اش
 مینویسد علاوه بر آنها آثار دیگری نیز دارد پس از این افزوده است .

مردم میگویند ابن حاجب در هنگامیکہ ہولاکو خان بغداد را در تسخیر خود در آورد
 کشتہ شد لیکن من پیش آمد قتل او را در هیچیک از کتابهای تاریخی ندیدہام تنها فاضل
 جلیل حسن بن علی طبرسی مؤلف کامل بهائی در کتاب تحفہ الابرار بقتل او کہ بہ امر
 ہولاکو بودہ اشارہ کردہ و از آنجا کہ مؤلف کامل نزدیک بہ عصر ابن حاجب می زیستہ
 مخصوصا کہ کامل را بنام خواجہ بہاء الدین صاحب دیوان کہ معاصر با ملوک ایلخانہ بودہ
 تالیف کردہ امکان دارد قتل او بامر ہولاکو درست باشد .

ویرہ ملاءصام الدین در حواشی شرح جامی مطالبی را ایراد کردہ کہ قتل او را در
 بغداد تایید میکند .

در تحفہ الابرار مینویسد ابن حاجب در جوانی کشتہ شد و گروہی از علماء عامہ بہ

(۱) عین بیشتر از ہفتاد معنی دارد از آنجملہ عین بمعنی چشم و عین بمعنی چشمہ

مؤنثاند و مابقی مذکر .

اشاره‌ی خواجه نصیرالدین مقتول گردیدند .

و از اشعار پسندیده اوست :

لم يعرف الدهر قدری حیث کنت به و کیف يعرف قدر اللؤلؤء الصدف
از آنجا که در ظرف روزگار قرار گرفته بودم روزگار قدر و منزلت مرا شناخت چنانچه
صدف قدر لؤلؤء را که در آنست نمیداند ، انتهی .

مؤلف گوید حکایت قتل او گرچه مشهور است و علما و اهل علم در ذیل مطالب ادبی
و محافل تاریخی خود ایراد میکنند و روزگار ابن حاجب هم با واقعه تاریخی بغداد سازگار
است در عین حال باز بی اصلی و شهرت نابجای آن تایید میشود .

زیرا بنا باظهار نظر ابن خلکان و سیوطی که کاملاً از احوال او با خبر بوده محل دفن او
را در اسکندریه مصر نوشته‌اند ویژه با خصومتی که با شیعه داشته اگر چنین اتفاقی می افتاد
محل خالی از بدگویی برای خواجه و مابقی رؤساء شیعه باقی نمیگذارند .

ممکن است در آنروزگار ابن حاجب دیگری در بغداد میزیسته که پس از تسخیر بغداد
به اشاره خواجه بدست هولاکو از پای درآمده و یا خواجه بکمک رمل که معظم له از اینرشته
کمال بهره‌وری را داشته بمحل او واقف شده و بامر هولاکو کشته شده .

زیرا بطوریکه از برخی تواریخ پارسی بدست می آید ابن حاجب مزبور میدانست خواجه
از رمل کمال خبرویت را دارد برای آنکه خواجه از محل او اطلاع پیدا نکند کرسی خود را
در میان طشت خونی قرار داد و بر روی آن نشست بالاخره خواجه با لطائف الحیل بمحل
او پی برد و او را کشت و کتبش را باستثنای چند نسخه باقی گذارد (۱) .

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال قاضی عضدایجی بنام شارحان مختصر ابن
حاجب اشاره کردیم و گفتیم مختصر اصول او اقتباس و تلخیص از کتاب احکام آمدیست .
صلاح الدین صفدی از استادش عزالدین بن عبدالسلام نقل کرده از جمال ابو سعید
عثمان بن ابی بکر مالکی معروف به ابن حاجب شنیدم میگفت کتابی در اصول الفقه مانند
کتاب سیف الدین آمدی "الاحکام فی اصول الاحکام" تالیف نشده .

(۱) قصص العلماء شرح قتل ابن حاجب را متعرض شده و با چند دلیل ثابت کرده

حکایت قتل او ساختگی و نادرست است .

و ابن حاجب بر اثر علاقہی مخصوصی کہ بہ آن داشت کتاب مزبور را بنام مختصر تلخیص و تالیف نموده .

(۱۰۸) جمال الدین میرزا عطاء اللہ بن امیر فضل اللہ شیرازی دشتکی ملقب بجمال حسینی مؤلف کتاب روضہ الاحباب فی سیرہ النبی والال و الاصحاب .

قاضی نوراللہ شوشتری ذیل احوال عمویش امیر اصیل الدین عبداللہ حسینی دشتکی شیرازی مؤلف درج الدرر فی احوال سید البشر و رسالہی مزارات ہرات و امثال اینہا ازوی نامبرده و از یکی از کتب تاریخی نقل کردہ .

امیر اصیل الدین در ہفدہم ربیع الاول سال ۸۰۳ ہجری وفات یافتہ و اعتراف کردہ این سلسلہ ارجمند ہموارہ در تقیہ بسر میبردند و کتب احادیث اہل سنت را تدریس میکردند تا اینکہ یکی از بزرگان آنان شبی در روئے یا حضور انور حضرت رسول اکرم (ص) مشرف میشود کتاب مشکوہ را کہ در احادیث بودہ بحضور مبارکش تقدیم میکند و درخواست می نماید تا احادیث صحیح و سقیم آنرا بیان فرماید .

رسول خدا کتاب را از او میگیرد ورق بینی میفرماید و احادیث جعلی آنرا محو فرمودہ انگشت رد بر آنہا میگذارد چنانچہ اثر انگشت مبارک ہنوز ہم تا این زمان باقی و آن نسخہ از جملہ افتخارات این سلسلہی عالیہ است و نامبردگان ہرگاہ بخواہند اثر انگشت مبارک را زیارت کنند با تشریفات خاصی کہ با مراسم طہاری انجام میگیرد بشرف زیارت اثر انگشت مبارک مشرف میگردند .

نخستین کسیکہ از این سلسلہ مجللہ از برکت آن روئے یا دست از کتب عامہ شست و آنہا را پشت سر انداخت و بہ آموزش حکمت و کلام موفق گردید .

امیر صدرالدین محمد حسینی دشتکی شیرازی پدر امیر غیاث الدین منصور است کہ بزودی بہ شرح حال او اشارہ خواہد شد .

دیگران کماکان بمباحثہ اخبار و آثار اہل سنت اشتغال داشتند و از اینراہ از فوائد دنیوی آنہا برخوردار میشدند .

قاضی نوراللہ مینویسد امیر جمال الدین عطاء اللہ یکی از مصادیق علماء امتی کانبیہ بنی اسرائیل است و از دانشمندانی است کہ می توان دربارہی او ادعا کرد العلماء ورثہ الانبیاء .

امیر عطاءالله توفیقات خاصی شامل احوالش شده و توانسته با طرز جالبی به تحقیق اخبار و احادیث بپردازد و نقد عمرش را در راه پی گیری از اقوال و افعال پیغمبر اکرم به خوبی صرف نماید تا آنکه کلمات شایسته و پسندیده‌ای را که در روزگار مطالعه کتب و احادیث بدست آورده تحفه احباب قرار دهد و آنها را که درباره‌ی سیره پیغمبر اکرم و خصال حمیده‌ی آن سید ارباب کرم بوده بنام روضه الاحباب انتشار دهد و بقول مؤلف حبیب السیر سده سنیه اش ملاذ طوایف اکابر و اشراف ایام است و عتبه‌ی علیه اش مجمع اعظام اولاد امجاد خیر الانام .

و آنجناب مانند عم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینی و انواع فنون یقینیه از محدثان به استحقاق در گذشتانند .

چند سال در مدرسه شریفه سلطانیه در گنبدی که حالا مقبره حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند و در هفته‌ای یک نوبت در مسجد جامع دارالسلطنه‌ی هرات بقلم هدایت ازلی نقش ارشاد و نصیحت بر الواح خواطرا عظام و اشراف و اکابر می نگاشتند .

اما حالا بنا بر حب عزلت و گوشه نشینی بامثال این امور التفات نمی نمایند و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته بادخار مثنوبات اخروی مشغولی میفرمایند .

سلاطین ایام و حکام اسلام با اقدام ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمه همت واجب میدانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریق اشفاق مبذول میدارند . از مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضه الاحباب فی سیره النبی والال و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و چون خورشید در آسمان چهارم درخشش می کند و انصاف آنستکه تالیفی چنان از قبیل اقدام به امر محالست و فرزندش :

امیر نسیم الدین محمد ملقب بمیرک شاه در تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث یگانه زمانه‌اند و بموجب تعیین حضرت واقف در مقبره مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده به لوازم درس و افاده قیام می نمایند و زمره‌ای از طلبه ملازمت آندرس نموده از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره‌ور میگردند انتهی .

قاضی نورالله مینویسد از کتاب تحفملاحبء که آنرا بنام خواجه مظفرالدین استر آبادی نوشته و همچنین آثار دیگر او بخوبی هویدا است .

معظم له از شیعیان خالص الولاء بوده بهمین مناسبت مخدوم الملک لاهوری دستورداد برخی از نسخ کتاب تحفملاحبء او را بسوزانند .

فرزند صالحش امیر نسیم الدین میرک شاه سابق الذکر اگر چه تالیفی ندارد که بتوان میزان عقیده‌ی او را بدست آورد لیکن از قرائنی که در اختیار داریم میتوانیم به صحت عقیده‌ی او موقعیت تشیعیش پی برد از جمله :

ذیل برخی از اظهار نظرهای ذهبی در میزان الاعتدال ایراداتی وارد آورده که تشیع او را ثابت میکند و هویدا میسازد انسان غیر شیعه دم از چنین اعتراضاتی نمیزند و حاضر نیست با توجه بچنان خیالات پوشالی بکتب نامبردگان اعتنائی کند .

از جمله ذهبی ذیل ترجمه ابراهیم بن عبدالله صاعدی مینویسد از ذوالنون مصری از مالک بن انس خبریکه متن آن ناصحیح است بدین مضمون روایت کرده هنگامیکه صراط کشیده شود کسی از آن خواهد گذشت که برائت ولایت علی همراه داشته باشد .

میرک شاه ذیل اظهار نظر وی مینویسد باطل مس آلوده باطن ذهبی ناصبی است .
و نیز ذهبی ذیل ترجمه ابراهیم بن یعقوب جوزجانی مینویسد ناقدان رجال معتقدند جوزجانی نامبرده تمایل زیادی به مذهب دمشقها داشت و نسبت بعلی (ع) ناسزا میگفت و حال آنکه چنین نبوده موقعی مردم شام نسبت به آنحضرت بدبین بودند چنانچه موقعی دیگر رفض را شیوه خود قرار دادند سپس نصب علی را از میان برداشته و تا اندازه رفض در میانشان شیوع پیدا کرد میرکشاه نوشته چنان نیست بلکه شامیها همواره به نصب علی (ع) اقدام میکرده و تا روز قیامت باینعمل ناپسند میپردازند .

ذهبی ذیل ترجمه اربد تمیمی مینویسد نامبرده بسند خود از ابن عباس روایت کرده ما هنگامی درباره‌ی این حدیث بحث میکردیم که پیغمبراکرم هفتاد گونه تعهد بعلی سپرده که بدیگران نسپرده .

ذهبی اظهار داشته حدیث بی اساسی است که صحت آن برای ما محرز نمیباشد .
میرکشاه اظهار داشته کلام ذهبی براستی قابل انکار است و حاکی از کمال انحراف و دلیل بر نصب اوست جزاهالله شرا .

ذہبی ذیل ترجمہ ازہر بن عبداللہ حرازی حمصی نوشتہ نامبرده از تابعان و درست حدیثان و از کسانی است کہ مورد توجہ علی (ع) بودہ است .
میرکشاه نوشتہ او هیچگاہ حدیث درست روایت نکرده بلکہ از دروغگویان و فاسقان مردم است .

ذہبی ذیل ترجمہ حلیس کلبی نوشتہ نامبرده بسند خود از ابوہریرہ نقلکرده مردی حضور رسولخدا شرفیاب شد عرضکرد دخترم رابشوہر دادم اینک آرزومندم شماہم اورامورد عنایت قرار دهید و تعارفی باو کرم کنید ، فرمود اینک چیزی حاضر ندارم شیشہ و شاخہی درختی بیاور . وی شیشہ و شاخہای آورد رسولخدا (ص) از عرق دو بازوی مبارکش آن شیشہ را پر کرد و باو فرمود این شیشہ را بمنظور ہدیہ از طرف من بہ دخترت بدہ و باو بگو این شاخہ را در میان شیشہ فرو ببرد و از عطر آن استفادہ کند مشارالہیہا ہرگاہ نیاز پیدا میگرد از آن شیشہ استفادہ میگرد و بوی عطر باندازہای از آن می وزید کہ مشام ہمہ مردم را ترو تازہ میگرد و مردم خانہی آنها را خانہ معطران میخواندند .

ذہبی گفتہ این حدیث در کمال نادرستی و انکار است .

میرکشاه گفتہ نادرست خود ذہبی است کہ با انکار این حدیث خوشبوئی عرق مبارک رسولخدا را انکار کردہ گذشتہ از این جای انکار نیست زیرا ابویعلی و طبرانی باسانید خود حدیث مزبور را نقل کردہ اند و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری صحت آنرا امضا کردہ و من جز از ذہبی دیگری را ندیدہ کہ اقدام بہ نادرستی آنحدیث کردہ باشد و من بہ خدا سوگند از ذہبی و کتابش بوی ناپسند دوزخیانرا استشمام میکنم و امثال ایرادہای مزبورکہ مؤلف مجالس از نوشتہ میرکشاه نقل کردہ .

پس از این اظهار داشتہ ذہبی یکی از بزرگان محدثان اہل سنت و ناقدان رجال آنهاست .

و ہرگاہ عقیدہ میرمعظم میرکشاه دربارہی وی چنین باشد دربارہی کتب دیگران و سستی و پستی عقیدہی آنها نیز چنان خواهد بود .

و از طرز ایرادہای میرکشاه بدست می آید خاندان او ہرگاہ بنشر احادیث و آثار اہل سنت میپرداختہ محض برای تقیہ بودہ و میخواستند با نشر احادیث نامبردگان عقیدہ صاف و خالص الولای خود را ابراز بدارند و ضمناً از آزار آنها در امان باشند .

مؤلف گوید اظہارات قاضی نوراللہ مؤلف مجالس المؤمنین تا بدینجا بپایان رسید من گویم امیر جمال الدین کتاب روضہ الاحبابش را در سه مجلد تدوین کرده و بسہ مقصد بخش نموده .

مجلد اول از آغاز تا انجام آن مربوط بہ زندگانی حضرت رسول اکرم (ص) است مجلد دوم مربوط بہ اصحاب آنحضرت و زنان آنجناب و احوال ائمه طاہرین علیہم السلام و مجلد سوم دربارہی احوال تابعان و تابعان تابعان و مشاہیر ائمه حدیث است . اینک ہرگاہ کسی با دقت کامل بہ اثر معروف او توجہ کند میفہمد نامبرده از اہل سنت و منحرفان از حقیقت ولایت است زیرا اطاعت از ائمہ اربعہ اہل سنت را لازم شمرده و غاصبان خلافت را محترم دانستہ و بی احترامی از آنانرا برخلاف واقع میدانند . میرجمال الدین کتاب مزبور را بنا بدرخواست امیر علیشیر نوائی کارگذار ہرات و اطراف آن نگاشتہ و در سرآغاز آن کتاب مینویسد :

در یکی از مجالس کہ حضور میر نامبرده بودم اظہار داشتم بسیار مایلم کتابی در خصوص زندگی رسول اکرم و مشاہیر اصحاب و تابعان و تابعان و بزبان پارسی سادہ کہ مورد استفادہ عوام و خواص باشد تالیف شود و از آنجا کہ در من تعلل و انکاری احساس نکرد مرا بانجام این مہم نامزد کرد و ہرگاہ بحضور میر رسیدم خواستہی خود را مکرر میکرد ناچار با استخارہ از خدا و استمداد از مقام مقدس حضرت خاتم الانبیاء و استشارہ از مخدوم و عمویم سید اصیل الدین عبداللہ کہ استاد و محل اطمینان من بودہ و بہ حقیقت آنچه را دارم از برکات انفاس و راہنمائیہای او بودہ .

لقاطہ سخن اوست ہر چہ میگویم ز باغ چیدہ بود ہر چہ باغبان دارد دست باین امر مہم زدم الخ .

مؤلف گوید با مطالعہ کتاب مزبور باین نتیجہ رسیدم میرجمال الدین در مشرب موافق با معین الدین جوینی بودہ و کتابش را بہ سبک کتاب نامبرده کہ بنام معارج النبویہ بودہ و در چند مجلد ترتیب دادہ و در دست اہل منبر و اہل علم قرار دادہ تالیف کردہ با این تفاوت کہ میرجمال الدین در این کتاب و در کتابہای دیگرش دم از تصوف و ذوق زدہ و معارف صوفیہ را بمناسبت مقام ایراد کردہ و گل را بہ سبزہ آراستہ است .

امل الامل در ذیل عنوان سید عطاء اللہ بن فضل اللہ حسینی مینویسد نامبرده عالمی

فاضل و کتاب اربعین و امثال آن از آثار اوست .

مؤلف گوید ممکن است منظور شیخ حرعاملی ، میر جمال الدین باشد و هرگاه برآستی سید عطاءاله همان امیر جمال الدینست شاهد بر تشیع و امامی بودن نامبرده خواهد بود . چنانچه نظیر همین گواهی را از فاضل هندی ذیل ترجمه سید جمال الدین بن عبدالله حسینی جرجانی مؤلف شرح تہذیب علامہ و امثال آن استفادہ میکنیم .

و پس از این بخواست خدا ذیل احوال امیر غیاث الدین صدرالدین شیرازی دشتکی حسینی بمطالب زیادتری کہ موجبات بینائی خوانندگان را دربارہ میرجمال الدین زیاد میکند متذکر خواهیم شد .

(۱۵۹) ابوالحسن علی بن حمزہ بن عبدالله بن فیروز اسدی کوفی از قاریہا و نحویہا و لغویہا بودہ و مشہور بکسائی است و یکی از قاریان ہفتگانہ است کہ بہ عظمت شہرت یافتہاند و قرآن کریم موافق با قرائت آنها تلاوت شدہ و ما پیش این نام آنها را ذیل شرح احوال حمزہ و ابو عمرو بن علا و عاصم بن ابی النجود کوفی یادآوری کردیم و تحقیقات لازم را شرح دادیم .

بنا باظہار نظر گروہی از دانشمندان ، کسائی در نحو از پیشوایان کوفہ و در لغت و ادب و شعر و امثال اینہا از فنون معمولہ از اعلام بنا نام آنها بشمار است . کسائی اصلاً از مردم کوفہ است و نسبش بہ بہمن بن فیروز کہ از آزاد شدگان بنی اسد است میرسد .

کسائی در بغداد ساکن شد و در آنجا بدرس قرائت حمزہ زیات حاضر می شد سپس خود قرائت جداگانہای اتخاذ نمود .

گویند بمناسبت اینکہ خود را بکساء (عبا) پیچانیدہ و با آن ہیئت وارد محضر حمزہ شد اصحاب حمزہ او را بہ صاحب کسا معرفی کردند و ہمین نام لقب مشہور او شد . علت شہرتش بکسائی آن بودہ کہ با کساء احرام نمودہ .

گویند نامبردہ در یکی از روزہا بہ ملاقات حضرت امام جعفر صادق (ع) مشرف شد . کسائی فنون حدیث را از اعمش و سلیمان بن ارقم و ابوبکر بن عیاش و عدہ دیگر فرا گرفت .

شمنی در حاشیہ مغنی مینویسد :

ابوعبداللہ یونس بن حبیب معمر نحوی از مردم جبل کہ نام شہرکی واقع میان بغداد و واسط میباشد .

یونس فن ادب را از ابو عمرو بن علا و حماد بن سلمہ فرا گرفته و فن غالبی او نحو بودہ .

یونس حداکثر استفادہ مطالب اصیل عربی را از بیابان نشینان فرا گرفته . سیبویہ روایات بسیاری از او نمودہ و کسائی و فرا از شاگردان او بودہ اند . در همان حاشیہ از حرملہ نقل کردہ شافعی میگوید کسیکہ میخواہد در فن نحو تبحر پیدا کند باید نانخور کسائی باشد .

ابن انباری گفتہ کسائی در فن قرائت یکتای عصر خود بودہ شاگردان بسیاری گردا و اجتماع میکردند وی بر کرسی می نشست و فنون قرائت را برای شاگردان خود شرح میداد و آنها مقاطع و مبادی و مقدمات مطالب را کہ از تقریرات او استفادہ میکردند می نگاشتند .

خطیب بغدادی گفتہ کسائی فن نحو را در بزرگسالی فرا گرفت و سببش آن بودہنگامی از خستگی راہ کوفتہ شدہ بدیدار مردمی از عرب رفت اظهار داشت قد عیبت کلمہ مزبور را با تشدید و بدون ہمزه بکار برد .

حاضران بشگفت آمدہ اظهار داشتند تو با اینکہ کلمہ را غلط ادا میکنی ادعا داری با ما ہمنشینی نمائی .

کسائی گفت چہ کلمہ ایرا برخلاف واقع غلط ادا کردم ؟

گفتند اگر راہ چارہ بر تو مسدود شدہ باید بگوئی عیبت بدون تشدید و اگر از خستگی راہ عاجز شدہ ای باید بگوئی اعیبت .

کسائی با آنکہ سخت کوفتہ و خستہ شدہ بود بلافاصلہ از محل خود برخاستہ پرسید فن نحو را از کہ باید آموخت ؟

وی را بہ معاذ ہراء معرفی کردند وی مدتی ملازمت او را اختیار کرد تا مراتب ادبی را بطور کلی از او فرا گرفت سپس بہ بصرہ رفتہ با خلیل ملاقات کرد و در جلسہی او شرکت نمود .

یکی از ہادیم نشینان کہ در جلسہ خلیل بود خطاب بکسائی گفت شیر کوفہ و تمیم را کہ از ہمہگونہ فصاحت برخوردارند گذارده و بہ بصرہ آمدہ ای ؟!

کسائی از خلیل پرسید اطلاعات خود را از چه استادی و از کجا بدست آورده‌ای؟ پاسخ داد من کمالاتم را از وادیهای حجاز و نجد و تهامه فرا گرفته‌ام، کسائی بهمان نیت به بیابانهای حجاز رفته و با بدویهای آنجا ملاقات کرد و هنگامی بازگشت که پانزده دوات برای نوشتن اطلاعات بیابان‌نشینان بغیر آنچه را حفظ کرده بود بمصرف رسانید. وی در بازگشت از بیابانهای حجاز تمام نظرش آن بود با خلیل ملاقات کرده مطالبی را که فرا گرفته بعرض او رساند متاسفانه هنگامی وارد شد که خلیل رحلت کرده بود ویونس بجای او برقرار گردیده.

کسائی با یونس به مباحثه پرداخت و مسائلی را ایراد نمود که یونس به دانائی او اقرار کرد و او را در محل خودش در صدر مجلس نشانید. مؤلف بغیه مینویسد ابن اعرابی گفته کسائی در عصر خود از همه معاصرانش داناتر بود و در ضبط قواعد عربی کسی به پایهی او نمیرسید و قاری راستگو بود. تنها عیبی که دامن او را آلوده ساخته بود آن بود که نامبرده همواره شراب‌خواری میکرد و از دستبرد به مغبجگان و تمتع از آنان شرمساری نداشت و آتش درونی را از همپائی با آنان خاموش میساخت.

کسائی با چنان طبع لطیفی که داشت به تادیب فرزندان هرون موظف بود. آری ترس از هرون باو اجازه نمیداد دست از پا خطا کند. کسائی با ابویوسف قاضی بمباحثه میپرداخت و جلسات تاریخی قاضی و قاری بسیار است.

مؤلف گوید از جمله بطوریکه از معجم‌الادباء یاقوت نقل شده موقعی قاضی وقاری در حضور هرون به مباحثه پرداخته کسائی خطاب به قاضی گفت اگر غلام تو کشته شود و مردی چنین اقرار کند انا قاتل غلامک یعنی قاتل را اضافه به غلام بنماید و دیگری بگوید قاتل غلامک قاتل را با تنوین و غلامک را به نصب ادا کند کدامیک از این دو را مؤءاخذه کرده محکوم بقتل خواهی کرد؟ قاضی گفت هر دو را قاتل شناخته و محکوم مینمایم.

رشید گفت اشتباه کردی بلکه قاتل کسی است که خود را اضافه به غلام نموده نه آنکه قاتل را مرفوع و غلامک منصوب تلفظ نموده دلیلش آنستکه اسم فاعل مضاف به معنی ماضی است بنابراین آنمرد به قتل خود اقرار کرده و محکومست لیکن قاتل مرفوع و غیر مضاف

محتمل حال و استقبالست و در اینصورت اقراری بوقوع نپیوسته و محکوم نمیباشد .
از حکایات نادره‌ی کسائی ، مسئله زنبوریه است که با سیبویه در افتاد و ما به زودی
ذیل احوال استاد سیبویه باختلاف آنها اشاره خواهیم کرد و ظاهرا خطا متوجه به کسائی
بود نه سیبویه .

گروهی از علما از قبیل لیث بن خالد صیرفی و حفص بن عمر ، و دوری و ابوحمدون
ذهلی و قتیبه بن مهران از اذانی و حمدون بن میمون زجاج و نصر بن یوسف نحوی و یحیی
بن زیاد فراء و دیگران از وی روایت کرده‌اند .
فرا گوید موقعی مردی بمن گفت تو با اینکه در فن نحو مانند کسائی هستی چرا بدرس
او حاضر میشوی ؟

اظهار نظر او خودبینی در من ایجاد کرد این بار که بدرس او حاضر شدم خود را
مانند یکی از همتایان او دیده به مباحثه پرداختم متاسفانه احساس کردم در برابر او مانند
مرغی هستم که بخواهد با نوک خود قطره از آب دریا استفاده کند .
فرا گفته کسائی مرد در حالیکه تعریف نعم و بئس و ان مفتوحه و ان برای حکایت را
بخوبی نمیدانست .

و همچنین خلیل از تعریف ندا و سیبویه از تعریف تعجب کاملا با خبر بودند یعنی
بمناسبت اینکه کلمات مزبور مشهوراند و در بسیاری از مواضع بکار میرفتند بشهرتشان اکتفا
کرده بودند و یا برآستی از تعریف بحد تام آنها که مشتمل بر جنس و فصل و جامع افراد و
مانع اغیار باشند عاجز بودند .

اصمعی گفته کسائی مراتب لغت و مواضع استعمال آنها را از بدویهای حطمه که در
قطربل (۱) منزل میکردند فرا میگرفت و هنگامیکه با سیبویه بمنظره میپرداخت بکمک لغت آنها
علیه سیبویه ادعا مینمود .

ابو محمد یزیدی آتی‌الترجمه ذیل فضل بصری گفته :

(۱) قاموس مینویسد : قطربل بضم قاف و طاء و باء مضمومه مشدده نام دو محل است
در عراق که در آنجا شراب خود ساخته میشود و شرابش معروف است .

کنا نقیس النحو فیما مضی علی لسان العرب الاول
فجاء اقوام یقیسونها علی لغی اشیاخ قطربل
فکلهم یعمل فی نقض ما به یصاب الحق لا یاتلی
ان الکسائی و اصحابه یرقون فی النحوالی اسفل

پیش از این معمول ما این بود صحت و سقم و درستی و نادرستی نحو را با طرز گفتگوها و اصطلاحات پیشینیان از عرب می‌سنجیدیم برخلاف انتظار عده‌ای پیدا شدند و آنرا بمیزان اصطلاحات بیابان نشینان قطربل درآوردند معلوم است همه اینعده‌ایکه بدین طرز رفتار میکنند میخواهند پایه علمی که حقیقت بتوسط آن آشکار میگردد سست و ناتوان بسازند بدیهی است کسائی و پیروان او مردمی هستند که ترقی معکوس کرده و میخواهند از پائین به مراتب عالی‌تری نحو ترقی کنند و حال آنکه ماهی از سر گنده گردد نی ز دم . و همو در نکوهش از کسائی گفته .

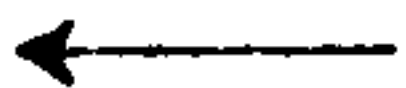
افسد النحو الکسائی ئسی و ثنی ابن غزاله
واری الاحمر تیسائی فاعلفوا التیس النخاله

کسائی فن نحو را نابود کرد و پشت ابن غزاله را دو تا نمود من احمر را بزنی می‌پنداشتم تصادفا بجای علف به آن سبوس دادند کنایه از آنکه او را گاوی انگاشتند . ابن درستویه گفته کسائی معمولا به استعمال شاذ که جز در حال ضرورت در مواقع دیگر اعتباری ندارد توجه میکرد و آنرا اساس کار خود قرار میداد و مراتب دیگر را با آن می‌سنجید بهمین مناسبت پایه‌ی نحو را سست کرد .

آثار کسائی عبارتند از معانی القرآن ، مختصری در نحو ، قرائات ، نوادر ، الکبیر ، الاوسط ، الصغیر ، العدد ، الهجاء ، المصادر الحروف ، اشعار المعایاه و امثال اینها .

کسائی و محمد بن حسن شیبانی فقیه معروف که هر دو بملازمت هرون به ری رفتند بودند در یک روز درگذشتند و تاریخ درگذشت آنها مابین سالهای ۱۸۲ (قصب) ۱۸۳ (قفج) ۱۸۹ (فقط) ۱۹۲ (قصب) نقل شده است .

صلاح‌الدین صفدی ذیل تاریخ ابن خلکان مینویسد کسائی در دهکده ربنویه که ملازم موبک هرون بود درگذشت و همان وقت محمد بن حسن شیبانی در آنجا وفات یافت (۱) . هرون الرشید در بازگشت براق گفت نحو و فقه را در ربنویه بخاک سپردم و سال مرگ



آنها ۱۸۹ هجریست .

از اشعار کسائی است :

ایها الطالب علما نافعاً اطلب النحو ودع عنک الطمع
انما النحو قیاس یتبع و به فی کل علم ینتفع
و اذا ما ابصر النحو فتی مر فی المنطق مرا فاتسع

ای کسیکه در صدد تحصیل علم نافی هستی البته بتحصیل نحو بپرداز و چشم طمع از مالیه بیوش زیرا نحو قاعده مهمی است که در هر علمی بکار می آید و هرگاه جوان محصل با دیده حق بین بحقیقت نحو بنگرد از منطق فراموش کرده و تلخی آنرا در کام خود احساس میکند آری کل یجرالنار الی قرصه کس نکوید که دوع من ترش است .
نامداران شاگردان او علی بن مبارک و ابوالحسن لحنانی معروف به ابن خازن و ابو زید و ابوعمر و شیبانی و اصمعی و ابوعبیده و ابو عبید قاسم بن سلام آتی الذکر بوده .
و نوادر حکایات او مشهور است .

(۱۱۵) ابوالحسن علی بن عبیده ریحانی از لغویهای بنام بوده .

صلاح الدین صفدی مینویسد ریحانی یکی از فصحا و بلغاء عصر خود بوده و برخی او را در بلاغت و سبک پسندیده ایکه در تالیف داشته برتر از جاحظ دانسته اند .
ریحانی موقعیت ویژه ای نزد مامون داشت و در آثار خود رویه حکمت را بکار میبرد و بهمین مناسبت او را زندیق میگفتند و بر اثر اختصاصی که بمامون داشته حکایات و پیش آمدهائی که فیما بین اتفاق افتاده از او نقل کرده اند .

آثار او عبارتند از المصون ، التدرج ، زایدالرد ، المخاطب الطارف ، الهاشمی ، الناشی ، الموشخ ، الحد ، شمل الالفه ، الزمام ، المتحلی ، الصبر ، سفر الجنه ، الانواع ، صفه الدنیا پس از این بمابقی از فنون ادب و فقه و فضائل او پرداخته و پس از شمارش سی کتاب دیگر مینویسد از آثار اوست :

النکاح ، الايقاع ، از ریحانی نقل کرده هنگامی سه نفر از شاگردان بحضور من آمده

(۱) ابن خلکان مینویسد : رنبویه بفتح راء و سکون نون و فتح باء و واو یاء ساکنه

وتاء .

در ضمن گفتگوها سخن پسندیده‌ای اظهار داشتم یکی از آنها در وصف گفته‌ی من اظهار داشت حق هذا الکلام ان یکتب بالعوالی علی خدود الغوالی ، شایسته است این سخن را با قلم عطرآگین بر چهره‌ی زنان خنیاگر نگاشت .

دیگری گفت بل حقه ان یکتب با نامل الحور علی صفحه النور ، نه چنین است بلکه شایسته است آنرا با انگشت حوران بهشتی بر صفحه‌ای از نور نوشت .

سومی گفت بل حقه ان یکتب بقلم الشکر علی ورق النعم ، بلکه سزاوار است آن را با قلم ستایشگری بر برگهای نعمتها نوشت .

ریحانی گوید مدت سه ماه در خانه حسن بن سهل بسر بردم و از او به هیچگونه آرزویی نرسیدم ناراحت شده اشعار زیر را باو نوشتم :

مدحت ابن سهل ذا الایادی وماله	بذاک ید عندی و لا قدم بعد
و ما ذنبه ، والناس الا اقلهم	عیال له ان کان لم یک لی جد
ساحمده للناس حتی از بدا	له فی رای عاد لی ذالک الحمد

ابن سهل ثروتمند را ستایش کردم متاسفانه از او در آن حال و پس از آن بهره‌ای نبردم او گناهی ندارد زیرا باستثنای عده‌ای دیگران نانخور او هستند و هرگاه منم از آنها بودم او را چنان می ستائیدم تا اندیشه‌ی مناسبی در خصوص ستایش من بنماید .

پسر سهل کسی را فرستاد و از طرف او گفت درگاه سلطنت و وزارت به سه چیز نیازمند است پول حلال ، خردمندی ، شکیبائی .

ریحانی بدان شخص اظهار داشته تا بوی بگوید هرگاه ثروتی می داشتم ثروت دست طلب مرا از دامن تو جدا میکرد و هرگاه شکیبائی داشتم حاضر نبودم تا اینچنین ذلیل درگاه تو شوم و هرگاه خردمند بودم مرا از دربار تو بمحل شریف تری هدایت میکرد .

پسر سهل دستور داد تا سی هزار درهم بمن بدهند .

(۱۱۱) ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف بصری معروف به ابوالحسن مدائنی اخباری .

مدائنی کتابهای بسیاری در اخبار و تواریخ که متجاوز از دویست کتاب بوده تالیف کرده از جمله خطب امیرالمؤمنین و کتاب من قتل من الطالبیین والفاطمیات ، الدوله العباسیه در چند مجلد و کتابهای بسیاری در فتوحات اسلام و نزدیک به سی کتاب در احوال رسول خدا

(ص) و امثال اینها .

صلاح صفدی مینویسد نامبرده اصلاً از مردم بصره بوده و در مدائن زیست داشته و از آنجا به بغداد رفته و سال ۲۲۵ (کره) در آنجا وفات یافته و ولادت او سال ۱۳۵ (قله) هجری بوده .

مدائنی سی سال پیش از مرگش همواره روزه‌دار بود و نزدیک به صدسال عمر کرد . در مرض مرگ از او پرسیدند چه میخواهی ؟ پاسخ داد میخواهم زنده بمانم . مدائنی ارتباط کاملی با اسحق بن ابراهیم موصلی داشت چنانچه آنی از او جدا نمیشد و بر اثر همین ارتباط بود که در خانه‌ی او درگذشت مدائنی هر گاه از ثقات روایت میکرد خود ثقه بود .

آثار او برآستی بسیارند از جمله اخبار النبی ، امهات النبی ، صفات النبی ، اخبار المناذقین ، عودالنبی ، الذین یوءذون النبی والمستهزئین ، رسائل النبی الی الملوک ، آیات النبی ، اقطاع النبی ، فتوح النبی ، صلح النبی ، خطب النبی پس از ایراد بیش از دوست کتاب مینویسد از جمله خبر اصحاب الکهف ، خطبه واصل اصلاح المال ، ادب الاخوان النحل ، المقطعات ، المتحیرات اخبار ابن سیرین ، الرساله الی ابن ابی داود ، النوادر ، المدینه ، مکه ، المحتضرن ، المراعی والجراد و یحتوی علی الکور والطاسیج و جباياتها یعنی در ضمن آن از دیهات و نواحی و چاههای مربوط به آن بحث شده .

مؤلف گوید صفدی در ضمن معرفی مدائنی اظهار داشت نامبرده در هنگام روایت از ثقات مرد ثقه‌ایست یعنی از نقطه‌ی نظر روایت او از ثقات جای قدحی در روایت او نیست و اگر قدحی درباره‌ی او احساس شود از آنجهت است که از دیگران روایات زیادی نقل کرده و با توجه به نقل اینگونه روایات خود اوفی حد ذاته مرد ثقه‌ایست لیکن روایاتش خالی از تامل و دقت نمیباشد چنانچه همین معنی درباره‌ی عده‌ی بسیاری از رجال اصحاب ما احتمال داده میشود زیرا آنان روایات زیادی از مجاهیل و امثال ایشان نقل کرده‌اند .

درعین حال شایسته آنست چنین آدمی که از افراد غیر ثقه روایات زیادی نقل کرده وثاقتش نیز خالی از تامل نباشد آری اگر بندرت از مردم غیر موثق نقل کند قدحی در وثاقت او نخواهد بود .

زیرا اگر با چنان رویه‌ایکه وی دارد وثاقت او استوار باشد اثر ارزنده برای اجماع

اصحاب علی تصحیح ما یصح عنه باقی نخواهد گذارد و جهت ویژه بغیر از توشیح مطلق که در دیگران هم وجود دارد نخواهد بود فلیتامل .

مؤلف گوید ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران از مدائنی بسیار نقل کرده اند و او از جمله مشاهیر اخباریه است که از آثار طریفه و ارزنده ی بسیاری با خبر بوده .

مؤلف در پایان اظهار داشته مترجم حاضر ما غیر از ابوالحسن علی بن عبداللہ بن جعفر بن نجیح سعدی مدائنی بصریست که از فقہا و محدثان و شاگرد محمد بن اسماعیل مؤلف صحیح بخاری بوده و روایت صحیح مزبور منتهی باو میشده و ما شرح حال او را ذیل ترجمه استادش ایراد خواهیم کرد .

(۱۱۲) ابوالحسن علی بن عباس بن جریح بغدادی معروف به ابن رومی صفدی ذیل تاریخ ابن خلکان نوشته ابن رومی از روزگار خود در بغداد شاعری بنام و رقیب ابن بختری و در ردیف او بوده .

ابن رومی سراینده ای اصلع بود و جلوی سرش مو نداشت و همواره گرفتار فال بد بود و بگزسنگی بسر میبرد و هیچگاه در خانهاش را بروی کسی باز نمیکرد و بمنظور اینکه به پیش آمد ناگواری که مخالف با عادتش بوده مبتلا نگردد بخانه ی کسی نمی رفت و دعوت هیچکس را نمی پذیرفت .

هنگامی یکی از دوستانش مجلسی از عده ای از سراینندگان و ظرفا تشکیل داده می - خواست او هم در این مجلس انس شرکت کند غلامی زیبا چهره که جامه های ارزنده پوشیده و بوی خوش بکار برده بدنبال او فرستادند و نظرشان این بود تا وی بهیچوجه نتواند برای خود مانعی از آمدن در نظر بگیرد .

غلام کوبه در را کوبیده ابن رومی در باز کرده از چهره ی زیبا و قد رعنا ی او پرسید آمده پرسید از کجا و بچه منظور اینجا آمده ای؟ جریان را باطلاع او رسانید ، ابن رومی گفت که هیچ وسیله ای برای تطہیر ندارد ناگهان بیادش آمد از نام او جو یا شود پرسید نام تو چیست؟ گفت نام من اقبالست ، ابن رومی گفت اقبال مقلوب لا بقا است معلوم میشود آمدن به آن مجلس برای من بقائی نخواهد داشت بهمین مناسبت در را بسته دعوت دوستش را نپذیرفت .

ابن رومی بسیار هجا میگفت و بزرگان عصر خود را بصورت های مختلفی هجو میکرده

مخصوصا با علی بن سلیمان معروف به اخفش صغیر که شرح حالش را بمناسبت سبک مخصوصی که در این کتاب بنظر گرفته‌ایم ذیل احوال احمد بن عمران بن سلامه الهانی نحوی اولین اخافشه ایراد کرده‌ایم ارتباط زیاد داشت و او را بطرز شرم‌آوری هجو میکرد .
 اخفش دانشمندی شوخ‌طبع بود و چون میدانست ابن رومی گرفتار تطیر شدیدی است هر روز اولین کسی بود که در خانه ابن رومی را می‌کوبید و در پاسخ ابن رومی که کوبنده کیست میگفت حرب بن مقاتل و امثال اینگونه عبارات که حاکی از کمال ناراحتی و بددلی ابن رومی بود .

ابن رومی میگفت اینک بهر قافیه‌ای میخواهی بگو تا ترا هجو کنم ؟

میگفت میخواهم مرا بقافیه قصیده شینیه دعبل هجو نمائی ، میگفت :

الاقبل لنحو یک الاخفش	اسنت فقصر و لا توحش
و ما کنت من غیه مقصرا	و اسلاء امک لم تنبش
تا آنکه پس از چند بیت گوید :	

اما والقریض و نقساده	و بحشک فیه مع البحش
و دعواک عرفان نقساده	بفضل النقی علی الانعش
لئن جئت ذا بشر حالک	لقد جئت ذانشاء ابشرش
و ما واحد جاء من امه	بأ عجب من ناقد اخفش
کان سنا الشتم فی عرضه	سنا الفخر فی السحر الاغیش
اقول و قد جائنی انه	ینوش هجای مع النوش
اذا اعطش الدهر احکامه	سطا اضعف القوم بالابطش
و ما کل من افحش امه	تعرض للمقذع الافحش

به اخفش نحوی بگو تازه با هجا گوئی من انس گرفته‌ای کجا میروی وحشت مکن تو نمیتوانی از گمراهی او بگاهی زیرا هنوز مادر تو درست است بجان شعر و ناقدان آن سوگند برای تو زود است که با بی‌اعتباری که داری دعوی نقادی شعر بنمائی زیرا نقادی تو مانند نقطه‌های سیاه رنگی است که بر روی چیز ارزنده‌ای افتاده باشد هرگاه بصورت انسانی به اینجا آمده لیکن در نمایش مانند اسب سرکش برص داری میباشی تا بحال در میان مردم کسیکه در نقادی عجیب‌تر از اخفش باشد بوجود نیامده گوئیا درخشندگی بدگوئی در آبروی

او آنچنان تاثیر کرده که سپیدی صبح از تاریکی شب مباحات نموده میگویم با اینکه دیر به جنگ تیر هجو من قرار گرفته درعین حال با فریفتگی خاصی بدان متوجه است هرگاه روزگار احکام خود را بر مردم تیره بسازد ناتوانترین مردم دست سطوت از آستین بیرون می آورد تصادفا کمتر اتفاق می افتد کسیکه مادرش از همه بدکارتر باشد بناسزاگوئی آدم بدزبانی بپردازد .

هنگامیکه هجو نامبرده شهرت پیدا کرد اخفش به همراه عدای از رؤء سا که از شاگردان او بودند بخانه‌ی ابن رومی رفته از او درخواست کردند تا از اخفش ستایش کند گفت :

ذکر الاخفش القديم فقلنا ان للاخفش الجديد فضلا
و اذا ما حکمت والروم قومی فی کلام معرب کان عدلا

از اخفش قدیمی سخن بمیان آمد گفتم همانا اخفش جدید دارای فضیلت است و هر گاه داور من باشم و روم هم مردم من باشند در آنچه گفته‌ام بعدالت حکومت کرده‌ام .

صفدی پس از عبارات چندی که حاکی از موقعیت خاص ابن رومی و دلیل بر آن بوده که نامبرده زمام همه‌گونه معانی را در اختیار داشته و میتواندسته یک مطلب را به جامه‌های مختلف و مبانی درآورد .

اظهار داشته ابن سناءالملک در پاسخ قاضی فاضل در ستایش از او سخن از حد گذرانیده .

زیرا قاضی از نامبرده درخواست کرد تا خلاصه‌ای از اشعار آبدار ابن رومی را در دیوان علیحده‌ای گردآوری نماید وی در پاسخ قاضی به اینمضمون جواب داد بنده نیروی خلاصه کردن اشعار او را ندارم و از دریا نوردانی نیستم که بتوانم مرواریدهای غلطان دریا‌های آنرا استخراج نمایم زیرا دریا‌های گوهرهای زیبای آن متلاطم و شیران بیشه‌های آن غران و معدنهای زر آن با سنگهای سخت بسته شده و برچهره‌ی هر یک از دوشینگان اشعار او هزار رو بند و هزار نقاب آویخته شده .

سبک اشعار او به پایه‌ایست که خواننده را بطمع و امید میسازد بوحشت می‌اندازد و مانوس میدارد نور میدهد و تاریک میگرداند چون بامدادی با تیرگی شب به مبارزه میپردازد و چون فصل زمستان هوا را ابری میگرداند .

در آن هم گوهر است و هم در هم پشک است و هم شک هم نوش است و هم نیش هم

زن آزاد است و ہم قحبهی بدنہا دگلی است ہمراہ با خار و ہنریست توام بانادانی خرماہی این نخل را کسی نمیتواند بچیند مگر آنہنگام کہ رنج خار آنرا کاملاً ہموار نماید و آن ہم دست ما کوتاہ و خرما برنخیل .

بالاخرہ این بندہ از نقادان این کانہا نمیباشم و از سرافان این نقود بشمار نیایم چگونه ممکن است با اشعاری سر و کار پیدا کرد کہ وزیر ابوالقاسم را بیچارہ نمودہ .
جریر با آنموقعیتی کہ دارد ہرگاہ باین کار بپردازد بیچارہ گردد و امتیاز زشت از زیبا و کتان از بطن و پشم از دیبا ندد .

ابن رشیق و دیگران گفتہ یکی از ملامتگران نزد ابن رومی آمدہ گفت تو با اینکہ از ابن معتر درسرایندگی استادتری چرا تشبیہات او را در شعرہای خود بکار نمیبری .
ابن رومی گفت یکی از اشعار او را کہ مرا از آوردن مثل آن درماندہ میدانی قرائت کن این شعر را کہ دربارہی ہلال گفتہ بود خواندم .

وانظر الیہ کز ورق من فضہ
قد اثقلتہ حمولہ من عنبر
ببین ہلال مانند زورق نقرہ فامی است کہ بارہائی از مشک آنرا سنگین بار ساختہاند
گفت شعر دیگر او را بخوان ، گفتم :

کان آذر یونہا والشمس فیہا کالیہ
مدائن من ذہب فیہ بقایا عالیہ
آذریون بمعنی شکوفہ زرد است درخشدگی خورشید را در کاسہ گلبرگ بشہرہائی از طلا مانند کردہ کہ مقداری از عطریات در آن باقی است ابن رومی پس از شنیدن آن دوبیت فریادی زدہ گفت : لایکلف اللہ نفسا الاوسعہا خدایمتعال بہرکسی در خور استعداد او تکلیفی کردہ بدیہی است ابن معتر خلیفہزادہ است در اشعار از اثاث البیت خانہ خود سخن میگوید و من کہ تہیدستم چہ نوع تشبیہی در اشعار خود بیاورم لیکن منصفانہ تصدیق کنید من تشبیہات و کنایاتی را کہ در اختیار دارم و در اشعار خود می آورم چہ موقعیتی در میان مردم ایجاد میکند و چگونه با علاقمندی آنها روبرو میشود .

از جملہ دربارہی ابر گفتم :

و ساق صبیح للصبح و عونہ
یطوف بکاسات العقار کانجم
و قد نشرت ایدی الحبوب مطارفا
فقام و فی اجفانہ سنہ الغمض
فمن بین منقض علینا و منقض
علی الجود کناوالحواشی علی الارض

یطرزها قوس السحاب با خضر علی احمر فی اصغر فوق مبیض
 کاذیال خود اقبلت فی غلایل مصبغه والبعض اقصر من بعض
 آغاز بامداد بود با چشم خواب آلود حرکت کرد و خود را برای صبحی آماده نمود
 جامهای پر از شراب که چون ستارگانی چشمک میزدند در کف داشت و به حاضران میآشاماند
 دستان باده چادرها را بر سر ما و باطراف زمین میگسترانیدند قوس ابر آنها را به رنگ
 سبز و قرمز و زرد و سفید میآراست و آنها را مانند دامن پیراهنی که رنگ شده وزن صاحب
 جمالی پوشیده می کشید .

از آنجمله دربارهی نانو گفتهام :

لا انس انس خباز مررت به ید حو الرقاقه مثل اللحم بالبصر
 ما بین روئیتها فی کفه کره و بین روئیتها قوراء کالمقر
 الا بمقدار..... دایره فی صفحه الماء یلقى فیة بالحجر

در گذرگاه خود بدکان نانوائی رسیده دیدم نانو مشغول پهن کردن رواله نان است
 هنگامی آنها چون کره ای گرد میکرد و موقعی آنها مانند صفحه ماه پهن می نمود آری پهنی
 رواله باندازهی دایره آبی بود که از افکندن سنگی در میان آب بوجود میآید .
 ابن رومی در حدود ۲۹۰ (صر) وفات یافت .

و سبب مرگش آن بود که وی همواره وزیر ابوالحسن قاسم بن عبدالله را هجو میکرد
 و او از بدگوئی وی آسایش نداشت روزی ابن رومی را به مجلس خود دعوت کرد و قبلا به
 ابن فراش دستور داد تا کلوچه مسمومی تهیه کرده به منظور پذیرائی از این رومی برای او
 بیاورد ابن رومی بمجردیکه لقمهای از آن خورد احساس زهر کرده از جابرخواست وزیر پرسید
 کجا میروی؟ جواب داد بجائی که مرا روانه کردی .

وزیر گفت هرگاه با پدر من ملاقات کردی سلام مرا باو برسان .

ابن رومی گفت پدر تو دوزخی است و مرا با دوزخیان کاری نیست ، ابن رومی از خانه
 وزیر بمنزل خود رفته و پس از چند روز درگذشت .

صفدی از علی بن عبدالله بن وصیف مشهور به ابوالحسن حلاء و ناشی اکبر آتسی
 الذکر که از فضلاء و متکلمان شیعه و سراینندگان بنام بوده و از ابن معتزومبرد روایت کرده
 و ابن فارس لغوی و عبدالله بن احمد بن محمد بن روز به همدانی و دیگران از او روایت

نمودمانند نقلکرده ابن رومی همه روز در دکان عطاری پدر من می نشست و لباس پشمین و کثیفی در بر داشت و من او را نمی شناختم .

چندی گذشت او را در دکان پدرم ندیدم پرسیدم آن پیرمرد کذائی که بود کهاینک مدتی او را در اینجا نمی بینم؟ پدرم گفت وای بر تو او ابن رومی بود که اکنون مرده است من از اینکه در اینمدت از وی بهرهای نیافتم کاملاً اندوهناک شدم .

(۱۱۳) ابوالحسن علی بن حسن هنائی معروف به کراع النمل بضم کاف .

بنا بنقل از معجم الادبا خود یاقوت خطا او را که سال ۳۰۷ هجری بر پشت کتاب المنضد خودش که نوشته بوده دیده است .

محمد بن اسحق معروف به ابن ندیم مینویسد کراع النمل از مردم مصر بوده رویه فضلاء کوفه را داشته و از ادباء اهل بصره بفرما گرفتن ادب اشتغال ورزیده . کراع النمل به دوسی که نام قبیلما یست از ازد معروف بوده .

آثار او در مصر موجود و مورد توجه ارکان علم و ادب میباشد از آن المنضد فوق الذکر است که لغات بسیاری در آن آورده و مورد استفاده و تعلیق ادبا قرار گرفته کتاب مزبور را نامبرده به ترتیب حروف تهجی تدوین نموده سپس همانکتاب را اختصار نموده و بنام المجرّد نامیده بار دیگر مختصر مزبور را خلاصه کرده بنام المنجد خوانده .

از آثار او امثلها الغریب است که مطابق با اوزان افعال تدوین کرده و لغات غریب و کم استعمال را در آن ایراد نموده ، دیگر از آثار او المصحف والمنتظم است .

کراع النمل آدمی کوچک قد و لاغر اندامی بود بهمین مناسبت او را بدین لقب موصوف داشتهاند زیرا کلمه کراع بضم کاف نسبت بانسان از زانو بیائین و نسبت به حیوان از کعب بیائین بکار میرود و مطالب با معنی مزبور گفتهاند لودعیت الی کراع لاحببت اگر مرا به زانو یا کعب پائین تر هم بخوانند باز هم خوشحالم .

ابوالحسن علی بن حسن بن عنبه حلی معروف به شمیم بر وزن، زبیر از نحاح شیعه و لغویها و سراینندگان صاحب شریعه بوده .

شمیم آثار ارزنده ای در مطالب متفرق ادب و نحو دارد از جمله النکت المعجمات در شرح مقامات ، الحماسه دیوان شعر شرح لمع ابن جنی معروف بمخترع ، المنایح فی المدایح مناقب الحكم و مثالب الامم ، اللماسه فی شرح الحماسه ، اللزوم ، الفصول المركبه ، المختصر

فی شرحالمختصر و امثال اینها از آثار فراوان دیگر.

صفدی در ذیل تاریخ ابن خلکان نوشته شمیم عمری طولانی یافت و سال ۶۰۱ (اخ) هجری در موصل وفات یافت.

یاقوت گفته خیال میکنم نامبرده شاگرد ابونزار ملکالنحاه بوده شمیم اظهار داشته پیشینیان اقوال دیگران را به ضمیمه اشعار خود جمع آوری میکرده و در دیوانها و آثار خویش دسته بندی میکردند و من آنچه را در آثار خود آورده منحصر به نتایج فکری خود منست و هرگاه متوجه میشدم دانشمندان به نوع مخصوصی از ادب توجه خاصی دارند مثل همان را که زادهی طبع متقدمان بوده انشاد میکردم از جمله ابوتمام اشعار عرب را بنام حماسه گرد آورده و من سروده های خود را بهمان نام جمع آوری کرده ام.

پس از این به نکوهش و بدگوئی از ابوتمام پرداخت.

بعدها متوجه شدم اهل ذوق ابونواس را بمناسبت خمریاتی که نامبرده سروده و بجا افتاده بر دیگران برتری میدهند کتابی در خمریات از دوشیزگان طبع خود در پس پردهی صفحات در آوردم و کشف نقاب را از چهره آن بتهای روح انگیز به اختیار اهل ذوق قرار دادم و اطمینان دارم هرگاه بونواس زنده بود و خمریات مرا می شنید از نامبرداری سروده های خود شرم میکرد.

میدیدم مردم به خطبه های ابن نباته توجه خاصی مبذول میدارند بدین منظور کتابی در خطبه ها که همگی از منشئات خود من بود تالیف کردم و تا به امروز همگان سرگرم بخطبه های منند.

یاقوت گوید در اینموقع بچند شعر ذیل از خمریات خود پرداخت:

دما حکته دموع عینی	امزج بمسبوک اللجین
ق ببین من اهوی و بینی	لما نعی ناعی الفرا
ئی قبلها ایجاب کونی	کانت و لم یقدر لشـ
لا لائها فی الخافقین	خفت لها شمسان من
من لونها فی حلتین	و بدت لنا فی کاسها
کون اتفاق الضرین	فاعجب هداک الله من

بیامیز با نقره ی گداخته شده (عرق) خونی را (شراب) که از اشک چشم من حکایت

میکند در آن هنگام که رسول فراق مرا از جدائی خبر داد آری شرابی را در قدح بریز که بیش از آن چیزی موجبات هستی مرا ایجاد ننمود و طینت مرا با آن سرشتند و گل وجود مرا از آن تهیه کردند .

از تلوء لوءات آن دو خورشید دنیا و آخرت طلوع میکرد و در جام آن دو حله زر و سیم هویدا میگردد جای شگفتی است که چگونه دو هوو در یک محل باهم گرد آمد مانند .
 یاقوت گوید از اشعار مزبور تمجید کرده شمیم ناراحت شده اظهار داشت وای بر تو بغیر از تمجید کار دیگری از تو بر نیامد؟ گفتم چه کنم؟ گفت چنین کن ، سپس از جا بر خاست و شروع به رقصیدن و کف زدن نمود آنقدر رقصید که خسته شد ، و نشست و میگفت چه کنم گرفتار چهار پایانی شده که پشک را از مشک و سنگ را از یاقوت امتیاز نمیدهد .

یاقوت گوید از وی پوزش خواستم و اظهار داشتم احترامات شما را مراعات کردم والا یکدست جام باده و یکدست زلف یار رقصی چنین میانه می دانم آرزوست

پس از این گفت میدیدم مردم کلمات جناس داربستی را کاملاً مورد توجه و تحسین قرار داده کتابی در این رشته فراهم کردم و از جمله اشعار تجنیسی ذیل را برای من خواند:

م ثوآه و ثوی به	لیت من طول بالشا
راء من بعض ثوابه	جعل العود الی الزو
رتتری مسک ترابه	اتری یوطئنی الده
مو طنالی و تری به	واری ای نور عینی

ایکاش کسیکه مدت درازی در شام بسر برده و در آنجا متوطن گردیده بعنوان یکی از کارهای شایسته به بغداد باز میگردید آیا می بینی که روزگار مرا پامال میکند و هرگاه چنین کند مشک خاک او خواهم بود بدیهی است من نور چشم را محل توطن او میدانم و تو خیال میکنی با آن تنها می بینم ، و امثال آنها از اشعار دیگر .

یاقوت گوید پس از این احوال پیشینیان از دانشمندان را جویا شدم از هیچیک بنیکی یاد نکرد نام ابوالعلاء معری را بزبان آوردم بسختی پر خاش کرده گفت وای برتو بانام برداری از او چگونه ادب را لکه دار میکنی دست بردار از آن سگ کور و بیش از این از او در حضور من یاد مکن .

گفتم تا بحال نشنیدم از یکی از متقدمان به نیکی یاد کنی؟ گفت چگونه از آنها به

خوبی یاد کنم و حال آنکه اثری که مایه خرسندی باشد از آنها در اختیار من نیامده؟ تعجب کرده گفتم برآستی از نامبردگان اثری که موجبات ترضیه خاطر ترا فراهم نماید ندیده؟ گفت آری سه نفر را باید استثنا کنم یکی متنبی در ستایشگری دیگری ابن نباته در خطابه و سومی حریری در مقامات اثر قابل توجهی دارند و هیچگونه کوتاهی در آثارشان باقی نگذارده‌اند.

گفتم از تعریفی که برای حریری کردی بشگفتم زیرا در برابر اثر او اثری از خود به یادگار نگذارده و با کتاب او رقابت ننموده‌ای.

گفت بدیهی است آدمی هرگاه حقیقت بگوید و از آن احترام گذارد بهتر از آنستکه به باطل گراید و حقیقت را بی سپر سازد متأسفانه دوبار بر قابت حریری برخاستم و مقامات نوشتم و آنها را نپسندیده هر دو دفعه آثار مقاماتی خود را به آب شستم و اطمینان دارم خدايتمتع مرا نیافریده مگر برای اینکه مقام فضیلت و استادی او را آشکار سازم.

سپس شروع به شطحیات و سخنان بی معنی نموده گفتم در عالم وجود آفریدگاری جز خدای واحد نیست آن یک در آسمانست و دیگری در زمین خدای آسمان خدای متعال است و خدای زمین منم.

سپس گفتم این کلامی است که عموم مردم تاب تحمل آنرا ندارند زیرا از حقیقت آن بی خبرند منظور آنستکه من بر آفرینش هیچگونه آفریدهء توانائی ندارم مگر بر کلام پس آفریدگار سخنم.

(۱۱۴) ابوالحسن علی بن اسمعیل بن اسحق بن سالم بن اسماعیل بن عبدالله بن موسی بن بلال بن ابی البرده بن ابی موسی اشعری.

جد اعلای ابوالحسن مزبور ابوموسی است که در صفین علیه امیرالمؤمنین علی (ع) قیام کرد و بنفع معویه رای داد.

ابوالحسن اشعری از نوادگان بوموسی و تقریباً بانه واسطه افتخار پیوندی با او را دارد.

بوالحسن پیشوای جبریهها و از مشاهیر جمهور است.

ابوالحسن در بصره متولد شده و در بغداد نشو و نما کرده و رشتهء از کلام بدو پا بر جا بوده و شهرت او ما را از موقعیت علمی و کمال استعدادش بی نیاز میسازد.

و در ارزش او همین بس که قاضی ابوبکر باقلانی دریاری مرام او میکوشید و عقائد او را بر پایه‌ی ارزندم‌های استوار میداشت .

و بطوریکه ابن خلکان اظهار داشته حافظ ابوالقاسم ابن عساکر کتابی در خصوص صفات و آثار او تالیف کرده .

از تاریخ خطیب بغدادی ذیل احوال او نقل شده بوالحسن نخست از عدلیه و معتزلی مشرب و به خلق قرآن معتقد بود بعدها از این عقیده صرف نظر کرد و روز جمع‌های درجامع بصره منبر رفته با صدای بلند فریاد زد کسیکه مرا میشناسد ، می شناسد و کسی که مرا نمی شناسد خود مرا معرفی کرده میگویم تا بحال قائل به خلق قرآن بودم و معتقد بودم خدای متعال ، چشم دیده نمیشود و فاعل کارهای زشت خود من هستم و اینک از همه‌ی آن عقیده‌ها دست برداشته و معتزله را مردود دانسته و تصمیم دارم تا ریشه‌ی آنها را قلع و قمع نمایم و موجبات رسوائی آنها را از هر جهت فراهم سازم .

ابوالحسن مردی بذله‌گو و مزاح بود و آثار او عبارتند از: اللمع ، الموجز ، ایضاح البرهان التبیین عن اصول الدین ، الشرح والتفصیل فی الرد علی اهل الافک والتضلیل و کتبی در رد ملاحده و معتزله و رافضه و جهمیه و خوارج و دستجات دیگر داشته . اشعری در راهر و زرایا در طرف مسجد و نزدیک به حمام و جانب چپ بازار منتهی به دجله مدفون گردید انتهی .

ابوبکر صیرفی گفته معتزلیها تا آنجا که توانستند از موقعیتهائی که برای آنان دست داده بود سوء استفاده کردند خدای متعال اشعری را بر آنها مسلط کرد و آنانرا چون روباهی ترسو خانه نشین و بیچاره ساخت .

طریحی گوید اشاعره دسته معروفی هستند که در فن کلام به ابوالحسن اشعری شاگرد ابوعلی جبائی می پیوندند .

مؤلف گوید بزودی شرح احوال ابوعلی را در اواخر حرف میم ایراد خواهیم کرد و در آنجا به مناظرهای که بوالحسن با ابوعلی در خصوص کلام نموده اشاره می نمائیم . اشعری صفات باریتعالی را ازلی میدانست و میگفت صفات ذاتی و صفات افعالی هر دو در عدم عینیت مشترکند و در این عقیده با مشبهه و کرامیه که آنها از فرقه‌های صفاتی

بشمارند همراه بود (۱) .

گویند اشعری با استادش بوعلی در یکی از مسائل صلاح و اصلح بمنظره پرداخت و با ادله‌ی کلامیه با وی درآویخت و بالاخره کاری کرد که رویه اشعری را مردم سنت و جماعت پسندیده و نام صفاتیه به اشعریه انتقال پیدا کرد و ویژه آنها گردید .

صلاح‌الدین صفدی در الوافی مینویسد بندار غلام اشعری اظهار داشت گندم ابوالحسن از زمینی بدست می‌آمد که آنرا جدش بلال بن ابی‌برده وقف بر بازماندگان خود نموده و هر روز هفده درهم هزینه‌ی زندگی او بوده .

اشعری در روزگار جوانی شاگرد ابوعلی جبائی بوده و به مذهب او که شوهر مادرش بوده گرائیده .

در یکی از اوقات در وجوب اصلح و صلاح با استادش بمنظره پرداخت و گفت آیا رعایت اصلح یا صلاح در میان بندگان برخدا لازمست یا خیر، یعنی خداي‌متعال حتما باید برای رفاه حال بندگان خود موضوع یا موجودی که بهتر صلاح حال آنها را در بر داشته ایجاد نماید؟

بوعلی گفت بدیهی است که رعایت اصلح یا صلاح لازمست .

اشعری گفت چه میگوئی درباره‌ی سه برادری که یکی از آنها را خداي‌متعال پیش از بلوغ میرانیده و آن دو را باقی گذارده متاسفانه یکی از آنها پس از آنکه بحد بلوغ رسیده کافر شده و آندیگر اسلام آورده .

اینک سبب مرگ برادر کوچک که در خردسالی درگذشته چه بوده؟

و هرگاه از خدا بپرسد علت اینکه دو برادرم رازنده گذاردی و مرا از دنیا بردی چیست؟ چه پاسخی خواهد داد؟

بوعلی گفت خداي‌متعال بدانجهت کودک را از دنیا برد برای اینکه میدانست ^{شیراز} او هم بماند کافر خواهد شد بنا بقانون اصلح باید او را از دنیا ببرد تا به بلای کفر گرفتار

(۱) صفاتیه مردمی بودند که صفات ازلیه برای خدا قائل بودند و فرقی بین صفات ذات و صفات افعال قائل نبودند و صفات جبریه از قبیل دست و پا برای او قائل بودند و معتزله را که نفی صفات میکرده معطله میگفتند .

نشود .

ابوالحسن گفت هرگاه چنین باشد خوب بود آن برادری که کافر شده او را هم از دنیا می برد تا کافر نشود .

بوعلی گفت او را باقی گذارد تا عالیترین مراتب کمالی برادرش را باونشان دهد .
 ابوالحسن گفت شایسته است برادر خردسالش را باقی میگذارد تا ایمان بیاورد و مراتب عالیهاش را به برادر کافرش نشان دهد .

بوعلی پاسخی نداشت خطاب به ابوالحسن گفت گمان میکنم در اعتقاد سست و به وسوسه‌ی شیطان گرفتار شده‌ای .

اشعری گفت چنین نیست بلکه الاغ شیخ در روی پل از رفتار ماند .

اشعری در نتیجه این مناظره از استادش دوری کرد و به مخالفت او و سایر دستجات معتزله پرداخت .

هنگامی با بوعلی به مبارزه برخاست و پرسید حقیقت طالعه چیست ؟ گفت موافقت با اراده است .

اشعری گفت هرگاه حقیقت طالعه توافق با اراده باشد ایجاب میکند هرگاه بنده‌ی خود را صاحب اراده قرار داده فرمانبردار از او باشد یعنی خدا از اراده‌ی او پیروی کند ، بوعلی گفت چنانست .

ابوالحسن گفت این موضوع بالا جماع باطل است زیرا اگر قرار شد خدا مطیع اراده بنده‌اش باشد باید خاضع و خاشع برای بنده خود نیز باشد یعنی این دو لفظ هم بر او اطلاق باشد بدیهی است چنین عقیده‌ای کفر است .

صفدی از ذیل بن همدانی که برای تاریخ طبری نوشته نقل کرده اشعری سال ۲۷۰ (ع) یا ۲۶۰ (س) متولد شد و سال ۳۳۴ (ق) یا ۳۳۰ و اندی بمرگ مفاجات (سکته) درگذشت و میان کرخ و باب‌البصره مدفون شده .

سمعانی گفته اشعری منسوبست بمردی بنام نبت بن اد دواو را بدانجهت اشعری گفتند که در هنگام تولد از مادرش بدنش از موی پوشیده بود .

فیروزآبادی گفته اشعری مؤسس قبیله‌ای بوده در یمن و ابوموسی اشعری از همان قبیله است معمولا عربها جمله جائتک الاشعرون را بدون یاء نسبت بکار میبرند .

ابوالفتح شهرستانی که خود از متکلمان اشعری مذهب است در ملل و نحل مینویسد اشعریها پیروان ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری اند که از نوادگان ابوموسی اشعریست . شگفت اینجاست بطوریکه شنیده‌ام ابوموسی در آنروزگار هم مسلک با نواده‌اش بوده زیرا هنگامی با عمروعاص بمنظره برخاست عمروعاص گفت هرگاه مرد شایسته‌ای را می‌دیدم از پروردگار نزد او دادرسی میکردم ، ابوموسی گفت من همانکسم ، عمروعاص گفت آیا پیش از آنکه مرا عذاب کند گناهی را بر من ثابت میکند یا خیر؟ گفت آری ، عمروعاص پرسید چرا؟ پاسخ داد برای اینکه ستم نیمکند بتو ، عمرو ساکت ماند و پاسخی نداد .

شهرستانی پس از این بذکر عقائد اشعری در مراتب اصول و فروع پرداخته از جمله معانی را در خدا ثابت کرده و گفته صفات او تعالی زائد بر ذات و محل جریان افعال است و آنها را که منکر صفات خدا بوده کلاماً بیچاره ساخته چنانچه راه فرار را بر آنها مسدود نموده .

از جمله گوید هرگاه شما با دلیل موافقت کردید و خدا را عالم و قادر دانستید بیرون از این نیست مفهوم دو صفت مزبور یا یکی است یا زائد و متعدد است هرگاه مفهوم دو صفت یکی باشد مستلزم آنست که خدا با صفت قادریتش بدانند و با صفت عالمیتش قادر باشد در نتیجه کسیکه علم مطلق بخدا داشته باشد عالم به قادریت و علمیت او نیز بوده و حال آنکه چنان نبوده بنابراین قادریت و عالمیت دو صفت مختلف‌اند و اختلافشان یا از لفظ فقط است یعنی اختلاف لفظی است که دو لفظ‌اند برای یکمعنی (مانند انسان و بشر) و یا اختلافشان راجع بحال است یا راجع به صفت است ، ممکن نیست اختلاف عالمیت و قادریت مربوط به لفظ باشد زیرا عقل آندو لفظ را دارای دو معنی معقول میدانند و اطمینان دارد هر گاه به الفاظ مزبور هیچگونه توجهی نداشته در تصور خود شکی نخواهد داشت .

و نمیتوان اختلاف الفاظ را مربوط بحال بدانیم زیرا مستلزم آنستکه صفتی را در تمام اثبات برآئیم که نه متصف بوجود باشد نه متصف بعدم و این چنین صفت مستلزم اثبات واسطه بین وجود و عدم و اثبات و نفی است و واسطه مزبور هم که محالست .

بنابراین باید اختلاف مزبور مربوط به صفتی باشد که قائم به ذات است .

ابوالحسن اشعری گفته باری تعالی عالمست بعلم و قادر است بقدرت و حی است بحیات و مرید است به اراده و متکلم است به کلام و سمیع است به سمع و بصیر است به بصر و در

بقاء اختلاف رای دارد و گفته صفات مزبوره صفات ازلیهاند که قائم بذات حقتعالیند . نمیتوان گفت صفات مزبور او تعالی هستند و نمیتوان گفت غیر او هستند تا آنجا که گفته او تعالی دارای یک علم است که بهمه معلومات تعلق گرفته و دارای یکقدرتست که به همه آنچه قابلیت وجود دارد متعلق بوده و دارای یک اراده است که مربوط به هرچیزیست که قابلیت اختصاص دارد و دارای یک کلامست که امر و نهی و خبر و استخبار و عد و عید باشد بدیهی است وجوه مزبوره اعتباراتی است در کلام او و ارتباطی باصل کلام ندارد و الفاظی که بتوسط فرشتگان به پیمبران رسیده دلیل بر کلام ازلی او هستند دلالت خود مخلوق و محدث و مدلول قدیمست و فرقی که بین قرائت و مقر و تلاوت و متلواست مانند فرق بین ذکر و مذکور است باین معنی ذکر محدث و مذکور قدیمست .

اشعری با دقتی که به خرج داده با گروهی از حشویه مخالفت کرده زیرا آنان حروف و کلمات را قدیم دانستماند .

تا آنجا که گفته اشعری معتقد است هر موجودی شایستهی رؤیت است و مصحح رؤیت آن وجود آنست بنابراین باری تعالی موجود است و قابل برای رؤیت است در خبر رسیده مؤمنان در آخرت خدا را می بینند خدا فرموده وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره .

اشعری در ماهیت رویت دو عقیده دارد یکی آنکه مراد از رؤیت علم مخصوص است و مراد از مخصوص آنستکه رؤیت تعلق بوجود می گیرد نه تعلق به عدم . دوم رؤیت ادراک و راء علم است که نه مقتضی تاثیر در مدرک است و نه مقتضی تاثیر از او .

اشعری برای باری تعالی سمع و بصر را اثبات کرده و اظهار داشته سمع و بصر دو صفت ازلی هستند و عبارتند از دو ادراکی که ورای علمند و متعلق بمدرکات خاصند و شرط وجود در آنها لازمست که تا وجود نداشته باشند متعلق سمع و بصر نباشند .

و نیز برای خدا اثبات دو دست و روی نموده و آنها را صفات جبریه گفته و اظهار داشته خبر هم طبق این عقیده رسیده و باید بدان معتقد بود .

اشعری در وعد و وعید و اسماء و احکام و سمع و عقل کاملاً با معتزله مخالفت کرده . اشعری گفته ایمان تصدیق قلبی است قول زبانی و عمل ارکانی از فروع آنند ، اینک اگر کسی ایمان قلبی داشته و عمل به ارکان از او سر نزند و قول بزبان هم نداشته باشد و

با آنحال بمیرد مؤمن ناجی مرده .

اشعری گفته کسیکه مرتکب گناه کبیره شده صحیح نیست همراه با کفار مخلد در آتش باشد زیرا در روایت وارد شده کسیکه در دلش به اندازه یکذره ایمان باشد از آتش نجات داده خواهد شد .

سپس گفته مرتکب کبیره اگر بمیرد نمیگویم بر خدا لازمست توبه‌ی او را بپذیرد زیرا موجب حقیقی خداست و نمیتوان موضوعی را بر او واجب کرد و مالک حقیقی اوست هر چه بخواهد میکند و هرگونه حکمی که بخواهد انجام میدهد بنابراین اگر همه مردم را به بهشت ببرد ستم نکرده و اگر همه را به دوزخ ببرد جور ننموده زیرا ظلم آنستکه کسی در ملک دیگری تصرف کند و یا وضع شیء در غیر محل نماید و حال آنکه مالک حقیقی خداست ظلمی از او متصور نیست و جوری با او منتسب نمیشد .

اشعری گفته واجبات همگی سمعی است و عقل چیزی را واجب نمیکند و مقتضی حسن و قبح نمیشد بنابراین شناخت خدا بتوسط عقل است و از راه خبر واجب میشود خدا فرموده و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا یعنی اگر احکام بتوسط عقل واجب میشد بعثت رسولان بی اثر بود .

همچنین وجوب شکر منعم و پاداش مطیع و شکنجه عاصی از راه شرع است نه از طریق عقل بنابراین چیزی از راه عقل بمرحله‌ی وجوب نمیرسد .

صلاح و اصلح و لطف و امثال اینها واجبات عقلی نبودمانند و هرچه را عقل اقتضا کند و حکمت موجبه‌ی برای آن در نظر بگیرد از وجه دیگر مقتضی نقض آن خواهد بود .

تکلیف اصولا از طرف خدا واجب نبوده زیرا نفعی بحال او ندارد و دفع زیانی هم از او نمیکند و انبعاث رسل هم جائز است نه واجب و نه محال لیکن پس از آنکه خدا رسولان خود را مبعوث کرد بر او لازمست آنان را بوسیله معجزات کمک نماید و از گناهان آنان جلوگیری نماید زیرا ناچار است راهی برای فهمیدن حقایق برای مردم بگشاید تا صدق مدعی برای آنان ثابت گردد و رفع هرگونه علل و نقیصه بنماید تا در تکلیف تناقضی بوجود نیاید .

بدیهی است معجزه عمل خارق عاده‌ایست که همراه با تحدی و اثبات حقیقت بوجود می‌آید و نیروی دیگری با آن تاب معارضه و همکاری را نخواهد داشت .

شکی نیست ایمان بخدا و فرمانبرداری از او منوط بخواست خدا و کفر بخدا و نافرمانی از او مربوط بخذلان و خواری اوست، توفیق آنستکه خدا در آدمی قدرتی بوجود بیاورد که بتواند با داشتن آن فرمان خدا را در محل خود انجام دهد و خذلان نیروئی است که با وجود آن بتوان بنا فرمائی خدا پرداخت.

اشعری گفته امامت با اختیار مردم و اتفاق آنان بوجود می آید و نص و تعیین از خدا در آن مدخلیتی ندارد زیرا اگر نصی بر وجود امامت باشد پوشیده نمی ماند و داعیهها بر نقل آن اقدام میکنند چنانچه در سقیفه بنی ساعده بخلافت ابوبکر اجماع کردند و پس از او بخلافت عمر اتفاق نمودند و بعد از او کار خلافت را در دست شورا قرار داده و عثمان را بحکم شورا برای خلافت برگزیدند و پس از او بخلافت علی (ع) اقرار نمودند و مردم آن عصر فضیلت افراد را در امور خلافت مراعات نمودند (۱).

اشعری میگوید عایشه و طلحه و زبیر بدون شک خطاکار بودند و معویه و عمر و عاص نیز ستمکار بودند و بر امام حق خروج کردند و علی (ع) با آنها برابر با ستمکاران کارزار نمود.

اشعری گوید خوارج نهروان خود فروشانی بودند که مطابق با اطلاع قبلی رسول خدا خونشان ریخته شد.

اشعری گوید علی (ع) همواره و در هر حالی که بوده بر جاده حقیقت قدم گذارده و حق دائر مدار وجود اقدس او بوده است انتهی.

مؤلف الوافی بالوفیات مینویسد شیخ ابوالحسن متکلم پیشوای اشعریهاست و اشعریها خود را بدو منتسب میدانسته و بدان مفتخرند.

اشعری آثاری در اصول و ملل و نحل دارد سال ۲۶۰ هجری متولد شده و سال ۳۲۴ هجری درگذشته.

اشعری از شاگردان زکریا ساجی و ابو خالد جمجی و سهل بن نوح و محمد بن یعقوب مقری و عبدالرحمن بن خلف ضبی بصروی بوده، اشعری در تفسیر بزرگ خود از عبدالرحمن

(۱) اصولا هیچگونه رعایت حقی نکرده بلکه حق را با تعیین دیگران زیر پا گذاردند و بیچارگی دنیا و آخرت را برای خود خریدند.

روایات بسیار نقل نموده است .

پس از آن به بیان عقائد او مطابق با آنچه ما از شهرستانی نقل کردیم پرداخته و مینویسد اشاعره را صفاتی هم میگویند زیرا آنان در اثبات صفات حقتعالی در برابر معتزله پافشاری عجیبی دارند و در خصوص الفاظ صفاتیکه در قرآن و حدیث وارد شده از قبیل استواء و نزول و اصبع و ید و قدم و صورت و جنب و مجیئی بدو دسته در آمده اند عده ای الفاظ مزبور را بطوریکه مناسبت با همان الفاظ داشته باشد تاویل میکنند و دسته دیگر اصولاً بتاویل آنها نمی پردازند و خدا را در الفاظ مزبور تشبیه بخلق هم نمیکنند و این عده را اشعریه اثریه میگویند .

مؤلف گوید اثریه عباره اخرای اخباریه است که نظیر آن در میان اصحاب ما نیز وجود دارد .

مؤلف الوافی گوید دسته اول معتقداند الفاظ مزبور را نمیتوان بصورت ظاهرشان باقی گذارد بلکه باید تاویل کرد برای اینکه هرگاه تاویلی در آن بکار نبرد مستلزم کفر خواهد بود بنابراین الفاظ نامبرده را طوری تاویل خواهیم کرد که لفظ مزبور تاب تحمل آنرا داشته باشد .

اصحاب اشعری از قبیل عبدالله بن سعید کلایی و ابوالعباس قلانسی و دیگران با این قول هم عقیده اند و اینان برخلاف حشویها از قبیل مضر و کهمس و احمد هجیمی و دیگران میباشند .

زیرا ابوالحسن اشعری اظهار داشته محمد بن عیسی بن عوث از حشویه نقل کرده آنان میگویند خدا میتواند با مردمان مصافحه و ملامسه نماید و مسلمانان با اخلاص هرگاه در ریاضات به پایهی اخلاص برسند خدا بمتعال در دنیا و آخرت با آنها معانقه خواهد کرد .

کعبی از آنها نقل کرده که نامبردگان به زیارت خدا و خدا بزیارت آنان میآید .
دسته دوم میگویند ما به مقتضای عقل میدانیم چیزی مانند خدا نیست و خدا هم بچیزی مانند نمیباشد بنابراین ما از حقیقت این الفاظ هیچگونه اطلاعی نداریم و مأمور به تاویل آنها هم نمیباشیم ما تنها معتقدیم که لیس کمله شیء و اطلاع از این قبیل الفاظ را بعهدهی خود خدا وامیگذاریم .

این دسته پیشینیان صالحند از قبیل مالک و شافعی و احمد حنبل و سفیان ثوری و

داود و دیگران و شافعی در اینخصوص به دو قول معتقد است یکی از آنها عقیدہ مزبور است انتہی .

مؤلف گوید شرح حال داود ظاہری و معنی حشویہ و اخباریہ را پیش از این نوشتیم و نیز ذیل احوال ملا امین استرآبادی مقصود از اخباریہ را شرح دادیم .
(۱۱۵) ابوالحسن علی بن عیسی بن داود بن جراح بغدادی کاتب و وزیر مقتدر و قاهر باللہ .

صفدی گوید علی بن عیسی ثروتمندی سپاسگزار و راستگوئی متدین و نیکوکاری شایسته و از بہترین وزیران دانشمند بود بہ مردم بی اندازہ کمک میکرد و نماز و روزہ بسیار انجام میداد و پیوستہ با دانشمندان مجالست و معاشرت مینمود .
علی بن عیسی سال ۳۳۴ ہجری درگذشت و دو بار وزارت المقتدر باللہ را بہ عہدہ داشت .

آثار او جامع الدعاء ، معانی القرآن ، تفسیر القرآن ، در انجام این تفسیر ابوالحسین واسطی و ابوبکر بن مجاہد با وی ہمکاری کردہ اند و کتاب ترسل نیز از تالیفات او بودہ .
علی بن عیسی ہر سال ہفتصد ہزار دینار بہرہی مستغلاتش بودہ ششصد و شصت ہزار دینارش را بمصارف خیرات میرسانید و چہل ہزار دینار باقیماندہ را بمصارف خود و خاندانش مقرر میداشت و در روزگاریکہ معزول شدہ و خانہ نشین بود غلہ او سالانہ بہ ہزار و ہشتاد و اندی دینار میرسید ہزار و سی دینار از آنرا بمصرف خود و بستگانہش میرسانید و مابقی را در وجوہ بریہ بکار میبرد .

از صولی نقل شدہ در روزگاریکہ علی بن عیسی معزول شدہ از مقتدر تقاضا کرد تا زمینہای بغدادش را وقف بر حرمین شریفین مکہ و مدینہ و سرحدات بنماید و بہرہی غلات او در ہر ماہ سیزدہ ہزار دینار بود و زمینہای موروثی آن و غلاتش ہزار و ہشتاد و اندی دینار بودہ .

مقتدر بنا بہ درخواست او ہمگی آنها را وقف کرد و خود او را گواہ بر وقفیات او قرار داد و دیوانی ویژہ وقفیات او بنام دیوان البر ترتیب داد .

علی بن عیسی ہفتاد سال با پاکدامنی بتمام معنی بخدمت سلطان پرداخت و در دوران وزارتش ہزار و سی و اندی توقیع صادر کرد و بہ قتل کسی اقدام ننمود و بہ زیان

کسی سعایت نکرد .

نقش انگشتی او "لله صنع خفی فی کل امر نخاف"

علی بن عیسی امور هزار و چهل و پنج نفر از بینوایان و نیازمندان را بعهده داشت و کاملاً امور آنها را اداره میکرد .

قشیری در رسالهی معروفش بسند متصل از ابو عمرو انماطی نقل کرده . روزی علی بن عیسی همراه با گروه بسیاری که در موکبش بودند عازم محلی بود غربائیکه از وضع او اطلاع نداشتند می پرسیدند این مرد که خلق کثیر در موکب او حرکت میکنند کیست ؟

زنی که سر راه ایستاده بود اظهار داشت تا کی میگوئید این کیست ؟ این مرد بندهای است که از دیدگاه خدا دور افتاده و خدا او را بچنین وضعی که مشاهده میکنید گرفتار نموده . علی بن عیسی سخن آنزن را شنید بمنزل بازگشت و از وزارت مستعفی گردید و به مکه رفت و همانجا مجاورت اختیار نمود انتهى .

مؤلف گوید برخی از روی بی اطلاعی حکایت مزبور را بشیخ جلیل علی بن عیسی اربلی مؤلف کشف الغمه نسبت داده اند .

(۱۱۶) ابوالقاسم علی بن محمد بن داود بن ابراهیم قاضی بغدادی معروف به

تنوخی .

صلاح الدین صفدی گفته تنوخی وارد بغداد شد و فقه را به آئین ابوحنیفه فرا گرفت و در این رشته مهارت پیدا کرد .

تنوخی مردی هوشمند و حافظ اشعار عرب بود و در فن عروض کمالی بسزا داشت .

تنوخی داوری چند شهر را بعهده گرفت و سال ۳۴۲ درگذشت .

تنوخی جد قاضی علی بن محسن و پدر ابوعلی محسن تنوخی مؤلف نشوارالمحاضره و امثال اینهاست .

تنوخی در فن ستاره شناسی نیز مهارت داشت و این فن را از کسائی منجم فرا گرفته بود و گویند در دهگونه دانش استاد بود و هفتاد قصیده و قطعه از سروده های طائیها و سایر سراینندگان مخضرمین و دیگران که تازه شهرت پیدا کرده بودند محفوظ بود و علاوه بر اینها اصول نحو و لغت را بیش از اندازه حفظ داشت و فقه و فرائض و سایر فنون فقهیه را بخاطر داشت و در فن کلام و منطق و هندسه شهرت پیدا کرده و پیشوائی در هیئت و ستاره

شناسی بود .

از اوست درباره‌ی نمکین فربه بدن .

من این استر جسمی و هو منہتک
قالوا عشقت عظیم الجسم قلت لهم
ما للمتیم فی فتک الهوی درک
الشمس اعظم جرم حارہ فلک
به چه وسیله میتوانم جسم خودم را که پرده‌ی آبروی خود را دریده پوشیده بدارم و
حال آنکه برای انسان عاشق پیشه هیچگونه عوضی درنابودی عشق خود وجود ندارد ، گفتند
فریفته فربه بدنی شده‌ای؟ پاسخ دادم بدیہی است خورشید از همه فربه‌تر است با آنکه فلک
سرگردان اوست .

از اشعار اوست :

تخیر اذا ما کنت فی الامر مرسلًا
و ردد و فکر فی الكتاب فانما
فمبلغ آراء الرجال رسولها
باطراف اقسام الرجال عقولها
هرگاه برای انجام کاری مردد بودی با اندیشه‌ی خود کاری را که بنفع خودتست
انتخاب کن زیرا رسول و راهنمای مردان افکار آدمیانست و در دستوری که نگاشته شده کمال
دقت را بکار بر زیرا عقول مردان در اطراف قلمهای آنان دور میزند .
مؤلف گوید همین مضمون در آثار اہلبیت علیہم السلام موجود است .

منصور خالدی گفته شبی در یکی از مجالس میہمانی حضور تنوخی بودیم تصادفا
پینکی بروی غالب شده بادی از او خارج گردید ، یکی از حاضران خندید تنوخی از خنده
او بخود آمده گفت خیال میکنم بادی از من خارج شد ، ما از ہیبت او بیمناک شده پاسخی
ندادیم ، قاضی پس از اندکی اندیشه گفت :

اذا نامت العینان من متیقظ
فمن کان ذا عقل فیعذر نائما
تراخت بلا شک تشاریح نفحتہ
و من کان ذا جہل ففی جوف لحیتہ
هرگاه دیدگان آدم خواب بسته شود بدون شبہ شکافهای باد او سست میشود اینک
با توجه به چنان وضعی انسان خردمند آدم خوابیده را معذور میدارد و آدم نادان نظر
باینکه عذر خوابیده را نمی‌پذیرد همان باد در میان ریشش باد .

پیش از این بمناسبت شرح احوال ابن معتر نوشتیم نامبرده از آنجا که خواسته‌قلوب
آل محمد را جریحه‌دار سازد قصائدی در برتری بنی عباس بر خاندان عصمت و طہارت

سروده و عده‌ای از سرایندگان شیعه از قصائد آلوده‌ی او پاسخ داده از جمله قاضی تنوخی از قصیده‌ی باییه او که با این بیت شروع میشود:

ابی الله الا ما ترون فما لكم
غضا با علی الاقدار یا آل طالب
ای خاندان ابوطالب خدایمتعال هیچگونه موقعیتی برای شما باقی نگذارد جز اینکه
شما را نسبت بموقعیت دیگران خشناک ساخت .

در ضمن قصیده‌ی ارزنده که چند بیت آن ذیلا آورده میشود از او پاسخ داده:
من ابن رسول الله وابن وصیه
نشائین طنبور و زرق و مزهر
و من ظهر سکران الی بطن قنیه
پس ابیاتی چند گفته است:

و قلت بنو حرب کسوکم عمائما
صدقت منایا نالسیوف و انما
و نحن الاولی لا یسرح الذم بیننا
اذا ما انتدوا کانوا شمس ندیهم
و ان عبسوا یوم الوغی ضحک الردی
و ما للغوانی والواغی ان شغلها
و یوم حنین قلت حزنا فخاره
ابوه مناد والوصی مضارب
و جئتم مع الاولاد تبغون ارثه
و قلت نهضنا ثائرین شعارنا
فهلا بابراهیم کان شعارکم
من الضرب فی الهامات حمرالذوائب
یموتون فوق الفرش موت الکواعب
و لا تدری اعراضنا بالمعایب
و ان رکبوا کانوا بدور الرکائب
و ان ضحکوا بکوا عیون النوائب
بقرع المثنائی عن قراع الکتائب
و لو کان یدری عدها فی المثالب
فقل فی مناد صیت و مضارب
فا بعد محجوب با حجب حاجب
بشارات زیدالخیل عند التجارب
فترجع دعوا کم تحله خا

پاسخ من از طرف فرزند رسول خدا و فرزند وصی او که در انجام فرامین دینی دلبستگی
باو دارم به دغل بازی که عمر خود را در بیگانه‌پرستی صرف کرده و پیوسته به ساز و نواز و
تار و طنبور اشتغال داشته و از پشت مستی به رحم ناپاک کنیزکی که معلوم نیست ملکیت
آن درست بوده قرار گرفته .

گفتی فراموش کرده‌اید از هنگامی که بنی‌امیه با شمشیرهای خون‌آشام خود بر فرق

شما مینواختند و از خون شما عمامہای سرخ گینی بر روی سر شما قرار میدادند .
 میگویم آری ما آن خاندانی هستیم که مرگہامان بتوسط شمشیرهای مقدر شده و از آنها
 نیستیم کہ در میان خانہهای خود از بیمناکی مانند دختران نارپستان جان بدهند لیکن
 ما خاندان مردمی هستیم کہ هیچگونہ نکوهشی در ما راہ ندارد و کسی نمی تواند بہ وسیلہ
 عیبها آبروی ما را بریزد و لکہدار نماید خاندانی هستند کہ در هنگام بذل و بخشش مانند
 خورشیدهای تابانند و چون بر مرکب قرار گیرند ماہهای شب چہارده و درخشان سوارگانند
 اگر در روز جنگ از شدت پیروزی بر خصم روی درہم کشند از آنجا کہ بردشمنان خود پیروز
 میکردند دوستان خوشحالند و اگر بخندند دیدگان گرفتاری را کہ نتوانستہ بر آنها چیرہ
 شود روز میدان ارتباطی با آوازہ خوانی ندارد زیرا وظیفہ آوازہ خوان آنستکہ مجلس آرائی
 نماید نہ سر نامداران را بر فراز نیزہ قرار دہد بروزحنین و پیش آمد آن می بالی و حال آنکہ
 اگر با چشم انصاف بنگری آنروز بزبان تو بودہ نہ بہ سود تو، پدر فرزند رسول خدا در روز
 جنگ دلاوران را بہ مبارزہ دعوت میکرد و وصی او با تیغ آختہ گردن گردن کشان را می زد
 آیا تو در خاندان خود چنین منادی و مضاربی داری تنها کار برخلاف قاعدہای کہ کردید
 آن بود بہ اتفاق فرزندان قیام کردید تا ارثی کہ اصولا هیچگونہ شایستگی آنرا نداشتید
 بطلبید بدابحال محجوب و تفو بر حاجب ، گفتید ماہم مردمی بودیم کہ در هنگام قیام
 شعار ما یا ثارات زیدالخیل بود چرا شعار خود را پشٹیانی از ابراهیم امام قرار ندادید و
 از ادعای خود ہراسیدید .

از اوست در ستایش از شراب :

بندت لک فی قدح من نہار
 و ماء و لکنہ غیر جاری
 تاملت نورا محیطا بنار
 لبعء التدانی و فرط النفار
 بسیطان فاتفقا فی الجوار
 اذا مال للسقی او بالیسار
 لہ فردکم من الجنار

وراح من الشمس مخلوقہ
 ہواء و لکنہ ساکن
 اذا ما تاملتہا و ہی فیہ
 و ما کان فی الحق ان یجمعا
 ولکن تجانس معنا ہما ال
 کان المدیر لہا بالیمین
 تدرع ثوبا من الیسار

شرابی کہ بوسلہ نور خورشید تربیت یافتہ در روز در میان قدحی در دست تو قرار

میگیرد ، آری شراب مزبور هوائی ساکن و آبی در یکجا مانده است هرگاه در آن کمال دقت را بکاربری خواهید دید نوریست که اطراف آنرا آتش فرا گرفته بدیهی است آب و آتش بر اثر منافرت و ضدیتی که در میان دارند قابل اجتماع در یک محل نمیباشند لیکن اگر به معنی بسیط آنها دقت کاملی بنمائی خواهی دید در یکطرف به همسایگی خود اشتغال پیدا کرده اند چنان معلوم است کسیکه قدح شراب را بدست گرفته و با دست راست یادست چپ آنرا در میان شرابخواران دور میدهد جامه از یاسمن که آستین آن گلناریست براندام خود راست آورده .

صفدی گوید تنوخی از جمله داورانی بوده که منادمت وزیر مهلبی را به عهده داشته و در هفتمای دو شب باتفاق قاضیان دیگر در مجلس آواز و لهوا و شرکت میکردند برخی از آنان عبارتند از ابن قریعه و ابن معروف و قاضی تنوخی و امثال ایشان که همگان دارای ریشهای سپید و درازی بوده و خود مهلبی نیز ریش سفید و درازی داشت ، معمول قاضیان شرع آن بود بمجردیکه سرها از بادهی ناب گرد میکردند جامه‌ی داوری را به احترام شراب گلناری از تن بیرون می آوردند و هریک ریشهای خود را در جام شرابی که از هزار مثقال طلا ساخته شده بود فرو میبردند پس از آنکه به شراب آلوده میگردد بروی یکدیگر میپاشیدند و میگفتند هرهر (کلمه ایست که هنگام آب دادن گوسفند بکار میبرند) .

تنوخی در یکی از اوقات بحضور سیف الدوله بار یافت نامبرده مقدم او را گرامی داشت و او را بمقامات ارزنده ای که داشت مقرر ساخت .

مؤلف گوید از اینکه قاضی تنوخی مورد توجه و اکرام همگانی سیف الدوله بن حمدان واقع شده دلیل بر تشیع اوست زیرا سیف الدوله همواره مردم را با اهمیت مقام اهل بیت عصمت دعوت میکرد و با مردم مخالف آمیزشی نداشت و بآنها اعتنائی نمی نمود .

ویژه ردی که در برابر قصیده ابن معتز سروده و پیش از این نوشتیم نظریه‌ی (۱) تایید میکند و نیز نواده‌ی او .

ابوالقاسم علی بن محسن بن علی مؤلف فرج بعدالشدت است که بحار از کتاب مزبور بسیار نقل کرده و خود او از خواص اصحاب سید مرتضی بوده نظریه مزبور را کاملاً تایید می نماید .

صلاح صفدی مینویسد ابوالقاسم از شاگردان ابوالحسن علی بن احمد بن کیسان نحوی (۱)

و اسحق بن سعد نسوی بوده سال ۳۳۵ متولد شده و سال ۴۴۷ درگذشته .
ابوالقاسم از سال ۳۸۴ تا زمان مرگ به قضاوت و شهادت اشتغال داشت و در این مدت
هیچگونه عمل برخلافی که موجبات لغزش او را فراهم آورد از وی ظاهر نگشت .
ابوالقاسم از اعلام شیعه و معتزلی مسلک و ثقه‌ای در حدیث بود و امور شهادت را با
رعایت کمال احتیاط مورد توجه قرار میداد و مردی راستگو بود و داوری عده‌ای از شهرها از
جمله مدائن و زنگان و بردان و کرمانشاهان را بعهدده داشت .

صفدی در ذیل مطایبات ابوالقاسم مینویسد موقعی عزیمت محلی را داشت در هنگامی
که سوار مرکب میشد مردی نامه‌ای باو داد وی نامه را گشوده در آن نوشته بود :

ان التتوخی به ابنه کانه یسجد للغیش
له غلامان ینیکانه بعه الترویح فی الخیش

تنوخی ناراحت شده گفت دور کنید این همسر زن بی عفت را نامبرده را از حضوری
دور کرده تنوخی خطاب باو گفت ای دیوث ای فاسق ای همسر زن هزار شوهر، زن و مادرو
خواهرت را بخانه‌ی من بفرست و ببین با آنها چگونه معامله میکنم آنگاه آنچه خواهی دربارهی
من بگو .

صفدی گوید ابوالقاسم از خاندانی است که همهی آنها از مردمانی فاضلو دانشمند
بوده و نام پدرش محسن را در حرف میم خواهیم نگاشت و نیز ذیل شرح حال ابوالحسن
علی بن محمد بن وزان نحوی حلبی نوشته ابوالقاسم از شاگردان او بوده و کتابی در عروض
دارد .

مؤلف گوید ذیل ابوالعلاء معری ضبط تنوخی و منظور از آنرا شرح داده مراجعه‌نمائید .
(۱۱۷) ابوالفرج علی بن حسین بن محمد بن احمد بن هیثم بن عبدالرحمن قرشی
اموی مروانی معروف به ابوالفرج اصفهانی و مؤلف کتاب اغانی .

علامه حلی قده در بخش دوم خلاصه مینویسد ابوالفرج از شیعیان زیدی مذهب است .
مؤلف امل او را ذیل علماء شیعه نامبرده و نوشته ابوالفرج اصلا از مردم اصفهان

(۱) بطوریکه مؤلف پس از این بشرح احوالش در باب میم اشاره میکند نام ابن کیسان
محمد بن احمد است نه علی . سیوطی نام پدرش را ابراهیم نوشته .

بود و در بغداد بزرگ شده و از ادباء بنام و علماء زمان محسوب میشده و از گروه بسیاری از دانشمندان روایت میکرده و دانشمندی شیعه مذهب و از اغانی (نوازندگیها) و آثار و احادیث و نبردها و علم جوارح و بیطاری (دامپزشکی) و طب و ستاره‌شناسی و اشربه و امثال اینها داشته.

ابوالفرج آثاری پسندیده دارد از جمله اغانی است.

نامبرده کتاب مزبور را پس از تالیف بحضور سیف‌الدوله بن حمدان فرستاد سیف‌الدوله هزار دینار زر باو جائزه داد و پوزش طلبید.

معمول صاحب بن عباد آن بود هرگاه به مسافرت میرفت سی بار شترکتب مطالعه‌ی او را همراه داشتند هنگامیکه اغانی ابوالفرج بدست او رسید بجز از آن کتاب دیگری راهمراه نمیبرد.

ابوالفرج با وزیر مهلبی ارتباط کاملی داشت و در اغانی از او ستایش بسیاری نموده،
انتهی.

مؤلف گوید ابوالفرج از آن نظر در میان اصحاب امامیه به تشیع شهرت پیدا کرد که مذهب شیعه و زیدیه نزدیک به یکدیگر بوده و هر دو مذهب قائل به امامت علی (ع) و معتقداند امامت منحصر به فرزندان فاطمه علیهاالسلام است و هر دو مدعی ولایت امیر المؤمنین و خاندان پاک آنحضرت‌اند.

و یا ممکن است اشتها را او به تشیع از آن نظر بوده که بوالفرج در برخی از گفتار و اشعارش بدان مذهب اشاره کرده.

متأسفانه هیچیک از دو دلیل فوق شایسته برای اثبات تشیع او نمیباشد زیرا زیدیه از آغاز کاری کردند که شیعه به رافضی شهرت پیدا کرد.

برای اینکه زید پیروان خود را طبق سیاستی که بخرج داد از بدگوئی به صحابه باز داشت و آنانکه از سیاست او بی‌اطلاع بوده بروی ایراد گرفته و از اطراف او پراکنده شدند و بمناسبت اینکه نامبردگان وی را رفض و ترک نمودند آنانرا رافضی خواندند.

و اما ستایشی که نامبرده در گفتار خود از ائمه نموده نخست ظهور در ستایش از آنان نداشته و بر فرضی که از آنها ستایش کرده میخواست بدینوسیله به دربار پادشاهان آنعصر

که مروج ولایت و امامت اهل بیت (ع) بودند نزدیک شود و از جوائز آنان که به سرایندگان و مادحان خود میدادند استفاده نماید زیرا انسان بنده‌ی احسانست گذشته از این خود من کتاب اغانی او را با اندک مطالعه‌ای که روی آن انجام دادم جز سخنان گزافه و منحرف کننده و افسانه‌های افراد همه‌جائی مطلب دیگری نیافتم و در تمام آن محلی برای علوم آل بیت بچشم نیامد کتاب مزبور تقریباً هشتاد هزار بیت را داراست .

علاوه بر این ابوالفرج از شجره‌ی ملعونه در قرآن و تیره بنی‌امیه و آل مروان بوده و ممکن نیست از چنان شجره میوه‌ای شیرین و از چنان مردم فرزندی دوستار ائمه طاهرین بوجود آید .

در یکی از کتب تراجم آمده بوعلی تنوخی گفته‌بوالفرج آثاری بنام خویشاوندان اموی خود که پادشاهان اندلس بودند تالیف میکرد و بمنظور اخذ جائزه از آنها کتب مزبور را برای آنها ارسال میداشت .

مؤلف تاریخ مصر محروسه ابوالفرج را بنام امام علامه کاتب ستوده و افزوده نامبرده فن حدیث را از محدثان عصر شنیده و مسائل فقهی را از فقهاء روزگار استفاده کرده و در این رشته مهارت یافته .

بوالفرج از کودکی به بغداد آمده و از سرشناسان و نامداران ادباء آنسرزمین بشمار آمده .

نامبرده اخباری مشرب و نسب‌شناس بود و به تشیع تظاهر میکرد .

یافعی با آنکه خود از بزرگان اهل سنت است بطوریکه از تاریخش نقل شده اظهار داشته از شگفتیهای روزگار آنکه بوالفرج با آنکه مروانی بوده شیعه گردیده و بحضور عده‌ای از دانشمندان رسیده تا اینکه خود علامه زمان بحساب آمده .

ابوالفرج در تواریخ و انساب و کتابت و شعر مهارت کامل داشت و از نوازندگیها و سرودها و سیر و اخبار و احادیث مسند و غیر مسند باندازهای حفظ داشت که در دیگران مانندی برای او نبوده ابوالفرج در فنون دیگر از قبیل نحو و لغت و مغازی و موسیقی و عضو شناسی و دامپزشکی و طب و ستاره‌شناسی و امثال اینها مهارت داشت و سروده‌های او از نظر علمی به پایه‌ی دانشوری دانشمندان و زیباسرائی ظریفان و مناسب‌گوئی سرایندگان بود و آثار بسیاری دارد از جمله اغانی .

دانشمندان متفقا اظهار داشته در باب اغانی کتابی بجامعیت وار زندگی اثر وی نگاشته نشده کتاب مزبور را ابوالفرج در مدت پنجاه سال تالیف کرده و پس از اتمام آنرا بمجلس سیفالدوله بن حمدان امیر نامی شام تقدیم داشته وی هزار دینار زر بوی صله و جائزه داد.

گویند سیفالدوله همواره در سفری های خود سی شتر کتاب ادب همراه داشت از آن پس که بکتاب اغانی دست پیدا کرد بحمل کتب دیگر نیازمند نشد صفدی در ذیلیکه برای تاریخ ابن خلکان نوشته از ابن عرس موصلی نقلی کرده.

ابو تغلب بن ناصرالدوله در ضمن نامه‌ای بمن دستور داد تا کتاب اغانی را برای او خریداری کنم.

کتاب مزبور را به مبلغ ده هزار درهم برای او ابتیاع کردم پس از آنکه مجلدات اغانی را بحضور بردم و به مطالعه او رسانیدم گفت بدیهی است به ناسخ این کتاب با خرید مبلغ مزبور ستم شده زیرا مجلدات کتاب اغانی برابر با ده هزار دینار می‌ارزد و هرگاه تصادفاً مجلدات مزبور مفقود شود پادشاهان جهان با صرف بهترین اشیاء ارزنده‌ی خود نمیتوانند بدانها دست یابند.

و دستور داد نسخه دیگری از آن بنویسند.

نسخه‌های مجلدات اغانی زیاد بود و حداکثر آنها همراه با ظهور خط تعلیق نگاشته شده بود.

چنانچه نسخه‌ای از آن بمبلغ چهار هزار درهم برای ابو احمد بن محمد بن حفص خریداری شد.

و خود ابوالفرج نسخه‌ای از آنرا به سیفالدوله اهدا کرد و در برابر هزار دینار جائزه گرفت.

موقعیکه صاحب بن عباد اطلاع پیدا کرد اظهار داشت سیفالدوله در پرداخت جایزه کوتاهی کرده زیرا ابوالفرج سزاوار چندین برابر جایزه مزبور بوده و در وصف آن سخن از گذرانیده و افزود کتابخانه‌ی من مشتمل بر دو بیست هزار و هفده مجلد کتاب بوده هیچکدام از آنها نمیتوانستند بجز از اغانی ندیم شب و افسانه‌گوی شب هنگام من بوده باشند و مرا آنچنانکه باید بخود متوجه سازند.

کتاب اغانی همواره در سفر و حضر همراه عضدالدوله بود .
ابوالفرج گفته مدت پنجاه سال عمر خود را صرف در تالیف آن نمودم و نسخهای از آنرا به دربار سیفالدوله اهدا نمودم .
یاقوت گفته نسخه از اغانی را در ضمن ده مجلد بخط خود نگاشتم .
از ابن خلکان نقل کرده بوالفرج سال ۲۸۴ (فرد) متولد شد و سال ۳۵۶ (سنو) وفات یافت .

همانسال ابوعلی قالی که از اعلام بنامست و سیفالدوله حمدان و معزالدوله و کافور اخشیدی که هر سه از جهانداران زمان بودند در گذشتند .
ابوالفرج از عدهی بسیاری از اعلام استفاده کرده و دارقطنی و دیگران از او استفاده کرده اند .

بوالفرج در بغداد ساکن بوده و از اعیان ادیبان و مصنفان بنام و مطلعان به انساب و سرایندگان آنسرزمین بشمار میآمد و به تشیع تظاهر داشته .
در مجالسالمؤمنین مینویسد بسیاری از مورخان اهل سنت از قبیل یافعی و ابن خلکان و ابن کثیر شامی و دیگران او را با کمال تجلیل و احترام نامبرده و سرودهای شایسته و آثار ظریف او را نقل کرده اند و همگی آنها با کمال تأسف اظهار داشته جای بسی ناگواری است نامبرده با آنهمه فضائل که داشته بمذهب شیعه میگرائیده .

آثار او مجرد الاغانی ، مقاتل الطالبیین ، تفصیل ذی الحجج ، ادب الغرباء و آثار بسیاری دیگر در اخبار و پیشآمدهای متفرق و انساب خاصه و حکایات نمکین بسیار داشته .

صفدی گوید ابوالفرج از خواص اصحاب ابومحمد وزیر مهلبی بشمار میآمد و بالطبع آدمی کثیف و چرکین بود و به پاکیزگی جامه و بدن التفاتی نمیکرد تا بجائیکه جبهای راکه می پوشید آنقدر کثیف نگه میداشت تا بر اثر کهنگی قابل پوشش نبود .

گربه ای داشت بام یقق و آن حیوان بی اندازه مورد علاقه وی بود موقعی به درد دل و قولنج مبتلا گردید بوالفرج بدست خود آن حیوان را اماله میکرد و کثافات دست و لباس او را آلوده می نمود .

در همین موقع که وی به اماله کردن آن حیوان مشغول بود یکی از رؤساء یارانش درب منزل آمده بوالفرج با همان در را گشوده پوزش خواسته به کار اماله کردن گربه مشغول بود .

روزی کنار سفره‌ی وزیر مهلبی نشسته آنروز برای امیر سکباجه (سوی است که با گوشت و سرکه و قسمتی از سبزیها و امثال آنها میسازند) تهیه کرده بودند بوالفرج در خوردن آش با امیر شرکت کرد تصادفا سرفه عارض بوالفرج شد و مقداری آب دهانش همراه با اخلاط در آش ریخت، امیر بدون آنکه اندک ناراحتی از خود نشان بدهد و یا اظهار کند دستور داد کاسه‌ی آش را برده از همان قسم و همان رنگ آش حاضر کنند.

آری امیر ناراحت نشد و بوالفرج هم با کمال خونسردی و بدون هیچگونه آزر می به جای خود نشسته و منتظر آوردن کاسه آش تازه بود.

شگفت اینجاست وزیر در غذا خوردن بسیار مقید بود و آداب بخصوصی را رعایت میکرد از جمله در هنگام غذا دو نفر غلام طرف راست و چپ اومی ایستادند غلامیکه جانب راست او ایستاده بود سی عدد قاشق آبگینمای در دست داشت یکی از آن قاشقها را به امیر میداد امیر غذا را با قاشق خورده قاشق آلوده بغذا را به غلام دست چپ میداد و همچنان قاشق دیگر از غلام طرف راست میگرفت و نظرش این بود قاشقی را که یکدفعه به دهان خود برده دوباره بدهن نبرد.

امیر باینگونه قیودی که برای خود مقرر داشته در عین حال به بیچارگی بوالفرج میساخت و با وضع نکبتبار او هم غذا میشد و رعایت ادب و سخنان ادیبانه او رامینمود. حکایات و نوادر ابوالفرج بسیار است.

ابوالفرج علی بن حسین معروف به ابن هندوی رازی.

از کاتبان و ادیبان و سرایندگان و طبیبان عصر خود بوده و یکی از کاتبان بنام دیوان الانشاء عضدالدوله دیلمی است.

آثار او عبارتند از مفتاح الطب والمقاله المشوقه فی المدخل الی علم الفلسفه والکلام الروحانیه من الحکم الیونانیه و دیوان شعری بزرگ و امثال اینها.

ابن هندو در نام و کنیه و نسب و موقعیت و سبک و طبقه مشترک با ابوالفرج اصفهانی بوده.

صفدی در ذیل احوال او مینویسد ابوالفضل بندینچی اظهار داشته این هندو از مردم ری بود و من او را در سال ۴۱۷ و اندی در گرگان دیده و همانجا متعهد منصب کتابت بوده و اندکی به بیماری سودا مبتلا بود.

ابن هندو از شراب خوردن کاملا خودداری میکرده و گرد پیاله نمیگشته .
در یکی از روزها اتفاق افتاد همراه او بحضور ابوالفتح بن ابی علی کاتب قابوس بن
و شمگیر رفته پیش از ورود ابوالفتح با ابن هندو به بازی کعب (قاب) مشغول شدیم در اینموقع
ابوالفتح وارد شد با ابن هندو بمشاعره پرداخت کم کم هنگام ظهر فرا رسید غذا آورده به
اتفاق ابوالفتح غذا خوردیم و از آنجا به مجلس شراب که در اطاق دیگری اسباب شراب
آماده بود رفتیم ، ابن هندو مطابق با معمولی که داشت به شرب خمر همراهی نکرد اشعار
زیر را در کاغذی نوشته به ابوالفتح تسلیم کرد :

قد کفانی من المدام شمیم صالحتنی النهی و تاب العزیم
هی جهد العقول سمی راحا مثل ما قیل للذیع سلیم
ان تکن جنه النعیم ففیها من اذی السكر والخمار جحیم

بوی شراب برای من کافی است و من مطابق باقرار دادی که باخرد دارم از آشامیدن
آن معذورم زیرا اطمینان دارم مایعی که مایه آزار عقلهاست آنرا راح که به معنی آسایش
و راحتی است نامیده اند

چنانچه آدم مار گزیده را سلیم میخوانند بالاتر از این میگویم بهشت برین با آنهمه
نعمتهائی که در آن موجود است هرگاه شراب و آزار آن یعنی مستی آن در آنجا موجود
باشد جحیم است نه نعیم .

ابوالفتح هنگامی که اشعار مزبور را قرائت کرد خندید و او را از شرب خمر معاف
داست :

از اشعار اوست :

اری الخمرنا راو النفوس جواهرها فان شربت ابدت طباع الجواهر
فلا تفضحن النفس یوما بشریها اذا لم تشق منها بحسن السرائر

شراب مانند آتش سوزانست و جانهای مردم مانند گوهرهای گرانبهائیند .

اینک اگر از آن آتش استفاده کردی بدون شبهه طبیعت گوهرها را عوض کرده ای اینک
بخود مغرور مباش و از آن تا میتوانی استفاده مکن .

از مضامین بکر اوست :

ما للمعیل و للمعالی انما یسموا لیهن الوحید الفارد

فالشمس تنجابه السماء فریده و ابو نبات النعش فیها راكد
 آدم عیالمند را با درجات عالیہ سر و کاری نیست زیرا وصول بہ آن درجات منحصر
 بکسی است کہ تنها و منفرد باشد می بینی خورشید چون یکتا و بی انباز است بتمام درجات
 فلکی و بروج میرسد لیکن ستارہی جدی کہ سرسلسلہی نبات النعش است نظربا اینکه عیالمند
 است همچنان در قطب شمال مستقر است و از آنجا بطرفی حرکت نمیکند .

از اوست دربارہی جوانی کہ عذاری را سبزی مو فرا گرفته بود .

عابوه لما التحی فقلنا
 عبتم و غبتم عن الجمال
 هذا غزال و لا عجینا
 ان یتھر المسک من الغزال

ہنگامیکہ سبزہ عذار معشوق سرزمین چہرہی زیبا و دل آرای او را فرا گرفته بود خوردہ
 بینان از در عیبجوئی درآمده گفتم شگفت است از او عیبجوئی میکنید و حال آنکہ از زیبائی
 آن غافلید زیرا این جوان آہوی خوشخط و خالی است و ما ہیچگونہ شگفتی نداریم از اینکہ
 مشکتر از غزال خوش منظر بوجود میآید .

صفدی گوید ابن ہندو قصیدہی بلند بالائی در ستایش از منوچہر بن قابوس و شمگیر
 سرود و آنرا نزد وی خواند متاسفانہ منوچہر بہ مضمون آن توجہی نکرده و جائزہای بہوی
 نداد شاعر رنجیدہ خاطر شدہ گفت :

یا ویح فضلی اما فی الناس من رجل
 لا کر منک یا فضلی بترکہم
 یحنو علیہ اما فی الارض من ملک
 و استہینن بالایام والفلک
 ای وای بر فضیلت من آیا در میان مردم مردی و در روی زمین شہریاری وجود ندارد
 کہ از مقام فضیلت من سپاسگزاری نماید اینک ای فضل ترا ارجمند میدارم و همگان را ترک
 میگویم و روزگاران و فلک را زیر پای اہانت خود لگد مال میسازم .

ساعیان بہ منوچہر گفتند ترا با کلمہ فلک بمناسبت اینکہ لقب تو فلک المعالی است
 ہجو کردہ منوچہر او را طلبید تا بکشد ابن ہندو بجانب نیشابور فرار کردہ و خود را نجات
 داد .

ابوالحسن علی بن حسین بن حیدرہ عقیلی ہاشمی مغربی عقیلی از سراینندگان نامی
 عصر خود بودہ .

صفدی در ذیل خود عنوان خاصی باو دادہ مینویسد نامبردہ از پیشوایان فنون ادب

و کمال بوده و گفتار او مورد تصدیق ادباء آنعهد بشمار می آمده.

ابن سعد مغربی قطعه‌های بسیاری از آثار او را آورده و من خود در میان سرایندگان متقدمین کسی را به نیروی او سراغ ندارم که بتواند استعارات را در لباس زیبایی چون او درآورد.

دیوان او مورد مطالعه من قرار گرفت و حداکثر آن قطعه‌های ارزنده توأم با مضمونهای عالیہ است و دیوان خود را با ارجوزه‌ی طولانی که بمنظور نقض بر ارجوزه‌ی ابن معتر که از شراب صبحی نکوهش کرده و بستایش از شراب شبانگاہی پرداخته سروده پایان داده.

قم فانحر الراح یوم النحر بالماء
ادرك حجيج الندامی قبل نفرهم
و عج علی مکة الروحاء مبتکرا
از اوست :

وقائل ما الملك؟ قلت الغنی
وصون ماء الوجه عن بذله
گوینده‌ای پرسید ملک چیست؟ گفتم ثروتمندیست، گفت نه چنین است بلکه مایه آسایش دلست و سبب میشود تا بدانوسیله آبرو محفوظ بماند و ریخته نشود.
از اوست :

یا من یدلس بالخضاب مشیبه
هب یا سمین الشیب عاد بنفسجا
ای کسیکه تدلیس کرده و بوسیله‌ی خضاب ریش خود را سیاه نشان میدهی خیال نمیکنی که آدم مدلس همواره در شک است بر فرضی که یاسمن پیری مبدل به بنفشه شد آیا ممکن است پشت خمیده را بصورت شاخه‌ی آراسته‌ای درآورد.
از اوست :

یا طاعنا بعتاب کاد ینفذنی
اخلع علی جدیدا من رضاک فقد
ای کسیکه نیزه عقاب بدست گرفته و مرا هدف آن قرار داده یقین بدان هرگاه زره سخت صبر را براندام خود نیاراسته بودم بشدت هرچه تمامتر در من نفوذ میکرد اینک

جامه نوینی از خشنودی خودت بر من بپوشان زیرا بر اثر لغزشی که از تو ظاهر گردید جامه مرا دریدی .

از اوست :

الروض من انهاره و بهاره فی المصمت الفضی والدیباچ
تعلو عیته ملوک عضونه هذا باکلیل و ذاک بتاج

باغها از نهرها و گلهای زردرنگ (گل همیشه‌بهار) او در میان ظرف خالی نقره‌ای و دیبا قرار گرفته رعیت او به پادشاهان شاخه‌های او چیره می‌گردند یکی با افسر و دیگری با تاج .

مؤلف گوید برخی اشعار مزبور را به ابن هندو نسبت داده و حال آنکه از او نبود و از آثار عقیلی است .

(۱۱۸) ابوالحسن علی بن عبدالله بن وصیف (بروزن کمیل) معروف به حلاء با حاء بی نقطه و لام مشدده .

مؤلف الوافی مینویسد نامبرده در صنعت نقاشی مخصوصا در رنگ‌آمیزی و آرایش مس و روی مهارت کامل داشت بهمین مناسبت او را حلاء یعنی آرایشگر مینامیدند و اورا به ناشی اکبر نیز شهرت داده بودند .

ناشی از متکلمان فاضل و بنام شیعه بوده و اشعار تدوین شده و ارزنده‌ای داشته .

ناشی از ابن معتز و مبرد روایت می‌کرده و ابن فارس لغوی و عبدالله بن احمد بن محمد بن روزبه همدانی و دیگران از او روایت کرده‌اند .

ناشی گفته ابن رومی در دکان عطاری پدر من می‌نشست و همواره جامه‌های چرکین و کثیف در بر داشت و من او را نمی‌شناختم و بمقام او معرفتی حاصل نکرده بودم مدتی گذشت او را در دکان پدرم ندیدم روزی از پدرم پرسید آنمرد که همه روزه با لباس چرکین در دکان می‌نشست که بود زیرا مدتی است او را ندیده‌ام . ؟

گفت وای بر تو او ابن رومی بود که اینک چندیست در گذشته من از اینکه او را شناخته و بمناسبت ژولیدگی لباس او از وی استفاده‌ای نکردم پشیمان گردیدم .

اشعار ناشی درباره اهل بیت بسیار است تا بحدیکه او را شاعر اهل بیت لقب داده‌اند .

ناشی بزرگان روزگار خود را از قبیل کافور اخشیدی و ابن حنزابه وزیر و ندیم او و

سیفالدوله و ابن عمید و عضدالدوله را مدح کرده است .

ناشی سال ۲۷۱ هجری متولد شده و سال ۳۶۶ (شسو) وفات یافته (۱) .

گویند ناشی تمایلی بجوانان داشت و شراب نمیخورد و آدمی شوخ طبع و مزاح بود و در این رشته نیروئی بکمال داشت تا باندازه‌ایکه بی باکان و شوخ‌طبعان باب‌الطاق رویه‌ی مزاحی و شوخ طبعی را از او فرا میگرفتند .

خالع گفته ناشی کنیزک سیاه‌چهرهای داشت که بخدمتکاری او میپرداخت روزی من و ناشی بخانه خواهرش رفتیم وی در خانه خواهرش بچه کوچک سیاه‌چهرهای دید پرسید این بچه کیست؟ خواهرش ساکت شد ناشی اصرار کرد ، خواهر گفت این بشارت است پرسید از چه کسی بوجود آمده؟ گفت برای همینکه از پدرش سؤال نکنی ساکت ماندم ، ناشی کنیزک را طلبید پرسید پدر این کودک کیست؟

وی پاسخ داد پدر ندارد ، ناشی بمن توجه کرده گفت اینک این کودک ، مسیح است بر او سلام کن .

روزی ناشی با علی بن عیسی درباره‌ی مسئله‌های بمنظره پرداخت و رمانی عاجز شده دست از بحث برداشت و گفت البته تجدید نظر خواهم کرد و ممکن است در میان اصحاب من کسی از من بهتر از این مسئله خبردار باشد هرگاه پس از آن اگر حق با تو بود با تو موافقت خواهم کرد .

در اینحال علی بن کعب انصاری معتزلی وارد پرسید ای ابوالحسن گفتگوی شما در چیست پاسخ داد درباره‌ی جامه‌های خود بحث میکنیم .

گفت دست از شوخی بردار مسئله را اعاده کن شاید بتوانیم قدحی در آن بوجود آوریم ، گفت چگونه میتوانی قدح کنی و حال آنکه حرارت تو روبرتری گذارده .

هنگامی با اشعری بمنظره میپرداخت طپانچهای بصورت او زد اشعری ناراحت شده پرسید این چه عملی است؟ گفت این کار خداست و من تقصیری ندارم گفت چنین نیست بلکه این عمل از تو سرزد و سوء ادبی بود بیرون از گفتگو ، ناشی گفت اگر از گفته‌ی خود تو

(۱) ابن خلکان نوشته: ناشی بنا بگفته بعضی روز چهارشنبه پنجم صفر سال

۳۶۵ هجری در بغداد وفات یافته .

دلیل آوردم که این عمل فعل خداست جای اکراه نیست و اگر نتوانستم عوضش را خواهی گرفت ، حاضران خندیدند و موضوع مزبور نقل محافل کلامی بود .
 یاقوت در معجم الادبا نوشته اگر اشعری در کار خود مهارت داشت طپانچهای محکمر بصورت او میزد و میگفت راست گفتمی آن سیلی فعل خدا بود نسبت بمن و این سیلی فعل خداست نسبت بتو .

ناشی گوید سال ۳۲۵ هجری در کوفه بودم و در مسجد جامع در حضور عدهای اشعار خود را املا میکردم و حاضران مینگاشتند .
 متنبی که در آنروزگار هنوز شهرتی کسب نکرده و بنام متنبی خوانده نمیشد در آن مجلس شرکت میکرد من قصیده‌ها را که مطلع آن اینست :

بال محمد عرف الصواب و فی ابیاتهم نزل الكتاب
 خواندم تا بدین شعر رسیدم :

کان سنان ذابله ضمیر فلیس عن القلوب لهذهاب
 و صارمه کبیعته بخم مقاصدها من الخلق الرقاب

گوئیا نیزه تیز علی (ع) اندیشمایست که هیچگاه از دلها بیرون نمیرود و تیغ برای او مانند بیعتی که در خم غدیر از طرف پیغمبر اکرم (ص) برای او گرفته شده بر گردنهای مردمان استوار گردیده .

متنبی آن دو شعر را یادداشت کرد و پس از چندی مضمون آنها را در ضمن قصیده‌های در این دو شعر آورد :

کان الهام فی الهیجاء عیون و قد طبعت سیوفک من رقاد
 و قد ضغت الا سنه من هموم فلا یخطن الا فی الفؤاد

گوئیا روز نبرد سرهای دشمنان مانند چشمهای خواب‌آلودند که تو آنها را شمشیرهای آخته خود بیدار ساختی و نیزه‌ها همان اندوهها و ناراحتیهای هستند که جز از دلها از عضو دیگر خارج نکردند .

(۱۱۹) ابونعیم علی بن حمزه بصری لغوی .

صلاح صفدی در ذیل خود مینویسد نامبرده از فاضلان بنام بود و از لغات صحیح و سقیم کمال اطلاع و خبرویت را داشت و بهمین مناسبت اظهارات ابن درید و ابن اعرابی

واصعی را مورد ایراد قرار میدهد .

ابونعیم در بغداد میزیست ابوطیب متنبی در سفریکه به بغداد رفت بخانه‌ی او منزل کرد .

ابونعیم سال ۳۷۵ (شعه) درگذشت .

آثار او رد بر ابوزیاد کلابی ، رد بر نوادر ابوعمر و شیبانی ، رد بر النبات ابوحنیفه دینوری ، رد بر المصنف ابوعبید قاسم بن سلام رد بر اصلاح المنطق ابن سکیت ، رد بر مقصور و ممدود ابن ولاد ، رد بر الحیوان جاحظ ، رد بر الفصیح ثعلب و امثال اینها از آثار دیگر .

یاقوت گفته همگی کتابهای او را در مصر دیده‌ام .

ابوالحسن علی بن حمزه بن عماره بن حمزه اصفهانی .

صفدی نوشته نامبرده یکی از ادبای عصر خود بوده و به علم و فضل و شعر شهرت داشته و در مجالس و محافل ادبی بعظمت یاد میشده .

آثار او عبارتند از کتاب الشعر ، کتاب فقر البلاء ، کتات قلائد الشرف در مفاخر اصفهان .

مؤلف گوید در آغاز این کتاب مفاخر و خصائص و نام بسیاری از دانشمندان اصفهان را متذکر شدیم و همچنین ذیل احوال صاحب بن عبا و بیاره‌های از آنها اشاره کردیم . ابوالحسن علی بن حمزه ادیب شامی .

نامبرده از ادباء شام و استاد علی بن عبدالسلام صوری و مؤلف رساله الحماریه است .

سال ۴۳۰ (تل) در طرابلس وفات یافته .

(۱۲۰) ابوالحسن علی بن عیسی بن عبدالله رمانی واسطی اخشیدی نحوی .

نام او در کتابهای ادبی بسیار برده شده و از او بنام ابوالحسن و راق تعبیر کرده‌اند .

ابن خلکان مینویسد ممکن است منسوب به رمان فروشی (انارفروشی) باشد و هم ممکن

است انتساب با کاخ رمان داشته باشد که کاخ معروفی بوده در واسط .

سیوطی مینویسد شهرت او به رمانی بیشتر از راق است وی پیشوای عربیت و علامای

در ادب و در طبقه‌ی سیرافی و معتزلی مذهب بوده .

رمانی سال ۲۷۶ (رعو) هجری متولد شده و فنون ادب را از زجاج و ابن سراج و ابن درید فرا گرفته .

ابوحیان گفته هیچیک از ادبا در فن نحو و سخن آرائی و اطلاع از گفتگوها و آراء مختلف ادیبان و استخراج مشکلات نحو به پایهی او نرسیده ویژه که نامبرده همگی خصایص مزبور را به ضمیمه پاکدامنی و خداشناسی و دینداری و نظافت ظاهری دارا بود .

(اشاره به آنستکه بسیاری از ادبا چنین نبوده چنانچه ذیل شرح احوال برخی پیش از این نگاشته شده و ممکن است نگاشته شود) .

رمانی فن نحو و منطق را بیکدیگر می پیوسته و برای اثبات مطالب نحو و آرایش آن از منطق کمک میگرفته تا بحدیکه فارسی اظهار داشته اگر نحو آنستکه رمانی اظهار داشتهما از فن نحو اطلاعی نداریم و اثری از نحو نزد ما نیست و اگر نحو آنستکه ما از آن برخورداریم رمانی از آن بهره ای ندارد .

سیوطی گفته نحو همانستکه فارسی داشته و هیچگاه بخاطر نداریم یکی از اساتید نحو فن نحو و منطق را به یکدیگر آمیخته باشد زیرا آثار خلیل و سیبویه و معاصرانشان و همچنین اعلام پس از آنها در اختیار ماست و هیچکدام به چنان کاری که رمانی دست زده اقدام ننموده اند .

آثار رمانی عبارتند از: تفسیر ، حدود اکبر ، حدود اصغر ، شرح اصول ابن سراج ، شرح موجز ابن سراج ، شرح سیبویه ، شرح مختصر جرمی ، شرح الف و لام مازنی ، شرح المقتضب ، شرح الصفات ، معانی الحروف و امثال اینها .

رمانی در یازدهم جمادی الاولی سال ۳۸۴ (فشد) هجری وفات یافته انتهى .

گویند از او پرسیدند هر کتابی ترجمه ای دارد ترجمه قرآن چیست ؟

یعنی بچه وسیله میتوان قرآن را تعریف کرد؟ پاسخ داد هذا بلاغ للناس ولینذروا
این قرآن کتاب تبلیغی است مردم را بوسیلهی حقایق نهفتهی در آن از مخالفتهای فرمان خدا بهراسانند .

پیش از این ذیل احوال ناشی به مباحثه او با وی اشاره کردیم .

مؤلف گوید بطوریکه از بغیه استفاده میشود چند نفر دیگر به لقب رمانی مشهورند
از جمله :

ابوالحسن علی بن عبداللہ بن محمد بن علی بن رمانی تونسسی .
 نامبرده از اساتید نحو و قراءت بوده حافظ محب الدین بن رشید مؤلف رحلہ از اوروایت
 میکرده و خود او از شاگردان ابن عصفور آتی الترجمہ میباشد ، دیگری :
 ابو عبداللہ احمد بن علی بن محمد رمانی نحوی معروف بہ ابن شرابی .
 سیوطی بنقل از ابن عساکر مینویسد نامبرده از شاگردان عبدالوہاب بن حسن لاکلائی
 بوده و اصلاح المنطق ابن سکیت را از ابو جعفر جرجانی روایت میکرده و ابو نصر بن خطیب
 از او روایت داشته ابن شرابی در روز جمعہ سوم ربیع الاول سال ۴۱۵ (تہ) درگذشتہ .
 (۱۲۱) ابوالحسن علی بن عمر بن احمد بن مهدی بغدادی معروف بہ دارقطنی کہ
 نام محلی بزرگی در بغداد بوده .

ابن خلکان مینویسد نامبرده عالمی فاضل و حافظی فقیہ و شافعی مذهب بوده .
 دارقطنی فقہ را از ابوسعید استخری فقیہ شافعی فرا گرفته و فن قرائت را از محمد بن
 حسن نقاش و دیگران آموخته و در اوقاتی کہ هنوز جوانی بودہ اصول حدیث را از ابو بکر
 بن مجاہد بدست آورده .

دارقطنی در روزگاری کہ میزیستہ (یعنی در قرن چهارم ہجری) در علم حدیث
 پیشوای منحصر بفرد بودہ و هیچیک از اعلامی کہ در این رشتہ ہمتای او بودند در پیشوائی
 مزاحم او تہودہ و ہمہ او را باین مقام می شناختند .

دارقطنی در آخر کار امور قرائتی بغداد را بعہدہ گرفت .
 دارقطنی از اختلاف فقہا کمال خبرویت و اطلاع را داشت و حداکثر دیوانہای
 سرایندگان مخصوصا دیوان سید حمیری را از حفظ داشت بہمین مناسبت او را نسبت بہ
 شیعہ گری دادند .

حافظ ابونعیم مؤلف حسیہ الاولیا و گروہ بسیاری از او روایت میکردند .
 سال ۳۹۶ قاضی ابن معروف شہادت تنہائی او را پذیرفت طولی نکشید پشیمان
 گردید .

دارقطنی ناراحت شدہ گفت شگفتا است گفتار مرا از روزگار رسول خدا بہ تنہائی مینیرد
 و این زمان شہادت تنہائی مرا قبول نمیکند .

دارقطنی کتاب السنن والمؤتلف والمختلف و امثال اینہا را بوجود آورده .

حافظ عبدالغنی اظهار داشته سه تن در روزگار خود از گفتار رسولخدا (ص) کاملا با خبر بودند علی بن مدینی و موسی بن هرون و دارقطنی .

روزی یکی از شاگردانش از وی پرسید آیا مثل خود را دیده‌ای؟

وی پاسخی نداد نامبرده اصرار کرد، دارقطنی گفت خدایمتعال فرموده فلا تزکوا انفسکم و افزود هرگاه در یک فن مراد تو باشد البته افضل از خود را دیده‌ام و اگر مراد فنون مختلفه است که از آنها با اطلاع کسی را به پایه‌ی خود نیافتم .

زیرا دارقطنی در فنون مختلف مخصوصا در علوم قرآن پیشوای بنام بود .

دارقطنی سال ۳۰۶ (شو) متولد شده و در ماه ذیحجه سال ۳۸۵ (شغه) در بغداد وفات یافت و شیخ ابوحامد اسفراینی فقیه سابق‌الذکر بر جنازه‌ی نماز گذارد و در مقبره‌ی باب‌الحرب نزدیک قبر معروف کرخی مدفون گردید (۱) .

(۱۲۲) ابوالحسن علی بن سهل اصفهانی .

محدث نیشابوری در رجال کبیرش مینویسد علی بن سهل از شیوخ صوفیه و بزرگان این طائفه بوده معمولا آنچه داشت در میان فقرا تقسیم میکرد و از هیچگونه احسانی نسبت بآنها خودداری نمی نمود .

هنگامی عده‌ای از فقرا بر او وارد شدند تصادفا در آنموقع چیزی در اختیار نداشت بلافاصله پیش یکی از دوستانش رفته تقاضا کرد تا کمکی به فقرا بنماید نامبرده مبلغ ناچیزی تقدیم کرده و از کمی آن پوزش خواسته اظهار داشت هم‌اکنون بساختمان منزل مشغولم و نیازمند به وجه فراوانی میباشم از این نقطه نظر عذر من خواسته است .

علی بن سهل پرسید خرج این منزل چقدر خواهد بود؟ پاسخ داد ممکن است به پانصد درهم برسد .

علی بن سهل گفت مبلغ مزبور را در اختیار من بگذار تا بمصرف فقرا برسانم و من در برابر خانهای در بهشت بتو بدهم . و هم‌اکنون برای آسایش قلب تو ضمانت نامه‌ای در اینخصوص امضا میکنم و در دست اختیار تو در می آورم .

آنمرد گفت بدیهی است تا بحال سخن خلافی از تو نشنیده‌ام اگر چنان ضمانتی

(۱) ذهبی نوشته دارقطنی در هشتم ذیقعدده سال مزبور وفات یافته .

بنمائی و نامہایکہ میگوئی بنویسی البتہ مبلغ مزبور را تسلیم تو خواہم کرد .
 علی بن سهل گفت البتہ ضمانت خواہم کرد نامہای چنانچہ مقرر داشتہ بود نوشت
 کہ در برابر اخذ پانصد درہم کہ بہ مصرف فقرا برساند خانہای در بہشت برای او ضمانت
 نماید .

نامبرده مبلغ مزبور را در اختیار علی بن سهل در آورد و ضمانت نامہ را گرفت و
 وصیت کرد ہر گاہ مرد ضمانت نامہ را ہمراہ او در کفنش قرار دہند تصادفا ہمانسال مرد و
 بوصیت او چنانچہ گفتہ بود عمل شد .

در یکی از روزها کہ علی بن سهل برای نماز بامداد بہ مسجد رفتہ بود در محراب
 ضمانت نامہ را کہ بخط خود نوشتہ بود دیدہ بر پشت آن با خط سبز نوشتہ شدہ :
 ما از عہدہی ضمانت تو برآمدیم و خانہ را در اختیار آنمرد در آوردیم .
 مدتی آن ضمانت نامہ در دست علی بن سهل بود از برکت آن بیماران اصفہان و محال
 دیگر استشفای میکردند .

ضمانت نامہی مزبور در میان صندوق کتابہای او بود برخلاف انتظار صندوق کتاب
 کہ بدست سارق افتاد نامہی مزبور ہم از میان رفت .
 مؤلف پس از نقل حکایت مزبور در نکوہش از اصفہانیہا و ایراد بہ اصل حکایت و
 ضمنا کنایتی بہ ارباب کرامت مینویسد :

از اصفہانیہا ہیچگونہ شگفتی نیست کہ آنان با سرعت ہرچہ تمامتر باینگونہ اشخاص
 می پیوندند زیرا پایہ اصلی آنان استوار نبودہ و بر شالودہی اساسی برقرار نمیباشد و امتیاز
 بین درست و نادرست نمیدہند و چنانچہ امیرالمؤمنین (ع) فرمودہ فاقد پنج خصلتند کہ
 در آغاز کتاب بدان اشارہ شدہ .

آری تعجب از چنان کرامتی است کہ بدست علی بن سهل اتفاق افتادہ و نامہای کہ
 کاملاً از دست او خارج بودہ و بنا بوصیت آنمرد با او بقبر سپردہ شدہ در محراب ظاہر شود
 و با خط سبز کہ چنان جوہری نامبرده نداشتہ موضوع مزبور نگاشتہ شود .

اعجب از آن بنا با دعای علی بن سهل آنستکہ مردم از برکات آن استشفای میکردند
 چگونه جلو سارق نگرفتہ و چگونه خود شیخ را از شر سارق محافظت نکردہ .

آری ممکن است نظیر حکایت مزبور را علی بن سهل از معجزات و کرامات اہل بیت

طاهرین شنیده باشد و در صدد پیدایش آن برآمده زیرا نظیر آن برای اشخاصی که برآستی بر نفس خود چیرماند ممکن خواهد بود و بالاخره مدتی را به این آرزو بسر برده و شبی در عالم رؤیا چنان واقعاتی برای او اتفاق افتاده باشد .

شیخ بهایی قده در کشکول مینویسد علی بن سهل بنا به نقل یکی از تواریخ مورد اطمینان معاصر با جنید بغدادی و شاگرد محمد بن یوسف بنا بوده جنید به علی بن سهل نوشت از استادت بپرس چه کسی چیره‌ی برکار خود است ؟

علی بن سهل از استادش خواسته‌ی جنید را سؤال کرد وی پاسخ داد واللہ غالب شیخ در پایان اظهار داشته اوقاتی که در اصفهان اقامت داشتم شبی در رؤیا دیده گویا بزیارت مرقد مقدس حضرت رضا (ع) مشرف شده در آن هنگام قبه و ضریح مبارک آن حضرت را نظیر قبه و ضریح مرقد علی بن سهل مشاهده کردم بامداد که از خواب برخاستم از خوابیکه دیده بودم خاطر کردم .

اتفاقا یکی از دوستانم در ورود به اصفهان سر تربت علی بن سهل منزل کرده بوده بدیدار او رفتم پس از دیدن او سر مزار علی بن سهل رفته قبه و ضریح او را مشاهده کردم بی اختیار بیاد خواب فراموش شده‌ی خود افتادم نسبت بعلی بن سهل افزایش یافت .

قشیری در رساله‌ی معروفش مینویسد علی بن سهل اصفهانی از اقران جنید بغدادی بود .

عمرو بن عثمان مکی سی هزار درهم قرض داشت نزد علی بن سهل آمد وام او را پرداخت .

علی بن سهل به مصاحبت ابوتراب نخشی و مشایخی که هم طبقه‌ی با او بوده رسیده است .

از محمد بن حسین شنیدم میگفت از ابوبکر محمد بن عبدالله طبری شنیدم می گفت از علی بن سهل شنیدم میگفت نشان توفیق آنستکه آدمی بزودی بانجام فرمانبرداری از حق بپردازد و نشان عدم مخالفت با حق آنستکه فرمان او را کاملا رعایت کرده و حسن عمل داشته باشد نشان بیداری و توجه مراعات اسرار حق است اظهار دعاوی و کرامات دلیل خود پسندیست کسیکه در آغاز کار مراتب ارادتمندی را بسرحد کمال نرساند سرانجام از

ارادت خود بهره‌ای نخواهد برد .

قشیری ذیل احوال مشایخ و کیفیت رحلت آنها مینویسد علی بن سهل میگفت خیال میکنید مرگ منم مانند دیگرانست که بیمار شوم و مردم از من عیادت نمایند نه چنین است بلکه مرا میخوانند و پاسخ میدهم .

روزی چنانکه اطلاع داده بود در یکی از راهها میگذشت لبیک گفت و درگذشت انتهی . مدفن شریف او در خیابان باب طوقچی طرف شمالی شهر اصفهان نزدیک به مدفن صاحب بن عباد سابق الذکر است .

(۱۲۳) ابوالفتح علی بن محمد مشهور به ابوالفتح بستی .

ملاح صفدی در الوافی مینویسد نامبرده در کتابت و نگارش طریقی معروف و سبکی مشهور و مخصوص در تجنیس بخود داشته بسیاری از معلومات خود را از ابوحاتم بن حیان استفاده کرده و سال ۴۱۱ (ایت) درگذشته . (۱)

از اوست :

لم ترعینی مثله کاتبا لکل شیء شاء و شاء
یبعد فی الکتب و فی غیرها بدایعا ان شاء انشاء

دیده‌ی من کاتبی را مانند بستی ندیده که هر معنی را بخواهد به زیور الفاظ در می‌آورد و در هنگام کتابت هرگونه منشئات تازه را ایجاد مینماید .

از اوست :

العمر ما عمرت فی ظل السرور مع الاحبه
فعلی نایب عن الاحب به لم یسا و العمر حبه

عمر همانستکه با کمال خوشی در زیر سایه دوستان بسر برده شود و هرگاه از دوستان دور افتادی آن عمر باندازه‌ی حبای ارزش ندارد .

از اوست :

یا مغرما بوصال عیش نائم ستمد عنه طائعا او کارها

(۱) ابن خلکان نوشته: وفات بستی در سال فوق در بخارا اتفاق افتاد و برخی وفات

اورا ۴۰۰ هجری نوشته‌اند .

ان الحوادث یزعج الاساد عن
ساحاتها والطیر عن او کارها
ای کسیکه آزمند به رسیدن به خوشگذرانی کاملی هستی متوجه باش خواه ناخواه از
آن بازداشته خواهی شد زیرا پیشآمدهای برخلاف انتظار روزگار شیرها را از نیزارها و
پرندگان را از لانمهاشان بیرون می نماید .
از اوست :

و قالوا ارض نفس الحروف وكفها
تعدل والزمها اداء الفرائض
و ان لم ترضها انت وحدك مصلحا
وجدت لهما من دهرها الفرائض
گفتند نفس سرکش را زیر بار ریاضت قرار بده و آنرا برای اینکه در اختیار در آورده
باشی از کارهای نامناسب جلوگیری کن و به انجام واجبات وادار نما و هرگاه نتوانستی آنرا
به ریاضت وادار کنی و باصلاح آن بپردازی بدیهی است آرام کنندهای از روزگار برای آن
پیدا خواهی کرد .
از اوست :

عدوك اما معلن او مكاتم
فكن حذرا من يكاتم امره
فكل بان یخشی و ان یتقی قمن
فلیس الذی یرمیک جهرا كمن ابن
دشمن تو یا آشکارا بدشمنی تو اقدام میکند و یا پنهانی به آزار تو میپردازد بالاخره
هر دو سزاوارند که مورد هراس و خوف قرار بگیرند بلکه باید از دشمنی که در پنهانی به
دشمنی می پردازد حذر کنی زیرا دشمن باطنی بدتر از دشمن ظاهریست .
از اوست :

اذا خدمت الملوك فالبس
و ادخل اذا ما دخلت اعمی
من التوقی اعز بلیس
و اخرج اذا ما خرجت اخرس
هرگاه بخدمت شهریاران پرداختی بایستی برای نگهداری خود از آزار آنها از بهترین
جامه های محافظت کننده استفاده کنی یعنی چون به بارگاه آنها وارد شدی کور وارد شوی
که چیزی و کاری را نبینی و هنگامی که از دربار آنها بیرون میروی لال خارج شوی که چیزی
را نمیتوانی به زبان آوری یعنی کاملا حفظ اسرار آنها را بنمائی والا در اندک وقتی کشته
خواهی شد .

مترجم گوید : شرح حال بستی و موقعیت او بیش از آن مقدار نیست که مؤلف قدس سره

باختصار برگزار فرمودہ مناسب است در ذیل آن بہ پارہای از مطالب دیگر اشارہ نمائیم .
ابن خلکان مینویسد در آغاز دیوانش نسب او را چنین دیدہ ام .
ابوالفتح علی بن محمد بن حسین بن یوسف بن محمد بن عبدالعزیزبستی در تجنیس
و انواع آن ید طولی داشتہ و در این رشتہ از صنعت بدیعی مؤسس و استاد بودہ .
از الفاظ بدیع اوست : من اصلح فاسدہ ارغم حاسدہ کسی کہ در صدد بر طرف کردن
زشتیہای خود برآید دماغ حاسدانش را بخاک مالیدہ من اطاع غضبہ اضاع ادبہ کسیکہ از
خشمناکی خود پیروی نماید انسانیتش را از دست دادہ عادات السادات سادات العادات
خوی بزرگان بزرگ خویہاست من سعادہ جدک و قوفک عند حدک کسیکہ پا از گلیم خود
زیادتر دراز نکند دلیل بر نیکبختی است الرشوہ رشاء الحاجات رشوہ ریسمان نیازمندیہا
است اجہل الناس من کان للاخوان مذلا و علی السلطان مدلا بدترین مردم کسی است کہ
دوستن را خوار سازد و بہ زیان پادشاہ اقدام کند حدالعفاف الرضا بالكفاف پا کدامنی در
خوشنودی باندازہ کفاف است از اوست :

تحمل اخاک علی ما بہ فما فی استقامتہ مطمع
و انی لہ خلق واحد و فیہ طبایعہ اربعہ

بار ناراحتی دوست و اخلاق مختلف او را بر خود ہموار کن و توقع نداشته باش کہ
در دوستی دارای استقامت باشد و بالاخرہ ہمہ وقت او یکسان باشد زیرا وجود او بر چہار
طبیعت مختلف پایدار است دم ، بلغم ، سودا ، صفا .

ابومنصور ثعالبی اشتیاق فراوانی بدیدن ابوالفتح داشتہ تا بحدیکہ اشعار و آثار او را
حفظ میکرده و میگفتہ همچنانکہ مردم فریفتہ بہشت نادیدہاند من عاشق نادیدہ ابوالفتح
و از خدا تمنا میکرده تا عمر طولانی بہ ابوالفتح ارزانی فرماید تا او را ببیند بالاخرہ در
ہنگام مسافرت ابوالفتح از بخارا بہ نیشابور ابومنصور کہ دعای خود را مستجاب یافتہ حداکثر
استفادہ را از او نمودہ و در سہبار مسافرت کہ بہ نیشابور نمودہ کمال بہرہ مندی را از فنون
ادبیہ و سایر مراتب کمالی او نمودہ .

یاقوت گفتہ ابوالفتح علم حدیث را از ابوحاتم محمد بن حیان بستی کہ از معاریف
محدثان بست بودہ نمودہ و حاکم نیشابوری از ابوالفتح اخذ حدیث کردہ .
و پس از آنکہ محل بست بہ تسخیر ناصرالدین سبکتکین پدر سلطان محمود غزنوی

افتاده ابوالفتح را به دبیری خود برگزید .

از آثار مهم و ارزنده او قصیده‌ی عنوان الحکم اوست که نامبرده در نکوهش از دنیا سروده و باندازمای در آنروزگار موقعیت پیدا کرده که مردم آنرا از حفظ میکرده و ارباب ادب در نقل آن اهتمامی بتمام معنی داشته و کودکان دبستانی بحفظ آن موظف بودند و اساتید در فرا دادن آن افتخاری داشتند و مخصوصا در شام شهرت تمام داشت .
 این قصیده که دارای شصت بیت و مملو از مضامین عالیه اخلاق بوده بدرالدین جاجرمی سراینده نامی قرن هفتم هر بیت آنرا به یک بیت پارسی ترجمه کرده .
 اینجانب بخواست خدا اصل و ترجمه را ذیلا می‌نگارد و امیدوار است موجب توجه مطالعه‌کنندگان قرار بگیرد .

و ربحه غیر محض الخیر خزان
 فان معناه فی التحقیق فقدان
 تا لله هل لخراب العمر عمران
 انسیت ان سرور المال احزان
 فانته بالقلب لا بالجسم انسان
 فصفوها کدر والوصل هجران
 کما یفصل یاقوت و مرجان
 فطا لما استعبد الانسان احسان
 عروض زلته صفح و غفران
 یرجو بذاک فان الحر معوان
 فانه الرکن ان خافتک ارکان
 و یکفه شر من غروا و من هان
 فان ناصره عجز و خذلان
 علی الحقیقه اخوان و اخدان
 الیه و المال للانسان فشان
 و عاش و هو قریر العین جذلان
 و ما علی نفسه للحرص سلطان

زیاده المرء فی دنیاہ نقصان
 و کل وجدان حظ لا ثبات له
 یا عامرا لخراب الدار مجتهدا
 و یا حربا علی الاموال تجمعها
 اقبل علی القلب و استکمل فضائله
 دع الفؤاد عن الدنیا و زخرفها
 و اوع سمک امثالا افضلها
 احسن علی الناس تستعبد قلوبهم
 و ان اساء سیئتی فلیکن لک فی
 و کن علی الدهر معوانا لذی امل
 و اشد دیدیک بحبل الله معتصما
 من یتق الله یحمد فی عواقبه
 من استعان بغیر الله فی طلب
 من کان للخیر مناعا فلیس له
 من جاد بالمال مال الناس قاطبه
 من سالم الناس یسلم عن قوائلهم
 من کان للعقل سلطان علیه غدا

من مد طرفا بفرط الجهل نحوہوی
 من عاشر الناس لاقى منهم نصبا
 و من تفتش عن الاخوان يقبلهم
 من استشار صروف الدهر قام له
 من يزرع الشر يحصد في عواقبه
 من استنام على الاشرار نام وفي
 كن ريق البشران الحر همته
 و رافق الرفق في كل الامور فلم
 و لا يفرنك حظ جره خسرق
 احسن اذا كان امكان و مقدره
 والحر يزدان بالفضل والكرم
 صن حروجهك لا تهتك غوائله
 و ان لقيت عدوا فالقه ابدا
 دع التكاهل في الخيرات تطلبها
 لا ظل للمرء يغنى عن منى و رضى
 والناس اعوان من والتت دولته
 سحبان من غير مال باقل حصر
 لا تودع السر و شاء به بذلا
 لا تحسبن الناس طبعاً واحدا فلهم
 ما كل ماء كصداء لشاربه
 لا تخدشن بمطل وجه عارفه
 لا تستشر غير ندب حاذر يقظ
 و للتدابير فرسان اذار كضوا
 و للامور مواقيت مقسدره
 و لم يكن عجلا في الامر تطلبه
 كفى من العيش ما قدسه من عور

اغضى على الحق يوما و هو حزان
 لان سو سهم بغي و عدوان
 فجل اخوان هذا الدهر خوان
 على حقيقه طبع الدهر برهان
 ندامه و لحصد الزرع ابان
 قميصه منهم صل و ثعبان
 صحيفه و عليها البشر عنوان
 يندم رفيق و لم يذمه انسان
 فالخرق هدم و رفق المرء تبيان
 فلن يدوم على الاحسان امكان
 والروض بالانوار فاغمه يزدان
 فكل حر لحر الوجه صوان
 والوجه بالبشر والاشراق غضان
 فليس يسعد بالخيرات كسلان
 و ان اظلتته اوراق و افنان
 و هم عليه اذا عادته اعوان
 و باقل في ثراء المال سحبان
 فمارعى غنما في الشد سرحان
 غرايز لست تحصيها و اديان
 نعم و لاكل نبت وهو سعدان
 فالمرء يخدشه مطل وليان
 قد استوى منه اسرار و اعلان
 فيها ابروا كما للحرب فرسان
 و كل امر له حد و ميزان
 فليس يحمى قبل النضج بحران
 و فيه للمرء فتیان و غنمان

و صاحب الحرص ان کثری ففضبان
 اذا تحامته اخوان و خلان
 و ساکن وطن مال و طفیان
 ورائه فی بسیط الارض او طان
 ان کنت فی سنه فالدهر یقظان
 و هل یلذ مذاق المرء خطبان
 ابسم فانت بغير الماء ریان
 فانت ما بینها لا شک طمئان
 من سره ز من سائته ازمان
 من کاسه هل اصاب الرشد نشوان
 فکم تقدم قبل الشیب شبان
 یکن لمثلک فی الاسراف انسان
 ما بال شیب قد استهوته شیطان
 ان شیخ المرء اخلاص و ایمان
 و ما لكسر فتاه الدین جبران
 فیها لمن یتبغی التبیان بنیان
 ان لم یضعها قریع الشعر حسان

و ذوالقناعه راض من معیشتیه
 صب الفتی عقله خلا یعاشیره
 هما رضیعا لبان حکمه و تقی
 اذا بنا بکریم موطن فله
 یا ظالما فرحا بالعز ساعده
 ما استمرء الظلم لوا نصفت آکله
 یا ایها العالم المرضی سیرته
 و یا ابا الجهل لو اضحت فی لهج
 لا تحسبن سرورا دائما ابدا
 یا رافلا فی شباب الوحط منشیا
 لا تغتور بشباب رایق خضل
 و یا ابا الشیب لو ناصحت نفسکم
 هب الشبیه تلبو عذر صاحبها
 کل الذنوب فان الله یغفرها
 و کل کسر فان الله یجبره
 خذها سواثر امثال مهذبه
 ما ضر صاحبها والطبع ضایعها

اینک ترجمه قصیده‌ی مزبور زاده طبع آراسته بدر جاجرمی که بنام خواجه محمود حکمران اصفهان سروده بطوریکه گفته شد هریک شعر تازی را با یک شعر پارسی ترجمه نموده و ما بیاری خدا یک یک آنها را بطوریکه ضمیمه دیوان شمس المناقب سروش آورده ایراد می‌نمائیم .

سود کز بهر نکوئی نبود خسرانست
 کم شمار ز ره معنی که حقیقت آنست
 خانه‌ی عمر عمارت کن کان ویرانست
 بدرستی که سرور زر و سیم احزانست
 مرد با قلب شد انسان نه بجسم انسانست

هر کمالی که زدنیاست همه نقصانست
 تو هر آن بهره که یابی چو ثباتش نبود
 میکنی خانه ویران تو بصد جهد آباد
 ای حریصی که کنی جمع همه مال جهان
 رو بقلب آروورا کن بفضیلت تکمیل

روشنش تیرہ و وصلش بصفہ ہجرانست
 آنچنان جوف کہ یاقوت در آن مرجانست
 کادمی بنده لطف و کرم و احسانست
 جرم او عفو بفرمای کہ او نادانست
 مددش ده کہ جوانمرد سخی معوانست
 کاین چہرکن است کزو معتبر ارکانست
 بازدارندہی بدہا ز پیش یزدانست
 یاورش عجز و فروماندگی و خذلانست
 هیچکس نبود اگرچند کہ باخوانست
 مال فتنہ است چنین فتنہ شود خذلانست
 چشم او روشن و عیشش خوش و دلشادانست
 عقل سلطان بودش باخردش پیمانست
 چشم او بستہ شود از حق و او حزنانست
 اصلشان مایہ رنج و ستم و عدوانست
 کہ بگیتی ہمہ کس خائن و بانقصانست
 طبع گدہرش بحقیقت ببدی سوهانست
 حرم از عاقبت آن شخص کہ او دہقانست
 از بدیہاشان گویند پر از ثعبانست
 کہ بر آن نامہ و خط تازگیش عنوانست
 ہرکہ او رفق کند رفق عظیم آسانست
 خرق ہدم آمد و رفق است کہ چون تبیانست
 کہ ہمہ وقت نہ آن قدرت و آن امکانست
 زینت باغ و بساتین بگل و ریحانست
 کابرو بہتر از آن ہرچہ بعالم زانست
 پژمرد خصم چو بیند دولت خندانست
 نیکبخت آنکہ بخیرات تنش کسلانست

دل ز دنیا بگسل و ز زر و سیمش زیرا
 گوش کن بشنو امثال جدا کردہ زہم
 نیکوئی کن کہ بدل خلق ترا بندہ شوند
 گربدی با تو کند کس تو بدانائی خویش
 آنکہ دارد بتو امید عطا در گیتی
 دست بر زن تو بحبل اللہ محکم زنہار
 ہرکہ ترسد ز خدا عاقبتش محمود است
 آنکہ از غیر خدا نصرت و یاری طلبد
 و آنکہ او مانع خیرات بتحقیق او را
 ہمہ کس مایل مالست و ہوادار سخن
 ہرکہ یابند از او خلق سلامت پیوست
 حرص سلطان نشود بر تن آنکس کو را
 ہرکہ او چشم گشاید بہوا از سر جہل
 ہرکہ با خلق بیامیزد بیند کایشان
 وانکہ را باز برد می تو بدشمن گیری
 ہرکہ خواہد بکند مشورت از دہراورا
 ہرکہ او تخم بدی کشت نہایت بد رزہ
 با بدان ہر کہ بیارآمد پیرامن او
 تازہ روباش کہ آزادہ بہمت چو خطی است
 رفق کن در ہمہ کاری کہ پشیمان نشود
 تو بہر بہرہ کہ یابی بہ درستی بساز
 نیکوئی کن اگر قدرت و امکان باشد
 زینت مرد خردمند بفضل است و کرم
 آبرو را تو نگہدار و مدر پردہ خود
 تازہ رو باش چو بینی تو عدو را زیرا کہ
 ترک کن کاہلی اندر رہ خیرات کہ نیست

مرد کز تقوی و از دین و خرد عریانست
 دولتش چون بسرا آمد سخنش هذیانست
 ور بود باقل با مال به از سبحانست
 زانکه رازت بزه و راعی تو سر جانست
 نه که خوی و صفت خلق جهان الوانست
 هرنباتی که بود سبز نه چون سعدانست
 هر که او عشوه کند نیکی او پنهانست
 بی شک از معدلتش فائده بی پایانست
 تا ظفر یابد در مصر که با جولانست
 همه کاری را زانروی حد و میزانست
 پیش از نضح نکو نیست اگر بحر انست
 گرچه درویش بود تاج سرا عیانست
 صاحب حرص که با مال بود غضبانست
 خردش یارو ندیم است که بهر ایشانست
 ساکن اندر وطنی خواسته با طغیانست
 آن وطن را که همه روی زمین او طانست
 دهر بیدارت بر حالت تو گریانست
 کی دهد لذت آن چیز که چون خطبانست
 که تو سیرابی و بی آب، رخت رخشانست
 تشنه مانی که دلت غافل و نافرمانست
 کانکه شاد است زمانی دوزمان پڑمانست
 کی بهوش آید آن مست که سرگردانست
 رفت بسیار جوان وین ستم دورانست
 هیچ اسراف که اسراف زیان جانست
 عذر این پیر که حیران زده عصیانست
 گر با خلاص و بصدقش بخدا ایمانست
 دین اگر سست شود گر شکنی تا وانست

گر بود سایه ز طوبیش بود بی سایه
 مردمان یاور آنند که دولت با اوست
 باقل است ار بمثل مال ندارد سبحان
 راز در سینه غماز و دیعت بمنه
 تو مپندار که یک طبع بود خوی تو را
 نیست هر آب بمانند صدا که خورند
 تو بمخراش بعشوه رخ نازک را زانک
 مستشار تو اگر با خرد است و هشیار
 وانکه تدبیر سوار است ترا در میدان
 کارها را چو مواقیت مقدر کردند
 نیست تعجیل بهر کار پسندیده از آنک
 گر بشد رمقی مرد بسازد از قوت
 مرد قانع به کفانی که بیابد راضی است
 از جوان مرد چو یارانش به یکسوی شوند
 دو رضعیند بهم حکمت و تقوا چونانکه
 چون یکی از وطنی رنج کشد گو بگذار
 ای ستمکار تو در خوابی و شادان از بخت
 نبود ظلم گوارنده گر انصاف دهی
 مزده بادت ز من ای عالم نیکوسیرت
 گر تو ای جاهل در لجهی دریا باشی
 تو مپندار زمانیکه دلت شاد بود
 ایکه از کاس جوانی شده ای مست مدام
 بجوانی تو مشو غره که پیش از پیران
 گر نصیحت کنی ای پیر تو خود را نکنی
 گر بود عذر جوان را بجوانی چه بود
 چون گناهی بکند بنده بیامرزندش
 هر چه بشکست چو دین هست شود باز درست

تو فرا گیر زمن اینهمه اهتال نکو
 چه ضرر دارد اگر طبع من این شعر آراست
 یارب آنشاعر بستی را کاین نظم آراست
 وانگهی بخش همان شاعر کاین ترجمه کرد
 محمد عوفی مینویسد ابوالفتح بستی دارای دو دیوان مدون پارسی و تازی است و
 قطعه زیر نمونه‌ای از اشعار پارسی او میباشد:

یکی نصیحت من گوشدار و فرمان کن
 همه به صلح گرای و همه مدارا کن
 اگر چه قوت داری وعادت بسیار
 نه هر که دارد تیغی بحرب باید رفت
 که از نصیحت سود آن کند که فرمان کرد
 که از مدارا کردن ستوده گردد مرد
 بگرد صلح گرای و بگرد جنگ مگرد
 نه هر که دارد پا زهر زهر باید خورد
 نامبرده ذیل احوال ابوشکور بلخی مینویسد بوشکور قطعه ذیل را گفته:

از دور بدیدار تو اندر نگرستم
 وز غمزه تو خسته شد آزرده دل من
 بوالفتح بستی آنرا بتازی ترجمه کرده:
 رمیتک عن حکم القضاء بنظره
 فلما جرحت الخدمنکم بمقلتسی

رادویانی در ترجمان البلاغه ذیل تجنیس مطلق مینویسد همسر بستی دختر بچمای
 آورد به اراده‌ی خدا آن دختر مرد بستی گفت:

چو دختر بیامد من اندر هزیمت
 برفت آخر آن مصلحت بر طریقی
 پیش از این نوشتیم ابوالفتح بستی سال ۴۰۰ یا ۴۱۲ هجری وفات یافت لیکن دولت‌شاه
 سمرقندی وفات او را از قول ملک عماد زوزنی چنین آورده است:

شیخ عالیقدر مجدالدین ابوالفتح آنکه بود
 چارصد باسی چو از تاریخ احمد درگذشت
 مقتدای اهل فضل و سرور اهل کلام
 در مه شوال رحلت کرد تا دارالسلام
 ابوالحسن علی بن محمد سراینده نامی معروف به ابوالحسن تهامی.

صفدی گوید نامبرده از سرایندگانی بوده که طبعی شیوا و ذوقی مطواز مضامین عالیه

داشته خوب میگفته و خوش میسروده .

مولد و منشاش یمن بوده لیکن بشام رفته و از آنجا بعراق و جبل مسافرت کرده و به ملاقات صاحب بن عباد رسیده و از محضر او استفادہهای علمی نموده و به مذهب اعتزال گرایش پیدا کرده و در بغداد ماندگار شده و همانجا بنشر سرودہهای خود پرداخته سپس به شام بازگشته و به شهرهای شام مسافرت کرده و در رملہ شام امور کتابت را بعہدہ گرفته و همانجا ازدواج نموده .

تھامی مردی بلند ہمت بود پیوستہ باشغال مهم اشتغال میداشت و نسبش را بہ جہاتی کہ خود میدانست مخفی مینمود گاہی خود را از طالبیہا قلمداد میکرد و ہنگامی از امویہا نام میبرد در عین حال آزادانہ بامور خود میپرداخت و بہ ہیچیک از دو پیوند تظاهر نمی نمود .

تھامی مردی پرهیزکار و اصولاً اظہار بی نیازی از معاصران خود می نمود مدتی را بہ اینحال گذرانید در یکی از اوقات برخی از مخالفان کہ تظاہرات او را برخلاف واقع یافت موجبات زندانی شدن او را فراہم آورد و بالاخرہ او را در زندان بزنجیر کشیدہ و در سال ۴۱۰ (قریق) ہجری در زندان قاہرہ مخفیانہ کشتہ شد .

تا آنجا کہ نوشتہ تھامی مردی زرد چہرہ بود پس از مرگش او را در خواب دیدہ پرسیدند خدا با تو چہ کرد؟ پاسخ داد خدا مرا آمرزید ، گفتند در برابر چہ عملی؟ گفت بمناسبت این شعری کہ در مرثیہ کودک خردسالم سرودہ بودم .

جاورت اعدائی و جاورتیہ شتان بین جوارہ و جواروی
من مجاور دشمنانم و تو ہمسایہی خدایمان بدیہی است تفاوت بسیاری بین ہمسایگی
تو با خدا ومن با اعدایم میباشد .

مؤلف گوید شعر مزبور ضمیمہی قصیدہی رائیہ اوست کہ در سوک کودک خردسالش
گفته و شہرت این قصیدہ و اہمیت آن مانند خورشید درخشانست .

حکم المنیہ فی البریہ جار	ما ہذہ الدنیا بدار قرار
بینا یری الانسان فیہا مخبرا	حتی یری خبرا من الاخبار
طبعت علی کدر و انت تریدہا	عفوا من الاقذار و الا کدار
و مکلف الایام ضد طباعہا	متطلب فی الماء جذوہ نار

و اذا رجوت المستحيل فانما
 فالعیش نوم والمنيہ يقظہ
 فاقضو ما ربکم عجالا انما
 و ترا كضوا خيل الشباب و بادروا
 فالدهر يخدع بالمني و يعض ان
 ليس الزمان و ان حرصت مسالما
 انى و ترت بصارم ذى رونق
 والنفس ان رضيت بذلك او ابت
 يا كوكبا ما كان اقصر عمره
 و هلال ايام مضى لم يستدر
 عجل الخسوف عليه قبل اوانه
 و استل من اقرانه ولدانه
 فكان قلبى قبره و كانه
 ان يحتضر صفرا فرب مفخم
 ان الكواكب فى علو محلها
 ولد المعزى بعضه فاذا مضى
 ابكيه ثم اقول معتذرا له
 جاورت اعدائى و جاور ربه
 اشكو بعادك لى و انت بموضع
 ما لشرق نحو الغرب ابعده شقه
 هيهات قد علقك اسباب الردى
 و لقد جرئت كما جرئت لغايه
 فاذا نطقت فانت اول منطقى

تبنى الرجاء على شفير هار
 والمرء بينهما خيال سار
 اعماركم سفر من الاسفار
 ان تسترد فانهن عوار
 هنا و يهدم ما منى ببوار
 خلق الزمان عداوه الاحرار
 اعدته لطلاب الاوتار
 منقاده با زمه المقدار
 و كذا تكون كواكب الاسحار
 بدرا و لم يمهل لوقت سرار
 فغطاه قبل مظنه الابدار
 كالمقله استلت من الاشفار
 فى طيه سر من الاسرار
 يبدو ضئيل الشخص للنظار
 لترى صفارا و هى غير صفار
 بعض الفتى فالكل فى الاثار
 وفقت حين تركت الام دار
 شان بين جواره و جوارى
 لولا الردى لسمعت فيه مزارى
 من بعد تلك الخمسه الاشبار
 و اباد غيرك قاصم الاعمار
 فبلغتها و ابوك فى مضمار
 و اذا سكت فانت فى اضمارى

فرمان مرگ در میان آفریدگان جاریست و ثابت کرده این جهان جای درنگ کردن نیست آدمی بمجردیکه اراده میکند از گذارشات جهان اطلاعی بدست آورد و اندک آسایشی برای خود ایجاد کند آب زلال او را کدر و صفا و آسایش او را مبدل به ناراحتی میسازد و بر

خلاف اراده او پیش‌آمدهای ناگوار یکی بعد از دیگری برای او بوجود می‌آید و چنان مینمایاند که آتش در میان آب نگهداشته باشد و هرگاه بچیزی که محال می‌نماید دلبستگی پیدا کند آرزوی خود را در کنار پرتگاه نیستی مشاهده مینماید زندگی مانند خوابست و مرگ چون بیداری و آدمی در میان اینچنین خواب و بیداری در حرکت است بنابراین با سرعت هر چه بیشتری به کارهای خود به‌پردازد زیرا عمرهای شما مانند سفری از سفرهاست بهمین مناسبت از جوانی خود کمال استفاده را بنمائید و بر اسبهای جوانی و شادکامی سوار شوید و مگذارید از راه بمانند که آنان در اندک وقتی رنجور و ناتوان خواهند شد روزگار با آرزوی آدمی حيله‌گری میکند و آرزو را بسرحد هلاکت میرساند روزگار و مردم آنرا با خود سازگار مبین زیرا دشمن نیرومند تواند من هدف تیرهایی قرار گرفتم که آنها را برای بدست آوردن هدفهای خود آماده کرده بودم آری در پیش‌آمدها نفس من هیچگونه اراده‌ای از خود نداشت خواه ناخواه وسیله‌گرفتاری او آماده بود ای ستاره آسمان من چقدر عمر تو کوتاه بود آری ستارگان سحری مانند تو عمرشان کوتاهست نه تنها ستارگان بلکه ماه شب اول هنوز موقعیت بدری را ادراک ننموده پیش از وقت گرفتار چنگال خسوف میشود و بچگان او یعنی حالات مختلف او را از وی میگیرد و مانند مژه از پلک چشم بزیر می‌افکند، آری روزگار فرزند مرا از من گرفت و دل مرا گور او قرار داد و در این درگذشت اسراری را در دل من افشا نمود او در خردسالی در دل خاک خفت لیکن چه بسا افراد بزرگی هستند که بچشم حقیر می‌نمایند چنانچه ستارگان با آن مقام عالی که دارند به دیدگان ما خورد و حقیر جلوه میکنند همچنین کسیکه بسوک او گرفتارم برخی از من است و چون برخی از من گرفته شد چنانست که همه من از میان رفته در سوک و مرگ او میگیریم و از او پوزش می‌خواهم و میگویم در عین حال که دل مرا رهین اندوه خود قرار دادی از خانهایکه سراپای آنرا سرزنش فرا گرفته رخت بربستی و راحت شدی من در جوار دشمنان جای گرفتم و تو در جوار خداوند قرار شدی بدیهی است مجاورت من و تو بی‌نهایت متفاوتست از دوری تو شکایت میکنم و هرگاه مرگ میان من و ترا جدا نیفکنده بود درد دل و آه و اندوه همیشگی مرا می‌شنیدی خاور از باختر آنقدر دوری ندارد که پنج و جب جا ترا از من دور ساخته آه چقدر مرگ موجبات دوری ترا از من بوجود آورد آری مرگ پشت همگان را درهم شکستاست بدیهی است توبه آخرین آرزوی خود رسیدی لیکن پدر بیچاره‌ات در چهار میخ گرفتاری برقرار گردید چون

لب بسخن گشایم نخستین سخنم توئی و چون ساکت کردم تودردل من جلوه‌گری مینعائی .
مؤلف گوید قصیده مزبور در ضمن پنجاه و هشت بیت با تمام رسیده در سه بیت
آخر آن میگوید:

ذهب التكرم والوفاء من الوری و تصرما هذا من الاشعار
و فشت خیانات الثقات و غیرهم حتی اتهمنا رویه الابصار
و لر بما عضد الحلیم بجاهل لا خیر فی یمئی بغیریسار
کرم و وفا از میان مردم رفته و اصولا احساس چنین حقیقتی نمیشود خیانت‌های کسانی که
مورد اطمینانند باندازه‌های زیاد شده که آدمی بمردمک چشم خود هم بدبین است گرفتاری
تا بحدیست که آدم بردبار و دانا از جاهل استفاده میکند زیرا دست راست بدون همکاری
دست چپ بهره‌ای ندارد .

از اشعار اوست:

قلت لخلی و زهور الربا مبتسمات و ثغور الملاح
ایهما احلی تری منظرا فقال لا اعلم کل اقاح
در هنگامیکه شکوفه‌ها باز شده و لبخند میزدند و دندانهای محبوبه من از شدت
تبسم آشکار بود از دوستم پرسیدم منظره کدامیک از این دو زیباست؟ پاسخ داد نمی‌دانم
لیکن همین اندازه تشخیص میدهم هر دو جانسوزند افا این کجا و آنکجا .
از اوست:

الم و لیلی بالکواکب اشیب خیال علی بعد المدی یتاوب
الم و فی جفنی و جفن مهندی عزازان دانوم و ذاک مشطب
شب هنگامی که ستارگان مانند شعله آتش التهاب داشتند خیال او پس از مدتی مرا
بخود متوجه نمود و چنان خواب را از چشم ربود که پلک چشم را از خواب و غلاف را از
شمشیر تهی کرد .

(۱۲۴) ابوالقاسم علی بن عبیدالله بن دقاق مشهور به دقیقی نحوی بطوریکه از
معجم یاقوت حموی نقل شده نامبرده یکی از پیشوایان فنون ادب و از شاگردان فارسی‌ورمانی
و سیرافی بشمار می‌آمده .

دقیقی دانشمندی نیکوسیرت و خوش‌اخلاق بود و علاوه بر این مجلس درس او برکت

خاصی داشت بهمین مناسبت گروه بسیاری از محصلان ادب بدرس او حاضر میشدند .
آثار او شرح یاضاح و شرح جرمی و کتاب عروض و کتاب مقدماتست .

دقیقی سال ۳۴۵ (همش) متولد شده و سال ۴۱۵ (تیه) در ماه صفر وفات یافته .
ابوالحسن علی بن عبیدالله بن عبدالغفار سمسلی یا سمسانی از لغویها و نحوهای
عصر خود بود .

مؤلف بغیه مینویسد نامبرده در فنون عربیت و لغت مهارت کامل داشت و خطرادر
کمال خوبی مینوشت و دانشمندی ثقه و مورد اطمینان همگان بود جز اینکه به تطیر و فال بد
گرفتار بود .

سمسانی از شاگردان ابوعلی فارسی و سیرافی بشمار میآمد و سال ۴۱۵ (تیه) وفات
یافت .

مؤلف گوید معنی تطیر را پیش از این ذیل احوال ابن رومی شرح دادیم .
ابوالحسن علی بن قاسم بن یونش با شین نقطه دار معروف به ابن دقاق اشبیلی
نحوی .

ابن دقاق در جزیره میزیست و در راس عین منصب خطابت را بعهدده داشت و در
دمشق ساکن بود .

شرح الجمل و مفردات قرآن از آثار اوست و سال ۶۰۵ (خه) وفات یافت .
ابوالحسن علی بن قاسم :

باخرزی مختصرالعین را از آثار او نوشته است .

(۱۲۵) ابوالحسن علی بن عیسی بن فرج بن صالح ربعی نحوی (۱) .

ربعی اصلاً از مردم شیراز بود و در بغداد منزل و مقام برای خود برگزیده بود .

ربعی پیشوائی در نحو و اصول و فروع آن با کمال استواری فرا گرفته بود ایضاً ابوعلی
فارسی را در کمال استادی شرح کرده .

ربعی در بغداد از سیرافی استفاده کرد سپس بشیراز رفت و مدت بیست سال از مراتب

(۱) مؤلف ذیل احوال صاعد ربعی به مناسبتی از او نامبرده و مطالب دیگری در
شرح احوال او یاد کرده .

نحو و ادب بوعلی فارسی استفادہ نمود سپس بہ بغداد بازگشت .
 بوعلی فارسی برای او پیام فرستاد بہ علی بغدادی بگوئید ہرگاہ از خاور بہ باختر
 جہان مسافرت کنی نحوی تر از خودت را نخواہی یافت و ہنگامیکہ ربعی از شیراز مراجعت
 گمیکرد بوعلی گفت مطلبی برای او باقی نماند کہ بخواہد از دیگری بپرسد .
 ربعی آثار چندی در نحو داشتہ از جملہ شرح مختصر جرمی .
 و گروہ بسیاری از او منتفع میشدند .

ابن انباری در طبقات الادباء از وی نامبرده و نوشتہ ربعی سال ۳۲۸ (حشک) متولد
 شد و سال ۴۲۰ (کت) در بغداد وفات یافت .

ربی بفتح راء منسوب بہ ربیعہ است مانند صحفی بفتح صاد و حاء منسوب بہ صحیفہ
 بنابراین برخی کہ صحفی را بضم صاد و حاء منسوب بہ صحف دانستہ غلط است و ما پیش
 از این ذیل عفیف الدین یافعی بشرح نسبت مزبور اشارہ کردیم .

(۱۲۶) ابوالحسن علی بن ابراہیم بن اسعد بلقینی حوفی منسوب بہ حوف با حاء
 بی نقطہ و فتحہ دار یکی از نواحی معمور مصر است .

ابن خلکان مینویسد نامبرده در فنون عربیت و تفسیر قرآن استاد بود ، در نحو اثری
 مهم و در اعراب قرآن کتابی در دہ مجلد تدوین کرد و غیر آنها آثار دیگری داشت کہ
 دانشمندان ہموارہ بفراتن آنها اشتغال می ورزیدند .

حوفی روز شنبہ اول ماہ ذیحجہ سال ۴۳۰ (تل) وفات یافت .

(۱۲۷) ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب بصری معروف بماوردی از موجدان و
 مشاہیر فقہاء شافعی مذهب و بزرگان آنها بودہ ماوردی علم فقہ را در بصرہ از ابوالقاسم
 صیمری و در بغداد از ابو حامد اسفراینی فرا گرفتہ و حافظ مذهب شافعی و مبلغ افکار او
 بودہ .

ابن خلکان بنقل از سمعانی مینویسد ماوردی در خصوص مذهب شافعی کتابی بہ نام
 الحاوی تالیف کردہ بدیہی است ہرکسی کتاب او را با دقت کاملی مورد مطالعہ قرار دہد
 از حقیقت تبحر و ارزش علمی و اطلاعات وسیع او باخبر خواہد شد (۱) .

(۱) کتاب مزبور دارای بیست و سہ مجلد بودہ .

ماوردی امور داوری شهرهای بسیاری را بعهدہ داشت و در بغداد و در درب زعفران زیست داشت .

خطیب بغداد از او روایت میکرده .

ماوردی علاوه برالحاوی کتب دیگر نیز داشته از قبیل تفسیر قرآن کریم ، النکت والعیون ، ادب الدین والدنیا ، الاحکام السلطانیہ ، قانون الوزارہ و سیاسالملک ، الاقناع فی المذهب کتاب مختصریست در خصوص اصول مذهب اسلام و امثال اینها .

ماوردی در اصول فقه و ادب نیز تصانیفی داشته و مورد استفاده اهل علم و فضل بوده .

ماوردی در روزگار حیاتش آثارش را انتشار نمیداد و همگی آنها را پس از تالیف در محل مخصوصی نگهداری مینمود هنگامی که وفاتش نزدیک شد بیکی از دوستانش که طرف وثوق و اطمینان او بوده اظهار داشت کتابهائیکه در فلان محل گرد آورده و نگهداری شده همگی آنها از تالیفات خود منست و بدینمناسبت در انتشار آنها اقدام نکردم زیرا که نیت خود را در تالیف آنها خالی از شائبه ریا نیافتم اینک موقعی که مرا در حال احتضار یافتی دست خودت را در میان دست من بگذار اگر دست ترا فشردم اطمینان داشته باش کتابهای مزبور خالی از ریا و خودنمایی نبوده شبانه همه آنها را در میان دریا بینداز و اگر دستت را نفشردم بدانکه آثار من مقبول پیشگاه خدایمتعال واقع شده و من به آرزوی خود رسیدهام .

نامبرده گوید طبق وصیت ماوردی در حال احتضار دست در میان دست اوگذاردم بر خلاف انتظار دستم را فشار نداد دانستم کتبش چنانچه خود او گفته مقبول واقع شده و من پس از رحلت او کتب وی را در میان دانشمندان شهرت دادم .

خطیب دمشقی در آغاز تاریخ بغداد از ماوردی نقل میکند برادرم از بصره برای من نوشت که در بغداد بودم نوشت .

طیب الهواء ببغداد یشوقنی قدما الیها و ان عاقت مقادیر

فکیف صبری عنها الان اذجمعت طیب الهوائین ممدود و مقصور

از سالها پیش هوای دل‌فزای بغداد مرا برفتن آنجا تحریک میکرد تصادفا مقدرات روزگار اراده‌ی مرا جامه‌ی عمل نمی‌پوشاند اکنون که دو هوای مقصور و ممدود یعنی هوای

خوشگوار و هوای فریفتگی بتو با ہم گرد آمده‌اند چگونه از آمدن به بغداد خود داری کنم ابوالعز احمد بن عبیدالله بن کادش از ماوردی نقل کرده ابوالخیر کاتب واسطی در بصره دو شعر زیر را از سروده‌های خود برای من نقل کرد :

جری قلم القضاء بما یكون
فسیان التحرک والسکون
جنون منک ان تسعى لریق
و یرزق فی غشاوته الجنین

قلم قضا و خواست خدا بدانچه باید بوجود آید بر لوح مقدرات مردم جریان پیدا کرده بنا بر این کوشش کردن و آرام ماندن هر دو یکسان‌اند بهمین مناسبت کوشیدن برای بدست آوردن روزی مقدر دیوانگی است زیرا بچهایکه در رحم مادر است از روزی مقدرش بهره‌ور میگردد .

گویند هنگامی که ماوردی از بغداد عزیمت بصره داشت اشعار عباس بن احنف را که ذیلاً آورده میشود یادآوری میکرد .

اقمنا کار هین لها فلما
و ما حب البلاد بنا و لکن
الغناها خرجنا مکرهینا
امر العیش فرقه من هوینا
و خلفت الفواء ادبها رهینا

با اینکه از آغاز علاقمند به ماندگاری در بغداد نبودیم درعین حال مدتی را در آنجا بسر بردیم بمجردیکه با وضع آنجا سازگاری پیدا کردیم با کراهت از آنجا بیرون رفتیم ما بشهرها و ماندن در آنها دل بستگی نداریم لیکن جدائی از کسانیکه بدانها فریفته شده‌ایم زندگی را در دوری از آنها بر ما ناگوار میسازد از بغداد بیرون رفتن در حالیکه نور دیدگانم را در آنجا گذارده و دلم را در گرو بدانچه بدان پیوسته است بجای نهادم .

ماوردی اشعار عباس بن احنف را بدانجهت یادآوری میکرد که وی اصلاً از مردم بصره بود و مفارقت از زادگاهش در هنگام ورود به بغداد بسیار ناگوار بود و پس از آنکه وارد بغداد شد علاقمندی خاصی بدانشهر و مردم آنجا پیدا کرد باندازماینکه از زادگاه خود فراموش نموده اینک که باید به بصره بازگردد مفارقت از دوستان بغداد او را بسختی تحت شکنجه قرار داده و ناراحت ساخته .

بعضی گویند اشعار مزبور از سروده‌های ابومحمد مزنی است که در ماوراءالنهر میزیسته .
ماوردی در روز سه شنبه سلخ ربیع الاول سال ۴۵۰ (تن) هجری در سن هشتاد و شش

سالکی وفات یافت و فردای آن در گورستان باب حرب بغداد دفن شد .

ماوردی منسوب به ماء ورد است یعنی گلاب فروش .

(۱۲۸) ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی واحدی نیشابوری .

مؤلف بغیه به نقل از کتاب تاریخ نیشابور موسوم به سیاق تالیف شیخ عبدالغافر نیشابوری مینویسد واحدی پیشوائی مصنف و مفسر و نحوی و استاد نحو یکتای روزگار خود بود .

واحدی جوانی خود را صرف تحصیل علم و کمال نمود و اصول علمیه را از ائمه فن فرا گرفته و در مجالس درس و بحث پیشوایان عصر حاضر شد و از شاگردان ابوالفضل عروسی و ابوالحسن ضریر قهندری نحوی بود و برای کسب اطلاعات بیشتری بشهرها و بلدانی که احتمال میداد اعلامی بر اراک علم و کمال مستقر باشند مسافرت مینمود و از خرمنهای علم دامنه‌های کمال مملو نمود و برای دریافت حقایق تفسیری در مجالس تفسیر ثعلبی شرکت نمود و با شاگردان اصم ملاقاتها کرد و پس از دریافت کمالات زیادی خود رسماً براریکه تدریس برقرار گردید و سالیان چندی با کمال شهامت و استادی بر منبر تدریس جلوس داشت و گروهی از دانشمندان از محضر او برخاستند .

نظام‌الملک وزیر نامی از وی کمال احترام و بزرگداشت را مینمود .

آری براستی واحدی شایسته‌ی همه‌گونه تعظیم و احترام بود تنها خورده‌ایکه میتوان بر او گرفت آن بود که وی از پیشینیان هیچگونه احترامی نمیکذارد و درباره‌ی آنان لب بستن نا شایسته می‌گشود واحدی آثاری دارد از جمله بسیط و وسیط و وجیز در تفسیر اسباب النزول شرح دیوان متنبی الاعراب فی علم الاعراب و امثال اینها درباره‌ی او گفته شده :

قد جمع العالم فی واحد عالمنا المعروف بالواحدی

دانشمند معروف بواحدی جهان علم را در خود گرد آورده .

واحدی سال ۴۶۸ (سحت) هجری وفات یافت .

ابن خلکان نوشته ابوحامد غزالی اسامی کتب سه‌گانه خود را بسیط و وسیط و وجیز که در فقه است از نام کتابهای واحدی استفاده کرده و از آثار دیگر واحدی اسباب نزول قرآن و تحبیر در شرح اسماء حسنی است .

واحدی پس از بیماری طولانی در جمادی الاخری سال ۴۶۸ هجری در نیشابور بدرود زندگی گفت .

مؤلف گوید یک نسخه از تفاسیر سهگانه او که ممکن است تفسیر وجیزا و باشد و باندازه تفسیر استادش ثعلبی سابق الذکر در باب احمدین بوده نزد ما موجود است .
واحدی در این تفسیر از سبک استادش تجاوز نکرده و تنها به نقل اخبار مربوط به هر آیه اکتفا کرده و بمطالب مناسب دیگر نپرداخته .

علامه مجلسی در آغاز بحار ذیل کتب اهل سنت که در کتاب ارزنده اش از آنها نقل نموده بنام تفسیر بسیط و وسیط او و همچنین کتاب اسباب نزولش اشاره نموده .
مؤلف گوید مطالب مربوط بشهر نیشابور و نیز نام عده ای از اعلام اهل سنت را ذیل شرح حال نظام الدین حسن بن علی نیشابوری مفصلاً نگارش دادیم .
ابوالحسن علی بن سهل بن عباس مفسر نیشابوری .

مؤلف بغیه از سیاق نیشابوری نقل کرده نامبرده زاهدی متدین و عابد و از پیشوایان فن قرائت بوده .

علی بن سهل در تحصیل علم کوشش بی نهایتی داشت و در فنون عربیت تبحر و مهارت ویژه ای بدست آورد و از شاگردان واحدی بود .

علی بن سهل در شب جمعه بیست و سوم ذیقعدہ ۴۹۱ (اصت) بدرود زندگی گفت .
ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن غزال نیشابوری نحوی مقری .

نیشابوری در سیاق مینویسد ابن غزال پیشوای نحو بود و در متعلقات این فن و علل نحوی مهارت کاملی داشت چنانچه از اطراف در اینخصوص مرجع فتوا بود و از افکار او استفاده میشد .

ابن غزال مقری پارسا و عامل بود مدتی ملازمت بونصر رامشی را اختیار کرده تا از مراتب کمالی او کمال بهره‌وری را بدست آورده بود .

ابن غزال در فنون فقه و قرائت بر او پیشی داشت و اخیراً جذبہ الہی دامن گیر او شد و در رشته‌ی سلوک وارد شد و در این رشته کمال تخصص را بدست آورد تا بجائی که عاشقان این راه از اطراف بجانب او شد ر حال میکردند و از روحانیت او بهره‌مند میشدند
ابن غزال بحال انزوا زندگی میکرد و از منزل بیرون نمیرفت و تنها در تشییع جنازه شرکت

می نمود .

ابن غزال در نحو و قرائات آثار مفیدی از خود باقی گذارد و اخیرا بر اثر انزوا و ریاضاتی که متحمل میشد اختلالی در نظم باطنیش بوجود آمد و بهمان وسیله به بیماری طولانی مبتلا شد چنانچه نیروهای ظاهری خود را از دست داد و در ماه شعبان سال ۵۱۶ (یثو) هجری بدرود زندگی گفت .

(۱۲۹) ابوالحسن علی بن فضال بن علی بن غالب فرزدقی قیروانی لغوی نحوی معروف به مجاشعی .

مجاشری آثاری دارد از قبیل تفسیر العمیدی در بیست مجلد و النکت در قرآن و شرح بسم الله الرحمن الرحیم در یک مجلد بزرگ و اکسیر المذهب در نحو در پنج مجلد و العوامل والهوامل در مبحث حروف والفصول در معرفت اصول والاشاره در تحسین عبارت المذمه در نحو العروض ، شرح معانی الحروف ، الدول در تاریخ بیشتر از سی مجلد و امثال اینها .

حافظ صفدی در الوافی مینویسد نامبرده پیشوائی در لغت و نحو و تفسیر بوده و آثاری در نظم و نثر دارد بشهرهای عراق و خراسان مسافرت کرده و مدتی در غزنه اقامت داشته و مقبولیتی همگانی بدست آورده و بخش مهمی از آثار خود را بنام بزرگان سرزمین غزنه تالیف کرده سپس به عراق عجم بازگشته و با وزیر نامی خواجه نظام الملک طوسی ارتباط پیدا کرده و سال ۴۷۹ (عطت) هجری وفات یافته .

مجاشری در بغداد بنقل از شیوخ مغرب زمینش به نشر حدیث میپرداخت ، صفدی پس از نقل کتب مزبوره مینویسد از آثار او شجره الذهب فی معرفه ائمه الادبست و گویند کتابی در تفسیر قرآن بنام الاکسیر در علم تفسیر در سی و پنج مجلد و کتابی بنام معارف الادب در هشت مجلد و امثال اینها تالیف کرده .

از اشعار اوست :

و خالص النیه والاعتقاد	والله ان الله رب العباد
و سوء افعالک الا و داد	مازاد نی صدک الا هوی
اقل ما فیها یذیب الجماد	و اننی منک لفسی لوعه
فاحکم بما شئت فانت المراد	فکن کما شئت فانت المنی
و انما بین ضلوعی فواد	و ما عسی تبلغه طاقتی

سوگند بخدائیکه پروردگار بندگان خود است و سوگند به نیت خالص و اعتقاد صحیح دل تو بجز از دوستی و عشق همهگونه نیتهای زشت و افعال ناپسند موجود است و همانا من در آتش شعله و اعمال تو میسوزم کمترین سوزندگی آن تا آنجاست که سنگها را آب میکند آری هرگونه فرمانی که میخواهی صادر کن زیرا آخرین مقصود منی و من تاب رسیدن به تو را ندارم و توانائی وصل تو برای من میسر نیست لیکن همواره در دل من جا گرفته و قلب من متوجه بتو است .

از اوست :

ما هذه الالف التي قد زدتم فدعوتم الخوان بالاخوان

چه الفتی است که افزوده و خوان (خیانتگران) را اخوان (برادران) خواندماید .

حافظ شمسالدین عبدالرحیم بن وهبان دو شعر زیر را بدان افزود :

ما صح لي احد فاجعله اخا في الله مخلصا او ففي الشيطان

اما مول عن و دادی ماله وجهه و اما من له و جهان

آری هرکسی را که در راه خدایا در راه شیطان دوست خود قرار دادم به دوستی خود باقی نماند و از دوستی من اعراض کرد و آنها که دست از علاقمندی بمن برداشتند یا یکتا بودند یا دورو (منافق) .

سیوطی در طبقات اشعار زیر را از او نقل کرده :

و اخوان حسبتهم دروعا فکانوها و لکن للاعادی

و خلتهم سهام صائبات فکانوها و لکن فی فواءدی

و قالوا قد صفت منا قلوب لقد صدقوا ولکن عن ودادی

دوستانی که آنها را زره خود میدانستم آری چنین بودند لیکن برای دشمنان من آنها را تیرهای به هدف رسیده‌ای خیال میکردم لیکن تیرهایشان دل مرا هدف قرار میداد اظهار میداشتند دل‌های ما از توصاف است راست میگفتند لیکن از دوستی من صاف بود (۱) .
ابوالحسن علی بن مفضل مزنی نحوی .

(۱) برخی اشعار مزبور را نسبت به امیرالمؤمنین علی (ع) داده و هم گفته ممکن

است از اشعار ابن رومی باشد .

در نحو و صرف استادی کامل بود و آثار ارزنده‌ای داشت و کتابی در علم بسمه تالیف کرده.

(۱۳۰) ابوالقاسم علی بن جعفر بن عبدالله اغلیبی سعدی صقلی معروف به ابن قناع از کاتبان و لغویان و نحویان بوده.

صلاح‌الدین صفدی مینویسد در نحو مهارت کاملی داشت و در فنونی که رشته‌ی تخصصیش بود آثاری تالیف کرد.

ابن قناع در حدود پانصد هجری از صقلیه که زادگاهش بود به مصر رفت دانشمندان آنسرزمین مقدم او را گرامی داشتند و مخصوصاً مورد توجه دولت آنروزگار مصر قرار گرفت. آثار او کتاب‌الافعالست این اثر از بهترین آثار اوست که در این زمینه نوشته شده لیکن کتاب افعال‌الحمار از کتاب او بهتر بوده ابن قناع در کتاب مزبور به تهذیب افعال ابن طریف و قوطیه پرداخته دیگر از آثار او ابنیه اسماء است در این کتاب همه‌ی بناهای اسما را گرد آورده و مطالب مربوط به آنها را نگارش داده.

دیگری کتابی است در عروض. دیگری کتاب دره خطیره است، در این کتاب بشرح حال صد و هفتاد سراینده جزیره پرداخته و بیست هزار بیت از نامبردگان در آن کتاب جمع آوری کرده دیگر لمح‌الملح و تاریخ صقلیه و شذور و امثال اینها.

ناقدان مصری که طلای دانش و کمال را در بوته نقادی در می‌آوردند نامبرده را در روایات مربوطه سهل‌انگار و بی‌توجه قلمداد کرده زیرا موقعیکه ابن قناع وارد مصر شد از روایت کتاب صحاح جوهری از وی جویا شدند. نامبرده اظهار بی‌اطلاعی کرده و اظهار داشت دسترسی به روایت آن کتاب پیدا نکرده و از آن پس که متوجه شد اهل علم مصر عنایت مخصوصی نسبت به کتاب مزبور دارند طریق اسنادی درباره‌ی آن برای خود ترتیب داد و مراجعان باو بتقلید از وی کتاب مزبور را از وی روایت کردند.

ابن قناع سال ۵۱۵ (هیئت) هجری وفات یافت.

از اشعار اوست در جوانیکه مخرج را نداشت و آنرا با حرف لام ادا میکرد و او را به اصطلاح عرب الثغ گویند (رسول لسول).

حلت عفودی و اوهبت جلدی

اما سمعتم بالفت فی العفد

و شادن فی لسانه عقد

عابوه جهلا بها فقلت لهم

مغیبه‌ی آهو چشمی را که گرهی در زبان داشت و گره‌های دل مرا میگشاد و پوست بدن مرا چون آتشی که بر آن افتد در هم میکشید مورد عیبجوئی قرار داده بآنها گفتم جای هیچگونه عیبجوئی نیست مگر نه شنیده‌اید که ارباب دم گره مردم و عقد قلبی آنها را بوسیله دم می‌کشایند یعنی اگر گرهی در زبان دارد لیکن دم گرم او آهن دل مرا آب کرده از اوست :

لاخیر فیه و لا صلاحا	زماننا ذا زمان سوء
للیل احزانهم صباحا	هل يبصر المبلسون فیه
طوبی لمن مات فاستراحا	فکلهم منه فی عناء

روزگار ما روزگار ناراحت کننده‌ایست که در آن خیر و سازش وجود ندارد آیا آنها که خود را بوی در آویخته‌اند برای شب اندوههای خود بامداد آسایش دیده‌اند؟ همه مردم گرفتارند و خوشا بحال کسیکه مرد و آسایش یافت .

مؤلف گوید بدیهی است اشعار مزبور از آثار معاصر او علی بن احمد فنجگردی است که از مردم یکی از قراء نیشابور است .

بطوریکه از سیاق نیشابوری نقل شده فنجگردی نظم و نثر را در کمال خوبی دارا بود، و فن لغت را از یعقوب بن احمد ادیب فرا گرفته و در ماه رمضان سال ۵۱۳ (جیث) وفات یافته .

مؤلف گوید مقصود از جزیره که ابن قطاع بشرح احوال سراینندگان آن پرداخته جزیره اندلس غربست که ما ذیل احوال احامده به نام بیشتر از بلاد آن اشاره کردیم .

و همنام او ابوالحسن علی بن حسن بن علان حرانی که حافظی ثقه و دانشمند بوده کتاب معمی در تاریخ جزیره مذکوره تالیف کرده و او از پیشینیان حفاظ بود و بطوریکه از ذیل وفيات الاعیان استفاده میشود سال ۳۵۵ (هنش) وفات یافته .

(۱۳۱) ابوالحسن علی بن ابوزید محمد بن علی نحوی شیعی امامی استرآبادی ملقب به فصیحی .

نامبرده علاقه خاصی به کتاب فصیح ثعلب سابق‌الذکر داشت و همواره به تدریس آن میپرداخت بهمین مناسبت به فصیحی شهرت پیدا کرد .

مؤلف بغیه مینویسد فصیحی فن نحور را از عبدالقاهر جرجانی فرا گرفته و ملک‌النحای

از شاگردان او بشمار است .

فصیحی پس از مرگ خطیب تبریزی به تدریس نظامیهی بغداد نامزد شد و او را به تشیع متهم ساختند .

از او در اینخصوص بازجوئی بعمل آورده اظهار داشت بدیهی است از تشیع خود هیچگونه ناراحتی و انکاری ندارم از سر تا قدم شیعه هستم .

مهر علی و آل مرا در دلست و بس با شیر اندرون شد و با جان بدرود بهمین مناسبت دشمنان علی و خصماء آل محمد او را از تدریس نظامیه معزول کرده و بومنصور جوالیقی را که جوالی مملو از دشمنی علی و اولاد او علیهم السلام بود به جای وی برگماردند .

درعین حال شاگردان اطراف او گرد می آمدند و از او درخواست تدریس میکردند وی اظهار میداشته اینک در منزل کرایه می نشینم و نان خوردن خود را بزحمت بدست می آورم و حال آنکه شما از همه گونه نعمت برخوردارید بهتر آنست از همانکسی استفاده کنید که مر بخاطر برقراری او از تدریس عزل کردید .

سلفی با او معاشر بوده و از وی روایت میکرده .

فصیحی روز چهارشنبه سیزدهم ذیحجه الحرام سال ۵۱۶ (ثیو) در بغداد بدرود زندگی گفت رحمة الله تعالی علیه .

موقعی او را از انزوا و گوشیه گیری نکوهش کرده وی در پاسخ اشعار ذیل را از طبع موزونش انشا نمود .

اللہ احمد شاکرا	فبلائہ حسن جمیل
اصبحت مستورا معا	فابین انعمہ اجول
خلوا من الاحزان خف ال	ظہر یقنعنی القلیل
حرا فلا من لمخ	لسوق علی و لا سبیل
لم یشفنی حرص علی	الدنیاء و لا امد طویل
سیان عندی ذوالغنی ال	متلاف والرجل البخیل
و نفیت بالیاس المنی	عنی فطاب لی المقیل
والناس کلهم لمن	خفت مؤنتہ خلیل

خدا را سپاسگزارم و از گرفتاری او با خرسندی هرچه تمامتر استقبال میکنم سرازبالش راحتی در حالتی برمیدارم که غرق در نعمتهای خدایم و از هرگونه اندوهی آسوده و به اندکی قناعت میکنم و آزادی هستم که زیر بار هیچ مخلوقی نمیروم و کسی بارمندی بردوش من ندارد و حرص دنیا و آرزوی طولانی آن مرا آزار نمیدهد و آدم بخیل و سخی در نظر من یکسانند و از آنجا که از همه آرزوها مایوسم باندک آسایشی خرسندم و اطمینان دارم آدمیکه باندک موهنه و هزینهی قناعت کند و بسازد مردم او را دوستار خواهند بود .

شیخ ابوالفتح رازی قده در تفسیر ارزندهاش موسوم به روحالجنان ذیل آیه شریفه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن اظهار داشته ابن سکره نحوی در نکوهش از شیعه که آنان متعه را تجویز نموده و اظهار داشته طلاقهائی که در یک مجلس اتفاق می افتد هرچند هفتاد طلاق هم باشند نیازی به محلل ندارند اشعار ذیل را سروده .

یا من یری المتعه من دینه	حلا و انکانت بلا مهر
و لا یری سبعین تطلیقه	تبین منها ربه الخدر
من هیئنا طابت موالید کم	فاجتهد وافی الحمد والشکر

ای کسانی که متعه را تجویز میکنید و قرارداد زناشویی را بدون کابین درست می دانید و هفتاد طلاق را موجب افتراق زن از شوهر نمیدانید از اینجا میتوان به پاکی و درستی فرزندان شما پی برد و شایسته است که شما از خدای خود کمال شکرگذاری را بعمل آورید .

فصیحی بعدها در پاسخ او گفت :

بناتکم یا منکری متعه الاولی	راوها رضا فی دینهم غیرمنکره
اما انتم ما ان معضم لقولتی	عبید لهم فیما یرون مسخره
و فعلی سکر لاسک کل مصوب	لما قاله فی الطاهرین ابن سکره

و شما ای گروهیکه متعه را که در آغاز اسلام معمول بوده مورد انکار قرار داده یقین بدانید مورد خشنودی دختران شما نیز بوده و هرگاه شما ازگفتهی من رنجیده خاطر نشوید خواهم گفت بندگان آنهائید و عمل من نیز اثبات می کند حقیقت امر را و ابطال میکند عقیده نارسای ابن سکره را که با آل طاهرین محمد درافتاده است .

ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن علی سکون حلبی از نجاه شیعه وامامی مذهب

بوده .

مؤلف بغیه از یاقوت حموی نقل کرده نامبرده از فن نحو و لغت اطلاع کامل داشت و دانشمندی خوشفهم و در نقل مطالب سلیقه‌ی بخصوصی داشت و به تصحیح کتابها علاقه خاصی نشان میداد کمتر اتفاق می افتاد مطلبی را بر صفحه کاغذ بیاورد مگر اینکه آنرا در خاطر می سپارد و از حقیقت آن اطلاع کاملی بدست می آورد.

ابن سکون سراینده‌ی ماهر و از نصیریها (علی دوستان) عصر خود بوده ابن سکون آثاری دارد و حدود ۶۰۶ (خو) هجری وفات یافته.

ابن نجار گفته نامبرده فن نحو را از ابن خشاب و لغت را از ابن قسار آموخته و در فقه به آئین شیعه گرایش داشته و در این علم مهارتی کامل داشته و به تدریس میپرداخته و عالمی دیندار و متعهد و سخاوتمند و جوانمرد بوده.

ابن سکون بمدینه منوره مسافرت کرده و در آنجا زیست داشته و منصب کتابت امیر مدینه را بعهدده گرفته سپس بشام رفته.

از آثار نظمی اوست:

خذا من لذیذالعیش مارق اوصفا	و نفسکما عن باعث الهم فاصرفا
الم تعلمان ان الهموم قواتل	واحجی الوری من کان للنفس منصفا
خلیلی ان العیش بیضاء طفله	اذا رشف الظمان ریقنها اشتفی

از خوشیهای زندگی آن اندازه که در اختیار است بهره‌ور شوید و خودتان را گرفتار اندوه نسازید زیرا اندوهها کشنده هستند و انسان خردمند شخص با انصافست همانا زندگی و شادکامی مانند شیر پستان مادر طفل خردسالست که هرگاه تشنه کامی آنرا بچشد تا اندازه‌ی از تشنگی او جلوگیری مینماید.

(۱۳۲) ابوالحسن علی بن حسین بن علی ضریر نحوی ملقب بجامع باقولی.

مؤلف بغیه از وشاح بیهقی نقل کرده جامع باقولی در علم نحو، کعبه‌ای بود که در مدینه افاضل آن عصر پرده‌داران و خادمان آن بوده و پس از وی بدرستی از قدمهای علمی او پیروی کردند.

جامع باقولی سال ۵۳۵ هجری شعر زیر را بخراسان فرستاد.

ولیست خراسان التی کان خالد بها اسد اذکان سیفا امیرها

خراسان در روزگار امارت سیف آنخراسانی نیست که بتواند خالد در آنجا خود را

شیر غران معرفی نماید .

افاضل خراسان ہریک برای آن شرحی نگاشتند .

جامع باقولی در فنون نحو بہ پایہای رسیدہ کہ می توانست بر ابوالحسن فسوی و عبدالقاهر جرجانی ایراد بگیرد و استدراکات او مورد توجہ و قبولی اعلام وقت واقع شود .

آثار او عبارتند از شرح الجمل ، الجوہر ، الجمل ، استدراک بر ابوعلی فارسی ، التبیان در شواہد قرآن ، علل القرائہ .
از اشعار اوست :

احبب النحو من العلم فقد	یدرک المرء بہ اعلی الشرف
انما النحو فی مجلسہ	کشہاب ثاقب بین السدف
یخرج القرآن من فیہ کما	تخرج الدرہ من جوف الصدف

از ہمہ دانشہا علم نحو را انتخاب کن زیرا آدمی میتواند بہ توسط آن بہ عالیترین مراتب شرافتمندی نائل آید همانا نحوی در مجلس خود مانند شہاب ثاقبی است کہ در تاریکی فضا می درخشد دانشمند نحوی حقایق قرآن را از دہان خود مانند گوہری کہ از میان صدف بیرون می آید ابراز میدارد .

زین الدین علی بن حسین بن قاسم بن منصور بن علی موصلی معروف بہ ابن شیخ عوینہ از فقہا و اصولیہای عہد خود بودہ .

جدش علی از پارسایان و گوشہگیران روزگار خود بود و در خانقہ موصل بہ حال انزوا میگذرانید تصادفا خانقہ مزبور از آب دور بود و او از این نظر بہ زحمت بسر میبرد در یکی از شبہا بر اثر روئیائی کہ برای او اتفاق افتاد پس از بیداری گوشہ خانقہاش را کاوید چشمہ آب خوشگواری ظاہر شد و از این موضوع کہ محمول بر کرامت او بود وی را شیخ عوینہ نامیدند و نوادہاش را بہمان مناسبت ابن شیخ عوینہ گفتند .

مؤلف بغیہ بہ نقل از درر مینویسد ابن شیخ سال ۶۸۱ (فتا) ہجری در موصل متولد شدہ فن قرائت را از واسطی ضریر و فقہ و اصول را از سیدر کن الدین استرآبادی و نحو را از شمس معید و شمس بن فضل اللہ حجری تبریزی و مہذب الدین نحوی در بغداد فرا گرفت و برخی از جامع الاصول را از تاج الدین بن بلدحی نحوی استفادہ کرد و از طرف او بہ اجازہ

نائل آمد .

ابن شیخ پس از حج بیت‌الله وارد دمشق شد و از فضلاء آنجا به بهره‌وری پرداخت و مراتب حدیث را از مزی و زینب دختر کمال از طریق سماع استفاده کرد .

ابن شیخ نیکو محاضره و زیبا شمایل و فروتن و دوستار اهل علم و نیکوکار بود . آثار او شرح مفتاح ، شرح تسهیل ، شرح مختصر ابن حاجب ، شرح بدایع ابن ساعانی نظم حاوی صغیر و امثال اینهاست .

ابن شیخ در ماه مبارک رمضان سال ۷۵۵ (هذ) هجری در موصل بدرود زندگی گفت . (۱۳۳) ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن احمد خوارزمی عمرانی ملقب به حجه الافاضل و فخرالمشایخ .

صلاح‌الدین صفدی در الوافی مینویسد عمرانی تقریباً در سال ۵۶۰ (ش) هجری وفات یافت .

عمرانی فنون ادب را از زمخشری فرا گرفت و از بزرگترین شاگردان او بشمار می‌آمد چنانچه در خوشنویسی و ایراد عبارات فصیح و الفاظ مناسب کسی بگرد او نمیرسید . عمرانی علاوه بر فنون ادب ، فن حدیث را از زمخشری و امام عمر ترجمانی و حسن بن سلیمان خجندی و عبدالواحد الباقر حی و دیگران استفاده کرده . عمرانی حرص عجیبی به سماع روایات و امثال آنها داشت و با هرکس روبرو میشد میکوشید تا از او کسب کمال نماید و با آنکه از همه‌گونه فنون معموله برخوردار بود مردی دیندار و نیکوکار و پارسا بود و بمذهب رای و عدل گرایشی داشت و معتزلی مرام بود . آثار او المواضع والبلدان ، اشتقاق الاسماء ، تفسیرالقرآن ، از اشعار اوست :

رایتک تدعی علم العروس	کانک لست ترضی فی عروس
فکم تیزی بشعر مستقیم	صحیح فی موازین العروس
کانک لم تحط مذکنت علما	بمخبون الضروب ولا العروس

می‌بینم ادعای علم عروس میکنی و چنان معلوم است از آنرشته‌ایکه هستی خرسند نمیباشی چه بسا اتفاق افتاده بر اثر بی‌اطلاعی شعر صحیح و درستی را با عرضه داشتن به میزانهای عروضی از درجهی اعتبار بیرون برده‌ای متأسفانه از آنساعتی که در اندیشه‌ای

این فن درآمدهای احاطهای به ضرب مخبون و عروض آن ننموده‌ای.

خبین در اصلاح عروض اسقاط دومین حرف ساکن از رکن است چنانچه الف فاعلن را ساقط کنند و فعلن گویند. ضرب رکن آخر مصراع دوم است چنانچه ابتدار کن اول همان مصراع است و عروض رکن آخر مصراع اولست شعر ذیل نیز ضمیمه‌ی قصیده‌ایست که درستایش از رسولخدا (ص) عرض کرده است.

اضاء برق و سجف‌اللیل مسدول کما یهز الیمانی و هو مصقول

برقی درخشید و حال آنکه پرده‌ی شب آویخته شد چنانچه شمشیر یمانی که صیقل دیده از نیام بدر آید و در تاریکی میدان بحرکت درآورده شود.

ابوالحسن علی بن محمد بن ابراهیم بن موسی خزرگی از مردم اشبیل مغرب زمین و از فقهاء مشهور است.

صفدی گوید خزرگی پیشوائی فاضل و کثیرالتصنیف بود آثاری در اصول فقه نوشته و از اوست ناسخ و منسوخ، البیان فی تنقیح البرهان، ارجوزهای در اصول الدین و همین ارجوزه را در ضمن چهار مجلد شرح نموده، تقریب‌المدارک در این کتاب برخی از کتاب التمهید ابن عبدالبر را بصورت اختصار آورده است و سال ۶۱۱ (اخی) هجری وفات یافته.

(۱۳۴) ابوالحسن علی بن ثروان بن زید کندی نحوی پسر عموی تاج‌الدین کندی.

صلاح‌الدین صفدی گفته کندی در بغداد متولد شده و در آنجا نشو و نما یافته و فن ادب را از ابومنصور جوالیقی و دیگران بهره‌مند شده تا در این رشته مهارت ویژه‌ای به دست آورده.

کندی خط را نمکین مینوشته و لغات و کلمات را درست ضبط می‌نموده و مقبولیت بخصوصی در پیشگاه نورالدین ایوبی پیدا کرده و از خاصان او بوده.

حسن بن هبه‌الله و هبه‌الله بن عساکر کتاب معرب ابن جوالیقی را از او روایت کرده‌اند.

کندی سال ۵۰۰ پانصد هجری یا پیش از آن متولد شده و سال ۵۶۵ (هش) هجری در دمشق بدرود زندگی گفت.

ابن قفطی در تاریخ‌النحاه از وی نامبرده تا آنجا که نوشته جمال‌الدین به عزم دیدار پسر عمویش تاج‌الدین در خانه‌ی او رفته تصادفاً بدیدار او نائل نگردید دو شعر ذیل را با

جمله حضر ابالمساکین به درخانه او نوشت .

حضر الکندی معنا کم فلم
لو راکم لتجلی همه
یرکم من بعد کد و تعیب
و غدا عنکم بحسن المنقلب

کندی با زحمت زیاد در خانه‌ی شما آمد و تصادفاً زیارت شما دست نداد و هرگاه به زیارت شما نائل میشد اندویش برطرف میگردید و بخرمی بخانه‌ی خود مراجعت مینمود .
از اوست :

هتک الدمع بصوب هتن
یا اخلائی علی الخیف اما
کلما اضمرت من سر خفی
تتقون الله فی حیث المطی

اشک ریزانم را با آستین خود پاک میکنم و اسرار پنهان خود را در دل نگه میدارم ای دوستان من از خدا بترسید و اینهمه راه دور و دراز را بر من آسان سازید .
مؤلف گوید بزودی ذیل احوال ابن ابی اصیبه خواهیم نوشت نامبرده از شاگردان کندیست .

علی بن زید کاشانی نحوی یکی از اصحاب ابن جنی بوده و خط مضبوط و مرتبی داشته یاقوت خط او را که سال ۴۱۱ نوشته دیده است .

مؤلف گوید ابوبکر کندی معروف به سیبویه ثانی از نحات معروفست ذیل شرح احوال سیبویه بنام او اشاره خواهد شد انشاءالله .

ابوالحسن علی بن موسی بن علی بن موسی انصاری سلمی اندلسی جیانی مشهور به ابن نقرات .

ابن نقرات از فضلا و نامداران عصر خود بوده کتاب شذور الذهب در فن کیمیا (طلا سازی) از آثار ارزنده‌ی اوست .

صفدی مینویسد ابن نقرات سال ۵۹۳ (تصح) هجری وفات یافت و هیچیک از کیمیاگران به پایه او نرسیده تا بتواند حقایق کیمیاگری را چون او برشته نظم درآورد و فصاحت و بلاغت را با مضامین شیوا و گفتاری نمکین در ذیل اصطلاحات کیمیاگری رعایت نماید تا بجائی که گفته‌اند ابن نقرات اگر با این اثر ارزنده خود فن طلا سازی را فرا نداده آئین ادب و طریقه‌ی فصاحت و بلاغت را کاملاً آموخته است .

نمونه‌ای از اشعار کتاب مزبور .

هی الشمس الا انها قمریه
 اذ الفلک الناری اطلع شهبها
 ترائت عروسا برزه الوجه تبغی
 فزوجها بکرا اخاها لامها
 فعادبها و کان فراقها
 فجن هوی لما استحفت بنفسه
 و لما ثنته عن طبیعته التي
 تعالی عن الاشباه لونا و جوهرها
 هی البدر الا انها کامن الشهب
 علی الذروه العلیا من الفصن الرطب
 زفافا و کانت خلف الف من الحجب
 ابوها رجاء فی الموده والقرب
 له سببا ان مات من شده الحجب
 و طار فقالت بعد جهد له حسبی
 بدت عنه الا ان یباعلها قلبی
 و حل فلم ینسب الی طینه الترب

آن خورشید است نه چنین است بلکه ماهست آن ماه شب چهارده است نه چنین است بلکه یکی از شهابهای ثاقب است هرگاه کوره آتشین شهابهای خود را بیفروزد و بر شاخه‌های تر درآویزد از میان بوته عروس زیبا چهره‌ای که در اطاق زفاف قرار گرفته و در پس هزار حجاب بوده آشکار گردد یعنی طلا پس از این پدرش (ادواتی که برای کیمیا بکار می‌برند) آن را بمناسبت ایجاد دوستی با برادر مادریش همسری میدهد و محبتی که از شدت علاقمندی از بین رفته باز میگردد ممکن است از زیادی علاقمندی بصورت فراری درآمده طیران کند لیکن کیمیاگر با قدرت خاصی که دارد آنرا مهار کرده و در بوته نگهداری میکند و آنگاه که فرار را از طیران باز داشت عروسی بدست می‌آید که دل من فریفته زناشویی او میگردد درنگش از همه بهتر و گوهرش از همه ارزنده‌تر و به طینت خاکی هیچگونه شباهتی ندارد.

صدفی پس از نقل ابیات مزبور گفته شد و الذهب مشتمل بر هزار و چهارصد و نود بیت بوده و همه آنها در خوبی و زیبایی برابر با ابیات نمونه‌اند که فوقا اشاره کردیم و باید اعتراف کرد هیچیک از سراینندگان توانا قدرت ایراد چنان اشعاری را در لباس کیمیاگری ندارند و من کسی را مانند او ندیده‌ام.

(۱۳۵) ابوالحسن علی بن ابوسعید عبدالرحمن بن احمد بن یونس بن عبدالاعلی

صدفی مصری منجم مشهور و معروف به ابن یونس.

مؤلف زیج حاکمی معروف به زیج ابن یونس.

ابن خلکان گوید کتاب مزبور زیج مهمی است که در ضمن چهار مجلد تدوین شده‌اند یونس در این زیج تمام اقوال و آراء منجمان و ستاره‌شناسان را با توضیح هرچه تمامتر ایراد

کرده و از هیچ موضوعی که مربوط به زیج‌شناسی بوده فروگذاری نکرده و من با آنکه زیج‌های بسیاری از اساتید این فن دیدهام هیچیک را به اهمیت آن نیافته که موضوعات زیج‌شناسی را کاملا ایراد کرده باشد .

ابن یونس در آغاز آن اظهار میدارد این زیج را بنا بامریه‌ی ابوالحاکم عزیزحاکم مصر تالیف و تصنیف نموده .

ابن یونس در فن نجوم ماهر و در سایر علوم نیز نیروی تصرف داشت و در شعر نیز طبع موزونی داشت و زیج یحیی بن منصور را که محل توجه مصریها بود و در تقویم کواکب و امور مربوط به ستاره‌شناسی بدان اعتنای مخصوصی داشتند اصلاح کرد .

قاضی ابوعبدالله محمد بن نعمان اطمینان فوق‌العاده‌ای باو داشت چنانچه در جمادی الاولی سال ۳۸۵ فرمانی دائر به تعدیل او صادر کرد .

ابن یونس فرزند ناخلفی داشت و تمام آثار و تصنیفات او را پس از مرگش در برابر چند رطل صابون فروخت .

ابن یونس همه عمرش را در رصدبندی ستارگان و زایجه موالید گذرانید و در این رشته، اعمال محیرالعقول و بیمانندی از او بظهور میرسید .

امیر مختار مسیحی از ابوالحسن منجم طبرانی نقل کرده موقعی باتفاق ابن یونس به کوه مقطم رفته وی در برابر ستاره‌ی زهره ایستاده جامه و عمامه‌اش را از تن و سر بیرون آورده و بجای آن لباس قرمز رنگ زنانه پوشیده و روبند سرخ‌قلمی بسرانداخته عود بیرون آورده بنواختن پرداخت و بخور سوزانید و کارهای عجیب و بیسابقه‌ای از او بظهور رسید .

امیر مختار در تاریخ مصر مینویسد ابن یونس آدم ابله و بی‌خردی بود از جمله کارهای او اینکه کلاه دراز نوک‌باریکی بسر میگذازد و عمامه دور آن می‌بست و عبای خود را بر بالای آن می‌انداخت و خود آدم درازقدی بود و با اینحال سوار بر مرکب میشد و مسخره مردم قرار میگرفت زیرا مردم عموماً او را بدینحال می‌شناختند علاوه براین از پوشش لباس‌کهنه و چرکین خودداری نمی‌نمود .

و با آنکه خود را بدین وضع شهرت داده بود در زایرجه‌ها و امور ستاره‌شناسی خطائی از او سر نمی‌زد و درست و بجا احکام نجومی را بیان میکرد چنانچه دیگران که از هر جهت مراعات حفظ‌ظاهر خود را مینمودند در احکام خود بخطا برمی‌خوردند .

ابن یونس از جهت تادب دیگران عود مینواخت .

ابن یونس صبح روز دوشنبه سوم شوال سال ۳۹۹ (شصت) در مصر وفات یافت و در جامع مصر بر جنازه اش نماز خوانده شده و در فرائین مدفون گردید .

مؤلف گوید یونس نحوی که نام و فتاوی او در کتابهای عربی مکرر آورده شده از پیشینیان نحو و معاصر با خلیل و استاد سیبویه و کسائی و فراء و ابوعبیده و خود شاگرد ابو عمرو علا و دیگران بوده و سال ۱۸۲ (قبح) در سن هشتاد و هشت سالگی درگذشته .

(۱۳۶) ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن محمد اشبیلی اندلسی معروف به ابن خروف بفتح خاء و راء مضموم بدون تشدید بمعنی برهی نر گوسفند پیش از این ذیل احوال احمد بن عبدالرحمن لخمی قرطبی بمناسبت اینکه ابن خروف با نوشتن کتاب تنزیه ائمه النحو نقضی بر کتاب تنزیه القرآن قرطبی وارد آورده نام بردیم و ضمنا نوشتیم ابن خروف شرحی بر کتاب سیبویه و شرح دیگری بر جمل شیخ عبدالقاهر نوشته و در آخر کار دیوانه شده چنانچه با بدن عور از خانه بیرون میرفته در این ترجمه بمطالب دیگری ذیلا اشاره می نمائیم .

از جمله آثار او کتابی در فرائض، ردی بر ابوزید سهیلی و عده از ادیبان .

ابن خروف شرح مفید و ارزنده ای را که بر الکتاب سیبویه نوشت آنرا به حاکم مغرب زمین تقدیم کرد و در مقابل هزار دینار جایزه گرفت ؟

ابن خروف سال ۶۰۹ (خط) یا ۶۰۵ (خه) وفات یافت بنا بر این با تاریخ قبلی سال فوت او دائر در یکی از سالهاست .

از اشعار اوست خطاب به حاکم دمشق که جوان خوش سیمائی را محبوس کرده بود .

اقاضی المسلمین حکمت حکما اتی وجه الزمان به عبوسا

حبست علی الدراهم ذاجمال ولم تسجنه از سلب النفوسا

ای داور مسلمانان: فرمانی صادر کردی که بر اثر آن چهره روزگار را غممنده ساختی فرمان دادی جوان زیبا چهره ای را بخاطر دراهم معدودی زندان کنند و حال آنکه او را در آن هنگام که دلهای فریفتگان را می ربود زندانی ننمودی .

ابن خروف از طرف قاضی محیی الدین بن زکی مامور شد تا تصدی امور بیمارستان نوری را بعهدہ بگیرد در آن هنگام دربان بیمارستان مردی بود بنام سید (بکسر سین بمعنی

گرگ) دربان مزبور موجبات ناراحتی ابن خروف را بوجود آورد وی دو شعر زیر را خطاب بقاضی بتوسط شهاب‌الدین قوسی که از شاگردانش بوده برای او فرستاد .

مولای مولای اجرنی فقد اصبحت فی دار الاسی والحتوف
و لیس لی صبر علی منزل بسوابه السید و جدی خروف

ای آقای من ای آقای من ، مرا از خانه مرگها و ناراحتیها در پناه خود نگهداری کن و مطمئن باش در خانمایکه دربان آن گرگست نمیتوانم برقرار بمانم زیرا گرگ آدمخوار است و جد من بره .

شهاب‌الدین قوسی گوید نجم‌الدین بن لهیب ابن خروف را به میهمانی دعوت کرد نامبرده اجابت ننموده شعر زیر را در هجوش سرود .

ابن اللهیب دعانی دعاه غیربینه ان سرت یوما الیه فوالدی فی ابیه

ابن لهیب مرا به میهمانی دعوت کرد باید بگویم او مرا به ضیافت نطلبیده بلکه پدرش لهیب (شعله برافروخته) مرا به میهمانی خوانده هرگاه روزی دعوت او را اجابت کنم بدیهی است پدر من درپدرش لهیب یعنی در آتش خواهد بود .

و نیز دو شعر زیر را بنقل شهاب‌الدین در نکوهش از ابن لهیب گفته :

یا بن اللهیب جعلت مذهب مالک یدعوا الانام الی ابیک و مالک
یبکی الهدی ملاء الجفوف و انما ضحک الفساد من الصلاح الهالک

ای پسر لهیب ، مذهب مالک را رویه‌ی خود قرار دادی که مردم را به سوی آتش و مالک دوزخ میخواند آری مذهب مزبور هدایت را در حالیکه از اندوه اشک چشمش خشکید میگریاند و همانا فساد و ناراستی از صلاحیکه مایه‌ی هلاکت است میخندد .

باز بنقل نامبرده درباره‌ی او گفته :

لا بن اللهیب مذهب فی کل غی قدذهب یتلوا الذی یبصره تبث یدا ابی لهیب

ابن لهیب مرا می‌دارد که بطرف هر عمل گمراه کنندهای توجه میکند و با دیدهای که پیوسته به آتش دوخته آیه تبث یدا ابی لهیب را تلاوت مینماید یعنی خود میگوید خدا خشک کند دو دست پدرم لهب را باز او گفته ابن خروف اشعار زیر را برای قاضی بهاء‌الدین نوشته و از او درخواست پوست گوسفندی داشت :

بهاء‌الدین والدنییا و نورالمجد والحسب

طلبت مخافه الأنواء
و فضلک عالم انی
حلبت الدهر اسطره
من نهماک جلد ابی
خروف بسارح الادب
و فی حلب صفا حلبی

ای قاضی کہ نور درخشنده دین و دنیا و چراغ تابان بزرگواری و حسبی بجهت جلو گیری از سرما درخواست دارم پوستینی از پوست پدرم بمن ارزانی فرمائی و حال آنکہ مرا بہ ادب میشناسی و اطلاع داری جد من خروف است و از شیر من روزگار آشامیده و صفا و سازگاری در او و من بوجود آمده .

از اوست :

و اشربوا کل صباح لبنا
و اعکسوا ذاک الی اعدائکم
و اشربوا کل اصیل عسلا
من متی النیل او رقص الفلا

به دوستان خود هر صبح و شام شیر و عسل بیاشامانید و بدشمنانتان از آب گندھی نیل و ریگ بیابان بخورانید .

موقعی از ظرف شرابی به لباس او ترشحی شده وی بنا بر مذاهب اهل سنت کہ آنرا نجس نمیدانسته اظهار داشته .

لا ترجون لمثلی من هذا لراح توبه
فانما هی لیلی و انما انا تربہ
منتظر نباشید کہ مانند منی از ترشح چنین مایع صافی توبه کرده و کنارہ گیری نمایم و حال آنکہ آن مانند لیلا و من مانند خاک راه او هستم یعنی اثر از آن میباشم .

صفدی پس از نقل اشعار مزبور اظهار داشته شهاب الدین قوسی گفته ابن خروف شبانگاہی (بر اثر بیماری روحی) در چاهی افتاد و مرد و رخت بجهان دیگر برد .

(۱۳۷) ابوالحسن علی بن حمید بن اسماعیل معروف بہ ابن صباغ .

صفدی مینویسد معظم له عارفی زاهد و بزرگی پارسا بود سال ۶۱۲ (بیخ) هجری در قنای سعید مصر رحلت کرد و در رباطہ مدفون شد .

ابن صباغ با مشایخ و نیکوکاران روزگار خود ملاقاتها کرده و گروهی از مصاحبت و راهنمائیهای او بهره ور یها یافتند .

ابن صباغ دارای احوال و مقامات خاصه ای بود و مشایخ اقلیم سعید مصر صحبت او را غنیمت میدانسته و هر گاہ یاران او منحصر بہ شیخ ابو یحیی بن شافع بودند باز ہم در

گامهائی که در راه تربیت سالکان برداشته کافی بحال او بود .

ابن صباغ قرائت قرآن و تجوید را از ناشی فقیه و حدیث را از شیخ ابو عبدالله محمد بن عمر قرطبی استفاده کرده .

از گفتار اوست العقل القامع قل من یوءتاه خردی که حقیقت موهومات را از میان ببرد کمتر اتفاق می افتد خردمندان از آن برخوردار باشند .

از اوست یرزق العبد من الیقین بقدر ما یرزق من العقل بنده بهمان اندازه از نعمت یقین برخوردار میشود که از سفره عقل استفاده کرده .

از او پرسیدند توحید چیست ؟ پاسخ داد اثبات الذات بنفی الجبهه و اثبات الصفات بنفی التشبیه توحید آنست که انسان متوحد ذات خدا را بدون آنکه در جهت مخصوصی وجود داشته باشد اثبات کرده باشد و صفات او را بدون آنکه شائبه تشبیهی در میان باشد به ثبوت رسانیده باشد .

از اوست در ضمن قصیده طولانی .

تجردت من دنیای والسیف لم یکن
لیبلغ نجح السعی حتی تجردا
از دنیای خودم دست برداشتم و به لباس تجرد درآمد زیرا اطمینان دارم شمشیر
برا تا موقعیکه از غلاف بیرون نیامده بمقصود خود نمیرسد و نیز از اوست :

علیک هذا بعلم الواحد الاحد
تجنی ثمار جنان الخلد للامد
واجمع همومک فیه لا تفرقها
لعل انک تخطی منه بالرشد

برتو باد از علم توحید که حقیقت یکتای بی همتا را از نظر یکتائی ذات و صفات بیان میکند کمال استفاده را بنمائی تا بتوانی برای همیشه از میوه های بهشتهای ذات و صفات بهره مند گردی و بهمین نسبت همگی هم و غم خود را به فرا گرفتن آن مصروف دار و تفرقه های در خاطر خود بوجود میاور ممکن است بدینوسیله از هدایت واقعی و رشد حقیقی ارزنده کنی .

مؤلف بمناسبت ابن صباغ عارف مینویسد .

محیی الدین صالح بن عبدالله بن جعفر اسدی کوفی مکی معروف به ابن صباغ از علما مالکی مذهب بوده و کتاب فصول المهمه که در شناخت ائمه طاهرین و شرح حالات خاندان عصمت بوده از آثار اوست .

ابوسالم محمد بن طلحه بن حسن بن محمد شافعی مشهور به ابن صباغ .
 نامبرده از اعلام بنام شافعی مذهب است کتاب مطالب السئول فی مناقب آل الرسول
 از آثار اوست و در ماه رجب سال ۶۵۰ هجری در شهر حلب از تالیف آن آسوده شده .
 (۱۳۸) رشیدالدین علی بن خلیفه بن یونس بن ابی القاسم خزرجی انصاری مصری
 معروف به ابن ابی اصیبعه طبیب .

صلاحالدین صفدی در کتاب الوافی پس از آنکه نامبرده را بعنوان علامه رشیدالدین
 انصاری ستوده مینویسد مشارالیه در قاهره پایتخت مصر نشو و نما کرد و در طب و حکمت
 مهارت ویژه‌ای بدست آورد و در فن موسیقی و بخصوص نواختن عود استادی کامل ورئیزی
 بنام بود و آوازی دل‌انگیز داشت .

ابن ابی اصیبعه علم ادب را از کندی فرا گرفت و در سن بیست و پنج سالگی به علم
 طب و معالجات بیماران پرداخت و نزد فرزندان عادل (ابوبکر عیسی پادشاه مصر و امثال او)
 موقعیت مهمی بدست آورد و در اوان جوانی و دوران کامرانی در سن سی و هفت سالگی سال
 ۶۱۶ (خیو) بدرود حیات گفت .

ابن ابی اصیبعه به زبان ترکی و فارسی سخن میگفت و اشعاری به زبان پارسی میسرود
 و در انشاء و نگارش نیز قدرتی تمام داشت .

و در دمشق بتوسط شیخ‌الشیوخ صدرالدین حمویّه خرّقه‌ی فقر پوشید .
 آثار او الموجز المفید در حساب اینکتاب در ضمن چهارمقاله و بنام ملک امجدتالیف
 شده ، المساحه ، الطب ، طب‌السوق .

اینکتاب را برای یکی از شاگردانش تالیف کرده از آثار او کتابی است بنام مقاله در
 این مقاله نسبت نبض و موازنه‌ی آن را با حرکات موسیقی بیان کرده و مقاله‌ی دیگری را به
 خصوص از برای علت آفرینش کوهها مقرر ساخته و دیگری الاسطقات در اینکتاب بتعلیقات
 و تجربیاتی را که در طب بدست آورده پرداخته .

ابن ابی اصیبعه در تاریخ‌الاطباء بشرح حال مفصلی از او ایراد نموده انتهى .
 مؤلف گوید از اینجمله بدست می‌آید تاریخ مذکور از آثار خود ابن ابی اصیبعه‌است
 و صلاح‌الدین صفدی در بسیاری از مواضع کتاب مخصوصا ذیل احوال گروهی از اطبا و حکما
 از آن نقل کرده از جمله ذیل ترجمه همنامش (۱) .



ابوالحسن علی بن سلیمان طبیب مینویسد .

ابن ابی اصیبعه گفته نامبرده طبیبی فاضل بود و در فن حکمت و علوم ریاضیه قدرتی بکمال داشت و در فن طب امتیاز بخصوصی از سایر اطبا بدست آورده و در احکام نجوم و امور مربوط بستاره‌شناسی استادی بنام بود .
نامبرده در روزگار العزیز بالله و فرزندش حاکم میزیست و در ایام الظاهر لاعزازدین الله باز بحاکم پیوست .

آثار او عبارتند از اختصارالحاوی در طب ، الامثله ، التجارب ، النکت والاخبار ، الخواص الطیبه که از کتابهای بقراط و جالینوس استفاده کرده ، التعليقات الفلسفیه وامثال اینها .

و نیز بمناسبت همنام دیگرش مینویسد :

ابوالحسن علی بن سلیمان زهراوی .

ابن ابی اصیبعه گفته نامبرده در حساب و هندسه ماهر بود و در علم طب نیز مهارت کاملی داشت از آثار اوست الارکان فی المعاملات علی طریق البرهان .
زهراوی حداکثر علوم ریاضیه را از ابوالقاسم مجریطی و شاگردان او اسفاده کرده است ، مؤلف گوید شرح حال استاد ادب ابن ابی اصیبعه را بنام ابوالحسن علی کنندی پیش از این متذکر شدیم و نیز شرح حال شیخ طریقتش صدرالدین حمویه را در باب ابراهیم نگاشتیم .

ابوالحسن علی بن خلیفه نحوی موصلی معروف به ابن المنقی .

از نحات عصر خود و مؤلف کتاب المعونه در نحو است .

ابن منقی سال ۵۹۳ (صحت) هجری وفات یافت .

صفدی مینویسد ابن منقی پارسائی پرهیزکار و دلاور و صاحب منزلت و خشناک
گویند مردی بر او وارد شد ابن منقی از او پرسید از کجا می آئی؟ وی پاسخ داد از

(۱) کتاب مزبور از آثار نامبرده نیست بلکه از تالیفات برادرزاده اش احمد بن قاسم است که از اطبا و دانشمندان اواسط قرن هفتم هجری بوده و کتاب مزبورش در ضمن پنج مجلد به نام عیون الانباء در طبقات الاطباء به طبع رسیده .

پیش علامه‌ی دنیا و مرادش سعید بن مبارک معروف به ابن‌الدهان بود .

ابن منقی که سابقه‌ی عصبانیت داشت خشمناک شده بالبداهه گفت :

و قالوالاعور الدهان حبر يفوق الناس في ادب و کيس
فقلت بجيس خير منه علما و ان الكلب خير من بجيس

گفتند ابن دهان کور دانشمندی است که در ادب و زیرکی بر همه‌ی مردم برتری دارد

گفتم هرگاه چنین است نجاست از او بهتر است و حال آنکه سگ از نجاست برتر است .

گویند در مجلس تاج‌الدین شهرزوری ابن منقی با ملک‌النحاه به مباحثه پرداخته و

پس از گفتگوی بسیار ملک‌النحاه از ابن منقی تقاضای شیرینی کرد ، ابن منقی گفت :

عندی للشيخ مليك النحاه ربح شتاج سكنت في خصاه
لا عسل عندي و لا سكر فليعذر الشيخ و ياكل خراه

نیزه‌ی تیزی از من در اختیار ملک‌النحاه میباشد که بدون شک در خصیه او فرو رفته

و اینک برای راحتی خود از من خواستار شیرینی شده باید باو گفت انگبین و شکری حاضر

ندارم تا حلوائی برای او ترتیب دهم بنابراین شیخ نامبرده پوزش مرا بطلبد و در حال

حاضر از ما تحت خود استفاده کند .

گویند هنگامی جمال‌الدین اصفهانی وزیر از وی گله‌مند شده که چرا به ملاقات او

نمی‌آید و ضمناً او را عتاب کرد ، ابن منقی بهمین مناسبت روزی بدیدن او رفت دربان که

او را نمی‌شناخت از ورود او جلوگیری نمود نامبرده این اشعار را برای وزیر فرستاد .

اني اتيتك زائرا و مسلما كيما اقوم ببعض حق الواجب
فاذا بابابك حاجب متبرطم و عمود دارك في حرم الحاجب
و لئن رايتك راضيا بفعاله فجميع ذلك في حرم الصاحب

بمنظور زیارت و عرض سلام بحضور تو آمدم تا بدینوسیله برخی از حقوق واجب ترا

ادا کرده باشم متأسفانه دربان که آدم سیاه چهره خشمناک و لب درنه‌ای که ستون‌خانه‌در

فلان او باد بود مرا از دیدار تو بازداشت .

اینک اگر از کار او خرسندی خود خانه هم در فلان صاحب خانه باد .

ابوالحسن علی بن رضوان بن علی بن جعفر مصری .

نامبرده از مشاهیر اطباء مصر و در کلمات دائرهمورخان به رئیس‌الاطباء شناخته شده .

آثار او عبارتند از: تفسیر ناموس الطب بقراط حکیم و کتاب المعاجین والاشربه وادویه مفرده و رساله‌های مهمی درباره‌ی مسائل ارزنده‌ی طب و حکمت از قبیل عدد تبها و بهبودی داء الفیل و توحید فلاسفه و اثبات نبوت خاصه از نظر تورات و فلسفه و رد بر محمد بن زکریا رازی در علم الهی و آگهی از حیل‌گری ستاره‌شناسان و شمارش تبهای خلط آور و ابطال طریقه ابن بطلان و امثال آنها .

حکیم مؤمن تنکابنی در کتاب تحفه از او مکرر نقل کرده .

از جمله موضوعات قابل توجهی را که صفدی درباره‌ی ابن رضوان نقل کرده آنست که نامبرده در خصوص کمالاتی که دارا بوده از هیچ استادی استفاده نکرده و معتقد بوده مطالبی را که انسان از کتابها بدست می‌آورد و از مطالعه‌ی آنها استفاده میکند به درجات برتر و بالاتر از اطلاعاتی است که از ناحیه‌ی معلمان و استادان کسب میکند .

ابن بطلان مذکور که خود از طبیبان نامی آنروزگار و از سرشناسان دانشمندان آنعهد بوده عقیده او را نپذیرفته و در ضمن کتاب مستغنی عقیده‌ی او را مردود شناخته و فصل بخصوصی را در آن کتاب بمنظور اینکه مطالبی که از افواه رجال استفاده میشود به درجات برتر و بالاتر از معلوماتی است که از صفحات کتاب بدست می‌آید منعقد ساخته بخصوص که اگر اختلاف سلیقه هم در مؤلفان بوجود آید که بدون شبهه باید از وجود استاد بهره‌مند شد .

ابن بطلان در وجه هفتم از علل وارده بر ابن رضوان مینویسد مفسران به مناسبت به کار بردن موجه معدوله را بجای سالبه بسیطه اظهار داشته‌اند هرگاه فصل مزبور را دو شاگرد ارسطو بنام ثاؤ فرسطس و اودیموس از معظم‌له استفاده نکرده و در میان دانشمندان انتشار نداده بودند از هیچ کتابی حقیقت آن استفاده نمیشد .

صفدی پس از نقل کلام ابن بطلان اظهار داشته مؤید گفته‌ی ابن بطلان ، دانشمندان میگویند لاتاخذوا العلم من صحفی و لامصحفی یعنی کمالات خود را از کسی که تنها در کسب کمالات به مطالعه کتابها برگذار کرده و قاری که تنها به تلاوت قرآن کریم پرداخته منحصر ندانید و از کسی بهره‌مند شوید که خدمت استاد نموده و رنج حضور او را تحمل نموده .

و در اینخصوص تصحیف حماد راویه کافی است و نیز اشتباه و تصحیفی که برای ابن حزم و اوهامی که برای ابن جوزی اتفاق افتاده دلیل بر نیازمندی به استاد است و نیز ابن

سینا با موقعیت خاصی کہ دارد از آنجا کہ در ایراد ادویہ مفردہ خود ساختہ بودہ وبذہن خویش مفرور گردیدہ از اشتباہ و تحریف باز نماندہ و بنطاقلن را بتقدیم با بر نون بمعنی پنج برگ بجای آنکہ در حرف باء ضبط کند در بخش نون آوردہ و بنطاقلن بتقدیم نون بر با خواندہ .

مؤلف گوید با خواست خدا ذیل احوال شیخ بہائی بہ برخی از اشتباہات شیخ الرئیس اشارہ خواهیم کرد .

(۱۳۹) ابوالحسن علی بن محمد بن حسن بن یوسف بن یحییٰ مصری سراینندہ ماهر مشہور بہ ابن نبیہ و ملقب بہ کمال الدین .

صلاح صفدی ذیل فرزندان صلاح الدین ایوبی مینویسد ابن نبیہ با ملک اشرف موسی ارتباط پیدا کرد و دیوان انشاء او را بعہدہ گرفت و در نصیبین ساکن بود و همانجا در یازدہم جمادی الاولی سال ۶۱۹ (ذی ط) وفات یافت .

نامبردہ پس از این اظہار داشتہ چنان می پنداریم خود ابن نبیہ دیوانش را تنقیح و تہذیب نمودہ و در رخاصی از بحر موج طبع رسایش در آن بہ نمایش گذاردہ والا معمول نیست سراینندہای چون او با داشتن چنان طبع بلندی دیوانش منحصر بہ ہمین دیوان مختصر باشد .

شہاب الدین قوسی در تذکرہاش مینویسد ابن نبیہ اشعار زیر را دربارہی کودکی کہہ فرا گرفتن ہندسہ مشغول بودہ از سرودہہای خود برای من نقل کرد :

وبی ہندسی الشکل یسبک لحظہ و خال و خد بالعدار مطرز

و مذ خط بر کار الجمال عذارہ کفوس علمنا انما الخال مرکز

کودکی کہ رخسارش اشکال ہندسی را کاملا نشان میداد و از چشم و خال وگونہاش کہ بسرخی آراستہ بود دیدگان ما را بخود متوجہ نمود باید گفت از آنہنگام کہ پرگار رخسار دلربایش چہرہی او را خط زیبائی کشیدہ مانند دائرہایست کہ خال گونہاش مرکز آن را تشکیل دادہ .

ابن نبیہ پسر بچہی یہودی را در دمشق دیدہ فریفتہ او شدہ گفت :

من آل اسرائیل علقتمہ اسقمنی بالصدق والتیہ

قد انزل السلوٰی علی قلبہ و انزل المن علی فیہ

بیکی از کودکان بنی اسرائیل علاقه قلبی استوار کردم مرا برآستی بیمار و در بیابان تیه (بی آب و علف) بیچاره رخسار خود نمود آری او آری او مرغ فراری سلوی (کبک) را در دل خود بیرواز درآورد و ترنجبین شکرین را بر لبان خود هویدا ساخت از آنطرف دل مرا برد و از طرف دیگر لبان شکرین خود را بمن نمایاند .

شهاب الدین گفته باتفاق او به دیدار وزیر صفی الدین رفتیم تصادفا در آنموقع وزیر بر اثر تب شدیدی بلرز سختی دچار شده بود ابن نبیه شعر ذیل را بالبداهه گفت :

تبا لحماک التی اضنت فواءدی ولها هل لی سئلتک حاجه فانت تهتز لها
بدابه تبی که اندام ترا فرا گرفته و در دل من خوفی برقرار کرده که با این حال که
ترا بحرکت آورده آیا حاجت مرا بر می آوری .

وزیر دستور داد او را در مقابل جائزه بیت مزبور به استخدامی دیوان اوقاف جامع معمور برگمارند و از مزایای آن کمال استفاده را بنماید .

شهاب الدین گفته اشعار ذیل منتخب از اشعار قصیده اشرفیه است که نامبرده از سروده های خود برای من نقل کرده .

برزنا الی الرمی فی حلیه حسان الوجوه خفاف المضارب
بنادقهم فی عیون القسی کاحدا قهم تحت قسی الحواجب
فتلک لها طائر فی السماء و هدی لها طائر القلب واجب

همراه گروهی از زیبارویان تیرانداز به تیراندازی رفتیم تیراندازان خوش قیافه ای که گلوله های آهنینشان در چشمان کمان گر و همه شان مانند چشمان آهووش خود آنها بود که در زیر کمان ابروانشان قرار گرفته .

آری آن بندقها برای هدف گرفتن پرنندگان آسمانی بود و این تیرهای دیدگان برای پرنندگان قلبی من .

شهاب الدین گفته ابن نبیه قصیده بقانون صنعت رقطا بنام مضمار الخواطر در ستایش از وزیر علم الدین یحیی بن صاحب صفی الدین سابق الذکر سروده بخشی از آن ذیلا آورده میشود .

قد فاز عندی رجل بحبه يستعجل
ریم عزیز فافر شویدن مخلخل

اضلنا فلا تـری	لنایرشل سیل
نویح قلب صبه	قلب مشوق و جل
لیس یطیع قلبه	فلا تلح عزل
قم یا ندیم نرتوی	من کف ریم یرفل
یرحل حیانا بصب	ح تحت لیل یسبل
بکفه قد شعشت	کبرق لیل یعجل
جل فلا یدخل غـ	م قط قلبا تدخل
یحیای کن لی ان هـ	ساز من مززل
لا خوف من آتاته	برب عزم یکفل
هذا قصید بک قد	جل فلا یمثل

نزد من مردی به مرتبه ارجمندی رسیده که هرچه زودتر باید بمحبت و علاقمندی باو کوشید آهوی خوشخط و خالی است که همه را فریفته خود کرده و از دست ما فرار نموده ما را در فراق خود گمراه نموده چنانچه راهی به جایگاه خود نداریم دل نوحه گر من فریفته او شده آری قلب با شور و بیمناک دل او هیچگاه مطیع فریفتگان خود نمی شود بنابراین سخن چینان را به سخن چینی و ادار مکن اکنون ای ندیم من آماده باش تا از دست آهوی فراری جامی بنوشیم چه ممکن است بدون اطلاع ما و پیش از بامداد در تاریکی شب رو به فرار گذارد از آن جامی بنوشیم که در دست او مانند برق جهنده تیرگی شب دل ما را بر طرف میکند بدیهی است دلی که جایگاه عنایت تو باشد بالاتر از آنستکه اندوهناک شود درعین حال دل متزلزل مرا بتوجه خودت آرامش ده زیرا بخدائیکه کفالت همگان رابعهده گرفته پس از آن دیگر از هیچ ناگواری و اهمای ندارد .

این قصیده چکامه ایست که چون در ستایش تو سروده شده مثل و مانندی بر آن از هیچ سراینده ای بظهور نخواهد رسید .

شهاب الدین گوید ابن نبیه اشعار زیر را در حضور من برای صفی الدین صاحب مذکور

سرود :

فمت لیل الصدود الا قلیلا	ثم رتلت ذکرکم ترتیلا
و وصلت السهاد اقبیح وصل	و هجرت الرقاد هجرا جمیلا

حين الفی علیہ قولا ثقیلا
 اخذته الاحداق اخذا و بیلا
 فی بحار الدموع سبحا طویلا
 غصنا طلیحا و لا کتیباً مهیلا
 حین اضحی من احبها زنجیلا
 مس ارحمونی و مهلوهم قلیلا
 قد تبتللت للثناء تبتیلا
 انه کان وعده مفعولا
 ت فانی صریرهن صهیلا
 کم الی الله فاتخذہ وکیلا
 و قریضی اقوی و اثوم قیلا
 فاختر عنا لمدحه التنزیلا

مسمع کل من کلام عزولی
 و فواء قد کان بین ضلوعی
 قل لرامی الجفون ان عینی
 ماس عجبا کافه ما رای بی
 و حمی عن محبه کاس ثفر
 بان عنی فصحت فی اثرالعی
 انا عبد للصاحب ابن علی
 لا تسمه وعدا بنیل نوال
 راع اعدائه بصفرا لیراعا
 و اذا کان خصمک الدهر والحر
 ان محدحی له اشد و طاء
 جل عن سایر البریه قدرا

شبی که آثار فریفتگی در من بوجود آمد اندکی از آنرا آرام گرفتم سپس بیاد شما پرداختم و آیات عشق شما را با کمال آرامش تلاوت کردم .

بیداری را به زشت‌ترین وصلی رسانیدم و از خواب به بهترین وضعی دوری کردم آن‌گاه که بار سنگین گفتار خود را بدوش سخن‌چین خویش بیفکنم سخنان مرا از او خواهید شنید دل من که در میان پهلوهای من قرار گرفته مورد شدیدترین موءاخذه دیدگان قرار گرفته بگو بکسی که پلکان دیدگان را هدف تیر خود قرار میدهند همانا چشم من مدتی است طولانی که در دریا‌های اشک غوطه‌ور است آری او سبکسری کرد و گویا در وجود من شاخه خارداریا ریگ فراوان مشاهده ننموده و از دوستار خود پشتیبانی نموده کاسه دندانی که از علاقمندی باو شراب زنجبیلی نوشیده از من مفارقت کرد در پی قافله فریاد زدم بمن ترحم کنید در اندکی قافله را از رفتار باز دارید من بنده‌ی صاحب فرزند علی هستم و برای خاطر ثنا گستری او از همگان چشم پوشیدم از او تقاضای وعده جائزه مکن که وعده‌ی او بیش از پیش انجام داده شده است ، در برابر دشمنان او را تهیدست دیده و صدای آنها چون شیبه اسب بپندارید و هرگاه روزگار از در دشمنی با تو درآید بخدا پناهنده شو و او را بهترین وکیل و پناهگاه خود بدان همانا ستایش من از تو استوار است و شعر من به اندیشه تو موافق

است از آنجا که چکامہی من بر اثر ستایش از تو مقامی عالی را بدست آورده آنرا از قرآن کریم اقتباس کرده و برخی از آیات آنرا در آن گنجانیدیم .

از اوست در ضمن قصیدہای :

و فی الکله الحمراء بیضاء طفله
بزرق عیون السمر یحیی احوارها
اشارلہا نفع الجیاد سراقا
بہ دون سترالخدر عنا استتارها
لہا طلعه من شعرها وجبینہا
تعانق فیہا لیلہا و نہارها

در میان ہودج سرخفامی بچکک سفید چہرہای نشستہ کہ اطراف او را نگہبانان از چشم بد محافظت نمودہ علاوہ بر آن شیبہ اسبان نیز پردہ دیگری برای نگہداری از فراہم آورده آری جبین سپیدرنگ و موہای سیاہرنگ او دست بدست ہم دادہ و دررخسا او شب و روز را پدیدار ساختہاند .

از اشعار اوست :

سوای فی سلوتہ یطمع
اوضحتم الرشید فمن یہتدی
بی ضیق العین و ان اطنبوا
الیل من شعرتہ مسبل
فعنفوا ان شئتم اودعوا
و قلتہ الحق فمن یسمع
فی الحدق النجل وان اوسعوا
والشمس من طلعتہ تطلع

جز من دیگران در فریفتگی باو چشم طمع دارند بنا براین چہ خوار کنید آنها را بوفاق خود بخوانید دست از عشق او بر نمیدارند راہ ہدایت را آشکار کردید پس چہ کہ بدان ہدایت میشود و سخن حق را گفتید چہ کسی می شنود دیدہی من کار را و راہ را بر تنگ کرد و در اینخصوص تفاوتی وجود ندارد چہ از بخل حدیقہی چشم را تنگ کنید فراخ سازید تاریک تر از موی اوست آزاری کہ بر زمین کشیدہ میشود و طریقی کہ گام برمید و حال آنکہ خورشید از درخشندگی رخسار او درخشانست .

از اشعار اوست :

ابانا ایہا القمر المطل
یزید جمال وجہک کل یوم
و ما عرف السقام طریق جسمی
یمیل بطرفہ الترکی عنی
ففی جفنیک اسیاف تسل
ولی جسد یدوب و یضمحل
ولکن دل من اہوی یدل
و لیس لذاک الی میل

صدقتم ان ضيق العين بخل
و بخل العين للسرى مضل
اذا نشرت ذوائبه عليه
یری ماء یرف علیه طل

ای ماهی که زمان درخشیدن تو بطول انجامیده از پس ابر فراق طالع شوزیرا در میان دو پلک تو شمشیرهایی است از نیام بیرون آورده هرروز به زیبایی رخسار تو افزوده میشود و همه روز بدن من میگاهد و آب میشود بدن من از بیماریها اطلاع نداشت لیکن کسیکه دل من با و نگرانست او را به بیماری گرفتار کرد ترک غارتگر دیده از من میپوشد و بسوی من گهیچگونه تمایلی ندارد راست گفتید که تنگ چشمی دلیل بر بخالت است و چشم تنگ آدم عاشق را گمراه میسازد هرگاه گیسوان او پراکنده شود عرق چون باران از آن ریزان گردد .
صدی گوید من دو شعر زیر را از بیت چهارمین او اقتباس کرده ام .

اترك هوا الا تراک ان شئت ان
لا تبئلی فیهم بهم و ضیر
و لا نزج الجود من وصلهم
ما ضاقت الاعین منهم لخير

اگر بخواهی به اندوهناکی و بیچارگی مبتلا نشوی عشق ترکهای غارتگر را از سر خود بیرون کن و تا هنگامیکه دیدگان آنها از وصول هرگونه خیری تنگی میکند ما از وصل آنها بهره‌ای نخواهیم داشت .
از اشعار اوست :

جد و جدی بحب لاه و اودی
من بنی الترك لين العطف قاسی
بفوءادی تذکاره و هو ناس
ضيق العين وهی من صفها لبخل
القلب سهل القیاد صعب المراس
فان جاد كان ضد القیاس

شوق من به علاقمندی به سرگردانی مرا وادار نمود و یادآوری در دل من برقرار ساخت با آنکه او کاملاً از علاقمندان خود خاطر میکرد آری او از مردم ترک‌زبان بود که ظاهراً مهربانی میکرد و در باطن دلی تیره داشت زود مردمان را به بند خود مبتلا مینمود و تسلیم علاقمندان خود میگردد تنگ‌چشم بود و تنگ‌چشمی او دلیل بر بخالت او است و اگر تنگ‌چشمی آدم سخاوتمندی باشد برخلاف قانون و مخالف با قیاس مرسوم است .
از قصائد اوست :

یا ساکنی السفح کم عین بکم سفحت
نرحتم فهی بعد البعد قد نرحمت
لهفی لطیبه انس منکم نفرت
لابل هی الشمس زالت بعد ما جنحت

بیضاء حجبها الواشون حین سرت
 یقتص من و جنیتها قلب عاشقها
 یهتز بین و شاحیها قضیب نقا
 و اسود الخال فی محمر و جنتها
 لها جفون و اعطاف عجبت لها
 و روضه و جنات الورد قد خجلت
 تشاجر الطیر فی اشجارها سحرا
 والقطر قدرش ثوب الدوح حین رای
 باکرتها و حمام الروض نافرہ
 ما بین عذران ماء کاللجین طفت
 بکر اذا من سماء مسها لبست
 تشعشت فی ید الساقی و قد مزجت
 یسعی بها اهیف خفت معاطفه
 للحسن ماء و مرعی فوق و جنته
 قالوا تعشق سوا هذا فقلت لهم
 فی احسن الناس اشعاری اذا نسبت

عنی فلو لمحت صبغ الدجی لمحت
 ان ضرجت قلبه باللخط او جرحت
 حمایم الحل فی افنانه صدحت
 کمسکه نفحت فی جمره لفحت
 بالسقم صحت و بالسكر السدید صحت
 فیها ضحی و عیون النرجس اتفحت
 و مالت القضب للتعنیق و اصطلحت
 مجامر الزهر من اذیاله نفحت
 عن البروج بكف الصبح اذو ضحت
 و اکوس کنضار ذائب طفحت
 ثوب الحباب حیا منه و استحت
 کانها بنصال الماء قد ذبحت
 لکن روادفه من ثقلها رجحت
 ربیع عینی فیہ کما سرحت
 لی همه لدنی قد ما طمحت
 و فی اجل ملوک الارض قد مدحت

ای کسانیکہ در دامنه کوه جای گرفته چه بسیار دیدگانی است کہ از عشق و علاقمندی
 بشما اشکشان جاری است و حال آنکہ شما آب چشم آنها را اثر بی اعتنائی و دوری خودتان
 خشک نمودید بدیہی است خوشی و خرمی در کنار شماست و بدابحال فرحناکی از شما دوری
 کند آری آنچنان خوشی مانند خورشیدی است کہ پس از تاریکی بوسط آسمان رسیده باشد
 درخشندگی را در نظر دارم کہ در هنگام کوچ کردنش سخن چینان آنرا از من ممانعت کردند
 و دیگر نمی درخشد آری اگر تاریکی درخشید آنہم درخشان خواهد شد، دل عاشق او از
 دو گونه او خبر میدہد مخصوصا اگر اشک چشمش بخون آلودہ شود یا کارد فراق او را مجروح
 سازد در میان دو زلف چون حمایلش گردن سپید و دلربایش را بحرکت میآورد و در آن
 هنگام کبوتران سخنان دلدوزش در اطراف او بصدا در می آیند خال سیاه رنگ او در رخسار
 گلگونش مانند روغنی است کہ بر روی آتش ریخته و سوخته شدہ باشد پلکان شگفت آوری

دارد که از زیادی زیبائی و دلفریبی گاهی آدمی را بیمار میسازد و هنگامی مبهوت و افتاده از کار از نرگس جادویش بوستانهای پراز گل و باغهای پر از لاله شرمندماند مرغان درروی شاخهای بوستان رخسار او در زد و خوردند و قضیب گردن و شاخه زیبای او باصلاح آنها اقدام میکنند .

قطرات باران در آنهنگام که منقلها و عنبرسوزان شکوفههای خوشبو را مشاهده میکند بر دامن درختان فرو میریزد و در اولین ساعت بامداد بود که کبوتران بوستانها از برجهای بامداد پرواز کردند و جامهائی که مانند زر آب شده بوده در میان گودالهائی از آب نقره فام بحرکت درآمدند شراب ناب دختر بگری است که باران آسمان در هنگامیکه در میان آب جامه حباب بر اندام خود راست میآورد از او شرمنده است آری در میان دست ساقی درخشندگی خاصی دارد و آنچنان با دست او مخلوط گردیده که گویا به تیرآب از پای در آمده این جامها بدست باریک میانی در میان مستان بحرکت میآید که پلکان چشم را با نرمی و طنازی هرچه تمامتر بهم میآورد درعین حال از بس به حاضران می نگرد و چشمک میزند سنگینی در آنها احساس میشود آب و گیاهی که رخسار او را فرا گرفته هرگاه دیدگان بدانها مینگرد بهار روح افزائی را بنظر می آورد .

بمن گفتند بدیگری علاقمند شو پاسخ دادم من در فریفتگی او همتی بکار برده که هر چه در برابر آن قد برافرازد از بیخ برمیکنم .

اشعار خود را در ستایش از بهترین مردمان اختصاص داد و دواز بزرگوارترین شهریاران جهان بوسیلهی آنها ستایش کرده ام .

صدی گوید پیش از این بمناسبت احوال صفی الدین عبدالعزیزبن سرایاحلی (سابق الذکر) قصیده ای بهمین وزن که از آثار او بود ذکر کردیم لیکن قصیده ابن نبیه از قصیده ی وی به آرایش شعری نزدیکتر و مناسبتر بود پس از این افزوده منم قصیده ای به همین وزن دارم لیکن شرمندهام قصیده ی خود را پس از قصیده ابن نبیه ایراد نمایم ، درعین حال از آنجا که انسان مفتون گفتار خود است ایجاب میکند قصیده ی خود را ذیل اثر روح بخش ابن نبیه ایراد کنم .

و فی لها الحسن طوعا بالذی اقترحت فلوراتها بدور التم لا فتضحت
کانها البدر فی لیل الذوائب قد تقلدت بالنجوم الزهروا نستحت

تفری حشای و تفنیہا لو اخطہا ما ضربتک الصفاح ابیض لو صفحت
 بذلت فی وصلہا روحی فقد خسرت تجارت الحب فی روحی و ما ربحت
 زیبائی از او کمال پیروی را کرد تا بحدیکہ اگر ماہہای شبہای چہارده او را ببینند
 از شرم سر بزیر آورند رخسار او مانند ماہ شب چہارده است کہ در میان تاریکیہای گیسوان
 او میدرخشد و بستارگان درخشانی آرایش یافته اعضای مرا از ہم میشکافد و دیدگان اودر
 نابودی آنها می کوشد و ہرگاہ با من از در علاقمندی درآید بدون شک شمشیرہای سپید
 گون او ہیچگونہ زیانی نسبت بمن بوجود نمی آورند در راہ وصل اواز جان گذشتم و روح
 من زیان کرد و خود او در کانون محبت من بتجارت برخاست و روح مرا در معرض فروش در
 آورد سردی نبرد قصیدہ صفدی شانزده بیت است کہ بہ چہار بیت از آن اکتفا شد .

از اشعار ابن نبیہ است :

خدمت بدیوان المحبہ ناظرا علی غرہ یا لیتنی فیہ عامل
 وحاسب فرط السقم جسمی فلم تکن یوافیہ الا اعظم و مفاصل

در دیوان محبت بہ خدمت پرداختم و بہ جبین درخشانی نگران بودم و آرزومند
 شدم ایکاش کارگذار آنجا بودم بدن رنجور من زیادی درد و رنج را بہ محاسبہ آورد و
 چیزی برای او باقی نماندہ جز استخوانہا و مفصلہائی چند .

ابن نبیہ شعر بدیعی گفتہ کہ ہر دو کلمہی آن مقلوب دیگرست .

و هو لبق اقبل فیہ ہیف کل ما املک ان غناہیہ

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال ابوالحسن علی بن محمد بن رستم شامی معروف
 بہ ابن ساعاتی از صفدی نقل کردیم نامبرده اظہار داشتہ ابن ساعاتی دیوان بزرگی در
 سہ مجلد تدوین کردہ و حداکثر مردم او را سرایندہای بزرگ می شمارند ، متاسفانہ من او را
 با آنکہ آثار بسیاری از او در دست انتفاعست ہمپایہی با ابن نبیہ نمیدانم .

گویند روزی در سنین جوانی اظہار داشت ابن منقذ اخی واحدثکم ابن منقذ برادر
 من و جوانتر از ہمہی شماست ابن ساعاتی کہ از حضار بود گفت مرویک این قول روایت
 شدہ توست ، ہر دو از گفتارشان نظر تصحیف را داشتند ابن نبیہ گفتہ بود ابن منقذاجی
 واحد بکم من ہمراہ ابن منقذمی آیم ہریک از ما بہ چند درہم می ارزیم ؟ ابن ساعاتی
 پاسخ داد مروء تک باندازہ مروءت سخن لطیفی بودہ .

پس از مرگ ابن نبیه شهاب‌الدین ابوالخطاب ربیع نیل با اشعار ذیل از مرگ وی یادآوری کرده و از او سوگواری نموده .

شعراء الزمان ان المعانی
مات روح القریض و اخترم ال
والمعالی تبکی علی ابن‌النبیه
فضل و حسن‌البدیع والتشبیه
فالقوافی من بعده فی التیه

ای سراینندگان روزگار همانا معانی الفاظ و مراتب عالیہ کلمات بر مرگ ابن نبیه می‌گیرند زیرا روح شعر مرد و اساس فضیلت و تازه‌گوئی و تشبیهات نوین از پایه متزلزل گردید ابن نبیه در هنگام انشاد اشعار آیه موسی بود و پس از او قوافی شعری در بیابان تیه بی‌اطلاعی ماندگار شدند .

(۱۴۰) ابوالحسن علی بن ابوعلی محمد بن سالم بن محمد ملقب به سیف‌الدین آمدی از اصولیها و حنبلیها بود سپس مذهب شافعی را برگزید .
آمدی از قبیله بنی ثعلب بود نخست در بغداد ساکن شد سپس بشام و مصر و دمشق مسافرت کرد .

کتاب الاحکام فی اصول الاحکام و آثار دیگر در اصول و حکمت و منطق از تالیفات او بوده‌اند .

ابن خلکان در تاریخ معروفش و فیات الاعیان به مختصری از شرح حال او اشاره کرده و متعرض است چگونه از شهری بشهر دیگر مسافرت میکرد و تغییر عقیده میداد تا آنجاکه گوید سپس بدیار مصر هجرت کرد و در مدرسهایکه نزدیک بمقبره‌ی شافعی بود بتدریس اشتغال یافت و مدتی در جامع ظافری قاهره انجام وظیفه میکرد و گروه بسیاری از کمالات او بهره‌مند میشدند و شهرت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد در این اوقات عده از فقهاء مصر بروی حسد بردند و او را بفساد عقیده و مرام تعطیل که دست خدا را از انجام امور کوتاه میدانند و گریه کردند بمذهب حکماء نسبت داده و برای اثبات ادعای خود پرونده‌ای تشکیل داده و باخط خود مهدورالدم بودن او را نوشته و امضا کردند .

ابن خلکان گوید بطوریکه اطلاع یافته‌ام یکی از فقهاء خردمند و روشنفکر آنروزگار هنگامیکه فهمید نامبردگان تعصب نابجا علیه وی بظهور میرسانند و آنشخص هم از همان عده‌ای بود که باید پرونده‌ی قتل او را امضا کند موقعیکه پرونده را برای امضاء و توشیح

محضر نزد او آوردند وی این دو شعر را نوشت :

حسدوا الفتی از لمینالوا سعیه فالقوم اعداء له و خصوم

كضرائر الحسناء قلن لوجهها حسدا و بغضا انها لذمیم

براین جوان که پرونده قتل علیه او را تشکیل داده نظر باینکه موقعیت و مقام او را در نیافتد حسد بردند بنابراین امضاکنندگان قتل او همگی دشمنان و کینه‌توزان اویند اینان مانند هووهای هستند که برخسار زیبای هووی خود حسد برده و از راه کینه‌توزی او را ناپسند و زشت‌رو قلمداد کردند .

نامبرده ذیل دو شعر را بنام معروف خود امضا کرد .

سیف‌الدین هنگامیکه از تعصب خشک فقهاء مزور و دکاندار با اطلاع شد دیار مصر را ترک گفته و پنهانی از آنجا بیرون رفته عازم شام شد و در شهر حمات ساکن گردید و بتالیف اصول‌الدین و اصول فقه و منطق و حکمت و خلاف پرداخت و همه‌ی آثارش را در کمال خوبی و ارزنده‌گی تالیف نمود .

ابن خلکان پس از آنکه به برخی از کتابهای او اشاره کرده مینویسد نامبرده دارای بیست مجلد تالیف است .

بعد از این بمناسبت محل او مینویسد آمدی با همزه ممدوده و میم مکسور و دال بی نقطه منسوب به آمد است که شهر بزرگی است از دیار بکر همسایه شهرهای روم .

مؤلف گوید دیار بکر مملکت پهناور است که در شمال بغداد واقع شده و بزرگترین شهرهای آن موصل و حرانست و ما در باب احامده بحث مفصلی از آنرا ایراد کرده‌ایم .

مؤلف الوافی بالوفیات در یکی از تعلیقات و حواشی خود نوشته سیف‌الدین یکتای دهر و امام عصر بود آثار او گوشها را پر کرده و همگان به پیشوائی او اقرار نموده رهبر علم کلام و تنها کسی بود که خواص و عوام بعظمت او اعتراف کرده .

مؤلفات او مشهور و تعلیقاتی که بر کتابهای دیگران نوشته معروفست و از نقادان اسلامی و از شخصیت‌هایی است که مردم در حلال و حرام و نقض و ابرام باور جوع می‌کنند پس از این شعر معروف ذیل را شاهد آورده .

اذا قالت حذام فصدقوها فان القول ما قالت حذام

هرگاه حذام سخنی گفت گفته‌ی او را تصدیق کنید زیرا گفته‌ی او است منحصر بگفته‌ی اوست .

آمدی سال ۵۵۱ (ثنا) هجری در آمد متولد شده موقعیکه به سن چهارده سالگی رسید از آمد به بغداد رفت و در آنجا به درس امام ابوالفتح نصر بن فتیان حنبلی حاضر شد و فن خلاف را مطابق با مرام او از وی فرا گرفت طولی نکشید بمذهب شافعی گرایش پیدا کرد و بدین مناسبت به مصاحبت شیخ ابوالقاسم بن فضلان رسید و نزد او نیز فن خلاف را فرا گرفت و موارد اختلاف شافعیها و حنبلیها را کاملا بدست آورد و طریقه شریف و زوائد اسعد میهنی و چهل قسم از اقسام جدل را محفوظ داشت .

سیفالدین از بغداد عزیمت حلب نمود در آنجا به مصاحبت شهابالدین سهروردی حکیم بزرگوار و نامی افتخار پیدا کرد و از کمالات این حکیم عالی مقام کمال استفاده را نمود تا بجائی که خود گفت بر اثر مصاحبتی که با وی نمودم و اطلاعات بی نهایتی را که از او فرا گرفتم گوئیا دریائی از کمالات را نوشیدم .

سیفالدین پس از این از حلب به مصر و اسکندریه رفت طالبان علم و دانشمندان مقدم او را گرامی داشتند و اطراف او اجتماع نمودند وی در آنجا مجلس مناظره ای منعقد ساخت و با دانشمندان عصر به مجادله و مناظره اشتغال میورزید .

از آنجا به حمات دمشق رهسپار شد حاکم حمات نامبرده را مورد توجه والتفات ویژه خود قرار داد و کمکهای شایانی باو نمود و یکی از مدارس حمات را در اختیار او در آورد سیفالدین چندی را در آنجا بسر میبرد و به وظایف تدریسی اشتغال داشت .

در اینموقع ملک اشرف عیسی بن عادل حاکم دمشق بدون اطلاع از فرمانفرمای حمات وی را به دمشق دعوت کرد سیفالدین دعوت او را اجابت کرد و مخفیانه به دمشق عزیمت نمود .

شاه دمشق مدرسه عزیزیه را در اختیار او در آورد و بیشتر از آنچه تصور می رفت به موقعیت او افزود و از هیچگونه کمکی به وی فروگذاری ننموده و محصلان از اطراف به منظور بهره‌بری از او بجانب او کوچ میکردند .

سیفالدین طبعی عالی و دلی آکنده از محبت و اعتقادی پسندیده داشت و کمتر اتفاق می افتاده مانند معاصرانش پابند تعصبات خشک و پوشالی بوده و در صدد مزاحمت دیگران بوده باشد .

عده از پیروان احمد حنبل و مالک و ابوحنیفه بدرس او حضور می یافتند و او از همه

آنها کمال بزرگداشت را بجا میآورد تا بجائیکه روزی باو گفتند از طرز رفتار شما چنان به دست میآید حنبلیها را بر دیگران برتری میدهید و بیشتر آنها را موردالتفات قرار میدی سیفالدین با لبخند همراه با شوخی گفت مرتد در صدد شکست مسلمانان نمیباشد .

صفدی گوید یکی از یاران ما که از شاگردان او بود اظهار داشت برخی از دانشمندان که خود از مشاهیر فضلاء آن عصر بشمار میآمد بدرس سیفالدین حاضر میشد و تنها گوش میداد و از بیانات سیف که چون شمشیر برائی بود بهره‌ور میگردد و اصولا در درس او از هرگونه مجادله و گفتگو خودداری مینمود .

سیفالدین خطاب باو چرا ما را بسخنان خود ارجمند نمیسازید و از فوائد و کمالات خود گوش ما را سرگرم نمی‌نمائید نامبرده در پاسخ سیف شعر زیر را انشاد کرد .

و فی حینا نحن الموالی لاهله و فی حی لیلی نحن بعض عبیدها
ما در میان قبیله‌ی خود آقایان آنها هستیم و هنگامیکه در میان قبیله‌ی لیلادرمیائیم
یکی از بندگان او میباشیم .

سیفالدین برای او دعا کرد و در اکرام او کوشید .

صفدی گوید از استاد علامه‌ام عزالدین بن عبدالسلام از چگونگی تدریس سیفالدین پرسیدم؟ وی پاسخ داد کسی را مانند او در القاء حقایق ندیده‌ام و در موقع درس چنان روان و منظم مطالب را باطلاع شاگردان میرسانید که گویا بر منبر خطابه درآمده و بهانشاء خطبه پرداخته و هرگاه لفظی از وسیطرا تغییر میداد معلوم میشد لفظی را که سیفالدین ایراد کرده بهتر و درست‌تر معنی مقصود را می‌فهمانیده تا آنچه را مؤلف وسیطآورده .

صفدی پس از این اظهار داشته در مقام بزرگواری و ارجمندی سیفالدین همین بس که مانند عزالدین از یاران و از بزرگترین شاگردان او بوده که همواره ملازمت مجلس تدریس او را بعهده داشته و با کمال خبرویت و اطلاع از سبک او پیروی میکرده .

بخاطر دارم روزی از او شنیدم میگفت ما قواعد بحث را از محضر سیفالدین استفاده کردیم و تا آنجا که در حد امکانش بود از استادش سیفالدین تجلیل و احترام می‌کرد و در بزرگداشت او فروگذاری نمی‌نمود ، او میگفت اگر متکلم یا مشککی علیه اسلام قیام کند جز سیفالدین دانشمند دیگری نمیتوانست از ایرادات نامبردگان پاسخ دهد و شتران خیالات آنها را عقال نماید .

از جمال‌الدین مالکی معروف به ابن حاجب شنیدم هیچ کتابی در فن اصول مانند کتاب الاحکام سیف‌الدین نگاشته نشده و از آنجا که ابن حاجب کمال علاقمندی به آن را داشته آنرا مختصر نمود .

هنگامیکه سیف‌الدین درگذشت زین‌الدین انصاری مقدسی که از دوستان ما بود بنقل یکی از فضلا اظهار داشت سیف‌الدین را پس از درگذشتش در خواب دیدم پرسیدم خدا با تو چه کرد؟ گفت مرا در برابر خود نشانید و باو گفت برای فرشتگانم یکتائی مرا ثابت کن من در پاسخ معروض داشتم بدیهی است حوادث و پیش‌آمدهای جهان نیازمند به ایجاد کنندهای هستند تا آنها را از نیست به هست آورده و از حد استحاله خارج سازد بنا براین وجود محدث از این نقطه نظر لازمست علاوه براین اعتقاد به دوئیت و دوخدائی مساوی با اعتقاد به سه خدا و چهار خدائی و بی‌نهایت است و هیچیک از آنها که متصور شود بر دیگری برتری و ترجیح ندارد بهمین مناسبت غیر از یک خدا خدایان دیگر باطل است و خدای واحد معبود بحق است .

در پایان مقام کبریائی از من تجلیل کرده مرا به بهشت برد .

ملک مسعود رکن‌الدین بن محمود حکمفرمای آمد میخواست سیف‌الدین به آمد برگشته و سمت کتابت او را بعهدده داشته باشد و ضمنا باو وعده داده بود او را بمقام قاضی القضاتی آمد برگمارد و حقوقی کافی و درعین حال زیاد از بیت‌المال باو بپردازد .

شاگردان سیف‌الدین هنگامیکه از اراده ملک مسعود اطلاع یافته برای اینکه مشاخره نامبردگان رو به فزونی گذارد جدیت میکردند هرچه زودتر سیف‌الدین دمشق را بعزم آمد ترک گوید از طرف دیگر سیف‌الدین مرد قانع و راحت طلب بود و حاضر نمیشد خود را برای زر و سیم برنج و مشقت بیندازد و مضمون شعر حافظ را بزبان می آورد :

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگوی که روزی مقدر است

برخلاف انتظار ملک مسعود دست از درخواستش برنمیداشت و همواره مشرور در مکرر او را به آمد دعوت میکرد سیف‌الدین هم برای اینکه مامور ملک مسعود ناامید مراجعت نکند وعده بازگشت به آمد را باو میداد .

طولی نکشید ملک‌الکامل آمد را تصاحب کرد و نائبی از طرف خود برای اداره‌ی امور آمد تعیین کرد تصمیم گرفت تا داوری آنجا را بعهدده‌ی داور ماهری درآورد برای تعیین

قاضی مجلس مشورتی تشکیل داد در آن مجلس سلطان ملک اشرف بن عادل حضور داشت ملک کامل موضوع تعیین داور را مطرح کرد ملک مسعود حاکم پیش از موضوع اطلاع پیدا کرد اظهار داشت من تصمیم داشتم شیخ سیف الدین را به قضاوت آمد برگمارم و با او مکاتبه کرده و بالاخره نظریه شیخ را جلب کرده مقرر شد خواستهی مرا اجابت کند البتہ نظر ملک مسعود آن بود شیخ سیف الدین از معرفی او بنوائی برسد .

ملک کامل نظر غضبناکی به ملک اشرف کرده کہ در شهرش مانند شیخ سیف الدین وجود داشته و با آنکہ لیاقت ہمہگونہ منصب بخصوص داوری داشته همچنان وجودش معطل بماند تا سلطان دیگری از فرصت استفادہ کردہ او را بوسیلهی نامہ بشہر خود دعوت کند . ملک اشرف کہ چنین انتظاری نداشت سخت ناراحت شدہ کینہی سیف الدین را در ذل گرفت در بازگشت بہ دمشق مدرسہی عزیزیه را از اختیار او بیرون آورد و محبی الدین بن زکی را بجای او برقرار کردہ و مشاہرہی زیادہ برای او تعیین کرد و بہ سیف الدین دستور داد گوشہی انزوا اختیار کند .

سیف الدین بنا بہ پیشنهاد ملک اشرف خانہ نشین شد و تا روزیکہ درگذشت همچنان بحال انزوا بسر میبرد .

نجم الدین بن اسرائیل دو شعر زیر را بمناسبت عزل او از تدریس مدرسہ عزیزہ سرودہ :

قد عزل السیف و ولی القراب و هو قضا فینا بغير الصواب
فاضک علی الدهروار بابہ و ابک علی الفضل و فصل الخطاب

ملک اشرف ، سیف الدین را از تدریس مدرسہ عزیزیه معزول کرد و بجای او غلاف بی شمیر را انتخاب کرد بدیہی است با وجود چنین کاندیدائی قضاوت نابجائی دربارہی ما نمود اینک ای مردم بروزگار و بستگان او بخندید و از طرف دیگر بر دانش و داوری بہ حق کہ ہر دورخت بر بستماند و تفاوتی کہ بین نائب و منوب عنہ است بگریید .

صدی گوید سیف الدین باغی در زمین مرہ دمشق داشت پس از مرگش باتفاق گروہی از یاران او از جملہ نجم الدین مذکور بدانجا رفتیم در آنجا سایہ بان مخصوصی بود کہ ہر گاہ سیف الدین ہمراہ اصحابش بدانجا میرفت در زیر آن سایبان می نشست نجم الدین بہ منظور یادآوری از استاد ارجمندش چند شعر زیر را بستون آن سایبان نگاشت .

یا مربعا قلبی له مربع جائک غیث ابدایهمع
 عهدی بمغناک و فی افقه شمس المعالی والحجی تطلع
 و کنت غمدا السیف حنی قضی والغمد بعدالسیف لا یقطع
 ای زمین نه تنها تو جایگاه آرامش سیفالدین بودی بلکه دل من اکنون محل توجه
 اوست بارانی که همواره جاریست بر تو فرو ریخت .

از روزگاری یاد میکنم که در عالیترین افق آن خورشید بزرگواری و خردمندی میدرخشید
 تو در آن هنگام غلاف آن شمشیر بودی و چون او رحلت کرد غلاف بدون شمشیر باقی ماند
 بدیهی است نیام بدون شمشیر، هیچگونه برائی ندارد .

در آن هنگام که جنازه سیفالدین تشییع میشد باران زیادی ژاله‌سان می‌بارید نجم
 الدین که از جمله مشیعین بود اشعار زیر را بمنظور سوگواری او و اینکه آسمان براومیباید
 سرود :

بکت السماء علیه عند و فاته بمدامع کاللولؤ المنثور
 و اظنها فرحت بمصعد روحه لما سمت و تعلقت بالنور
 او لیس دمع الغیث یهمی باردا و کذا تکنون مدامع المسرور
 آسمان در هنگام درگذشت او گریست و اشکهای سوک او که مانند گهرهای پراکنده
 بودند بر رخسارش جاری گردید خیال میکنم آسمان از پیوست روح با نور الهی خرسند
 است زیرا اشک باران سرد است و اشک شادی هم سرد است .

سیفالدین در شب دوشنبه هنگام نماز مغرب در دوم صفر سال ۶۳۱ (خلا) در دمشق
 درگذشت و در روز دوشنبه در دامنه‌ی کوه قاسیون دمشق مدفون شد (۱) .
 بطوریکه گفتیم ملکاشرف سخت از او ناراحت بود بهمین مناسبت دانشمندان و
 نانخوران او که هزینه زندگیشان از طرف او اداره میشد از حضور به جنازه‌ی او خودداری
 کردند عزالدین عبدالسلام سابق‌الذکر که از سران علماء دمشق بود به تشییع جنازه او
 حاضر شد و در زیر قبالنسر برای نماز جنازه‌ی او اقامت کرد موقعیکه مردم عزالدین را

(۱) ابن‌خلکان در وفیات نوشته: سیفالدین در سوم صفر روز سه‌شنبه سال
 مزبور وفات یافت .

مشاهده کرده به تشییع جنازه و نماز بر او اقدام کردند .

آثار او ابکار الابرار در اصول الدین در سه مجلد منایح القرایح در یک مجلد، کتابی در اصول الفقه، الاحکام در اصول احکام در دو مجلد، منتهی السؤل در علم اصول در یک مجلد، رموز الکنوز در یک مجلد، لباب الالباب، در یک مجلد در فن منطق، فرائد الفوائد در حکمت در یک مجلد، الفرائب و کشف العجایب در اقترانات شرطی، شرح جدل الشریف در یک جلد، غایه الامل در فن جدل، اباهر فی الحکم الزواهر در سه مجلد، غایه الاکرام در علم کلام در دو مجلد سه تعلیق مختصر متوسط کبیر خلاف، کشف التمویہات علی الاشارات والتنبیہات در یک مجلد بزرگ، ماخذ علی المحصول در یک مجلد، المواءخذ الجلیہ فی المواءخذات الجدلیہ در یک جزء . (۱)

صدی گوید تا بدینجا آنچه از تعلیق ابن خلکان بدست آوردیم به پایان رسید . دیگری گفته آمدی فنون عقلی را در جامع ظافری مصر فرا گرفته سپس در مدرسہ شافعی به تدریس آنها پرداخت و گروهی بدرس او حضور می یافتند، علمائیکه به مقام و موقعیت او رشک میبردند علیه او قیام کردند و او را نسبت به بیدینی داده پروندهای بدین منظور تشکیل داده و با خط آن فرمانی دائر بر مهدور الدم بودن نامبرده نوشته و امضا کردند . گویند هنگامی که سیف الدین در حماه بود گربه ای داشت که بی اندازه مورد علاقمندی او قرار گرفته بوده متاسفانه آن حیوان مرد سیف الدین بر اثر علاقمندی که به او داشت جسدش را دفن کرد و هنگامیکه از حماه عازم دمشق شد استخوانهای او را بیرون آورده در میان کیسه ای گذارده و در دامنه ی کوه قاسیون که بعدها خود در آنجا مدفون شد بخاک سپرد .

از شاگردان او قاضی صدرالدین بن سنی الدوله و قاضی محیی الدین بن ترکی و امثال ایشانست انتہی .

مؤلف گوید نقل استخوانهای گربه بتوسط سیف الدین چه بسیار تناسب دارد باتنقیه کردن ابوالفرج اصفهانی گربه ی خود را که پیش از این ایراد کردیم هرچند عمل این دو فاضل نامی بمنزلتای نماز شب است در خصوص کارهایی که قاضی تنوخی انجام میداده . حافظ سیوطی در شرح شواهد مغنی ذیل نامبرداری از میمون بن قیس قیسی معروف

(۱) ابن خلکان نوشته: آثار او را تا بیست مجلد نامبرده اند .

به اعشی مینویسد آمدی در شرح دیوان اعشی نوشته اعشی از مردم جاهلیت بوده عمری طولانی یافت تا در اواخر عمر روزگار ظهور اسلام را ادراک نمود نامبرده از یمامه عازم تشریف حضور مبارک رسولخدا گردیده تا اسلام اختیار کند کسی باو گفت پیغمبر اکرم باده گساری و زنا را تحریم کرده اعشی گفت باشد یکسال کمال استفاده را از آنها بنمایم پس از آن بشرف اسلام مشرف گردم تصادفاً سال تمام نشده در یکی از دیهات یمامه درگذشت . گویند در سال حدیبیه عازم حضور مبارک شد در راه با ابوسفیان ملاقات کرد وی از سبب آمدن او سؤال کرد گفت اراده دارم تا با محمد ملاقات کنم ، بوسفیان گفت اوزنا و قمار و باده گساری را تحریم نموده اعشی گفت زنا مرا ترک گفته و از من دست برداشته لیکن من از او دست بردار نمیباشم باده گساری نیز باندازه ای که باید مورد استفاده ی من قرار گرفته قمار هم ممکن است جانشین بهتر از آن برایش بدست آورم .

بوسفیان گفت حاضری ترا بکار شایسته ای دعوت کنم ؟ پرسید آنکار کدامست ؟ پاسخ داد کار ما و محمد به مصالحه برگذارده شده بهتر آنست صد شتر از ما بگیری و از تصمیمی که داری صرف نظر کنی در نتیجه هرگاه او بر ما پیروز شد و بمنظور خود رسید تو نیز به او خواهی پیوست و اگر ما پیروز شدیم تو دست خالی نمانده و بمزد خود رسیده ای .

اعشی پذیرفت بوسفیان او را بمنزلش برده و یاران خود را دعوت کرده گفت ای گروه قریش این شخص اعشی بنی قیس بن ثعلبه است از مقام شعری و طبع رسای او کمال اطلاع را دارید هرگاه دسترسی بمحمد پیدا کرد با اشعاریکه درباره ی محمد و آئین او میگوید عرب را بطرف او توجه داده و سیل جمعیت را بجانب او سرازیر خواهد کرد بهتر آنست صد شتر باو داده نامبرده را از تصمیمی که دارد منصرف سازید حاضران صد شتر باو دادند اعشی بطرف یمامه بازگشت نزدیک سرزمین یمامه شتر او را از روی خود به زیرانداخت و مرد .

مؤلف گوید ظاهراً مراد سیوطی از آمدی حسن بن بشر شاعر نحویست نه سید بن آمدی زیرا در آثار او شرح دیوان اعشی را نام نبرده اند .

علاوه بر اینکه رشته ی نامبرده شرح اشعار و تفحص از آثار سراینندگان نبوده و همچنین آمدی مزبور غیر از مؤلف غرر و درر است که پیش از این نامبرده شده هرچند در صورت عدم قرینه لقب آمدی منحصر به سیف الدین یا مؤلف غرر است .

علی بن عمر بن قزل بن جلدک باروقی ترکمانی معروف به سیف الدین المشد .

صفدی مینویسد نامبرده از جمله امیران و سرایندگان صاحب دیوانست سال ۶۰۲ هجری (بخ) متولد شده و سال ۶۵۶ (ونخ) وفات یافته .

سیفالدین در خردسالی به تحصیل علم پرداخت و شعر را در کمال خوبی میگفت و مدتی امور دیوانی دمشق را از طرف ناصر بعهدہ داشت .

سیفالدین مردی بذلهگو و نیکومعاشرت و جوانمرد بود .

سیفالدین برادرزاده امیر فخرالدین عثمان استاددارالملک کامل و از بستگان امیر

جمالالدین بن یغمور بوده دمیاطی و فخر اسماعیل بن عساکر از او روایت کرده اند .

سیفالدین در روز عاشورا وفات یافت کمال عباسی در سوک او گفت :

ایا یوم عاشورا جعلت مصیبه لفقذ کریم او عظیم میجل

و قد کان فی قتل الحسین کفایه فقد جل بالرزء المعظم فی علی

ای روز عاشور روز اندوهی شده‌ای برای رحلت مرد بزرگوار و شخص با موقعیتی شهادت

حضرت حسین (ع) که در توافق افتاد کافی برای اندوهناکی بود اینک همان اندوه را با درگذشت علی بکمال رسانیدی .

از اشعار سیفالدین آثار ذیل است .

هی قامم صعدہ سمراء و زوابه ام حیه سوداء

و اذا نظرت الی اللحاظ و جدتها

هن ألسهام و رشقها الایماء

ان انکرت بخل العیون جراحی

فدلیل قلبی انها بخلاء

و بمهجتی من لو سری متبرقعاً

فی ظلمه لا ناره الظلماء

بدرجعت القلب احبیه له

کیلا یراه رقیبه الفواء

خلعت علیه الشمس رونق حسنہا

و حینته رونق ثغراه الجوزاء

فیصل عارضه و نور جبینه

تتنافس الاحزاب والعشراء

فنجده الزاهی نهیم صبابه

و بصدغه یتغزل الواء

آن اندام است یا نهالی که براستی رشد کرده گیسوان است یامارسیاه هرگاه بچشمان

فریبای او نگاه کنی آنها را چون تیر و اشاره آنها را چون تیراندازی خواهی دید هرگاه

اشک چشم از یادآوری دل مجروح خودداری کند دل من به بخالت آن گواهی میدهد به

جان خودم سوگند هرگاه او با روبند در تاریکی شب حرکت نماید تیرگی شب را از زیر رو

بند مبدل بروشنی بسازد ماه شب چهاردها ایست که من دل خود را فدائی او قرار داده تا رقیبش در صدد آزار او بر نیاید خورشید رونق حسن خود را بر او نثار کرد و جوا از سپیدی خود بدنند او ارزانی داشت رخسار گلگون و پیشانی نورانی او به یکدیگر در می افتند و دستجات مختلف را بجدال و امیدارند از گونه درخشانش صدای ریزش بگوش می رسد از صدغ او واوا بناله در می آید .

درباره ی خنیاگری گفته :

تری ابن سیناء فی یدیه اقل ملعوبه الغنـاء
قانونه المرتضی نجاه کل اشاراته شفـاء

این خنیاگر بپایه ایست که ابن سینا را در دو دست او مینگری و کمترین بازیگری او خنیاگریست قانون پسندیده ی او نجاتست و همه اشاراتش مایه شفاست .
از اوست :

ایا رام رمت فاصبن قلبی سهام لحاظه قسی الحواجب
فلا تهدر دمی فدمی جلیل و عقلی طائر والقلب واجب

ای کسیکه تیراز تیرکش کشیدی و دل مرا با تیر نگاه خود که از کمان ابروانت بیرون آمد هدف قراردادی خون مرا مریز که خونم ارزنده و خودم چون پرنده و دلم علاقمندی بتورا لازم میدانند از اوست :

لئن تفرقنا و لم نجتمع و زادت الفرقه عن وقتها
فهذه العینان مع قربها لا تنظر العین الی اختها

اگر از یکدیگر جدا شویم و بهم نپیوندم و تفرقه از حد بگذرد بدیهی است دسترسی بیکدیگر پیدا نخواهیم کرد زیرا دو چشم با آنهمه نزدیکی که باهم دارند یکدیگر را نمی بینند .

از اوست :

اقصی مرادی فی الهوی بان تخلوا ساحتی
و راحتی فی قـدح انظـره فی راحتی

نهایت آرزوی من در علاقمندی آنستکه از سرای من بیرون روید آسایش من در نوشیدن جام شرابست و اینکه راحتی مرا در نظر بگیرید .

از اوست با آوردن نام چهار سوره از قرآن و تضمین معانی آنها .

اقسمت من دمعی بالذاریات و من دموع العین بالمرسلات

انی علی الاخلاص فی حکم حتی تری روحی بالنزاعات

سوگند یاد میکنم از اشک چشم به بادهای وزان و اشکهاییکه سرازیر است همانا من در راه علاقمندی بشما با کمال اخلاص قدم برمیدارم و اطمینان دارم تا روح از بدنم مفارقت کند بدین رویه برقرار باشم .

شعر زیر از آثار بدیع اوست و هر کلمه‌ی آن مقلوبست چنانچه از آغاز به انجام و از انجام به آغاز خوانده میشود .

لبـل اضاء هـلاله انایضیی به کوکب

در آن هنگام که ستاره میدرخشید ماه هلال او آشکار شد از اوست .

یا جیره الحی من جرعا کاظمه طرفی لبعده کم ما التذبالنظر

لاتستلوا عن حدیث الدمع کیف جری فقد کفی ماجری منه علی بصری

ای همسایگان قبیله دیدگان من از دوری شما لذت نمی‌برد از جریان دیدگان من نپرسید آنچه چشم می‌بیند و آن بلائی را که تحمل میکند کافی بحال آنست .

صفدی گوید مضمون مزبور را متاخران بسیار بکار برده‌اند و منهم در چندین مقطع سرود نام از جمله :

ان عینی مذغاب شخصک عنها یا مرالسهر فی کراها وینهی

بدموع کانهن الغوادی لا تسل ماجری علی الخد منها

همانا از آن موقع که دوری اختیار کردی دیده من کاسه‌ی چشم را به بیدار خوابی وادار میکند و با اشکهای که مانند ابرها و بارانهای بامدادی میبارد از آن باز میدارند و از رخسارم مپرس که اشکها با آن چگونه معاملهای انجام میدهند .

از اشعار سیف‌الدینست :

کانما ثغرها حباب اطاف من ریقها بخر

مقرها فی صمیم قلبی والشمس تجسری لمستقر

گوئیا دندانهای او مانند حبابست و آب دهان او چون شراب ناب جای آن مانند

خورشید در ته دل منست و خورشید هم در قرارگاه خود در جریانست .

از اشعار اوست :

وافی الی و کاس الراح فی یده
لا تدرک الراح من شمائله
فخلت من لفظه ان النسیم سری
والشمس لا ینبغی ان تدرک القمر

با جام لبریز از شراب که در دستش بود از سخنان دلربای او چنان استفاده کردم که نسیم روح افزائی همراه اوست بدیهی است لذت شراب از دیدار گلگون او پیشی نمی گیرد چنانچه ماه بر خورشید سبقت نمی گیرد .

از اوست درباره ی مغبجه ی مسیحی :

و بی عزیز یحاکی الظبی ملتفتا
یصبو الحباب الی تقبیل مبسمه
اغن احور عقلی فیه قدحارا
و یکتسی الراح من خدیة انوارا
من آل عیسی تری بعدی تقربه
ولم یخف فی دم العشاق اوزارا
لاجله اصبح السراووق منعکفا
علی الصلیب و شدالکاس زنارا

دلبر آهووشی که در هنگام خنیاگری عقل مرا سرگردان ساخت باندازه ای زیباست که حباب هم تمایل بوسیدن رخسار او را دارد و جام لبریز شراب از دو گونه ی او درخشد گیهای بدست می آورد آری او از عیسویانی است که دوری من در تقرب باوست و او از ریختن خون فریفتگان خود هیچگونه باکی ندارد بجهت علاقمندی باوست که می بینی جام باده در برابر صلیب او اعتکاف کرده و کاسه ی لبریز شراب زنار بگردن آویخته .

از اوست :

و غزال قلت ما الاس
قلت صف لی وجهک الزا
م حبیبی قال مالک
هی وصف حسن اعتدالک
قال کالبدر و کال
غصن و ما شبه ذلک

از آهووشی پرسیدم نام دوست من چیست ؟ گفت ترا با او چه کار گفتم گونه درختان و اندام معتدل خودت را برای من توصیف کن پاسخ داد رخسارم چون ماه شب چهارده و اندامم چون شاخه ی راست یا هرچه بدان ماند .

از اوست :

کاتب ذاک الخدقد
نسخ مجاز خضره
قومه از مشقه
سرتنه المحققه

حیرنی حاجبہ بنورہ المعرقہ
و عقرب الصدع الندی بنوارہ معلقہ
نویسنده لوح رخسار او در هنگام مشق کمال زیبایی و آراستگی را در آن بکار برده و
ناف او سبزی خط او را نسخ کرده از ابروان رخشان که مابین جبین و دیدگان او برآمده و از
کژدم صدغ او که دنباله اش آویخته است در حیرتم؟

لغز ذیل را بنام هروت گفته است:

ما اسم اذا صحفته فهو نبی مرسل و هوا ذاعکسته کتابه المنزل
کدام اسم هرگاه آن را تصحیف کردی نام پیامبر مرسلی بوده و هرگاه همان را مبدل سازی
نام کتاب او خواهد بود هروتست که تصحیف آن هرون و عکس آن تورات است.
از اوست:

لعبت بالزر مع رشیق مهفہف لین القوام
قال تمامی فقلت مهلا ما احسن البدر فی التمام
با جوان نازک اندام کمرباریکی به نیزه بازی پرداختم گفت کاملم و از تو مسابقه را
ربودم بکنایه گفتم آرام باش زیبایی شگفت آور ماه شب چهارده در تمامی و کمال آنست.
از اوست:

الحمد لله فی حلی و مرتحلی علی الذی نلت من علم و من عمل
بالامس کنت الی دیوان مقتبسا والیوم اصبحت والدیوان ینسب الی
ستایش خدای را در ورود و خروج من راجع بعلم و عملی که بهره یافتم دیروز از دیوان
استفاده میکردم و امروز به پایهای رسیدم که دیوان بوجود من مباحث میکند.
از اوست:

انی و ان اصبحت سنیها احب آل المصطفی الهاشمی
فی حاله السخط احب الرضا و اقتدی فی الفیظ بالکاظم
من اگرچه به سنیگری شناخته شده ام در عین حال خاندان پیغمبر اکرم که برگزیده خدا
و مفخر آل هاشم است دوست میدارم در حالت ناراحتی حضرت رضا (ع) را دوست دارم و
در هنگام غضبناکی از حضرت کاظم (ع) پیروی مینمایم یعنی در هر دو حال راضی به قضا
و از مخالفان چشم پوشی میکنم و این دو صفت برجسته را از این دو امام عالی مقام فراگرفته ام.

از اوست در ستایش از ملک ناصر:
 شمت فی الکاس لؤلؤا منثورا
 و توسمت حائل الکاس فی اللی
 بدرتم ما زال یهدی لقل
 تجتلی النفس دائما من عذاری
 و سقانی من ريقه البارد الع
 بقوا ریر فضه من ثنایا
 و غیوم مثل الجنان فماتد
 قصب روض مشی النسیم علیه
 ایها الحاسد المفند اما
 کیف تجفو التی یطیر بهاله
 عبد احسان یوسف الملک النا
 منهل الواردين ذخر الیتامی
 ملک ما تراه یوما عبوسا
 و اذا ما استشاط فی الحرب غیظا
 یا ملیکا افاده الله علما
 لم یکن قبل خدمتی و دعائی
 اسمعتنی نعماک بل بصرتنی
 عش سعیدا و انحرعا دیک واس

حین اضحی مزاجها کافورا
 حل هلالا یجلو سراجا منیرا
 بی و لعینی نضره و سرورا
 ه و صد غیه جنه و حریرا
 حذب کوء ساحوت شرابا طهورا
 قدروها بلؤلؤ تقدیرا
 ظرفیها شمس و لا زمهریرا
 فانبری سعیه به مشکورا
 ان تری شاکرا و اما کفورا
 م و انکان شره مستطیرا
 صرا فدیسه سیدا و حصورا
 کم فقیرا اغنی وفک اسیرا
 عند نزل الندی و لا قمطیرا
 کان یوما علی العداه عسیرا
 و نعیمما جما و ملکا کبیرا
 لک شیئا و لم اکن مذکورا
 فیتتمتها سمیعا بصیرا
 لم کل عبد مؤیدا منصورا

درکاسهی لبریز شراب گوهرهای پراکنده دیده و بوی شراب زنجبیلی را در آنهنگام
 استشمام کردم و در دل شب جام درخشان آن فضا را بدون شمع و چراغی منور ساخته
 ماه شب چهاردهای بود که هرآن در دل و دیدهام طراوت و خرمی تازه ایجاد میکرد روح
 من همواره از دو گونه گلگون و دو صدغ سپیدگون او راحتی بهشت و آسودگی حریر آنرا
 احساس میکند و از آب دهان سرد و خوشگوارش جامهای پی در پی شراب ناب بمن میآشاماند
 و از دندانهای سیمگینش که مانند شیشههای صاف و پاکند مرامست و بیخود میگرداند و
 ابرهائی در آنست که چون بهشتان از هیچگونه گرمی و سردی ناراحتی بوجود نمی آید شاخه

باغهای آن بحدی راست و استوار است که در وزش باد با آن بسادگی مقاومت می‌کند و از شکست درامانست ای بخیل دروغگویا از نعمت او شکرگذار باش و یا براستی کفران نما و تظاهر بدوستی مکن . چگونه ستم میکنی بشرایی که اندوه را برطرف میکند هرچند از آزار آن باید احتراز کرد من بنده احسان ملک‌ناصرم و سخاوتمند و بخیل را فدای او می‌کنم ملک‌ناصر آبشخور تشنگان و پدر یتیمانست و چه بسیار بینوایانرا ثروتمند و چقدر اسیر را از بندر هانیده پادشاهی که او را در روز گرفتاری و آسودگی بهیچوجه ناراحت نمی‌بینی و هرگاه در روز نبرد از خصمناکی شعله‌ور شود روز سختی بر دشمنان خواهد گذشت ای پادشاهی که خدا باو دانش و نعمت کامل و سلطنت عظیمی داده پیش از آنکه به خدمت تو بپردازم و دعاگوی تو باشم سروده‌هایم ارزشی نداشت و از خودم اثری نبوده‌آری بر اثر نعمتهای تو شنوا و بینا شدم ، ای پادشاه نیکبخت بزی و دشمنان خود را چون شتران نحر کن و بندگانی که از طرف تو تایید شده و نصرت یافته‌اند سالم بدار .

صفدی گوید پیش از این ذیل احوال ابن نبیه قصیده‌ای متضمن آیات قرآن و مقتبس از سوره مبارکه‌ی مزمل نقل کردیم سیف‌الدین نیز قصیده‌ی فعلی را از سوره مبارکه دهر اقتباس کرده و بمنظور معارضه‌ی با قصیده‌ی ابن نبیه سروده لیکن باید گفت قصیده‌ی ابن نبیه بمنزله کار استاد و این قصیده بمنزله کار شاگرد و افراد مقلد و مقتبس است .

(۱۴۱) ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالصمد ملقب به علم‌الدین سخاوی .

از نحویها و قاریان شافعی مذهب بوده .

از کتاب مسالک ابن فضل‌الله که در تاریخ بوده نقل شده سخاوی پیشوائی دانشمند و قاری محقق و بینای بفنون و قرائت و علل آن و بالاخره استادی در فن تجوید و امامی در نحو و لغت و تفسیر و عارف به فقه و اصول بود و در فن ادب ید طولائی داشت و آدمی فروتن و متدین و جوانمرد و خوش‌اخلاق و از بی‌نظیران زمان وهوشمندان آدمیان به شمار می‌آمد سخنانی نمکین و حکایات شیرینی میگفت قریحه‌ای در کمال تند و بدون تکلف داشت .

سخاوی فنون قرائت و تجوید را از شاطبی آموخت و بدرس تارج کندی حضور یافت

لیکن از نامبرده سند قرائتی نداشت .

گویند شاطبی باو توصیه کرد هرگاه بشام رفتی از کندی استفاده و بدرس او حاضر شو

لیکن از او روایت مکن .

گویند سخاوی ، شاطبی را در خواب دید او را از قرائت دیگران منع کرد و اظهار داشت تنها بقرائت او اکتفا نماید .

سخاوی به آئین شافعی فتوا میداد و در جامع دمشق عهده‌دار فنون قرائت بود و دانش‌پژوهان از اطراف گرد او اجتماع میکردند و در آموزش‌ها او بر یکدیگر سبقت میگرفتند و بنزاع میپرداختند .

ابن خلکان گفته‌ها را در دمشق دیدار کرده و همانوقت دانش‌پژوهان فن قرائت اطراف او گردآمده و بزحمت زیاد نوبت بدست می‌آوردند .

مکرر اتفاق افتاد او را سواره میدیده که بطرف کوه میرفت و دو نفر یا سه نفر همراه او بوده و در جاهای مختلف از حضور او استفاده میکردند عربیت و قرائت را از کندی آموخته خوبیهایی او بسیار است و حلقه‌ی درس کنار مرقد زکریا (ع) بوده .
مؤلف گوید مقصودشان از کندی نحوی .

ابوالحسن علی بن ثروان سابق‌الذکر و پسرعموی تاج‌الدین کندیست .

نامبرده از شاگردان بومنصور دوانیقی بوده و سال ۵۰۰ هجری یا پیش از آن متولد شده و سال ۵۶۵ درگذشته .

سیوطی در بغیةالوعاء بمناسبت شرح احوال سخاوی مینویسد از آثار او دو شرح است برمفصل زمخشری یکی از آنها بنام سفرالسعاده و سفیرالافاده که کتاب ارزنده‌ایست ، دیگری شرح معنیات زمخشری .

سخاوی در این شرح در ضمن هر دو معنائی از زمخشری لغزی از خود ایراد نموده ، شرح شاطبیه ، شرح رائیه کوب و قواد در اصول‌الدین و امثال اینها .

سخاوی در سرایندگی همردیف با سرایندگان عالی‌مقام بود .

سخاوی سال ۵۵۸ یا ۵۹ متولد شده و در دمشق (شب یکشنبه دوازدهم جمادی‌الآخر) سال ۶۴۳ (جمخ) وفات یافت .

از لغزهای اوست .

ما اسم ینون لکن قدا و جبوا منع صرفه

و ما الذی حقه النون حین جاوا بحذفه

کدام اسمی است که تنوین می‌پذیرد و درعین حال غیرمنصرف بودن آنرا لازم دانسته و کدام اسم است که در موقع حذف نون آن باقی است .

پس از نقل لغزهای دیگر گفته از جمله لغز ذیل است .

و ما خبر اتي فردا	لمبتدء اتي جمعا
و جاء عن المثني وه	و فرد كافيا قطعاً
و يا من يطلب النحو	و في ابوابه يسعي
ايجمع نعت افراد	اجبنا محسنا صنعا
و هل للنعته دون الوص	ف معنى مفرد يرعى

کدام خبر مفردیست که برای مبتداء جمع آمده و کدام خبر مفردیست که برای جمع آمده و ای کسی که طالب نحوی و در ابواب آن میکوشی آیا ممکن است صفت مفرد و موصوف مفرد باشد و آیا برای نعت بغیر وصف معنی دیگر بیان شده .
از لغزهای اوست :

هل تعرفن مؤنثا	يحكي بصيغته المذكر
و معرفا لاشك فيه	و لفظه لفظ المنكر
و مصدرا باللام لا	هي عرفته و لاتنكر

آیا مؤنثی را در نظر داری که با صیغهی مذکر خوانده میشود آیا از معرفه‌ای اطلاع داری که لفظ آن نکره باشد؟ آیا از اسمی که در آغاز آن ال و لام باشد اطلاع داری که نه نکره باشد و نه معرفه .

از الغاز او که در انجام کتاب احاجی گفته :

و ما فر ديراد به المثني	كثنيه ذكرناها لفرد
افدنا و هي خاتمه الاحاجي	فمن افتيت منقلب برشد

کدام مفردیست که منظور از آن مثنی است و آنرا مانند تثنيه که برای مفرد بکار می‌بریم استعمال میکنیم احاجی را بدینجا خاتمه میدهم پاسخ آنها را متذکر شو تا بهدایت نائل شوی .

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال سیوطی به بخشی از لغزهای سخاوی و دیگران اشاره کردیم .

صفدی مینویسد نامبرده از مردم همدان و از اهل مصر و استاد قرائت دمشق بوده و بمناسبت میلاد و وفات او مینویسد هنگامیکه وفات او فرا رسید اشعار زیر را که از سروده‌های خودش بود چنین ایراد کرد:

قالوا غدا ناتي ديارالحمي	و نترك الركب بمعناهم
و كل من كان مطيعا لهم	اصبح مسرورا بلقياهم
قلت فلي ذنب فما حيلتي	باي وجه اتلقاهم
قالوا اليس العفو من شانهم	لا سيما عن ترجاهم

گفتند فردا بدیار حمی خواهیم رفت و قافله را بحال خود خواهیم گذارد بدیهی است هرکسی که پیرو آنان باشد از برخوردار با آنان خرسند خواهد شد گفتم من گناهکارم و چه چاره در ملاقات با ایشان خواهم داشت گفتند مگر نه اینستکه ایشان زود گذرند و بیزه از کسیکه انتظار عفو از آنها داشته باشد.

تا آنجا که ذیل تصانیفش مینویسد از آثار اوست: شرح شاطبیه در دو مجلد و شرح رائیه در یک مجلد و جمال القراء و تاج الاقراء و منیرالدياجی فی شرح الاحاجی والتفسیر تا سوره کهف در چهار مجلد، المفضل در شرح مختصر و قصیده موسوم بذات الحلل به قانون لغز سروده و در یک مجلد شرح کرده، تحف الفراض و طرفه المرتاض، متشابهات الكتاب، ارجوزه موسوم به کوکب و قاد در تصحیح اعتقاد، قصیده قائیه در این قصیده‌ها از مرام اشعریها پشتیبانی کرده، عروس السمر فی منازل القمر قصیده نونیه اوست و مدایحی در ستایش از رسول اکرم سروده انتهى.

از جمله مطالبی را که میتوان بمناسبت یادآوری کرد و ضمنا به تشیع باطنی او مانند فصیحی و مازنی و بیهقی و بسیاری از افراد اهل سنت که در سلک نامبردگان درآمده‌اند گواهی داد موضوعات زیر است که شیخ علی حفید شهید ثانی در جزء سوم در منشور مینویسد: بخط جد مبرورم چنین یافتم.

بسم اللہ الرحمن الرحیم شیخ امام علم الدین سخاوی رحمہ اللہ تعالی مینویسد قصیده زیر در اسماء مؤنثه بدون علامت است.

نفسی الفداء لعالم و افانی
بمسائل فاحت کفن البان
پس از این همه ابیات را که ما از ابن حاجب نقل کردیم و شرح حال او را در باب

عثمان متذکر شدیم آورده تا ذر آخر گوید :

و قصیدتی تبقی و انی اکتسی
پس از آن شعر ذیل را افزوده :

واقمت ذکر الرب ارجو عفوہ
والله یغفر ذلہ الانسان

سپس اظهار داشته بخط شهید فائده ذیل بمنظور رفع درد دندان چنین آورده

شده :

و للضرس فاكتب فی الجدار مفرقا
و مره علی الموجوع یجعل اصبعاً
و دق خفیفا ثم سلہ تری به
وان قال لافاعله ثانی حرفه
و من سوره الفرقان تقرء ساکنا
و تنزل ذا المسمار فی الخیط مثبتاً
فخذها اخی کنزالدیك محرراً
بما جمعه اجبر صلاء و عملاً
وضع انت مسماً را علی الخرف اولاً
سکونا نعم ان قال بلغه موصلاً
و فی کل حرف مثل ما قلت فافعل
کذا آیه الانعام فاتل مرتلاً
مدی الدهر فالاسقام تذهب بالبلا
ذخیر ما هل الفضل من خیره الملا

برای برطرف شدن درد دندان این حروف را که ج ب ر ص ل ا ء ع م ل ا باشد بطور جداگانه در روی دیوار نوشته و بکسیکه دندانش درد میکند دستور دهی تا انگشتش را بر روی دندانی که درد میکند بگذارد و تو هم میخ را بروی اولین حرف که ج است بگذاری و آهسته آنرا بکوبی سپس از او بپرسی آرام شد اگر گفت آرام شد میخ را بهمان حرف باقی بگذاری و اگر گفت آرام نشد بحرف دیگر بکوبد و در هر حرفی که میکوبد از وی همان سؤال کند و آیه الم تر الی ربک کیف مدالظل و لو شاء لجعله ساکنا از سوره مبارکه فرقان و آیه شریفه و له ما سکن فی اللیل والنهار وهو السميع العظیم از سوره مبارکه انعام را با دقت کامل و با توجه بخواند و همان میخ را به نخ پیچانیده همواره داشته باشد از بیماریها در امان است اکنون دستور رمزبور که مانند گنجی است و ذخیره ایست که از اهل فضل رسیده بیادگار داشته باش .

و نیز بخط شهید قدس سره ذیل آیه شریفه و لاتمدن عینیک الی ما متعناتا و العاقبه للفقوی چنین آمده کسی که آیه شریفه را بنویسد و با خود دارد اگر عذب و بدون همسر باشد ازدواج میکند و اگر همواره فراموشی عارض او باشد نسیان از او برطرف شود و اگر بیمار باشد

شفا یابد و اگر بینوا باشد ثروتمند گردد و اگر در کار خود سهل انگار باشد در امور دنیا و آخرت خود کوشا گردد انتہی .

مؤلف گوید مطالب مزبور بخصوص دو فائدهایکه از شخص شهید نقل شد هر چند تناسبی با احوال سخاوی نداشت در عین حال بمناسبت تبرک یافتن از خطر رجل عظیم الشان اسلامی شیعه ویژه فائده که بر آنها مترتب بود استطرادا متعرض شدیم شاید کسیکه با چشم معرفت بدانها بنگرد مرا از دعای خیر که رهین تراب و سرانجام من بمن الیه المرجع والمآبست یاد کند و برای من آموزش بخواهد .

سخاوی منسوبست به سخا همه مردم برخلاف قیاس آنها سخاوی خوانده‌اند و حال آنکه مطابق با قاعده سخویست سخا شهرکی است از شهرهای مصر و طرف غربی آن واقع شده در قاموس نوشته سخا یکی از دیهات مصر است وقاری مشهور وعده دیگر از آنجا بر خاسته‌اند .

مؤلف گوید منظور از قاری معروف علم‌الدین سخاوی مترجم مزبور است و مراد از دیگران عده از افاضلند از آنجمله :

قاضی شرف‌الدین ابوالحسن علی بن اسماعیل بن ابراهیم بن حیاره سخاوی مالکی است .

بطوریکه از ذہبی نقل شده نامبرده ادیبی نحوی و سراینده و از هوشمندان اصیل و بنام بوده .

وی را بعدالت شناخته و از پیشوایان عهد خود بوده .

نامبرده پس از فراگرفتن نحو بخدمت دولتی گمارده شده و اواخر عمر از چشم نابینا شده وی از سلفی و دیگران روایت میکرده و دیوان شعر و نظم الدر فی نقد الشعر از آنست .

قاضی سال ۵۵۴ (ندث) متولد شده و در قاهره سال ۶۳۲ (بلخ) وفات یافت .

دیگری ابو عبدالله عمادالدین حسین بن حسون مصری معروف به قوی از نحوات و ادیبان و سراینندگان قرشی بود مردی خوش اخلاق بذلهگو حاضر جواب بشمار می‌آمد نظم و نثر را در کمال خوبی مینوشته و میسروده ، منذری از آثار نظم او کتابی فراهم آورده .

نامبرده سال ۵۸۳ (فجث) در مصر وفات یافت و سال ۵۶۴ (سدث) در سخا متولد شد

از اوست :

ما سمعنا من الفضائل طبراً فی قدیم الاخبار او فی الحدیث
 فهو وقف علی الصحابه ماضی منتهاه الی روات الحدیث

ہمہ فضائلیکہ از اخبار و احادیث کهن ما بدست آمدہ موقوف بہ صحابہ گذشتہ کہ راویان حدیث باسنادی کہ بآنها منتهی میشود روایت کردہ اند .

(۱۴۲) ابوالحسن علی بن مؤمن بن محمد بن علی نحوی خضرمی اشبیلی معروف

بہ ابن عصفور .

ابن عصفور در روزگار خود پرچمدار عربیت بود و در مملکت اندلس کہ برخی از حدود آنرا در باب احمدین شرح دادیم این پرچم ارزندہ را بہاہتزاز میآورد .

سیوطی در بغیہ بنقل از ابن زبیر مینویسد ابن عصفور مراتب نحو و ادب را از دجاج و شلربین فرا گرفتہ و مدتی ملازم شلوبین بودہ سپس منافرتی بینہما ایجاد شدہ و موجبات دوئیت و جدائی فراہم گردیدہ .

ابن عصفور در شہرہای چندی متصدی تدریس نحو بود و در شہرہای اندلس رفت و آمد داشتہ و ہمہ جا با استقبال پژوهندگان نحو و ادب روبرو میشدہ .

ابن عصفور قدرت بیسابقہای در مطالعہ کتب داشتہ چنانچہ از کثرت مطالعہ اظہار خستگی نمیکردہ و بجز از نحو و مراتب آن کمالات دیگری کہ شایستہ استفادہ باشد نداشتہ . صدی گام بالاتری گذاردہ اظہار داشتہ ابن عصفور آدمی پرهیزکار نبودہ و در مجلس بادہگساری حضور می یافتہ و ہموارہ با جام شراب نرد عشق میباخت تا اینکہ در ۲۴ ذیقعدہ سال ۶۶۳ (خسج) یا ۶۶۹ (خسط) در سن ۷۲ سالگی وفات یافت (۱) .

آثار او الممتنع در تصریف ابوحیان توجہ خاصی باینکتاب داشت چنانچہ ہموارہ مورد استفادہ قرار میداد مقرب و شرح ناتمام آن ، شرح جزولیہ ، مختصر المحتسب و سہ شرح بر جمل و شرح اشعار ستہ و امثال اینہا .

از اشعار اوست :

(۱) سال تولد او بطوریکہ سیوطی نوشتہ ۵۹۷ بودہ و سال فوتش ۶۶۹ و عمرش ۷۲ و

ہرگاہ سال فوتش را ۶۶۳ بدانیم عمر او ۶۶ سال خواہد بود .

لما تدنست بالتفريط في كبرى
 ايقنت ان خضاب الشيب استرلي
 و صرت مغرى بشرب الراح واللحس
 ان البياض قليل الحمل للدنس
 در روزگار پیری که به کوتاهی در امور دیانت آلوده گردیده و به آشامیدن شراب
 حرص و ولعی داشتم یقین کردم خضاب پیری روپوش روی کارهای من میکشد زیرا سپیدی
 کمتر چرک بردار است .

مؤلف گوید صفدی اشعار ذیل را بنقل نوفلی از حضرت رضا (ع) متذکر شده :
 رایت الشیب مکروها و فیه
 اذا ركب الذنوب اخو مشیب
 و قارلا یلیق به الذنوب
 فما احد یقول متی یتوب
 و دای الغانیات بیاض راسی
 و من مد البقاء له یشیب
 ساصحبه بتقوی الله حتی
 یفرق بیننا الاجل القریب

چنان دیدم که پیری مورد اکراه مردم است لیکن باید بگویم آرامش و وقاری در پیری
 موجود است که با وجود آن هیچگونه تبهکاری با آن بستگی ندارد هرگاه پیری مرتکب
 گناهان شود هیچکسی نمیگوید چه زمان توبه میکند عقیده خنیاگران اینستکه موی سر من
 سپید شده چنین است کسیکه عمر او زیاد شود پیر میشود و من آرزومندم در چنین هنگامی
 دست از پرهیزکاری برندارم تا مرگم فرا رسد .

مؤلف گوید شایسته است متفکران با چشم انصاف بنگرند و کاملا بین گفتار علی که
 امام شیعه است و علی که از علماء سنت است امتیاز دهند تا ببینند از ظرف هر کدام چه
 می تراود او پیری را پوشنده گناه میداند و این بزرگوار میفرماید با پیری گناه کردن از انصاف
 دور و از حقیقت مهجور است و با مقایسه اینگونه عقاید بخوبی حق از باطل امتیاز پیدا
 خواهد کرد ، انتهى .

مؤلف بغیه مینویسد هنگامیکه ابن عصفور درگذشت قاضی ناصرالدین بن ^{صاحب} ^{مهر}
 رثاء و سوک او گفت :

اسند النحو الینا الدثلی
 بداء النحو علی و کذا
 عن امیرالمؤمنین البطلی
 قل بحق النحو علی

ابوالاسود دثلی فن نحو را بطوریکه در شرح حالش نوشتیم از امیرالمؤمنین که
 دلآوری بی انباز است روایت کرده اینک میگوئیم همچنانکه آغاز نحو بتوسط علی (ع) بوده

در حقیقت انجام آنهم بدست علی بوده .

از این علی تا آن علی بسیار فرقت نسبت مده با ممتحن نامتحن را

مؤلف گوید دجاج بفتح دال و تشدید باء و جیم (دیبا فروش) لقب مشهور ابو الحسن علی بن جابر بن علی اشبیلی لخمی مقری نحویست که از شاگردان ابن خروف سابق الذکر و دیگران بوده و ابن ابی الاحوص و دیگران از او روایت کرده و در ماه شعبان سال ۴۶۴ (مخو) وفات یافته (۱) .

شلوبین نام دو نفر از نحویهای معروفست و ما از آنجا که هر دو نفر بدین لقب مشهوراند در باب شین بنام آنها اشاره کردیم و بزودی بنام عمر بشرح احوال آنها میپردازیم و اضافاتی در آنجا خواهیم آورد .

(۱۴۳) امین الدین علی بن سلیمان اربلی صوفی شاعر معروف به امین الدین سلیمانی . صفدی در الوافی مینویسد نامبرده از سراینندگان نامی ملک ناصر بوده در آغاز در ردیف لشکریان بشمار می آمد و اخیراً از آن کار استعفا کرده و به لباس تصوف و فقر ملبس گردید و در سال ۶۷۰ (خج) وفات یافت .

امین الدین قصیده ارزنده ای دارد که در هر بیتی از آن نوعی از انواع بدیع را تضمین کرده است .

حال بالهجر والتجنب حالی
لالی صبر اکثرت من اذلالی
رین فی حب مجمع الا مثال
حیث او فی منها خداع الخیال
حبک ما بین صحه و اعتدال
فی معاد یسوءنی او موال
م بالهجر واللیالی اللیالی
خین فیه و اخیبه العذال
ررفقا بهذه الاشمال

بعض هذا الدلال والا دلال
حرت اذ خرت ربع قلبی واذ
شارحات بدمعها مجمع البح
نفت النوم فی هواک قصاصا
انا بین الرجاء والخوف فی
لست ان فك فی هواک ملوما
عمر ینقضی و ایام الایسا
لیس ذنبی سوی المخالفه اللا
سائل بزتی و ماهی الا العم

(۱) شرح حال او بمناسبت احمد فهری یادآوری شده .

طلب دونه منال الثریا
 و غرام یذهل الاسـا
 انا اخفی هواک صونا وان ب
 فشمالی لم تستعن بیمیـنی
 لذ طول المطال منک ولولا
 خنت عهدی فدام وجدی فهل
 لک الحاظ مقلتین سباها
 کملت و صفها بمدح علی
 ما جد بعض فضله بذل مال
 یفعل المکرمت طبعا فان جـ
 طال شکری نداحتی لقداد
 هو مالـم یزل و ذلک ابقی
 ذوو داد للافیاء بعیـد
 افرب الانواء تخضب منه
 جادحتی للمکتفین فاثروا
 جامع العلم والفصاحه والحد
 لا یعد الفعل الجمیل لدن
 لیس عیب یعدده الحسـ
 عالم ان من یعیش کمن زا
 یجتلی وجهه الکریم من الحد
 ایها الصاحب الذی نلت منه
 عاین الناظمون شعری فلا یذ
 هی ال للمدح فی مجدک السا
 فلک المدح دائما و لشانیک
 اعجز الواصفون فضلك فاجعل

و هو دونه زوال الجبال
 دفی حبسها عن الاشبال
 ت طعین القنا جریح النبال
 و یمیـنی لم تستعن بشمالی
 الحب ما لذمنک طول المطال
 تکتب ضدی یوما بطیب الوصال
 کالحسام الهندی غب الصقال
 فی علی رب الحجی والکمال
 و قل الذی یجود بمـال
 دود افنی رغائب الامال
 حم فضلا الازال ذا افضال
 عصمه المرملین ذی الاطفال
 عن زوال و هل به من زوال
 الارض ام سیب جوده الهطال
 فنداه کالـمال فی سیمال
 لم و حسن الاخلاق والافعال
 یاه ولكن یعدده للمـال
 داد الا العطاء قبل السئوال
 ل و ان دام والوری فی زوال
 ب و یفضی عینه من الاجلال
 ما ارجی فالیوم حالی حال
 هب فضل المعنی بلیس النصال
 می المعانی و غیرها لمع ال
 القطوعان منصلی و نصال
 شین شکری فیه کسین بلال

۱ - جناس قام و مطرف : برخی از این ناز و کرشمه موجبات دوری را ایجاد کرده و دوری

رویه منست . ۲ - جناس مصحف و مرکب : در آن هنگام که دل مرا مورد توجه قرار دادی حرکت کردی با آنکه شکیبائی من بیشتر از بی طاقتی من بود . ۳ - طباق : با اشک چشم خود مجمع البحرین دو دریا را در محبت مجمع الامثال که همه چیز را دارد روان میساختند ۴ - استعاره : در عشق تو خواب از سر برد و از آن بمنظور خیال تو درگذشت . ۵ - مقابله : من در علاقمندی بتو بین امید و بیم و راحتی و ناراحتی بسر میبرم . ۶ - تفسیر : در عشق تو سرزنش نمیشوم و از آرزوی خود که سرانجام بدان نائل میگردم ناراحت نیستم . ۷ - تقسیم : عمر میگذرد و شب و روز سپری میشود . ۸ - اشاره : گناهی مرتکب نشده جز اینکه با یاوه‌گویان و سخن‌چینان مخالفت کرده‌ام . ۹ - ارداف : سؤال‌کننده‌های جامه‌مراکه منحصراً بعمرم بود طلب کرده و از اینراه با جامه‌های دیگرم به مدارا گذرانید . ۱۰ - مماثله : آری درخواستی بود که کمترین مرتبه‌ی آن تاثر یا و آسانترین اثر آن ریزش کوهها بود . ۱۱ - غلو : شکنجه‌ایکه کمترین عذاب آن شیران را از بچه‌های خود جدا میکرد . ۱۲ - مبالغه : من عشق ترا در خود پنهان میدارم تا تو محفوظ بمانی هرچند من هدف نیزه و زخم‌آلود نیزه‌گردم . ۱۳ - کنایه : دست چپ از راست و راست از چپ هیچگونه کمکی نمیگیرد . ۱۴ - عکس : طولانی شدن بهره‌وری از تو برای من ارزنده است و هرگاه علاقمندی بتو نبود هیچگاه لذتی نداشت . ۱۵ - تزییل : در تمام مدت شادمانی خود بروزگار خود خیانت کردم آیا ممکن است روزی از خرمی وصال استفاده کنم . ۱۶ - ترصیع : دوچشمان تو عقل‌مرا سرگردان ساخت و چون شمشیر هندی صیقلی ببردن من وارد شد . ۱۷ - ایفال : وصف آن به ستایش از علی (ع) که خداوند خرد و کمال است بسرحد کمال رسید . ۱۸ - توشیح و تصدیر : بزرگواری که یکی از برتریهای او بخشش مالی است با آنکه مقام بخشش بالاتر از مالست . ۱۹ - تنمیم : کارهای شایسته را به طبیعت خود انجام میدهد و با جود خود گردنهای آرزوها را می‌شکند . ۲۰ - التفات : سپاسگزاری من درباره عطای او بسیار است تا باندازمای که صاحب فضیلت آن را بیچاره کرده . ۲۱ - اعتراض : او باقی است و از بیوه زنان بچه دار نگهداری میکند . ۲۲ - رجوع : نیکوکاران را دوست میدارد و هیچگاه از عنایت بآنها دست‌بردار نمیباشد . ۲۳ - تجاهل‌لعارف : نمیدانم شکوفه‌ها از توجه او سبز میشود یا از باران . ۲۴ - استطراد : اعضاء من مانند دو کفم در انتظار بخشش او هستند بدیهی است بخشش او مانند نهری جاریست . ۲۵ - جمع مؤء تلف : علی از همه گونه علم و زبان آوری

و بردباری و خوشاخلاقی و نیکوکاری برخوردار است . ۲۶ - سلب و ایجاب : عمل شایسته را برای دنیا انجام نمیدهد لیکن آنرا برای آخرت ذخیره می‌نماید . ۲۷ - استثناء : حاسدان عیبجوئی ندارند مگر از عطائی که او پیش از سؤال مینماید . ۲۸ - مذهب کلامی : دانائیت که میداند هر که زیست کند بالاخره می‌میرد و اگر بر فرضی هم دوام پیدا کند روزگار درگذر است . ۲۹ - تشطیر : رخسارش از علاقمندی میدرخشد و دیده از بزرگواری بر هم میگذارد . ۳۰ - محاوره : ای دوستی که آنچه را من بدان آرزومند بودم تو بدان رسیدی امروز حال حال منست . ۳۱ - استشهاد : سراینندگان شعر مرا مورد بازدید قرار میدهند بدیهی است فضیلت معنی با هدف تیر حسادت آنها از میان نمیرود . ۳۲ - تعطف : این قصیده اصلی است در مقام بزرگواری تو ومعانی ارزنده ایرا دارد و قصائد دیگر با آن رقابت کرده‌اند . ۳۳ - مضاعف : روز ناراحتی بسر رسید و در سرزمین تو آثار بخشش‌هویدا گردید .

۳۴ - تطریز : چرخ‌همواره از تو ستایش میکند و برای بزرگداشت و نابودی مخالفان تو همیشه شمشیر و نیزه در اختیار دارم . ۳۵ - فضیلت و بزرگواری تو ستایشگران را از پای درآورده و من آرزومندم شین شکرگذاری مرا مانند سین بلال بپذیری .
قصیده مزبور بطوریکه معلوم است در مدح حضرت امیرالمؤمنین (ع) بوده و از اشعار ارزنده‌ی اوست :

اضیف‌الدجی معنی الی لیل شعره فطال ولو لا ذاک ما خص بالجر
و حاجبه نون الوقایه ما وقت علی شرطها فعل الجفون من الکسر

سیاهی شب در واقع بسیاهی موی او پیوسته بهمین مناسبت طولانی شده و هرگاه چنین نبود این اندازه کشش نداشت ابروان او همان نون و قایه است که عمل پلکان از شکستن باز میدارد .

از اوست :

تموج تحت الخضر اسود شعره فایاک والحيات فی کتب الرمل
ولولم یقن بالحسن مرسل صدغه لما نزلت فی حده سوره الرمل

در زیر خط سبزش موی سیاهش موج میزد اینک باید از مارانی که در توده ریگند بیمناک بود و هرگاه موی آویخته بناگوش او بخوبی یقین نمیکرد سوره رمل در تعریف آن نازل نمیشد

مؤلف گوید از طرز اشعار و وضع ظاهر گفتار او پیداست امین‌الدین از شیعیان امامی مذهب بوده علاوه بر این مجذوب ولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین می‌باشد.

(۱۴۴) ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن یوسف کتانی اشبیلی اندلسی معروف به ابن ضایع با ضاد نقطه‌دار و عین بی نقطه.

سیوطی از ابن زبیر مورخ نقل کرده نامبرده در فنون نحو به آخرین پایماز اطلاعات رسیده و از اصحاب شلوبین بود و برهمگی شاگردان او برتری یافته و مشکلات‌الکتاب سیبویه از آثار اوست.

ابن ضایع در شهر خود اصول‌الدین و اصول‌الفقه را آموخت و در این دو بخش از اصول و فن نحو مهارت ویژه‌ای داشت و متقدم بر معاصران خود بود.

ابن ضایع در فن عربیت و کلام در روزگار خود نظیر نداشت و مانند او حقایق این دو فن را ادراک نمی‌نمودند و کسی باندازه‌ی او مطالب نهفته و آثار سر بمهر کتاب سیبویه را نمی‌فهمید و قدرت تصرف در آنرا نداشت.

ابن زبیر گفته نامبرده ایضاً بوعلی فارسی را بر من املا میکرد و اعتراضاتی که از طرف ابن طراوه بر فارسی شده و همچنین اعتراضاتی که از طرف او بر سیبویه وارد شده و اعتراضاتی را که بطلیوسی بر زجاجی وارد آورده رد میکرد و خلاصه در همه‌ی آنچه گفته شد بی نظیر بود و همچنین قواعدی را که ابن عصفور برگزیده بود مورد ایراد قرار داده.

ابن ضایع هرگاه بیکی از فنون میپرداخت اظهارات مهمی در اطراف آن که مایه حیرت حاضران بود ایراد میکرد.

در کتاب نضار گفته آثار او عبارتند از شرح‌الجمل شرح کتاب سیبویه در این شرح با کمال اختصاریکه مطلوب است بمطالب شرح سیرافی و ابن خروف که بمنظور شرح برالکتاب نوشته‌اند اشاره کرده و در حقیقت با شرح مزبور جمع بینهما نموده.

ابن ضایع در ۲۵ ربیع‌الآخر سال ۶۸۰ (خف) در سن نزدیک به هفتاد سالگی وفات یافت.

مؤلف گوید ابن ضایع با صاد مهمله و غین معجمه لقب مشهور گروهی از ادباست که بخواست خدا ذیل محمد بن عبدالرحمن حنفی که شهرت او از دیگران بیشتر است متعرض خواهیم شد.

(۱۴۵) علاءالدین علی بن ابی الحزم قرشی دمشقی .

از حکما و منطقیها و اطباء یگانه عصر و ملقب به علاءالدین بن نفیس است .
صلاح صفدی او را به امام فاضل و حکیم علامه ستوده و نوشته علامه اثیرالدین ابو
حیان گفته علاءالدین در دمشق بزرگ شده و همانجا از مذهبالدین دخوار فن طب رافرا
گرفته .

دخوار دانشمند ستاره‌شناسی بوده و گروهی از ستاره‌شناسان از قبیل رحبی وابن قاضی
بعلبک و شمسالدین کلی از شاگردان او بودند .

ابن نفیس پیشوائی در طب بود و در این فن کسی بی‌پایه‌ی او در آنروزگار نرسیده بود
و از همه اطبای معاصر در استحضار فنون طب و تشخیص بیماریها برتر بود و با آنکه در
بزرگی به تحصیل طب پرداخته کاملاً از عهده مهمات این فن برآمده .

ابن نفیس در فنون طبیه آثار ارزنده و گرانبهائی از خود به یادگار گذارده از جمله
الشامل بطوریکه یکی از شاگردانش برای من نقل کرد و از فهرستش استفاده نموده مشتمل
بر سیصد سفر بوده و تنها هشتاد سفر آن پاکنویس شده و قابل بهره‌وری است و هم اکنون
اسفار هشتادگانه آن جزء موقوفات بیمارستان منصورى قاهره است دیگری المهدب در فن
کحالی .

دیگری شرح قانون ابن سینا در چندین سفر و امثال کتب مزبوره که در فن طب و
رشته‌ی اختصاصی او بوده .

برخی از کسانی که وی را دیده باطلاع من رسانیده ابن نفیس معمولاً در هنگام تالیف
آثار خود بکتب معموله مراجعه نمیکرده و مطالب عالیه فنون مختلفه را که دارا بوده از
خاطر خود مینگاشته .

ابن نفیس در منطق نیز استاد بوده و رساله‌ی مختصری در فن منطق بوجود آورده
هدایه ابن سینا را که در این فن بوده شرح کرده ابن نفیس در منطق از دو استاد متقدم
خویخی و اثیر ابهری پیروی میکرده و من خود بخشی از کتاب هدایه ابن سینا را نزد او
خوانده و او به جالبترین تقریری مطالب رئیس را شرح میداد و نیز بخشی از علم طب را از
او فرا گرفتم .

ابن نفیس علاوه بر کتابهای مزبور آثاری در اصول الفقه و فقه و عربی و حدیث و علم

بیان و امثال اینها داشته.

آری ابن نفیس در علوم مزبوره استاد منحصر نبوده و با دیگران که در رشتههای مزبور سرآمد بودند همپائی و همتائی میکرده.

از آثار ادبی او کتاب مختصری در ضمن دو سفر بدست من آمد وی در این کتاب علی را بمنظور برخی از قواعد و دستورات نحو ایراد کرده که کاملاً با نظرات اساتید فن ادب مخالف بوده و علت نارسائی کلام او این بود که وی در این رشته معلومات زیادی نداشته و از آثار ادبا و اساتید کمتر بهره‌ور شده تنها کتابی را که خوانده انموزج زمخشری بوده که آنرا از شیخ بهاء الدین بن نحاس استفاده کرده و بالاخره با کمی اطلاعات بر آن شده که کتابی در اینخصوص تالیف نماید و آنچنانکه باید مورد توجه قرار نگیرد.

اطباء مصر و قاهره از شاگردان او و شیخ عمادالدین با بلتی بوده‌اند.
ابن نفیس آدمی دراز اندام و لاغر بود و صورتی کشیده داشت و انسانی جوانمرد و دانشمندی برومند بشمار می‌آمد.

اطلاع یافته‌ام در آخرین بیماری که باید از دنیا رحلت کند یکی از دوستان طبیب که به عیادت او آمده تجویز کرد برای بهبودی از بیماریش مقداری شراب بنوشد و مخصوصاً اظهار داشت داروی این بیماری و بهبودی از آن منحصر بشراب است.

ابن نفیس از آشامیدن شراب امتناع نموده و گفت حاضر نیستم خدا را با دهان و شکم آلوده بشراب ملاقات نمایم.

ابن نفیس در قاهره خانم‌ای بجهت زیست خود بنیان نموده و سنگهای صحن حیات و ایوانهای آنرا از مرمر سفید مفروش نموده و من خود ایوان دیگری را در غیر آن خانه که از سنگ مرمر فرش شده بود دیده‌ام.

ابن نفیس تا آخر عمر همسری اختیار نکرد و خانه و کتابهای خود را وقف بیمارستان منصوری نمود.

ابن نفیس با نظرات جالینوس و گفتار او ضدیت بخصوصی داشت.

ابن نفیس در قاهره تدریس فقه مدرسه‌ی مسروریه را بعهدده داشت و سال ۶۸۷ در قاهره به شرح آغاز التنبیه پرداخت.

یوحنا بن صلیب نصرانی دو شعر ذیل را در سوک او سروده:

و مسائل هل عالم او فاضل او ذو محل فی العلا بعد العلا
 فاجبت ، والنیران تضرم فی الحشا اقصر ، فمذمات العلامات العلا
 کسی از من پرسید آیا پس از رحلت علاءالدین دانشمندی فاضل یا ذیجاه با
 موقعیتی باقی مانده در حالیکه آتش سوگ او در دل من شعله‌ور بود پاسخ دادم به کوتاهی
 بپرداز بمجردیکه علاءالدین رحلت کرد مقام و موقعیت نیز اعتبار خود را از دست داد .
 تا بدینجا اظهارات اثیرالدین ابوحنیان به پایان رسید .

امام علامه شیخ برهان‌الدین ابراهیم رشیدی گفته ابن نفیس هرگاه میخواست تصنیف
 تازه‌ای بنگارد شاگردان او قلمها میتراشیده و در برابر او میگذارد نامبرده صورت خود را
 بطرف دیوار متوجه میکرده و آنچه را از مطالب لازمه بخاطر داشته مانند سیلی که از بالا به
 پائین سرازیر میشده می نگاشته و هرگاه قلم از نوشتن باز میمانده آنرا می افکنده و قلم دیگر
 را برمیداشته و علت آنکه قلمها را برای او میتراشیده و قبلا آماده میکردند آن بوده تاوی
 زحمت قلم تراشی را تحمل نکرده علاوه بر این وقت خود را برای تراش قلم صرف ننموده
 باشد .

شیخ نجم‌الدین صفدی گفته شیخ بهاء‌الدین نحاس اظهار میداشته در قاهره باظهار
 نظر ادیب دیگری جز علاء‌الدین توجهی ندارم و من رساله مختصری از او بنام فاضل بن
 ناطق دیدم وی این رساله را بمعارضه‌ی رساله‌ی حی بن یقظان ابن سینا تالیف کرده و در
 آن از حقایق دین اسلام و آراء بزرگان اسلامی درباره نبوت و شرایع الهی و معاد جسمانی
 و فناء عالم بحث کرده و بر راستی در این تالیف قدم تازه و برجسته‌ای برداشته و حاکی از
 کمال نیرومندی و ذهن صاف و روشنفکری و اطلاعات عمیق او در علوم عقلیه است .
 سدیدالدین دمیاطی حکیم قاهره که از شاگردان او بوده میگوید شیخ قاضی جمال
 الدین بن واصل و علاء‌الدین بملاقات یکدیگر آمده و من هم همان شب در محضرشان
 داشتم پس از آنکه نماز عشا را خواندند شروع به بحث کرده از علمی به علم دیگر سپردا ختند
 و در هر فنی از هر دری سخن میگفتند .

در آن موقع کاملا مواظب بودم میدیدم علاء‌الدین در هنگام ایراد مطالب هیچگونه
 ناراحتی و زحمتی بخود راه نمیدهد و مطالب را با کمال خونسردی ایراد میکند و حال آنکه
 جمال‌الدین زحمتی بخود هموار میکرد و صدای خود را بفریاد برمیداشت و دیدگانش سرخ

گون میگشت و رگهای گردنش پر میشد و بهمین حال با یکدیگر مباحثه میکرد تا سپیده صبح از افق آشکار شد در پایان بحث قاضی جمال الدین خطاب بعلاء الدین اظهار داشت ما از مسائل و نکته‌ها و قواعد چندی برخوردار گردیده و توای علاء الدین خزینه‌هایی از علوم را در کانون قلب خود آکنده ساخته‌ای .

سدیدالدین گفته هنگامی به علاء الدین گفتم هرگاه شفای ابن سینا را شرح میکردی بهتر از شرح قانون بود زیرا مردم بشرح شفا نیازمندتر از شرح قانونند .

پاسخ داد چنانست لیکن در شفا مواضعی بچشم میخورد که باید آنها را سیاه کنم . میگویم نظرش این بوده مواضعی در شفا موجود است که از عهده‌ی فهم من بیرونست زیرا عبارات شیخ‌الرئیس در کتاب شفا پیچیده است و فهم آنها در عهده‌ی همه کس نمیباشد .

دیگری گفته هنگامی ابن نفیس وارد حمام باب زهومه شد قسمتی از بدن خود را شستشو داده موضوعی بخاطرش آمده بلافاصله در محل رخت‌کن آمده دوات و قلم و کاغذ طلبیده مقاله‌ای در نبض نگاشت آنرا تمام کرده دوباره وارد حمام شد و به شستشوی بدن خود پرداخت .

گویند ابن نفیس میگفته هرگاه بدانم آثار من تا ده هزار سال پس از من باقی‌نمیماند به تصنیف کتابی نمی‌پردازم .

بدیهی است ابن نفیس امامی عظیم‌الشان و بزرگی‌گرا نمایه بود و بسیاری از دانشمندان او را ابن سیناء دوم گفته‌اند .

ذیل ترجمه او از مدرکی که فعلا بخاطر ندارم نیز یادآور شده‌ام وی اظهار داشته ابن نفیس قانون بوعلی سینا را در ضمن بیست مجلد شرح کرده و مواضع حکمیه‌ی آنرا کاملاً شرح داده و قیاسات منطقیه را در آن مرتب نموده و به حل اشکالات طبیه آن پرداخته و تا آن زمان کسی مانند او بشرح مشکلات قانون اقدام ننموده زیرا آخرین اقدامی که شارحان قانون برای آن نموده منحصر به تفسیر کلیات تا نبض خیالی بوده و از امور طبی بجز پاره‌ای از آنها بحث دیگری ننموده‌اند و نیز ابن نفیس همه کتابهای بقراط را شرح نموده و اکثر آنرا با دو شرح مختصر و مطول انتشار داده و نیز اشارات شیخ‌الرئیس را شرح کرده و کلیات قانون را از حفظ داشته و از گفتار بقراط کمال بزرگداشت را می‌نمود .

و بکسیکه بغیر از قانون بکتابهای دیگر میپرداخته احترامی نمیگذارد. ابن نفیس نخستین دانشمندی بود که مردم را بفرآ گرفتن مطالب کتاب قانون تشویق میکرده.

ابن نفیس آنی آسوده نبوده و شب و روز به افاده میپرداخته و همواره مجلس او از امرا و بزرگان تشکیل میشده و مهذب الدین ابن حلیقه رئیس الاطباء و شرف الدین بن صغیر و اکابر طبیبان عصر در مجلس او حضور می یافتند و هر طبقه ای در محل مخصوص بخودشان می نشستند.

نامداران شاگردان او عبارتند از بدرالدین حسن رئیس الاطباء و امین الدوله القف و سدیدالدین ابوالفضل بن کوشک و ابوالفتح اسکندری و امثال ایشان. میگویم شرح قانون ابن نفیس که بنام الموجز معروفست از آثار ارزنده طب و از معروفترین کتب طبی است و همواره مورد استفاده اطباء و دانش پژوهان این فن بوده همهی ابواب و مقدمات آنرا شرح کرده و در ضمن هشت هزار بیت با تمام آورده و من تا بحال بسایر از آثار او دست پیدا نکرده ام.

(۱۴۶) علاء الدین علی بن مظفر ملقب به علاء الدین کندی اسکندرانی دمشقی معروف به وداعی.

صغدی در ذیل تاریخ ابن خلکان مینویسد نامبرده از دانشمندان شیعه مذهب بوده سال ۷۱۱ هجری به امور دیوان الانشاء دمشق پرداخته و کتاب تذکره الکندییه را که در پنجاه مجلد بوده و از فنون مختلفه گفتگو میکرده تالیف کرده این کتاب از موقوفات شمیساطیه است.

وی تا هنگام وفات دو گیسوان سفید داشته و از آنجا که همواره مورد عیبجوئی برخی از مخالفان خود بوده گفته است.

یا عائبا منی بقاء ذوابتی
مهلّا فقد افرطت فی تعیبیها
قدا وصلتنی فی زمان شبیبتی
فعلام اقطعها زمان مشیبیها

ای کسیکه همواره مرا در باقی گذاردن دو گیسوان سپیدم مورد عیبجوئی قرار میدهی از عیبجوئی من دست بردار زیرا آندو روزگار جوانیم را سپری کردند از آنها ناراحتی نداشتم اینک که روزگار پیریم در رسیده چگونه از آنها دست بردارم.

از اوست :

ذکرت شوقا و عندی ما یصدقه قلب تغلبه الذکری و تغلقه
 هذا علی قرب دارینا و لاعجب فالطرف للطرف جار لیس ترمقه
 بیاد اشتیاق او افتادم و دل من که همواره از یاد او در اضطرابست بر این حقیقت
 گواه است آری ناراحتی قلبی من حاکی از بستگی دائمی ماست و در اینکار تعجبی نیست زیرا
 چشم چشم را نمی بیند .

از اوست :

عجبا لمن قتل الحسین و اهله جری الجوا انح یوم عاشوراء
 اعطاهم الدنیا ابوه و جسده و علیه قد بخلوا بشریه ماء
 تعجب از کسانی است که حسین (ع) و خاندان او را شهید کردند و در روز عاشورا
 اعضا و جوارح آنانرا بیای اسبان پایمال کردند پدر و جد او دنیا و ریاست آنرا در اختیار
 آنها درآوردند و آنان از شربت آبی که باو بدهند بخالت ورزیدند .

از اوست :

سمعت بان الکحل للعین قوه فکحلت فی عاشور مقله ناظری
 لتقوی علی سح الدموع علی الذی اذا قوه دون الماء حرالبواتری
 شنیده‌ام سورمه مایه نیرومندی چشم است و من در روز عاشورا چشم را سورمه می‌کنم
 تا برای ریختن اشک نیرو پیدا کند و برای کسی بگرید که جگر او را در کنار آب فرات بمنع
 از آن شعله‌ور ساختند .

(۱۴۷) ابوالحسن علی بن عبدالکافی بن علی بن تمام انصاری خزرچی مصری

سبکی .

از دانشمندان بنام شافعی مذهب و اشعری مرام بود در تفسیر و قرائت و حدیث و
 اصول و فقه و منطق و خلاف و نحو و لغت استاد بوده و به تقی‌الدین سبکی معروف است .
 شاگردش صلاح‌الدین صفدی شامی شارح لامیه‌العجم در کتاب الوافی بالوفیات که در
 واقع ذیل مهمی است برای تاریخ ابن‌خلکان او را بی‌نهایت ستوده و اوصاف او را در کمال
 اهمیت ایراد کرده و پایان اوصاف ویرا به حاکم شام و حکومت بر آن‌مقام خاتمه داده .
 او مینویسد سبکی در تفسیر از ابن عطیه و فخررازی گذرانیده و در قرائت ازدانی و

سقاوی پیش افتاده و در حدیث از ابن عساکر و خطیب بغدادی بالازده در اصول مقدم بر فخر رازی بوده در فقه جوینی و رافعی بیایه‌ی او نرسیده در منطق نطق دبیران را لال کرده در خلاف نسفی و عمیدی را بدست و پا انداخته در نحو فارسی و زجاجی را به ستوه آورده در لغت، صحاح جوهری را از قیمت و اثر ازهری را از ارزش برده در ادب صاحب ذخیره و یتیمه بدریوزگی او درآمده‌اند در حفظ، دندان سلفی را شکسته و دل ابن جوزی را آزرده. و امثال اوصاف مزبور که یادآوری از همه آنها بدرازا میکشد و امتحان بهترین گواه است تا بدانید نامبرده در همه فنون فرد است و در هر میدانی مرد و بالاخره بحری زاخر و دریائی ژرف و بی آخر است.

عمل الزمان حساب کل فضیله	بجماعه کانت لتلک محرکه
فراهم المتفرقین علی المدی	فی کل فن واحد قدادر که
فاتی به من بعد هم فاتی بما	جاؤا به جمعا فکان الفذ لکه

روزگار کاملاً بحساب هرکسیکه دم از فضیلت زده رسیدگی کرده و بالاخره باین نتیجه رسیده که هر فاضلی رشته‌ی بخصوصی را دارا و از فن معینی برخوردار شده پس از تفحص از حال و آثار آنها بدین شخص دسترسی پیدا کرده و دانسته او به تنهایی کسی است که از همه فضائل برخوردار است آری فضائل و آثار او بهترین معرف وی میباشند.

سبکی در غره صفر سال ۶۸۳ (خفج) هجری متولد شده قرائت هفتگانه قرآن عظیم را فرا گرفته پس از آن به آموختن تفسیر و حدیث و فقه و اصول و کلام و نحو و منطق و خلاف عمیدی و فرائض و قسمتی از جبر و مقابله و مقداری حکمت و مباحثی از هندسه و بخشی از طب پرداخته و همه فنون مزبوره را از عده‌ای از اعلام که بدیدارشان نائل شده فرا گرفته تا آنجا که گوید فقه را از نجم الدین بن رفعه و اصول را از علاء الدین بن باجی و نحو را از علامه اثیرالدین ابوحیان و دیگر از علوم را از دیگران استفاده کرده.

سبکی آثار بسیاری دارد از جمله الدرالنظیم فی تفسیر القرآن العظیم دو مجلد و نیم آن تدوین شده تکمله المجموع در شرح مهذب ناتمام مانده، الابتهاج فی شرح المنهاج در فقه الابتهاج در شرح منهاج در اصول رفع الحاجب در شرح ابن حاجب در اصول، تسریح الناظر فی انزال المناظر و رساله‌های بسیار دیگر در مسائل مشکله فقه و اصول و نحو و امثال اینها از جمله رساله‌های در مسئله تعلیق در این رساله به رد ابن تیمیه که در طلاق بوده

اقدام کرده دیگری شفاء السقام فی زیاره خیرالانام این کتاب را نیز بمنظور رد بر ابن تیمیہ تالیف کرده زیرا او زیارت مرقد رسول اکرم (ص) را تجویز نمیکرده و حرام میدانسته صفدی گوید سال ۷۳۷ هجری همه رساله مزبور را از آغاز تا انجامش در قاهره مطالعه کردام . صفدی از کثرت اطلاعات و معلومات او همواره در شگفت بوده تا آنجا که در باره‌ی او اظهار داشته پایه علمی و اطلاعات عمیق او بحدی بوده که هرگاه در باره‌ی مسئله‌ای اراده میکرد تصنیفی بوجود آورد بلافاصله وبدون هیچگونه ناراحتی قلم بدست گرفته ومطالب لازم را یکی پس از دیگری مینگاشت و من دیگری را چون او سراغ ندارم که از مراتب اجتهاد کاملاً برخوردار باشد .

آری ابن تیمیہ نیز از مراتب مزبوره استفاده کرده با توجه باینکه سبکی نظرش از او دقیق‌تر و تحقیقاتش بیشتر بوده و بهتر میتوانسته مسائل و قواعد لازمه را در محل خود به کار ببرد و بجا بنشانند علاوه بر همه آنها مشایخ و اساتیدش نیز از او بیشتر بوده . صفدی گوید هنگامی از او درخواست کردم تا برای تکمیل ترجمه‌اش مجملی از شرح حال خود را به ضمیمه سال تولد و اسامی آثارش بنویسد وی مسموعات و اساتید و آثارش را نگاشته لیکن از آثار نظمی خود چیزی نگاشت .

اشعار زیر را که متضمن درخواست آثار نظمی او بوده برای وی سرودم .

مولای یا قاضی القضاء الذی	ابوابه من دهرنا حرز
افدتنی ترجمه لم تزل	بحسن اقمار الدجی تهرز
لبست منها حله و شیها	اعوذها من نظمک الطرز

ای آقای من ، ای داور داوران ، و ای کسیکه روزگار ما از ایجاد کردن مانندا و محروم است ترجمه و شرح حال خود را که مانند ماههای شبهای تار درخشنده است برای من ارسال داشتی و مرا بدان مفتخر ساختی و اندام علمی مرا با چنان جامه ملون آراستی آرزومندم همان جامه را از نظم خود زیور بیشتری داده و از چشم زخم حاسدان تعویذنمائی .

وی در پاسخ من اشعار زیر را نگاشت :

لله مولی فضله باهر	من کل علم عنده کنز
یا واحد الدهر و من قد علا	منه علی هام الوری الغرز
تسلنی النظم و منه لی به	و عندی التقصیر والعجز

خدایمتعال دوست مرا از رحمت خود سرشار فرماید همان دوستی که فضیلت و کمال او همگان را فرا گرفته و از هرگونه دانشی گنجینه‌ای بدست آورده‌ای یکتای روزگار و ای کسیکه فرمانبرداری تو بر همه کس لازمست از من درخواست کردی تا پاره‌ای از آثار نظمی خود را بنگارم بدیهی است دراینکار کوتاهی از من بود .

پس از آن بدینخلاصه نوشته بطوریکه نوشته و در شعر اشاره کرده این نگارنده همه فنون را مانند همان جامه رنگارنگ تحصیل کرده خط را بپایه‌ای مینویسد که هرگاه دیدگان بدان بنگرند یقین خواهند کرد خط ابن مقله است .

محقق است که گرابن مقله زنده شود ترا شوی قلمش را به مقله بردارد

و شعرش مقامی را حائز گردیده که هیچ دوستی دست انکار برآن دراز ننماید و نثرش بجائی رسیده که عبدالرحیم قاضی از فهم آن عاجز است آری این مراتب در خور ارزندگی کسی است که به نردبان بلاغت بالا رفته و مهار این ناقه را بکف گرفته و از هر علمی سهمی بسزائی برده و کمر بند جدیت و کوشش را بر کمر خود استوار نموده و چون آتشی شعله‌ور بوده و بر دیگران که از هر نظر از مراتب عالیه دور بوده و به حسیض بی‌اطلاعی گرفتار گردیده برتری یافته باری همواره سرگرم مسائل مهمه و تحقیقات لازمه بوده و کمتر اتفاق افتاده به نام‌نگاری بپردازم یا به ساختن شعر اشتغال پیدا کنم آری گاهی اوقات که میخواستم خود را در ردیف ادبا قلمداد کنم و یا خود را از بند خیالات فارغ بسازم بساختن اشعار سرگرم میساختم باید بگویم نظمی می‌آراستم که سراینندگان از استماع آن شرم داشتند و براستی باید مستور میماند .

درعین حال از آنجا که تو دوست با وفای منی و سزاوار نمیدانم چیزی از آنرا از تو پوشیده بدارم پاره‌ای از آنرا حسب الامر می‌نگارم و به اطلاع تو میرسانم از جمله دوشو .
زیرا سال ۷۰۶ هجری سروده‌ام .

تری الصبا و زمان اللهو یرجع لی ام هل یداوی علی الاعین البخل

ام هل یجود بوصل من یضن به علی مغنی صریح الهدب والمقل

می‌بینی روزگار کودکی و بازیگری من دوباره بازگشته و یا چشم مرا که از گریه خودداری میکند باید مداوا کرد و یا باید از فراق خنیاگری گریست که دیدگان شهلای او آرام و قرار را از مزگان من ربوده است .

از جمله سال ۷۲۴ هجری که علاءالدین باجی وفات یافته بود ویرا با اشعار زیر سوگواری

نمودم .

فلا تعذلیه ان بیوج بسوجه	علی عالم اودی بلحد مقدس
تعطل منه کل درس و مجمع	واقفر منه کل ناد و مجلس
و مات به اذمات، کل فضیله	و بحث و تحقیق و تصفید مجلس
و اعلاء دین الله ان یبد زایغ	فیخزیه او یهدی بعلم موسس

سرزنش مکن او را که از روی وجد فریاد میزند زیرا بیاد عالمی افتاد که در زیر لحد پاک آرمیده آری بر اثر رحلت او درسها تعطیل شد و اجتماع مردم از کار بازماند و مجالس روبناداری و بیچارگی گذارد و بمناسبت مرگ او هنر نوع فضیلتی و بحث و تحقیقی و درمانده کردن تلبیس مخالفان مرد و از اعتبار افتاد از مرگ او چنان معلوم میشود کسی نمیتواند در بالا بردن دین خدا بکوشد اینک باید یا پایه امور دینی سست شود و یا دیگری که مؤسس قواعد دینی بجای او برقرار شود .

از آنجمله به مناسبت قول امرء القیس که گفته و ما ذرفت عیناک اشعار ذیل را سروده .

قلبی ملکت فما به	مرمی لسواش او رقیب
قد حزت من اعشاره	سهم المعلی و الرقیب
یحییق قریبک ان منن	ت به ولو مقدار قیب
یا متلفی ببعاده	عنی اما خفت الرقیب

دل من در اختیار من در آمده چنانچه هدف سخن چین و مخالف من واقع نمی شود من از ده یک آن سهم معلی (هفتمین کسیکه تیرقمار را میزند) و سهم رقیب (لاورقمار بازان) میبرم نزدیکی بتو حیات بخش است مخصوصا اگر به مقدار قایی ما را مورد منت خود قرار دهی و ای کسیکه مرا از او دور میکنی و وسائل جوانی را فراهم میسازی آیا در چنین اقدام نابجائی از خدا نمی هراسی .

صدفی گوید تا آنجا که میدانم قافیهی پنجمی برای اشعار فوق وجود ندارد و در این اشعار در قافیهی سوم تجنیس مرکب را بکار برده و لطف خاصی با اشعار مزبور داده و قیب را که بمعنی قابست بطرز تجنیس مرکب قافیه قرار داده .

صدفی پس از آنکه به پارهای از نکات اشعار اشاره کرده گوید از خط سبکی نقل کرده ام

وی نوشته کتابی را که ابن تیمیه در رد ابن مطهر حلی (علامه حلی قده) نوشته به مطالعه من رسید گفتم بخدا سوگند ابن تیمیه حوادثی را در رد نامبرده ایراد کرده که اصولاً سابقه نداشته‌اند.

سپس اشعار ذیل را که ساخته سبکی بود بمناسبت اظهار نظر وی که تعریضی بعلامه قده و ابن تیمیه داشته ایراد نموده.

من اجهل الخلق فی علم واکذبه
لهجنه الرفض و استقباح مذهبیه
داع الی الرفض غال فی تعصبه
یستحی مما افتراه غیر منجبه
بمقصد الرد و استیفاء اضربه
یشوبه کدرا فی صفو مشربه
حیث سیر بشرق او بمغربه
فی الله سبحانه عما یظن به
رددت ما قال اقفوا اثر سببه
ترک الزیاره رد اغیر مشتبه
هذا وجوهه مما اظن به
لقطع خصم قوی فی تغلبه
هدی و ربح لیدیهم فی تکسبه
بل بدعه و ضلال فی تطلبه
جعلت نظم بسیطی فی مهذبته

ان الروافض قوم لاخلاق لهم
والناس فی غنیه عن رد کذبهم
و ابن المطهر لم تطهر خلائقه
لقد تقول فی الصحب الکرام ولم
و لابن تیمیه رد علیه و فی
لکنه خلط الحق المبین بما
یحاول الحشوانی کان فهو له
یری حوادث لا مبدالاولها
لو کان حقایری قوی ویفهمه
کما رددت علیه فی الطلاق و فی
و بعده لا اری للرد فائده
والرد یحسن فی حالین واحده
و حاله لانتفاع الناس حیث به
ولیس للناس فی علم الکلام هدی
ولی ید فیہ لولا ضعف سامعه

همانا رافضیان مردمی هستند که سهم بسزائی از حقیقت پوشالی اهل سنت را در مردمی بی اطلاعند مردم از مردود ساختن گفتار آنان بی نیازند زیرا رافضی عمل ناپسند و مذهب رافضی نیز اعتباری ندارد.

سبکی با سکبری و بی حیائی هرچه تمامتر درباره‌ی علامه حلی قده که فخر شیعه و افتخار شریعه نبویه است گفته ابن مطهر که نتوانسته در طهارت اخلاق خود بکوشد مردم را برفض و غلو دعوت کرده و درباره‌ی اصحاب شایسته سخنان تهمت آمیز گفته (با آنکه علامه مهر

چہ گفته همانچہ را بوده کہ آنان دارا بوده‌اند از فرار از جنگ و غصب خلافت و بدعت‌های دینی و امثال اینها) ابن تیمیہ بمنظور رد اقوال او کتابی نوشت و آنچنانکہ باید از عہدہ بیرون آمد متاسفانہ حق را بباطل و صاف را بہ کدر مزوج کرد و امور نامناسبی کہ ہیچگونہ ارتباطی با یکدیگر ندارند در آن وارد ساختہ و باصطلاح از شرق بغرب و بالعکس تجاوز نمودہ حوادثی را در آنجا بخدا نسبت دادہ کہ اصولاً مبدء صحیحی نداشته و انتساب آنہا نسبت بخدا نادرست است آری ہرگاہ او بحقیقت گفتار من پی بہرہد خواہد فہمید او را مردود کردہ و از وی تعقیب نمودہ چنانکہ پیش از این عقیدہ او را دربارہی طلاق و ترک زیارت رسول اکرم مردود ساختم گذشتہ از این خیال میکنم رد ابن تیمیہ چندان مؤثر نخواہد بود زیرا گوہر او برامثال این حرفہا استوار شدہ رد سخنی در دو صورت ارزندہ است یکی آنکہ بوسیلہی آن دشمن سرسختی را از پای درآورد دیگر آنکہ مردم از آن انتفاع ببرند و موجبات ہدایت آنان بوجود آید و از این تجارت سود سرشاری عایدشان بشود متاسفانہ فن کلام از علوم نیست کہ موجبات ہدایت مردم را بوجود آورد بلکہ فرا گرفتن آن بدعت و مایہگمراہی و ضلالت است و منہم خود کاملاً از آن بااطلاع و ہرگاہ گوش شنوائی پیدا میکردم اصول و فروع آن علم را پاکیزہ و خالی از ہرگونہ حشو و زائدی ایراد می نمودم .

صدی گوید دو شعر زیر را کہ سال ۷۴۳ ہجری سرودہ از او نقل میکنم :

ان الولایہ لیس فیہا راحہ	الا ثلث یبتغیہا عاقل
حکم بحق او ازالہ باطل	او نفع محتاج، سواہا باطل

در داوری و حکومت آسایش وجود ندارد مگر در صورتیکہ توام با سہ موضوع ذیل باشد کہ خردمند طالب آنست حکومت بحق نابود ساختن باطل، بہرہور ساختن نایزمنند، جز این ہرچہ باشد بی ثمر است و نیز از او نقل کردہ ام .

مثال عم و خال	بقول صدق وجیہ
بنی باخت اخیہ	لامہ و ابیہ
و ذاک لاباس فیہ	فی قول کل فقیہ
فنجلسہ ہو داع	بذاک لاشک فیہ

از اوست :

یا من یشبہ بالکمون مرتجیا و عودہ کل یوم فی غداہب

غنمت قلبا علیلا نار کاخما
جئنا بقلب صحیح سالم ولکم
خذه صحیحا فالتخمیسه یجب
من صحالاصل جود دونه السحب

ای کسیکہ او را بہ کمون اشتری کہ آبستنی خود را پنهان دارد تشبیہ میکنی و ہرروز آرزوی آشکار شدن او را داری قلب رنجوری را بہ غنیمت بدست آورده البتہ خمس (یک پنجم) آنرا واگذارو صحیح آنرا بگیر زیرا پرداخت خمس آن لازمست ما بہمین مناسبت قلب صحیح و سالمی را آورده آرزومندیم از اصل صحیح آن بخشی کہ ابر در مقابل آن ہیچگونہ بخشی ندارد ما را بہرہمند سازی .

قلب علیل کمون نومک است و قلب صحیح آن نوء مک با ہمزه از مادہی ام یام بعمنی قصد و اصل صحیح آن کمون است .

خود سبکی اشعار زیر را از سرودہہای خویش برای من نقل کرد و اظہار داشت با سرودن اشعار زیر چند شعر مشہور کهنسال را تکمیل نمودہ .

فقال اذهب اذن فاقبض زکوتی
فقلت لہ فدیتک من فقیہ
نصاب الحسن عندک ذو امتناع
فان اعطیتنا طوعا والا
برای الشافعی من الولی
ایطلب بالوفاء سوی المللی
بلحظک والقوام السمہسری
اخذناہ بقول الشافعی

گفت برو و زکوت مرا بنا برای شافعی از ولیم بگیر گفتم فدای تو فقیہی آیا از غیر کسیکہ ثروتمند است زکوت میگیرند زیبائی نصاب معینی ندارد و با نگاہ کردن و تیراستوار مزہ زکوت آن اخذ میشود گفتم اگر بخوشی زکوت را پرداختی والا بگفتہی شافعی آنرا از تو خواہیم گرفت .

صفدی گوید بطوریکہ از برخی از کتب ادب و تاریخ استفادہ میشود مراد از شعرهای قدیمی اشعار ذیل است :

و ترکی لہ بالخد خال
تعجب ناظری لمـاراه
فقلت لہ ملک نصاب حسن
و ذاک بان تجود لمستہام
فقال ابوحنیفہ لی امام
کمسک فوق کافور زکی
فقال الخال صل علی النبی
فاد زکوت منظرک البہی
برشف من مقلک الشہی
یری ان لا زکوت علی صبی

فان تک شافعی الراى او من
فلا تطلب زکوت المال منى
فقلت له فدیتک من فقیه
فان اعطیتنى طوعا و الا
یری حکما کحکم الما لکی
فاخراج الزکوت علی السولی
ایوءمر بالزکوت سوی الملی
اخذت اذا بقول الحنبلی

مفبچهی ترکی را که خالی بر گونه داشت مانند مشکی که بر بالای کافورپاکیزهای باشد دیده دیگرانم از دیدار او به شگفت آمده خال گونماش که اینحال را از من مشاهده کرد اظهار داشت بشکرانه دیدار خال او بر محمد درود بفرست باو گفتم اینک مالک نصاب جمالی و زکوت چهره‌ی زیبای خود را بپرداز و بوسه از گونه لطیف خود بمن اعطا نما پاسخ داد امام من ابوحنیفه زکوت را بعهدهی کودک نمیداند اینک اگر شافعی مذهب یا مالکی مرامی زکوت مال را از من مخواه بلکه از ولیم تقاضا کن .

گفتم فدای تو فقیه آیا امکان دارد زکوت مال را از کسیکه مالک نصاب نمیباشد اخذ کرد؟ اینک اگر برضا زکوت مال خودت را پرداختی ، وگرنه به گفته‌ی حنبلی از تو خواهم گرفت . سبک بضم سین بروزن قفل نام دو قریه است در دیار مصر یکی سبک ضحاک و دیگری سبک عبید بر وزن امیر .

مؤلف گوید فیروز آبادی در قاموس اظهار داشته شیخ ما علی بن عبدالکافی و مترجم فعلی ما از سبک العبید است از اظهار وی استفاده میشود فیروزآبادی از شاگردان او بود و ما هم ذیل احوال وی بنام استادش سبکی اشاره خواهیم کرد .

(۱۴۸) شریف‌الدین علی بن محمد بن علی حسینی حنفی گرگانی استرآبادی مشهور بمیر سید شریف جرجانی .

میر سید شریف در علم کلام استادی بنام بود و در این رشته تصرفات عجیب و منحصر بفرد داشت و تحقیقات فراوان و دقتهای نظر خاصی از او بظهور میرسید و دانشمندی هوشمند و با کمال بود .

میرمزبور همه فنون حکمت را بخوبی میدانست و از قواعد علوم عربی کمال خبرویت و مهارت را دارا بود .

آثار ارزنده‌ای از او بظهور رسیده و تعلیقات شایسته و حواشی مفیدی از او یادگار است از جمله آثار مهم و بنام او شرح مواقف قاضی عضد ایجی است نامبرده کتاب او را که در

فن کلام بود در ضمن مجلد بزرگی مشتمل بر بیست هزار بیت شرح کرده و در مبحث امامت آن مینویسد جفر و جامعه نام دو کتاب از آثار علی (ع) است که در آن مطابق با قانون علم حروف به پیشآمدهای جهان تا انقراض عالم اشاره فرموده و ائمه طاهرین که از اولاد او میباشند و معروفند از حقایق مطالب او باخبر بوده‌اند .

مؤلف گوید بخاطر دارم شریف جرجانی پس از این نوشته حضرت رضا (ع) پیشآمد خودش را با مامون عباسی و اینکه بدست او به انگور زهرآلود شهید میشود از همان کتاب استخراج فرموده .

دیگری شرح فنون بلاغه مفتاح العلوم در ضمن ده هزار بیت بانضمام حواشی بسیاری که خود شریف برای مشکلات شرح و متن تهیه کرده تعریفات العلوم .

دیگری تحدیدات الرسوم اینکتاب را بسبک کتاب الحدود الفقهیهی فاضل نوری لغوی نوشته ، المترجمان در لغات قرآن کتاب بزرگی در معنی و طریقهی ترتیب آن در ضمن بیشتر از پانزده هزار بیت شرح فارسی بر کافیه ابن حاجب موسوم به گیپائی .

حواشی بر شرح کافیه بنام متوسط حواشی شرح رضی قده در اینحواشی بطوریکه اظهار داشته‌اند از رضی به لقب نجم‌الائمه نام برده است .

حواشی شرح اصفهانی بر تجرید و رفع ایرادهائیکه بر مطول وارد آورده شده حاشیه بر برخی از فوائد ابن میثم بحرانی بطوریکه اظهار شده نامبرده در حواشی خود از معظم له کمال بزرگداشت را نموده ، شرح مختصر عضدی حاشیه شرح شمسیه و شرح مطالع قطب‌الدین رازی .

حاشیه بر کتاب حکمت‌العین کاتبی قزوینی ، صرف میرکتاب مختصریست در فن صرف این کتاب را به پارسی نگاشته و همواره مورد توجه محصلان مقدماتی علم عربی است .

رساله کبری و صغری در منطق و بیپارسی نگاشته شده‌اند و فرزندش فاضل معتمدی در رساله کبری و صغری و بیپارسی نگاشته شده‌اند و فرزندش فاضل معتمدی در رساله کبری و صغری و بیپارسی نگاشته شده‌اند و فرزندش فاضل معتمدی در رساله کبری و صغری و بیپارسی نگاشته شده‌اند و فرزندش فاضل معتمدی در رساله کبری و صغری و بیپارسی نگاشته شده‌اند .

قاضی نورالله شهید در مجالس‌المؤمنین پرده از چهره‌ی شرح احوال شریف برداشته

و اورا در ردیف حکماء اسلامی قلمداد کرده و درباره‌ی تشیع او بتصریح شاگردش سید محمد نوربخش که از اعظم عرفاء امامیه است و همچنین تنصیب شیخ محمدبن ابی‌جمهور احسائی آتی‌الذکر که از معارف فقهاء امامیه است استشهاد نموده و مینویسد:

بماہتاب چه حاجت شب تجلی را: همه ارباب فضل که بیابانهای مراتب فضل و کمال را در نور دیده و پشت سرگذارده‌اند نیازمند به آثار شریف و عیال مؤلفات اویند و از روزگار او تا بحال هیچیک از جرگه‌های علمی که در فنون مختلفه تدریس میشده تھی از فوائد تعلیقات او نبوده است.

سید شریف سال ۷۴۰ (مذ) هجری در دارالمؤءنن جرجان (گرگان) متولد شده (۱) آنگاه که بحد رشد رسیده و تمیز چپ از راست داده به تحصیل علم و معرفت پرداخته و بمجلس عالی مولانا قطب‌الدین رازی حضور مییافته و از مراتب فضل و کمال او استفاده‌ی کاملی می‌برده تا بر اثر تربیت او بعالیترین درجاتی که شایسته محققان تواناست نائل گردیده.

مؤلف روضه‌الصفاء مینویسد سال ۷۸۷ هجری که سلطان جلال‌الدین شاه شجاع بن مظفر خوافی وارد کاخ زرد استرآباد شد سید شریف از موقعیت استفاده کرده تصمیم گرفت بدون آنکه دست به دامن یکی از درباریان بشود خود را بحضور شاه شجاع معرفی نماید تصادفا هنگامی به اردوگاه رسید که سعدالدین انسی صدراعظم دربار شاه شجاع آماده شرفیابی بحضور او بوده سید که خود را بلباس لشکریان آراسته با صدر ملاقات کرد و از وی تقاضا نمود هنگامی که موقع مناسبی دست داد و شاه تنها شد بعرض برسان مرد غریبی که خود را مازندرانی میدانند و ادعا میکند در فنون تیراندازی مهارت کاملی دارد میگوید با رنج فراوان از راه دور آمده و سه عدد چوبه تیر در فتراک دارد میخواست در حضور شاه آنها را بهدف برساند.

سید شریف پس از آنکه تقاضای خود را به سعدالدین اظهار داشت پیاده در رکاب وی تا کنار کاخ زرد رفت سعد بوی گفت کنار کاخ منتظر باش تا از پیشگاه شاه اجازه‌ی ورود تو صادر شود.

سعدالدین بمجردیکه شرفیاب شد دید شاه بر مسند فرحناکی و انبساط تکمیزده و کمال

(۱) حبیب‌السیر میلاد او را سال مزبور در قریه‌طاغوا استرآباد نوشته است.

نشاط و خرمی را دارد وی از فرصت استفاده کرده اظهارات شریف را بطوریکه استماع کرده بود بعرض رسانید و اجازهی ورود او را تقاضا کرد شاه با ورود او موافقت نمود .
 آنگاه که سید بحضور شاه رسید موضوع تیراندازی و اینکه وی در این فن مهارت خاصی دارد بمیان آمد ، سید از میان بسته‌بندی که همراه داشت جزوه‌هایی را که با اعلام از هر طبقه بمجادله پرداخته و در اصناف علوم مباحثاتی داشته تقدیم حضور نمود .
 شاه پس از مطالعه پی بموقعیت سید و مقام علمی او برده و دانست براستی تیرانداز ماهریست که با مهارت خاصی هدف‌گیری مینماید و در بزرگداشت او کوشید و مبلغ هنگفتی نقدینه و خلعت‌های فاخر و مرکب‌های سواری و امثال آنها بوی اعطا کرد و او را همه جا همراه خود میبرد وجودش را غنیمت می‌شمرد و تا شیراز اندکی از وی مفارقت ننموده پس از ورود بشیراز بیش از پیش در احترام و بزرگداشت او کوشید و تدریس مدرسه‌ی دارالشفاء که از بنیانهای خود او بوده بعهددهی وی برگذار کرد .

مؤلف گوید دیگری گفته بمجردیکه شریف وارد بارگاه شاه شجاع شد دید ملا سعد انسی بر فراز تشکی بسیار قطور قرار گرفته و مخد‌های گرانبھائی پشت سر خود گذارده توجبهی بشاه کرده گفت آرزومندم از راه انصاف بفرمائید اینمرد که بر چنین جایگاهی قرار گرفته کیست ؟

پس اجازه فرمائید تا در حضور بمباحثه‌ی با او بپردازم و پرسشهایی که دارم از وی بنمایم و هرگاه در هر مسئله‌ای بر او چیره شدم یکی از بساط‌های او را از اختیارش خارج سازم ، شاه باو اجازه‌ی مباحثه داد بالاخره نتیجه مناظره بدانجا رسید که تمام آنچه زیر پای ملا سعد افتاده بود برداشته و او را بر بساط خواری نشانید .

پادشاه مراد از تیراندازی او را فهمید و با او بمدارا پرداخت و بطوریکه محمدخاوند شاه در روضه‌الصفاء اظهار داشته در بزرگداشت او کاملاً کوشید .

مؤلف مجالس‌المؤمنین پس از آنکه نوشته شریف نامبرده به توسط شاه شجاع به تدریس مدرسه دارالشفاء نامزد کرد اظهار داشت شریف در شیراز دو سال پشت سر هم به تدریس مدرسه نامبرده اشتغال پیدا کرد تا اینکه سال ۷۸۹ امیر تیمور لنگ شیراز را فتح کرد سید شریف را به رفتن به سمرقند و اقامت در آنجا فرمان داد سید ناچار تا مرگ امیر تیمور گرفتار اشرار تیموری و فرمان زوری بود و در خلال این اوقات با ملا سعدالدین

تفتازانی ملاقاتها دست داد و مباحثاتی پیش آمد که همه جا بر اثر اطلاعات زیاد و عمیق سید غلبه با وی بود پس از آنکه از مرگ شاه شجاع اطلاع پیدا کرد برای دومین بار بشیراز بازگشت و کماکان با کمال احترام که از طرف دولت و ملت دربارہی او رعایت میشد برکرسی تدریس برقرار و زمام امور علمی را بعہدہ گرفته تا در ششم ربیع الثانی سال ۸۱۶ هجری (ضیو) در همانجا وفات یافت قطعہ زیر در تاریخ وفات اوست .

سلطان جهان شریف ملت	استاد بشر حیات عالم
در ہشتصد و شانزدہ ہجرت	اندر ششم ربیع ثانی
فرمود بدار خلد رحلت	زین دار فنا بچار شنبہ

مؤلف مجالس المؤمنین ذیل احوال سید شریف مینویسد نامبرده بنا بہ تشویق امیر کبیر مذهب حنفی را بر شافعی ترجیح داد و آنرا بعنوان مذهب رسمی خود پذیرفت و از طرف نامبرده مورد اکرام قرار گرفت در عین حال از مؤلف مزبور در شگفتہم با آنکہ بگفتہی خود سید شریف مذهب حنفی را بر شافعی ترجیح دادہ بازہم بدون دلیل نامبرده را از اعلام شیعہ قلمداد کردہ و مانند سایر از دانشمندان سنی مذهب کہ آنرا شیعہ خواندہا و را ہم شیعہ نامبرده است .

از جملہ شاگردان سید شریف محقق دوانی است کہ شرح حالش در باب جیم ذکر شدہ و شیخ احمد بن عبدالعزیز شیرازی ملقب بہ ہمام الدین و فرزندش شمس الدین محمد کہ فاضلی منکلم بود و تعلیقاتی را کہ پدرش بر متوسط نوشتہ تکمیل کردہ و نیز شرح ارزندہ و نفیسی بر ارشاد محقق تفتازانی کہ در نحو بودہ نوشتہ (۱) .

شمس الدین محمد بطوریکہ از ظواہر امر پیدا است پدر میرزا محمد علی ناصبی معروف بہ میرزا مخدوم شریفی و مؤلف نواقض الروافض و منحرف سازندہ شاہ اسماعیل ثانی صفوی است کہ اقدامات خائنانہ او را ذیل احوال سید حسین بن حسن موسوی عاملی سبط محقق شیخ علی بن عبدالعال اشارہ کردیم میرزا مخدوم پدر سید محمد و سید محمد پدر میر ابوالفتح شرقی شریفی مؤلف آیات الاحکام است کہ پیش از این ذیل احوال استادش ابراہیم بن محمد بن عربشاہ اسفراینی ملقب بہ عصام بنام او اشارہ کردیم .

(۱) بہ نوشتہی حبیب السیر سید محمد سال ۸۳۸ در شیراز وفات یافتہ

لقبش را نورالدین نوشتہ .

میرابوالفتح در حقیقت مصداق یخرج الحی من المیت است چنانچه جدش میرمختوم مصداق یخرج المیت من الحی و جد اعلایش سید محمد نیز مصداق یخرج الحی من المیت بوده .

سید نعمه‌الله جزائری قده که شهرتی به شیعه‌سازی ندارد و توجهی ندارد که فلان عالم سنی با قرینه خیالی یا تظاهری که نامبرده در یکی از آثار خود نموده در ردیف شیعیان قلمداد کند بمناسبت تشویق به تحصیل مراتب ارزنده مینویسد گویند سید شریف مؤلف حواشی و مدفون در شیراز که از اهل سنت بود از پسرش سید محمد که شیعه بود پرسید می‌خواهی بمقام کدامیک از دانشمندان نائل گردی؟

وی پاسخ داد می‌خواهم موقعیت علمی ترا داشته باشم .

سید گفت سخت کوتاه همتی من می‌خواستم بمرتبه‌ی ابن‌سینا برسم و بهمان مناسبت کوشیدم تا بدین پایه‌ی از کمالات و معلومات نائل گردیدم و تو با این همت کوتاهی که داری جز بمقامی بی‌ارزش و پست نخواهی رسید .

اینک با توجه بحکایت مزبور بر تو لازم است دارای علوهمت بوده و بکوشی تا خود را بعالیترین درجات برسانی .

سید مرتضی قده فرماید :

طریق المعالی عامر بی قیم	و قلبی بکشف المعضلات متیم
ولی همه لا تحمل لضمیم مره	عزائمها فی الخطب جیش عرمرم
ارید من العلیاء مالا تناله	السیوف المواضی والوشیح المقوم
و آورد نفسی ما یهاب و روده	و نار الوغی بالدار عین تضرم

راههای مراتب عالیه بتوسط من هموار و پا برجاست و دل من فریفته‌ی آسان کردن سختیهاست همتی دارم که بزرگترین لشکرها نمیتواند آنها را از اراده بیندازد و دست سواران بروی آن دراز نماید از درجات عالیه محل رفیعی را میجویم که شمشیرهای برزده و نیزه‌های تیز بدانها دسترسی پیدا نمیکنند خودم را برای وصول بدان مراتب همواره بخطر می‌افکنم و میدانم آتش جنگ همیشه شعله‌ور است .

شیخ ابوالقاسم کازرونی در سلم‌السماوات مینویسد آنگاه که مرگ سید شریف نزدیک شد پسرش سید محمد از او درخواست کرد تا پدرش نصیحتی برای او نموده که هم مورد عمل

خود او قرار بگیرد و ہم پس از او بکار دیگران بیاید .

سید گفت "بابا بحال خود باش" .

سید محمد نصیحت پدر را در ذیل این اشعار به نظم آورد .

مرا سید شریف آن بحر ز خار که رحمت بر روان پاک او باد

وصیت کرد وگفت ارزانکه خواهی که باشد در قیامت جان تو شاد

چنان مستغرق احوال خود باش که از حال کسی ناید ترا یاد

گویند سید شریف در آخر عمر سرگردان و حیرت زده بود و میگفت معلوم شد که هیچ معلوم نشد .

آری این جمله رویه اهل معرفت و حکماء وارسته است بهمین مناسبت رسول خدا فرموده
اعرفکم باللہ احیرکم فی سبیل معرفتہ شناساترین شما بخدا سرگردان ترین شماست در راه
شناخت او و ممکن است نظر شریف هم متوجه بحدیث مزبور بوده .

از گفتار افلاطون الہی نقل شدہ میگفتہ ما از دانش جز نادانی و اینکه دری کاملاً از
راه حقیقت بروی ما گشادہ نشدہ موضوع دیگری فرا نگرفتیم .

کازرونی در کتاب مزبور مینویسد امیرزادہ اسکندر تیموری در ضمن نامہای سئوالاتی
بدین عبارات از وی نمود .

سبب آفرینش چہ بود؟ اول مخلوق چیست؟ التیام میان جسم انسانی کہ از خاکست
و روح او کہ از عالم پاکست چگونه است؟ روح بعد از مفارقت بکجا خواهد رفت حقیقت ثواب
و عقاب چیست؟ چرا جبرئیل و براق ہرکدام در محل معینی از عروج بازماندند و چرا
براق تندی میکرد و جبرئیل حضرت رسول را در رکوب براق مدد مینمود؟ معراج بروح بود
یا بجسم؟ حقیقت صراط و میزان و سئوال چیست؟ چرا درہای دوزخ ہفتت است و درہای
بہشت ہشت است؟

و اعرف کہ میانہ بہشت و دوزخ است چیست؟ و خاصیت طبقات دوزخ و بہشت
چیست؟ .

سید پاسخ پرسشہا را در ضمن رسالہی مبسوطی ایراد کردہ و در اکثر فصول رسالہی
مزبور نخست پاسخ پرسش را از لحاظ متشرعہ و پس از آن تاویل آنها را از نظر صوفیہ و
حکما بیان کردہ و در پایان رسالہ بمنظور تنبیہ و ہدایت سائل مزبور مینویسد احکام شریعت

بافهام خواص و عوام میرسد و همه را از آن منفعت مییابد و اظهار و تنفیذ آن احکام موجب رفعت و دولت و نیکنامی دنیا و آخرت میگردد و احوال طریقت را خواص فهم میکنند و به آن منتفع میشوند و بیشتر عوام آنرا منکر میباشند، پس سخنان طریقت در لباس شریعت ادا باید کرد تا همه کس از آنجا، حظ خود بردارند و هیچکس را از آنجا مضرتی نباشد.

شریف در اثناء همان رساله در بیان کیفیت ثواب و عقاب مینویسد اما ثواب و عقاب روحانی که پیش صوفیه و حکما ثابت است ایشان گفتهاند که ثواب لذتی و بهجتی و شادی و راحتی مرروح را و عقاب المی و محنتی و غمی و حسرتی است مر او را و هرگاه روح آدمی در زمان تعلق ببدن مبدء و معاد خود را به آن قدر که در استعداد اوست شناخت و به اعمال پسندیده و اخلاق رضیه حاصل کرد و از کدورات صفات بشریت دور گشت آنروح بکمال علمی و عملی آراسته شده و از نقصانات خلاصی یافته پس چون تعلق وی از بدن منقطع شود و روح بذات خود پردازد خود را متصف بکمالات یابد و آن علم الیقینی که به مبدء و معاد در زمان حیات تعلق داشت بعین الیقین مبدل شود و حضرت مبدء حقیقی که نور الانوار است با سایر مجردات نورانی که فرشتگان مقربند مشاهده کند او را سرور و بهجتی حاصل شود که در وصف نگنجد و سر مالا عین رات و لا اذن سمعت بحصول پیوندد.

مؤلف سلم السموات رباعی ذیل را از اشعار او دانسته:

در خواب شدن ز روی انصاف خطاست	بیخوابی شب جان مرا گرچه بکاست
عذر قدمش بسالها نتوان خواست	ترسم که خیالش قدمی رنجه کند

این شعر نیز از آثار اوست:

نعمت چگونه شکر توان کرد خویش را	من شکر چون کنم که همه نعمت توام
---------------------------------	---------------------------------

گویا شریف شعر مزبور را از استادش قطب الدین رازی اقتباس کرده.

قطب الدین میگوید:

شکر توفیق شکر چون گوید	گر کسی شکر او فزون گوید
باشد آن انعام تو در شان من	علامه تفتازانی نیز در اینمعنی گفته:
	شکر انعامت اگر گویم همه

محدث نیشابوری در رجالش مینویسد ابوالحسن زین الدین علی بن محمد بن علی معروف به سید شریف حسینی جرجانی حنفی نامبرده متکلمی ادیب بود کتب و تعلیقات

معروفی دارد از جمله شرح مواقف است .

شریف از عده‌ای از اعلام روایت میکرده از جمله علامه قطب‌الدین محمد رازی و عده‌ای از او روایت میکرده‌اند از جمله فرزندش سید محمد و جلال‌الدین محمد بن عبدالعزیز بن یوسف بن حسین حلوانی شافعی و ابوالفتوح نورالدین احمد بن عبدالله طاوسی ابرقوئی شیرازی و شیخ منصور بن حسن کازرونی و علامه اسعد بن محمد صدیقی کازرونی و جلال‌الدین دوانی ومظهرالدین محمد کازرونی و شمس‌الدین محمد بن مرهم‌الدین شیروانی از پسرش سید محمد از پدرش شریف .

برخی گفته‌اند سال وفات او از این مصراع بدست می‌آید .

محراب دین و دولت و دانش نگونشده ، متاسفانه این ماده تاریخ با تواریخی که برای سال وفات او گفته شده درست نمی‌آید زیرا تاریخ وفات او را بین سالهای ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۱۴، ۸۲۵ نوشته‌اند و هرگاه مراد از محراب دین ، دولت ، دانش بگیریم و حذف کنیم ۸۴۷ خواهد شد که متاسفانه با سال درگذشت پسرش سید محمد هم که ۸۳۸ بوده درست نمی‌آید . (۱۴۹) ابوالقاسم عمر بن جعفر بن محمد زعفرانی ملقب بدومی (۱) .

سیوطی در بغیه‌الوعات از یاقوت حموی نقل میکند نامبرده یکی از بزرگان ادبا و واژگان فن ادب بوده و در شعرشناسی و فنون قافیه و عروض مهارت خاصی داشته . کتاب لغات و قوافی و عروض از آثار اوست انتهى .

مؤلف گوید از قرائن بدست می‌آید نامبرده از پیشینیان ادبا و برجستگان دیار عرب بود و ما از تاریخ وفات او اطلاعی نداریم و طبق ظن معتبری که در هنگام انسداد باب علوم از اعتبار آن استفاده میکنیم نامبرده را بر دیگر از هم‌نامهای او مقدم داشتیم .

عمر بن خلف بن مکی صقلی از پیشوایان لغت و حدیث بوده داوری و خطابت تونس را بعهدده داشته‌از آثار او کتاب تثقیف اللسان است که دلالت بر کثرت معلومات وحافظه‌ی او مینماید و شعر را خوب میگفته از اوست :

بؤس عیش و عناء و تعب
قسم الله فاجمل فی الطلب

یا حریصا قطع الایام فی
لیس یعدوک من الرزق الذی

(۱) دومی بادل صحیح است نه رومی باراً چنانچه در تزییلات آورده شده .

ای آزمندی که همی عمر را به زحمت و رنج گذرانیده روزی که خدايمنتال سهم توفرار داده در اختیار تو گذارده خواهد شد بنا براین در طلب روزی به نیکی بکوش و دست از پا خطا مکن .

ابوزید عمر بن شبه بن عبیده بن ریطه بصری لمیری (۱) .

از برازندگان نحو است نام پدرش زید است و شبه نام مادر اوست و بدینجهت او را ابن شبه گفته که مادرش در اوقات خوردسالی او را برقص میآورد و میگفت :

یا با ابی یا شبا و عاش حتی دبا
شیخا کبیرا حبا

ای کودک خردسال من بزی تا بزرگ شوی و پیرکهنسالی بگردی .

مؤلف بغیه گوید ابوزید در نقل اخبار گذشتگان و آثار آنها مهارت خاصی داشت و از ادبا و فقها بود و او را برآستی و درستی می شناختند و دارقطنی و دیگران او را توثیق نموده اند .

ابوزید از یحیی بن سعید روایت میکرده و ابن ماجه از او روایت می نموده .

آثار او عبارتند از النحو و من کان یلحن من النحویین ، الاستغاثه بالشعر و ما جاء من اللغات ، الشعر والشعراء ، طبقات الشعراء و امثال اینها .

ابوزید در جمادی الاخره سال ۲۶۲ (بسر) هجری در سن نود سالگی وفات یافت .

(۱۵۰) ابوالحسن عمر بن قاضی ابو عمر محمد بن یوسف بن یعقوب از فقها و محدثان و لغویها و نحویها و محاسبان و از مردم بغداد بوده (۲) .

سیوطی از یاقوت نقل کرده از آثار او کتاب غریب الحدیث است که کتاب بزرگی است ناتمام مانده دیگری فرج بعد از شدت .

نامبرده نخستین کسی است که در این فن بتالیف چنان کتابی اقدام کرد .

مقتدر عباسی در روزگاری که ابوالحسن خردسال بود و پدرش بو عمرو زنده بود ^{بغداد} به ریاست برگماشت و خلعت ریاست براندام او آراست و بمردم دستور داد تا در رکاب او

(۱) در طبع اول لمیری با لام نوشته شده در بغیه مطبوع نمیری آمده ممکن است نمیری با نون درست باشد .

(۲) بغیه کنیهی او را ابوالحسین نگاشته .

حرکت کنند مردم از اینکه مقتدر وی را بریاست گمارده عیبجوئی میکرده و با چشم تعجب باو و مقام ریاستش مینگریستند و به یکدیگر میگفتند آیا نمی‌نگرید چگونه مردم از چنین عملی که مقتدر نسبت باینجوان بانجام آورده تعجب میکنند .

آری جای تعجب نبود زیرا وی در همان سنین جوانی با فضیلت و جلیل‌القدر و دانشمند بود .

وی گفت جای هیچگونه تعجب نیست زیرا بخاطر دارم روزی که پدرش به خلعت ریاست آراسته شد مردم بیش از این تعجب میکردند تا بحدی که ترسیدیم از طرف آنان گرفتار آسیمی شویم .

آری پدرش بوعمر و نیز فردی فاضل و نبیل بود لیکن مردم که از مقام فضل و دانش او بی اطلاع بودند بدون جهت بچشم حسادت و تعجب بوی مینگریستند .

دیگری گفته قاضی ابوالحسین از فنون علم فرائض و حساب و لغت و نحو و شعر و حدیث کمال برخورداری را داشت و مسند و کتب دیگر از آثار اوست .

قاضی ابوالحسین به نیابت از پدرش بکار داوری پرداخت و پس از او نیز بدان سمت برقرار بود تا در ماه شعبان سال ۳۲۸ (کشح) هجری وفات یافت انتهى .

مؤلف گوید ذیل احوال حسین بن منصور بنام پدرش ابوعمر اشاره کردیم .
(۱۵۱) عمر بن یعیش سوسی نحوی .

مؤلف بغیه مینویسد ابن مکتوم در تذکره خود از خط سلفی نقل کرده بیشتر دانشمندان اسکندریه فنون نحو را از وی فرا گرفته و خود او از شاگردان علی بن معلی قاضی سوسیه بوده اندکی پیش از ورود من بدانجا درگذشته .

تاج در طبقات خود گفته حسن بن جعفر مؤلف المهدب سال ۴۹۸ هجری کتاب سیبویه را نزد او خوانده و خود او فن قرائت را از ابوالحسن علی بن عبدالرحمن صقلی استفاده کرده .

سیوطی در خاتمه کتاب خود مینویسد ابن یعیش لقب سه نفر از ادباء مشهور است .

۱ - شیخ موفق‌الدین یعیش بن علی بن یعیش حلبی .

۲ - عمر بن یعیش سوسی مترجم حاضر .

۳ - خلف بن یعیش اصبحی .

ابوالبقاء موفق‌الدین یعیش بن علی یکی از سه نامبرده فوق و معروف به ابن یعیش و ابن صانع با صاد و نون است .

ابن یعیش در سوم ماه مبارک رمضان سال ۵۵۳ هجری در حلب متولد شده نحو را از فتیان حلبی و ابوالعباس بیزوری فرا گرفته و فن حدیث را از رضی تکرینی و ابوالفضل طوسی آموخته و عازم بغداد شده تا آنجا از ابوالبرکات انباری که از پیشوایان بنام نحو و صرف بود استفاده کند متاسفانه در موصل خبر مرگ او را شنیده ناچار بدمشق بازگشته و در جلسه کندی شرکت کرده .

ابن یعیش روزگاری در حلب مسند قرائت را بعهدده داشت و از عمری طولانی بهره‌مند بوده و آوازه‌اش همه جا را فرا گرفته و بیشتر از فضلاء حلب از شاگردان او بوده‌اند . ابن یعیش دانشمندی خوش فهم و خوش گفتار و زیبا چهره بود و با مبتدی و منتهی با روی گشاده رفتار میکرد و پیوسته آرامش را رعایت می نمود .

عده‌ای که آخرین آنها ابوبکر دشتی است از وی روایت کرده‌اند .

ابن یعیش مفصل زمخشری و تصریف ابن جنی را شرح کرد و سحر ۲۵ جمادی الاولی سال ۶۴۳ (خمج) هجری وفات یافت .

ابوالقاسم خلف بن یعیش بن سعید بن ابی‌القاسم اصبحی سیوطی به نقل از ابن عبدالملک گفته نامبرده قاری جلیل‌القدر و نحوی ماهر بود حواشی را در کمال پاکیزگی می‌نگاشت و قواعد را کاملاً ضبط کرده و بخوبی فرا گرفته بود از اعلم شنتمری و ابوعلی غسانی و دیگران روایت میکرده .

مؤلف گوید شرح حال ابن ضایع با ضاد نقطه دار و عین بی نقطه را در باب علی نگاشتیم و پس از این بشرح ملقبان به ابن صایغ با صاد بی نقطه و عین نقطه دار در باب محمد اشاره خواهیم کرد .

(۱۵۲) عمر خیامی نیشابوری نیاکان او از مردم نیشابور و خود او در آنجا متولد و هم در آنسرزمین از دیده مستور است .

مؤلف تاریخ‌الحکماء پس از شرح حال حکماء یونان ذیل احوال حکماء اسلامی مینویسد خیام در علوم حکمت و فنون فلسفه تالی ابوعلی سینا و همپایه‌ی با او بوده تنها بد اخلاقی او بوده که موجبات شکست او را فراهم آورد (و بهمین علت آثار اندکی از او باقی مانده‌اند) .

خیام در اوقاتی که در اصفهان بود کتابی را هفت مرتبه مورد مطالعه قرار داد و پس از آنکه به نیشابور بازگردید همهی آنرا از حفظ نوشت پس از آنکه با اصل کتاب مقابله کردند اختلاف زیادی با نسخه‌ی اصل نداشت.

خیام از فرادادن معلومات خود بدیگران خودداری میکرد و بهمین نسبت در صد تصنیف و تالیف کمتر برمی آمد.

آثار او مختصریست در طبیعیات و رسالهای در وجود و رسالهای در کون و تکلیف.

خیام در فقه و لغت و تاریخ مهارت داشت.

روزی امام القراء ابوالحسن غزالی در مجلس وزیر عبدالرزاق حضور داشت و در باب

قرائات مخصوصا درباره قرائت آیه‌ی صحبت میکردند در این هنگام خیام وارد شد، وزیر از ورود او اظهار خرسندی کرده گفت علی‌الخبیر سقطنا اینک دانشمند مطلعی بر ما وارد شد.

وزیر قرائت آیه‌ی مزبور را از وی جویا شد خیام اختلاف قرائتهائیکه در آن آیه بود و علت‌های هر یک را بیان کرده و ضمنا بقرائات شواذ و علل آن اشاره نموده و یکی از وجوه آنرا که صحیح میدانست بر دیگر از قرائات ترجیح داد.

غزالی که استاد این فن بود از وی تمجید کرده و برای او دعا نمود که خدا مانند ترا

در میان دانشمندان زیاد فرماید و افزود من خیال نمیکردم در میان کسی فضلا باشد که اینهمه از فنون قرائت بهره‌ور باشد تا چه رسد به حکماء.

پایه معلومات او در فنون قرائت و امور مربوط به آن تا این اندازه است که مایه تحیر

استاد قرائت قرار میگیرد در فنون ریاضیات و معقول بالبداهه مؤسس و منحصر بفرد بوده.

شهرزوری پس از این بشرح ملاقات با حجت الاسلام غزالی پرداخته و اظهار داشته‌وی

از پاسخ او خودداری کرد.

برخی گفته عمر خیام با آنکه در فنون حکمت کاملا متبحر بوده آدمی بد اخلاق و حسود

بشمار می‌آمد و حاضر نمیشد معلومات خود را بدیگران بیاموزد و گاهی پاسخ پرسش را همراه

با مقدمات طولانی و مطالبی که ارتباط با اصل موضوع نداشت ایراد مینمود و حاضر نمیشد

پاسخ را با چند کلمه ادا نماید.

گویند روزی حجت الاسلام غزالی بر او وارد شده ضمن سئوالات باو گفت شما حکماء

میگوئید اجزاء فلک متشابه است بنابراین علت چیست جزئی از فلک اختصاص به قطب

دارد و جزء دیگر آن از چنین خصیصه‌ای محروم است؟

خیام بجای آنکه پاسخ او را با چند جمله ایراد کرده باشد نخست به تعریف حرکت پرداخته پس از آن به بیان اینکه حرکت از چه مقوله است اشاره کرده و اقسام حرکت را بیان نموده و اظهار داشته در کدام مقوله حرکت واقع میشود و در کدام مقوله حرکت به حصول نمی‌پیوندد و بالاخره بطور کلی از موضوع سؤال سخنی نگفت در همین حال مؤذّن صدابه اذان بلند کرد، غزالی که از حسادت او سخت دلگیر شده بود گفت جاء الحق و زهق الباطل . گویند خیام اشعار ارزنده‌ای بزبان پارسی و تازی میسروده .
از اوست :

یدیر لی الدنيا بل السبعه العلی بل الافق الاعلی اذا جاش خاطری
اصوم عن الفحشاء جهر او خفیه عفافا و افطاری بتقدیس فاطری

هرگاه چرخ اندیشه‌ی من بحرکت درآید همه دنیا بلکه همه افلاک هفتگانه بلکه افق اعلی که مقام رفیع را حائز است در محور چرخ من حرکت میکنند در آشکار و نهان بمنظور پاکدامنی از همه گونه زشتیها خودداری میکنم و روزه‌ی خود را با تقدیس پروردگارم افطار می‌نمایم .

از اشعار خیام که حاکی از جبری بودن و پیروی کردن او از مذهب اشعریست شعر زیر است :

می خوردن من نزد خدا سهل بود گرمی نخورم علم خدا جهل بود (۱)

خواجه نصیرالدین طوسی قده او را با این شعر رد کرده .

علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقلا ز غایت جهل بود

باید گفت نتیجه‌ایکه از رد معظم له بدست می‌آید آنستکه علم خدا به اشیا و مرآتیه

(۱) اصل رباعی منسوب بخیام اینست :

من می خورم و هرکه چو من اهل بود می خوردن من به نزد او سهل بود

گر می نخورم علم خدا جهل بود می خوردن من حق ز ازل می دانست

و شعر اول خواجه اینست :

زیرا که جواب شبهه‌اش سهل بود این نکته نگوید آنکه او اهل بود

آن برای آنها بحسب وجود خارجی است و متاخر علت متقدم نمیشود آری در صورتی علم علت وجودی موجودی خواهد بود که علیت دیگری موجبات وجودی آنرا ایجاد ننماید .
 (۱۵۳) ابو حفص عمر بن محمد بن احمد بن علی بن عدیس قضاعی بلینسی لغوی .
 از صلاح صفدی نقل شده قضاعی کمالات بسیاری از ابومحمد بطلیوسی فراگرفته و سیزده جزء اثر که حاکی از تبحر و اطلاعات وسیع اوست و همچنین شرحی که بر فصیح نوشته از او باقیست .

ابو حفص در حدود سال ۵۷۰ (ع ۵۷۰) هجری وفات یافت .
 ابو حفص عمر بن بدرالدین بن سدید ابوعلی محمد بن حسن فائزی ملقب به سراج الدین .

درهالغواص و مؤاخذاتی را که حریری بر آن نموده بنظم آورده .
 ابو حفص سراج الدین عمر بن محمد بن علی بن فتوح غزی دمنه‌وری .
 حافظ ابوالفضل عراقی گفته ابو حفص در نحو و قرائت و حدیث و فقه مهارت داشت و جامع علوم بود .

ابو حفص فنون عربی را از شریف محمد بن علی حسنی شاذلی و قرائت را از تقی صایغ و اصول را از علاء قونوی و معانی را از جلال قزوینی و فقه را از نوربکری و حدیث را در حجاز و ضمنا از شریف موسوی استفاده کرده و به تدریس و افتا اشتغال داشته و ابوالیمن طبری از او حدیث کرده و بطوریکه از در ابن حجر نقل شده سال ۷۵۱ (اذن) هجری وفات یافته .

ابو حفص عمر بن محمد بن عمر فرغانی حنفی .
 صفدی درباره‌ی او گوید فرغانی در فنون فقه و اصول و خلاف و کلام عربیت پیشوائی بنام بود و خطرا در کمال خوبی و نمکینی مینوشته و در نظم و نثر نیز استاد بوده .
 فرغانی در جوانی به بغداد رفت و به مصاحبت شهاب الدین ابو حفص سهروردی همنام و متصوف مشهور روزگارش نائل گردید از وی درخواست کرد تا التنبیه را از حضور او استفاده کند شهاب الدین بجهاتی که میدانست از تدریس آن خودداری کرد .
 فرغانی از آن پس به تدریس مدرسه‌ی مستنصریه نامزد گردید ، فرغانی در پارسائی و حقیقت آرائی گامهای استوار و درستی برمیداشت و همواره اوقات خود را به عبادت خلوت

از اغیار میگذرانید و به امور دنیوی و وسائل مربوط بدان توجهی نمیکرد و با طبع لطیف و خدادادی که داشت با معاشران خویش میگذرانید (۱) فرغانی سال ۶۳۴ (خلد) هجری درگذشت. (۱۵۴) ابوعلی عمر بن محمد بن عمر بن عبدالله از دی اشبیلی اندلسی نحوی معروف به شلوبین یا شلوبینی بفتح شین به واژه اندلسی بکسی میگویند که رنگ سفید او با سرخی و سیاهی آمیخته شده باشد.

شلوبین بهمین لقب مشهور است و ما هم بدینمناسبت در باب شین مفصلاً از احوال او بحث کردیم و در اینجا بمناسبت نامش برخی از زندگی او را بمنظور اینکه بیشتر از احوال او آگهی پیدا کنید ایراد میکنیم.

ابن خلکان مینویسد شلوبین پیشوای بنام نحو بود و از قواعد و دستورات این فن کمال استحضار را داشت و من با گروهی از شاگردان او که همگی از فضلا و دانشمندان عصر خود بوده ملاقات کردم همگان میگفتند بوعلی شلوبین در فن نحو کمتر از بوعلی فارسی نبود تا آنجا که مینویسد.

شلوبین در اشبیلیه اقامت داشت و پیوسته از پیشآمدهای او با خبر بودیم و با شاگردان او ملاقات میکردیم.

شلوبین سال ۵۶۲ (سبث) در اشبیلیه متولد شده و در پایان یکی از دو ماه ربیع یا در ماه صفر سال ۶۴۵ (خمه) در آنجا وفات یافت.

مؤلف بغیه از ابن زبیر نقل کرده شلوبین بدون شک از پیشوایان بنام و منحصر فنون عربیت بوده و در خاور و باختر آخرین نحوی بوده که استادی و تبحرش زبانزد همه دانشمندان قرار گرفته.

شلوبین در نقد شعر و امثال آن نیز ید طولی داشته و در آموختن فنون نحو آموزگاری خردمند و ماهر بوده و از پند و اندرز بشاگردان آنی فروگذاری نمیکرده خدا یمتعالی بزرگوار او فنون عربیت را در مغرب زمین باقی گذارد.

شلوبین سالها بملازمت ابوبکر محمد بن خلف بن صافی موفق شد و از کمالات اوبی اندازه استفاده کرد و پایه معلومات خود را بتوسط او استوار نموده و پس از او بمحضر ابن ملکون و دیگران حضور می یافت.

(۱) سیوطی وفات او را سال ۶۳۲ در سن نزدیک به هفتادسالگی نوشته.

شلوبین نزدیک به شصت سال بمسند تدریس برقرار بود و آوازہ و شہرت او ہمہ جا را بہ خود متوجہ کرد و گروہی از شاگردان او بہ عالیترین درجات فنی نائل گردیدند و کمتر ادیب اندلسی است در روزگار ما کہ یا شاگرد اوست و یا بواسطہ یکی از تربیت شدگان وی افتخار شاگردی او را دارد .

شلوبین از سہیلی و ابن بشکوال و دیگران روایت میکرده و سلفی و اعلام دیگر بوی اجازہ دادہ اند و ابن ابی الاحوص و ابن فرتون و گروہی دیگر از شاگردان او بودند . شلوبین تعلیقاتی برالکتاب سیبویہ و دو شرح (صغیر و کبیر) بر جزولیہ و کتابی در نحو بنام التوطئہ نوشتہ .

مؤلف گوید شلوبین مطلق کہ مکرر از او در کتب نحو یاد میشود منحصر بہمین شخص است .

از قاموس استفادہ میشود لفظ شلوبین را حتما باید با یاء نسبت نوشت و بدون آن درست نیست و بہمین مناسبت مینویسد شلوبینی یا شلوبینہ شہریست در مغرب زمین و ابوعلی شلوبینی نحوی از آنجاست .

ابوعبداللہ محمد بن علی بن محمد الانصاری مالقی اندلسی معروف بہ شلوبین صغیر؛ سیوطی مینویسد ابن برکانی گفتہ نامبرده از خردمندان و فاضلان بود فن قرائت و عربیت را از عبداللہ بن ابی صالح فرا گرفتہ و مدتی کہ در مالقہ اقامت داشتہ بہ ملازمت ابن عصفور میپرداختہ .

شلوبین قرآن و عربیت را در شہر خود فرا گرفتہ و خط را خوب مینوشتہ شلوبین از مردم انزوا داشتہ و با کمال پاکدامنی و اقتصاد میزیستہ و از املاک خاصی کہ دارا بودہ اعاشہ میکرده .

آثار او شرح اشعارالکتاب سیبویہ و تکمیل شرح جزولیہی استادش ابن عصفور و امثال اینہاست .

نامبرده در حدود ۶۶۰ در چہل سالگی درگذشتہ .

محمد بن علی بن محمدالجدامی ارکشی مالقی شریسی .

شریسی آثاری دارد از جملہ تفسیر سورہی فاتحہ، شرحالرسالہ، شرح مختصر، شرح

مشکلات سیبویہ، شرح قوانین جزولی و رسالہهای بسیار دیگری .

شریسی سال ۷۴۳ (مذج) وفات یافت .

(۱۵۵) تاج‌الدین عمر بن علی بن سالم بن صدقه لخمی اسکندری فاکهی نحوی .

از ذهبی نقل شده تاج‌الدین سال ۶۵۴ (ذند) متولد شده .

ابن حجر گفته تاج‌الدین از شاگردان ابن منیر و دیگران بوده و در عربیت و فنون ماهر بوده و در فقه مالک فقیهی سالک بشمار می‌آمده و فن حدیث را از عتیق عمری و ابن طرحان شنیده و شرح عمده و اربعین نوویه و اشاره نحو و امثال اینها از آثار اوست و سال ۷۳۱ (اذل) هجری در ثغر اسکندریه درگذشته .

مؤلف بغیه مینویسد بخط شیخ کمال‌الدین پدر استاد خود شمنی که در جمادی‌الاولی سال ۷۳۴ نوشته بود چنین خواندم تاج‌الدین مقدمه‌ایرا در نحو تالیف نمود و همانرا شرح داد و از شاگردان تقی‌الدین ابن دقیق‌العبد و بدر بن جماعه بود و به عبدالوهاب قروی اجازه داده .

مؤلف بمناسبت نام تاج‌الدین عمر بن علی مینویسد :

برخی از مورخان به اشتباه نام نجم‌الدین کاتبی قزوینی یا کاشانی را که از شاگردان محقق طوسی و مشایخ علامه‌ی حلی است عمر بن علی نوشته با آنکه نام او علی و نام پدرش عمر و نام جدش علی است .

پیش از این ذیل احوال علامه حلی بمجملی از احوال او اشاره کرده و پس از این بیاری خدا بمناسبت شرح حال محقق طوسی بنام او اشاره خواهیم کرد و در اینجا بمنظور اینکه بیشتر باحوال او رسیده باشیم مطالبی را که صفدی در الوافی بالوفیات آورده ایراد میکنیم وی در ضبط دبیران که لقب اوست مینویسد دبیران بفتح دال و کسر باء و سکون یاء پس از آن را و الف و نون از مردم قزوین و از منطقیها و حکماء عصر خود و صاحب آثار چندیست دبیران در ماه مبارک رمضان سال ۶۷۵ (خعه) وفات یافت و در رجب سال ۶۰۰ (خ) درگذشت .

کتابی در منطق بنام العین و رساله مختصری در منطق بنام شمسیه و کتاب جامع الدقایق در منطق و کتابی در فلسفه بنام حکمه‌العین تالیف کرده دبیران در این کتاب مطالب مربوط به فلسفه طبیعی و ریاضی و الهی را کاملا ایراد کرده و آنرا بمنظور اینکه حکمتی کامل و مشتمل بر امور مهمه‌ی فلسفه بود مضاف به عین نمود یعنی این کتاب عیون مطالب فلسفه‌های

مزبور را داراست و امثال اینها از آثار دیگر.

مؤلف گوید ذیل احوال ملاخلیل قزوینی مفصلاً از دارالسلطنه قزوین بحث کردیم
مراجعه شود.

(۱۵۶) زین الدین عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن ابی الفوارس مقری حلبی شافعی
مشهور به ابن وردی.

مؤلف بغیه مینویسد ابن وردی در فقه و نحو و ادب و فنون علمیه پیشوائی بنام بود
و در شعر و سرایندگی دستی توانا داشت و از کلیه فنون سرایندگی باخبر و اشعاری نغز و
دلپذیر میسرود و فضائل و کمالات او مشهور و معروف است.

نامبرده فن قرائت را از شریف بارزی و دیگران استفاده کرده.

آثار ابن وردی عبارتند از البهجه در نظم الحاوی صغیر، شرح الفیه ابن مالک.

و شرح الفیه ابن معط بنام ضوء الدرہ اللباب در علم اعراب، قصیده در
شرح آن، منظومه مختصر الملحہ، منظومه تذکره الغریب در نحو و شرح آن، مسائل ملقبه،
(عنوان شده) در فرائض، منطق الطیر در تصوف، ارجوزه‌ای در تعبیر خواب ارجوزه در
معدن شناسی و گوهر شناسی و امثال اینها.

وی در طاعون عمومی که مردم را از پای در آورده و دست به کشتار همگانی زده بود
اقدامات خداپسندانمای بوجود آورد و خود در آخرین روزهای برطرف شدن طاعون در ۲۷
ذیحجه سال ۷۵۹ (ذنت) وفات یافت.

ابن وردی کمتر روایت میکرده و ابوالیسر بن صایغ از او حدیث مینموده.

ما بواسطه دیگران از ابوالیسر که از وی اجازه داشته‌اند اشعار ذیل را از آثار فکری
ابن وردی نقل میکنیم.

دنیاک و اقص من جواد کریم

لا تقصد القاضی اذا ادبرت

یفتی بان الفلس مال عظیم

کیف یرجی الرزق من عند من

هرگاه دنیا بتو بی التفاتی نمود برای کیفرخواست او نزد داور مرو بلکه بلافاصله نزد

بخشنده‌ی کریم حضور پیدا کن زیرا از وجود قاضی در چنین موقعیتی هیچگونه بهره‌ای
نخواهی برد برای اینکه قاضی کسی است که فتوا میدهد یکفلس مال هنگفتی است.

از اوست:

انت ظبی انت مسکی انت دری انت غصنی
فی التفات و ثناء و ثنایا و ثنی
تو آهوی من و تو نافهی مشک من تو در من و تو مرجان منی تو مورد توجه و ستایشگری
منی و همه‌گونه سپاسم برای توست .
از اوست :

لما شنت عینی و لم ترفیق لتودیع الفتی
ادنیتها من خسده والنار فاکهه الشتا
هنگامیکه دیدگان من از گریستن خودداری کرد و حاضر نشد در مراجعت و وداع آن
جوان با من مرافقت نماید آنرا برخسارش نزدیک کردم و باو فهمانیدم آتش میوه‌ی زمستان
است .

از اوست :

سبحان من سخر لی حاسدی یحدث لی فی غیبتی ذکرا
لا اکره الغیبه من حاسد یفیدنی الشهره والا جرا
منزه است خدائیکه حسود و رزم را گرفتار دست من قرار داد که در نبود من از من
یاد میکند بهمین مناسبت از حسود و رز خود هیچگونه ناراحتی ندارم زیرا موجبات شهرت
و مزد مرا فراهم میسازد .

از اوست :

مرت نساء کالظبا ، خلفها ادهم یحمیها من الکید
قلن لما تصلح قلت الظبا للکید و الاد هم للکید
زنان آهووشی از کنار من درگذشتند و در پشت سر آنها زنجیری بود که آنها را از کید
دشمنان حفظ میکردند از من پرسیدند این زنجیر بچه کار می‌آید؟ گفتم آهوان برای صید
و زنجیر برای قید

(۱۵۷) ابوالحسن عمرو بن عثمان بن قنبر فارسی بیضاوی بصری ملقب به سیبویه ،
بعضی کنیهی او را ابوبشر گفته‌اند .

سیبویه پیشوای بنام پیشوایان عراق بود و همگان بمقام استادی او اعتراف دارند
آوازه‌ی او همه‌جا را بخود متوجه کرده و فهم و فراست او زبانزد خاص و عام بود مقام فضیلت

او در دریای ژرف دانشمندان آشکار است و حق او بر گردن دانایان استوار از همگان مقدم و از ادیبان جهان پیشقدمست نحو بصریها از اقدامات خیرخواهانه و ادیبانه‌ی اوبعالیترین درجه نائل آمد و نحو کوفیها بر اثر مخالفت با او به نکوهیده‌ترین موقعیتی رسید زبان ستایش از طرف بصریها به نیایش او باز و تیغ نکوهش از جانب دیگران به نکوهش از مخالفانش فراز است.

حافظ سیوطی در بغیةالوعاه در شرح حال او گوید پدران سیبویه نخست از آزادشدگان بنی حرث بن کعب سپس از موالیان آل ربیع بن زیاد حارثی بوده‌اند.

سیبویه لقب اوست و معنای آن بوی سیب است گویند مادرش در خردسالی او را حرکت میداد و او را بدین نام مینامید و هم گویند هرکسی که بملاقات او می‌آمد همواره بوی خوش سیب از او استشمام میکرد و هم گویند به بوئیدن سیب عادت داشت و هم گویند چون اندامی لطیف داشت مانند سیب که از میوه‌های لطیف است او را بدین لقب نامیدند.

سیبویه اصلاً از مردم بیضاء شیراز بود و در بصره بزرگ شده و از شاگردان خلیل و یونس و ابوالخطاب اخفش و عیسی بن عمرو بوده.

پیش از این ذیل احوال حماد بن سلمه علت پی‌گیری او را از علم نحو و آمادگی او را برای تحصیل این فن شرح دادیم.

پس از درگذشت سیبویه ابوعبیده با یونس ملاقات کرده اظهار داشت سیبویه از تقریرات خلیل کتابی مشتمل بر هزار ورق گرد آورده.

یونس که از شنیدن این سخن بشگفت آمده گفت در چه مدتی اینهمه معلومات را از خلیل بدست آورده مناسب است کتاب مزبور را بمطالعه من برسانید تا آنرا ببینم، پس از آنکه کتاب مزبور باطلاع یونس رسید اظهار داشت سزاوار است آنچه را در این کتاب مرقوم داشته برآستی از خلیل بهره‌ور شده باشد چنانچه آنچه را هم ادعا کند از من فرا گرفته برآستی از من اخذ نموده، یعنی سیبویه در ادعاهای خود کاملاً راستگوست آنچه را از اساتید فرا گرفته از اساتید بوده و آنچه را از اندیشه خود ایراد نموده از اندیشه صائب خود او بوده.

از هری گفته سیبویه دانشمندی توانا بوده که آثاری در کمال خوبی و ارزندگی از خود باقی گذارده از ملازمان و شاگردان خلیل بوده و از آنجا که در جوانی بدرود زندگی گفته و

مرکز ادب را داغدار نموده کسی از ادیبان کتاب او را بسماع از وی روایت ننموده و من خود کتاب وی را با دقت کامل مطالعه کرده آنرا متکفل همه‌گونه معلومات یافتم .
گویند در مباحثاتی که بین او و مازنی اتفاق می‌افتاد از بسیاری حملات پی‌درپی که از طرف سیبویه نسبت باو میشد نزدیک به ده‌بار آستین مازنی را پاره کرده بود .
هرگاه محصلی از مبرد درخواست میکرد تا کتاب سیبویه را نزد او بخواند میگفت هل رکبت البحر؟ آیا بکشتی سوار شده و مسافرت دریا کرده‌ای ، منظورش آن بود همان اندازه که سفر دریا خطرناک است و مسافر باید کاملا مراعات احوال خود را از هر جهت بنماید و آمادگی کاملی داشته باشد خواندن کتاب سیبویه همان اندازه اهمیت دارد که باید همه جهات را در نظر گرفت .

یکی از ادیبان گفته در محضر خلیل بدم در اینحال سیبویه وارد شد خلیل گفت آفرین به زائری که از زیارت مزورش اظهار خستگی و رنجوری نمی‌نماید مرحبا بزائر لایمل .
نامبرده گوید من مانند اینسخن را از خلیل درباره‌ی غیر سیبویه نشنیده بودم .
سیبویه دانشمند جوان و زیباچهره و پاکیزه بود و لکنتی در زبان داشت و خامه‌اش برنده‌تر و بلیغ‌تر از زبانش بود .

جرمی گفته در کتاب سیبویه هزار و پنجاه بیت شاهد آورده سراینده هزار بیت آنها را از خود او پرسیدم برای من تعریف کرد و شرح داد و پنجاه بیت آنها را بطور ناشناس باقی‌گذارد و از سراینده آنها نامی نبرد .

زمخشری درباره‌ی سیبویه و کتاب او گفته :

الا صلی الاله صلوه صدق علی عمرو بن عثمان بن قنبر
فان کتابه لم یغن عنسه بنو قلم و لا ابناء منبر

خدایمتعالی کاملا عمرو بن عثمان بن قنبر (سیبویه) را از درود خود بهره‌ور سازد و کتاب او به پایمایست که اهل قلم و منبریها از آن بی‌نیاز نمی‌باشند .

فاضل شمنی در حاشیه مغنی از گفته‌ی ابراهیم حربی نقل کرده سیبویه را بدان جهت بدین لقب نامیدند که دو گونه او مانند دو سیب سرخ‌گون بوده .

مبرد گفته سیبویه و حماد بن سلمه در علم نحو داناتر از نضر بن شمیل و اخفش بوده‌اند .

ابن عایشہ گفتہ در مسجد حضور سیبویہ کہ جوانی زیبا چہرہ و نظیف بود نشستہ بودیم و او با آنکہ جوان و از ہمہ ما کم سن تر بود از ہمہگونہ علوم اظہار اطلاع میکرد و آنچه میگفت درست و بجا بود .

ابوبکر عبدی نحوی گفتہ آنہنگام کہ سیبویہ با کسائی مناظرہ کرد و نتوانست بر اثر موقعیت کسائی کوفی حقانیت خود را ثابت کند پرسید از پادشاہان و شہریاران کدام یک علاقمند بعلم نحواند؟ طلحہ بن طاہر را باو معرفی کردند وی بمنظور دیدار او عازم خراسان شد متاسفانہ در راہ درگذشت .

برخی گفتہ سیبویہ سال ۱۸۰ (قف) وفات یافت و اینقول کہ ذہبی ہم موافقت نمودہ صحیح است .

برخی وفات او را سال ۱۹۴ (قصد) در سن ۳۲ (لب) سالگی نوشتہ گویند سیبویہ در آغاز کار بہ تحصیل فقہ و اخبار پرداخت سپس بہ مصاحبت خلیل نائل آمد و در مکتب وی بعالیترین درجات نحو رسید و علت پیگیری او از علم نحو آن بود روزی بہ حماد بن سلمہ گفت ما تقول فی رجل رعى فی الصلوة (سیبویہ کلمہی رعى بفتح عین تلفظ کرد) چہ میگوئی راجع بنماز گذاری کہ در حال نماز خون دماغ کند .

حماد گفت غلط گفتمی ، و رعى را کہ بضم عین است بہ فتح تلفظ نمودی ، سیبویہ از سخن او شرمندہ شدہ و اظہار داشت بزودی از دانشی پیگیری خواہم کرد کہ نتوانی بر من خوردہ بگیری ، بلادرنگ از نزد او بیرون رفتہ بدیدار خلیل رسید از حماد شکوہ کرد کہ او را با اشتباہی کہ کردہ بود شرمندہ ساخت ، خلیل گفت بدیہی است رعى بضم عین فصیح است و بفتح نافصیح .

مؤلف گوید در قاموس مینویسد رعى بفتح عین بر وزن نصر و منع و بضم عین مانند کرم و بکسر عین مانند غنی و سمع است بجراحت دماغ کہ خون از آن جاری باشد گفتہ میشود .

سیبویہ از آن تاریخ ملازمت خلیل را برگزیدتا در این رشتہ پیشوائی بنام و استادی عالیمقام گردید .

سید علیخان مدنی قدس سرہ مینویسد سیبویہ ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر بہضم قاف ، شیرازی .

مؤلف قاموس در کتاب بلغه از احمد بن عبدالرحمن شیرازی در کتاب القاب نقل کرده نام سیبویه بشر بن سعید است پس از این اظهار داشته بدیہی است این نام دور از ذہن است .

ابن السید بطلیوسی در شرح فصیح گفته اضافه در زبان پارسی بهخلاف اضافه عربی است زیرا در پارسی اضافه مقلوبست چنانچه سیبویه (سیب بو) کہ باید بوی سیب باشد و گویند وی سفید رنگ متمایل به قرمزی بوده و رخسار او برنگ سیب متمایل بود .

قاموس در ماده سیب مینویسد سیب همان تفاح عربی است و سیبویه بمعنی بوی سیب مؤلف گوید ما ذیل احوال ابراهیم بن محمد بن عرفه واسطی معروف به نبطویه بطرز دیگری به تحقیق این کلمه پرداخته مراجعہ شود .

شگفت اینجاست عدہ از نحویہای مشہور بدین لفظ مشہورند از قبیل حشویہ نحوی کہ او را پاپای نام سیبویه و نبطویه اسم میبرند .

مؤلف خزائن مینویسد گویند یکی از نحویہا برای عیادت بیماری درخانہی اوراکوبید فرزندش پشت درآمد نحوی پرسید کیف حال ابیک؟ حال پدرت چگونه است؟ پسریا سخ داد ورمت قدمیہ دو پای او ورم کرده نحوی گفت غلط گفتی بگو ورمت قدمیہ ، سپس پرسید بعد از این چه اتفاقی برای او افتادہ؟ پسر گفت وصل الی ورم الی رکتبہ ،

ورم بزانونہایش رسید ، نحوی گفت باز غلط تلفظ کردی باید بگوئی رکتبہ ، سپس پرسید دیگر چه اتفاقی برای پدرت افتادہ؟ پسرک گفت ادخل اللہ القدمین والرکتین فی بطن عیالک و عیال سیبویه و نبطویه و حشویہ خدا ہردو قدم و ہر دوزانو را در شکم ہمسر تو و دیگران داخل فرماید .

سیوطی در بغیمو ابن ہشام در مغنی مینویسد هنگامی سیبویه وارد بغداد شدہ رہ ملاقات یحیی برمکی رسید یحیی از فرصت استفادہ کردہ تصمیم گرفت تا مجلس مناظرہ تہیہ کردہ سیبویہ و کسائی در آنجا بمناظرہ پردازند .

بہمین مناسبت مجلسی آمادہ کرد هنگامیکہ سیبویہ وارد شد فراء و خلف دو نفر از شاگردان کسائی بحضور وی رسیدند خلف از او پرسشی کرد سیبویہ پاسخ داد ، خلف اظهار داشت خطاکردی بار دوم و سوم پرسش کرد سیبویہ پاسخ داد خلف گفت خطا کردی . سیبویہ ناراحت شدہ گفت اینگونہ رفتار حاکی از بی باکی و کمال بی ادبی است .

فراپیش آمده گفت همانا در اینمرد تندخوئی و شتابزدگی است چه میگوئی راجع بکسی که گفته ہوء لاء ابون و مررت بابین و چه خواهی گفت در مثالی مانند وایت یا اویت؟ سیبویه پاسخ داد، فرا گفت تجدیدنظر کن، سیبویه از سخن فرا که کمتر از بی ادبی خلف نبود اظهار داشت من تا آمدن استادان کسائی با شما سخن نخواهم گفت، در اینموقع استاد وارد شد لابد پس از تعارفات لازم خطاب به سیبویه تو از من میپرسی یا من از تو سؤال کنم؟ سیبویه گفت تو از من بپرس کسائی گفت چه میگوئی در این گفته قدکنت اظن العقب اشد لسعه من الزنبور فاذا هو هی اوایاها یعنی ضمیر مؤنث مرفوع باشد یا منصوب؟ سیبویه گفت به رفع باید خواند یعنی هو هی و نصب آن جائز نمیباشد.

کسائی که مؤء دب فرا و خلف بود و آندو نیز در آداب و ادب مربای او بشمار میآمدند اظهار داشت خطا کردی عرب هر دو بخش از رفع و نصب را تجویز می نماید و امثلهی چندی از جماعه این مثال را شاهد رفع و نصب آورد خرجت فاذا زید قائم قائما، سیبویه برخلاف انتظار در همه امثلهایکه ایراد میشد نصرا تجویز میکرد.

یحیی گفت بدیهی است هر دو شما رئیس ادب دو شهر خود میباشد و اینک که با چنین اختلافی روبرو شدهاید چه کسی باید در میان شما داوری بنماید و رفع اختلاف نماید؟ کسائی گفت شکی نیست عربی که اکنون بر تو وارد شدهاند و از فصحاوند به خوبی میتوانند میان ما داوری کنند اینک از آنها بپرس، یحیی گفت آری سخن بجا گفتی، نامبردگان را بحضور طلبیده داوری را از آنها خواست نامبردگان با اراده و عقیدهی کسائی موافقت کردند، سیبویه ناراحت شده خطاب به یحیی اظهار داشت شایسته است وزیر نامبردگان را به تلفظ به نصب و ادار کند.

بدیهی است زبان آنان برفع عادت نکرده به نصب تلفظ نخواهند کرد زیرا آنان تنها تصدیق اعتقاد کسائی را نمودهاند.

کسائی برای ایجاد مغلطه به یحیی گفت بدیهی است سیبویه از شهر خود به امید جائزه و کمک خرجی آمده اگر شایسته میدانی او را محروم مساز یحیی دستور داد ده هزار درهم بوی دادند، سیبویه از زیادی ناراحتی به بصره نرفت و بلافاصله به زادگاه نیکان خود شیراز مراجعه کرد همانجا بود تا درگذشت.

گویند عرب برای حق کشی رشوه گرفته و جانب کسائی را که در پیشگاه هرون موقعیت

خاصی داشت رعایت نمودند هم گویند نامبردگان در محضرداوری تنها گفتند حق با کسائی است و تنطق بنصب ننمودند .

مؤلف بغیه پس از نقل مزبور گوید ما در طبقات کبری مفصلا درباره‌ی حقیقت این مناظره گفتگو کرده و نیز مناظره‌ایکه کسائی با یزیدی نموده و حقی که از یزیدی پایمال نموده و در آنجا نیز عرب را بموافقت با کسائی وادار کرده‌اند متذکر شده‌ایم .

سیبویه پس از مراجعت بشیراز عمری نکرد و در بیضا یا شیراز وفات یافت و گویند از اندوه این پیش‌آمد سال ۱۸۰ وفات یافت .

خطیب بغدادی گفته عمر سیبویه در روز مرگش ۳۲ سال و یا متجاوز از چهل سال بود و گویند سال ۱۸۶ یا ۱۸۸ وفات کرده .

ابن جوزی گفته سال ۱۹۴ در ساوه درگذشته .

سیوطی در پایان کتاب مینویسد سیبویه نام چهار نفر از پیشوایان معروف ادب است

۱- امام عربیت عمرو بن عثمان بن قنبر . ۲- محمد بن موسی بن عبدالعزیز مصری . ۳- محمد بن عبدالعزیز اصفهانی . ۴- ابوالحسن علی بن عبدالله کوفی مغربی .

اینک به شرح حال هریک از نامبردگان اشاره میشود :

ابوبکر یا ابوعمران محمد بن موسی بن عبدالعزیز کندی مصری معروف به ابن جبی و ملقب به سیبویه .

سیوطی بنقل از یاقوت مینویسد نامبرده از نحو و معانی و قرائت و غریب و اعراب و احکام و علوم حدیث و روایت کاملا با خبر بوده و توجه خاصی بنحو و غریب القرآن و الحدیث داشت تا به اندازه‌ایکه وی را به سیبویه ملقب ساختند

ابن جبی از پیش‌آمدهای مردم و نوادر و اشعار و فقه شافعی نیز با اطلاع بود و از شاگردان مجلس ابن حداد فقیه شافعی و مصاحبان او بشمار می‌آمد و فن حدیث را از ابوالرحمن عبدالرحمن نسائی و ابوجعفر طحاوی استفاده کرده (۱) .

ابن جبی در پارسائی و زندگی صالحان نیز کاملا وارد بوده و خود با پاکدامنی و

(۱) در ریحانه دوم نامبردگان را از شاگردان ابن جبی نامبرده و حال آنکه نامبردگان از اساتید ویند .

پارسائی بسر میبرد و آثار اعتزال و انزوا از وی آشکار بود و بالاخره همگی لوازم و خصوصیات ادبا و فقہاء و صلحاء و عباد و متادبان را دارا بوده و با داشتن همه آنها موقعیت خاصی در خود بوجود آورده بود چنانچه ملوک و حکام عصر بدیدار او میساختند. ابن جبی در بازارها سخن از اعتزال میگفت و مردم را به پارسائی دعوت میکرد و بر اثر ناراحتی که از این راه تحمل می نمود به بیماری سوداوی و اختلاط دماغ مبتلا گردیده و بالاخره به وسوسه گرفتار شد تا در ماه صفر سال ۳۵۸ (نحش) در مصر وفات و میلاد او سال ۲۸۰ (فر) هجری بوده.

از اوست:

من لم یکن یومه الذی هو فیه افضل من امسه و دون غده
فالموت خیر له و ارواح من حیات سوء تفت فی عضده

کسیکه امروز او از دیروز و فردایش بهتر نباشد مرگ برای او بهتر و آسوده تر از زندگی است که بازوی خود را برای بدست آوردن آن به رنج می افکند.

ابونصر محمد بن عبدالعزیز تیمی اصفهانی نحوی معروف به سیبویه یکی از برجستگان علوم ادب بوده و در علم لغت مهارت خاصی داشته از ابن فارس و دیگران روایت میکرده و عموی ابوسعید سمعانی از وی روایت داشته.

ابوالحسن علی بن عبدالله بن ابراهیم کوفی مغربی مالکی نحوی معروف به سیبویه. سیوطی گوید نام و نسب او را بطوریکه نوشتم بخط ابن مکتوم دیدم وی اظهار داشته نامبرده پس از ۶۰۰ (خ) هجری متولد شده و روز پنجشنبه نیمه ربیع الاول سال ۶۶۷ (سخر) در قاهره وفات یافت از اوست:

عذبت قلبی بهجر منک متصل یا من هواه ضمیر غیر منفصل
ما زال من غیر تاکید صدودک لی فما عدولک من عطفالی بدل

دل خود را به دوری پی در پی از تو برنج در آوردم در عین حال از تو که از دل من هیچگاه دور نخواهی بود فراموش نمیکنم عشق تو از خاطر من محو نمیشود بنابراین سزاوار نیست از من بدیگری توجه کنی.

در این دو شعر متصل و منفصل، تاکید و عطف و بدل را که از قواعد نحو است کاملاً بجا بکار برده.

مؤلف گوید ذیل ترجمه ابوالحسن اخفش نوشتیم سیبویه لقب مشهور پنج تن از ادبا بوده و تا بحال به پنجمی از نامبردگان دست پیدا نکرده‌ام و اخفش که همواره او را در برابر سیبویه نام می‌برند لقب مشهور یازده نفر از ادباست که ما نام بسیاری از آنها را در باب احمد ذکر کرده‌ایم .

(۱۵۸) ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب کتانی لیثی بصری لغوی نحوی ملقب به

جاحظ.

ابن خلکان مورخ او را بعالم مشهور ستوده و نوشته در همه فنون اثری از خود باقی گذارده و مقاله‌ای در اصول‌الدین دارد و فرقه‌ی جاحظیه که از معتزلی‌هایند بوی‌منسوبند . جاحظ شاگرد ابواسحق ابراهیم بن سیار بلخی معروف به نظام متکلم مشهور و دانی یموت بن مزرع بصریست .

از آثار او کتاب‌الحيوانست دراین کتاب مطالب بی سابقه‌ایکه دیگران کمتر بدانها دسترسی پیدا کرده ایراد نموده و کتاب‌البیان والتبیین از کتابهای ارزنده و مشهوراوست . جاحظ با آنکه از همه‌گونه علوم برخوردار بود درعین حال بدمنظر و بسیار زشت صورت بود و او را بمناسبت اینکه در هر دو چشمش ورمی پدید آمده بود جاحظ گفتند زیرا جحوظ بچشمی میگویند که از کاسه‌بیرون آمده باشد و او را نیز بهمین مناسبت حدقی می‌گفتند از جمله حکایات او که خودش نقل کرده گوید آنهنگام که مرا برای تادیب و تعلیم یکی از فرزندان متوکل نزد او معرفی کردند مرا بحضور طلبید بمجردیکه چهره‌ی نازیبای و کریه مرا دید ناراحت شده دهمزار درهم بمن داده مرا بازگردانید .

تا آنجا که گوید جاحظ در اواخر عمر به بیماری فلج گرفتار شد نیمی از بدنش باندازه‌ی حرارت داشت که ناچار بوسیله مالیدن صندل و کافور که طبعاً برودت دارند از حرارت آن می‌کاهید و نیم دیگر آن بقدری سرد و بی‌حس بود که اگر با مقراض می‌بوسید احساس نمی‌کرد و میگفت نیم راست بدن من مفلوج و بی‌حس است که اگر با قیچیها چیده شود ناراحت نمیشوم و نیم طرف چپ آن باندازه‌ی نازک شده که اگر مگسی بر آن بنشیند دردمند می‌گردد و بسنگ مثانه نیز گرفتارم که تاب بول کردن ندارم علاوه بر اینها ۹۶ سال از عمر من گذشته که ضعیف و فرتوت شده‌ام .

جاحظ درهنگام بیماری میگفت کالبد من هدف بیماریهای مختلف و ضد یکدیگر شده

بطوریکه اگر سردی بخورم بپایم میریزد و اگر گرمی بخورم بر سرم می‌آویزد، سردی مرا فلج کند و گرمی از عقل، کج.

و این دو شعر شاهد حال خود می‌آورد:

اتر جوان تکون و انت شیخ
لقد کذبت نفسک لیس ثوب
کما قد کنت ایام الشباب
دریس کالجدید من الثیاب

آیا تو با این پیرمردی می‌خواهی مانند روزگار جوانیت باشی متاسفانه دروغ می‌گوئی جامه‌ی مندرس مانند لباس نو نمی‌باشد یعنی چون پیر شدی حافظ از می‌کده بیرون شو.

یکی از برمکیها گفته روزگار درازی حکومت سند را بعهدده داشتم طولی نکیشد باطلاع من رسید ممکن است بزودی از اینکار بر کنار شوم خوشبختانه در روزگار ماموریتم سی هزار دینار طلا بدست آورده بودم ترسیدم ماموری که بجای من گمارده می‌شود از مبلغ مزبور اطلاع پیدا کند و بدان طمع نماید بهمین مناسبت ده هزار هلیله تهیه کردم و در هر یک از آنها سه مثقال طلا قرار دادم فاصله‌ای نشد مامور آمد و من سوار کشتی شده به جانب بصره حرکت کردم در آنجا شنیدم جاحظ بیمار و مفلوج است تصمیم گرفتم پیش از وفات از وی ملاقاتی بعمل آورم بطرف منزل او رهسپار شده بخانه‌ی زیبائی رسیده کوبه‌ی در را کوبیده کنیزکی در را گشود پرسید کیستی؟ گفتم مرد غریبی و می‌خواهم از دیدار شیخ بهره‌ای ببرم کنیزک، خواسته مرا باطلاع جاحظ رسانید شنیدم جاحظ اظهار داشت باو بگو چه می‌خواهی از مرد مفلوجی که نمیتواند آب دهانش را جمع کند و رنگ چهره‌اش و همناکست؟ کنیزک پاسخ جاحظ را باطلاع من رسانید گفتم ناچار باید با او ملاقات کنم، جاحظ در پاسخ گفت معلوم میشود این مرد تازه وارد احوال مرا شنیده و با آنکه سابقه‌ای با من ندارد میخواهد از دیدار من حظی ببرد، گفتم چنین نیست بلکه پیش از این جاحظ را دیدهام بالاخره جاحظ اجازه داده وارد اطاق مخصوصش شده سلام کردم جواب سلام را با عبارتی جذاب داده پرسید کیستی و از کدام خانواده می‌باشی؟ خودم را معرفی کردم، گفت خدا نیاکان و گذشتگان ترا بیامرزد آنان مردمی سخاوتمند و انساندوست بودند و روزگار آنان گلزار روزگاران بود و گروه بسیاری از جود و بخشش آنان کاملاً بهره‌مند میشدند گوارای آنان باد من نیز متقابلاً بوی دعا کردم و از وی درخواست نمودم تا برخی از اشعار خود را برای من بخواند او گفت:

لان قدمت قبلی رجال فطالما
ولکن هذا الدهر تاتی صروفه
مشیت علی رسلی فکنت المقدما
فتبرم منقوضا و تنقض مبرما

آنها که پیش از من میزیستند و ادعا میکردند اگر از آثار من با خبر میشدند مسلما میدانستند من بر همه‌ی آنها پیشقدمتر بوده لیکن حوادث روزگار ناتوان را توانا و توانارا ناتوان میسازد .

سپس اجازه مرخصی گرفته بمجردیکه نزدیک دهلیز رسیدم گفت ای جوان آیات بحال شنیده‌ای که هلیله بحال مفلوج نافع باشد؟

گفتم نشنیده‌ام ، گفت خوشبختانه هلیله‌ای که با توست نافع بحال من میباشد مقداری از آن برای من روانه کن ، پذیرفتم و با کمال تعجب از خانه خارج شدم و از اینکه چگونه از کار من اطلاع یافته با آنکه کسی از وضع من آگاه نبوده متحیر بودم و صد عدد هلیله برای او فرستادم .

ابوالحسن برمکی گفته جاحظ این دو شعر را از سروده‌های خود برای من نقل کرد :

و کانوا لنا اصدقاء مضوا
تفانوا جمیعا و ما خلدوا
تساقوا جمیعا کوئس المنون
فمات الصدیق و مات العدو

دوستانی داشتیم که درگذشتند وفانی شدند و هیچکدام از آنها برای همیشه در دنیا جاویدان نماندند همگی جامه‌های مرگ را سرکشیدند و دوست و دشمن مردند .

جاحظ در محرم سال ۲۵۵ (هنر) در سن متجاوز از نود سالگی درگذشت .

گویند جاحظ را پس از مرگ در خواب دیدند پرسیدند خدا با توجه کرد؟
نامبرده شعر زیر را پاسخ داد :

فلا تکتب بخطک غیرشی
یسرک فی القیمه لویراه

آنچه را می نویسی کلماتی باشد که روز قیامت هرگاه آنها را دیدی موحیات من
ترا فراهم آورند ، یعنی آثار خداپسند بنویس .

شهرستانی در کتاب ملل و نحل مینویسد جاحظ از فضلا و نویسندگان معتزلی مذهب بود کتابهای زیادی از فلاسفه را مطالعه کرده و عقائد نامبردگان را با عباراتی بلیغ و نکاتی ارزنده به یکدیگر پیوند داده و مرام ثالثی ایجاد کرده وی در روزگار معتصم و متوکل میزیسته و درعین حالیکه معتزلی مشرب بود عقائد خاصی که بیرون از مرام مزبور بوده

داشته از جمله دربارهی دوزخیان میگفته نامبردگان برای همیشه در آتش نمی مانند بلکه پس از چندی طبیعت آتشین در خود میگیرند و آتش میشوند .

و میگفته همگی معارف بالطبیعه ضروری هستند و هیچیک از آنها از افعال بندگان نمیباشند و بندگان جز اراده کار دیگری ندارند .

در جای دیگر مینویسد جاحظیه پیروان عمرو بن بحر جاحظاند که وی در لغت و فصاحت از همه معاصرانش برتر و بالاتر بود و آثار او از همه دانشمندان عصرش فراوانتر مدتی از عمرش را به مطالعهی کتابهای فلاسفه گذرانید و با سلیقهی خاصی که داشت عقائد نامبردگان را به یکدیگر پیوند داد و با پنج عقیدهی خاصی که انتخاب نمود از معتزلیها جدا گردید .

سیوطی در بغیه کتاب عرجان و برصان و قرعان را از آثار او نام میبرد .

کمال الدین در حیات الحیوان مینویسد از بهترین آثار جاحظ کتاب الحیوانست از آن کتاب نقل کرده از روزیهای عجیب و بی سابقه ای که نصیب روزی خواران میشود آنستکه گرگ روباه را شکار میکند و روباه خاریشت را و خاریشت افعی را و افعی گنجشک را و گنجشک ملخ را و ملخ بچه های زنبور را و زنبور معمولی ، زنبور عسل را و زنبور عسل مگس را شکار میکند و مگس پشه را صید مینماید .

بدیهی است آنچه گفته شد حاکی از مقتضیات حکمت باری تعالی و لوازم ربوبیت او است که باید به مقتضای حکمت الهی اینگونه موجودات خود را تربیت فرماید و زمام دولت و نظم مملکت خویش را بکف با کفایت خود درآورد در عین حال باید گفت که زنبور عسل از شکار مگس و مگس از شکار نمودن پشه استفاده نمی نماید زیرا زنبور عسل غذای خود را از شیر گیاهان که بوسیله خرطوم می که خدا در آن حیوان ایجاد نموده تامین میکند و مگس نیز بغیر از مایعات یا امثال اینها که بوسیله خرطومش می مکد از چیز دیگری بهره ای ندارد .

از گفتار جاحظ از لابلای کتابها بدست می آید دزد در بیابان و شهر به پنج دسته است حیلہ گر ، دزد شب ، رامزن ، گورکن ، گلوگیر ، دزد شب نقابدار است و با حیلہ گری خود را می آراید ، گلوگیر همواره با حرارت و غضبناکی و آلت قتل او منحصر بدوستگی است باندازهی کف دست اینگونه دزد در بیابانها همراه مردی که از قافله دور مانده مصاحبت

میکند و هنگامیکه او را در سجده یا ایستاده یا خوابیده یا نشسته ببیند از فرصت استفاده کرده شقیقه‌ی او را هدف قرار داده و با مهارت خاصی که دارد او را با یک سنگ میکشد و اموال او را به یغما میبرد .

راغب اصفهانی از او نقل کرده ما طالت لحيه امرء الا و تكوسج عقله ريش آدمی دراز نمیشود مگر اینکه از عقلش کاسته شده و کوسه میگردد .

از جاحظ نقل شده اظهار داشته میخواستم بدیدار محمد بن عبدالملک زیات وزیر معتصم برسم در اندیشه بودم در هنگام ملاقات چه تحفه‌ایکه شایسته مقام وزیر باشد بوی بدهم بالاخره دیدم هدیه‌ای ارزنده‌تر از کتاب سیبویه‌نمیباشد هنگامیکه بحضور وزیر رسیدم باو گفتم هدیه‌ای که بهتر از این کتاب باشد بدست نیاوردم ، و من اینکتاب را از میراث فرء که باقیمانده بود خریداری کردم .

وزیر گفت پنداشتی که کتابخانه ما از داشتن چنین کتابی محروم بود ؟ جاحظ گفت چنین گمانی نکردم لیکن اهمیت این نسخه در اینست که بخط فرآ نوشته شده و به مقابله کسائی رسیده و عمرو بن جاحظ یعنی خود من آنرا تهذیب کرده‌ام ، وزیر تصدیق کرده‌گفت بخدا سوگند تحفه‌ای بهتر از اینکتاب بما هدیه ننمودی .

شیخ بهائی در کشکول مینویسد جاحظ بی اندازه ز شترو و کریه منظر بود تا به حدیکه سراینده‌ای گوید :

لو يمسح الخنز يرمسختانيا ما كان الا دون قبح الجاحظ

اگر خوک بار دیگر تغییر صورت دهد زشتی آن کمتر از زشتی جاحظ خواهد بود .
جاحظ روزی بشاگردان خود گفت تنها کسیکه بی نهایت مرا شرمنده ساخت زنی بود که مرا در دکان زرگری برد و گفت مانند این شیطان ، از شنیدن اینسخن حیرت زده‌ماندم ، پس از آنکه رفت از زرگر پرسیدم مقصود این زن چه بود ؟ گفت چندی پیش این زن مرا از آمد و گفت شکل جنی یا شیطانی برای من بساز گفتم من شیطان یا جنی ندیده‌ام ، امروز ترا نزد من آورد و گفت بمانند این شخص .

مؤلف گوید نظیر این حکایت و مشابه این شرمندگی و خجالت برای یکی از مشایخ اهل سنت اتفاق افتاد باینشرح زنی بوی رسید از وی درخواست کرد تا قدم رنجه کرده به خانه‌ی او برود نامبرده دعوت او را اجابت کرد و باتفاق آنزن بخانه وی رهسپار شد پس

از آنکہ دم در رسید آنزن بچہی کوچکش را فریاد زده پس از آنکہ دم درآمد سوگند یاد کرده گفت اگر پس از این در رختخوابت بول کنی میگویم این قاضی ترا بخورد، سپس از زحمتی کہ بقاضی داده عذرخواهی کرده در را بست و رفت .

مؤلف گوید نظیر دو حکایت مزبور بطوریکہ از برخی از کتب استفادہ میشود برای ابوالحسن علی بن جبلة بن مسلم بن عبدالرحمن خراسانی معروف بہ عکوک بفتح عین و کاف و واو تشدید (بروزن جہنم) بمعنی کسیکہ بی اندازہ کوتاہ قامت باشد اتفاق افتادہ . وی یکی از سراینندگان و فضلاء و ادبای عرب بود گویند او سیاه چہرہ و پیس و کور مادرزاد بود کہ از مادر کور بدنیا آمدہ و یا در ہفت سالگی بہ بیماری آبلہ گرفتار شدہ در نتیجہ دیدگان خود را از دست داد در عین حال یکی از بزرگان و نامداران سراینندگان عرب بشمار می آمد .

جا حظ گفته نامبرده از ہمہ آفریدگان بہتر سرایندگی میکرد و من ہیچیک از سرابندگان شہرنشین و بیابان نشین را بی پایہ سرایندگی او و قدرتی کہ در این فن دارا بود ندیدم . عکوک از آزادشدگان بود سال ۲۱۳ وفات یافت و در بغداد سال ۱۶۰ متولد گردید . عکوک بہترین قصیدہها را در ستایش از حمید بن عبدالحمید طوسی و ابودلف عجلی سرودہ .

از اوست دربارہی ابودلف :

بین بادیه و مختصرہ
ولت الدنیا علی اثرہ
بین بادیه الی حضرہ
یکتسیہا لیوم مفتخرہ

انما الدنیا ابو دلف
فاذا ولی ابو دلف
کل من فی الارض من عرب
مستعیر منہ مکرمہ

مردم شہرنشین و بیابان نشین دنیا منحصر بہ ابودلف و دنیا یعنی ابودلف بنا بر این ہرگاہ ابودلف از دنیا برود دنیا بہ پیروی از او نابود خواہد شد کلیہی عربہای بیابان نشین و شہرنشین کرم و بزرگواری را از او عاریہ گرفتہ و برای روز افتخار خود نگہداری کردہ اند .

و بہتر از قصیدہی مزبور قصیدہایست کہ در ستایش از حمید طوسی سرودہ است :

انما الدنیا حمید و ایادیہ الحسام
فاذا ولی حمید فعلی الدنیا السلام

همانا دنیای واقعی حمید طوسی است و نعمتهای او همان شمشیرهای برنده اند اینک هرگاه حمید از دنیا رحلت کرد دنیا را باید وداع گفت .

از طبقات الشعراء ابن معتز نقل شده هنگامیکه مامون از قصیده‌ایکه عکوک برای ابو دلف سروده اطلاع پیدا کرد بی اندازه خشمگین شده دستور داده هرکجا او را بیابید دستگیر کرده بحضور آورید .

عکوک از دستگیری خود اطلاع حاصل نموده در کوه پنهان شد و از آنجا به جزیره فراتیه رفت و بالاخره ماموران مامون بوی دست پیدا نکردند مامون از اراده‌ی خود صرف نظر نکرد به اطراف عالم و محالیکه تحت نظر او اداره میشد دستور داد تا او را بهر وسیله ایکه ممکن است دستگیر نمایند .

عکوک بشام گریخت در آنجا بوی دست یافتند و او را مفلول ساخته بحضور مامون آوردند ، بمجردیکه برابر مامون قرار گرفت نامبرده خطاب بوی گفت ای فرزند زن بدکار ختنه نشده تو آنسراینده بی باکی هستی که در ستایش از ابودلف گفته‌ای همه عرب از بادیه نشین و شهرنشین مکارم اخلاق را از او فرا گرفته‌اند و ما را هم از همان قبیل مردم بحساب آورده که بوی می‌بالیم و افختار میکنیم .

عکوک گفت بدیهی است ای امیر شما همان خاندانی هستید که ممکن نیست کسی را همتای شما گرفت زیرا خدا شما را از میان آفریدگان خود برگزیده و کتاب خود و حکمت خویش را در اختیار شما در آورده و سلطنت بیسابقه‌ای بشما اعطا کرده نظرم از شعر مزبور مردمی بود که ممکن است آنها را همتای با ابودلف گرفت، مامون گفت بخدا سوگند در شعر استثنائی قائل نشده و ما را هم در ردیف دیگران بشمار آورده‌ای ، ما تنها برای ستایش نا بجائیکه از ابودلف کرده‌ای خونت را مباح نمیدانیم بلکه بر اثر کفریکه در شعر خود بدان اعتراف کرده و بنده‌ی بیچاره و ناتوانی را با خدایمتعال همسنگ قرار داده و او را با یاران خود توانا شریک قرار داده بهلاکت میرسانم زیرا گفته‌ای :

انت الذی تنزل الایام منزلها و تنقل الدهر من حال الی حال

و ما مددت مدی طرف الی احد الا قضیت بارزاق و آجال

تو آنکسی هستی که روزها را در اوقات معین بوجود می‌آوری و روزگار را تغییر میدهی

و ارزاق مردم و مرگ و حیات آنها در دست توست .

بدیہی است آنچه را بوی نسبت داده ویژه خدایمتعال است سپس مامون دستور داد تا زبان او را از پشت گردنش بیرون آورند میرغضبان بنا بفرمان وی زبان او را از قفای بیرون آوردند و عکوک بدینوسیله مرد .

مؤلف گوید آنچه از قرائن بدست می آید آنستکه ارباب کمال همواره تہیدست و از جمال بی بهره بودند بدیہی است اینموضوع مطابق با مقتضای حکمت حضرت باریتعالی است کہ وسیله معیشت موجودات را با کمال اعتدال ایجاد میکند و ضمناً آنها کہ ازدنیاداران ستایش میکنند و آبروی خود را رھین شخصیت آنها قرار میدهند حداکثر از در خانہی آنان ناامید میشوند و یا آنکہ بہ سرانجام ظلم خود گرفتار گردیدہ و برخلاف انتظار موجبات رسوائی آنها فراهم میشود .

در کتاب فصول المہمہ در معرفت ائمہ کہ از آثار یکی از متاخران اہل سنت است بہ مناسبت یادآوری از صفات حضرت مولی علی (ع) اظہار داشتہ آنحضرت کلماتی داشتہ کہ آنها را جاحظ در یکی از تالیفات خود گرد آورده و کلمات مزبور مشتمل برگفتار حکمت آمیز است کہ ہر کلمہای از آنها ہمسنگ با ہزار کلمہ است .

مؤلف گوید تالیف مزبور کہ مشتمل بر چنان کلمات جامعی است دلیل بر آن نیست کہ مؤلفش شخص شیعہ و دارای استقامت باطنی بود بلکہ ہرچہ بیشتر حجت را بر او تمام میکنند کہ از ولایت اہل بیت دست برداشتہ و خمر و میسر و انصاب و از لام را بر علی و خاندان او علیہم السلام مقدم داشتہ تا بحدیکہ ارباب دانش او را در ردیف ناصبان و دشمنان علی و خاندان قرار دادہ اند .

علاوہ بر جمع آوری کلمات قصار علی (ع) جاحظ اہل بیت را بطرز محیری ستودہ و خدا برای اتمام حجت حق و حقیقت را بر زبان او جاری کردہ تا ہرچہ بیشتر ہمسنگان جاحظ از آنها رنج ببرند از جملہ علامہ حلی قدہ در کتاب کشف الیقین بہ پارہای از گفتار او اشارہ نمودہ .

از جملہ کلماتی کہ وی در وصف اہل بیت علیہم السلام گفتہ ہم سنام العالم و صفوہ الامم و غرہ العرب و لباب البشر و مصاص بنی آدم و زینال دنیا و حلیہ الدھر و الطینہ البیضاء و المغرس المبارک و النصاب الوثیق و معدن المکارم و ینبوع الفضائل و اعلام العلم و ایمان الایمان .

آنان کوهان عالم وجود و برگزیده امتهای و سپیدی پیشانی عرب و برگزیده بشریت و خلاصه بنی آدم زیور جهان و آرایش زمان سرشت درخشان و درخت بارور و پناهگاه استوار و کان خوبیها و سرچشمه فضیلتها و نشانههای دانش و پایه استوار ایمان به پروردگار بینش و آفرینش.

ورام بن ابی فراس در تنبیه الخاطر ذیل مغلوب کردن عدلیه گروه اشاعره رامینویسد جا حظ گفته مردی با عمرو بن عبید در ضمن گفتگوی دربارهی قدر اظهار داشت همانا خدای متعال در کتاب خود بیانی در خصوص قضا و قدر نموده که بطور کلی هرگونه شکی را از دلهای مؤمنان میزداید در آنجا که فرموده فوریک لنسئلنهم اجمعین عما كانوا یعملون .

سوگند به پروردگار توالبتہ از همگی آنان از آنچه انجام میدهند می پرسیم ، بدیهی است خدای متعال در این آیه هیچگونه قیدی اعمال نکرده فرموده از آنچه قضای ما بر آنها اجرا کرد یا از آنچه مقدر آنها بود یا آنچه مشیت و ارادهی ما نسبت به آنها تعلق گرفته بود سؤال نمیکنیم بنابراین جای هیچگونه اشتباهی باقی نمی ماند و بر افراد لازمست خدایا کاملاً عادل بدانند و از انتساب ظلم بخدا بتمام معنی احتراز نمایند .

جا حظ گفته از ابویعقوب خرمی پرسیدم گناهان را که آفریده .

گفت خدا ، گفتم چه کسی بر انجام گناهان گناهکاران را شکنجه مینماید ؟ گفت خدا ، گفتم چرا خدائیکه خود گناه آفرین است گناهکاران را شکنجه میفرماید ؟ پاسخ داد به خدا سوگند نمیدانم .

مؤلف گوید پیش از این در محال مناسب و پس از این نیز اشاره به گفتگوی عدلیه و اشاعره نموده و خواهیم نمود و بدیهی با اثبات حقیقت احتیاجی به هیچگونه از این گفتگوها نمیباشد بخصوص ما که از برکات پیروی از ائمه طاهرین از همه گونه نعمت برخورداریم از جمله فرموده اند لا جبرو لا تفریض بل امر بین الامرین .

پیش از این گفتیم مبرد نحوی نقل کرده کسی از حضرت رضا (ع) پرسید آیا خدا به بندگانش تکلیف مالا یطاق میفرماید ؟ فرمود خدا عادلتر از آنست که چنین عملی انجام دهد پرسید آیا بندگان میتوانند هرچه را اراده دارند انجام دهند ؟ فرمود آنان ناتوان تر از آنند که هر کاری را که بخواهند انجام دهند .

(۱۵۹) ابو حفص عمرو بن فارض معروف به ابن فارض از یلان نامداری است که در

میدان ولایت اهل بیت با کمال شہامت خودنمایی میکرده و با تیغ بیان و شمشیر مضامین عالیہ مخالفان را از پای در می آورده و حقیقتا دست در ریسمان استوار اهل بیت پیغمبر (ص) در آورده بود .

محدث نیشابوری از قاضی نوراللہ شوشتری نقل کرده نامبرده در مجالس المؤمنین بہ شیعهگری او تصریح کرده .

مشہورترین قصائد او قصیدہ تائیه اوست کہ گوید :

و من مذہبی فی الحق بالال مذہبی و ان ملت یوما عنہ فارقت ملتہ
رویہ من آنستکہ مردم را بہ محبت اہلبیت تشویق میکنم و ہرگاہ از این آئین رنجور
شدی یقین بدان با آئین من ہمراہی نکردہ ای .

در آثاری کہ دلالت بر شیعهگری او دارد اشعار ذیل است :

بال محمد عرف الصواب	و فی ابیاتہم نزل الکتاب
و ہم حجج الالہ علی البرایا	بہم و بجدہم لا یستراب
طعام سیوفہم مہج الاعادی	و فیض دم الرقاب لہا شراب
و لا سیمما ابا حسن علیا	لہ فی العلم مرتبہ شہاب
اذا فادت صوار مہ نفوسا	فلیس لہا سوی نعم جواب
فبین سنانہ والدرع صلح	و بین البیض والبیض اصطحاب
ہوالنباء العظیم و فلک نوح	و باب اللہ و انقطع الخطاب

مؤلف گوید شیخ بہائی قدہ در کتاب کشکول مکرر از او نقل کرده و براو ترجمہ نموده و قصائد و اشعار بسیاری از او نقل نموده و از آن کتاب استفادہ میشود ابن فارض دو قصیدہ تائیه کبری و صغری سروده و در مجلد سوم قصیدہ تائیه صغری اورا کہ چهل و پنج بیت بودہ ہمہ آنرا ذکر کردہ ذیلا بہ برخی از آن اشارہ میشود

نعم بالصبا قلبی صبا لاحتی	فیما حبذا ذاک الشداحین ہبت
سرت فاسرت للفقواد عذیبہ	احادیث جیران العذیب فسرت
تذکرنی العهد القدیم لانہا	حدثیہ عہد من اہیل مودتی

آری دل من بخاطر دوستانم فریفتہ باد صباست و چہ باد خوبی است و بہرہ آنہنگام کہ می وزد باد صبا بحرکت درآمد و از نسیم خوشگوار خود دل عاشق را خرسند ساخت

مخصوصاً آنهنگام که از پیش‌آمدهای مردم عذیب سخن بمیان آورد باد صبا مرا از روزگار گذشته اطلاع میداد و روزگار دوستانم را تازه میکرد .
از همان قصیده است :

اخذتم فؤادی و هو بعضی عندکم فما ضرکم ان تتبعوه بجملتی
دل مرا که برخی از اعضاء منست از من گرفتید و نزد خود نگه داشتید آری زیانی
نکرده‌اید اگر همه‌ی مرا بازگیرید .

جمال محیاک المصعون لشامه عن اللثم منه عدت حیاکمیت
جمال فریبای تو درعین حالیکه نیازمند بهیچگونه نقاب نمیباشد در زیرنقاب قرار
گرفته و مرا که اکنون زنده‌ام چون مرده‌ای قرار داده .

و جنبنی جنیک وصل معاشری و جنبنی ما عشت قطع عشیرتی
و ابعدنی عن اربعی بعد اربع شبابی و عقلی و ارتیاحی و صحتی
جوانی و خردمندی و نشاط و تن‌آسائی را که چهار نیروی ارزنده در وجود من بودند
از من گرفت در نتیجه مرا از دیارم دور کرد .

مؤلف گوید شعر پیش از این (ومن مذهبی) در قصیده مزبوره نمیباشد .
از قصائد او که چهل و نه بیت است و همه‌ی آنها شیخ در کشکول ایراد کرده قصیده
ایست که به بخشی از آن اشاره میکنیم :

قلبی یحدثنی بانک متلفی روحی فداک عرفت ام لم تعرف
لم اقض حق هواک ان کنت الذی لم اقض فیه اسی و مثلی من یفی
مالی سوی روحی و باذل نفسه فی حب من یهواه لیس بمسوف
فلئن رضیت بها فقد سعقنی یا خیبه المسعی اذا لم تسعف
یا مانعی طیب المنام و ما نحی ثوب السقام به و وجدی المتلف
عظفا علی رمقی و ما ابقیت لی من جسمی المفنی و قلبی المدنف
فالوجد باق والوصال ماطلی والصبر فان واللقاء مسوف

دلم میگوید که مرا نابود خواهی کرد روح من فدای تو باد مرا بشناسی یا نشناسی حق
دوستی و عشق ترا ادا نکردم و نتوانستم آنچنانکه باید در اندوه تو بسر برم و بعهد خود
وفا کنم و حال آنکه چون منی باید به پیمان خود وفا کند من جز روح چیز دیگری ندارم و

کسیکه در راه محبوب از خودگذشتگی نشان میدهد کار خود را بتاخیر نمی اندازد هرگاه به آنچه گفتم خرسند شدی بدیهی است نیاز مرا برآوردهای ای کسیکه هرگاه نیازمندان را بر نیآوری و کوشش آنانرا نادیده بگیری و ای کسیکه خواب ناز را از نیازمندان می ببری و جامه‌ی دردناکی را بر اندام آنها می پوشانی و در صدد نابودی آنها برمی آئی بر آخرین رمق حیاتی من ترحم کن و به آن اندازه که از اندام لاغر من باقی مانده و به قلب ناراحت و رنجورم توجهی فرما زیرا شوق دیدار تو هنوز در دل من باقی است لیکن وصال تو تا بحال میسر نشده شکیبائی به نهایت رسید و دیدار تو بتاخیر افتاد .

در همان قصیده گوید :

یا اهل ودی انتم املی و من	فاداکم یا اهل ودی قد کفی
عود والما کنتم علیه من الوفا	قد ما فانی ذلک الخل الوفی
و حیاتکم و حیاتکم قسما و فی	عمری بغير حیاتکم لم احلف
لو ان روحی فی یدی و وهبتها	لمبشری بقدمکم لم اکتف
لا تحسبونی فی الهوی متصنعا	کلفی بکم خلق بغير تکلف
اخفیت حکم فاخفانی اسی	حتی لعمری کدت منی اختفی
و کتمته عنی فلوا بدیته	لوجدته اخفی من اللطف الخفی

ای دوستان من شما نهایت آرزوی منید و شما کسانی هستید که کافی برای دوستی من میباشید امیدوارم به آن وفائی که از دیر باز بدان خو کرده بازگردید و بعهد خود وفا کنید زیرا من همان دوست با وفایم سوگند به زندگی شما که من در تمام عمر بغير آن سوگند یاد نکرده‌ام هرگاه روح من در اختیار من بود آنرا به کسی تقدیم میکردم که از آمدن شما مزده دهد مرا در عشق خود ریاکار و خودساز مدانید و اطمینان داشته باشید هیچگونه تکلفی در فریفتگی خود نسبت بشما بکار نبرده‌ام علاقمندی بشما را در خود پنهان داشتم تا بجائی که نزدیک بود از دیدگان مردم بطور کلی پوشیده بمانم و آنچنان در کتمان آن جدیت کردم که اگر روزی میخواستم در اظهار آن اقدام کنم از لطف خفی پنهانتر بود در اشعار آخر قصیده گوید :

یا اخت سعد من حبیب جئتنی	برساله ادیتها بتلطف
فسمعت ما لم تسمعی و نظر	ت مالم تنظری و عرفت مالم تعرف

ان زادیوما یا حشای تقطعی کلفا به اوسار یاعین اذرفی
 ما للنوی ذنب و من اهوی معی ان غاب عن انسان عینی فهوفی
 ای خواهر سعد عنایتی کردی و از طرف محبوبم رسالتی گذرانیدی مطالبی را شنیدم
 که تو نشنیدی و چیزهایی را دیدم که تو ندیدی و از موضوعاتی باخبر شدم که تو خبردار
 نگردیدی ای چشم بگری ویژه آنهنگام که دلم در فراق او به تلاطم نیاید یا از رفتن او
 ناراحت نگردد ناله من گناهی ندارد زیرا اطمینان دارم هرگاه معشوق من از دیده‌ی من دور
 گردد در دا، من وجود دارد.

شیخ‌بهائی در صفحه‌ایکه بمنظور یادآوری از تاریخ وفات عده‌ای از اعلام اختصاص
 داده مینویسد ابن فارض سال ۶۲۶ (۱) (کوخ) هجری وفات یافته فلیلا حظ.
 مؤلف گوید از اتفاقات بیسابقه آنکه اشعار به آل محمد عرف‌الصواب را به ابن فارض
 نسبت داده‌اند چنانچه در آغاز ترجمه‌اش نوشته شد با آنکه اشعار مزبور از سالها پیش از
 ابن فارض در ستایش از اهل بیت علیهم‌السلام سروده شده و ما بمناسبت شرح احوال علی
 بن عبدالله مشهور به ناشی اصغر از صلاح‌الدین صفدی بدین شرح نقل کردیم .

ناشی گفته سال ۳۲۵ هجری در کوفه اشعار خود را در مسجد جامع املاء میکردم و
 حضار می‌نوشتند و متنی که هنوز شهرت نیافته و بدان لقب موسوم نبود در ردیف
 حضار باستماع اشعار من می‌پرداخت از جمله آنهنگام که قصیده بال محمد عرف‌الصواب
 را برای حضاران املا کردم به این دو شعر که رسیدم .

کان سنان زابله ضمیر فلیس عن القلوب له ذهاب

و صارمه کبیعتیه بخم مقاصدها من الخلق الرقاب

بیاد دارم آنروز متنی این دو شعر را یادداشت کرد .

و اینک که شما این دو شعر را از او میخوانید .

کان الهام فی الهیجا عیون و قد طبعت سیوفک سن رقاد

(۱) در کَشکول مطبوع قدیم و جدید سال فوت ابن فارض ۶۳۲ (خکب) نوشته
 شده بنابراین معلوم میشود نسخه‌ای که در اختیار مؤلف بوده اشتباه بوده به همین
 مناسبت فرموده فلیلا حظ.

و قد ضعت الاسنہ من هموم فما یخطرن الا فی فواءد

اطمینان دارم از دو شعر پیشین من اقتباس کرده است .

مؤلف گوید از اشعاری که به ابن فارض نسبت داده‌اند دو شعر زیر است :

یا محیی مهجتی و یامتلفها شکوی کلفی عساک ان یکشفها

عین نظرت الیک ما اشرفها روح عرفت هواک ما الطفها

ای کسیکه دل مرا بیدار خود زنده میسازی و از مفارقت خود نابود میگردانی از عشق ورزی خود نسبت بتو شکوه دارم آرزو مندم بزودی از لباس عادی بیرون آیم و دیوانه‌وار خود را آشکار سازم آه چقدر شرافتمند است آن دیدهای که ترا ببیند و چقدر روح لطیف و پاکیزه‌ایست آن روحی که ترا با چشم بصیرت مشاهده کرده و زیبایی و فریبائی تو متوجه گردد .

(۱۶۰) ابوالفضل عیاض بن موسی بن عیاض یحصی سبتی مشهور بقاضی عیاض .

ابن خلکان مینویسد قاضی عیاض در حدیث و نحو و لغت و کلام عرب و ایام و انساب

آنان مهارتی بسزا داشت و از پیشوایان این فنون بشمار میرفت و آثار ارزنده بدین شرح از خود باقی گذارده الاکمال در شرح کتاب مسلم قاضی با این شرح شرح مازری را که بنام العلم بود تکمیل نموده .

مشارق الانوار کتاب مفیدیست این کتاب را بمنظور تفسیر غریب الحدیث صحیح بخاری

و مسلم و موطا تهیه نموده شرح حدیث ام زرع که شرحی مستوفی است ، التنبیها در این کتاب غرائب و فوائد بسیاری آورده و بالاخره همه آثار او در کمال شیوائی و تازگی است .

تا آنجا که گوید قاضی عیاض شعر را در کمال خوبی و آراستگی میگفته از آن جمله به

روایت فرزندش ابوعبدالله محمد قاضی دانیه هنگامی در کشتزاری در میان کشته‌هایی که دسته دسته به بند شده و گل‌های شقایق نعمانی در میان آنها رسته و باد میوزیده پدرم این دو شعر را سروده :

انظر الی الرزع و خاماته تحکی و قد ماست امام الریاح

کتیبه خضراء مهزومه شقایق النعمان فیها جراح

توجه کن به کشتزار و دسته‌های سر بهم آورده آن که بر اثر وزش باد از این طرف به آن

حرکت میکنند آری وضع آنها همانند گودال سبزی است که شقایق نعمان در آن رسته باشد .

عماد کاتب در کتاب خریده از وی نام برده و مینویسد قاضی عیاض موقعیت ویژه‌ای داشت و گفتارش منحصر بخود او بود .

قاضی دو شعر زیر را در لزوم مالایلم نیکو گفته :

اذا ما نشرت بساط انبساط فعنه فدیتک فاطلو المزاحا

فان المزاح علی ما حکاه اولوا العلم قبلی عن العلم زاحا

هرگاه بساط خرسندی گسترانیدی خواهشمندم از شوخی نابجا احتراز کن زیرا دانشمندان پیشین از مزاح خودداری میکردند این آبار بمناسبت شرح احوال ابوعلی غسانی از وی نامبرده و مینویسد اساتید قاضی عیاض نزدیک به صدتن بوده‌اند .

قاضی در شهر سبته که از شهرهای مغرب زمین است سال ۴۷۶ هجری (مصادف بانیمه شعبان) متولد شده و در روز جمعه هفتم جمادی الاخره سال ۵۴۴ در مراکش که از شهرهای مغرب زمین است وفات یافته و در باب ایلان که در داخل شهر است مدفون شده و فرزندش ابو عبدالله محمد سابق الذکر سال ۵۷۵ هجری وفات یافت .

مؤلف گوید از آثار قاضی عیاض کتاب الشفاء فی تعریف حقوق المصطفی است .

اصحاب امامیه ما از آن کتاب بسیار نقل کرده‌اند و مشتمل بر فوائد بی نهایت و تحقیقات ارزنده و احادیثی در شرح زندگی حضرت رسول اکرم از هنگام ولادت تا وفات آنحضرت بود .

قاضی در این کتاب از گروهی از اعظام مشایخ از جمله نامبردگان ذیل روایت میکند :
قاضی ابوعلی حسین محمد صدفی که از حفاظ بود ممکن است نامبرده از مردم مرو و از محدثان شافعی مذهب بشمار آید و شهرت قاضی داشته و تعلیقه‌ای در فقه از آثار اوست :

دیگری شیخ ابو حامد محمد بن اسماعیل .

دیگری شیخ ابوالحسین حافظ سراج بن عبدالملک .

دیگری شیخ ابوالحسین علی بن مشرف .

دیگری شیخ ابو محمد بن عتاب عتابی .

دیگری سفیان بن عاص فقیه .

دیگری قاضی ابو عبدالله تمیمی .

دیگری شیخ ابو عبدالله مازری .

دیگری شیخ ابوعلی حسن بن طریف نحوی و گروهی دیگر .
 مؤلف نسخه‌ی کهنی از اینکتاب که نزدیک به دههزار بیت است نزد ما موجود است .
 از جمله مطالبی که در آنجا ایراد کرده حدیثی است درباره فضیلت صلوات بر محمد (ص)
 بسند خود از عبدالله بن مسعود نقل کرده رسولخدا فرمود شایسته‌ترین افراد روز قیامت
 بمن آنها هستند که بیشتر بر من صلوات فرستاده‌اند .
 و به اسناد معنعن از عبدالله بن عمر روایت کرده از رسولخدا (ص) شنیدم میفرمود
 هرگاه اذان مؤذن را شنیدید در جملات اذان با وی شرکت کنید و بر من صلوات فرستید
 زیرا کسیکه یکبار بر من صلوات بفرستد خدا بمرتبه او صلوات می‌فرستد .
 حضرت علی بن ابیطالب علیهما السلام فرموده رسولخدا (ص) فرمود بخیل به تمام
 معنی آنکسی است که نام من در حضور او برده شود و بر من درود نفرستد .
 جابر انصاری از آنحضرت روایت کرده مردمی که در مجلسی اجتماع کنند و بدون آنکه
 از نام من احترام کنند و بر من صلوات فرستند از آن مجلس بیرون روند بدانند از محلی
 بیرون رفته‌اند که بوی گند آنجا بدتر از بوی مرداری بوده .
 در روایتی فرموده اگر وارد بهشت هم شوند باز اندوه آنمجلس در دل آنان باقی
 خواهد ماند .
 در روایتی فرمود هرگاه یکی از اهل آنمجلس صلوات بفرستد کافی از دیگران خواهد
 بود .
 ابن شهاب زهری گفته اطلاع یافته‌ایم رسولخدا (ص) فرموده در شب تابان و روز
 درخشان درود بسیار بر من بفرستید زیرا شب و روز مزبور این عمل شما را مانند امانتی
 محفوظ میدارند و در محل خود عرضه میکنند زیرا زمین بدن پیمبران الهی را نابود
 نمی‌سازد .
 منظور از شب و روز درخشان شب و روز جمعه است .
 مؤلف گوید در روایات ما نیز بتوسط زریق از حضرت صادق (ع) روایت شده فرمود
 صدقه در شب و روز جمعه دوچندان اثر و بهره دارد و هیچیک از شب و روز ایام هفته مانند
 شب و روز جمعه نمیباشند زیرا روز آن درخشانترین روز هفته و شب آن روشنترین شبهای
 هفته است .

و نیز در آن کتاب بمناسبت وجوب احترام از پیامبر اکرم و اهتمامی که اصحاب در این باره رعایت میکردند مینویسد:

صفیه دختر نجده نقل کرده پدرم کاکل بلندی در پیش سرش داشت چنانچه هرگاه می نشست و آنرا رها میکرد بزمین می رسید، کسی از او پرسید چرا کاکل بدین درازی را نمی تراشی؟ پاسخ داد بمناسبت اینکه دست مبارک پیغمبر اکرم (ص) بدان رسیده نخواهم تراشید.

گویند جهجهای غفاری چوبدستی پیغمبر را از دست عثمان گرفت و به زانو گذارده تا بشکند مردم فریاد برآورده و او را از اینکار ممانعت کردند، طولی نکشید خوده بدست او افتاد و آنرا برید و سال تمام نشده مرد.

مؤلف گوید ببینید پیشینیان از امت چگونه برای چوبدستی رسول خدا احترام قائل میشدند بمناسبت اینکه روزی از روزها بدست مبارک آنحضرت رسیده سپس می شنوید بنی امیه چگونه با فرزندان رسول خدا (ص) رفتار کردند و با علی (ع) که روح پیمبر و قلب تابناک آنحضرت و سویدای دل آنجناب بوده چگونه معامله کردند، با آنکه همان مردم بی وفا دیگران را که بنی امیه و اتباعشان را ملعون و مطرود میدانند مورد لعن و شتم قرار میدهند و خونشان را حلال میدانند، آری اولیاء خدا و اصفیاء راه هدا را میکشند و بدبختان وزنا زادگانرا باقی و پایدار میدارند.

(۱۶۱) ابوعمر عیسی بن عمر ثقفی نحوی آزاد شده خالد بن ولید ابوعمر بمناسبت آنکه در قبیلهی ثقیف زیست داشته بدان قبیله انتساب پیدا کرده و در نحو و عربیت و قرائت پیشوای اعلام عصر خود بوده.

سیوطی مینویسد ثقفی از شاگردان ابوعمر و بنی علاء و عبدالله بن ابی اسحق بوده و از حسن بصری و حجاج بن روبه و عده دیگر روایت میکرده و اصمعی و دیگران از او روایت نموده اند.

ثقفی در نحو کتاب الاکمال والجامع را تالیف کرده و شاگردش خلیل استاد شهیر در بارهی آن دو کتاب گوید.

غیر ما احدث عیسی بن عمر
فهما للناس شمس و قمر

بطل النحو جمیعاً کله
ذاک اکمال و هذا جامع

ہمہ آثار و قواعدی کہ در نحو نوشته شده و بدست دیگران تهیه گردیده باطل و بی ارزش است مگر آثار و قواعدی کہ بوسیله عیسی بن عمر بوجود آمده آری آن کتاب اکمالش و این کتاب جامعش آیند و کتاب برای ہدایت مردم بمنزلہ خورشید و ماہند .

سیوطی گوید سیرافی اظہار داشتہ متاسفانہ هیچیک از دو کتاب مزبور بدست ما نرسیدہ و از کسی ہم نشنیدہ ایم آنها را دیدہ باشد و میگویند ابو عمر ہفتاد و اندی اثر داشتہ کہ بمروور زمان از میان رفتہ است .

ابو عمر در گفتار خود تکلفی داشت و ہموارہ کلمات نامانوس و دوراز اصطلاح ہمگانی بکار میبرد .

جوہری در صحاح و کتاب دیگر بمناسبت غرابت در کلام نوشتہ هنگامی ابو عمر از چہارپا بزیر افتاد مردم اطراف او را گرفتہ وی ناراحت شدہ گفت مالی اراکم تکاکتم علی تکاکرتکم علی ذی جنہ افرنقعوا عنی ؟

چہ شدہ می بینم اطراف مرا فرا گرفتہاید و مانند جن زدہای گرد من اجتماع نمودہاید از اطراف من پراکندہ شوید .

ہنگامی عمر بن ہبیرہ او را بہ نابود کردن ودیعہای متہم ساخت و بہمین مناسبت او را ہزار ضربہ شلاق زد وی در شکنجہی شلاق میگفت واللہ ان کانت الا اثیاب فی اسیفاط قبضہا عشاروک بخدا سوگند ودیعہ مزبور منحصر بجامہہائی بودہ کہ در میان سبدهای چندی قرار گرفتہ و آنها را گمرکچیہای تو در اختیار خود در آوردند .

ابو عمر سال ۱۴۹ ہجری (قمت) یا ۱۵۰ (نق) وفات یافت .

ابن خلکان گفتہ در یکی از مجموعہہا دیدم ابو عمر مبتلا بہ تنگ نفسی بود روزی در بازار سرفہ و تنگ نفسی وی را امان ندادہ بزمین افتاد مردم اطراف او را گرفتہ میگفتند بہ صرع و حملہ گرفتار شدہ حاضران برخی قرآن میخواندند و عدہای او را افسون میکردند ہنگامیکہ بحالت عادی برگشت ازدحام مردم را دیدہ بوحشت افتادہ جملات پیشین را بہ زبان آورد یکی از حاضران گفت ان جنیتہ تتکلم بالہندیہ ہمانا جنی او کہ ویرا آزار میرساند بزبان ہندی سخن میگوید .

آری ابو عمر از این قبیل سخنان تکلف آمیز بسیار دارد .

مؤلف گوید سیوطی نظیر حکایت مزبور را ذیل احوال ابو علقمہ نحوی بشرح زیر نقل

میکند نخست مینویسد ابوعلقمه از قبیله بنی نمیر و از مردم واسط بوده و قفطی او را از پیشینیان ادبیت و از ماهران فن لغت نام برده وی به تکلف سخن میگفته و به حواشی از کلام و سخنان غریب و بی سابقه توجه مخصوصی داشته.

ابن جنی گفته روزی بدو نفر غلام حبشی و صقلبی رسیده بلافاصله غلام حبشی غلام صقلبی را بزمین انداخت و دوزانویش را در میان شکم او فرو برده و انگشتانش را در میان دو چشمش نموده و دو گوشش را بدنندان گزیده و با عصا بسراو زده چنانچه خون جاری شد غلام صقلبی از زیر دست و پای ضارب حرکت کرده خطاب به ابوعلقمه گواه باش، و هر سه بحضور امیر رسیدند جریان باطلاع امیر رسیده و ابوعلقمه بعنوان شهادت معرفی شد امیر پرسید جریان چگونه بوده و شما چه دیده‌اید؟

ابوعلقمه گفت اصلح الله الامیر بینا انا اسیر علی کودنی از مورت بهذین العبدین فرایت هذا الاسحم قد مال علی هذا الا بقع فحطاه علی فد فدم ضغطه بر ضفتیه فی احشائه حتی ظننت انه یدعج جوفه و جعل یلج بشناتره فی عجمتیه یکاد یفقاها و قبض علی صنارتیه بمرصه و کاد یحذهما ثم علاه بمنساه کانت معه ففججه بها و هذا اثر الجریان علیه بینا.

کودن بمعنی اسب عربی، اسحم بمعنی اسود و سیاهست ابقع کسیکه دارای رنگ سیاه و سپید باشد حطافکنده فد فدمین مرتفع، ضغط فشار دادن رصفه استخوان سرزانو، ادعاج سیاه گردانیدن شناتر، انگشتان، عجمه، تخم چشم صناره گوش، مرض دندان، منساه عصا عجب ناراحت ساخت.

خدا کارهای امیر را روبراه کند آنهنگام که بر اسب تازیم سوار بودم بدین دو برده گذارم افتاد دیدم این سیاه چهره بر این سپید و سیاه رو پرید و او را بر فراز زمین باندیدم افکند سپس سر زانوهای خود را آنچنان در شکم او فرو برد که پنداشتم اندرون او را از شکم زیاد سیاه شد آنگاه انگشتان خود را در میان دو چشمانش فرو کرد که نزدیک بود چشمان او را از کاسه‌ی چشم بدر آورد پس از آن گوشهای او را با دندان خود میگزید که نزدیک بود آنها را از سرش جدا نماید آنگاه چوبدستی خود را بالا برده بر سرش کوبید و خونین نمود اینست نشان شکنجه‌ایکه بروی ابراز داشت.

امیر هرچه به سخنان ابوعلقمه گوش داد چیزی نفهمید سوگند یاد کرد که آنچه گفتمی

چیزی نفهمیدم ، ابوعلقمه گفت آنچه لازم بود بتو فهمانیدم و ترا از جریان باخبر ساختم و شهادت خود را اظهار داشتم .

گذشته از این با زبان پارسی آشنائی ندارم که بر آن زبان گفتگو کنم .
امیر برای اطلاع از حقیقت حال پافشاری بیشتری کرد متاسفانه موضوع تازه‌ای برای او کشف نشد ناراحت شده سرش را برهنه کرد خطاب به صقلی گفت پنجمرتبه سر مرا با همان چوبدستی بشکن و مرا از شهادت اینمرد معاف بدار .

سیوطی از کتاب الثفلاء ابن مرزبان نقل کرده جمله مالی اراکم تکاکاتم الخ .
از گفتار ابوعلقمه است و نیز زمخشری در تفسیر سوره‌ی سبا بدان اشاره کرده .
بالاخره ابوعلقمه از آن قبیل عبارات زحمت‌افزا فراوان دارد .
فاضل شمنی در حاشیه‌ی مغنی بمناسبت اسم عیسی مینویسد فاضل دمامینی در شرح مغنی مینویسد عیسی مذکور فرزند عمر اسدی مقریست که از مردم کوفه و مؤلف الحروف بوده و بهمدانی معروفست و سال ۱۵۶ وفات یافته و عیسی بن عمر ثقفی نمیباشد .

مؤلف گوید متاسفانه عیسی مزبور همان ابو عمر ثقفی است زیرا اختیارات الناس از اوست و در گفتار خود تکلفاتی بکار میبرده و از الفاظ نامانوس در کلمات خود استفاده میکرده و همین موضوع را نیز در قرائت مخصوص بخود عملی میساخته .

ممکن است کسی در مقام ایراد اظهار کند ابو عمر ثقفی از قاریها نبوده میگویم خوشبختانه ابو عمرو دانی در طبقات القراء از وی نامبرده و متعرض است از کسانی که اصول قرائت را از او نقل کرده‌اند اصمعی و خلیل بن احمداند .

و ابو عبیده معمر بن مثنی گفته عیسی بن عمر دو کتاب در قواعد نحو بنام جامع و مکمل تالیف کرده و خلیل بن احمد دو شعر بطل النحو جمیعاً کله را الخ درباره‌ی آندو گفته است .

علی بن هیثم انباری معروف به جونقا .

مؤلف گوید نامبرده از کسانی است که به تکلف سخن میگفته .

بطوریکه در شرح حال او نوشته‌اند جونقا فاضلی ادیب بود و لغات نامانوس و دوراز

ذهن را بسیار بکار میبرد و در دیوان مامون و خلفاء دیگر سمت کتابت داشت .

مامون گفته هرگاه با مردم دیگر سخن میگویم بطوریکه عادت دارم و معمولاً حرف

میزنم سخن میگویم لیکن هرگاه میخواهم با علی بن هیثم سخن بگویم باید کاملا لغات مناسب را در خاطر بگذرانم زیرا او از افرادیست که بتکلف سخن میگوید.

روزی چونقا وارد بازار مالفروشان شده یکی از مالفروشان گفت آیا حاجتی داری؟ گفت آری اردت فرسا قد انتهى صدره و قفلقت عروقه یشیر باذنیه و یتعاهدنی بطرف عینیه و یتشرف براسه و یقعد عنقه و یخطر بذنبه و یناقل برجلیه حسن القمیص جیدالفصوص وثیق القصب تام العصب کانه موج لجه او سیل حدور.

تصمیم دارم اسبی بخرم که سینهاش فراخ باشد و رگهایش صدا دار بدو گوشش اشاره کند و در هنگام دویدن راست نگهدارد و بگوشه‌ی چشمش مرا بطرف خود بخواند و با سر مرا بجانب خویش دعوت نماید گردش در سینهاش فرو رود و با دمش مرا از ناراحتی نکه دارد و در موقع حرکت دو دستش را با یکدیگر بالا ببرد و یرقه حرکت نماید و به دود مفضلهاش محکم و زیبا و پی‌هایش استوار و بجا باشد و بالاخره در هنگام دویدن چون موج دریا یا سیلی که از کوه سرازیر میشود بوده باشد.

مالفروش از اینهمه اوصاف بشگفت آمده گفت اینچنین اسب منحصر به اسب پیمبر اکرم (ص) بود.

علی بن هیثم از دهکده‌ی انقوریا بوده یکی از سرایندگان در هجو آن گوید:

انقوریا قریه مبارکه
تقلب فخارها الی الذهب

انقوریا دهکده‌ی با برکتی است که سوار آن مبدل به طلا میشود، مؤلف گوید ذیل احوال مؤلف قاموس بمطالب چندی مناسب با تکلف گوئی اشاره خواهد شد.

(۱۶۲) ابوالقاسم عیسی بن عبدالعزیز بن عیسی بن عبدالواحد بن سلیمان لخمی اسکندری از قاریها و نحاس عهد خود بوده.

سیوطی مینویسد لقبش موفق‌الدین بوده در چهارم رمضان سال ۵۵۰ هجری متولد شد و بطوریکه خود نوشته است طبق استدعائی که از مشایخ عصر خود نموده از هزار و پانصد شیخ روایت نموده.

آثار او عبارتند از: الامنیه فی علم العربیه، اللمحه المعینه واللمعه المغینه در نحو الرساله البارعه فی الافعال المضارعه، الزهد اللائحه فی کیفیه قراءه الفاتحه، بیان مشتبه القرآن، الافهام فی اقسام الاستفهام، الثریا المزیئه من کلام سیدالبریه، الرقائق و

الحقائق، التبيين فيمن يكنى من المقرين، الاسفار في فضيله الاشعار، الاحاله في شرح الاماله، الشهاده بفضل الشهاده، التفاوه المهدبه للروايه المنتخبه من جميع القرائات و صحيح الروايات، الفصل في الفصل بين الف الاصلى والقطع والوصلى، تيسير التيسير العنايه بهاء الكنايه.

الاخبار بصحيح الاخبار، الازهار في المختار من الاشعار، التسديد في مراتب التشديد المنزله العليافي تعبير الروءيا، حجه المقتدى و محجه المهتدى في القرائات، الاهتداء في الوقف والابتداء، التعزیه لاهل المعصيه، الاهتمام بمعرفه خط المصحف الامام، التحرير في اذهاب ما في الرءاءات من التكرير المراد في كيفيه النطق بالضاد، نظره السريع، الانتقاء من مشهور والمنتقى من غريب الطرق والروايات، التذکره المختصره في القرائات العشره، ملجاء الملجا و منجاء المعروه والمرجا، الطريق الى التجويد والتحقيق، الاناله في شرح الرساله في الفقه، نهايه الاختصار في مذاهب ائمه الامصار، الرسائل في الرسائل، الاقادات في الاجازات، المنال في الجواب عن السئوال، الخلاف فيما في خط المصحف من الاختلاف الدال على الفرق بين التاء والذال، غرائب القرائات و شواذ الروايات، جمع المفترق و منع المنطلق، الجامع الاكبر والبحر الازخر، جامع الحفاظ في اختلاف القراء في الالفاظ، ديوان شعر.

يغموری در تذکره اش پس از یادآوری از کتب نامبرده اظهار داشته آنها را از خط وجیه الدین بن برکات بن ظافر بن عساکر صبان نقل کرده و کتب مزبور را مؤلف آنها سال ۶۵۴ بوی اجازه داده (۱).

(۱۶۳) ابو موسی عیسی بن عبدالعزیز بربری مراکشی یزدکنی جزولی منسوب به جزوله یکی از خاندانهای بربر است.

مؤلف بغیه مینویسد جزولی در فنون عربیت پیشوائی بود که هیچک از میدان داران عربیت بگرد او نمی رسیدند علاوه براین دانشمندی خوش فهم و نیکو عبارت بود. جزولی از ملازمان ابن بری (سابق الذکر) بوده و در مصر همواره از محضرا و استفاده میکرد.

(۱) ذهبی در تذکره الحفاظ نوشته نامبرده در سن ۷۹ سالگی سال ۶۲۹ وفات یافته.

جزولی در بازگشت از سفر بیت‌الله در مریه و شهرهای دیگر متصدی فنون قرائت و تدریس شد و گروهی از جمله شلوبین و ابن معطاز شاگردان او بوده‌اند .
جزولی علاوه بر مقام تدریس و اقراء در مراکش نیز کرسی خطابه را بعهدہ داشته .
از آثار او شرح اصول ابن سراج و مقدمه‌ی مشهوره‌ایست که حواشی بر جمل زجاجی باشد .

مؤلف گوید مقدمه مزبوره همان رساله‌ی نحو است که به جزولیه شهرت پیدا کرده و گروهی از دانشمندان عربیت آنرا شرح کرده‌اند .
سیوطی مینویسد آخرین کسی که از وی اجازه داشته و بدیبطریق از وی روایت میکرده ابو عمر بن حوط‌الله است .

جزولی سال ۶۰۷ (خز) هجری وفات یافت .

صلاح صفدی در شرح لامیه‌العجم مینویسد شهاب محمود بنقل از شیخ مجدالدین ابن ظهیر اربلی روایت کرده اربلی ابیات زیر را در ستایش از جزولیه سروده :

مقدمه فی النحو ذات نتیجه	تناهت فاغنت عن مقدمه اخری
حبانابها بحر من العلم ذاخر	و لاعجب للبحر ان یقذف الدرا
و اوضحها بالشرح صدر زمانه	و لم نر شرحا غیره یشرح الصدر

جزولیه مقدمه ارزنده و مفیدی است در علم که خواهندگان نحورا بر اثر دارا بودن همه مهمات از مقدمه‌های دیگر بی‌نیاز میکنند این مقدمه از طرف دریای مالمال این فن بعا ارزانی شده و شگفت هرگاه غریبائی در هنگام تلاطم گوهرهائی بیرون اندازد باری مقدمه مزبور را صدر جهان شرح کرده و ما تا بحال بشرحی مانند آن دسترسی پیدا نکرده‌که برای خوانندگان آن شرح صدوری ایجاد نماید .

" باب دوم "

در این باب که مشتمل بر حرف فاء و قاف و کاف و لام از اسماء ففیه شیعہ و اعلام شریعه و شرح احوال آنها میپردازیم .

(۱۶۴) کمال‌الدین فتح‌الله بن هب‌الله بن عطاء‌الله حسنی حسینی سلامی شاهی (۱)

(۱) شاهی از طائفه شاهیہ شراز بوده .

نامبرده مؤلف کتابی است بنام ریاضالابرار فی مناقب الکرار کتاب مزبور فارسی است و در آن از کتاب ثاقب المناقب تالیف شیخ عمادالدین ابوجعفر محمد بن علی بن محمد الطوسی المشهدی که مکرر از او در این کتاب نام برده شده است نقل کرده .

مؤلف ریاضالعلماء مینویسد مؤلف مزبور بمناسبت وجوب مراعات سادات و رعایت مقام آنها از کتاب الاربعین من الاربعین از پیغمبر اکرم (ص) نقل کرده فرموده کسیکه یکی از اولاد من را ببیند و برای احترام او از محل خود قیام ننماید بر من ستم کرده و کسیکه بر من ستم کند منافقت .

و نیز از کتاب اربعین سید علاءالدین از سلمان فارسی رحمہ اللہ تعالیٰ از رسول خدا (ص) نقل کرده کسیکه یکی از فرزندان مرا ببیند (یعنی بر او شود) و بمنظور احترام او کاملاً از جا برخیزد خدا یمتعال او را به درد بی درمانی مبتلا خواهد کرد .

پس از این اظهار داشته هر دو خبر بالصراحه دلالت دارند هرگاه سادات وارد مجلسی شدند بر حاضران لازمست بمنظور احترام آنها از جا برخیزند و از آنجا که قائل به فرق وجود ندارد اخبار مزبوره ثابت میکنند مستحب است برای ورود دیگران از مؤمنان ویژه دانشمندان قیام کرد آری احترام مزبور دربارهی سادات الزم از دیگرانست .

مؤلف گوید از اظهار نظر مزبور و مفهوم اخبار فوق بدست میآید آنها که احترام واردین بمجالس را بدعت میدانند باطل بوده و عمومات رعایت احترام از افراد نیز مؤید بطلان آنها بوده و ما تحقیق این موضوع را در کتاب عشرت وثیقہ النجاه که آرزوی تمام آن را از خدا داریم نموده ایم .

(۱۶۵) ملا فتحالله بن ملا شکرالله کاشانی .

فاضلی نبیل و عالمی کامل و جلیل و فقیهی متکلم و مفسر و نبیه بود .

ملا فتحالله از دانشمندان روزگار شاه طهماسب صفوی بشمار میآید و از شاگردان علی

بن حسن زواری مفسر مشهور بوده و به توسط از نامبرده از شیخ علی کرکی روایت کرده .

ملا فتحالله آثار ارزنده ویژه در تفسیر که در آن مهارت بسزائی داشته دارد .

آثار او تنبیہ الغافلین و تذکرہ العارفین در شرح نهج البلاغه این کتاب که شرح فارسی

سخنان در ربار حضرت مولای متقیانست از آثار معروف است که من آنرا در اصفهان و شیراز

و هرات و محال دیگر دیدهام دیگر کشف الاحتجاج در ترجمه احتجاج شیخ طبرسی این کتاب

را ملا فتح الله بنام شاه طهماسب ترجمه نموده .

مؤلف ریاض گوید ترجمه مزبور را در اردبیل در کتابخانه شیخ صفی الدین اردبیلی دیده ام .

اثر ارزنده و معروف او تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین است . تفسیر بزرگی است به زبان پارسی نگارش داده و نزدیک صد و هفتاد هزار بیت و یا مشتمل بر صد و هشتاد هزار بیت میباشد و این موضوع معدد تصریح خود مؤلف بوده و در ضمن پنج مجلد تدوین کرده و حجت‌ها و ادله هر یک از آیات قرآنی را متعرض شده و نکات غریبه و فوائد جیده‌ای در آن نگارش داده .

دیگری خلاصه المنهج است که آنرا از تفسیر منهج در ضمن سه مجلد خلاصه نموده . دیگری ترجمه القرآن فارسی است که در حواشی برخی از قرآنها کریم آورده شده . دیگری زبده التفاسیر است که تفسیری بزرگ نزدیک به هشتاد هزار بیت بوده و در ضمن دو مجلد ضخیم تدوین شده و بطوریکه خود مؤلف در آغاز آن متعرض شده این تفسیر را پس از تالیف دو تفسیر مزبور تدوین نموده و من نسخه‌ای از آنرا به خط شریفش دیدم و تاریخ اتمام آن نیمه‌ماه ذی‌قعدة الحرام سال ۹۷۷ هجری بوده نامبرده در این تالیف اخبار اهل بیت علیهم السلام را ایراد کرده و در بسیاری از مواضع آن از کشف و تفسیر قاضی بیضاوی و مجمع البیان و الجوامع طبرسی نقل کرده .

مؤلف ریاض مینویسد سال رحلت او ۹۸۸ (حفظ) هجری بوده یکی از سراینندگان قطعه‌ی نمکین ذیل را در سوک او سروده و جمله (ملا ذالفقها) تاریخ رحلت او آورده (۱) .

مفتی دین متین کاشف قرآن مبین	واقف سر قدر عالم اسرار قضا
هادی وادی تفسیر که در حل کلام	خاطرش بود ز اسرار یقین پرده‌گشا
ملکی ذات و فلک مرتبه فتح الاسلام	که بد از قوت او رایت اسلام به پا
قدوه اهل فقاہت که بمصباح دروس	همه را بود با رشاد بحق راهنما

(۱) اعیان الشیعه ۴۲ ترجمه مختصری از او نوشته و ذیل کتب او ملا ذالفقها که ماده تاریخ او بوده بنام دو کتاب از آثار او نامبرده و ملا ذالفقهاء و ماده تاریخ را دو کتاب از کتب او نام میبرد البته اشتباه چاپی است .

کرد پرواز بشهباز سبک جنبش عزم دل وسعت طلبش ناگہ از این تنگ فضا
 فقہا را چو ملاذی بجز آن قدوہ نبود بہر تاریخ نوشتند (ملا ذالفقہا)
 (۱۶۶) سید شمس الدین فخار بن معد بن فخار موسوی حائری معظم لہ عالمی فاضل
 و ادیبی محدث بود آثاری دارد از جملہ الرد علی الذاہب الی تکفیر ابی طالب، کتابیست
 شیوا و نیکو و امثال آن از آثار دیگر.

مؤلف امل مینویسد محقق حلی از او روایت میکند و خود او از ابن ادریس حلی و
 شاذان بن جبرئیل قمی و دیگران روایت میکرده.

مؤلف لؤلؤہ پس از نقل عبارات مؤلف امل مینویسد کتاب مزبور کہ در بارہی اسلام
 حضرت ابوطالب بود در نزد من بود اکثر آنرا در کتاب سلاسل الحدید فی تقیید ابن ابی
 الحدید نگارش دادم زیرا نامبرده در شرح نہج البلاغہ در اسلام ابوطالب توقف داشته و
 خود ابن ابی الحدید مینویسد سید فخار بن معد کتاب مزبور را پس از تصنیف برای من
 فرستادہ و در پشت آن ابن ابی الحدید از ابوطالب ستایش کردہ لیکن تصریحی بہ اسلام
 او ننمودہ و مادر کتاب سلاسل آنچه را لازم بود کاملاً متعرض شدہ و ثابت کردیم ابن ابی
 الحدید در اظهارات خود بہ کوتاہی پرداختہ و حق ابوطالب را پامال نمودہ و شہید ثانی
 در اجازہی خود از وی چنین نامبرده و مصنفات و مرویات السید السعید العلامہ المرتضی
 امام الادبء والنساب والفقہاء شمس الدین ابی علی فخار بن معد الموسوی انتہی .

در رجال نیشابوری مینویسد سید فخار از مشایخی روایت میکند از جملہ محمد بن
 ادریس حلی و شاذان بن جبرئیل قمی و یحیی بن بطریق حلی و مشایخی از او روایت
 کردہ اند از جملہ فرزندش سید عبدالحمید و محقق حلی و شیخ شمس الدین نسبی عینی .
 سید فخار سال ۶۳۰ وفات یافتہ .

مؤلف گوید از اعلامیکہ سید فخار از او روایت کردہ سید علامہ محیی الدین ابو حامد
 محمد بن ابوالقاسم عبداللہ بن علی بن زہرہ حسینی صادقی حلی است کہ از اعیان
 مشایخ شیعہ است .

و از علماء عامہ باستثناء ابن ابی الحدید از شیخ ابوالفرج بن جوزی مشہور و قاضی
 ابوالفتح محمد بن احمد بن مندنی واسطی کہ از ابن جوالیقی و دیگران روایت کردہ و
 امثال اینہا از اعیان علما کہ ہریک بنوبہ خود ماہ تابان آسمان علم و ادب و فقاہت

بوده‌اند روایت نموده است .

سید فخار در مشایخ اجازات که هر یک نمونه کامل پرهیزکاری بوده و در اطلاع و تتبع عالیتترین درجات را داشته‌اند بی نظیر بوده زیرا بکمتر اجازه و سندی از اعلام کبار برخورد میکنیم که از نام و نشان او بی بهره باشد .

آری سید از بزرگان وقت و اعلام عصر خود و مایه‌مباهات دین و دنیای اکابر شیعه بوده و فقهاء علوی و مجتهدان جعفری بوجود او می‌بالیدند و به روایت از او مباحثات میکردند .

نام شریفش بفتح فاء و خاء و راء مخفف است و نام پدرش معد بفتح میم و عین مشدد بروزن مرد مرادف با نام پدر عرب معد بن عدنانست .

پیش از این در باب علی از اعلام شیعه نوشتیم معظم‌له نواده‌ای دارد بنام علم‌الدین مرتضی علی بن سید جلال‌الدین عبدالحمید بن سید علامه شمس‌الدین ابوعلی فخار موسوی . علم‌الدین بتوسط پدرش عبدالحمید از جد بزرگوارش روایت میکند شهید اول بتوسط سید تاج‌الدین معیه که شرح حالش در باب محامده آورده میشود از او روایت میکند .

شهید ثانی در شرح درایه مینویسد شیخ جمال‌الدین احمد بن صالح سیبی قدس سره اظهار داشته سید فخار موسوی باتفاق پدرش به حج بیت‌الله مشرف می‌شد پدرم مرا که خردسال بودم در برابر او نگهداشت بیاد دارم وی خطاب بمن گفت ای فرزند، اجازه دادم بتو کلیه آنچه روایت آن از طرف اساتید بمن اجازه داده شده سپس افزود بزودی از لذت آنچه ترا بدان اختصاص داده و مخصوص تو گردانیدم بهره‌ور خواهی شد .

شهید پس از نقل مزبور افزوده آری رویه سلف و خلف بدین طریق جاری بوده و از طرز کار آنها پیداست نامبردگان کودک را هم شایستهی تحمل روایت میدانسته و آرزو مند بودند آنهنگام که کودکان به پایهی بزرگان برسند احادیث نبویه و آثار ولویه را در میان خود نشر دهند و اینعمل دلیل بر افزایش بقاء اسناد است که ویژه امت اسلامی بوده .

شیخ حسن فرزند شهید ثانی در اجازه مهم و مشهورش مینویسد علامه‌ی حلی از پدرش شیخ یوسف و شیخ سعید نجم‌الدین ابوالقاسم بن سعید محقق حلی و سید جلیل جمال‌الدین احمد بن طاوس از سید سعید مرتضی امام ادیبان و نسب‌شناسان و فقیهان شمس‌الدین ابوعلی فخار بن معد موسوی همگی آثار او را روایت کرده و نیز از پدرش از سید فخار از شیخ

محقق فخرالدین ابو عبد اللہ محمد بن ادریس حلی ہمہ مصنفات و روایات اور نقل نموده .
شہید اول قده طریقی عالیتر از طریق مذکور به روایت علامه از سید فخار دار دباین
توضیح روایت میکند از شیخ رضی الدین علی بن مزیدی از شیخ شمس الدین محمد بن صالح
قسینی (سابق الذکر) از سید فخار .

مؤلف امل ذیل ترجمہ شیخ شمس الدین محمد بن احمد بن صالح سببی قسینی شاگرد
فخار بن معد مینویسد نامبرده فاضلی صالح و جلیل القدر بود از پدرش و از سید فخار و
دیگران روایت میکند .

در کتاب بحار (مجلد اجازات) از خط شہید اول قده نقل کرده اشعار زیر ساختہی
طبع ترانای سید اجل شمس الدین شیخ الشرف فخار بن معد بن فخار موسوی است .

ساغسل اشعاری الحسان و اهجرا ل
والری عن الاداب عنقی و اعتذر
فانی اری الاداب یا ام مالک
سقوافی و اقلی ماحییت القوافیا
لہا بعد حی جانب القوم قالیا
تزید الفتی مما یروم تنائیا

سرودہای پسندیدہی خود را بہ آب فراموشی میشویم و بطور کلی دست از قافیہ سازی
بر میدارم و با قوافی کہ بہ آب طبعم زندہ ساختہام کاملاً مخالفت می نمایم و گردن از زیر بار
ادب بیرون و از فراگیری آنها پوزش می طلبم و خواستہ قلبی خود را بہا دیبان اطلاع میدہم
زیرا اطمینان دارم اصول ادبی آدمی را از منظورات علمی باز میدارد .

(۱۶۷) شیخ فخرالدین بن محمد بن علی بن احمد بن طریح رماحی مسلمی نجفی

معروف بہ شیخ طریحی با طاء بی نقطہی مضمومہ مؤلف کتاب مجمع البحرین .

مؤلف امل پس از نام و نسب مذکور مینویسد طریحی دانشمندی پارسا و پرهیزکار و

عابدی سراینده و فقیہی جلیل القدر از معاصرین ماست .

آثار او عبارتند از مجمع البحرین و مقتل و فخریہ در فقہ و منتخب در زیارات و خطب

علاوہ بر آنها دیوان شعر و رسائل و نامہای چندی از او باقی است .

مؤلف لؤلؤہ نامبرده را در شمارہ مشایخ علامہی مجلسی نامبرده مینویسد از مشایخ

معظم لہ شیخ فخرالدین بن طریح نجفی است و این شیخ دانشمندی محدث و لغوی و پارسائی

از دنیا گذشتہ و پرهیزکار بود از آثار او مجمع البحرین و مطلع النیرین در تفسیر غریب القرآن

و احادیثی است کہ از طرق ما رسیدہ متاسفانہ آنطور کہ باید و شاید بہمہی آنها احاطہ پیدا

نکرده و شخص متتبع اینموضوع را کاملا تشخیص و امتیاز خواهد داد از آثار دیگر و منتخب در مرثی و خطب و کتاب شرح مختصرالنافع و دیگر تمییز المتشابه من اسماء الرجالست معظم له کمال اختصار را در آن مراعات کرده و دیگری کتاب الاربعین است .

طریحی از عالم فاضل شیخ محمد بن جابر نجفی از شیخ محمود بن حسام الدین جزائری از شیخ بهائی روایت میکرده .

مؤلف گوید اظهار نظر شیخ یوسف راجع به مجمع البحرین درست است زیرا کتاب مزبور برویه کتب لغت که بمنظور واژهها و مواد کلمات تدوین شده نبوده و سبکی را که طریحی در تالیف اینکتاب اختیار کرده تفسیر لغات قرآن شریف و احادیث مرویه از معصومین علیهم السلام بوده .

متاسفانه مؤلف بزرگوار آن بحل حداکثر آنها نپرداخته بنابراین جای انتظار نیست که چرا همه لغات مربوط به قرآن و حدیث را ایراد ننموده بلکه به ایراد برخی از لغات قرآن کریم نیز اشاره ننموده چنانچه در ماده سحب بمعنی لغت سحب که به معنی جر و کشیدنست اشاره نکرده با آنکه خدا میفرماید: اذالاعلال فی اعناقهم والسلاسل یسحبون و امثال آن از لغات دیگر که ناتمام گذارده .

افندی در ریاض العلماء از وی نام برده مینویسد فاضلی عالم و عاملی جلیل و بزرگوار و کاملی ارجمند بود در نخستین سفری که باعتبار عالیات در آغاز عمرم نمودم و مصادف با سال ۱۰۸۰ هجری بود با معظم له در مسجد کوفه که ماه مبارک رمضان را اعتکاف کرده بود ملاقات کردم متاسفانه آنچنانکه باید از ملاقات او و طرز معاشرتش بهره مند نگردیدم .

طریحی قده عابدترین و پرهیزکارترین اعلام عصر خود بوده و از پرهیزکاری که داشت جامه هاییکه با نخ ابریشمی دوخته شده بود نمی پوشید و جامه اش را با نخ پنبه ای میدوخت .

طریحی و فرزندش شیخ صفی الدین و برادرزادگان و خویشانش همگی از دانشمندان و نیکوکاران عصر خود بوده اند .

طریحی تقریبا سال ۱۰۸۵ هجری وفات یافته فلاحظ و عمری طولانی کرد .

مؤلف ریاض نوشته گروهی از معاصران از جمله استاد استناد ما علامه مجلسی قدس سره و سید هاشم بن سلیمان معروف بعلامه از وی روایت کرده اند .
و شیخ معاصر در امل الامل او را فاضلی زاهد معرفی کرده .

از جملہ آثار او غریب الحدیث است اینکتاب را پیش از مجمع البحرین تالیف وغرائب حدیث خاصه را توضیح داده دیگری جامع المقال فیما يتعلق باحوال الحدیث والرجال ، فوائد ارزندهای در آن ایراد کرده و در شناخت مشترکات الرجال و امثال آن مفید است شیخ محمد امین کاظمی حواشی بر آن نگاشته .

دیگری شرح رسالہی اثنی عشریہ شیخ حسن صاحب معالم است کہ راجع بہ نماز تالیف کرده .

دیگری مجمع البحرین است اینکتاب از بهترین آثار اوست کہ در هنگام تشرف بہ زیارت مرقد مقدس حضرت رضا (ع) تالیف نموده و خود و فرزندش حواشی بسیاری بر آن نوشته اند .

پیش از او صفانی کہ از دانشمندان عامہ بود کتابی در لغت بنام مجمع البحرین داشته در اینکتاب لغاتی را کہ در صحاح و کتاب تکمله خودش کہ ذیل صحاح بود گرد آورده جمع آوری کرده شرح حال او را پیش از این بنام حسن نوشتیم .

از آثار او منتخب در زیارت و خطب است متاسفانه ما در نوشتههای او بکتابی مشتمل بر زیارت و خطب دست نیافتیم و باید گفت کتاب مزبور همانا کتاب مقتل اوست کہ بہ نام منتخب شهرت دارد و راجع بہ مراثی و پیشآمدهای ناگوار عاشورا است ،

رسالہی مختصری در مسئلہ تقلید میت در این کتاب ہفت دلیل از یکی از مشایخ عصرش کہ دلیل جواز تقلید میت بوده باشد ایراد کرده سپس خود برد آنها پرداختہ .

فرزندش شیخ صفی الدین طریحی در یکی از اجازاتش آثار پدرش را بدین شرح نامبرده جامع المقال فی تمییز المشترکہ من الرجال کتابی بی نظیر و محل نیازمندی ہمہی محدثان ، فخریہ الکبری مشتمل بر فتاوی مربوط بہ نماز و روزہ متنی در نہایت استواری دارد و فخریہ صغری خلاصہای از آنست ، الضیاء اللامع فی شرح مختصر الشرایع ، شرح رسالہی شیخ حسن صاحب معالم ، حاشیہ بر معتبر محقق حلی ، اللمع فی شرح الجمع ، اثنی عشریہ الاصول فوائد الاصول ، شرح مبادی علامہ ، الاحتجاج فی مسائل الاحتیاج ، کشف غوامض القرآن ، غریب القرآن ، جواهر المطالب فی فضائل علی بن ابیطالب ، کنز المذکور فی عمل ساعات الايام واللیالی والشہور ، مراثی الحسین (ع) در سه مجلد بزرگ کوچک متوسط ، تحفہ الوارد و عقال الشارد ، مجمع الشتات .

مجمع البحرین کتاب ارزنده‌ایست که دانشمندان را از دسترسی به صحاح و قاموس‌بی نیاز میکند ، النکت اللطیفه فی شرح الصحیفه ، مستطرفات نهج البلاغه ، عواطف الاستبصار شیخ طوسی قده ، جامع الفوائد در رد ملا محمد امین که اجتهاد و تقلید را باطل میدانسته ، ترتیب خلاصه‌ی علامه و امثال اینها .

فرزندش شیخ صفی‌الدین نامبرده از وی روایت میکند .

آثار فرزندش حواشی مجمع البحرین و ملحقات آن ، شرح رساله فخریه موسوم به ریاض الزهریه .

شیخ عبدالواحد بن محمد بورافی استاد روایت مولی ابی‌الحسن الشریف عاملی از وی روایت کرده .

شیخ طریحی بتوسط دو نفر از مشایخ بزرگوارش بنام سید شرف‌الدین علی حسنی حسینی (شولستانی) و شیخ محمد بن جابر بن عباس سابق‌الذکر از پدرش شیخ جابر نجفی صاحب مؤلفات از شیخ عبدالنبی جزائری مؤلف کتاب حاوی‌المقال در معرفت رجال روایت کرده حسن بن عباس بلاغی نجفی در مفتاح‌المقال مینویسد طریحی ادیبی فقیه و محدثی عظیم‌الشان و جلیل‌القدر و عالی‌منزلت و پارسا تر و عابد تر و پرهیزکار تر مردم روزگارش بود و آثار متعدد و ارزنده چندی که در کمال خوبی و شایستگی میباشند از وی باقی میباشند از قبیل مجمع البحرین و جامع‌المقال در معرفت احوال رجال .

شیخ طریحی در رماحیه وفات یافت جنازه‌ی او را بنجف اشرف آورده در پشت غری دفن کردند و روز درگذشت روز مهمی بود و مانند آنروز کمتر دیده شده بود مردم برای نماز بر او اجتماع عظیمی بوجود آورده بودند و مخالف و مؤلف و دوست و دشمن در رحلت او میگریستند و سال درگذشت او ۱۰۸۵ (غفه) هجری بود انتهی .

میگویم طریحی علاوه بر کتب مزبور کتاب دیگری بخصوص لغات قرآن مشتمل بر ۱۰ هزار بیت بنام نزهه‌الخاطر و سرور الناظر دارد در آغاز آن پس از خطبه‌ی کتاب می‌نویسد :
اما بعد میگوید نیازمند بخدای بی‌نیاز فخرالدین بن محمد علی نجفی آنهنگام که بمطالعہ‌ی غریب‌القرآن موسوم به نزهه‌القلوب و فرحه‌الکروب شیخ فاضل ابوبکر عزیز سیستانی دست یافتم و با کمال دقت آنرا خواندم آنرا کتاب ارزنده و مهمی دیده تنها باین عیب رسیده که کتاب مزبور آنچنانکه باید نمیتواند خواسته مطالعه‌کننده‌ی خود را برآورد زیرا ترتیب

صحیحی در آن رعایت نشده و بطرز مناسبی ابواب بندی نگردیده از خدا خواستم تا به وجهی که مراتب خرسندی مؤلفش را رعایت کرده باشم آنرا تغییر داده و بوضع تازه‌ای در آورم و آنرا به روش حروف الفبا مرتب سازم .

تا آنجا که گوید علاوه بر آنچه در اصل کتاب آورده شده لغات و تفسیر تازه‌ای بر آن افزودم و باب علیحده‌های در آخر کتاب که مشتمل بر فوائد لطیفه و فرائد شریفه بود بر آن اضافه کردم و بدینوسیله مقصود خود را بسرحد اتمام رسانیدم .
در امل ترجمه‌های بعنوان ذیل آورده .

شیخ محیی‌الدین بن طریح نجفی عالمی فاضل و محقق عابد و صالحی ادیب و شاعر بود رسائل و مراثی حسین (ع) و دیوان شعری از آثار او میباشد و از معاصرین است .
مؤلف گوید ممکن است نامبرده از عموزادگان شیخ فخرالدین طریحی باشد و مانند او لقبش نام او بوده چنانچه نظیر اینموضوع برای شهید ثانی و بسیاری از علماء شیعه و دیگران اتفاق افتاده .

فخرالدین از مردم ماوراءالنهر ترکستان بود در آغاز از اهل سنت بشمار آمده سپس مستبصر گردیده و توحید مفضل را شرح مبسوطی نموده و حدیث قعامة را که در برخی از معجزات ائمه طاهرین آمده شرح نموده .

مؤلف گوید باید گفت دو کتاب مزبور را با کتابهای فخرالدین طریحی اشتباه نکرد .

(۱۶۸) فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی .

فرات مؤلف تفسیر کبیر است که معانی آیات را از زبان اخبار بیان کرده و حداکثر اخبار موجود در آن کتاب در شان ائمه علیهم السلام و کتاب مزبور در ردیف تفسیر عیاشی و علی بن ابراهیم قمی است .

در کتاب وسائل و بحار از آن نقل شده و اعتبار و اعتماد به آن مورد قبولداشت شیخ حر عاملی و علامه مجلسی قدهما بوده .

مؤلفان کتب رجالی از فرات نام نبرده تنها محدث نیشابوری بر خلاف انتظار نامبردگان از وی نام برده و مینویسد در کتاب تفسیر معروفش از محمد بن احمد بن علی بن همدانی روایت کرده .

علامه مجلسی در بحار مینویسد هیچیک از اصحاب ما در قدح و مدح فرات اظهار نظر

نکرده‌اند خوشبختانه اخبار موجوده در کتاب او موافق با احادیث معتبره‌ایست که در اختیار ما میباشد و فرات کمال ضبط و حفظ امانت را در نقل آنها نموده تا بحدی که میتوان بمولفش اطمینان پیدا کرد و با حسن ظن به اثر او نگریست .

شیخ صدوق قده از او بتوسط حسن بن محمد بن سعید هاشمی اخباری نقل کرده و نیز حاکم ابوالقاسم حسکانی اخباری از او در شواهد التنزیل آورده است .

یکی از افاضل محققین ما در حواشی منهج المقال پس از آنکه فرات را به طرزی که ما پیش از این شناسانیدیم معرفی کرده مینویسد از آثار او تفسیر قرآنست که در آن روایت میکند از حسین بن سعید از مشایخ شیخ ابوالحسن علی بن بابویه و شیخ صدوق بواسطه دیگری از فرات روایت کرده و احادیث بسیاری از تفسیر نامبرده در کتابهای خود ایراد کرده و همین تفسیر حاکی از حسن اعتقاد و خوبی انتقاد اوست و ضمناً به فراوانی معلومات و خوشبختی او دلالت میکند و مضامین اخبار آن موافق با کتب معتمده‌ی شیعه است .

تقی مجلسی فرموده از تفسیر فرات استفاده میشود نامبرده متصوف یا صوفی باشد و منظورش از صوفی کسی است که ارتباط با خدا پیدا کرده و فانی فی الله و باقی بالله است و اینحقایق هم ساختگی دست افراد معینی نبوده بلکه مضامین آنها در روایات صحیحه موجود است و از گفتار برخی از کملان مانند یونس بن عبدالرحمن مطالب مزبور استفاده میشود .

مؤلف گوید شیخ صدوق قده در امالی از حسن بن محمد بن سعید هاشمی کوفی از فرات بن ابراهیم کوفی از محمد بن احمد بن علی همدانی از حسین بن علی از عبدالله بن سعید از عبدالواحد بن غیاث از عاصم بن سلیمان از جویبر از ضحاک از ابن عباس، حدیث نزول ستاره را از آسمان بخانه‌ی امیرالمؤمنین علی (ع) نقل کرده و افزوده رسول خدا (ص) پس از ظهور چنین نشانه‌ی ارجمندی خطاب بعلی (ع) فرمود یا علی سوگند بخدا که مرا به پیمبری برگماشت لازمست پس از من وصی و خلیفه و امام باشی الخ .

(۱۶۹) شیخ فرج‌الله بن محمد بن درویش بن محمد بن حسین بن جمال بن اکبر حویزی منسوب به حویز بر وزن رجیل .

در تلخیص‌الاثار مینویسد محلی است واقع در میان بصره و خوزستان و در سرزمین ریگزار در نهایت بدی قرار گرفته زمینش خشک آسمانش سخت و ابرهایش از بی بارانی روی

درهم کشیده بادهایش سهمناک و آبهایش زهرناک خواصش عوام و عوامش فرومایه ولتنام .
 عده از دانشمندان بشرح احوال حویزی پرداخته از جمله مؤلف امل مینویسد حویزی
 فاضلی محقق و شاعری ادیب و از معاصرانست .

آثار بسیاری دارد از جمله رجال در دو مجلد و مرقعه در یک مجلد و کتاب بزرگی در
 کلام مشتمل بر عقائد و اقوال هفتاد و سه فرقه اسلامی و کتاب غایه در منطق و کلام و کتاب
 الصفوه در اصول و دیگری تذکرهالعنوان کتاب بیسابقه‌ایست برخی از آنرا با مرکب سیاه و
 برخی با مرکب سرخ نوشته چنانچه از طرف طول و عرض خوانده میشود و از هر سطری که به
 جوهر قرمز نوشته شده علم نحو و منطق و عروض استفاده میشود و شرح تشریح الافلاک شیخ
 بهائی و منظومهای در معانی و بیان و تفسیر و از آثار او تاریخ کبیر و دیوان شعر و رساله‌های
 در حساب و امثال اینهاست .
 از اشعار اوست :

احسن الی من اساء فعاله لو کنت توجس من اسائه العطب
 و انظر الی صنع النخیل فانها ترمی الحجاره وهی ترمی بالرطب

نیکی کن بکسی که بتو بدی کرده مخصوصا آنهنگام که از اعمال ناشایست او ناراحت
 و بددل شوی دراین باره بعمل نخل خرما توجه کن او را با سنگ دردناک میزنند بجای
 ناراحتی و قهر بدانها رطب شیرین میدهد بمناسبت نامگذاری تذکرهالعنوانش می‌نویسند
 روزی در مجلسی سخن از کتاب عنوان الشرف بمیان آمد که یکی از اعلام اهل سنت کتاب
 مزبور را نوشته و در آن به وضع خاصی علوم مذکوره را بهضمیمه فقه شافعی و تاریخ گنجانیده
 گروهی از حاضران از قدرت نویسنده بشگفت آمدند شیخ فرج‌الله بدون آنکه آن کتاب را دیده
 باشد به تالیف کتاب مزبور پرداخت و آنرا تذکرهالعنوان نامید .

مؤلف ریاض گوید شیخ فرج‌الله از کسانی است که در شمار فضلا و علما قرار می‌گیرد و
 چنان نیست که مؤلف امل او را توصیف کرده پس از آن به نقل سایر از مطالب مؤلف امل
 پرداخته و مینویسد از معاصرین ماست .

مؤلف ریاض گوید از آثار او شرح خلاصه الحساب شیخ بهائی و قید الغایه شرح کتاب
 الغایه سابق الذکر است .

کتاب رجالش کتابی است در نهایت بزرگی و مشتمل بر دو قسم بوده ، قسم اول در

احوال خاصه و بخش دوم در احوال عامه است او نیز کتاب مزبورش را بسبک کتاب‌ماتالیف کرده لیکن هرگونه رطب و یا بس خشک و تری در آن ایراد نموده و شرح حال کلیه معاصران و پیشینیان خود را نوشته و من تا بحال توفیق مطالعه‌ی آنرا نیافته و اظهارات مزبور را طبق آنچه شنیده ایراد کردم .

حویزی کتاب‌الغایتش را بسبک تجرید محقق طوسی ره تالیف کرده و کتاب‌الصفوه‌اش را به رویه زبده‌الاصول شیخ‌بهائی تالیف نموده و منظومه معانی و بیان او باندازه‌ایکه ما از آن اطلاع یافته‌ایم شرح تلخیص‌المفتاح علامه تفتازانی را بدون کم و زیاد منظوم نموده تنها عمل تازه‌ایکه در آن انجام داده تقدیم و تاخیر است که در ابواب آن بوجود آورده و بطوری که شنیدم پیش از او شیخ محمد بن محمد بن مکی نیز اصل تلخیص‌المفتاح را بنام غایه‌الا یضاح منظوم ساخته پس از او حویزی شرح تلخیص را چنانچه نوشتیم منظوم کرده کتاب عنوان الشرف مشتمل بر پنج علم بود مهم آن فقه شافعی است پس از آن علم نحو و تاریخ و عروض و قوافی است و از منطق اصولا بحثی نکرده انتهى .

مؤلف گوید اظهار نظر صاحب ریاض درباره‌ی کتاب رجال او درست است زیرا کتاب مزبور مشتمل بر هیچگونه فائده‌ای نمیباشد و حشو و فضولاتی در آن اعمال نموده از جمله همه‌ی اسماء معروفه را مکررا ضبط کرده و نام هرکسی را که در خبری آمده متعرض شده حتی اشخاص بی‌ارزش و اوباش و قماربازو شرابخوار را نوشته تا بحدیکه شرح حال شمر بن ذی الجوشن ملعون را نقل کرده و در ضمن ترجمه‌اش گفته نامبرده از پدرش روایت میکرده . در پایان مینویسد هنگامیکه باحوال اینچنین افراد ناحق میرسیم باید متوجه بود حقیقت را همیشه از محققان بدست آورد و بما قال توجه کرد نه من قال .

شیخ فرج‌الله بن سلمان بن محمد جزائری .

سید نعمت‌الله شوشتری درباره‌ی او گفته نامبرده عالمی فاضل و فقیه‌ی محدثین است اطمینان و دانشمندی پارسا و از دنیا گذشته پرهیزکاری بخشنده بود . مردم کمال بزرگداشت را از او داشته و از گفتار و کردار او کاملاً پیروی میکرد و پادشاهان عصر بدیدار او می‌شتافته و از برکت انفاس او تقاضای کمک و همراهی می‌نمودند . سید نعمت‌الله گفته او را در حالیکه مردمسنی بود دیده و از آثار ادعیه‌ی خالصانه او بهره‌مند شده و در دهی ۱۰۶۰ هجری رحلت کرده ره .

(۱۷۰) ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی مشہدی .

فاضلی عالم و مفسری فقیہ و محدثی جلیل و ثقہای کامل و بزرگوار و مؤلف تفسیر مجمع البیان لعلوم القرآن و جوامع الجامع و امثال اینہاست .

مؤلف ریاض العلماء مینویسد طبرسی و فرزندش رضی الدین ابونصر حسن بن فضل مؤلف مکارم اخلاق و نوادہاش ابوالفضل علی بن حسن مؤلف مشکوٰۃ الانوار و مابقی سلسلہ و خویشان او از بزرگان دانشمندان روزگار خود بودہاند .

گروہی از افاضل دانشمندان از جملہ فرزندش و ابن شہر آشوب و شیخ منتجب الدین و قطب راوندی و سید ابوالحمد مہدی بن نزار حسینی قاینی و سید شرفشاہ بن محمد بن زیادہ افسسی و شیخ عبداللہ بن جعفر دوریستی و شاذان بن جبرئیل قمی و دیگران از وی روایت کردہاند .

و خود او از شیخ ابوعلی فرزند شیخ نامدار شیخ طوسی قدہ و عبدالجبار بن علی المقری رازی از شیخ طوسی روایت میکرده .

شیخ منتجب الدین در فہرست مینویسد طبرسی ثقہای فاضل و متدینی بنام بود آثار دارد از قبیل مجمع البیان در تفسیر قرآن والوسیط در تفسیر در چہار مجلد الوجیز در یک مجلد ، اعلام الوری باعلام الہدی در دو مجلد ، تاج الموالید ، الاداب الدینیہ ، للخزانہ المعینیہ انتہی .

مؤلف گوید طبرسی در نیمہ ذیقعدہ سال ۵۳۴ ہجری ازتالیف مجمع البیان آسودہ شدہ و میتوان گفت مقصود مؤلف امل از تفسیر وسیطہمان تفسیر جوامع الجامع مشہور او باشد و مراد از وجیز تفسیر الکاف الشاف عن الکشاف بودہ و محتمل است غیر آنہا باشد . ابن شہر آشوب در باب کنی از معالم العلماء مینویسد استاد من ابوعلی طبرسی قدہ آثار دارد از جملہ مجمع البیان در معانی قرآن الکاف الشاف من کتاب الکشاف ، النور المبین الفائق ، اعلام الوری باعلام الہدی ، الاداب الدینیہ للخزانہ المعینیہ انتہی .

ملا نظام الدین قرشی در نظام الاقوال مینویسد طبرسی ثقہای فاضل و متدین واعیان دانشمندان بود آثار او عبارتند از مجمع البیان فی تفسیر القرآن در ۱۰ مجلد ، الوسیط در تفسیر در چہار مجلد ، جوامع الجامع نیز در تفسیر و اعلام الوری باعلام الہدی فی فضل ائعمالہدی ، تاج الموالید ، الاداب الدینیہ و غنیما لعابد .

منتجب‌الدین بن بابویه در فهرست خود مینویسد وی را دیدار کرده و از خدمت او بهره برده و کتب او را نزد او خوانده‌ام وی در مشهد مقدس رضوی درگذشته .
شگفت اینجاست که سید رضی‌الدین بن طاوس کتاب ربیع‌الشیعه را بسبک اعلام‌الوری تالیف کرده و در کلیه ابواب و فصول و مطالب مانند آن بگرد آوردن کتاب خویش پرداخته و بالاخره امتیاز و تفاوتی از یکدیگر ندارند .

امیر مصطفی در رجالش (نقدالرجال) بمناسبت یادآوری از او مینویسد طبرسی فاضلی متدین و از اعیان اجلاء طائفه شیعه است آثار پسندیده‌ای دارد تا آنجا که گوید وسیط در تفسیر در چهار مجلد و وجیز در دو مجلد .

طبرسی سال ۵۲۳ هجری از مشهد مقدس به سبزوار منتقل شد و همانجا سال ۶۴۸ (خمخ) به بهشت جاویدان خرامید .

مؤلف گوید وفات طبرسی در شب عیدقربان همانسال بوده سپس جنازه‌ی او را به مشهد مقدس حمل کرده و مرقدش هم‌اکنون در محلی که بنام قتلگاه مشهور است معروف میباشد .

علت اینکه قتلگاه بدین نام خوانده شده آنستکه در اواخر دولت صفوی پس از آنکه عبدالله خان افغان به کشتار عمومی مشهد دست برد و عده‌ایرا کشت بدین محل که رسید بر اثر ناراحتی که بوی دست داد از کشتار دست برداشت و آنجا را قتلگاه نامیدند .
برخی گویند طبرسی ۵۰۲ هجری (بث) در سن نود سالگی درگذشت و میلاد او در دهی ۴۷۰ هجری بود .

ممکن است سال وفات او بنابراین قول ۵۵۲ بوده که لفظ خمسین بمعنی پنجاه پارسی از آن افتاده باشد .

شیخ اسدالله کاظمی ره در مقابس مینویسد کتاب الکاف الشاف من کتاب‌الکشاف آثار طبرسی است و ممکن است همان تفسیر وسیط او باشد .

و گفته است نامبرده سال ۵۲۳ هجری از مشهد مقدس به سبزوار منتقل شد و اظهار داشته مرقد او در مشهد مقدس موجود و در محلیکه حضرت رضا (ع) را در طوس غسل داده‌اند دفن شده .

میگویم بطوریکه از برخی از مواضع استفاده میشود پس از آنکه بدن او را از سبزوار به

مشهد مقدس حمل کردند در جوار حضرت رضا (ع) بخاک سپرده شد.

مؤلف پس از این به اظهارات مؤلف ریاض پرداخته نامبرده مینویسد شیخ معاصر در امل گفتار غیر نظام الاقوال از اقوال دیگر ایراد کرده و اظهار داشته از آثار او جوامع الجامع در تفسیر و از جمله روایات او صحیفه‌الرضا (ع) است (۱).

در آغاز برخی از نسخه‌های صحیفه‌الرضا چنین آمده اخبرنا الشیخ الامام الاجل العالم الزاهد امین‌الدین ثقه الاسلام امین‌الروء ساء ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی اطال الله بقاءه یوم‌الخمیس غره شهرالله‌الاصم رجب سنه ۵۲۹ بالآخره معظمه با اوصاف مزبوره که داشته روز پنجشنبه غره ماه رجب سال مزبور از شیخ امام سید زاهد ابوالفتح عبدالله بن عبدالکریم (بنقلی صحیفه مزبور را از نامبرده در غره ماه مبارک رمضان سال ۵۰۱ در آستانه مقدسه تحت قبه شریفه روایت کرده) و او روایت نموده از شیخ جلیل عالم ابوالحسن علی بن محمد بن علی حاتمی زوزنی سال ۴۵۷ هجری.

بدیهی است صحیفه مزبوره علاوه بر طریق طبرسی، طرق دیگر از طریق عامه و خاصه دارد از جمله اظهاریه صاحب نسخه میگوید فقیر الی‌الله کریم و نیازمند بخدای رحیم طاهر بن محمد راونیزی غفرله خبر داد مرا به صحیفه مبارکه میمونه بنام صحیفه‌الرضا به اجازه عامه استاد و مخدوم پیشوای ارباب هدایت و رهبر اصحاب درایت یادگار اولیاء با کرامت قطب دائرهای محققان سعدالحق والمله والذین یوسف فرزند شیخ کبیر و بدرمنیر یادگار اقطاب شیخ فخرالمله والحق والدین عبدالواحد حموی قدس سرهما و اکثر برهما و او گفت اجازه داد مرا استاد و دوست و عمو و کسیکه در امور دینی هادی من بوده شیخ غیاث‌الحق والدین هبه‌الله حموی قده از شیخ مسند شرف‌الدین ابوالفضل احمد بن هبه‌الله دمشقی در خانقاه شمیاطی از ابو روح عبدالمعز محمد هروی بروایت و اجازه از شیخ ابوالقاسم زاهر بن طاهر شحامی از ابوعلی حسن بن احمد سکاکی از امام ابوالقاسم بن حبیب از ابو محمد بن عبدالله بن محمد نیشابوری حفید (حفده) از ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر طائی را در بصره گفتم پدرم سال ۲۶۰ هجری روایت کرد سال ۱۹۴ هجری از امام

(۱) امل آنچه را منتجب‌الدین درباره‌ی طبرسی نقل کرده ایراد نموده و جوامع

و صحیفه را بدان افزوده.

علی بن موسی شنیدم الخ .

از آثار شیخ طبرسی نثر اللثالی است این کتاب را بوی منتسب دانسته و من نسخه های چندی از آن دیده ام کتاب مزبور اثر مختصریست که کلمات قصار آن بترتیب حروف الفبا گرد آمده و سخنان حضرت مولای متقیان بسبک غرر و درر آمدی جمع آوری شده ، خیال میکنم کتاب مزبور از آثار سید علی بن فضل الله حسنی راوندی باشد (۱) در هر حال نثر اللثالی اخبار و فتاوی شیخ محمد بن جمهور احسائی نیست .

دیگر از آثار او کنوز النجاح است که ابن طاوس در منهج الدعوات و کفعمی در مصباح و حواشی آن آنرا از آثار وی نامبرده اند دیگر عده السفر و عمده الحضر که کفعمی بدون نسبت داده دیگر معارج السئول و اسرار الائمة یا امامه است سید حسین کرکی سابق در رساله ی جمعه بوی نسبت داده است لیکن از قرائن ظاهره بدست میآید اسرار الائمة از آثار فرزندش شیخ حسن بن فضل بوده ، در کتاب دفع المناواه کتاب مشکوه الانوار در اخبار است باید گفت کتاب مزبور غیر از کتاب مشکوه الانوار در غرر اخبار است که نوادهاش شیخ ابوالفضل علی بن رضی الدین ابونصر جمع آوری نموده و آن کتاب ارزنده ایست که به طرز بی سابقه ای تالیف شده و مشتمل بر اخبار تازه ای میباشد ، زیرا بطوریکه از قرینه بدست میآید کتاب مشکوه طبرسی در اخبار و کتاب نوادهاش در ادعیه است و ممکن است طبرسی دارای چنان تالیفی نبوده .

از آثار او رساله ی حقایق الامور در اخبار است دیگر الوافی در تفسیر قرآن این کتاب را برخی از فضلا بدو نسبت داده دیگری العمده در اصول الدین و فرائض و نوافل این کتاب بطوریکه اظهار شده فارسی است دیگری الشواهد خود او در مجمع البیان ذیل آیه شریفه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک از آثار خویش نام برده .

دیگری بطوریکه گفته اند الجواهر در نحو است من گمان میکنم کتاب جواهر از شیخ شمس الدین طبرسی نحوی است که کفعمی در بلد الامین گاهی از او نقل میکند .
مؤلف مجالس المؤمنین مینویسد عمده المفسرین امین الدین ثقه الاسلام ابوعلی فضل

(۱) نثر اللثالی به ضمیمه کتاب ابی الجعد سابق الذکر بنا به امریه مرحوم آیه الله بروجردی بطبع رسیده .

بن حسن بن فضل طبرسی از علماء نحیر تفسیر بوده و تفسیر کبیرش بنام مجمع البیان بیانی کافی و دلیلی وافری است کہ نامبرده همه فنون فضل و کمال را دارا بوده .

پس از آنکہ نامبرده از وجود کشف اطلاع پیدا میکند و سبک آنرا می پسندد تفسیر دیگری کہ مختصر و مشتمل بر فوائد مجمع و کشف بوده بنام الجوامع بوجود می آورد و تفسیر ثالثی نیز اخص از آن دو تالیف میکند و آثار دیگر نیز در فقه و کلام دارد .

و از کتاب لمعه دمشقیہ در مبحث رضاع بدست می آید نامبرده در ردیف مجتہدان شیعه بوده و نظریہ او در رضاع معروفست وی می گوید در نشر حرمت اتحاد شوهر معتبر نمی باشد و نیز میگوید همه گناہان از کبائرند آری اتصاف بصفیرہ بالنسبہ بگناہی است کہ اکبر از آن می باشد .

از پیش آمدہای بی سابقہ طبرسی بلکہ از غرائب کرامات او اینکہ ہمگی از خواص و عوام میگیرند معظم لہ دچار سکتہ سختی شدہ چنانچہ بستگانش یقین کردند مردہ است او را غسل دادہ مطابق با تشریفات کفن نمودہ بخاک سپردند پس از آنکہ مشایعان بازگشتہ وی افاقہ پیدا کردہ خود را در میان قبر در حالیکہ ہمہ گونه راہ فرار بروی مسدود گردیدہ معظم لہ نذر میکند ہرگاہ از چنان محل خطرناک نجات پیدا کند کتابی در تفسیر قرآن تالیف نماید .

تصادفا یکی از نباشان شبانہ برای بردن کفن او مرقد اورانبش میکند بمجردیکہ لحد را برمیدارد شیخ دست او را میگیرد نباش با آنکہ قویدل بودہ از شدت وحشت حیرت زدہ میشود شیخ با او سخن میگوید اضطراب و دلہرہی نباش زیاد میشود .

شیخ می گوید واہمہ مکن من زندہ ام براثر سکتہای کہ عارض من شد کسان من پنداشتند مردہ ام مرا دفن کردند و از آنجا کہ شیخ قادر بحرکت نبود و ضعف و نقاہت او را از راہ رفتن بازداشتہ نباش ویرا بدوش میگیرد و بخانہاش میبرد .

شیخ بمنظور خدمتی کہ نباش نسبت باو انجام دادہ خلعت و پول زیادی بہ او میدہد در نتیجہ نباش بدست وی توبہ میکند و از قبرکنی دست برمیدارد .

شیخ پس از آن بہ نذر خود وفا میکند و بہ تالیف مجمع البیان می پردازد .

تا بدینجا گفتار مؤلف ریاض بیایان رسید .

گاهی نظیر قصہی مزبور را بملافتح اللہ کاشی سابق الذکر نسبت میدہند و می افزایند

مشارالیه پس از نجات از قبر به تالیف تفسیر کبیر منهج الصادقین پرداخت واللہ العالم (۱) .
 بنابراینکه حکایت مزبور مربوط به طبرسی باشد باید گفت شیخ در آن هنگام حدود
 شصت سال داشته و خدا او را از برکات قرآن کریم نجات داده و پس از آن نزدیک به سی
 سال عمر دوباره‌ی خود را مصروف خدمت قرآن و باهتزاز آوردن پرچم تفسیر کلام حضرت
 منان نمود و از آغاز مجمع البیان استفاده میشود معظم‌له در حدود شصت سالگی به تالیف
 چنان اثری اقدام نمود .

مؤلف لؤلؤءه بمناسبت مشایخ برهان‌الدین بن محمد بن علی قزوینی همدانی و
 شیخ منتجب‌الدین قمی و رشیدالدین بن شهرآشوب مازندرانی از وی نامبرده و اظهارات
 منتجب‌الدین و ابن شهرآشوب را که از شاگردان او بوده درباره‌ی وی نقل نموده و نیز آنچه
 را که امیر مصطفی تفرشی در خصوص ستایش از او و اعتراف به وثوق و فضیلت او متعرض
 شده ذکر کرده است .

مؤلف امل در باب محامده ترجمه بخصوصی برای نامبرده‌ی ذیل نقل کرده .

ابوعلی محمد بن فضل طبرسی عالمی صالح و عابد بود ابن شهرآشوب از وی روایت
 کرده و او از شاگردان شیخ طوسی بشمار است .

مؤلف گوید ممکن است نامبرده از نیاکان طبرسی باشد .

مؤلف گوید نسبت طبرسی در صورت اطلاق و بدون قرینه منصرف به صاحب عنوان
 بوده هرچند نسبت مزبور بمؤلف احتجاج که معاصر و عدیل او بوده اطلاق میگردد تا به
 حدی که بنا بر آنچه در باب احامده اظهار داشتیم برخی از بی‌اطلاعان هر دو نفر را یکی
 دانسته، آری این اشتباه نخستین اشتباه و باصطلاح اولین شیشه‌ای نیست که در اسلام
 شکسته شده باشد بلکه نظیر آن برای گروه بسیاری از اعلام اتفاق افتاده و بهمین جهت
 حکمی که بروایتی که دارای راوی مشترک بوده منجر باختلاف شده و در مقام ترجیح
 افتاده و قاعده تمییز صحیح از سقیم مختل گردیده در نتیجه پایهی اجتهاد و استنباط

(۱) در قصص العلماء نظیر حکایت مزبور را به آقاهادی مترجم فرزند ملا محمد
 صالح مازندرانی نسبت داده که وی پس از نجات مطابق با نذری که نموده بود به
 ترجمه قرآن مبارک پرداخت .

متزلزل گردیدہ و مناط حکم بر نیازمندان پوشیدہ مانده وبالاخرہ بہ تصانیفی کہ اثر آنها بودہ مراجعہ شدہ .

و مادر مجلد ثانی این کتاب ذیل احوال سید حسین کرکی مطالبی را کہ لازم بودہ بہ مناسبت امتیاز صحیح از سقیم ذیل فقہالرضوی تذکر دادہ ایم و گفتیم نخستین وسیلہ اشتباہ کہ کتاب را از آثار حضرت رضا دانستہ اند آنستکہ آنرا بتوسط سید معظم لہ بہ آن حضرت منتسب دانستہ اند با آنکہ او در این عمل و انتساب مداخلہای نداشتہ، آری مردیکہ ہویبتش معلوم نبودہ و در هیچیک از معجمہای اعلام نامبرودہ نشدہ از سفر حج بعالی مجلس جلسین معرفی میشود و اظہار میدارد ہمگی آنچه در کتاب مزبور آمدہ از فرمایشات امام (ع) است مجلسی سخن او را در گردونہی صحت قرار میدہد و از او بعنوان قاضی میرحسین روایت میکند و اشارہای بمقام فضل و ثقہ و سیادت او نمی نماید و بالاخرہ جملہای را در بارہ، او ایراد نمیکنند کہ بہ سید حسین عالم نامی کرکی اشتباہ شدہ باشد .

خلاصہ نسبت طبرسی ویژہ مؤلف مجمع البیان و مؤلف احتجاج فضل و احمد است و نیز بفرزند صاحب مجمع، مؤلف مکارم الاخلاق و اسرار الامامہ کہ پیش از این ذکر شدند اطلاق میشود ہرچند عدہ دیگری نیز بعنوان طبرسی نام بردہ شدہ اند لیکن عنوان اصلی متوجہ بنا مبردگانست .

ذیلا باید گفت ضبط طبرسی و اینکہ اطلاق بہ کدام شہر از شہرہای عالم میشود و وجہ تسمیہی آن چیست و تفاوتی کہ با طبری و طبرانی دارد و امثال آنها از پرسشہای دیگر در باب احامدہ بہ مناسبت مؤلف احتجاج کاملا پاسخ دادہ ایم .
در اینجا بمنظور مزید فائدہ مطالبی را کہ مؤلف ریاض العلماء ایراد کردہ متذکر میشویم .

مینویسد طبرسی بفتح طاء و باء و سکون راء پس از آن سین منسوبست بہ طبرستان کہ نام شہرہای مازندرانست و گاہی بہ مناسبت اینکہ مردم برای قطع اشجار جنگلی و امثال آن طبر ہمراہ میدارند بشہرہای کیلان نیز اطلاق میشود .

بنابراین معلوم شد وجہ تسمیہ طبرستان بہمان جهت است کہ مردم آن طبر ہمراہ خود دارند .

از حضرت صادق (ع) روایت شدہ فرمود دانیال پیغمبر اظہار داشتہ انسان خردمند

وارد طبرستان نمیشود مگر اینکه خودخواه میشود و حاکم دادگری در آنجا در نمی آید مگر اینکه تغییر رویه میدهد مردم آن به نفاق شهرت دارند نیکوکاری وارد آنجا نشود مگر اینکه فاسد گردد و فاسدی از آنجا بیرون نیاید مگر آنکه صالح شود از آنجا فتنه خیزد و بدانجا باز گردد آغاز آن غرق در دریای بیچارگی و پایان آن سوختن به آتش در ماندگی است .

مؤلف گوید در یکی از فهرستها کتاب کافی را که در تفسیر است بوی نسبت داده و ممکن است کلمه‌ی وافی را که از آثار اوست به کافی اشتباه کرده و یا اشتباهی نبوده از آثار اوست و یا آنرا بکافی که از آثار فضل راوندی است چنانچه ذیلا ذکر خواهد شد اشتباه کرده .

(۱۷۱) ضیاءالدین ابوالرضا فضل‌الله بن علی بن عبیدالله حسنی راوندی کاشانی .
علامه‌ی روزگار خود بود علاوه بر اینکه از نسبی عالی برخوردار بود فضل و دانش را بسرحد کمال داشته و استاد پیشوایان عصر خود بوده .

آثار او ضو الشهاب فی شرح الشهاب ، مقاربه الطیبه الی مقارفه النیه ، الاربعین فی الاحادیث ، نظم العروض للقلب المروض ، الحماسه ذوات الحواشی ، الموجز الکافی فی علم العروض و القوافی ، ترجمه العلوی للطب الرضوی ، التفسیر .

منتجب‌الدین گوید بملاقات او رسیده و برخی از کتبش را نزد او خوانده‌ام .
مؤلف امل گوید از آثار او الکافی در تفسیر است علامه از آن کتاب در اجازه‌ی بنی الزهره نام برده و ممکن است همان کتاب عروضش باشد دیگری النوادر دیگری ادعیه‌السر هر دو نسخه نزد ما موجود است و امثال اینها .

راوندی از شیخ ابوعلی فرزند شیخ طوسی روایت میکرده .

مؤلف گوید راوندی از جمله اجلاء سادات و اعظام مشایخ اجازات و افاضل متحملین روایات بوده و از متجاوز از بیست تن از بزرگان شیعه امامیه روایت میکرده ذیلا بنام
از آنها اشاره میشود شیخ ابوعلی طوسی سید مرتضی و سید مجتبی داعی آتی‌الذکر سید ذوالفقار مروزی ، شیخ عبدالجبار رازی .

سید ابوالبرکات حسینی مشهدی ، سید علی بن ابیطالب سلیقی ، سید ابو جعفر حسینی نیشابوری ، حسین بن مؤدب قمی ، شیخ هبه‌الله بن دعویدار اخباری ، امام ابو المحاسن روءیانی ، شیخ ابوالسعادات سنجری ، شیخ علی بن علی بن عبدالسعد نیشابوری

برادر او شیخ محمد بن علی، شیخ ابوالقاسم حسن بن محمد حدیثی،
و امثال ایشان از شاگردان و پیروان مکتب شیخ الطائفه رحمهم الله و گروهی از مشایخ
اجلاء از وی روایت کرده‌اند از قبیل:

شیخ راشد بن ابراهیم بحرانی، محمد بن حسن طوسی پدرخواجه نصیرالدین طوسی
برهان‌الدین محمد قزوینی، محمد بن شهر آشوب مازندرانی، شیخ عبدالله بن جعفر دوریستی،
محدث نیشابوری شرح حال او را متعرض شده مینویسد نامبرده از مشایخ اعلامت و
قصص الانبیاء از آثار اوست.

سمعانی در انساب از او نامبرده و کمال بزرگداشت و ثنا را از او نموده تا به آنجا که
چند شعر زیر را از آثار فکری و اندرزی او بیان نموده:

هل لك يا مغرور من زاجر	تجوبه مه جهلك الفامر
امس يقضى و غد لم يجئى	واليوم يمضى لمحاه الباصر
فذلك العمر قضى ما انقضى	ما شبه الماضى بالغابر

ای که بخود مغرور و فریفته شده آیا وسیلهی تنبیه و تنبیهی نیست که بدانجهت از
دریای جهل که در آن فرورفتمای ترا نجات دهد دیروز گذشت فردا که نیامده امروز هم با
یک چشم بهم زدن میگذرد آن عمر هم که بهر طرزی بود گذشت گذشته نیز کمال شباهت را
به آینده دارد.

شیخ ابوعلی در رجال خود از سماعی نقل کرده نامبرده ذیل کلمه‌ی کاشان می‌نویسد
در آنجا با سید فاضل ابوالرضا فضل‌الله بن علی حسینی کاشانی ملاقات کردم و حدیثها و
قطعات اشعاری از او برسم یاد بود نوشتم و افزوده آن هنگام که در خانه‌ی او رسیدم کوبه‌را
بصدا درآوردم و بر روی سکو قرار گرفتم تا بدیدار وی بشتابم بالای سردر منزل او با گچ
نوشته شده بود انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا انتهی.

علامه مجلسی در آخرین مجلد بحار از خط محمد بن علی جباعی از خط شهید اول
محمد بن مکی نقل کرده سید فضل‌الله راوندی از کاشان نامه‌ای به اصفهان به ادیب فاضل
کامل عبدالرحیم بن احمد بن محمد بن محمد بن ابراهیم بغدادی شیبانی مقیم اصفهان
نوشت و ابیاتی از جمله ابیات ذیل بمنظور اشتیاق دیدار او نگاشت:

شوقی الی مولای عبدالرحیم عرض قلبی للعذاب الالیم

واعجبا من جنت شوقها توقد فی الاحشاء نارالجحیم
اشتیاق من به عبدالرحیم باندازمایست که دل مرادر معرض عذاب و شکنجه‌ی دردناکی
درآورده بهمین مناسبت از بهشتی در شگفتم که اشتیاق آن آتش دوزخ را دررگهای من شعله
ور میسازد فاضل مذکور در پاسخ او قصیده‌ای میسراید که برخی از آن اینست :

لکن ما کلفتی من اسی	لبعد فضل الله ما ان یریم
فان یغب افدیه عن ناظری	فهو علی النای لقبی ندیم
فکاهه زینت بفضل فلا	ینکل عنها الطبع بل لایخیم
کل حمید و جمیل اذا	قیس به یوما ذمیم دمیم
سل عنه راوند فان انکرت	فاسئل به البطحاء ثم الحطیم
و هل اتی فاسئل تجد ناطقا	عن صیصی المجد و بیت صمیم
ذلک فضل الله یوتیه من	یشاء و الفضل لیدیه عظیم

متاسفانه باندازمای برج افتاده که نمیتوانم فضل خدا را دریابم اگر از دیده‌ام
پنهانی از دلم بیرون نرفته این سخن ارزنده و شیرینی است که با عنایات فضل زیوریا فنه
طبیعت از آن نکول ندارد و دل از آن دوری نمی‌جوید آری او بتمام معنی پسندیده است
بنابراین هرگاه چیز پسندیده‌ای را با او بسنجیم ناپسند و بی‌ارزش است احوال او را از
راوند بپرس و هرگاه از آن خودداری کرد از سرزمین بطحا و مابین رکن و مقام جویا شو و
هرگاه کسی بر تو وارد شد از کاخ بزرگواری و خانه او که در سویدای دل دوستانت بپرس
آری مقام او فضیلتی است که خدا بهر که بخواهد ارزانی می‌فرماید و بخشش خدا بی‌نهایت
است .

مؤلف گوید کتاب ریاض الجنات مشهور از آثار ابوالرضا نبوده بلکه از تالیفات ملا
فضل الله بن محمود شیرازیست که محدث نیشابوری از جمله مشایخ با اعتبار نامبرده
مؤلف امل ترجمه ویزهای برای فرزند ابوالرضا ترتیب داده و مینویسد .
سید تاج‌الدین ابوالفضل محمد بن سید امام ضیاء‌الدین ابوالرضا فضل‌الله بن علی
حسینی راوندی .

منتجب‌الدین گفته نامبرده فقیهی فاضل بوده .

شیخ حسین بن احمد بن حسین راوندی .

امل الامل بنقل از منتجب الدین نوشته نامبرده جد مادری ضیاء الدین ابوالرضاراوندی و فقیهی صالح و محدث بود .

(۱۷۲) امیر فیض الله بن عبدالقاهر حسینی تفرشی .

در امل الامل مینویسد تفریشی فاضلی محدث و جلیل القدر بود .

تفریشی آثاری دارد از جمله شرح مختلف علامه و کتابی در اصول و ما بتوسط دائی پدریمان شیخ علی بن محمود عاملی کتابهای ویرا روایت میکنیم .

نامبرده در نجف اشرف از وی استفاده میکرد و همانجا از او باخذ اجازه نائل آمده و مقام فضل و علم و شایستگی و عبادت او را می ستود .

سید مصطفی تفریشی در نقد الرجال از وی نامبرده و ذیل احوال او می نویسد سید پاکیزه گوهر ما از مقامات علمیه کمال بهره‌وری را داشت و دانشمندی سخت بردبار و متکلمی فقیه راز اعیان ثقات بشمار می آمد .

تفریشی در شهرستان تفرش متولد شده و در مشهد مقدس رضوی (ع) بتحصیل علوم پرداخته و امروز از ساکنان قبه مبارکه جد بزرگوارش حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام میباشد .

تفریشی دانشمندی خوش اخلاق و آزادمش و سازگار بود و بالاخره همگی صفات صالحان و دانشمندان و پرهیزکاران را دارا بود .

آثاری دارد از جمله حاشیه مختلف و شرح اثنی عشریه انتهی .

مؤلف گوید ذیل احوال مقدس اردبیلی نگاشتیم سید معظم له از شاگردان مخصوص و مطلعان بر اسرار و رازهای نهانی مقدس مبرور بود و کرامتی از جناب او نقل کرده .

از برخی از آثار سید جزائری قده بدست می آید سید فضل الله کتابی در رجال شیعه شبیه کتاب نقد الرجال امیر مصطفی تالیف نموده فلیلاحظ .

یعنی هرگاه چنین اثری از او بوجود آمده بود مناسبت داشت میرمصطفی در رجال خود از آن نام ببرد .

تفریشی از شیخ محمد بن شیخ حسن بن شهید ثانی رحمهم الله تعالی روایت میکرده . شیخ علی بن محمود عاملی که از شاگردان او بوده و پیش از این نام برده شد و از وی روایت میکرده همان دانشمندیست که مؤلف امل در کتاب وسائل و کتب دیگرش از وی

روایت مینماید و بطوریکه در امل اظهار داشته کتبی را نزد او خوانده و بجا اجازه عامماز طرف او موفق گردیده.

از اجازه سید فاضل محدث امیر محمد باقر بن عالم نبیل امیر محمد اسماعیل حسینی اصفهانی خاتون آبادی که یکی از شاگردان هم نامش و هم نام مؤلف روضات و هم نام مترجم روضات علامه مجلسی قدس سره القدوسی بوده بدست میآید سید فقیه نبیه امیر شرف الدین علی حسینی حسینی نجفی شولستانی سابق الذکر و شیخ روایت سید میرزا محمد جزائری آتی الذکر از امیر فیض الله روایت میکرده.

و نیز از آن اجازه استفاده امیر محمد باقر بتوسط پدرش امیر محمد اسماعیل از امیر محمد اسماعیل از امیر فیض الله روایت مینماید.

(۱۷۳) میرزا ابوالقاسم بن ملا محمد حسن گیلانی معروف و ملقب بفاضل قمی :

میرزا در اصول و فنون عربیه و همچنین مسائل نظریه محقق بیمانند و از طرف حضرت پروردگار جلت عظمت بهمه گونه نعمت موفق و از همه گونه الطاف برخوردار گردیده بود و از آغاز کار همه نوع درهای فیض بروی او باز بود و موجبات ریاست امامیه به بهترین طرز و به نیکوترین ترتیبی برای او مهیا شده بود.

پدرش ملاحسن از سرزمین گیلان به چاپلق که از محال معروف بروجرد است مهاجرت کرد میرزای مبرور در آنجا متولد گردید از اوان خردسالی در فهم مطالب و ادراک مهمات بر اقران خود برتری داشت تا در اندک وقتی بسرحد مردان رسید و از مقدمات علوم فراغت حاصل نمود از آنجا به خوانسار که زادگاه ما بوده منتقل شد در آن روزگار خوانسار تحت ریاست جد محقق ما امیرسید حسین سابق الذکر اداره میشد میرزا بمجرد ورود بمحضر معظم له درآمد و سالهای چندی بفرافتن فقه و قواعد اصول که بقانون قدما ترتیب یافته بود پرداخت و همه مراتب را تحت نظر او کاملا بدست آورد و خواهر آنجناب را به پیش خود انتخاب نمود و با اجازهی از او با عتاب عالیات حرکت کرد و در نظر داشت در آن سرزمین خورشید مکین به تکمیل معلومات اشتغال پیدا کند در آن اوقات چرخ فقه و اصول بر محور مروج بهبهانی که آیتی از آیات حق بود میگردید میرزا عاکف مجلس علم و کمال او گردید و از سرچشمهی دانش او مراتب عالییه را بهره ور شد و به اخذ اجازه روایت و اجتهاد از جانب معظم له موفق گردید چنانچه از طرف محقق خوانساری نیز به اجازه مفتخر

بود و بطوریکه ما از اجازات میرزا استفاده کردیم در اجازات خود نخست از مروج و پس از او از محقق خوانساری یاد کرده هرچند پس از آندواز شیخ محمد مهدی فتونی و آقا محمد باقر هزارجریبی که بنام ایشان اشاره خواهد شد اجازه‌ی روایتی داشته.

عده‌ای از اعلام عصر از قبیل حاج محمد ابراهیم کرباسی و حجه‌الاسلام شفتی‌وسید عبدالله شبرو سید محمد مهدی خوانساری و سید علی بن القاسم خوانساری ایندو بزرگوار بشرحی که ذیلا آورده میشود از شاگردان مخصوص میرزا بوده‌اند.

سید محمد مهدی بن سیدحسن بن سیدحسین موسوی خوانساری مؤلف رساله مبسوط و مشهور در احوال ابوبصیر در حدود ۶۷ سالگی سال ۱۲۴۶ وفات یافته.

سیدعلی بن سیدابوالقاسم بن سیدحسن برادرزاده سید محمد مهدی فاضلی نبیل و مؤلف و شارح دره‌ی بحرالعلوم است که شرح مبسوطی برای آن نوشته که متاسفانه ناتمام مانده.

سیدعلی تقریباً هشت سال زودتر از عمویش سید مهدی رحلت کرده یعنی در حدود ۱۲۳۸ هجری ره.

میرزای مبرور به این دو سید بزرگوار کمال اعتماد را داشت و از هیچگونه توجهی نسبت بنامبردگان خودداری نمیکرد و بمقام فضل و دانش آنها کاملاً معترف بود و آنان را بر دیگر از شاگردانش برتری میداد تا بحدیکه آنها را از بهترین فرزندان خود گرامی‌تر میداشت و از آنجا که علاقه قلبی بی‌نهایتی نسبت بنامبردگان داشت مکرر در مکرر بمحل آنان خوانسار میرفت و میکوشید تا در اعزاز و بزرگداشت آنان اندکی فروگذاری نکرده باشد و در برابر خورد و کلان مردم به اجتهاد آنان تصریح میکرد بلکه از برخی از کسانیکه از وی استجازه کرده و قابلیت و استعداد قابل توجهی نداشته به نامبردگان شکوه می‌نموده و ما بپاره‌ای از مراتب مزبور ذیل شرح حال جدمان اشاره کرده‌ایم.

باری مقام میرزای مبرور بالاتر از آنست که در حد بیان و تقریر درآید و یا بتوان به کمک قلم و تحریر بدان اشاره نمود.

میرزا دانشمندی پرهیزکار و جلیل‌القدر و جامعی نبیل و نحری اصیل بود درمراتب علوم از همه مقدم‌تر و بزرگوارتر بود در فن ادب مهارت داشت و در انشاء خطبه خطیبی بی‌نظیر و سخن‌آرائی بیمانند بود رویه‌ای نیکو و سیرتی پسندیده داشت در مقام عبادت

کمال فروتنی ابراز میکرد و از خوف خدا بی نهایت میگریست همواره در مقام بندگی چون دردمندی مینالید و دیدگان اشک آلودش حاکی از راز درونی او بودند میرزا دانشمندی شیرین کلام و نیکو محضر و خوش گفتار و خوشنویس بود و نسخ و نستعلیق را در کمال استادی مینوشت و ماهم اکنون نامه هائی را که بخط زیبای خود نوشته و بدو خط نسخ و نستعلیق آراسته و به دوزبان پارسی و تازی پیراسته حاضر داریم (۱).

میرزای معظم له آثار بسیاری بعربی و پارسی تالیف نمود که خوشبختانه حداکثر آنها در اختیار شیعه و مورد استفاده اعلام شریعه است.

از جمله آثار او قوانین الاصول است که خط نسخ بر همه کتابهای اصول کشیده و ابواب و فصول آنها را هدف سنگ نادرستی قرار داده و از انکار سابقین که در مراتب معقول و منقول اظهار داشته اند جلوگیری نموده میرزا این کتاب را در آن هنگام تصنیف نموده که شاگردان خوشبخت کتاب معالم الاصول را نزد او میخوانده و استفاده میکردند.

سپس خود میرزا حواشی بسیاری بر آن نگاشت تا به مرور زمان حواشی مزبور باندازه ای یک پنجم از کتاب گردیده و در بازار استفاده فضلا رواجی کلی یافته و از دقایق امور آن کمال بهره وری میشد و بازار دیگران را کاسد کرد سرانجام کار بجائی رسید که محققان آن روزگار آثاری در رد آن بوجود آوردند متأسفانه هرچه بیشتر صفحات اعتراضیه علیه آن نگاشته میشد بشهرت و اهمیت آن افزوده میگردد و بمنزله اعتبار آن می افزود و مطبوعه داران که این استقبال عجیب را از اطراف مشاهده کرده از فرصت استفاده نموده به نشر و طبع آن اقدام کردند و بصورت های مختلف و به اشکال متعدد که هرچه بیشتر جلب توجه خریداران را مینمود به طبع آن پرداختند و هر بار که مجلدات آن از طبع خارج می شد به بهائی گزاف تر از نخستین بفروش میرسانیدند و طبع آن را از ارزنده ترین باقیات الصالحان و بهره ورترین ذخیره قیامت خود میدانستند.

بدیهی است همگی مراتب مزبور از عنایات حضرت پروردگار است که از راز درونی همگان باخبر و عزو ذلت بدست اوست و بر هر چیزی تواناست.

از آثار او کتاب استدلالی مهم او بنام الغنائم فی ابواب العبادات است و کتاب فقهی

(۱) گراوری از خط ثلث و نسخ میرزا در مجلد چهارم ریحانه الادب آورده شده.

دیگری بنام المناهج در طهارت و صلوات و بسیاری از ابواب معاملات دیگری اجوبه مسائل که پاسخ پرسشهای مسائل فقهی و امثال آنهاست که در ضمن سه مجلد تالیف شده و هر مجلدی را بترتیب کتب فقهیه اصحاب از طهارت تا دیات منظم نموده، انصاف آن است کتاب مزبور از بهترین آثار است که در اینخصوص تالیف شده و خواص و عوام کمال بهره‌وری را از آن دارند و کسیکه بخواهد براستی از مقام فقاہت میرزا اطلاع پیدا کند و به حسن سلیقه او پی ببرد و به نیرومندی باطنی او برسد و از خلوص نیت او استفاده کند و بداند تا چه اندازه به نیازمندیهای مراجعین میپرداخته و پرسشهای آنانرا بدون جواب نمیگذارد ابواب کتاب مزبور را مورد مطالعه قرار دهد و پاسخ و پرسش را با دقت کامل بخواند تا آب را از آب نما و مغز را از پوست و دره را از دره امتیاز دهد و پی به عظمت قوه قدسیه او که از طرف مقام اعلای حضرت کردگاری بهره‌مند شده ببرد.

اظهارات ما با اعترافیه یکی از معاصران بشرح زیر تایید میشود مؤلف قوانین در فقه برتر از صاحب ریاض بود برخلاف انتظار کتاب اصول او اشتهار پیدا کرد و صاحب ریاض در فن اصول از مؤلف قوانین برتر بوده متأسفانه کتاب فقه او شهرت یافت.

از آثار او معین الخواص در عبادات است که عبرتی و مختصر است دیگری مرشد العوام که بفارسی و رساله‌ی عملیه اوست دیگری بفارسی در اصول اعتقادات و عقائد حقه اسلامی و امثال اینها از رساله‌های فقهی و اصولی و کلامی و مقالات مختلفه و تعلیقات متفرقه در مراتب علمیه مانند رساله قاعده تسامح در ادله سنن و کراهت و رساله جواز قضاء تحلیف بتقلید مجتهد و رساله عموم حرمت ربا بالنسبه بسایر عقود معاوضات رساله‌ی مبسوط در ابواب فرائض و موارث رساله مبسوط دیگری در قضا و شهادات این دو رساله در حدود هشت هزار بیت بوده و رساله‌ی اجوبه‌مسائلش متضمن رساله‌های مزبور و رساله‌های دیگری در ابواب طلاق و وقف و رد صوفیه و غلات و امثال آنهاست از آثار او دیوان شعرپارسی و تازیست که بنا باظهاریه یکی از بستگانش متضمن پنجهزار بیت بوده، دیگر منظومهای در علم معانی و بیان و تعلیقه و شیعهای بر شرحی که جد پدری ما مرحوم سید حسین بن سید ابوالقاسم بر عبارت صلوه جنائز شرح لمعه نوشته‌ونامه‌ی مفصلی که مشتمل بر فوائد بسیاری بوده و از نجف برای جد مزبور ما مرقوم داشته بلکه بطوریکه اظهار شده بیشتر از هزار رقمه در خصوص مسائل علمی که فیما بینشان مکاتبه شده.

میرزای مبرور با سید صاحب ریاض اعلی اللہ مقامہما در بسیاری از مسائل مخالفتها و منافرتہای شدیدی داشتند از جمله میرزا معتقد بود کشمش در آبگوشت و سایر پختنیہای دیگر پیش از ذہاب ثلثین حکم آب انگور را دارد و بجوش آمدن نجس میشود، لیکن صاحب ریاض آنرا حلال و محکوم بطہارت میدانست.

تصادفا در یکی از سفرہای میرزا بعقبہی علیہ حسنہ علی صاحبہا الاف الثناء والتحیہ سید صاحب ریاض ویرا بمنزل خود دعوت کرد پس از آنکہ سفرہ گسترده شد و ظرفہای غذا در محل خود چیدہ گردید میرزا دست بجانب ظرفی دراز کردہ لقمہ در دہان گذاردہ یا نگذاردہ احساس کرد در میان آن غذا کشمش جوش آمدہ است رنگ رخسارش تغییر کرد بلا فاصلہ از جابر خاستہ آب طلبید دست و دہانش را شستہ با کمال ناراحتی خطاب بہ صاحب ریاض: آفرین بر این میہمانی و پذیرائی ما را آزار کردی و نجاست بما خوردی پس از آن، از آن سفرہ غذائی نخورد.

سید صدرالدین عاملی شیخ فقیہ و متبحر ما حکایت میکرد در آن ایام کہ میرزا بہ عتبات عالیات آمدہ ما حضور داشتیم سید صاحب ریاض در مناظرہ مسائل فقہ و اصول کار را بر میرزا سخت گرفتہ و ہرکجا کہ بروی دست می یافت دست از مناظرہ برنمیداشت و بمن میگفت با میرزا دربارہی ہر مسئلہایکہ میخواہی بحث کن تا بدانی ہیچ مایہای از علم ندارد و من ترا افضل از او میدانم.

مؤلف گوید ممکن است برآستی صاحب ریاض رہ میرزای مبرور را بی اطلاع و کم مایہ میدانستہ زیرا میرزا دانشمندی کم حافظہ بود و تازگی ہم ندارد برای اینکہ در حدیث نبوی مشہور وارد شدہ کمتر چیزی امت من از آن بہرہ ورنہ قوہ حافظہ و زیباجہرگی است یعنی حد اکثر امت من بی حافظہ و نازیباہند.

بدیہی است ہرگاہ کسی کم حافظہ باشد ہمہی مراتب فہم و فضیلت او فراموش شود مواہب ذہنی و قریحہی او از نظر مردم از درجہ اعتبار ساقط گردیدہ و کسی بہ چشم دانشمندی و محقق باو نمی نگرد و نمیتواند در مناظرات بر رقیب خود پیروز شود و مقام رفیعی در محاورات داشتہ باشد.

لیکن کسیکہ از نعمت حافظہ برخوردار شدہ و نیروی حافظہاش بر قوہ متصرفہاش چیرہ باشد در بیشتر از مناظرات بر رقباء خود چیرہ گردیدہ و اعجوبہ در مناظرہ بشمار می آید و

از نظر وسائل ظاہری شہرت همگانی پیدا میکند .

بہمین مناسبت در یکی از مجالس کہ میرزا و سید بمنظرہ پرداختند سید علیہ میرزا چابکی میکرد و بدو زانو قرار گرفته فریاد میزد بگو تا بگویم .

میرزا با صدائی آرام و وضعی معصومانہ میگفت بنویس تا بنویسم .

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال حکیم الہی ملاعلی نوری اصفہانی قدس سرہ نوشتیم نامبرده از جملہ فدائیان و جان نثاران میرزای مبرور بود و در امور مهمہ بوی مراجعہ میکرد .

بیاد دارم در سالہا پیش رقمہای بہ بحر خفیف نوری برای میرزا نوشته و میرزا نیز او را بہمان طرز پاسخ دادہ ، از نامہایکہ نوری برای معظم لہ مرقوم داشتہ بدست می آید تا چہ اندازہ نوری مراتب ادب و بزرگداشت را دربارہی میرزا رعایت کردہ و از ہیچگونہ احترامی از وی فروگذاری ننمودہ .

در اواخر کتاب اجوبہ ذیل مسائل اخری سئوالات بسیاری بعبارات ارزندہای از او شدہ و میرزا نیز پاسخ آنها را با عباراتی عالمانہ کہ حاکی از کمال تبحر اوست دادہ و در آن کتاب ثبت شدہ .

مؤلف گوید شایستہ است در چنین مقام بہ برخی از سئوالات و پرسشہائی کہ از میرزای مبرور شدہ اشارہ نمایم .

السؤال الثالث عشر: حقیر، کنیز آزادی را بجهت ضرورت و گذارشات خانہ بجهت بندہ زادہی صغیر غیر بالغ، نودسالہ صیغہ خواندہام و در خانہ بودہ و حال مدتی است کہ بنا را بنا سازگاری گذارده و دلش میخواد کہ مدتش بخشیدہ شود بلکہ شوہر کردہ باشد فی الجملہ مشتری پسند ہم هست، آیا حقیر کہ ولی صغیر میباشم میتوانم مدتش را بخشیدہ باشم یا راہ صرفہ بجهت صغیر ملاحظہ نمودہ باشم مثل مصالحہ بمالی یا نمیتوانم؟

علامہ العلمائی مجتہد الزمانی صاحبی آقا شیخ محمد جعفر نجفی سلم اللہ تعالی در حضور حقیر فرمودند کہ برای من، تو میتوانی مدتش را ببخشی و ضرری ندارد و اینمعنی را قیاس بطلاق نمودند چنانکہ جمہور فقہاء ما (رض) قیاس کردہاند صورت ندارد .

و اما چون نقل فروجست احتیاطی باید کرد و عالیجناب قدسی القاب علامی مطاعی میرزا محمد مہدی مشہدی سلم اللہ تعالی در این مسئلہ با ایشان گفتگو کردم ایشانہم

فرمودند که اینمعنی ربط بطلاق ندارد ، قیاس بآن پوچ است واحدی از فقها هم این قیاس نکرده‌اند ، ولی خاطر جمع میتواند مدت منقطعی صغیر را بخشیده باشد .

خلاصه بسیار دلم میخواهد که اگر بشود و عیب و نقصی نداشته باشد این بیچاره را حسب دلخواه خودش مرخص کرده باشم بدانچه رای صاحبی مطاعی قرار بگیرد مقرر فرموده باشند بهر نسبت تدبیری که موجب زیادتی اطمینان بوده باشد وبخاطر شریف میرسد قلمی فرموده باشند و عالیجناب قدسی القاب زبده الفقهای خیرالحاج الکرام اخ اعز ارجمند حاجی محمد ابراهیم کلباسی می نماید که میتواند شد که هرکه فقیه است مظنه است که غیر از این نگوید و چون واجب بود مراتب بعرض رسانیدن ، همه گوشیم تا چه فرمائی؟

جواب : آنچه از ادلهی شرعی و قواعد فقها برمی آید این است که چون صغیر ، یا فاقدالعقل یا ناقصالعقل قاصرالتدبیر است جناب اقدس الهی نصب ولی از برای او کرده که رفع نقص از او بشود بحصول کمال .

تا آنجا که پس از شمارش مواضع ولایت ولی در خصوص امور مالی و بدنی می نویسد پس بنابراین مختار بودن ولی در امور مولی علیه باید اصل باشد و بعنوان قاعده باشد و خروج از آن محتاج بدلیل خواهد بود حتی آنکه از جمله عبارات ایشان که میگویند الاولیا تعمل کل المصالح غیرالطلاق .

تا آنجا که گوید هرگاه این دانسته شد پس باید دانست که مقتضای ادله اینست که هر تصرفی که ولی میکند در مال مولی علیه باید که در آن افساد نباشد بجهت آنکه او نصب شده از برای دفع افساد خود طفل در نفس و مال خود و همچنین افساد مفسدین و اما اشتراط مصلحت زائده بر حفظ مال از تلف و فساد پس تا بحال بر حقیر دلیلی قائم نشده که ضرور باشد و آیه شریفه ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن ، مطلقا دلالتی بر آن ندارد چنانچه در بعض فوائد خود تحقیق آنرا کرده ام بلی علامه ره در قواعد میلی کرده اند . چنانکه فرموده است و يجب حفظ مال الیتیم الخ و همچنین دیگران نیز اشکال کرده اند .

تا آنجا که گوید و اما سؤال از حال هبه مدت و جواز آن از برای ولی پس ذکر این مسئله در کتب فقهیه صریحا نفیا و اثباتا هیچکدام در نظر حقیر نیست و آنچه فرموده بودند که عالیجناب شیخ المشایخ العظام و قدوه الفضلاء الکرام شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی فرموده اند که جمهور فقهای ما اینرا قیاس بطلاق کرده اند تا بحال به این

قیاس برنخوردهام و تکذیب ایشان نمیکنم و منهم ذکر و فکر خود را میدانم زیرا که حقیر در همه چیز قلیل البضاعه میباشم پلیدوسی، الحفظ و بطئی الانتقال و قلیل الاسباب والکتاب ولكن اظهر در نظر احقر جواز است بشرط مصلحت و بدون مصلحت دلیلی بر آن نمیدانم الخ.

محدث نیشابوری که دشمن قلبی و خصم واقعی میرزا بوده و او را در ردیف اصحاب رای و مجتهدان بیهوده گو بشمار آورده و از او و پیروانش به بقاسمه تعبیر کرده چنانچه از صاحب ریاض به ازارقه و از شیخ اکبر کاشف الغطاء سابق الذکر در حرف جیم به آمریه تعبیر نموده و بخیال فاسد خود بزرگان دین را با حرفهائی که شایسته خود بوده لکه دار نموده در رجال خود مینویسد:

ابوالقاسم بن حسن گیلانی مولد و منشاء او جاهلق بوده و در قم مجاورت اختیار کرده فقیهی اصولی و مجتهد مصوب بوده کتاب قوانین در اصول فقه و مرشدالخواص فارسی در فقه از اوست و از معاصرین است و از استاد ما محمد باقر بهبهانی روایت میکند مع انتهی . لفظ مع را نامبرده در رجال خود رمز معتبر الحدیث قرار داده چنانچه لفظ صح رمز صحیح الحدیث و ح حسن الحدیث و م موثق الحدیث و ض رمز ضعیف الحدیث است و امثال اینها از رموز مرکبهی دیگر که جای ذکر آنها نمی باشد .

باری در مقام فخر و اعتبار میرزای مبرور همین بس که سرسخت ترین دشمنان او، او را معتبر الحدیث قلمداد کرده و بدین موقعیتی که داشته اعتراف نموده، فضل آنست که دشمن بود آنرا شاهد .

تنها ایرادی که نیشابوری به میرزای مبرور در گفتار خود داشته او را مصوبه معرفی کرده و حال آنکه معظم له از آنان نبوده زیرا ما مصوبه بکسانی میگوئیم که میگویند احکام الله واقعیه بحسب آراء مجتهدان تعدد پیدا میکند نه آنهاثیکه میگویند رای مجتهد همان حکم الله ظاهری است دربارهی مجتهد و مقلدان او و هرگاه خلاف آن ثابت شد دلیل بر آنست فتوای مجتهد مطابق با واقع نبوده هر چند وی بر اثر جستجوئیکه به اندازهی وظیفه خود انجام داده و نفی عسر و حرج مقتضی آن بوده مصیب میباشد علاوه بر این مقتضی امر اجزاست و انجام قضا بفرض جدید است و امثال اینها از ادله عقلیه و نقلیه که حجیت اعتقاد مجتهد را نسبت بخود و مقلدانش اثبات میکنند .

بدیهی است تصویب باینمعنی بهیچوجه قابل مقایسه با تصویب بمعنی اول نبوده زیرا تصویب بدانمعنی مرام اهل سنت بوده که آنرا در اصول ناشی از فروع بکار می‌برند و با فروعی که از مقام مقدس خدا و رسول رسیده مخالفت میکنند .

ممکن است بگوئیم محدث نیشابوری از میان مجتهدان بدانجهت میرزای مبرور را منتسب به مصوبه دانسته که معظم له مطلق ظن مجتهد را حجت میدانسته و در این باب که برخلاف تحقیق است پافشاری داشته .

معظم له در تحقیقات خود اظهار داشته بدیهی است مراعات نفس‌الامر لازم است و عقل و نقل ملاحظه آنرا در اصول و فروع لازم میدانند بنابراین هرگاه از راه استقرار و قیاس برای مجتهد ظنی به نفس‌الامر حاصل شد میتواند بظن خود عمل کند و همچنین به مناسبت تقلید میت اظهار میدارد هرگاه مقلد از تقلید میت ظن به نفس‌الامر و واقع که پیروی از آن لازمست بدست آورد بر او لازم است از چنان مجتهدی تقلید کند زیرا در آن حال که از میت تقلید میکند دلیل خاص و خبر صحیح و فتوای مجتهد حی که به منزله ی بینه شرعی است بغیر از فتوای او موجود نمیباشد .

اینک با توجه بدو موضوع مزبور می‌فهمیم معظم له تا چه اندازه دائره ظن را وسیع دانسته با آنکه قیاس و استقراء در موضوع اولی برخلاف نصوص متواتره و اجماعیات منقوله است و موضوع دومی نیز مستلزم هرج و مرج شدید خواهد شد .

میرزای مبرور شوق بی‌نهایت و شور عجیبی برای تحصیل علم داشت مخصوصاً در آغاز تحصیل شبها را برای مطالعه بیدار میماند و برای اینکه بدام خواب گرفتار نشود طاسی در روی چراغ قرار میداد و دست خود را روی آن میگذازد که هرگاه خواب به چشمش آید از سوزش دستش از خواب صرفنظر کند .

آری با چنین رنجی که بر خود هموار میکرد توانست در راه احیاء دین خدا و کوششهای بی‌نهایت خود سعی جمیل بعمل آورد ره .

یکی از موثقان اظهار داشته هنگامیکه معظم له از تصنیف قوانین فارغ شد نسخهای از آنرا بحضور مولانا بحر العلوم قده در نجف اشرف برده بحر العلوم کتاب مزبور را مورد دقت و مطالعه قرار داده پس از آنکه از مطاوی آن کتاب اطلاع حاصل کرده بدون آنکه از مؤلفش خبردار گردد کتاب را به آورنده تسلیم کرده گفت فلانی ، کتابت را مطالعه کردم و ندانستم

مؤلفش کیست همینقدر میدانم مؤلف آن بارنجی که در تالیف آن برده ناچار برخی از مشاعرش آسیب دیده و یا ناراحتی در گوش و چشم او پدید آمده گفتند آری کتاب مزبور از آثار جناب مولینا میرزاست که پس از تالیف اینکتاب چشمش کم نور و گوشش کر شد.

حاضران از فراست بحرالعلوم که مشابه بگرامتی بوده بشگفت آمده و فهمیدند میرزای مبرور تا چه اندازه در تحصیل علم و خدمت بدین مبین کوشیده است ره.

مؤلف گوید در باب جیم نوشتیم میرزای مبرور هرگاه در مراتب فقه ضمن مسئلهای احساس وجود مخالفی میکرد بجهت بدست آوردن حقیقتی که کاملاً خالی از شبهه باشد بسید فقیه متتبع سید جواد عاملی مؤلف مفتاح الکرامه که در آن اوقات در قم و میهمان وی بود مراجعه میکرد.

میرزای مبرور معمولاً در پایان کتابها و رسالهها و تعلیقاتش مرقوم میداشت و فرغ من تالیفما لحقیر الفقیر الی الله الدائم.

ابن الحسن الجیلانی ابوالقاسم نزیل دارالایمان قم صانها الله عن التلاطم فی تاریخ کذا و کذا.

بطوریکه یکی از نوادگانش اظهار داشته میرزای مبرور سال ۱۱۵۲ هجری متولد شده و سال ۱۲۳۳ هجری وفات یافته در تاریخ وفات او گفته شده.

"ازین جهان بجنان صاحب قوانین رفت".

و بعضی گویند در بلده مبارکه در عشره مشئومه آن در آغاز هفتاد سالگی سال ۱۲۳۱ رحلت کرد و همانسال نیز صاحب ریاضالعلماء درگذشت.

آری رحلت این دو بزرگوار که مناظرات و مخالفتهای علمیشان صفحات گذارشات اعلام را بخود متوجه کرده اند برابر با درگذشت فرزددق و جریر دو شاعر نامی و رقیبی است که در روزگار زندگیشان خصومتهای فیما بین آنان محافل ادبی و سراینندگان آن زمان را کاملاً متوجه و سرگرم نموده بود، و امثال ایشان از دستجات دنیا طلب و ریاست گستر دیگر بسیار اتفاق افتاده.

البته در تشبیه اندک مشابهتی کافی است بنا براین نمیتوان آندو بزرگوار را که حامی شریعت بیضاء و مفخر شیعه در آخرت و دنیا هستند چون دیگران دانست که بر سر جیفه‌ی دنیا علیه یکدیگر می‌تاخته و نرد دشمنی می‌باخته.

تتمه مهمه: مؤلف در پایان احوال میرزای مبرور موضوع زیر را که بی مناسبت با احوال میرمبرور نبوده ذیل عنوان مزبور چنین شرح میدهد قانون در نگارش احوال افرادی که نام معروفی ندارند و به کنیه‌ی یعنی اسمی که با اب در مردان و با ام در زنان شروع می‌شود شهرت یافته آنستکه حروف غیرکنیه‌ی آنرا مورد ملاحظه قرار داده و اب ام که سرآغاز اسم را اشغال کرده‌اند بمنزله الفاظ تعظیمی قرار دهیم که معمولا برای اشخاص با اهمیت آورده میشود.

چنانچه ابن خلکان مورخ معروف شرح احوال افرادی که به ابوبکر شهرت یافته و نام مشخصی نداشته در حرف باء و احوال ابوجعفرها را در باب جیم و ابوالحسن هارادرباب حاء آورده و همچنین هرکسی را که نامش کنیه‌ی او بوده در محل مربوط به حرف جزء دیگر آورده.

بهمین مناسبت ما ترجمه میرمبرور را در این مقام که با حرف قاف آغاز شده آورده‌ایم زیرا معظم‌له بکنیه ابوالقاسم معروفست و نام مشخصی برای او در هیچیک از تراجم دیده نشده با آنکه آوازه و شهرتش همه جا را بخود متوجه کرده کسی جز این نام برای او متذکر نشده و من تا بحال شرح حال یکی از اعلام شیعه را که همانم و همردیف او باشد به دست نیاوردم تا در این باب از وی نام ببرم.

آری شرح احوال میرابوالقاسم فندرسکی استرآبادی حکیم مشهور را که در اصفهان مدفونست ذیل ترجمه آقا حسین خوانساری و ترجمه مولی ابوالقاسم جرفادقانی که عموما آنجا را گلپایگان می‌نامند و همانجا مدفونست ذیل شرح احوال ملا محمد زمان تبریزی و همچنین گروه دیگر را ذیل احوال نامبرده آورده‌ام.

(۱۷۴) میرزا کمال‌الدین محمد بن معین‌الدین محمد فسائی شیرازی مشهور به میرزا

کمالات:

میرزا از دانشمندان قرن دوازدهم هجرت و از ادبا و فضلاء مشهور آنروزگار بود. از آثار او کتابیست در شرح مزجی شافیه ابن حاجب در صرف و بنقل یکی از فضلانی نیز شرحی بر قصیده دعبل خزاعی نوشته و من تا بحال به اثری غیر از آن دو از آثار نامبرده دست نیافته و نیز از احوال مشروح و طرق روایتی و اجازات او با خبر نمی‌باشم، آری ذیل احوال فاضل هندی بکسانی که از او اخذ اجازه نموده‌اند اشاره خواهیم کرد.

فسا یکی از شهرهای شیراز است و ابوعلی نحوی فسوی از آنجاست و جامه‌های فسائی بطوریکه مؤلف قاموس اظہار داشته معروف است .

مؤلف گوید نسبت فسوی به فسا هرگاه آنرا محکوم و از قبیل مقصور بدانیم مانند موسوی عیسوی باید آنرا فسوی گفت با آنکه نسبت به سخا را که مانند فسا است سخوی نمیگویند بلکه سخاوی میگویند و اگر آنرا ممدود بخوانیم مانند نساء چنانچه با مد هم استعمال شده باید ممدود خواند و فسائی گفت چنانچه کسائی و ردائی گفتانند .

مؤلف گوید نامبرده غیر از کمال‌الدین سعادت بحرانی است .

محدث نیشابوری اظہار داشته نامبرده از اجله‌ی مشایخ بوده و از نجیب‌الدین محمد سراوی روایت میکرده و نورالدین علی سراوی از او روایت می‌نموده .

(۱۷۵) شیخ لطف‌الله بن عبدالکریم بن ابراهیم بن علی بن عبدالعالی العاملی

المیسی .

امل‌الامل مینویسد نامبرده عالمی فاضل و صالحی فقیه و متبحری محقق و عظیم الشان و جلیل‌القدر و ادیبی شاعر بوده .

شیخ لطف‌الله در روزگار شیخ‌بهائی میزیسته و شیخ به فضل و علم و فقا و اعتراف داشته و مردم را به بهره‌وری و استفتاء از او ارجاع میداده محدث نیشابوری پس از ایراد اظہار نظرهای مؤلف امل نوشته مسجد او در میدان شاه اصفهان معروف است .

محدث نامبرده در پایان ترجمه او کلمه‌ی صح را که حاکی از صحیح‌الحديث بودن نامبرده است افزوده است .

مؤلف گوید پیش از این به اجمالی از شرح حال او ذیل جدش ابراهیم و علی بن عبدالعالی و جاهای دیگر از این کتاب اشاره نمودیم .

از کتاب محافل‌المؤمنین که غیر از مجالس‌المؤمنین قاضی نورالله است نقلشده در تاریخ وفات شیخ لطف‌الله گفته شده .

چون دو لام از نام او ساقط کنی سال تاریخ وفاتش زان شمار

لا (یعنی ل ۳۰ ل ۳۰) زیرا عدد جمله اسم او ۱۰۹۵ بوده .

پس از اسقاط عدد ۶ از آن ۱۰۳۵ خواهد شد و هویدا است مشارالیه پنج سال پس از

شیخ‌بهائی رحلت کرده .

مؤلف گوید مراد از دو لام دو لام الله است که هرگاه عدد دو لام اسم مبارک الله را از آن بکاهیم تاریخ مزبور بدست آید . برخی گفتمانند :
 الله بود یک الف و ها و و دو لام عاجز شده از کنه کمالش اوهام
 لطف الله بن عطاء الله حویزی .

مؤلف امل در مجلد دوم آن بنام تذکره المتبحرین مینویسد حویزی عالمی فاضل و متبحر و از معاصرانست کتابی در شرح شرایع و امثال آن از آثار اوست .
 سید لطف الله بن عطاء الله بن احمد حسینی شجری نیشابوری مؤلف امل از فهرست شیخ منتجب الدین علی بن عبیدالله بن بابویه قمی نقل کرده شجری فاضلی متبحر بوده و دیوان شعری تقریباً مشتمل بر دهمزار بیت دارد که مشاهده کرده و من خود کتابهایی در نیشابور نزد او خوانده و او از شیخ ابوعلی فرزند شیخ طوسی روایت میکرده .

"باب"

در این باب بشرح احوال سایر از طبقات شیعه و سنن کتبیها حرف غین و فاء و قاف و کاف و لام آغاز شده میپردازیم .

(۱۷۶) ابوالحرث غیلان بن عقبه بن مسعود بن حارثه بن عمرو بن ربیعہ عدوی . سرایندهای ماهر و مقدم بر دیگران و از سراینندگان مسلم اسلام و مشهور به ذوالرمه بضم راء و کسر آن و تشدید و تخفیف میم بمعنی پارهای از ریسمان یا نخ است . سیوطی در شرح شواهد بمناسبت وجه تسمیهی او مینویسد هنگامی به ملاقات معشوقه اش میه (بروزن حیه) رفته در آنموقع پارهی ریسمانی بگردنش افکنده بود از معشوقه آب طلبیده میه گفت اشرب یا ذالرمه بیاشام ای صاحب ریسمان پاره و باین لقب شهرت یافت و یا علت شهرت او باین لقب برای آن بود که در شعری گفته اشعث باقی رمال تقلید باقی مانده از ریسمان پوسیده تقلید را به میخ بیاویز و هم گویند علت شهرت او بدین لقب برای آن بود که وی در روزگار خردسالی می ترسیده و ناراحت بوده برای جلوگیری از خیالات وهمناک او تعویذی به پاره نخی بسته و آنرا بگردن وی آویختند .

ذوالرمه در فن حدیث از ابن عباس روایت میکرده و ابو عمرو بن علا از وی روایت

می نموده .

ابن عساکر بسند خود از اسحق بن سيار نصیبی از اصمعی از ابو عمرو بن علا از ذوالرمه از ابن عباس از پیغمبر اکرم (ص) روایت کرده فرمود ان من الشعر لحکمه همانا برخی از سروده‌ها گفتار حکیمانہ است .

و نیز بسند خود و بتوسط نامبرده از ابن عباس نقل کرده در ذیل آیه شریفه والبحر المسجور گفته منظور از مسجور، فارغ است .

نصیبی اظهار داشته بغیر از همین دو روایت، روایت دیگری از نامبرده بهمانرسیده . جمعی ذوالرمه را در طبقه سوم سراینندگان اسلامی نامبرده .

تا آنجا که گوید ابن عساکر از طریق ابن عبدالحکیم نقل کرده از شافعی شنیدم میگفت مردم بیابان نشین یعنی عربهای اصیل کسی را بر ذوالرمه مقدم نمیدارند . باز از شافعی نقل کرده گفت مردی با یکی از یمینیها ملاقات کرده پرسید سراینده ترین مردم کیست؟ پاسخ داد ذوالرمه .

گفت هرگاه ذوالرمه سراینده ترین مردم باشد امرء القیس چه موقعیتی خواهد داشت آری تو از ذوالرمه بدانسبب پشتیبانی میکنی که از مردم یمناست، وی پاسخ داد چنین نیست هرگاه امرء القیس موظف شود یکی از مضامین ذوالرمه را بسراید بهتر از ذوالرمه نخواهد سرود .

و بسند خود از ابو عبیده نقل کرده جریر با ذوالرمه ملاقات کرده گفت آیا حاضری به هجو یکدیگر بپردازیم؟ گفت نه، جریر گفت گویا از سخن تلخ من در هراسی، گفت بخدا سوگند چنین نیست، جریر گفت بنابراین چرا حاضر به مهاجرات نیستی؟ ذوالرمه پاسخ داد برای اینکه مردم فرومایه پردهی احترام خاندان ترا دریده و نگذارده شعری چهارزانو درباره زنان تو بجای مانده باشد یعنی هرچه باید دیگران در نکوهش تو و خاندانت گفته اند .

ذوالرمه سال ۱۱۷ (زیق) در سن چهل سالگی در اصفهان در گذشت .

ابو عمرو بن علا گفته آغاز سرایندهگی بوسیله امرء القیس کشایش یافت و انجام آن بتوسط ذوالرمه پایان پذیرفت .

اصمعی گفته ذوالرمه در حال احتضار سخت تشنه بود تصادفا هنگامیکه نیمه جانی از او باقی بود ظرف آبی برای او آورده متاسفانه از آن استفاده نکرد و تشنه لب جان داد و

آخرین سخنش این شعر بود .

یا مخرج الروح من نفسی اذا حضر
و فارح الکر ، زحزحنی من النار
ای خدائیکه در حال احتضار روح مرا از کالبدم بیرون میبری و ناراحتی را از من دور
میسازی مرا از آتش دوزخ دور فرما .

ابومالک غیاث بن غوث بن مغيث بن ضلت بن طارقه تغلبی نصرانی مشهور بـماخطل
سراینده مشهور و مقدم بر شعراء عصر خود بوده و با خلفاء بنی امیه ارتباط کامل داشته و
از آنها ستایشهای کامل میکرده .

مؤلف گوید نامبرده بمناسبت اینکه نصرانی بوده و در سلسلهی ترسایان قرار گرفته
شایسته نبوده در این باب ، ترجمه علیحدای برای او مقرر شود لیکن بمناسبت اینکه
سیوطی از او نام برده شایسته میدانیم باجمالی از شرح حال او بطوریکه وی ایراد کرده
بپردازیم .

سیوطی در شرح شواهد ذیل این شعر مینویسد :

ان من یدخل الكنيسه يوما
يلق فيها جنازرا و ضباء
همانا کسیکه در یکی از روزها وارد کلیسا شود در آنجا زنان درشت چشمی را که مانند
گوساله گاوهای وحشی و آهوان بیابانی هستند ملاقات خواهد کرد .

این شعر سروده طبع اخطل است پس از آن دو شعر بعد آنرا چنین آورده :

ما لت النفس نحوها اذراتها
فهی ریح و صار جسمی هباء
لیت کانت کنیسه الروم اذ ذاک
علینا قطیفه و خباء

بدیهی است نفس آدمی بمجردیکه آن آهووشان را ملاقات کند بجانب آنان متمایل
شده و مانند بادی می وزد و کالبد نحیف مرا چون غباری از این طرف به آنطرف پراکنده
میسازد ای کاش در آن هنگام کلیسای روم که مانند چادر و خیمه ایست به فریاد ما برسد .

اخطل شاعری نصرانی و ترسا مذهب بود هنگامی کعب بن جعیل خطاب به وی گفت :
انک لاخطل یا غلام ای جوان همانا تو احمق و این لقب از آنروز نام مشهوری او شد .

بعضی گویند سبب ملقب شدن او به اخطل برای گرفتگی زبان یا درازی گوش یا بخاطر
بیتی بوده که گفته :

اخطل به آئین ترسا از دنیا رفت و از یزید بن معویه ثناگستری نمود و به نکوهش و

ہجو انصار پرداخت .

اخطل پس از عمری طولانی بدار نگرانی رفت .

ابوعمر و علا و یونس و حماد او را در شعر برتر از جریر و فرزدق میدانستند .

ابن عساکر بسند خود از اصمعی از ابوعمر و علا نقل کرده به جریر گفتم از شعرائی کہ

با خبری و از احوال آنها آگاهی داری برای من معرفی کن ، گفت من خود شهر شعرم و

فرزدق از ہر مضمونی کہ بی اطلاع است از من استفادہ میکند و اخطل کہ زادہی زن ترسائی

است از ما بیشتر شعر میگوید و بہ ستایش از شہریاران می پردازد و بکم اکتفا نمیکنند و بیشتر

بہ ستایش از شراب و زنان سپیداندام اشتغال میورزد ، گفتم دربارہی ذوالرمہ چہ میگوئی

گفت او سرگرم پشکل آہوان و زندگی دشوار بیابانہا و جامہہای رنگارنگ عروسانست .

از فرزدق پرسیدند سرایندہترین مردم کیست ؟ گفت در مقام فخریہ و ستایش وجود

من کافی است و در مقام ہجاگوئی ابن مراعہ و در مقام ثناگستری اخطل .

ابن عساکر بنقل از مسلمہ بن عیاش گفتہ دربارہ جریر و فرزدق و اخطل سخن بعیان

آمد یکی از حضار اظہار داشت در میان سراینندگان کسی بہ پایہی اخطل نمیرسد زیرا در

ہر بیت شعر او دو بیت موجود است و برای نمونہ این شعر را ایراد کرد .

و لقد علمت اذ الريح تزوجت هدج الزیال شمالا

انا نعجل بالعبيط لضيغنا قبل العیال و نقتل الابطالا

میدانیم ہرگاہ بادہا ہودج مسافران را از اینطرف بہ آن طرف بحرکت میآورد ما پیش از

بستگان خود بہ تہیہ خوراک برای میہمانانمان آمادہ میشویم و گوسفندان فربہی می کشیم

و یا با رقیبان سرسخت خود بہ مقاتلہ برمی آئیم .

او گفت اگر اخطل میخواست آن یک شعر را بدو شعر جلوہ میداد .

و لقد علمت اذ الریسا ح ح تزوجت هدج الزیال

انا نعجل بالعبيط لضيغنا قبل العیال

بدیہی است وزن این شعر غیر از وزن شعر نخستین است از یحیی بن معین نقل کردہ

شعر زیر از اخطل است .

و اذ افتقرت الی الذخائر لم تجد ذخرا یكون كصالح الاعمال

ذخیرہایکہ بدان رفع احتیاج شود همان امور پسندیدہ خیرا عمالست

(۱۷۷) ابوفراس همام بن غالب بن صعصعه بن ناجیه بن عقال بن محمد تمیمی بصری معروف به فرزدق و ابوفراس اول و حسان ثانی از سراینندگان نامی اسلامی و فرادیسست که با سرودن مدایحی در مدح رسول اکرم از طرف روح القدس تایید میشده .
فخرالدین طریحی سابق الذکر در مجمع البحرین ذیل ماده فرزدق مینویسد فرزدق به معنی قطعه خمیر است جوهری گفته اصل آن از کلمه‌ی برازده پارسی اقتباس شده و بدان نام نامیده گردیده .

فرزدق نامش همام و کنیاش ابوفراس است از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و حسین (ع) روایت کرده .

فرزدق از نزدیکان و خویشان رسول اکرم (ص) کمال بزرگداشت را رعایت میکرد و آنان هم متقابلاً هرگونه آرزوی او را برمی آوردند .

مؤلف منتهی المقال گوید ابوفراس فرزدق شاعر از اصحاب حضرت علی بن الحسین (ع) بوده و قصیده‌ایکه در مدح آنحضرت سروده و پیش آمدی که در نتیجه سرودن قصیده مزبور با هشام بن عبدالملک داشته معروفست و در رجال کشی و امثال آن بدان اشاره شده .
مروج بهبهانی قده در تعلیقات خود نوشته جدم متعرض است عبدالرحمن جامی در سلسله‌الذهب قصیده مزبور را به پارسی برگردانیده و اظهار داشته زنی از مردم کوفه ، فرزدق را در خواب دید پرسید خدا با تو چگونه معامله فرمود ؟ پاسخ داد خدا مرا به خاطر قصیده‌ایکه ستایش از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سرودم بخشید .

جامی در پاسخ گفت آری شایسته است خدايتمتعال همه جهانیا نرا از برکت آن قصیده بیامرزد .

در بحار الانوار از کشف الغمه نقل کرده آنگاه که از کوفه مراجعت میکردم در راه با حضرت امام حسین (ع) ملاقات کرده آنحضرت خطاب به من فرمود از کوفه چه خبرداری ؟ گفتم راستی بگویم و حقیقت را بعرض برسانم ، فرمود آری طالب راستی و درستی هستم بعرض رسانیدم دل‌های مردم کوفه با شما و شمشیرهاشان با بنی امیه و یاری از جانب خداست ، فرمود آری ، راست گفتمی مردم بر دگان زرو سیمانند و دین جز بازیچهای برای آنها نیست که مانند گردگانی اطراف دهان خود می چرخانند تا هنگامی خود را نیازمند بدین میدانند که بتوانند هزینه زندگی خود را از راه دین اداره نمایند و بمجردیکه وسیله‌ی آزمایش برای آنها پیش

آید اندکی از آنها باقی نخواستند ماند میگویم همین سخن را بنا بروایت دیگر در موقع ملاقات با فرزدق یا در روز عاشورا که لشکر اطراف او را احاطه کرده خطاب به خود و به عنوان حدیث نفس فرمود آہ . مردم تا هنگامیکہ حق را بنفع خود ببینند در اطراف آن میگردند و اظهار جاننثاری میکنند و ہرگاہ مقرر شد از حقیقت پشتیبانی کنند یاران آن اندک خواهند بود .

محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشتی در رجال خود حکایت انشاد قصیدہ معروف فرزدق را کہ در ستایش از حضرت علی بن الحسین علیہما السلام سرودہ و شیعه و سنی آنرا نقل کردہ اند بہ سند خود چنین مینویسد : خبر داد ما را محمد بن مسعود از محمد بن جعفر از ابوالفضل محمد بن احمد بن مجاہد از علاء بن محمد بن زکریا در بصرہ از عبداللہ بن محمد بن عایشہ از پدرش محمد بن عایشہ گفت ہشام بن عبدالملک در روزگار خلافت عبدالملک باتفاق ولید بہ مکہ مکرمہ آمد پس از طواف خانہی خدا خواست تا استلام حجر نماید بر اثر هجوم حاجیان موفق با استلام نشد دستور داد تا کرسی برای او نصب کردہ بر فراز آن نشست و بکارہای حجاج مینگریست و گروہی از شامیان اطراف او را گرفتہ بودند . در این حال حضرت علی بن الحسین علیہما السلام کہ ردائی بدوش انداختہ و پیراہنی پوشیدہ و چہرہ نورانیہش مانند خورشیدی می درخشید و بوی خوشی از بدن مبارکش ساطع بود و آثار سجده در پیشانی مبارکش ظاہر بود وارد شد پس از اتمام طواف ارادہ فرمود تا استلام حجر فرماید مردم از ہیبت ولایتی وسطوت باطنی آنحضرت بہ ہراس افتادہ از کنار حجر پراکندہ شدہ حضرت با کمال آرامش با استلام حجر پرداخت .

ہشام از دیدن این پیش آمد سخت خشمناک شدہ و چون پلنگ تیر خوردہ از خشمگینی بخود می پیچید در اینحال یکی از شامیان از ہشام پرسید این مرد کیست کہ مردم از او بہ سختی در ہراس افتادہ و از اطراف حجر بہ خاطر آسودہ خاطری او دور گردیدند ؟

ہشام برای اینکہ مبدا شامیہا بہ آنحضرت توجہ کنند اظهار بی اطلاعی کرد . فرزدق کہ در آنجا حضور داشت گفت لیکن من او را می شناسم ، شامی پرسید ای ابو فراس آن مرد کیست ؟ فرزدق قصیدہی زیر را بالبداہہ انشاد کرد .

هذا الذی تعرف البطحاء و طاتہ
والبیت یعرفہ والحل والحرم
هذا بن خیر عباد اللہ کلہم
هذا التقی النقی الطاہر العلم

هذا على ، رسول الله والديه
 اذا راته قريش قال قائلها
 يرمى الى ذروه العز الذي قصرت
 يكاد يمسكه عرفان راحته
 يغضى حياء و يغضى من مهابته
 ينشق نور الهدى عن نور غرته
 بكفه خيزران ريحه عبق
 مشتقه من رسول الله نبوته
 حمال اثقال القوام اذا فدحوا
 هذا ابن فاطمه ان كنت جاهله
 الله فضله قد ما و شرفه
 من جده دان فضل الانبياء له
 عم البريه بالاحسان فانقشعت
 كلتا يديه غياث عم نفعهما
 سهل الخليقه لا تخشى بوادره
 لا يخلف الوعد ميمون نقبته
 من معشر حبههم دين و بغضهم
 يستدفع السوء والبلوى بحبههم
 مقدم بعد ذكر الله ذكرهم
 ان عد اهل التقى كانوا ائمتهم
 لا يستطيع جواد بعد غايتهم
 هم الغيوث اذا ما ازمه ازمته
 يابى لهم ان يحل الدم ساحتهم
 لا يقبض العسر بسطا من اكفهم
 اى الخلائق ليست فى رقابهم
 من يعرف الله يعرف اوليه ذا

امست بنور هداه تهتدى الامم
 الى مكارم هذا ينتهى الكرم
 عن نيلها عرب الاسلام والعجم
 ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم
 فلا يكلم الا حين يبتسم
 كالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم
 من كف اروغ فى عرينه شم
 طابت عناصره والخيم والشيم
 حلوا الشمائل تحلو عنده النعم
 بجده انبياء الله قد ختموا
 جرى بذاك له فى لوحه القلم
 و فضل امته دانت له الامم
 عنها الغمامه والاملاق و العدم
 يستوكفان و لا يعرو هما عدم
 تزينه خصلتان الخلق والكرم
 رحب الفناء اريب حين يغترم
 كفرو قريههم منجى و معتصم
 و يسترب به الاحسان والنعم
 فى كل حال و مختوم به الكلم
 او قيل من خير خلق الله قيل هم
 و لا يدانيهم قوم و ان كرموا
 و الاسد اسد الشرى والباس محيدم
 خيم كريم و ايد بالنداهضم
 سيات ذلك ان اثروا و ان عدموا
 لا وليه هذا اولسه نعم
 فالدين من بيت هذاننا له الامم

در بعضی از نسخه‌ها اشعار زیر را از قصیده مزبور میدانند .

بیوتهم فی قریش یستضاء بها
فجده فی قریش فی ارومتها
بدر له شاهد والشعب من احد
و خیبر و حنین یشهدان له و
مواطن قد علت فی کل نائبه
بطوریکه از برخی از نسخه‌های رجال کشی نقل شده مطلع قصیده چنین است :

یا سائلی این حل الجود والکرم
هذا الذی احمد المختار والده
هذا الذی عمه الطیار جعفروال
هذا ابن سیده النسوان فاطمه
و لیس قولک من هذا بضائره
ما قال لاقط الا فی تشهده

فی التائبات و عندالحکم ان حکموا
محمد و علی بعده علم
والخندقان و یوم الفتح قد علموا
و فی قریظه یوم صیلم قیم
علی الصحابه لم اکتم کما کتموا
عندی بیان اذا طلابه قدمسوا
صلی علیه الهی ماجری القلم
مقتول حمزه لیث حبه قسم
و ابن الوصی الذی فی سیفه نغم
العرب تعرف من انکرت والعجم
لولا التشهد کانت لائه نعم

برخی گفته‌اند اصل قصیده بیست و شش بیت بوده مابقی آن الحاقی است .
راوی گفته هشام از استماع این قصیده که کاملاً برخلاف انتظارش بود سخت ناراحت
شده دستور داد فرزدق را در عسفان واقع در میان مکه و مدینه زندانی کردند .
حضرت علی بن الحسین (ع) که از پیش‌آمد او اطلاع حاصل کرد دوازده هزار درهم
برای او فرستاده همراه با آن پوزش خواسته .

ای بوفراس هرگاه بیش از این در اختیار ما بود بتو ارزانی میداشتیم .
بوفراس مبلغ مزبور را نپذیرفته پیام داد ای پسر رسولخدا قصیده را سرودم مگر
اینکه خدا و رسول او را در چنان حالی که هشام اظهاربی‌اطلاعی کرد کاملاً خشمناک یافتیم .
حضرت علی بن الحسین مبلغ مزبور را بار دیگر برای او فرستاده پیام داد بحقی که
بر تو دارم مبلغ مزبور را بپذیر زیرا خدای متعال از موقعیت و آهنگ تو باخبر است و میدانند
بچه نیتی این قصیده را سرودهای و ما آنچه را اعطا کرده‌ایم باز نمیگیریم .
فرزدق پذیرفت ، نگارنده گوید پیش از این ذکر شد جامی قصیده مزبور را در سلسله
الذهب به پارسی برگردانیده مناسب است ترجمه‌ی او را که شاهکار استاد ادبیات تازی و

پارسی و موقعیت او از همه لحاظ علم و ادب و عرفان مشهور است ذیلاً آورده تا مطلب را تکمیل کرده و ترویجی از او نیز شده باشد.

وی تمام جریان را در ضمن اشعار زیر چنین آورده.

پور عبدالملک بنام هشام
میزد اندر طواف کعبه قدم
استلام حجر ندادش دست
ناگهان نخبه‌ی نبی و ولی
در کساء بها و حلہ‌ی نور
هر طرف میگذشت بهر طواف
زد قدم بهر استلام حجر
شامی کرد از هشام سؤال
از جهالت در آن تعلق کرد
گفت شناسمش ندانم کیست
بو فراس آن سخن‌ور نادر
گفت من می‌شناسمش نیکو
آنکس است این که مکہ و بطحا
حرم و حل و بیت و رکن و حطیم
مروه سعی و صفا حجر عرفات
هریک آمد بقدر او عارف
قره العین سیدالشہد است
میوه باغ احمد مختار
چون کند جای در میان قریش
کہ بدین سرور ستوده‌شیم
ذروہی عزتست منزل او
از چنین عز و دولت ظاہر
جدا و را بہ مسند تمکین

در حرم بود با اہالی شام
لیکن از ازدحام اہل حرم
بہر نظارہ گوشہ‌ای بنشست
زین عباد بن حسین علی
بر حریم حرم فکند عبور
در صف خلق میفتاد شکاف
گشت خالی ز خلق راہ گذر
کیست این با چنین جلال و جمال
وز شناسائیش تجاہل کرد
مدنی یا یمانی یا مکیست
بود در جمع شامیان حاضر
زو چہ پرسی بسوی من کن رو
زمزم و بو قبیس و خیف و منا
ناودان و مقام ابراہیم
طیبہ و کوفہ کربلا و فرات
بر علو مقام او واقف
زہرہ شاخ دوحہ زہر است
لالہ راغ حیدر کرار
رود از فخر بر زبان قریش
بنہایت رسیدہ فضل و کرم
حامل دولتست محمل او
ہم عرب ہم عجم برو قاصر
خاتم انبیاست نقش نگین

لایح از روی او فروغ هدی
 طاعتش آفتاب روز افروز
 جدا و مصدر هدایت حق
 ز حیا نایدش پسندیده
 خلق از او نیز دیده خوابانند
 نیست بی سبقت تبسم او
 در عرب در عجم بود مشهور
 همه عالم گرفت پرتو خور
 شد بلند آفتاب بر افلاک
 بر نکو سیرتان و بدکاران
 فیض آن ابر بر همه عالم
 هست از آن معشر بلند آئین
 حب ایشان دلیل صدق و وفاق
 قربشان پایه علو و جلال
 گر شمارند اهل تقوی را
 اندر آن قوم مقتدا باشند
 گر بپرسد ز آسمان بالفرض
 بر زبان کواکب و انجم
 هم غیوث الندی اذا و هبوا
 ذکرشان سابق است در افواه
 سر هر نامه را رواج فزای
 ختم هر نظم و نثر را الحق
 چون هشام آن قصیده غرا
 کرد از آغاز تا به آخر گوش
 بر فرزدق گرفت حالی دق
 ساخت در چشم خویش

فایح از خوی او شمیم وفا
 روشنائی فزای ظلمت سوز
 از چنان مصدری شده مشتق
 که گشاید بروی کس دیده
 کز مهابت نگاه نتوانند
 خلق را طاقت تکلم او
 کو مدانش مغفلی مغرور
 گر ضریر ندید از آن چه ضرر
 بوم از آن گرنیافت بهره چه باک
 دست او را بر موهبت باران
 گر بریزد نمی نگردد کم
 که گذشتند ز اوج علیین
 بغض ایشان نشان کفر و نفاق
 بعدشان مایه عتو و ضلال
 طالبان رضای مولا را
 و اندر آن خیل پیشوا باشند
 سائلی من خیار اهل الارض
 هیچ لفظی نیاید الا هم
 هم لیوث الثری از انهبوا
 بر همه خلق بعد ذکر اله
 نام ایشانست بعد نام خدای
 باشد از یمن نامشان رونق
 که فرزدق همی نمود انشا
 خورش اندر رگ از غضب زد جوش
 همچو بر مرغ خوشنوا عقق
 حبس بنمود بهر آن کارش

اگرش چشم راست بین بودی
دست بیداد و ظلم نگشادی
قصه مدح بوفراس رشید
از درم بهر آن نکو گفتار
بوفراس آن درم نکرد قبول
بود از آنمدح نی نوال و عطا
قلته خالصا لوجه الله
قال زین العباد والعباد
زانکه ما اهل بیت احسانیم
ابر جودیم بر نشیب و فراز
آفتابیم بر سپهر عالا
چون فرزدق بآن وفا و کرم
از برای خدای بود و رسول

راست کردار و راست دین بودی
جای آن حبس خلعتش دادی
چون بدان شاه حق شناس رسید
کرد حالی روان ده و دوهزار
گفت مقصود من خدا و رسول
زانکه عمر شریف را ز خطا
لالان استفیض ما اعطاه
ما نودیه عوض لا یبرداد
هرچه دادیم باز نستانیم
قطره از ما بما نگردد باز
نفتد عکس ما دگر سوی ما
گشت بینا قبول کرد درم
هرچه آمد ازو چه رد چه قبول

فرزدق در زندان به نکوهش از هشام می پرداخت از جمله نکوهشهای او که به قول فردوسی ره:

چو شاعر برنجد بگوید هجا
دو شعر زیر است:

بماند هجا تا قیامت بجا

اتحبسنى بین المدینه و التی
یقلب راسا لم یکن راس سیدی

الیها قلوب الناس تهوی منیبها
و عینا له حولاء باد عیوبها

مرا در عسفان که واقع میان مدینه و مکه است که همه دلها بدانجا متوجهاند زندانی کرده سری را آزرده میسازی که سر بزرگواری نمیباشد و چشمی را می بندی که احوال است « عیبش هویدا میگردد این دو شعر که باور رسید از زندان اخراجش نمود .

گویند پس از آنکه هشام ، فرزدق را زندانی کرد و دستور داد نامش را از جیره خواران بیت المال محو سازند و مدت زندانش بطول انجامید و او را تهدید بقتل کردند از این پیش آمد بحضور مبارک حضرت سجاد (ع) شکایت کرد حضرت علی بن الحسین برای نجات او دعا کرد از زندان رها شد آنگاه که حضور مبارک شرفیاب شد بعرض رسانید نام مرا از پرونده‌ی

جیرہ خواران بیت المال زدودہ اند .

امام (ع) پرسید چه مقدار از بیت المال حقوق میگرفتی؟ مبلغی را نام برد، امام (ع) باندازهی حقوق چهل سال بعد از این او را اعطا کرده فرمود هرگاه میدانستم به زیادتر از این مدت نیازمند بودی بیشتر بتوا اعطا میکردم .

بطوریکه امام (ع) پیشبینی فرموده چهل سال پس از آن زنده بود و از عطائیه امام (ع) کمال بهره‌وری داشت و اصولا به بیت المال و امثال آن نیازمند نگردید .

بدیهی است پیشبینی مزبور یکی از معجزات آن سرور بود چنانچه رهائی فرزندق از زندان هشام با آنکه از نظر وی مهدور الدم بوده نیز معجزه‌ی دیگری برای آن مقام محترم میباشد .

از وضع فرزندق و حضور در نزد هشام هویدا است فرزندق قصیده‌ی مزبور را مرتجلا و بالبداهه سروده زیرا موقعیتی برای اندیشه و دقت کامل نداشته درعین حال کمال فصاحت و شیوایی در آن بکار برده شده تا بحدیکه سرودن مثل آن از همگان بظهور نخواهد آمد در یکی از کتابها نوشته جارالله زمخشری اظهار داشته اخیرا فرزندق سوگند یاد کرد لب بسرایندگی نگشاید و بتلاوت قرآن پردازد متاسفانه از سوگند خود دست برداشت و ایندو شعر را سرود .

الم ترنی عاهدت ربی و اننی

لیبعن رتاج قائما و مقام

علی حلفه لا اشم الدهر مسلما

و لا خارجا من فی زد و کلام

مگر بیاد نداری در میان در کعبه و مقام ابراهیم سوگند یاد کردم پس از این درهمه‌ی مدتی که در دنیا باشم از مسلمانی نکوهش ننمایم و سخن بیهوده از دهان من بیرون نیاید .

مبرد موضوع مزبور را تصدیق کرده و اظهار داشته این شعر نیز از ابیات اشعار فوق

است .

اطعتک یا ابلیس تسعین حجه

فلما انقضی عمری و تم تمامی

ای شیطان نود سال از تو پیروی کردم و چون عمر من سپری شد و پرونده‌ی زندگیم

بانجام رسید .

سیوطی در شرح شواهد مغنی به احوال فرزندق اشاره کرده مینویسد شعر ذیل از آثار

فرزندق است .

اذا قيل اي الناس شر قبيله
اشارت كليب بالاكف الاصابع
هرگاه بپرسند کدام قبيله از همه بدتراند دستان و انگشتان به قبيله كليب اشاره
خواهند كرد .

و افزوده اين شعر بيتي از قصيده مايست كه فرزدق بدون سابقه در نكوهش و هجو جرير
گفته و يا ممكن است در پاسخ از قصيده جرير كه بهمين روى سروده گفته باشد .
آغاز قصيده مزبور فرزدق با اين شعر شروع ميشود :

و منا الذى اختير الرجال سماحته
و خيرا اذاهب الرياح الزعازع
و منا الذى اعطى الرسول عطيته
اسارى تميم والعيون دوامع
و منا الذى يعطى المئين ويشتري
العوالى و يعلو فضله من يدافع
تا گويد :

اولئك آبائى فجئنى بمثلهم
اذا جمعنا يا جريرالمجامع

ما همان مردمى هستيم كه مردان را از سخاى خود بهره‌مند ميسازيم و مانند بادهاى
سخت دست ما در حركت است ما همان مردمى هستيم كه رسولخدا در آنهنگام كه همه
چشمها گريان بوده اسيران بنى تميم را مشمول توجهات خود قرار داد ما همان مردمى
هستيم كه صدها دينار مى پردازيم و نيزه‌هاى تيز مى خريم و اهميت خود را بر دشمنان
هويدا مى نمايم از اين نقطه نظر برتر از همگانيم ، آرى اينان پدران من اند و هرگاه محافل
عمومى ما را مورد توجه قرار دهند در مقام مباحثات بچنين پدرانى مى بالم .

سيوطى گويد اختيارالرجال بنا بقول ابن الشجرى در امالى منصوب به نزع خافض
است مانند قول خدايمتعال و اختار موسى قومه و سيويه همين شعر را براى منصوب مزبور
شاهد آورده ، وى پس از شرح ابيات مزبور مينويسد اشارت كليب كلمه كليب مجرور بحرف
جراست در حاليكه جار حذف شده و مجرور بحالت جرباقى مانده و تقدير آن الى كليب
برفح خوانده و كلمه‌ى هذه را تقدير گرفته و از مصنف در شرح شواهدش نقل كرده است .
چنين است اشارت الى كليب بالاكف بالاصابع در اينصورت جار حذف شده و كلام مقلوب
گرديده يعنى فاعل مفعول و مفعول فاعل قرار گرفته و ديگران اظهارات ديگر کرده‌اند .

و در ضمن فائدهاى مينويسد نام فرزدق همام و پدرش غالب بن صعصعه بن ناجيه و
بالاخره دوازده تن از نياى او را كه به تميم سر سلسله عرب ميرسد نام برده و افزوده

فرزدق از علی بن ابیطالب (ع) و حسین (ع) و ابوهریره و ابن عمرو ابوسعید و طرماح شاعر روایت کرده و کمیت شاعر و مروان اصغر و خالد حذاء و اشعث بن عبدالملک و صعق بن عبدالملک و صعق بن ثابت و فرزندش لبطه بن فرزدق و نواده اش اعین بن لبطه از او روایت کرده اند وی بر ولید و سلیمان وارد شد و از آنها ثناگستری نمود .

کلبی گفته به بارگاه معویه نیز حضور یافته ذهبی این قول را نپذیرفته .

ابن درید درباره ی قیافه فرزدق گفته نامبرده درشت چهره و ترش روی بود بهمین مناسبت او را فرزدق که نام گرده ی نان در تنور افتاده است نامیده اند .
جمعی در طبقات خود فرزدق را از طبقه ی نخستین سرایندگان اسلامی قلمداد کرده است .

ابوعمر و گفته سروده های سه تن از سرایندگان اسلامی شبیه به سه تن از سرایندگان جاهلیت است فرزدق به زهیر جریر به اعشی ، اخطل به نابغه و شعر فرزدق را بدانجهت همتای با زهیر دانسته که سرودن مانند آن برای دیگران در کمال رنج و صعوبت بود .
یونس فرزدق را بر جریر برتری میداده و اظهار میداشته در اسلام و جاهلیت هیچ دو شاعری در صدد هجو یکدیگر بر نیامدند مگر یکی از آن دو بر دیگری چیره شد بغیر از فرزدق و جریر که مدت سی سال به نکوهش از یکدیگر پرداختند و بالاخره هیچیک بر دیگری چیره نگردید .

ابوعمر و بن علا گفته بیابان نشینی شهرنشین نشد مگر اینکه اصالت زبان خود را از دست داد با استثنای روبه و فرزدق که در نتیجه شهرنشینی اصالت زبان خود را حفظ کردند .
ابن شبرمه گفته فرزدق از همه مردمان سراینده تر بود .
ابوالفرج اصفهانی در آغانی از یونس نقل کرده هرگاه فرزدق بوجود نمی آمد یک سوم واژه تازی از میان رفته بود .

جاحظ گفته فرزدق زن دارو زاسی بود اتفاق نیفتاد یک شعر پسندیده در صفات زنان و اظهار فریبندگی به آنان و یا در باره ی عشق و شور گفته باشد بخلاف جریر که بی نهایت به آنان علاقمند بوده و از آنها به نیکی یاد میکرد و از همه بهتر نسیب و تشبیب را در باره ی آنان میگفت .

ابوعمر و گوید در هنگام احتضار به بالین فرزدق حضور یافتم هیچ محتضری را مانند

او در کمال وثوق بخدا ندیدم و وفات او در آغاز سال ۱۱۰ هجری اتفاق افتاد
 طولی نکشید جریر از یمامه وارد شد مردم گرد او را گرفته وی را مانند زمانهای پیش
 ندیده چنانچه شعری نخواند و اظهاری نکرد .
 رفتار جریر که کاملاً بی سابقه بود مرا برآن داشت که علت نگرانی و ناراحتی را از او
 بپرسم ؟ وی پاسخ داد خدایمتعال با مرگ فرزدق آتش شور مرا خاموش ساخت و اشک چشم
 مرا جاری نموده و مرگ مرا نزدیک فرموده سپس به یمامه بازگشت و ماه رمضان همانسال خبر
 مرگ او را شنیدم .

برخی گویند جریر و فرزدق سال ۱۱۱ و یا سال ۱۱۴ هجری درگذشتهاند .
 ابن عساکر بسند خود از ابوالهثیم غنوی نقل کرده هنگامیکه فرزدق درگذشت جریر
 گریست باو گفتند بر مردی میگویی که مدت چهل سال اوترا و تو او را هجو میکردی؟ جریر
 گفت از کنار من دور شوید بخدا سوگند هیچ دو مردی به هجو یکدیگر نمی پردازند و هیچ
 دو قوچی یکدیگر را هدف شاخ خود قرار نمی دهند که یکی از این دو بمیرد مگر اینکه آن
 دیگر بزودی خواهد مرد ، تصادفاً چهل روز فاصله نشد جریر نیز درگذشت .
 صعصعه جد فرزدق از پیشینیان یاران رسول اکرم (ص) بود و از آنحضرت (ص) روایت
 کرده و او دخترانی که باید زنده بگور شوند می خرید و بدینوسیله از مرگ حتمی برخلاف
 خواست خدا نجات میداد ابن منده و ابن ابی الدنیا و ابن عساکر از مغیره روایت کرده اند
 در میان اشراف و سرشناسان بادیه نشین کسیکه دیندارتر از صعصعه جد فرزدق باشد
 وجود نداشت و نامبرده همان کسی است که هزار تن دختر زنده بگور را نجات داد و بر هزار
 اسب سوار شد و او همانکسی است که فرزدق بدو می بالد و میگوید :

وجدی الذی منع الوائدات و احیی الوئید فلم یوید

جد من آنکسی است که مادران را از زنده بگور کردن فرزندانشان باز می داشت
 دختران زنده بگور را احیا کرد پس زنده بگور نشدند و جد دیگرش محمد بن سفیان یکی از
 مردمی است که در جاهلیت بنام محمد خوانده شده .

آمدی در موفتلف و مختلف ضمن بحث از سراینندگان اظهار داشته ابوالفرزدق عجیر
 بن عبدالله سلولی از سراینندگان و از آزارشدگان بنی هلالست .

در جای دیگر ابن عساکر از محمد بن اسحق و شاء نحوی نقل کرده برخی از راویان اشعار اظهار داشته کثیر در صفت جمال محبوب توانا بود و جریر در هجاء و اخطل در ثنا گستری فرزندق در فخریه و مباحات .

در جای دیگر گفته ثعلب در شرح دیوان زهیر اظهار داشته ابوقیس عنبری از عکرمه بن جریر نقل کرده از پدرم پرسیدم سراینده‌ترین مردم کیست؟ گفت زهیر سراینده‌ترین سراینندگان جاهلیت بود گفتم در اسلام چه کسی است پاسخ داد فرزندق زیرا او چشمه‌ی جوشان شعر است ، گفتم درباره‌ی اخطل چه میگوئی؟ گفت او طبعی رسادارد و از شهریاران بخوبی ثناگستری میکنند و در ستایش از اوصاف شراب کاملا مهارت دارد گفتم بنابراین صفتی برای خود باقی نگذاردی ، گفت دست از من بدار که من سراینندگان را به طرز بی سابقه‌ای نحر کرده‌ام .

زهیر بن ابی سلمی بضم سین ربیعہ بن ریاح بن مره بن حرث یکی از سراینندگان بنام عربست عمر بن خطاب هیچیک از سراینندگان را بر او مقدم نمیداشت .

زهیر پدر کعب بن زهیر صحابی مشهور و سراینده قصیده بانس سعاد است که در مدح رسول خدا (ص) سروده و ابن هشام نحوی و دیگران آنرا شرح کرده‌اند .

کعب بن زهیر از طرف رسول خدا (ص) تهدید بقتل شده بود و مخصوصا پیمبر فرموده بود هر کجا بوی دست پیدا کنند او را بکشند کعب پس از آنکه ایمان آورد قصیده‌ی مزبور را سروده و آنرا وسیله‌ای قرار داده تا از کشته شدن نجات پیدا کند و قصه‌اش مشهور است .
از اشعار زهیر است :

و لا تكثر علی ذی الضغن عتبا	و لا ذکر التجرم للذنوب
و لا تستله عما سوف یبدی	و لا عن عیبه لك بالمغیب
متی تک فی صدیق او عدو	تخبرک الوجوه عن القلوب

شخص حسود را بی اندازه مورد عتاب قرار مده و از جریمه گناهان سخن مگو و از آنچه بزودی هویدا میگردد نپرس و از عیب نهفته بازجوئی مکن و دوست و دشمن را از رنگ رخسار بشناس که رنگ رخساره خبر میدهد از سر ضمیر .

از آغانی از ابن اعرابی نقل شده بهره‌ی خاصی که زهیر از شعر برده بوده هیچیک از شعراء چنان بهره‌وری را نداشتند .

پدر زهیر و دائیش و خواهرش و دو فرزندش کعب و بجیر و خواهرش خنساء همگی شاعر بودند .

ابراهیم بن محمد زهری گفته رسولخدا (ص) زهیر را در حالی که صد سال از عمرش گذشته بود ملاقات کرده فرمود پروردگارا مرا از شر شیطان طبع او محفوظ بدار از آن به بعد تا مرد شعری بزبان او جاری نشد .

خواهرش خنساء در سوگ او گفت :

و لا یغنی توفی المرء شیئا
اذالافی منیتہ فامسی
و لا تاه من الایام یوم
و لا عقد التمیم و لا الغضار
یساق به وقد حق الجدار
کما من قبل لم یخلد قدار

از مرگ آدمی چیزی جلوگیری نمی کند و تعویذی مانع از مرگ او نمیشود هرگاه مرگ او فرا رسد او را بگورستان برده و در زیر خاک می سپارند و یکی از روزها که روز مرگ است باید دریابد چنانچه پیش از این قدار بن سالف پی کننده ی ناقه ی صالح آنروز را دریافت در جای دیگر بنقل از ابن عساکر از اصمعی روایت کرده از بشار اعمی پرسیدم سراینده ترین مردم کیست؟ پاسخ داد اظهار نظر مردم در این باره مختلف است بصریها معتقداند امرؤ القیس و طرفه بن عبد سراینده ترین سراینده گانند کوفیها میگویند بشر بن ابی حازم و اعشی همدانی از همه سراینده ترند حجازیها معتقداند نابغه و زهیر از همه در سراینده گی مقدم ترند شامیها میگویند جریر و فرزدق و اخطل اشعر سراینده گانند لیکن اخطل در سراینده گی به پایهی آندو نمیرسد، پرسیدم جریر شاعرتر است یا فرزدق؟ پاسخ داد جریر در مرثیه سرائی استاد است چنانچه با شعر جریر براندوهها و حتی بر همسر فرزدق سوگواری کردند .

ابن عساکر از ابراهیم بن نافع روایت کرده فرزدق بحضور ولید بن عبدالملک رسیده ولید از او پرسید سراینده ترین مردم کیست؟ پاسخ داد من در سراینده گی از همه مقدم ترم پرسید آیا از خود سراینده تری هم سراغ داری؟ گفت خیر، در عین حال دو جوانی از بنی عدی هستند که بر پشت شتران می نشینند و بیایانها را پشت سر می گذارند آنان سراینده تر از من اند .

پس از این جریر بحضور او رسید همان سؤال را از او کرد او هم همان پاسخ را داد سپس ذوالرمه وارد شد از او پرسید وای بر تو تو از همه در سراینده گی استادتری؟ جواب داد

نہ بلکہ جوانی است از مردم بنی عقیل بنام مزاحم کہ در بیابانها بسر میبرد اشعار وحشی و بی سابقهای میگوید کہ ما نمیتوانیم مانند آنها را بسرائیم ، انتھی .

مؤلف کشکول مینویسد روزی فرزدق بہ زیاد اعجم کہ مشغول سرایندگی بود گذشتہ فرزدق گفت تکلمت یا اغلف؟ ای ختنہناشدہ باز مشغول سخنوری هستی؟ زیاد پاسخ داد چقدر شتابزدهای و نسبت بدانچہ مادرت بتواطلاع داده شتاب میکنی ، فرزدق تصدیق کردہ گفت آری این جواب ساکتکنندہایست ،

در کشکول نقل شدہ مردی بفرزدق گفت از چہ وقت سابقہ زنا و بی کرداری داری؟ پاسخ داد از موقعی کہ مادرت مردہ .

گویند عدہای از اسیران رومی را بحضور سلیمان بن عبدالملک آوردہ فرزدق همانموقع حاضر بود سلیمان خطاب بہ فرزدق گردن یکی آنها را بزنی ، فرزدق استعفا خواست ، سلیمان او را عاف نداشت و دستور داد شمشیر کندی کہ شایستہی بریدن نمیباشد بہ وی بدهند ، فرزدق گفت با شمشیر ابورغوان ، شمشیر مجاشع را خواہم برید ، مرادش شمشیر خودش بود و افزود با چنان شمشیر کندی گردن ستمگر یا پسر ستمگر را باید برید سپس شمشیر را گرفتہ بجانب آن اسیر حملہ کرد تصادفا شمشیر خطا نمودہ سلیمان و اطرافیان او خندیدند ، فرزدق گفت :

ایعجب الناس ان اضحکت سیدہم
لم ینب سیفی من رعب ولادہش
ولن یقدم نفسا قبل میتتہا
خلیفہ اللہ یستقی بہالمطر
عنالاسیر ولکن اخرالقدر
جمع الیدین و لا صمامہالذکر

آیا مردم بشگفت می آیند از اینکه بزرگ آنها را خنداندم آری خلیفہای را بہ خندہ آوردم کہ بوسیلهی آن از ابر باران می طلبند گمان نکنید شمشیر من از وحشت و ہراسی از اسیر خطا کرد بلکہ قضای الہی مرگ او را بتاخیر انداخت زیرا تا زمان مرگ فرانسہ دست و شمشیر فولادین قدرت اقدام بہیچ کاری را ندارند .

سپس شمشیرش را در غلاف گذارده گفت :

ما ان یعاب سید اذا صبا
ولا یعاب صارم اذا نبی
ولا یعاب شاعر اذا کبیا

بزرگی کہ عاشق پیشہ باشد یا کارہای کودکانہ نماید مورد ملامت قرار نمیگیرد و شمشیر

برندهای که خطا کند مورد سرزنش نباشد و شاعری که از کار افتد معیوب قلمداد نگردد .
سپس در محل خود نشسته گفت گویا می بینم جریر پسر مزبله داری مرا با این شعر
هجو خواهد نمود و گفت :

بسيف ابی رغوان سيف مجاشع ضربت و لم تضرب بسيف بن ظالم
با شمشیر ابورغوان که شمشیر مجاشع است او را از پای در آوردی و با شمشیر پسر
ستمگر به قتل او دست نیالودی .

پس از این از بارگاه سلیمان بیرون رفت .

فاصله ای نشد جریر وارد شده پیش آمد را بدون شعر آخری با اطلاع اورسانیدند وی
با آنکه از همه جا بی خبر بود شعر آخری را انشاد کرد ، سلیمان از این اتفاق سخت بشگفت
آمد .

پس از این جریر خطاب به سلیمان گفت هرگاه فرزددق پسر آهنگر اطلاع پیدا می کرد
میگفت :

ولا نقتل الاسرى و لكن نفكهم اذا اثقل الاعناق حمل المنعالم
ما اسیران را نمی کشیم ولیکن هرگاه زنجیر اسیری و پرداخت دین گردن آنها را
سنگین بار نماید آنها را آزاد می سازیم .

هنگامیکه فرزددق اطلاع پیدا کرد گفت :

كذاک سیوف الہند تنبوا اصاباتہا و تقطع احياناً مناط التمايم
فلا نقتل الاسرى و لكن نفكهم اذا اثقل الاعناق حمل المغارم
و هل ضرب بالرومی جاعلہ لكم ابا عن کليب او اخا مثل دارم
همچنانکه شمشیر من خطا کرد شمشیرهای هندی خطا میکنند و گاهی هم گردنهای را که
محل بستن تعویذ است میبرند بنابراین خوی ما نیست که اسیران خود را بکشیم بلکه آن
را بخصوص هرگاه گردن آنها گران بار باشد رها میکنیم و هرگاه اسیر رومی را گردن میزد
پدري بجای کليب برای شما بوجود میآورد یا برادری برای من مانند دارم .

مؤلف گوید ما در ذیل احوال فرزددق به بخشی از احوال و لطائف او اکتفا نمودیم و
از اشعار او تنها به قصیده ای که مشارالیه در ستایش از مقام محترم حضرت سجاد (ع) نمود
قناعت کردیم و برآستی اطمینان داریم هربیت از قصیده ی مزبوره ی او همتای با تمام قصائدی

است که به صورتهای مختلف انشاد کرده بلکه آنها که اهل حقیقت‌اند با شنیدن قصیده‌ی مزبور او توجهی به سایر آثار نظمی او نخواهند کرد زیرا علاوه بر فصاحت و شیوایی که در آن بکار برده با آنکه بالبداهه سروده از شرافتمندی و مقام ارجمندی که ممدوحش (ع) دارد اهمیت خاصی بآن قصیده داده و آنرا بتمام معنی از قصائدی که بمنظور ستایش از شراب و امور دیگر سروده و یا در ثناگستری از دنیاداران طبع آزمائی کرده مجزا و ممتاز میسازد .

و ما هم امیدواریم از برکات این قصیده غرا کمال بهره‌وری را بنمائیم و از طرف حضرت زهرای مرضیه بجوائز سامیه نائل گردیم .

(۱۷۸) ابوالقاسم فضل بن محمد بن علی بن فضل قصبانی نحوی بصری فضل و علمش بی‌نهایت بوده و پیشوای لغت بشمار می‌آمد و نیازمندان از اطراف به جانب او کوچ میکردند .

قصبانی از شاگردان حریری و خطیب تبریزی بوده و آثاری در نحو و حواشی برصاح و کتابی بنام امالی و دیگری بنام الصفوه در اشعار عرب بجای گذارده .
قصبانی سال ۴۴۴ هجری وفات یافته از اشعار اوست .

فی الناس من لا یرتجى نفعه الا اذا مس باضرار

كالعود لا تطمع فى ریحہ الا اذا احرق بالنار

در میان مردم افرادی وجود دارند که هیچگاه امید نفعی از آنها نخواهد بود مگر آن هنگام که احساس زیانی بنماید همچنانکه از عود طمع بوی خوشی نباید داشت مگر آنموقع که به آتش سوخته شود .

ابوالعباس فضل بن محمد بن یحیی یزیدی یکی از پیشینیان ادبا و عربی‌دانهای روزگار خود بوده .

مؤلف بغیه مینویسد یزیدی یکی از بزرگان عهد خود بوده و آثار دانشمندان و سراینندگان نامی را در محافل ادبی روایت میکرده و گروه بسیاری از مکتب او انتفاع میبردند . یزیدی سال ۲۷۸ (عرج) وفات یافت و احوال جد او در حرف یاء مذکور خواهد شد مؤلف گوید نامبرده در حرف یاء ذیل احوال نامبرده مینویسد .

ابومحمد یحیی بن مبارک بن مغیره عدوی یزیدی از نحویها و قاریها و لغویها و از موالیان بنوعدی بن منات بوده .

ابومحمد در بغداد میزیسته و از ابوعمرو و خلیل روایت میکرده و فن عربیت را از آن دو فرا گرفته و لغت و عروض را از خلیل بهره‌مند شده فرزندش محمد و ابوعبید و گروه بسیاری از او روایت کرده‌اند .

ابومحمد یکی از قاریان فصیح بود از لغت عرب و نحو اطلاع کامل داشت ابومحمد فرزندان یزید بن منصور حمیری را تادیب میکرد و بنام او شهرت پیدا کرد سپس به تعلیم مامون پرداخت .

روزی مامون بوی پیشنهاد کرد تا اگر نیازی دارد برآورد وی در پاسخ گفت : " لا وجعلنی الله فداک " حاجتی ندارم خدا مرا فدای تو گرداند ، مامون گفت خدا بتو خیر بسیاری عطا کند و او را در حالیکه بهتر از آن نبود در کمال تناسب آوردی ، زیرا گروا و وجعلنی را نگفته بود عبارت چنین میشد لا جعلنی الله فداک و چنان فهمیده میشد خدا مرا فدای تو قرار ندهد .

ابومحمد در فنون قرائت جانشین ابوعمرو علا شد و مختصری در نحو و کتابی در مقصور و ممدود و کتابی در نقط و شکل و کتابی در نوادر از آثار اوست .

ابومحمد در خراسان در سن هفتاد و چهار سالگی سال ۲۰۲ (رب) هجرت وفات یافت . و فرزندان و نوادگانش همه از دانشمندان و در طبقات ادبا و قراء بحساب می‌آیند مؤلف گوید ذیل احوال ابو عبدالله محمد بن عباس یزیدی برادرزاده وی به‌عده‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد .

(۱۷۹) قاضی فضل‌الله بن روزبهان بن فضل‌الله خنجی اصفهانی معروف به پاشا قاضی از دانشمندان معقول و منقول بود در فروع از ابوحنیفه و در اصول از امام پیروی میکرد و تعصبی خاص در مرام خود داشت و با اولیاء خدا کمال دشمنی و کینه‌توزی را بکار میبرد و با دوستان آنها بشدت هرچه تمامتری اظهار دشمنی میکرد .

قاضی کتب و رسائل چندی بجای گذارده از جمله المقاصد در علم کلام و ابطال الباطل در رد کشف‌الحق علامه حلی قده که آنرا بمنظور مخالفت با اهل سنت و اثبات عقائد شیعه تالیف نموده و کتاب پسر روزبهان را قاضی نورالله شوشتری شهید قدس سره مورد

نقض قرار داده و کتابی بنام احقاق الحق در رد یاوه‌گوئیهای وی تالیف نموده .
 قاضی شهید در کتاب خود بدین سبک عمل کرده نخست کلام مصنف را ایراد کرده
 و با جمله قال المصد رفعه‌الله معرفی نموده پس از آن یاوه‌سرائی پسر روزبهان را آورده و با
 جمله قال الناصب حفصه‌الله تعریف نموده در مرتبه سوم رد خود را متعرض شده کتاب احقاق
 الحق از بهترین آثار است که بمنظور رد یاوه‌سرائیهای مخالفان تالیف شده .
 سید نعمت‌الله جزائری قده بمناسبت یادآوری از کارهای ناپسندیده دانشمندان سنی
 مذهب و پیشوایان آنان مینویسد از جمله نامبردگان ناصبی متاخر قاضی حرمین شریفین
 که خود را از طرف مادر از بستگان میرسید شریف جرجانی و از طرف پدر فضل بن روزبهان
 معرفی کرده میباشد .

وی کتاب کشف الحق و نهج الصدق علامه حلی قده را بهزشت ترین وجهو ناستوده‌ترین
 رویه که شایسته هیچ خردمندی نمیباشد مورد تعرض قرار داده و بخيال خود ادله قاطعه
 علامه را مردود ساخته خداي‌متعال امام متبحر سید نورالله شوشتری را بر او و گفتارش مسلط
 فرموده و از یاوه‌سرائیهای او با کتاب احقاق الحق به نیکی پاسخ داده (۱) و من بهتر از آن کتاب
 در این خصوص ندیده و سراغ ندارم زیرا سید یاوه‌گوئیهای پسر روزبهان را از مطالب نهفته
 در کتابها و حدیثهای خود آنها پاسخ داده .

قاضی ، دختری داشت که بحد بلوغ رسیده بود شریفان مکه و دانشمندان حرمین
 شریفین (مکه و مدینه) ویرا خواستگاری کردند اظهار داشت دختر من همتائی ندارد زیرا
 پادشاه ایران هرچند علویست در عین حال از رافضیانست و سلطان روم اگرچه از اهل سنت
 است لیکن علوی نیست .

متأسفانه هنگامیکه قاضی بمردگان ماضی خود پیوست دخترش از صاحب علمای روزگار
 خود گوید و هر که میخواست میتواندست با در دست داشتن یکدرهم یا کمتر از آن ساعتی
 را با او هم بستر شود اللهم یا ستار استر ذنوبنا ولا نفضحنا عند خلفک فی الاخره وال دنیا
 یا ارحم الراحمین .

(۱) در قرن پیش سید میرحامد حسین در عیقات و در این عصر علامه امینی در الغدیر

همین شیوه را بخصوص امینی کاملاً رعایت نموده‌اند رحمهما‌الله

شیخ بهائی قده در ذیل اشعاری نامبرده را مورد اعتراض قرار داده گوید

کان فی الاکراد شخص ذوسداد
لم تجنب من نوال طالبا
بابها مفتوحه للداخلین
فهی مفعول بها فی کل حال
کان ظرفا مستقرا و کرهها
جائها بعض الیالی ذوامل
شق بالسکین فور اصدرها
مکن الغیلان فی احشائها
قال بعض القوم من اهل الملام
کان قتل المرء اولی یافتی
قال یا قوم اتركوا هذا العتاب
كنت لو ابقيتها فیما تريد
انها لو ما تذق حد الحسام
ایها الماثور فی قید الذنوب
انت فی اسرا الكلاب العاویه
کل صبح مع مساء لا تزال
من دوا النفس الكفور الجانبه
خلص الارواح من قید الهموم
فالبهائی الحزین الممتحن
مترجم اشعار ذیل را در ترجمه اشعار شیخ بهائی قده آورده .

بود در کردان یکی صاحب سداد
از عطائی هیچ ناکرد اجتناب
درب او بگشوده بهر داخلان
بوده او خفته همی در کل حال
فرج او از میل شد چون نارفت

امه ذات اشتهار بالفساد
لم تکفن من وصال راغبها
رجلها مرفوعه للفاعلین
دابها تمییز افعال الرجال
جاء زید قام عمرو ذکرها
فاعترها الابن فی ذاک العمل
فی محاق الموت اخفی بدرها
خلص الجیران من فحشائها
لم قتلت الام یا هذا الغلام
ان قتل الام شئی ما اتی
ان قتل الام ادنی للصواب
کل یوم قاتلا شخصا جدید
کان شغلی دائما قتل الانام
ایها المحروم من سر الغیوب
من قوی النفس النفور الغاویه
من دواعی النفس فی قیل وقال
قتل کردی لام زانیه
اطلق الاشباح من اسر الغموم
من دواعی النفس فی اسر المحن
مادرش مشهور بودی بر فساد
از وصالی کم شدی در پیج و تاب
پای او بگشاده بهر فاعلان
کار او تمییز افعال رجال
ذکر او زید آمد و پس عمرورفت

در یک از شبها فقیری بینوا
 بی محابا پور آنزن از کمین
 کرد امعائش برون آندم جوان
 کرد پرسش زو یکی ز اهل ملام
 بهتر آن کو مرد وارد را کشی
 گفت برهانیدم اینک زین عتاب
 گر مراو را زنده می بگذاشتم
 گرنه دیدی ضرب تیغم این زمان
 ایکه هستی مر گناهان را اسیر
 ایکه در چنگ سگانی مبتلا
 بامداد و شام ای بی مال و حال
 بود قتل کرد مام بدگهر
 روح را از بند غم آزاد کن
 خود بهائی حزین ممتحن
 ساعدی کو خود سراپا شهوتست
 چون شتر یک غاز باشد قیمتش
 (۱۸۰) ابوعلی فضیل بن عیاض کوفی .

شیخ ابواحمد نیشابوری در رجال خود مینویسد فضیل بن عیاض اصلا از مردم کوفه بود لیکن در سمرقند بدنیا آمده و در ابیورد نشو و نما یافته و او را بنواحی مرو یا بلخ نسبت داده اند .

فضیل از اولین طبقه‌ی عارفان و از رجال موثق این خاندانست .
 صوفیان او را از پارسایان بنام خود نامبرده و برای او کرامات و مقاماتی قائلند .
 هنگامی رشید او را برای تصدیق و اعتراف بمقام ولایت حضرت موسی بن جعفر (ع) بحضور خود خواند .

در رساله قشیریه اظهار شده فضیل اصلا خراسانی و از مرواست و بعضی گویند در سمرقند متولد شده و در ابیورد نشو و نما کرده و در مکه در ماه محرم سال ۱۸۲ (قفر)

وفات یافته است .

سید عیناثی که شرح حالش در باب میم ذکر خواهد شد در کتاب موعظه مشهورش ذیل آیه شریفه و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الكتاب لا یغادر صغیره ولا کبیره الا احصیها اهل محشر میگویند وای بر ما عجب پرونده ایست کلیه کارهای خورد و کلان ما را بشمار آورده .

در کشف از ابن عباس نقل کرده مراد از صغیره لبخند است و مراد از کبیره قهقهه گاست (مراد نمونه‌ای از دو مرتبه صغیره و کبیره است) .

از فضیل روایت کرده هرگاه نامبرده آیه شریفه را تلاوت میکرد اظهار میداشت بخدا سوگند اهل محشر بیش از رسیدگی به گناهان کبیره از گناهان صغیره خود به ناله می‌آیند . پس از این سید مذکور افزوده فضیل بن عیاض از مردم طالقان واز دهنشینان فندیینی بوده (۱) و پارسای بنامست در آغاز کارش در میان ابیورد و سرخس راهزنی میکرد و در همان اوقات دلداده دختری شد شب هنگامی از دیوار معشوقه بالا میرفت تا ساعتی را با او به خوشی بگذرانند در آنحال آوازی شنید که کسی این آیه را تلاوت میکند .

الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله .

آیا هنوز آن هنگام نرسیده که دل‌های مؤمنان در برابر یاد خدا افتاده شوند فضیل سخت تحت تاثیر قرار گرفته عرضه داشت آری ای پروردگار هم‌اکنون آنهنگام فرا رسیده است "یارب قد آن" .

فضیل بلافاصله از دیوار بزیر آمده وارد خرابه‌های شد قافله‌های را در آنجا دید برخی گفتند حرکت کنیم و خود را بمنزل دیگر برسانیم بعضی گفتند همین جا بمانیم بامداد حرکت کنیم زیرا فضیل در راه است و ممکن است سر راه بر ما بگیرد ، فضیل که این ناراحتی را از آنان احساس کرد بر اثر تاثیری که از آیهی شریفه در وجود خود می‌دید توبه کرد و دست برداشت .

قشیری نیز حکایت مزبور را ایراد کرده و اظهار داشته فضیل پس از این به مکه معظمه مشرف شده و همانجا مجاورت اختیار کرد تا درگذشت

(۱) ابن خلکان گفته طالقان و فندیین از دیهات مرو و ابیورد خراسانند

فضیل گفتم ہرگاہ خدایندہای را مورد علاقمندی خود قرار دہد اندوہ او را فراوان میسازد و ہرگاہ بندہای مورد بی مہری او واقع شود دنیای او را آبادان میسازد و او را سرگرم بدنیہا میدارد .

عبداللہ بن مبارک عارف مشہور سابق الذکر کہ از معاصران او بودہ اظہار داشتہ ہر گاہ فضیل بمیرد اندوہ برطرف میشود .

فضیل گفتمہ اگر ہمہی دنیا را بر من عرضہ بدارند و بگویند از تو در برابر بہرہ و ریہائی کہ از آن داری حسابی نخواہیم گرفت آنقدر از آن متنفر خواہم بود چنانچہ شما از مردار گندیدہای کہ در ہنگام عبور از آن خود داری میکنید مبادا جامہاتان را آلودہ سازد .

فضیل گفت اگر سوگند یاد کنم ریاکارم بہتر از آنستکہ سوگند یاد کنم ریاکار نمیباشم . یکی از عرفا گفتمہ روز عرفہای فضیل مانند زن بچہ مردہ و دل سوختہ می گریست و حال آنکہ مردم مشغول دعا کردن بودند تا غروب آفتاب بدینکار مشغول بود آنگاہ ریشہای خود را بدست گرفت و سر با سمان برداشت و گفت وای بر من از شکنجہ تو ہرچند ہم مرا مورد بخشش قرار دہی سپس باتفاق مردم حرکت کرد .

فضیل گفتمہ خود داری کردن از کار بجهت خاطر مردم ریاکاری است و انجام کاری برای خشنودی مردم شرک است .

ابوعلی رازی گفتمہ مدت سی سال با فضیل مصاحبیت نمودم در اینمدت از او خندہ قہقہہ و لبخندی نشنیدم آری روزی کہ فرزندش علی درگذشت آنروز وی خندان بود علت خندہاش را پرسیدم گفت خدا از مرگ فرزندم خرسند بود منہم بہ خوشحالی ذات اقدس او شادمان گردیدم .

از تاریخ یافعی نقل شدہ فضیل سال ۱۸۷ ہجری وفات یافتہ .

گویند فضیل از بزرگان عہد خود بود روزی وارد ہارگاہ ہرون رشید شدہ ہرون خطاب بوی گفت چقدر پارسا و از دنیاگذشتہ است فضیل گفت اتفاقا تو از من پارساتری ، ہرون گفت چگونه از تو پارساترم ، گفت زیرا من از دنیای فانیہ گذشتہام و تو از آخرت باقیہ .

از جملہ گفتار اوست ہرگاہ بدانم یکی از خواستہہای من باجاہت میرسد از آن دربارہ پیشوای صالحی استفادہ خواہم کرد زیرا میدانم ہرگاہ او صالح و شایستہ گردید بلاد و عباد در امن و امانند .

او گفته هرگاه آدمی با همنشینان به ملاطفت و خوشاخلاقی رفتار کند بهتر است از آنکه شب و روزش را به نماز و روزه بسر آورد .

فضل بن ربیع گفت هرون در سفر حج خطاب بمن گفت آیا در میان این جمعیت مردی را بنظر می آوری که از او پرسشی بنمایم .

فضل گفت بعرض رسانیدم فضیل هم اکنون در مکه است ، گفت بیا باتفاق یکدیگر به حضور او برویم شب بود هوا تاریک همراه رشید به جایگاه فضیل رهسپار شدیم فضیل در میان غرفه در بروی خود بسته مشغول نماز بود پس از آنکه نمازش تمام شد به تلاوت قرآن پرداخت در را کوبیده پرسید کیست ؟ گفتم امیرالمؤمنین است بدیدار تو آمده گفت مرابا امیر مؤمنان چه کار است ؟ گفتم سبحان الله مگر فرمانبرداری از او را بر خود لازم نمیدانی ؟ فضیل ناچار در را گشوده بلافاصله چراغ را خاموش کرده و به گوشه‌های از گوشه‌های آن خانه پناهنده شد ما در اطراف خانه به پیدا کردن او پرداختیم در اینحال کف پای رشید به بدن او تماس پیدا کرد ، فضیل گفت آه ، چقدر کف ملایم و نرمی است هرگاه فردای قیامت از عذاب خدا ایمنی پیدا کند تا به آخر حکایت مفصل آن .

شیخ بهائی قده از گفتار ارزنده او نقل کرده آیا نمینگرید چگونه خدا دوستان خود را ابن ابی اصیبه گفته نامبرده در حساب و هندسه ماهر بود و در علم طب نیز مهارت از دنیا محروم داشته چنانچه گاهی آنها را گرسنه و هنگامی آنان را نیازمند میسازد آری خواسته تا بدینوسیله آنانرا اصلاح کند و برای برقراری در عالم آخرت آماده سازد چنانچه مادر مهربان برای آسودگی فرزند شیرخوارش گاهی او را شیر میدهد و هنگامی او را گرسنه میگذارد .

در جای دیگر گفته هنگامی در حضور فضیل سخن از زهد و پارسائی بمیان آمد وی گفت حقیقت زهد در ضمن دو حرف در قرآن مقدس آورده شده لا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم .

مؤلف خزانها لخیال نوشته به فضیل گفتند فرزندش میگوید دوست میداشتم در جایگاه رفیعی قرار میگرفتم که مردم را ببینم و مردم مرا نبینند ، فضیل گفت وای بر او چرا خواستهایش را تمام نکرد و چرا نگفت در چنان محلی باشم که مردم مرا نبینند و منم آنها را ببینم .

دیگری گفته از گفتار اوست سه دسته از مردم را بر اثر بداخلاقی نباید سرزنش کرد روزہ دار ، بیمار ، مسافر .

روزی از او پرسیدند ای بوعلی ، چگونه صبح کردی ؟ پاسخ داد چگونه صبح میکند کسی کہ با نفس آراسته بہ شہوات ہمگام و با خانہ مملو از آفات ہمنام و با انفاس و ساعات ہمدام و بہ شکنجہی خدای انام گرفتار است .

گویند فضیل گوسفند شیری داشت هنگامی مقداری از علوفہ یکی از امیران استفادہ کرد از آن بہ بعد از شیر آن حیوان نیاشامید .

ورام بن ابی فراس در مجموعہی خود نوشتہ فضیل گفت ہرگاہ بتو بگویند از خدا میترسی ؟ پاسخ مدہ و ساکت باش زیرا اگر بگوئی از خدا نمیترسم مرتکب خطا بزرگ شدہای و اگر بگوئی میترسم وضع انسانی کہ خداترس است شباہتی با تو ندارد .

شیخ بہائی گفتہ فضیل گوید سہ چیز دل را تیرہ میسازد زیاد خوردن زیاد خفتن و زیاد گفتن .

گویند یکی از شاگردان فضیل در حال احتضار بود فضیل بہ خانہی او رفتہ ببالینش نشست و بہ تلاوت سورہ مبارکہ بس پرداخت شاگرد از او درخواست کرد تا از تلاوت آنسورہ خودداری کند فضیل ساکت شد و باو کلمہی توحید " لا الہ الا اللہ " تلقین نمود ، گفت بزبان جاری نمیکنم زیرا از آن بیزارم و بہمان حال از دنیا رفت .

فضیل بر اثر این پیشآمد بخانہ خود رفت و از خانہ بیرون نیامد طولی نکشید وی را در روئے یا دیدہ بجانب دوزخ کشیدہ میشود ، فضیل پرسید بر اثر چہ عملی خدای تعالی نعمت توحید را از تو سلب کرد ؟ با آنکہ تو از بہترین شاگردان من بودی ؟ گفت بر اثر سہ صفتی کہ داشتم خدا آنرا از من محروم ساخت ، اول سخنچین بودم زیرا سخنی کہ بہ یارانم میگفتم برخلاف سخنی بود کہ بتواظہار میداشتم دوم حسود بودم و نسبت بہ یارانم بہ چشم حسادت می نگریستم سوم بیماری داشتم برای مداوای آن نزد طبیبی رفتم او تجویز کرد تا ہر سال یک قدح شراب بخورم و افزود ہرگاہ سالی یکمرتبہ شراب نخوری از آن درد بہبودی پیدا نخواہی کرد من بنا بہ تجویز نامبردہ از شراب استفادہ میکردم .

در تاریخ حبیب السیر مینویسد فضیل فرزندی داشت بنام علی و این فرزند در پارسائی و بندگی خدا از پدرش برتر بود متاسفانہ از زندگی تمتع زیادی نبرد و سبب

مرگش آن بود روزی در مسجدالحرام کنار آب زمزم ایستاده صدای قاری به گوشش رسید این آیه را میخواند و تریالمجرمین یومئذ مقرنین فیالاصفاد، سرابیلهم من قطران و تغشی وجوههمالنار جنایتکاران را در روز قیامت خواهی دید که در زنجیرهای آتشین بسته شده و شلوارهایی از قطران پوشیده و رخسارشان را پردهی آتش فرا گرفته، علی بن فضیل به مجردیکه این آیه را شنید فریادی زده افتاده و مرد.

آری سخن حق در نفوس مردمی که دیدگان باطن آنها از زر و سیم دنیا کور نشده و دلهای آمادهی دارند اینگونه مؤثر خواهد گردید چنانچه همینگونه اثر برای همامزاهد مشهور اتفاق افتاد و از استماع صفات مؤمنین که از حضرت مولی علی (ع) شنید قالب تهی کرد و درگذشت.

(۱۸۱) ابوعبید قاسم بن سلام به تشدید لام معروف به ابوعبید لغوی.

سیوطی در طبقات صفرایش مینویسد پدرش از اسرای روم بود و خود او در فنون علمیه پیشوای بنام بشمار میآمد.

ابوعبید از شاگردان ابوزید و ابوعبیده و اصمعی و ابومحمد یزیدی و ابن اعرابی و کسائی و فراء و دیگران بوده و دانشمندان پس از او از بیست و پنج کتابی که تالیف کرده روایت کردهاند.

ابوطیب گفته ابوعبید در آثار خود حسن سلیقهای داشت تنها کمی روایات لطمهای به آثار او وارد آورد آری او بر اثر مهارتی که در لغت داشت اطلاعاتی از آن راه بدست آورده بود که مایه برتری خود میدانست.

ابوعبید در تالیف غریب المنصف از معلومات یکی از هاشمیها که کتابی در لغت به منظور استفاده خود تالیف کرده بود بهره ور شده و نیز کتابهای اصمعی را تنظیم نمود و اطلاعاتی را از ابوزید و روایات کوفیها که در اختیار داشته به آنها افزوده و نیز کتاب غریب الحدیث و غریب القرآن را از غریب ابوعبیده انتزاع و اقتباس نموده.

درعین حال ما ابوعبید را دانشمندی مورد اطمینان و پرهیزکار دانسته و آثار او را از دریچه اعتبار مینگریم.

باید گفت تا بحال به مدرکی برخورد نکرده ایم که ابوعبید از ابوزید لغوی مطلبی فرا گرفته باشد و در فن اعراب نیز مهارتی به کمال نداشته.

دیگری گفته ابو عبید فاضلی متدین و عالمی ربانی بوده فتوا به قرآن میداده و از فقه و اخبار و علوم عربیت اطلاع داشته و روایت بخوبی میکرده و در نقل اخبار کمال صحت و درستی را رعایت میکرده یحیی بن معین و دیگران از شاگردان او بوده‌اند .

آثار او عبارتند از غریب المصنف ، غریب القرآن ، غریب الحدیث ، معانی القرآن ، المقصور والممدود . القراءات المذکر الموثق ، الامثال السائره و امثال اینها .

ابو عبید سال ۲۲۳ (کرج) یا ۲۲۴ (کدر) در سن شصت و هفت سالگی در مکه مکرمه درگذشت و برخی هم سال وفات او را ۲۳۰ (لر) هجری گفته‌اند .

زبیدی در طبقات النحاه گفته برخی به ابو عبید گفتند فلانکس اظهار داشته ابو عبید در دو بست حرف از غریب المصنف اشتباه کرده ابو عبید بردباری کرده و عکس العملی نشان نداد و اظهار داشت در کتاب مزبور چند هزار حرف آورده شده هرگاه اشتباهات من منحصر به دو بست حرف باشد اشتباه زیادی بکار نرفته و ممکن است فلانکس هرگاه با خود ملاقات کند بتوانیم با ادله‌ایکه در دست داریم از خود به دفاع برخیزیم و رفع اشکال نمائیم .

زبیدی گفته بدین منظور حروفی که در کتاب مزبور بکار رفته بشماره آورده‌ام عدد آنها هفده هزار و هفتصد و هفتاد حرف بوده .

مؤلف گوید شرح حال ابوزید استاد نامبرده در باب سین ذکر شده ابو عبید بصیغهی تصغیر بر وزن رجیل بدون داشتن هائی در آخر آن این کنیه غالباً در برابر ابو عبیده با هاء که کنیه‌ی سهیم او در کلیه‌ی مراتب ادب و پیشوای لغویهای عصر خود بوده بکار میرود ابو عبیده معمر بن مثنی است که ترجمه‌اش بیاری خدا ذکر خواهد شد .

شرح حال اصمعی را در باب عبادله نگاشتیم و متعرض شدیم عده‌ای از اعلام در غریب القرآن والحدیث آثاری از خود باقی گذارده‌اند و نیز بمناسبت شرح حال احمد بن خالد ضریر بغدادی به استثنای ابو عبیده گروه دیگر که در این رشته اثری داشته اشاره کرده مناسب است بمنظور رفع نیازمندی بدانجا بازگردید .

ابو محمد یزیدی را پیش از این بمناسبت یکی از نوادگانش متعرض شدیم و بزودی به خواست خدا ترجمه ابن اعرابی را در باب محامده ذکر خواهیم کرد چنانچه شرح حال کسائی را در باب علیها و ترجمه فراء را در باب دیگر این کتاب خواهد آمد .

باید گفت مشهورترین اثر ابو عبید ، غریب المصنف است و گروه بسیاری آنرا مورد

توجه و شرح و تعلیق قرار داده‌اند از جمله :

ابویحیی محمد بن رضوان بن محمد نمیری و ادیاشی مؤلف کتاب احوال الخلیل و شجره الانساب و رساله‌ی اسطراب و امثال اینها کتاب مزبور را مختصر نموده .
و ادیاشی بنا بر اظهار نظر سیوطی از دانشمندان اواسط مائه هفتم هجری بوده و از خانواده‌های اصیل بشمار می‌آید و در دانش و ادبیات شهرت داشته و در لغت و حساب و هندسه ماهر بوده و خط را در کمال خوبی مینوشته و قضاوت شهرهای خود را بعهدده داشته از شاگردان جودی بن عبدالرحمن و مجاز از او بوده و در غرناطه به ملازمت عده‌ای از علما رسیده و در شب شنبه هفدهم ربیع الاخر سال ۶۵۷ (زنج) وفات یافته .
محمد بن سلام بن عبید بن زیاد از آزادشدگان قدامه بن مظنون جمعی است .
مؤلف گوید ممکن است نامبرده از برادران یا عموزادگان ابوعبید باشد .
زبیدی نامبرده را در طبقه‌ی پنجمین لغویهای بصری نامبرده و نوشته‌سال ۲۳۱ (رال) هجری درگذشته .

ابوبکر محمد بن علی بن ابوبکر لخی لغوی ادیب معروف به ابن مرجی ابن زبیر گفته نامبرده از دانشمندان اوائل قرن هفتم هجری بوده و از نویسندگان بنام بشمار است .
ابن مرجی غریب المصنف ابوعبید را بنام حلیه‌الادیب اختصار و انتخاب نموده و کمال اتقان و ابداع را که حاکی از ذوق و سلیقه‌اش بود بکار برده و از آثار او دره‌الملتقط در آفرینش اسب است و امثال اینها .
ابن مرجی از پدرش علی و دیگران روایت کرده و مردی جلیل‌القدر و از خاندان علم و ادب و روایت و کتابت بود .

ابوعمر بن خلیل و برادرش ابوالخطاب و ابوالحکم بن مرجان لغوی و دیگران از او روایت کرده‌اند .

(۱۸۲) ابومحمد قاسم بن محمد بن بشار انباری نحوی مشهور باین انباری مؤلف بغیه نوشته نامبرده محدثی اخباری و ثقه و ادیب بود .

ابن انباری از شاگردان سلمه بن عاصم و ابوعکرمة ضبی است .
آثار او خلق الانسان ، خلق الفرس ، الامثال ، المقصور والممدود ، المذکر والمؤنث ، غریب الحدیث ، شرح سبع طوال .

ابن انباری در غره ذیحجه سال ۳۰۴ (شد) و یا در ماه صفر سال ۳۰۵ (شه) وفات یافته .

از اشعار اوست :

انی باحکام النجوم مکذب و لمد عیها لائم و مؤنب
الغیب یعلمه المهیمن وحده و عن الخلائق اجمعین مغیب
الله یعطی و هو یمنع قادرا فمن المنجم و یحه و الکوکب

احکام ستاره‌شناسی را تکذیب میکنم و مدعی آنرا ملامت کرده و سرزنش می‌نمایم زیرا به یقین میدانم خدایمتعال تنها از غیب با خبر است و دیگران بهیچوجه از آن اطلاعی ندارند خدا اعطا میکند و خدا جلوگیری میفرماید بنابراین ستاره‌شناس کیست ؟ و ستاره‌چه کنش یا واکنشی در کارهای جهان خواهد داشت .

ابوالجود قاسم بن محمد بن رمضان نحوی عجلانی .

از معجم الادبیا نقل شده ابوالجود در روزگار ابن جنی میزیسته آثار او مختصر المتعلمین المقصور والممدود ، المذکر والمؤنث الفرق و امثال اینها .

ابومحمد قاسم بن محمد دیمرثی اصفهانی از نحات و لغویها بوده .

از ابراهیم بن متویه اصفهانی و محمد بن سهل بن صباح روایت کرده و مدت چهل سال بر کرسی قرائت برقرار بوده .

آثار او عبارتند از تقویم الالسنه ، تفسیر الحماسه ، غریب الحدیث ، الابانه ، تهذیب الطبع در نوادر لغت عرب و امثال اینها

قاسم بن محمد بن احمد انصاری اوسی قرطبی معروف به ابن طیلسان .

سیوطی از صفدی نقل کرده نامبرده علاوه بر اینکه در فنون قرائت و عربیت مهارت داشته در فن حدیث نیز مقدم بر دیگران بوده .

ابن طیلسان سال ۵۷۵ (هـ.ق) هجری متولد شده از جد مادریش ابوالقاسم بن غالب شراط و ابوالعباس بن مقدم و ابومحمد بن عبدالحق خزرگی روایت کرده و عبدالمنعم بن فرس و ابوالقاسم بن سمحون باو اجازه دادماند و خود مقصدی امور قرائت و سماع حدیث بوده .

آثار او ماورد من الامر فی شربه الخمر ، بیان المن علی قاری الکتاب و السنن ، الجواهر

المفصلات فی المسلسلات، غرائب اخبار المسندین و مناقب آثارالمهتدین، اخبار صلحاء
الاندلس و امثال آنها .

در سالیکه فرنگیها قرطبه را مسخر کرده نامبرده از آنجا بیرون رفته و در مالقه ساکن
شده و کرسی خطابه را بعهدده گرفته تا سال ۴۴۲ (تمب) وفات یافت .

مؤلف گوید بزودی شرح حال ابوبکر لغوی نحوی معروف به ابن انباری فرزند ابومحمد
سابق الذکر که حافظهی عجیبی داشته خواهد آمد و ضمنا شرح حال عدهایکه ارباب حافظه
بوده در باب محامده ذکر خواهد شد .

مؤلف گوید پیش از این ذیل احوال کمال الدین انباری در باب عین دربارهی انبار
و اینکه از کدام دیار است مطالبی ایراد کردیم .

(۱۸۳) ابومحمد قاسم بن علی بن محمد بن عثمان حرامی مشهور به حریری .

حریری از مردم حرام با حاء و راء بی نقطه بوده و بکار حریر بافی می پرداخته و به
همین شغل شهرت پیدا کرده و در بصره میزیسته و همانجا درگذشته .

آثار او المقامات است که شهرت جهانی دارد و نشان کاملی از مراتب کمالی و ذوقی
اوست ، دیگری دره الغواص فی اغلاط الخواص دیگری ملحہ الاعراب و شرح آن بنام مستطاب
کتاب مزبور ، ارجوزه ایست در نحو که به سبک الفیه بن مالک سروده ، رسائل انشائیه ، دیوان
شعر بزرگ و امثال اینها .

از سمعانی نقل شده حریری در فن اختصاصیش در عصر خود نظیر نداشته و در هوشمندی
و شیوایی بیان بر همگان زبردستی پیدا کرده .

حریری مقامات معروف خود را بروایت از حارث بن همام انشاء کرده و پس از آنکه
کتاب مزبور را از طبع شیوای خود تهیه نموده مانند خورشیدی خاور و باختر محافل ادبی
را منور ساخته و در اندک وقتی شهرت جهانی پیدا کرده .

حریری در بصره مجالس حدیث و ادب تهیه میدید و در محافل خود از ابوشام محمد
بن حسن بن موسی مقری و ابوالقاسم فضل قصبانی نحوی و امثال آنها روایت میکرد .

فرزندش ابوالقاسم عبدالله بن قاسم در بغداد و ابوالرستمی در سمرقند و ابوالقاسم
هبالله بن خلیل قزوینی و احمد میدانی و گروه دیگر از او روایت کرده اند

سیوطی در بغیه مینویسد امام ابومحمد حریری در حدود ۴۴۶ (تمو) متولد شده از

فضل قصبانی سابق الذکر استفاده کرده در هوشمندی و فصاحت و شیوایی و بلاغت یگانه روزگار بود و آثار او حاکی از فضیلت و نبالت اوست و مقامات او که پیشینیان از اعلام و متاخران را بزانو درآورده شاهد صادق کمال ذوق و فراست او میباشد.

بندجیبهی گفته سبب تهیه کردن مقامات این بوده که ابوزید سروجی که پیرمردی سحرآفرین و شیواسخن و مجلس‌آرا بود وارد بصره شد بدرون مسجد بنی حرام رفته به حاضران سلام کرد و با فصاحت منحصر بفردی از آنان سؤال کرده و افزود فرزندم بدست رومیان اسیر شده، حاضران مسجد که گروهی از فضلا بودند از سخن آرائی و شیوایی بیان او بشگفت آمدند.

حریری در مقامه حرامیه گوید شب آنروز که سائل مزبور در مسجد بنی حرام وارد شد و شرح حال خود را ایراد نمود فضلا بصره در منزل من گرد آمدند پیش آمد آنروز را باطلاع حاضران رسانیدم هر یک از نامبردگان اظهار داشت ما او را در مسجد خود دیده که پیش آمد خود را با تغییر دادن جامه‌های خود بالفاظ تازه‌ای ایراد میکرد و با حيله مخصوصی گفتار خود را باطلاع مسجدیها میرسانید رفتار مرد سائل فضلا محال بصره را بشگفت آورده بود.

بالاخره طرز سلوک سائل و سبکی که نامبرده برای خود اختیار نموده مرا برآن داشت تا مقامه حرامیه انشاء نمایم و همان را اساس تهیه سایر مقامات کتاب خود قرار دهم و بالاخره نخستین مقامه‌ای که بوجود آوردم مقامه حرامی بود.

ابن جوزی گفته، حریری مقامه حرامی را باطلاع انوشیروان وزیر رسانید وی از مقامه مزبور ابراز خرسندی کرده بوی پیشنهاد کرد تا مقامه مزبور را به ضمیمه مقامات دیگر با تمام رساند حریری در نتیجه‌ی پیشنهاد و تشویق وزیر بانجام پنجاه مقامه توفیق پیدا کرد.

یاقوت گفته حریری هنگامیکه مقامه حرامی را تهیه کرد به بغداد رفت و به بارگاه سلطان بغداد که عده‌ای از فضلا حضور داشتند وارد شد ورود او به نامبردگان اطلاع داده شد لیکن آنها از پایه دانش و فضل او بی‌خبر بودند بمجردیکه وارد شد یکی از کاتبان اظهار داشت از آثار و لوازم کتابت چه حاضر داری تا درباره‌ی آن با تو سخن گوئیم؟ حریری قلمی را بدست گرفته گفت آنچه خواهید درباره‌ی آن خواهم گفت، گفتند بدیبهی است این ادعای بزرگی است، گفت آزمایش کنید تا بحقیقت برسید. دنبال آن هر یک از

حاضران آنچه را راجع به نویسندگی بخاطر داشت از وی پرسید و او پاسخ یکیک را کاملاً باز میداد و در پاسخ آنها از خود درنگی نداشت تا بجائیکه از زیادی معلومات و محفوظات او حاضران بشگفت آمده و حیرت زده گردیدند .

وزیر انوشیروان از ورود او اطلاع پیدا کرد او را بمنزل خود برده در اکرام او فرو گذاری نکرد و یکروز تمام را با یکدیگر بگفتگو پرداختند و بالاخره حریری گفتار خود را به ورود ابوزید سروجی خاتمه داده و مقامها را که بمنظور ورود او انشاد کرده بود با اطلاع وزیر رسانید وزیر کمال استحسان و آفرین را از او نموده بود و اظهار داشت شایسته است این مقامه را با افزودن مقامات دیگر تکمیل نمائی .

حریری گفت آری در بازگشت به بصره و بخاطر جمعی با کمال آن خواهم پرداخت .
حریری در بازگشت به بصره چهل مقامی دیگر بدان افزود به بغداد آمده مقامات تهیه شده را با اطلاع انوشیروان رسانید انوشیروان پسندیده نسخه‌های چندی از آن تهیه کرده در اختیار اهل ادب در آورده شهرت مقامات مزبور همزمان با حسدورزی عده‌ای از ادبای روزگار او گردید یکی از نامبردگان اظهار داشت مقامات مزبور ساخته طبع خود او نمیباشد زیرا مطالب که در آن آورده با سبک نامه‌های او سازگار نیست و دقتی را که وی در مقامات نموده در نامه‌های خود نکرده بلکه مقامات ساخته و فرآورده طبع مردیست که مدتی را بعنوان میهمانی نزد او بسر برده و سپس مرده است و حریری از فرصت استفاده کرده و آثار او را بنام خود شهرت داده هرگاه راست میگوید مقامه دیگری بسبک مقامات مزبوره انشا نماید .

حریری گفت آری بزودی مقامهای هم سنگ مقامات مزبوره انشاد خواهم کرد ، حریری مدت چهل شب در منزلی که در بغداد داشت به تهیه مقامهای پرداخت متاسفانه با آنکه کاغذهای زیادی سیاه کرد نتوانست مطلب ارزنده‌ای روی کاغذ بیاورد ناچار به بصره بازگشته طولی نکشید ده مقامه دیگر به مقامات خود افزوده به بغداد آمد مخالفان تصدیق کردند مقامات مزبوره ساختهی طبع اوست .

سیوطی گوید حریری در محلی نزدیک بصره بنام مشان متولد شده وی مردی چرکین و ناپسند بوده و به کندن موی ریشهایش عادت داشت یکی از سراینندگان درباره‌ی او گفته :

شیخ لنا من ربیعہ الفرس ینتف عنونه من الهوس

انطقه الله بالمشان و قد
 شیخی از ما از مردم ربیعہ الفرس است که بر اثر هوس بازی خود ریشش را میکند خدا
 او را درمشان بزبان آورد و حال آنکه در سرزمین عراق بلجام لالی گرفتار کرد .
 یکی از ادبا گفته مقامات را بحضور حریری میخواندم هنگامیکه بایندو شعر رسیدم :
 یا اهل ذالمعنی وقیتم شرا و لا لقیتم ما بقیتم ضرا
 قد وقع اللیل الذی اکفہرا الی ذراکم شعنا مغبرا
 ای کسانیکه اهل این معنی هستید خدا شما را از ناتوانی و بیچارگی نکه بدارد و تا
 در این دنیا میباشید برای همیشه از زیان در امان باشید شب تیره درآمد و بالای سر شمارا
 چون غبار غلیظی فرا گرفت .

بجای شعنا مغبرا، سغبامعترآ خواندم وی اندکی اندیشه کرده گفت بخدا سوگند
 تصحیف پسندیده‌ای بوجود آوردی زیرا چه بسا اتفاق می افتد شعث مغبرا، سغب معترنیست
 و سغب معتر بمعنی محل حاجت و نیازمندیست و هرگاه من تا بامروز هفتصد نسخه از این
 کتاب استنساخ نکرده بودم چنانچه همین نسخه هفتصدمی آنهاست چنانچه تو گفته‌ای تغییر
 میدادم .

زمخشری درباره‌ی مقامات گفته :

اقسم بالله و آیاتہ و مشعرالحج و میقاتہ
 ان الحریری حریر بان نکتب بالتبر مقاماتہ
 سوگند بخدا و نشانهای الهیت او و سوگند بمشعرالحرام و میقات او همانا شایسته
 است مقامات حریری را با آب طلا و زر ناب بنویسیم .
 سیوطی پس از نقل کتابهای سابق الذکر او مینویسد حریری در ششم ماه رجب سال
 ۵۱۶ (ثیو) در بصره درگذشت و ما سلسله‌ی حدیث او را در طبقات کبری و جمع الجوامع
 ایراد کرده‌ایم :

از اشعار اوست :

سسمه تحسن آثارها اشکر لمن اعطی و لو سسمه
 والمکر مهما استطعت لا تاتہ لتقننی السود والمکرمه
 آثاری که از کنجد بظهور میرسد نیکوست و از کسیکه بتواضعائی میکند چند دانه‌ی

کنجدی هم باشد سپاسگزاری نما از حیلگری احتراز کن و بدان وسیله بزرگی و بزرگواری برای خود بدست آور ، حریری گفته نظیر ایندو شعر کمتر دیده شده .

سیوطی گفته منهم دو شعر زیر را در مقامات خود آورده و گمان میکنم سومی برای آنها نباشد و آن دوبیت اینست :

منبری شاع ذکـره لویک الوعظ من بری

عنبری زاع نشـره لو رویناه عن بری

مؤلف گوید از اشعار حریری شعر زیر است که راجع به صنعت قلب مستوی و عکس مستوی گفته :

اس ار مـلا از اعـرا وادع از المرء اسـا

صنعت مزبور آنستکه هرگاه کلامی را قلب کنند و از آخرین حرف آن شروع کنند به اولین حرف آن میرسند چنانچه همین صنعت در کل فی فلک و ربک فکبر بخوبی آشکاراست .

حکایات نادره و بیسابقه‌ی حریری بسیار است بحدیکه کتاب حاضر و اختصاریکه در آن در نظر گرفته شده بما اجازه نمیدهد همه‌ی آنها را ایراد نمائیم و کسی که می‌خواهد اطلاعات بیشتر به احوال او پیدا کند بدو کتاب مقامات و درمالغواصش مراجعه نموده و با مطالعه‌ی هرچه دقیقتر آنها را مورد نظر قرار دهد .

بدیهی است حریری در تالیف مقامات ید بیضا کرده و در مراتب ادب و عربیت در این اثر به پایهای رسیده که اساتید ادب یعنی آنها که به عالیترین درجه ادب ارتقا پیدا کرده‌اند از وصول بکمترین درجه‌ی آن اظهار قصور و بیچارگی نمودمانند و در اثر دیگرش به غلطهایی اشاره نموده که متاسفانه همه آنها در میان فضلا شهرت داشته و به اصطلاح اغلاط مشهوره‌اند .

حریری بطوریکه پیش از این اشاره شد کتاب مقاماتش را بر پنجاه مقامه تنظیم

و آخرین مقامهاش مقامه بصریه است .

حریری در این کتاب حکایات عجیب و بیسابقه‌ای آورده و همه‌ی آنها را از استادش حارث بن همام روایت کرده .

عده‌ای از بزرگان و سرشناسان ادب کتاب مقامات را شرح کرده و کلمات مشکله‌واشعار ارزنده‌ی آنها که نمونه‌های مهمی از صنایع بدیعی را در آن بکار برده توضیح داده‌اند و ما

ذیلا بنام و گاهی بشرح اجمالی احوال آنها اشاره میکنیم .
 ابومحمد قاسم بن قاسم بن عمر بن منصور معروف به ابومحمد واسطی حلبی از نحویها
 و لغویها بوده .
 ابومحمد سه مجلد شرح بترتیب حروف الفبا برای مقامات نوشته و نیز لمع ابن جنی
 و تصریف ملوکی را شرح کرده .
 سیوطی مینویسد ابومحمد سال ۶۲۶ (خکو) در سن ۷۶ سالگی وفات یافت و ماه وفات
 او شب پنجشنبه هشتم ربیع الاول بود و سال میلادش ۵۵۰ (ثن) هجریست .
 ابومحمد قاسم بن حسین بن محمد خوارزمی نحوی .
 یاقوت نقل کرده ابومحمد از افاضل سرشناس بوده و در فنون ادب یکتای روزگار خود
 بشمار می آمده خاطری وقاد و طبعی نقاد داشته در نظم و نثر بی نظیر بوده و مردمک بینای
 روزگار بحساب می آمده .
 ابومحمد در نهم شعبان سال ۵۵۵ (ثنه) متولد شده آئین حنفی برای خود برگزیده
 و خوئی پسندیده و چهرهای گشاده و زبانی گویا داشته .
 آثار او التجمیر در شرح مفصل ، بسیط السبیکه در شرح متوسط ، المجره در شرح صغیر
 شرح سقط الزند ، شرح مقامات ، شرح الانموذج ، السرفی الاعراب ، شرح الابنیه الزوایا
 والخبایا در نحو ، المحصل در بیان و امثال اینها .
 از آثار نظمی اوست :

یا زمره الشعراء دعوه ناصح لا تاملوا عندالکرام سماحا
 ان الکرام باسرههم قد اغلقوا باب السماح و ضیعوا المفتاحا

ای گروه سراینندگان خواستهی نصیحتگر خود را بپذیرید و از ثروتمندان آرزوی جائزه
 و عطیهای نداشته باشید زیرا همه صاحب کرمان درهای بخشندگی را بسته و کلیدهای آنها
 را گم کرده اند .

احمد بن عبدالموءمن شریخی نحوی شرح حال و آثار او پیش از این گذشت و از جمله
 کتب او سه مجلد شرحی است که بر مقامات حریری نوشته و در دست انتفاع مردم قرار
 گرفته اند .

ابوالخیر سلامه بن عبدالباقی بن سلامه نحوی ضریر .

از علما و پرهیزکاران بود و از بدعتگزاران کمال اجتناب را داشته .
سیوطی مینویسد ابوالخیر از فنون ادب با خبر بوده و از ابوطاوس مقلد روایت میکرده
و شرح مقامات از آثار اوست .

طبقات قفطی و تاریخ ابن نجار نوشتانند نامبرده از مردم انبار بوده و در مصر
میزیسته و در جامع عمر ، حلقه‌ی قرائتی تشکیل میداده و فن قرائت قرآن کریم و فنون نحو
را تدریس میکرده .

ابوالخیر سال ۵۰۳ (هج) هجری متولد شده و در اواخر ذیحجه سال ۵۹۰ (هج) در
مصر درگذشته .

ابوالخیر سلامه بن غیاض بفتح غین معجمه و تشدید یاء بن احمد کفرطائی نحوی .
ابن نجار گفته کفرطائی آثاری در نحو دارد از جمله تذکره در ده مجلد و کتاب ما
تلحن فیما لعمامه فی زمانه و رساله فی الحض علی تعلیم العربیه و امثال اینها .

کفرطائی سال ۵۲۶ (شکر) وارد بغداد شد ابو محمد خشاب مطالبی را از تقریرات او
برشته‌ی تحریر در آورد و خود او در مصر از ابوالقاسم علی بن جعفر سعدی استفاده کرد و
سال ۵۳۳ (ثلج) وفات یافت .

از آثار نظمی اوست :

اقنع لنفسک فالقناعه ملبس لا یطمع الاشراف فی تخریقه

فلوب مغرور غدا تغریقه فی حرصه سبباً الی تغریقه

قناعت کن زیرا قناعت پوشاکی است که ثروتمندان چشم طمع در سوختن آن ندارند
چه بسیار مغرور است که حریصی موجبات غرقه شدن او را در دریای حرص ایجاد میکند .

علی بن حسن بن عنبه معروف به شمیم شیعی حلی نحوی .

پیش از این بنام او ذیل کراع النمل پرداختیم و نوشیم کتابی در شرح مقامات
دارد و تمجیدی که از او نمود ما ایراد کردیم . شیخ ابوسعید بندهی پیش از این شرح حال او را ذیل علی
بن حسین مسعودی مشهور نوشتیم و افزودیم نامبرده شرحی بر مقامات در ضمن پنج مجلد
بزرگ تهیه کرده .

شیخ ابوسعید محمد بن علی بن عبدالله بن احمد عراقی حلی اربلی .

اربلی مقامات را نزد حریری خوانده و مشکلات آنرا از خود او استفاده نموده و بشرح

رموز آن پرداخته و فن فقه را از غزالی فرا گرفته .

آثار او الذخیره لاهل البصیره، البیات لشرح العلمات، المنتظم، مسائل الامتحان که مشکلات نحوی را در آن ایراد نموده عیون الشعر، الفرق بین الرأء والغین، فصول وعظ و رسائل، اربلی از اربل بدیاری عجم رفته و سال ۵۶۱ (ثاس) در خفتیان وفات یافته جنازه‌ی او را به بواریح نقل کردند .

از اشعار اوست :

عباد الله اقوام کرام	بهم للخلق والدنیا نظام
احب الله ربهم فکل	له قلب کئیب مستهام
سقاہم ربهم بکؤس انس	فلذ لهم بروءیتہ المقام

بندگان خدا مردم کریمی هستند که نظام دنیا و مردم آن بسته بآنهاست پروردگار آنها را دوست میدارم و میدانم همگی آنها دلہائی سوزان و جگرہائی آتشین و قلوبی سرگشته دارند خدایمتعال از کاسہای انس بخود آنانرا سیراب ساخته و از دیدار مقام او کاملاً لذت بردہاند .

شیخ ابوبکر محمد بن میمون قرطبی نحوی .

ممکن است نامبرده همان شیخ ابوبکر اندلسی معروف بمرکوش باشد و بطوریکہ از کتاب المغرب فی حلی المغرب نقلشده اطلاعاتی بکمال داشته و در فن نحو متبحر بوده شرح جمل و شرح مقامات حریری از آثار اوست و در سده‌ی ششم ہجرت وفات یافته .

شیخ ابوالضوء سراج بن احمد بن رجاء مرادی .

از آثار او کتاب مختصریست در شرح مشکلات مقامات حریری .

ابن مکتوم نوشته مرادی سال ۵۴۱ در ربیع الاول مقامات را نزد حریری خواندہاست مؤلف گوید عدہ بسیاری کتاب ملحہ الاعراب او را مورد توجه و شرح قرار دادہ از جملہ عدہایکہ ذیلاً ذکر میشوند .

ابوعبدالله محمد بن مالک طائی نحوی مشہور .

شیخ عبداللطیف بن ابی بکر بن احمد بن عمر یمانی زبیدی شرحی با جیم از نحاہ و ادباً بوده .

بغیہ مینویسد نامبرده یکی از پیشوایان نحو بوده و علاوہ بر شرحی کہ برای ملحہ

الاعراب حریری تالیف کرده آثار دیگری دارد از جمله شرح مقدمه ابن بابشاذ سابق الذکر و مقدمه دیگری در علم نحو زبیدی سال ۸۰۲ (ض ب) وفات یافته .

زین الدین عمر بن مظفر حلبی شافعی ملقب به ابن الوردی از فقهای نجاه و پیشوایان عصر خود بوده پیش از این شرح حالش گذشته وی ملحه الاعراب حریری را شرح کرده .

محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن زید نحوی درندی معروف به عقراط در تاریخ صعيد مینویسد فن قرائت را از ابوالربیع بوتنحی استفاده کرد و خود برکرسی قرائت نشسته و عدهای از کمالات او بهره مند میشدند سپس در مصر متوطن شد و به تدریس نحو پرداخت و ملحه الاعراب حریری را اختصار نموده به رشته نظم درآورد .

(۱۸۴) ابومحمد قاسم بن فیره بن ابی القاسم بن خلف بن احمد رعینی شاطبی مقری مؤلف و سراینده قصیده شاطبیه در فن قرائت .

نام و نسب او را در کتب اجازات و تراجم بطوریکه دیده ایم نوشته اند و از برخی شروحنی که برای قصیده مزبور تهیه شده بدست میآید کنیه اش ابوالقاسم بوده .

سیوطی در طبقات صغری مینویسد شاطبی پیشوائی فاضل و در نحو و قرائت و تفسیر و حدیث علامهای بنام و محقق به معنی تمام بود دانشمندی هوشمند و معلوماتی فراوان داشت در فن قرائت براقران خود برتری یافته و در فنون ادبیت استاد ماهری بشمار میآمد احادیث بسیاری در حفظ داشت و از مرام شافعی پیروی میکرد و انسانی نیکوکار و درست کردار بود .

سیمای او نشانی از نیکوکاران داشت و کراماتی که ویژه صالحانست از وی به ظهور میرسید چنانچه در جامع مصر هنگام فرا رسیدن وقت نماز صدای مؤذن را بدون اینکه مؤذنی اذان بگوید می نشینید بدیهی است چنین گوشه ویژه صالحانست .

شاطبی یاران خود را در انجام دادن اموری که خود از آنها بی خبر بودند ، میکرد .

شاطبی فنون قرائت را از ابن هذیل فرا گرفته و سلیفی و سخاوی از شاگردان او بودند . شاطبی نابینا بود در عین حال باندازه ای هوشیدار بود که هرگاه بی خبری نزد او بودند .

شاطبی نابینا بود در عین حال باندازه ای هوشیار بود که هرگاه بی خبری نزد او

می نشست نمیتوانست امتیاز دهد او بیناست یا نابینا زیرا حرکاتی که از او بظهور میرسید همانند اعمال نابینایان نمی بود .

شاطبی قصیده مشهور خود را در فنون قرائت و قصیده رائیهاش را در رسم سرود و ایندو قصیده به اندازه ای اهمیت پیدا کرد که خواهندگان آن از اطراف به جهت تحصیل آن شدر حال میکردند و رنج سفر را بر خود هموار مینمودند .

شاطبی در صورتیکه ضرورت ایجاد میکرد قفل سخن میگشود و الا حداکثر اوقات خود را بسکوت میگذرانید .

شاطبی معمولا در هنگام فرا دادن فنون قرائت با طهارت بود و از بیماریهای دردناکی که سر بجان او میگذاشت شکایتی نمیکرد و آه و نالهای نداشت .

شاطبی سال ۵۳۸ (حلت) متولد شد و در روز یکشنبه ۲۸ جمادی الاخره سال ۵۹۰ (ث) وفات یافت .

از اشعار اوست :

قل للامیر نصیحه لا ترکنن الی الفقیه

ان الفقیه اذا اتی ابوابکم لاخیر فیسه

به امیر از راه اندرز بگو توجهی به فقیه ننماید زیرا هرگاه فقیه بدربار شما راه پیدا کند مسلما برکات را از آنجا زوال میآورد .

مؤلف گوید گروهی از فضلا و اجلاء فنون قرائت قصیده شاطبیه را شرح کرده و مشکلات آنرا توضیح داده اند از جمله :

علامه سخاوی شرح حال او را در باب اعلام علی نام متعرض شویم .

ابن خلکان مینویسد نامبرده فنون قرائت را در قاهره نزد شاطبی خوانده و مهمات نحو و لغت را از او استفاده کرده .

ابومحمد قاسم بن احمد بن موفق بن جعفر اندلسی مرسی لورقی لغوی نحوی .

سیوطی مینویسد نامبرده پیشوای فنون ادب و قرائات بود در کودکی در اندلس به تحصیل علوم پرداخت و رنج بسیاری بر خود هموار کرد تا به جایگاههای ارزنده ای از علم و فصل رسید و دانشمند بنام عصر خود گردید و از همه گونه علوم معموله کمال بهره وری به دست آورد وی علوم قرآن و نحو را از ابوالحسن بن شریک و محمد بن نوح غافقی استفاده

کرد و در دمشق از شاگردان تاج کندی بود و اکثر اطلاعاتش را از او بدست آورد در بغداد از شاگردان ابوالبقاء عکبری و ابومحمد بن اخضر بود .

ابومحمد از فقه و اصول اطلاع داشت و از علوم اوائل (فلسفه) بخوبی خبردار بود و ممکن است بهمین مناسبت به بسیاری از امور بدیده حقارت می نگریست .

ذهبی گفته هرگاه از علوم مزبوره دست کشیده بود در هوشمندی و ذکاوت او هیچگونه شبههای در دلها قرار نمیگرفت آری آنها مانند بیماری واگیرداری هستند که سر به کالبد دین گذارده و کمتر کسی از آنها نجات یافته .

ابومحمد مقام استادی و کرسی تدریس تربت عادلیه را بعهدده داشت و حلقه‌ی مهمی در آنجا بوجود میآورد .

ابومحمد دانشمندی زیباچهره و باسطوت و ذوفنون بود آثار او عبارتند از شرح مفصل در چهار مجلد ، شرح جزولیه ، شرح شاطبیه و امثال اینها .

ابومحمد سال ۵۷۵ (عنه) متولد شده و در هفتم رجب سال ۶۶۱ (اخس) در دمشق وفات یافته .

شیخ ابویوسف بن رشید همدانی در دمشق ساکن بود اعراب قرآن از آثار اوست و شاطبیه را در ضمن کتاب بزرگی شرح کرده و مطالب ارزنده‌ای در آن آورده لیکن از آنجا که معاصر با سخاوی بود بازار او رونق بسزائی پیدا نکرده و نیز شرحی بر مفصل زمخشری نوشته و بطوریکه از ذهبی نقل شده سال ۶۴۲ (خمس) وفات یافته .

شمسالدین محمد موصلی معروف به شعله .

از پیشوایان علوم ادب و قرائت بوده و شاطبیه را شرح کرده ابو عبدالله معروف به قاسی .

او نیز از دانشمندان ادب و قرائت بود شرح شاطبیه از آثار اوست .

ابوشامه عبدالرحمن دمشقی سابق الذکر .

در فن خود بی نظیر بوده و از همگونه لطائف و غرائب علوم با خبر گردیده و شرح شاطبیه از آثار اوست .

عزالدین یوسف بن اسدبن ابی بکر اخلاطی .

از ادبا و حفاظ و قراء بوده شاطبیه را بنام کشف المعانی فی شرح حرز الامانی که نام

همان قصیده است شرح کرده و در آغاز آن مینویسد موضوعات مهم شرح حاضرش را از شرح چهارگانه‌ایکه اخیراً بر آن نوشته شده استخراج و استدراک نموده و برای هر یک از شروح مزبوره رمزی با مرکب قرمز تعیین کرده.

مؤلف گوید در عین حال مشهورترین شروح شاطبیه که موقعیت ارزنده‌ای در محافل قراء برای خود کسب نموده و اعتبارش از همه بیشتر و در میان مردم دست بدست میگردد شرح امام سخاویست نزد ما نسخه‌ی کهنی از آن شرح موجود است.

سخاوی در آغاز شرح مزبور فصول نهگانه‌ای که مربوط به مقدمات فن قرائت است تنظیم نموده و در ذیل ابیاتی که به مناسبت صفات قراء سبعة و راویان آنان سروده شده به شرح احوال یک‌یک از آنها با تحقیقاتی که نموده پرداخته و در میان همه‌ی قاریان از حمزه بن حبیب کوفی کمال بزرگداشت را نموده از جمله مطالب ذیل را که مناسب بود بموقع خود ذیل احوال حمزه بنویسیم چنین آورده.

حمزه بن حبیب پارسائی پرهیزکار بود و در برابر آموزش قرآن کریم هیچگونه دستمزد و اجرتی نمی‌گرفت و بلکه در منزل کسیکه از او فنون قرائت را فرا میگرفت آب نمیا شامید. حمزه شب را کم می‌خوابید و در هر ماه بیست و پنج ختم قرآن میکرد و بالاخره در زهد پیشوائی مسلم بود.

از حمزه روایت شده شب‌هنگامی در اطاق مخصوص خودم چراغ افروخته و در رابروی خود بسته بودم در بین خواب و بیداری چشم گشوده دونفر را برابر خود ایستاده مشاهده کردم گفتند واهمه مکن ما دونفر از برادران جنی توایم دربارهی اینکه کدامیک از ما قاری تریم اختلاف نموده بالاخره داوری بعهده یکی از قراء انس مقرر داشته‌ایم، اینک نزد تو آمده‌ایم.

حمزه گوید خود را برای استماع قرائت آنان آماده کردم، یکی از آنها سوره مبارکه الرحمن را تلاوت کرد و دیگری سوره‌ی مبارکه جن را.

پس از اتمام قرائت پرسیدند کدامیک از ما قاری‌تریم؟ گفتم آن یک که سوره الرحمن را تلاوت کرد بهتر بجریان قرائت وارد بود و آندیگر که سوره جن را تلاوت کرد در مد و قطع استادتر بود.

از سلعم حکایت شده حمزه گفت هنگامی در حلوان مشغول قرائت قرآن کریم بودم از

ہاتفی شنیدم میگفت ای ابوعمارہ ترا بخدا سوگند میدہم آرام باشی تا سورہای را بر تو قرائت کنم ، سپس سورہ والنجم را بر من قرائت کرد سوگند بخدا قرائت اورا برابر با قرائت خود یافتم پس از آنکہ از قرائت سورہی مبارکہ فارغ شد گفتم خدا ترا بیامزد چہ کسی می باشی ؟ گفت من وردان مردی از جنم معمول من این بود ہر روز در کوفہ میآدمم و طرف راست تو می نشستم و فنون قرائت را از تو فرا میگرفتم .

سقاوی پس از ایراد مطالب مزبور بذکر سند قرائتی حمزہ پرداختہ مینویسد حمزہ امور قرائتی را از حضرت جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ہاشمی فرا گرفتہ و آنحضرت فنون قرائتی را از پدر بزرگوارش ابو جعفر محمد بن علی باقر و آنحضرت از پدر ارجمندش علی بن الحسین زین العابدین فرا گرفتہ و آنحضرت از پدر نامدارش حسین و آنحضرت از پدر عالیبتبارش علی بن ابیطالب فرا گرفتہ و آنجناب از حضرت رسول اکرم (ص) آموختہ انتہی .

مؤلف گوید مخصوصا سند قرائتی حمزہ را در اینجا ایراد کردیم زیرا او با این سند ارزندہ تفوقی بر سایر اقراں خود دارد زیرا او سندش را بوسیلہ اہل بیت طاہرین بہ نبی اکرم (ص) اتصال میدہد بخلاف دیگران کہ سندشان را بہ دیگران اتصال میدہند .

در ضمن فصل اول بمناسبت شرح احوال شاطبی مینویسد :

شیخ ابوالقاسم ناظم این قصیدہ از انواع قرائت و تفسیر کلام اللہ شریف کاملا باخبر بودہ و در فہم احادیث نبوی مہارت خاصی داشت و ہرگاہ صحیح بخاری و مسلم و موطای مالک بر او قرائت میشد از حفظ اشتباہاتی کہ در نسخہہای آن اتفاق افتادہ تصحیح میکرد و جاہائیکہ نیازمند بہ شرح بودند توضیح میداد .

شاطبی در نحو و عربیت نیز استاد بودہ و از تعبیر خواب اطلاعاتی داشت و در ہمہ امور نیتہای پسندیدہ و اندیشہہای شایستہ بکار میبرد و در گفتار و کردار کمال اخلاقی خالی از ہرگونہ خودنمایی را رعایت میکرد .

شاطبی گفتہ بود هیچکسی قصیدہ حاضر مرا نمیخواند مگر اینکہ از طرف خدایمتعال بہرہای عائد او خواہد شد زیرا من آن قصیدہ را خالی از ہمہگونہ خیالات و خودنماییہابہ نظم آورده ام .

شاطبی از گفتار نامناسب و بی فائدہ احتراز میکرد و ہموارہ با طہارت و با کمال فروتنی

و نیازمندی می نشست و همنشینان خود را از گفتار در امور دنیوی ممانعت میکرد و در حضور او سخنی جز قرآن و حدیث حرف دیگری بمیان نمی آمد .

شاطبی هرگاه به بیماریهای سخت دچار میشد از ناراحتیهای خود شکوهای نمی کرد و هرگاه از احوال او جويا میشدند اظهار میداشت عافیت و تندرستی از این بیشتر نیست . سخاوی گفته روزی سخن از مسجد جامع مصر بمیان آمد اظهار داشت شنیده شده در مسجد مزبور صدای اذان بدون آنکه مؤذنش بچشم آید بگوش رسیده . شاطبی گفت آری ، من خود هنگام زوال ظهر مکرر صدای اذان را بدون آنکه مؤذنش را ببینم استماع کرده ام . شاطبی گفته روزی با شیطان به مخاطبه پرداخته او گفت در فلان وقت چنین کردی ، بزودی ترا هلاک خواهم ساخت ، گفتم بخدا سوگند هیچگونه واهمهای از تو ندارم . و نیز حکایت دیگری را از ملاقات با شیطان با من بمیان آورد .

شاطبی در آخر سال ۵۳۸ هجری متولد شده و در روز یکشنبه بیست و هشتم جمادی الاخره پس از نماز عصر سال ۵۹۰ هجری درگذشت و بدن او را در روز دوشنبه به خاک سپردند .

در شرح عزالدین اخلاطی آمده شاطبی در قرافه دفن شده .

فیروزآبادی در قاموس ذیل قرف نوشته قرافه بر وزن سحابه نام مردمی از معافرو گورستانی است در مصر و در آنجا قبر شافعی است ، قصیده شاطبیه از قصائد معروفی است که در فن قرائت سروده شده و این قصیده که دست بدست در اختیار قاریان و محصلان این فن شریف قرار گرفته مشتمل بر هزار و سیصد و بیست بیت بوده و مضامین عالییه و تازه در آن بکار رفته و تمام آن بر یک وزن و یک قافیه بانجام رسیده و بنام حرزالامانی ووجه التهانیه موسوم است در آغاز آن میگوید :

بدا ت ببسم الله فی النظم اولاً
و ثنیت صلی الله ربی علی الرضی
تبارک رحمانا رحیما و مؤملاً
محمد المهدی الی الناس مرسلأ
در آخر قصیده گفته :

و آخر دعوانا بتوفیق ربنا
ان الحمد لله الذی وحده علا

شاطبی در قصیده مزبوره همه مسائل مربوط به علم قرائت و مهمات آنرا به بهترین طرز بیان کرده و عباراتی در آن بکار برده که کمتر مردم دانشمند و اهل ذوق از آن بهره مند

گردیده‌اند .

قصیده مزبور راهی برای قاریان دیگر بوجود آورد که به اقتباس از آن قصائدی در فن قرائت انشاد کردند از جمله :

شیخ اثیرالدین ابوحیان اندلسی نحوی مشهور آتی الترجمه قصیده‌ای بنام عقد اللثالی بر وزن و قافیه‌ی شاطبیه سروده و نیز بنا بگفته‌ی سیوطی :

محمد بن احمد بن زکریا معافری اندلسی ادیب فرضی قصیده‌ای در فن قرائت بوجود آورده .

مؤلف گوید شاطبه بر وزن قاطبه از شهرهای بزرگ جزیره اندلس است که در مغرب زمین واقع شده و ما پیش از این مابقی شهرهای آنرا در اواسط باب احمدین یادآور شدیم . (۱۸۵) ابوجعفر قطب‌الدین رازی بویه‌ی حکیم الهی و منطقی نامدار است که علماء روزگار و فضلاء ذیمقدار او را به بزرگی می‌شناسند .

نامش محمد بن محمد و از مردم ورامین ری است .

بطوریکه شیخ علی بن عبدالعالی تصریح کرده نامبرده منسوب به آل بویه است که سلاطین دیلمی از آن‌خاندانند .

و یا بطوریکه از برخی از اجازات شهید ثانی برمی‌آید نامبرده منسوب به بابویه قمی است که نیای شیخ صدوق قدس سره باشد .

و همین انتساب به شیعه ایجاب کرده عده‌ای از بی‌خبران که مدرک مهمشان ظواهر گفتار اشخاص است او را از خواص دانشمندان ما نام ببرند با آنکه از ما نبود و مخالفان ما او را بخود منتسب میدانند و از هر جهت رعایت احترام او را برخود لازم می‌شمارند .

و با آنکه ایرانی بوده در شام ریاست علمی بدو پیوسته و هرگاه او از اعلام شیعه بود مخالفان زیر بار ریاست او نمیرفتند و باو قدرت نمیدانند تا در خصوص آراء خود اظهار شخصیتی بنماید گذشته از این گفتاری تمام یا کلامی ناتمام از او درباره‌ی اهل بیت ندیدم و مقالهای از او در اصول و فروع شیعه نخوانده و از مقولات یا مسموعات او مطلبی در این باره بخاطر ندارم و هر مورخی که تذکره احوال اعلام سنت را نوشته او را از بزرگان خودشان نام برده با آنکه چه بسیار اتفاق افتاده عالمی که شبهه‌ی تشیع در او داده باشند از او بصورتهای مختلفی نکوهش نموده و باعتبار او لطمه وارد آورده‌اند .

علاوہ براین کتابہای اجازات اہل سنت ہمہگونہ اوصاف او را متعرض شدہ و طرق روایاتش از آنهاست و طرق روایات آنها از اوست لیکن در کتابہای اجازات شیعیہ نامی از او نیست و یادی از جلالت قدر او نشدہ ممکن است ریشہ ہمہ توہمات کہ دربارہی تشیع او ایجاد شدہ تصریح شہید اول باشد کہ بخط خود بنام او با احترام اشارہ نمودہ و چنان وا نمود کردہ نامبردہ از اعلام شیعیہ است .

آری عمل شہید حاکی از تشیع او نیست بلکہ شہید در درجہی اول مصلحت تقیہ را در نظر داشتہ و رعایت حال اعلام شیعیہ را کردہ و خواستہ ثابت کند ما با مردم دانشمند ہیچگونہ مخالفتی از نظر رعایت احترامات نداریم و نفاق و تعصب کہ کار مردم نادان است از مثل ما ساختہ نیست .

و همچنین محقق کرکی رعایت عدم نفاق را ملحوظ داشتہ و در یکی از اجازات خود بمناسبت آثار علامہ حلی مینویسد کتابہای مزبور را شیخ سعید شہید (شہید اول) از امام محقق جامع معقول و منقول قطب الملہ والحق والدین ابوجعفر بویہی رازی شارح شمسہ و مطالع در منطق بدون واسطہ از امام جمال الدین (علامہ حلی قدہ) روایت کردہ زیرا بویہی از بزرگان شاگردان علامہ و از نامداران اصحاب امامیہ قدس اللہ ارواحہم و رضی عنہم میباشد .

ظاہرا اظہار نظر مزبور مربوط بہ تصریح شہید است و اظہار نظر محقق نمیباشد و علت تصریح مزبور از طرف شہید پیش از این بطور اجمال ہویدا شد ممکن است در مقام تشیع نامبردہ بگویند ہرگاہ قطب الدین از دانشمندان مورد اطمینان شیعیہ نبودہ علامہ قدہ او را مصدر اجازہ احادیث ائمہ ظاہرین قرار نمیداد تا چہ رسد کہ از مخالفان باشد .

در پاسخ نخست ملازمت مزبور را کہ ہرگاہ از علما ثقات نبودہ علامہ او را مصدر اجازہ قرار نمیداد قبول نخواہیم کرد زیرا دلیل قاطعی برای ملازمت مزبور در دست اختیار ما نمیباشد در درجہ دوم عدم مخالفت او با ثبوت اجازہ علامہ ثابت نخواہد بود زیرا اجازہ مزبور معلوم نیست از ناحیہ علامہ برای او صادر شدہ باشد برای اینکہ ثبوت اجازہ مزبورہ منحصر بنقل مولف مجالس المؤمنین است و اظہارات معظم لہ بر اثر حسن ظنی کہ باندک عبارتی نسبت بہ ایشان پیدا میگردہ مسموح نمیباشد

و هرگاه برستی نامبرده، باین سعادت نائل گردیده که اجازه‌های از طرف علامه برای او صادر شده باشد در آغاز کار او بوده و همزمان با هنگامی است که قطب‌الدین در ایران میزیسته و موضوع تقیه قوتی نداشته و کار شیعه امامیه بر اثر قدمهای خیرخواهانه علامه و شاه خدابنده شهریار نیرومند آنروزگار بالا گرفته .

گذشته از این علامه در اجازه مزبور به فضل و فهم او اشاره‌ای نکرده تا چه رسد عدالت و وثاقت او را تصدیق کرده باشد دیگر آنکه جمله دعائیکه علامه در حق او نموده که خدا سرانجام او را بخیر گرداند دعائی عمومی بیش نیست و دعائی است که ممکن است آنرا برای نیکبختان و بدبختان نموده .

و هرگاه در آن اوقات تشیع بویهی امر مسلمی بود آنموقع که به مسند ریاست نامزد گردیده حب جاه چشم باطن او را نابینا ساخته و محیط ناصبیان دمشق کاملاً نامبرده را تحت تاثیر قرار داده و فطرت او را عوض کرده و اندیشه‌ی او را علیه اولیاء خدا دگرگون ساخته چنانچه نظیر آنرا دربارهی کاتبی قزوینی و میرزا مخدوم شریفی و ملا رفیع گیلانی و امثال ایشان در ذیل احوال هریک از آنها شرح دادیم .

و در سورتیکه شهادت شهید و محقق کرکی اثبات کند بویهی تا آخرین ساعت زندگی شیعه بود و بآئین تشیع از دنیا رفته بازهم گواهی آنان پذیرفته نخواهد شد زیرا گواهی نامبردگان متوجه بامر باطنی و اثبات آنست و مانند آنهم از چنان افراد معمولی قبول نیست زیرا جز خدا دیگری از احوال درونی بندگان خود خبردار نیست و هرگاه چنان گواهی پذیرفته شود بازهم ظن بصحت آن برای ما بحصول نمی‌پیوندد و چنان ظنی حجیت نخواهد داشت و اصالت عدم استبصار او بحال نخستین خود باقی می‌ماند چنانچه همین اصل ما را درباره دیگران که حقیقت حالشان آنچنانکه باید بر مؤلف مجالس‌المؤمنین هویدا نگردیده کمک خواهد کرد .

و باید گفت اشتباهی که اعلام ما نسبت به قطب مزبور مرتکب شده‌اند موضوع بازهای نبوده و باصطلاح لیس هذا باول قاروره کسرت فی الاسلام بلکه نظیر اشتباه مزبور برای اعلام ما نسبت به ارجس و انصب از قطب مزبور بوقوع پیوسته و کسانی را که براستی ناصب اهل بیت عصمت بود با کوچکترین قرینه شیعه و محب آل پیغمبر (ص) معرفی کرده‌اند .
بنابراین گواهی شهید اول و شیخ‌علی کرکی اعجب از شهادت علامه مجلسی نبوده

زیرا نامبرده عبدالرحمن جامی و زمخشری را سعادتمند و حرعاملی ابوالفرج اموی اصفهانی را نیکبخت معرفی کرده‌اند و همچنین شهادتیکه دیگران درباره‌ی دیگران داده‌اند و صاحب مجالس المؤمنین بنا بر رویما یکه برای خود اختیار کرده گروه بسیاری از پیشوایان عامه و اسطوانه‌های مذاهب اربعه و رؤسا و شهرهای سنی نشین را که آثار فراوانی در اصول و فروع اهل سنت بوجود آورده‌اند شیعه دانسته و به مجردیکه در آثار آنان بخشی از مدایح اهل بیت را مشاهده نموده آنها را شیعه معرفی کرده.

با آنکه آنگونه شناگستری از خاندان توحید و ولایت تازگی نداشته ائمه اربعه خود آنها نیز دم از شناگری خاندان عصمت زده و روایاتی در مقام برتری و فضیلت آنها در کتب و آثار خود آورده‌اند چنانچه در شرح حال امام محمد شافعی و امثال او خواهیم گفت.

باید اعتراف کرد فضائل سادات ابرار و ائمه اطهار ما مانند خورشید رخشانی آسمان هستی را منور ساخته و قابل انکار بهیچوجه نبوده و دوست و دشمن بحقیقت فضائل آنان اقرار کرده‌اند و ذکر فضائل اهل بیت دلیل بر درستی رویه آنها نبوده و ثابت نمی‌کند بویی و امثال او در امور مربوط به مبدأ و معاد با شیعه‌اثنی عشریه موافقت داشته‌باشد. بدیهی است چنان نظریه‌ای حاکی از کوتاه فکری افراد نیست که بدون تحقیق و بمجرد قرینه‌ی نارسائی نااهلان را در صراط اهلان قرار میدهند و بخيال خود با گنجانیدن فردی در طریقه اهل بیت موجبات زیان بحقیقت شیعه را فراهم میسازند.

مؤلف گوید شرح حال قطب‌الدین در بسیاری از کتابهای ترجمه و تاریخ اهل سنت که کمتر بشرح احوال و آثار اعلام شیعه میپردازند آورده شده از جمله سیوطی شرح حال قطب را در باب محمودها نه محمدها ذکر کرده است.

و ما بمناسبت اینکه بنا به احتمال مزبور از حقیقت اسم او بی اطلاعیم شرح حال او را تحت عنوان لقب مشهوری او در حرف قاف متعرض شده که هم از کذب دور است و هم به جمع بین الامرین نزدیک اینک مطالبی را که سیوطی در بغیة الوعاه فی طبقات النحاه آورده یادآوری میکنیم.

قطب‌الدین محمود بن محمد رازی معروف به قطب تحتانی.

مقید ساختن لقب او را به کلمه‌ی تحتانی برای آن بوده که نامبرده هنگامیکه در مدرسه ظاهریه بسر میبرده در اطاق تحتانی مدرسه مزبور میزیسته و در اطاق فوقانی او شخص

دیگری بنام قطب اشتغال به تحصیل داشته اینک بمنظور امتیاز بینهما نامبرده را قطب تحتانی گفته‌اند.

قطب‌الدین یکی از پیشوایان فن معقول و شاگرد قاضی عضدایجی اصولی سابق‌الذکر و دیگران بوده.

قطب‌الدین وارد دمشق شده و در آنجا حاوی و مطالع و اشارات را شرح کرده و حاشیه برکشاف نوشته و شمسیه را که در فن منطق تالیف شده شرح نموده.

قطب‌الدین عباراتی در کمال لطافت و برازندگی داشته.

در یکی از ملاقاتهاییکه با سبکی سابق‌الذکر داشته از نامبرده معنی حدیث کل مولود یولد علی الفطره را پرسید سبکی بوی پاسخ داده قطب‌الدین بر پاسخ او ایراد وارد آورده و خود به تحقیقاتی که بنظرش آمده پرداخته سبکی تحقیقات او را با پاسخهایی که دادماز پایه انداخته و او را در سخنوری زبان آرا قلمداد کرده و اظهار داشته تو تنها با قواعد ظاهری منطق سر و کار داری از مقاصد شرعی بی‌اطلاعی و هوشمندی و آمادگی برای ادراک حقایق شرعی نداری.

سیوطی گوید پیش از این ذیل احوال سید شریف جرجانی از استادمان علامه کافجی نقل کردیم سید و قطب تحتانی مزه فن عربیت را نچشیده و لذت آنرا احساس ننموده‌اند بلکه هر دو نفر حکیمند که مطالب حکمت آنرا سرگرم ساخته است.

قطب‌الدین در ماه ذی‌قعدة سال ۷۶۶ (سود) وفات یافته‌انتهی.

مؤلف گوید گروهی از رجالیه‌های شیعه از نامبرده ذیل احوال شهید اول و محقق کرکی بمناسبت اینکه نامبردگان بتشیع او گواهی داده‌اند نام برده‌اند.

از جمله شیخ حر عاملی در امل‌الامل مینویسد.

شیخ قطب‌الدین محمدبن محمد رازی بویهی فاضلی جلیل و محقق از شاگردان حلی حلی قده بوده شهید اول از او روایت کرده و بطوریکه شهید ثانی در یکی از اجازات و برخی از آثارش نقل کرده قطب‌الدین از نوادگان ابوجعفر بن بابویه قمی است.

قاضی نورالله در مجالس المؤمنین صورت اجازه‌ایرا که علامه حلی قده به وی داده در کتاب مزبور ایراد کرده و اظهار داشته اجازه یاد شده در پشت‌کتاب قواعد ثبت گردیده علامه مینویسد حداکثر این کتاب را شیخ عالم فقیه فاضل

محقق مدقق زبده علما و افاضل قطب‌المله والحق والدین محمد بن محمد رازی ادام الله ایامه با دقت کاملی نزد من خواند و تحقیق و تحریر کاملی که لازم بود بعمل آورد و به او اجازه دادم تا اینکتاب و همه آثار و روایات من و آنچه روایاتش برای من تجویز شده و همگی کتابهای اصحاب سلف مرا بطرقی که من بدانها اتصال یافته‌ام از طرف من روایت نماید و برای هر که میخواهد و علاقه دارد با توجه به شروطی که در اجازه معتبر است روایت کند زیرا او برای اینموضوع کمال شایستگی را دارد.

در پایان چنین امضا کرده و کتب‌العبد الفقیر الی الله حسن بن یوسف بن مطهرحلی و تاریخ اجازه ۷۱۳ در محل ورامین بوده.

سید مصطفی در رجالش مینویسد قطب‌الدین محمد بن محمد بن ابو جعفر رازی یکی از سرشناسان ملت شیعه است دانشمند است جلیل‌القدر و عظیم‌المنزله و از شاگردان امام علامه علی قده بوده و از او روایت کرده و شیخ شهید قده از او روایت مینماید. آثاری دارد از جمله محاکمات که دلیلی واضح و برهانی قاطع بر کمال فضیلت و فراوانی معلومات اوست انتهی.

شیخ حسن صاحب معالم در اجازه خود می‌نویسد الشیخ‌الامام العلامة ملک العلماء المحققین قطب‌المله والدین محمد بن محمد رازی مؤلف دو شرح مطالع و شمسیه‌انتهی. مؤلف امل نوشته از آثار قطب‌الدین دو حاشیه بر کشاف و شرح قواعد و شرح مفتاح و رساله‌های در تحقیق کلیات و رساله‌های در تحقیق تصور و تصدیق است.

و پیش از این از نامبرده بعنوان شیخ قطب‌الدین محمد بویه رازی نامبردیم. مؤلف لؤلؤ پس از آنکه نامبرده را در ردیف مشایخ شهید ذکر کرده و شرح حال برخی از آنها را نوشته از جمله مینویسد:

مقام فضیلت و جلالت و موقعیت شیخ قطب‌الدین مشهورتر از آنست که قابل انکار باشد و آشکارتر از آن که برای دیگران لغزشی ایجاد نماید یا موجبات شکی بوجود آورد.

مؤلف مجالس‌المؤمنین مینویسد محقق علامه قطب‌الدین محمد بن محمد بویه رازی و پس از ستایش ارزنده‌ایکه از او نموده اظهار میدارد بطوریکه عمده‌المجتهدین شیخ علی بن عبدالعالی در اجازه‌ایکه برای عموی من مرقوم فرموده مینویسد نسب قطب‌الدین به سلسله‌ی شریفه سلاطین آل بویه منتهی میشود زادگاه و محل رشد او دارالمؤمنین ورامین

از اعمال ری است .

قطب‌الدین پس از آنکه از حضور عدما‌ی از دانشمندان استفاده کرد به پیشگاه علامه زمان شیخ جمال‌الدین حسن بن مطهر حلی شرفیاب شده و از او کمال استفاده را نموده و قواعد علامه را بخط خود استنساخ نموده و همانرا بحضور معظم له خوانده و علامه به خط خود اجازه‌ی بر پشت آن نوشته و اجازه و کتاب مزبور اینک در یکی از شهرهای شام در اختیار برخی از فضلاء آنسرزمین میباشد .

پس از این اجازه سابق‌الذکر علامه را ایراد کرده و مینویسد علامه قطب‌الدین پس‌از درگذشت سلطان ابوسعید و شهادت خواجه غیاث‌الدین و سایر از وزراء بشام انتقال یافت . بعد از این ملاقات قطب را با تقی‌الدین سبکی که پیش از این اشاره شد متعرض گردیده تا آنجا که نوشته شهید قده بخط خودش بر پشت کتاب قواعد مینویسد من در دمشق بدیدار علامه قطبی نائل شدم و او را دریائی موج یافته از وی استجازه کردم و به من اجازه داد و من دراینکه معظم‌له از علماء امامیه است شبهمای ندارم و در پاکی فطرت او همین بس که از شاگردان و مصاحبان علامه حلی بود که بدون شک جناب او از فقهاء ارجمند اهل بیت علیهم‌السلام است و خلوص عقیده و تشیع او شاهد صادقی بر حقیقت اوست .

قطب‌الدین سال ۷۶۶ در دمشق وفات یافت و در فضای قلعه‌برجنازه‌ی او نمازگذارند و گروهی از سرشناسان دمشق در نماز و تشییع جنازه‌ی او شرکت کردند و در صالحیه موقتا بخاک سپرده شد سپس بدن او را بمحل دیگر انتقال دادند .

از آثار مشهور او شرح شمسیه و شرح مطالع است که آنها را به اشاره و تشویق خواجه غیاث‌الدین وزیر که در آنروزگار مربی فضلا و علما بوده تالیف نموده دیگر از آثار معروف او محاکمات است که بین دو شارح اشارات فخرالدین رازی و محقق طوسی قده به‌درون و بیرون نیرومندی محاکمه نموده دیگر رساله‌ای در تحقیق تصور و تصدیق و حاشیه‌ای بر قواعد علامه قده تدوین نموده این حاشیه را در همان اوقات که از محضر معظم‌له استفاده میکرده تالیف نموده و اخیرا یکی از فضلاء امامیه شام حاشیه مزبور را تدوین کرده و بنام حواشی قطبیه شهرت داده انتهی .

شیخ یوسف مؤلف لؤلؤءه مینویسد پیش از این مؤلف مجالس‌المؤمنین از شهید

نقل کرد معظم له در پشت قواعد نوشته من در اینکه نامبرده از علماء امامیه است شبهه ندارم عبارت مزبور خالی از غرابت نبوده و ایجاب میکند نامبرده بر اثر اینکه در شام میزیسته و تظاهر به آئین سنت میکرده از اعلام شیعه نباشد و حال آنکه احتمال مزبور کاملاً بی اساس است زیرا در آنروزگار شام مرکز فضلاء شیعه بوده با این تفاوت نامبردگان برای حفظ خون خود و پیروانشان به لباس تقیه بسر میبردند .

مؤلف گوید جای هیچگونه استغرابی نیست زیرا بطوریکه پیش از این از ذیل کلمات ما استفاده شد نامبرده اهل سنت بود و در میان فضلا بنام تسنن شهرت داشته و خلاف آن از کلمات فریقین استفاده نمیشود و کلام شهید طوری ایراد شده که معظم له میخواستہ دفع تهمت از او بنماید نه آنکه گفتار او موهم تهمت باشد .

و درباره تسنن او همین بس که نامبردگان از او با کمال احترام نام میبرند و برای او از خدا استرحام مینمایند و حال آنکه مردم سنی مذهب بر اثر تعصب نابجائی که دارند هیچگاه چنین احتراماتی از اعلام شیعه مرعی نمیدارند از جمله تفتازانی در آغاز شرح شمسیماش مینویسد :

عده از دوستان و گروهی از اخلاص کیشان از من درخواست کردند تا رسالهی شمسیمه را شرح و توضیح دهم و قواعد منطقیه را به لباس تحقیق بیارایم و مجملات آنرا مفصلاً ایراد کنم و نقاب از چهره مبهمات آن که از شدت خفا مستور مانده اند بر طرف سازم و در شرحی که فاضل محقق و نحیر مدقق قطب الملہ والدین شکر اللہ مساعیہ و قرن بالافاضتہ ایامہ و لیالیہ نظر بنماید الخ .

علاوه بر این قطب الدین در آثار خود کمتر اتفاق افتاده در ضمن درود بر پیغمبر و خاندان ظاهری او بعبادت معموله متعصبان درود بر صحابه را نیز ضمیمه ننماید .

مؤلف گوید محدث نیشابوری که از علماء امامیه است در رجال کبیر از قطب الدین چنین یاد میکند .

محمد بن ابی جعفر قطب الدین بویهی منسوب به ابوجعفر بن بابویه، نسبت مزبور بنا بقول شهید ثانی در اجازه اش و محدث حر عاملی در امل الامل بوده و یا بنا بر نقل شیخ علی بن عبدالعالی کرکی در اجازه اش و قاضی نور اللہ در مجالسش منسوب به سلاطین آل بویه است .

قطب‌الدین از مردم ورامین ری بوده و در دمشق میزیسته و به قطب تحتانی شهرت داشته زیرا در مدرسه‌ایکه میزیسته قطب دیگری در حجره‌ی فوقانی آن ساکن بوده آثاری داشته از جمله محاکمات .

تا آنجا که گوید قطب‌الدین از عده‌ای روایت کرده از جمله علامه‌ی حلی که سال ۷۱۳ هجری در محل ورامین بوی اجازه داده و دیگری قطب‌الدین محمد شیرازی است .
و گروهی از جمله شهید اول و سید شریف جرجانی و قاضی بدرالدین محمد بن احمد حنفی از وی روایت کرده‌اند و شرح حال او در نقدالاقوال و امل‌الامل و لؤلؤء‌البحرین آورده شده انتهی .

مؤلف گوید از پایان مطالب محدث نیشابوری استفاده میشود نامبرده اهل سنت است زیرا بزرگان اهل سنت بر اثر تعصب نابجائی که دارند از هیچیک از اعلام شیعه روایت نمیکنند و حاضر نمیشوند اولیاء حقیقت را در جریده‌ی مشایخ خود قرار دهند تا چه رسد به ایندو نفر متعصب یعنی شریف جرجانی و بدرالدین حنفی .

شیخ قطب‌الدین محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی کازرونی شافعی ملقب به قطب‌الدین شیرازی و مشهور به علامه .

قطب آثار ارزنده و استواری در حکمت و اصول و ادب و امثال اینها دارد و من تابه حال نتوانسته بفهمم قطب رازی از قطب شیرازی مجاز باشد زیرا هر دو معاصر بوده و بطوری که خواهیم گفت رحلتشان نزدیک بهم اتفاق افتاده و هرگاه رازی مجاز از شیرازی باشد نظریه‌ی ما را بیشتر و بهتر تایید میکند زیرا باتفاق شیعه و سنی قطب شیرازی از علماء اهل سنت و از بزرگان محققان آنهاست بنابراین برخلاف انتظار است عالمی شیعه مذهب بطور اطلاق از مخالف خود اجازه داشته باشد .

و اینک که پایان شرح حال قطب رازی بنام قطب شیرازی انجام پذیرفت مناسبت آنست که باندازه‌ی اطلاعی که داریم بشرح حال قطب شیرازی بپردازیم و تفرقه‌ی بین دو قطب را روا نداریم .

قطب شیرازی در کتابهای معانی و بیان و اصول‌الفرقه مکرر نامبرده شده و در علوم معموله مقدم بر معاصران خود بوده و محققى متکلم و حکیم بشمار است .

سیوطی مینویسد قطب شیرازی سال ۶۳۴ (خلد) در شیراز متولد شده پدرش در آنجا

بطبابت میپرداخته وی مقدمات علوم متداوله را از پدرش مسعود و عمویش و زکی رکشاوی و شمس کاتبی استفاده کرده سپس بدربار علم و کمال محقق خواجه نصیرالدین طوسی هجرت نموده مراتب حکمت و کلام را از آنحضرت مهم بهره‌مند گردیده تا بجائیکه بر اقران خود برتری یافته سپس بروم رفته و در آنجا از طرف قیصر روم مورد احترام قرار گرفته و داوری سیواس و ملطیه را بعهدی او گذارده سپس بشام رفته و از آنجا به تبریز هجرت نموده و علوم عقلیه را در آنجا تدریس نموده و کتاب جامع الاصول را بروایت از صدر قونوی از یعقوب همدانی از مؤلفش حدیث نموده.

قطب‌الدین به دربار شهریاران رفت و آمد داشته و از آنچه معمول درباریان بوده احتراز کرده و مردی نکته‌پرداز و بزم‌آرا بوده و هیچگاه بار اندوه را بر خود هموار نساخته و لباس تصوف و ژنده‌پوشی را از خود دور ننموده.

قطب‌الدین در شطرنج‌بازی مهارت کامل داشته و از فنون شعبده اطلاعات دقیق داشته و رباب خوب مینواخته و بالاخره دریائی از معلومات و از هوشمندان اوائل قرن هشتم بشمار می‌آمده.

قطب‌الدین در برابر فقهاء کمال فروتنی را داشته و همواره نماز را به جماعت می‌گذارده و هرگاه تصنیفی را باتمام میرسانیده به شکرانه توفیق اتمام آن روزه می‌گرفته و به بیدار خوابی مواظبت داشته و چرکنویس (مسوده) تصانیف او پاکنویس آنها بوده یعنی بیش‌ازیک نسخه از هرکتابی نداشته.

آثار او شرح مختصر ابن حاجب، شرح مفتاح، شرح کلمات ابن‌سینا، غره‌التاج در حکمت، شرح کتاب اسرار سهروردی و امثال اینها.

قطب‌الدین در چهاردهم رمضان سال ۷۱۰ (ذی) هجرت وفات یافته.

مؤلف گوید وفات او در تبریز اتفاق افتاده در تاریخ وفات او گفتمانند:

بازی کرد چرخ کجرفتار در مه روزه آه از آن بازی

داویا (ذی) رفته از گه هجرت رفت در پرده قطب شیرازی

شیخ ابوالقاسم کازرونی در سلم‌السموات مینویسد قطب‌الدین از حکماء راسخان بوده

و اعل او از دهکده‌ی دو تنک کازرونست و قبرش در گورستان چرنداب تبریز نزدیک به قبر

محقق بیضاویست قطب‌الدین شاگرد کاتبی قزوینی است.

هنگامیکه خواجه طوسی وارد قزوین شد و خانه کاتبی را به قدم خود برکت داد، کاتبی تصمیم گرفت شکرانه قدم او را بپرداخت هدیه‌ی نفیسی جبران کند سزاوار آن دید در هنگام مراجعت خواجه، قطب‌الدین را بشاگردی او تسلیم نماید، قطب‌الدین بنا به پیشنهاد استادش کاتبی ملازمت خواجه را برگزید و متعهد شد مابقی ایام تحصیلش را در رکاب خواجه بگذراند و حلقه‌ی شاگردی او را بگردن افکند.

قطب‌الدین دانشمندی مجلس‌آرا و بذله‌گو و سبک‌روح و نمکین گفتار بود و هرگاه در شهر غربتی در می‌ماند طوری خود را می‌نمایاند که کافر است تصمیم تشرف به دین اسلام را دارد مردم که آنهمه او را شائق بدین اسلام می‌دیدند اطراف او را میگرفتند و بمنظور تشویق و تعارفها و هدیه‌ها از زر و سیم باو میدادند.

در یکی از این اوقات که قطب‌الدین اشتیاق بدین را وسیله ترفیه امور خود قرار داده مصادف بوده با ورود شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی شاعر و عارف نامدار که وی در سفر آفاقی خود بدانجا وارد شد.

سعدی خواهرزاده‌ی او و به لقب جدش مصلح‌الدین شیرازی به لقب مصلح‌الدین ملقب شده بود (۱).

شیخ سعدی که در لباس ژنده ریاضی و جهانگردی تازه وارد آن شهر شده قطب‌الدین را در حالیکه مردم اطراف او را گرفته و او را هرچه زودتر به پذیرفتن دین اسلام می‌خواندند و هدایای خود را باو تقدیم میکردند شناخت بزبان محلی روستائی خطاب به قطب‌الدین گفت: "قطبو تو هرگز مسلمان نمی‌به" ای قطب تو هیچگاه مسلمان نمیشوی.

صاحب سلم‌السموات پس از این اظهار داشته قطب‌الدین با گروهی از افاضل متاخران مصاحبت کرده و پایان روزگار فخرالدین رازی و شهاب‌الدین سهروردی و میحی‌الدین عربی و اثیرالدین مفضل ابهری را دریافته و از آنجا که جامع علوم آنروزگار بود به لقب شهرت پیدا کرده.

(۱) خواهرزادگی شیخ سعدی با قطب‌الدین و اینکه نامبرده برای جیفه دنیا چنین حیل‌های بکار برده باشد مورد انکار برخی از مورخان بوده لیکن ممکن است هر دو با یکدیگر ملاقات کرده باشند.

آثار مبسوطہای دارد، شرح قانون طب، شرح حکمبالاشراق، شرح اصول ابن حاجب، شرح مفتاح سکاکی، غرهالتاج، رساله مختصری در تحقیق معنی تصور و تصدیق که حاکی از کمال تتبع و استحضار اوست.

عمر قطبالدین نزدیک به نود سال بود (۱).

قطبالدین اواخر زندگی خود از مطالب فلسفی اظهار خستگی کرده و دست از آموزش حکمت برداشته و به بندگی خدا و تلاوت و تعلیم قرآن مجید پرداخته و در محوطه تبریز بکارهای آخرتی خود مشغول شده و سبکی را که حداکثر دانشمندان در مابقی عمر عزیز خود پیشه میگیرند برای خود برگزیده بود.

و درگذشتش در سال ۷۱۰ هجری سی و چهار سال پس از رحلت خواجه طوسی و سه سال پیش از وفات قطبالدین رازی بود.

مؤلف گوید محدث نیشابوری نام قطب شیرازی را محمد دانسته و طبق همین اشتباه شرح حال او را ذیل محمدین نوشته چنانچه سیوطی نام قطب رازی را محمود خیال کرده و گزارش احوال او را در باب محمودها نوشته.

اینک ترجمه عبارت محدث مزبور محمدبن مسعود بن مصلح، علامه قطبالدین شیرازی متکلمی حکیم اشعری مرام و شافعی مذهب بوده آثار بسیاری دارد و مردی خوش بزم و شیرین کلام بود.

قطبالدین از عدهای از جمله محقق طوسی روایت کرده و حقایق حکمت و کلام را از او فرا گرفته و عده از جمله علامه قطبالدین محمد رازی از وی روایت کرده اند.

محدث نیشابوری در پایان با رمز مع که حاکی از معتبر بودن قطب است مطلب را به انجام رسانیده.

(۱۸۶) ابوصخر کثیر بن عبدالرحمن بن اسود بن عامر بن عویم شاعر و سراینده مشهور.

اساتید نام او را بضم کاف و فتح ثاء سه نقطه و یاء مشدده ضبط کرده اند و نسب او را

(۱) بنا بر آنچه نوشتیم سال میلاد او ۶۳۴ بوده و سال وفات او ۷۱۰ بوده بنا بر این

مدت عمر او ۷۶ بوده ممکن است سبعین به تسعین مبدل شده باشد.

با پانزده واسطه به الیاس بن مضر خزاعی مشهور منتهی دانستماند .
 کثیر مذهبش دوستی آل پیغمبر و موقعیت و مقامش ثناگستری از ذریه بتولست .
 کثیر از اعراب اصیل حجاز بوده و اشعار آبدارش بسرحد اعجاز رسیده .
 کثیر از معاصران حضرت باقر علیہ السلام و از سراینندگان مخصوص دربار ولایتمدار
 آنحضرت بوده و تقرب و بیژهای به آنحضرت داشته چنانچه هنگامیکه از دنیا رفت آنحضرت
 کنار جنازه‌ی او آمده و تابوت او را بدست مبارک بهمراهی دیگران از زمین برداشت .
 شمنی گفته کثیر کوتاه‌اندام و بدمنظر بوده بطوریکه گفته‌اند اندام او به سه شبر
 نمیرسید و هرگاه به بارگاه عبدالعزیز بن مروان وارد میشد عبدالعزیز بشوخی میگفت سرت
 را پائین بیاور مبادا به سقف بخورد و آزرده شود .
 کثیر تعصب بی‌اندازه‌ای نسبت به آل ابی طالب داشت .
 کثیر یکی از دلباختگان نامی تازی است و از جمله آنهایی است که حداکثر او را با
 معشوقه‌اش نام می‌برند چنانچه جمیل شاعر با معشوقه‌اش ثنیه و نصیب با زینب و قیس با
 لیلای اخیلیه نام برده میشود کثیر را نیز با عزت نام می‌برند .
 عزه بفتح عین بی نقطه و تشدید زاء دختر جمیل بن حفص است حکایات کثیر فراوان
 و مشهور است .
 گویند کثیر در مصر و عزت در مدینه بود هنگامیکه اوصاف او را شنید و تعریف کمان
 ابرو و چشم بادامی و دهان غنچه و بناگوش دلربا و چاه زنخدان او را شنید بیخودانه
 فریفته او شده از مصر بعزم دیدار او بیرون رفت تصادفا در راه با وی روبرو شده که او نیز
 عازم مصر بود .
 طولی نکشید کثیر بمصر بازگشت در مراجعت ورود او بمصر همزمان با هنگامی بود
 که مردم از خزانه باز میگشتند .
 به کثیر گفتند چگونه شد آثارش را به اتمام نرسانیدی؟ پاسخ داد برای اینکه عزت
 مرد طرب و جوانی را از من گرفت ابن لیلی مرد و توجه را از من سلب کرد .
 شیخ بهائی نوشته عزت بدربار عبدالملک وارد شد امیر باو گفت تو عزت کثیری؟
 گفت نه ، بلکه من عزت دختر جمیل عبدالملک گفت آیا این شعر کثیر را شنیده؟
 لقد زعمت انی تغیرت بعدها و من ذا الذی یا عز لا یتغیر

تغیر جسمی والخلیقه کالتی عہدت و لم یخبر بسرک مخبر
 عزت می پنداشت من پس از او عوض نمیشوم و حال آنکہ همه چیز عوض میشود بدن
 من مانند پارچہ کهنی از یکدیگر پاشیده و حال آنکہ کسی از تو بمن آگاهی نداده .
 عزت گفت از آنشعر خبری ندارم لیکن این شعر را از او بروایت شنیدہام .
 کانی انادی صخرہ حین ادبرت منالعصم لو تمشی بہالعصم ذلت
 سفوح فما تلقاک الا بحیلہ فمں مل منها ذلک البخل ملتی
 گوئیا میخوانم سنگ کوهی را کہ وی برآن قرار گرفته بود و از کنار او حرکت کرد و بہ
 کوه میگویم ہرگاہ با عزت ہمراہ شوی و از او تعقیب کنی بدون شک راہ را گم خواهی کرد و
 در صورتی ممکن است بدامنہای کوه دست پیدا کنی کہ چارہای برای خود اندیشیدہ باشی و
 ہرکسی کہ از او ملول شدہ از بخل و حسادت بودہ و من از او ملول خواہم بود .
 عبدالملک دستور داد تا با زنش عاتکہ ملاقات نماید عزت بدیدار عاتکہ شتافت ،
 عاتکہ مراد اینشعر را کہ کثیر دربارہی او گفتہ پرسید ؟

قضی کل ذی دین فوفی غریمہ و عزه ممطول معنی غریمہا
 ہر وامداری وام خود را پرداخت جز عزت کہ با داء وامش وفی نکرد .
 عاتکہ گفت چہ وامی بعهدهی تو بود کہ نپرداختہای ؟
 گفت وعدهی بوسہ باو دادہ بودم ، عاتکہ گفت بوعدهی خود وفا کن گناہ تو بہ گردن
 من .

حکایات طریفہ و افسانہای بیسابقہی کثیر زیاد است و کتاب ما تاب ایراد ہمہی
 آنها را ندارد .

ما بقی دو شعر مزبور کہ شیخ نقل کردہ است ابیات زیر است :

وانی و تھیامی بعزہ بعد ما	تخلیت مما بیننا و تخلت
لکالمرتجی ظل الغمامہ بعد ما	تبوء منها للمقیل اضمحلت
اباحتہم ما لم یرالناس قبلہا	و حلت تلا مالم تکن قبل حلت
و کانت لقطع الود بینی و بینہا	کنا ذرہ نذرا فاوقت و برت
فقلت لہا یا عز کل مصیبہ	اذا وطنت یوما لہا النفس ذلت
اسیئی بنا او احسنی لا ملومہ	لدینا و لا مقلوہ ان تفلت

تمنت سلیمی ان نموت بحبها و اھون شئی عندنا ما تمننت
 همانا دلباختگی من بعزت از آنھنگامی بود کہ من و او ہمہ موانع را برطرف کردیم
 و وصول من باو مانند سایہ ابری بود کہ مردم درانتظار برطرف شدن آن میباشند چیزهای
 بی سابقہای را بر مردم حلال کرد و در محلی آرام گرفت کہ پیش از آن در آن در نیامده
 بود او برای قطع علاقمندی بامن مانند کسی بود کہ نذری کرده و بہ نذر خود وفا نماید بہ
 او گفتم ای عزت جدائی تو مانند مصیبتی است کہ ہرگاہ بیش از اندازہ بماند مصیبت رسیدہ
 را از پای درآورد بمابدی میکند یا میخواهد نیکی برساند آری ما از او بھیچوجہ سرزنش
 نمیکنیم و او را اگر از چنین اندیشہای دست بردارد دشمن خود نمیدانیم سلیمی آرزومند
 بود ما در راہ محبت او بمیریم آری سادہترین پیشآمد از نظر ما همانا برآوردن آرزوی او
 است .

سید نعمت اللہ جزائری در انوار نعمانیہ مینویسد یکی از مورخان اظہار داشتہ کثیر
 عزت سرایندهای شیعہ مذهب بود و خلفاء بنی امیہ از اینحقیقت با اطلاع بودند .
 روزی وارد بارگاہ عبدالملک مروان شد عبدالملک خطاب باو گفت ترا بہ حقیقت علی
 بن ابیطالب (ع) سوگند میدہم آیا دلباخته تر از خود ہم سراغ داری؟ گفت آری در یکی از
 سفرهای خود در بیابانی بمردی برخورد کردم کہ ریسمانہا و دام شکار خود را در بیابان
 پهن کردہ پرسیدم چرا اینجا نشستہای؟ گفت گرسنگی مرا و خاندانم را بستوہ آورده و سائل
 شکارم را پهن کردہ بامید اینکہ صیدی بچنگ آورم و خوراک خود و بستگانم را فراہم نمایم
 گفتم اگر منہم در بدست آوردن شکار با تو ہمراہی کنم سهم مرا ہم خواهی داد؟ گفت
 آری طولی نکشید صیدی بدام افتاد بجانب شکار شتاب کرد آنمرد زودتر از من بہ آہوئی
 کہ در دام افتادہ خود را رسانیدہ او را بغل گرفت و رھا کرد ، از عمل برخلاف انتظار او
 بشگفت آمدہ گفتم چرا با آنکہ در کمال نیازمندی بودی آنرا رھا کردی؟ گفت برای اینکہ
 شباہت زیادی بہ لیلای من داشت در آنحال ناراحتی در دل خود احساس کردہ او را رھا
 کردم و این شعر را خواند :

لک الیوم من وحشیہ لصدیق
 لانٹ للیلی لو عرفت عقیق
 ولکن عظم الساق منک دقیق

ایا شبہ لیلی لا تروعی فانی
 اقول و قد اطلقتها من وثاقها
 فعیناک عیناھا و جیدک جیدھا

ای غزالی کہ شباهت بہ لیلای من داری واہمہ مکن زیرا من امروز از حیوان وحشی دیگر سخن راست تری بتو میگویم و درحالیکہ ترا بخاطر او آزاد میکنم اظہار میدارم چشمان تو مانند چشمان او و گردن تو مانند گردن اوست جز اینکہ ساق پای تو نازکست .

آہو همچنانکہ میدوید آنمرد خطاب بآنحیوان گفت :

اذہبی فی کلائہ الرحمن انت منی فی ذمہ و امان

لاتخافی من ان تہاجی بسوء ما تغنی الحمام فی الاغصان

در حفظ خدا بہرکجا خواهی برو و یقین بدان از طرف من ہموارہ درامانی و تا ہنگامی کہ کبوتران میخوانند از ہیچگونہ ناراحتی از من خوفناک مباش .

جلال الدین سیوطی در شرح شواہد معنی ذیل شواہد اذن مینویسد این شعر از کثیر

عزت است .

لئن عادلی عبدالعزیز بمثلها و امکانی منها اذن لا اقیلها

اگر عبدالعزیز بار دیگر از من بپرسد کہ چہ درخواستی داری و بمن اجازہ دہد باز

ہم از درخواست نخستین خود دست بردار نخواہم بود .

سیوطی پس از این نوشتہ این حاجب در کتاب بیانش اظہار داشتہ کثیر یکی از احمقان

بودہ و از جملہ آثار احمقی او آن بودہ کہ قصیدہ غرائی در ستایش از عبدالعزیز بن مروان

سرود پس از آن بوی گفت ہر حاجتی کہ داری از من بخواہ کثیر گفت حاجتم اینست مرا بہ

جای ابن رمانہ برقرار بداری .

عبدالعزیز گفت وای بر تو او مرد کاتبی است و تو سرایندهای ، و بہ ہمین مناسبت

جائزہای باو نداد .

کثیر پس از آنکہ از دربار عبدالعزیز با دست خالی بیرون رفت گفت :

عجبت لترکی حظہ الرشید بعد ما تبین من عبدالعزیز قبولها

لئن عادلی عبدالعزیز بمثلها و امکانی منها اذن لا اقیلها

تعجب میکنم از اینکہ چرا خواہش عبدالعزیز را نپذیرفتم و جائزہای از او نگرفتم

اینک اگر عبدالعزیز بار دیگر بمن اجازہ درخواست دہد همان خواستہی نخستین را از او

خواہم خواست .

سیوطی پس از آنکہ معنی دو شعر را گفتہ و سہ شعر دیگر بآن افزودہ بہ شرح حال او

پرداخته و مینویسد کثیر از مردم مضر و از قبیله بنی خزاعه و از عربهای حجاز و یکی از سرایندگان بنامست .

کثیر به کنیه ابن ابی جمعه مشهور است زیرا جد مادریش ابوجمعه بوده . کثیر با عبدالملک مروان و عبدالعزیز مروان و عمر بن عبدالعزیز معاصر و معاشر بود و حماد راویه از وی روایت میکرده و خود او در شمار رافضیان بوده است . زبیر بن بکار گفته عمر بن عبدالعزیز گفته من صلاح و فساد هاشمیان را از علاقمندی و بی توجهی به کثیر میدانم و معتقدم هر هاشمی که او را دوست بدارد فاسد است و هر کسی که او را دشمن بدارد نیکوکار است زیرا کثیر آدمی بدباطن و معتقد برجعت بود . (ضمناً پایه اعتقاد عمر عبدالعزیز نسبت بخاندان عصمت و اندیشه باطنی او در باره رجعت و دیگران تا به برخی از معاصران ما معلوم میشود وثابت میکند پیروان پسر عبدالعزیز تا این عصر هر کسی را که معتقد برجعت که یکی از پایه های ارزنده شیعه است باشد فاسد و خبیث میدانند اللهم عجل فرج آل محمد (ص) .

زبیر بن بکار گفته کثیر معتقد به تناسخ ارواح بود .

یعنی عقیده برجعت داشته و شیعه بود .

یونس نحوی از ابواسحق نقل کرده کثیر یکی از نامدارترین سرایندگان اسلام بوده و موقعیت و مقام ارزنده ای در پیشگاه قریش داشت .

طلحه بن عبدالله بن عوف گفته هنگامی که کثیر و فرزندق با یکدیگر ملاقات کرده حضور داشتم فرزندق خطاب با او گفت ای ابوصخر ، توانشب عربی ، یعنی از همه بیشتر به این و آن می چسبی و آنها را بچنگال خود درمی آوری ، زیرا گفته ای :

ارید لانسی ذکرها فکانما تمثل لی لیلی بکل سبیل

تصمیم گرفتم تا از او فراموش کنم متاسفانه در هر راهی که قرار میگیرم او را می بینم .
خودم مجسم می بینم .

کثیر در پاسخ فرزندق گفت تو افخر عربی ، یعنی از هر وسیله ای استفاده کرده و آنرا مایه فخریه و سربلندی خود قرار میدهی چنانکه میگوئی .

تری الناس ماسرنا یسیرون خلفنا و ان نحن اوماننا الی الناس و قفوا

می بینی تا موقعیکه ما در حرکتیم مردم هم پشت سر ما حرکت می کنند و به مجردیکه

ما اشارہ کنیم همگان از حرکت باز میمانند .

طلحہ اظهار داشت دو شعر مزبور از آثار طبع جمیل بوده کہ یکی را کثیر و دیگری را فرزدق دزدیدہ است .

فرزدق خطاب بہ کثیر گفت ای بوصخر، آیا هیچگاہ مادرت وارد بصرہ شدہ است؟ گفت خیر، لیکن پدرم بہ بصرہ رفتہ .

طلحہ گوید از پاسخ کمرشکن کثیر بشگفت آمدم .

طلحہ گوید در میان سرایندگان و مطلعان کسی را باحمقی کثیر ندیدہام موقعی بیمار بود باتفاق عدہای از قریش بعیادت او رفتم احوال او را پرسیدہ گفت حالم خوبست وافزود آیا از مردم دربارہی من سخن تازہای شنیدہاید؟ منکہ از تشیع او اطلاع داشتم گفتم آری مردم میگویند تو دجالی، گفت سوگند بخدا چندیست چشم من بنا توانی دچار شدہ .

وی از پاسخ کثیر چنین استفادہ کردہ او گفتہ آری زیرا چشم مانند چشم دجالست و حال آنکہ منظورش آن بود چشم ناتوان است و نمیتوانم تو و امثال ترا کہ دجالید کاملاً تشخیص دہم .

جمحی گفتہ کثیر در تشبیب و غزلسرائی مہارت خاصی داشت و جمیل در فن تشبیب بر او مقدم بود در عین حال در سایر از فنون شعر نیروئی داشت کہ جمیل ہمتای اونمی بود . جمیل واقعا عاشق و دلباختہ بود لیکن کثیر عشقورزی میکرد و خود را عاشق نشان میداد ولیکن دلباختہ واقعی نبود، و اشعار جمیل را در مواقع معینی روایت میکرد و راویہی او بود .

ابن عساکر بسند خود از عتبی روایت کردہ عبدالملک مروان دوست میداشت کثیر را ببیند و با او ملاقات کند متأسفانہ هنگامیکہ کثیر بر او وارد شد کوتاہی قامت او وی را در دیدہ عبدالملک ناچیز قلمداد کرد، عبدالملک کہ کمال حقارت را در او مشاہدہ نمود گفت تنسم بالمعیدی خیر من ان تراہ (معیدی بشنوی بہ تابینی)

کثیر گفت آرام باش ای امیر کہ مردی آدمی در دو عضو کوچک اوست، دل و زبانش چنانچہ بیانش بہ زبانت و کشتنش بدل و من همانم کہ گفتم:

و جربت الامور و جربتنی و قد ابدت عریکتی الامور

و ما تخفی الرجال علی انی
تری الرجل النحیف فتزدریه
و یعجبک الطریر فتبتلیه
و ما عظم الرجال لها یزین
یعات الطیر اطولها جسوما
و قد عظم البعیر بغير لب
فیرکب ثم یضرب بالهراوی
یجرره الصبی بکل سہب
و عود الندغ ینبت مستمرا
بہم لا خومشاقبہ خبیر
و فی اثوابہ اسد زئیر
فتخلف ظنک الرجل الطریر
ولکن زینہا کرم و خیر
و لم تطل البزاه و لا الصقور
فلم یستغن بالعظم البعیر
فلا عرف لیدیہ و لا نکیر
و یحبسہ علی الخسف الجریر
و لیس یطول والقصباء خور

کارهای دنیا را از نظر خود در بوته آزمایش درآوردم و طبیعت من باطن چیزها را آشکارا ساخت مردم چیزی را نمیتوانند بر من پوشیده ندارند زیرا از تمام جزئیات آنها با خبرم آدم نحیفی را می بینی و باو بچشم حقارت مینگری و حال آنکه شیر ژبانی در پس جامه های او وجود دارد، از نیزه نازکی بشگفت می آئی با آنکه همان نیزه ترا که جوان زیبا چهره های هستی از پای در می آورد زیور مردان در قد و اندام آنها نیست بلکه زینت آنان در بخشش و نیکوکاریست پرنده هرچه سنگین وزن تر و فربه باشد از اوج آسمان باز میماند و به زیر می افتد لیکن باز و کرکس به اوج آسمان پرواز میکنند شتر بر اثر تو خالی بودن آن بزرگ شد و از بزرگی خود بهره های نبرده به این جهت بر او سوار میشوند و او را می تازانند و آنها را آشنا و بیگانهای نمی شناسد تا بجائیکه کودکی آنها بهر نقطه از بیابان بخواهد می برد و میتواند آنها را با افسار نازکی از حرکت باز بدارد تنهی آویشن پیوسته میروید و دراز هم نمیشود با آنکه نی پس از اندک درازی خشک و نابود میگردد.

عبدالملک پس از استماع ابیات مزبور پوزش خواسته و از وی قدردانی نمود.

ابن درید در امالی خود بتوسط ابوحاتم از ابو عبیده روایت کرده:

حضرت محمد بن علی باقر (ع) خطاب به کثیر فرموده تو خود را از شیعیان مامعرفی میکنی و حال آنکه به ستایش آل مروان اشتغال میورزی، پاسخ داد بدیہی است من با اشعاری که در مدح آنان میخوانم آنها را مسخره میکنم و ایشان را مانند مارهای خوش خط و خال و عقربهای گزنده میدانم، مالها شانرا میگیرم و بسخنان منظوم خود برایش آنها میخندم.

دارقطنی و دیگران گفته‌اند کثیر و عکرمه آزاد شده ابن عباس در یکروز درگذشتند مردم گفتند فقیه‌ترین و شاعرترین افراد وفات یافتند و این پیش‌آمد سال ۱۰۵ هجری به وقوع پیوست .

سید جزائری در کتاب مقامات النجاه مینویسد روزی عبدالملک از کثیر شرح دل‌باختگی جمیل و بثینه را پرسید گفت روزی باتفاق جمیل بجانب بثینه حرکت کردیم هنگامی که نزدیک قبیله مشارالیها رسیدیم بثینه همراه با عده‌ای از زنان از خیمه بیرون آمده سپس بثینه از زنان دور شده با جمیل از اول شب تا صبحگاه با یکدیگر سخن گفتند هنگامی که خواستند از یکدیگر جدا شوند بثینه خطاب به جمیل نزدیک من بیا جمیل نزد او رفته بثینه سخنی در گوش او گفت بلافاصله جمیل بحالت غشوه روی زمین افتاد ، پس از آنکه به هوش آمد گفت :

فما ماء مزن من جبال منیفة و لا ما اکت فی مغارتها النحل

باشهی من القول الذی قلت بعدما تمکن فی حیزوم ناقتی الرحل

آب باران که از کوه بلند سرازیر میشود و عسلهائیکه در کندوی غارهای کوه گرد می‌آید شیرین‌تر از گفتاری نیست که در هنگام حرکت که تنگ شترم را محکم می‌بستم به اطلاع من رسانیدی .

سید قدس سره نقل کرده در یکی از اوقات ، فرزدق به حج بیت‌الله مشرف شد در آنجا با کثیر ملاقات کرد کثیر نسبت به عزت اظهار اشتیاق و دل‌باختگی کرد و فرزدق میدانست عزت همسری برای خود اختیار کرده در مراجعت وارد شام شده جریانرا به اطلاع هشام رسانید وی گفت نامه‌ای باو بنویس تا نزد ما بیاید و ما عزت را از شوهرش طلاق بگیریم و در اختیار او درآوریم .

فرزدق در ضمن نامه‌ای پیشنهاد هشام را با اطلاع کثیر رسانید کثیر بلافاصله عازم شام شد اندکی از مدینه بیرون رفته در راه بخرابه‌ای رسید کلاغی بر فراز آن دید که از بیماری بخود می‌پیچد و پرهای او می‌ریزد ، کثیر از دیدن اینحال سخت ناراحت شد و با شتاب شتر بسیر خود ادامه داد در راه وارد قبیله‌ای شده جریان را به اطلاع شیخ قبیله رسانید او گفت آری آثار جدائی و مفارقت از پیش‌آمد تو هویداست کثیر بیشتر ناراحت شد بمجردیکه وارد شام شد دید مردم بر جنازه‌ای نماز می‌گذارند او نیز بآنها اقتدا کرد

پس از اتمام نماز از کسی پرسید این جنازه‌ی کیست؟ گفت جنازه‌ی عزتست، کثیر بمجردی که از مرگ وی اطلاع پیدا کرد فریادی کشید و غشوه‌کنان روی زمین افتاد پس از آنکه به هوش آمده گفت:

فما اعرف النهدی لادر دره
رایت غرابا واقفا فوق بانه
فقال غرابا اغتراب من النسوی
و از جره للطیر لاعز ناصره
ینتف اعلی ریشه و یطایره
و بانه بین من حبیب تعاشره

نهدی را نمیشناسم و آرزومندم خیری نبیند و او را که به فال بد گرفتم یقین دارم یاری دهنده‌ی آبرومندی پیدا نمیکند کلاغی را دیدم برفراز باروئی نشسته و پرهای بلند خود را میکند و میریزاند او گفت غراب دلیل بر غربت و بانه حاکی از جدائی از معاشرت است.

کثیر فریادی زد و از دنیا رفت و در همانروز او را با عزت بخاک سپردند. مؤلف گوید حکایت کثیر بسیار شباهت دارد به پیش‌آمد یحیای صنعانی که گفته هنگامی از مکه عازم صنعاء بودم در پنج منزلی صنعاء دیدم مردم از مرکبهای خود پیاده میشوند پرسیدم قصد کجا دارید؟ گفتند بکنار قبرعروه و عفراء میرویم من نیز به اتفاق آنان عازم قبر نامبردگان شدم بکنار دو قبری که بیکدیگر متصل بوده رسیدیم دیدم از فراز یک قبر تنهی درخت و از فراز قبر دیگر ریشه درخت بیرون آمده و ایندو به اندازه قامت انسانی رشد کرده و سر بهم آورده‌اند، مردم می‌گویند همانطور که در زندگی دلباخته یکدیگر بودند در مردگی نیز بهم پیوسته‌اند.

بالله یا سرحه الوادی اذا خطرت
فعاینتم عن الصب الکتیب فما
آندم که زعشق و شوق در هم
پس جای شگفتگی نباشد
تلك المعاطف حبیب الرندوالفار
علی معاینه الا غسان انکار
بیخ و تنه درخت پیچید
برگان درخت و عشق پیچد

مؤلف گوید شگفت اینجاست همه‌ی دلباختگان که بنام و نام معشوقه‌هاشان اشاره کردیم از سراینندگان دولت عبدالملک مروان و از نامداران عصر او بوده‌اند. (۱۸۷) ابوالمستهل کمیت بن زید بن خنیس اسدی.

از بزرگان سراینندگان بزرگوار و نامداران بلیغان روزگار و از سفیران با اعتبار حضرت

ولایتمدار مولانا الباقر (ع) و خواص آن جناب بشمار میآمد .

علامه حلی در خلاصالرجال از او بزرگداشت نموده و از قدمهای ارزنده او تقدیر و تشکر نموده دین حق را بزبان خود تایید نموده و مذهب حقیقت را با طبع در ربارخویش تشیید کرده .

گویند روزی حضور اقدس حضرت امام ابوجعفر باقر (ع) شرفیاب شد بعرض رسانید .
 ذهب الذین یعاش فی اکنافهم لم یبق الا شامت او حاسد
 و بقی علی ظهرا البسیطه واحد فهو المراد و انت ذاک الواحد
 آنها که دیگران در کنف حمایتشان میزیستند از دنیا رفتند و جز شامت گرو حسود باقی نماند آری در روی زمین پهناور جز یکی که مراد همگانست برقرار نماند و آنهم تو هستی .

از آثار اوست :

و یوم الدوح دوح غدیر خم ابان له الوصیه لو اطیعا
 ولکن الرجال تبایعوها فلم ار مثلها خطبا بدیعا
 روز مهم همان روز عظیم غدیر خم بود که وصیت حقیقی از مصدر جلال ربوبی بظهور رسید آری اگر وصیت مزبور بمعنی اصلی خود بکار پرده شده بود بسیار بجا و مناسب بود لیکن طولی نکشید افرادی که در آنروز بیعت کرده بودند سر از بیعت خود برتافتند و من پیشآمد خطرناکی را تا آنروز آنچنان ندیده بودم .

پس از چندی حضرت مولی علی (ع) را در خواب دیده فرمود :

و لسم ار مثل ذاک الیوم یوما و لم ار مثله حقا اضیعا
 منم روزی را مانند آنروز مشاهده نکردم و حقی را که مانند آنروز ضایع گردید ندیده بودم .

در رجال کشی بسندهای معتبر خود از ورد بن زید برادر کمیت نقل کرده به حضرت ابوجعفر باقر (ع) عرض کردم خدا مرا فدای شما گرداند کمیت از راه رسیده اجازه تشریف می طلبد ، فرمود او را بحضور آور وی بحضور رسیده از احوال شیخین پرسید فرمود به خدا سوگند ای کمیت خونی ریخته نشد و حکمی بر خلاف حکم خدا و رسول و فرمان علی (ع) صادر نشد جز آنکه اثر نکبت آن بگردن آنهاست ، کمیت دو بار الله اکبر که حاکی از تعجب

است بزبان آورد و در آخر دوبار گفت حسبی یعنی ولایت علی و اولاد علی برای من کافی است .

در روایت دیگر فرمود بخدا سوگند ای کمیت باندازهی سر سوزن خونی در اسلام ریخته نشده از آغازی که خدا پیمبرش را از اینجهان برده ومالی از راه حرام بدست نیامده و زنائی واقع نشده جز اینکه مظلومی آن تا روزیکه قائم ما قیام نماید بگردن آنهاست و از گناه صاحب آن اعمال نیز چیزی کاسته نمیشود و ما گروه بنی هاشم به بزرگ و کوچک خود امر میکنیم تا بدانها بدگویند و از آنها بیزاری جویند .

عقبه بن بشیر اسدی گفته کمیت اظهار داشته روزی حضور حضرت ابوجعفر باقر (ع) شرفیاب شدم فرمود ای کمیت ، بخدا سوگند اگر مالی در اختیار ما بود از آن جائزهای بتو ارزانی میداشتیم لیکن چون بظاهر دست ما از ثروت دنیا کوتاه است همانرا در باره تو گوئیم که رسول خدا (ص) دربارهی حسان بن ثابت انصاری گفت همواره روح القدس با توست تا هنگمی که بزبان خود از ما یاری میکنی .

یونس بن یعقوب روایت کرده روزی کمیت شعر زیر را حضور حضرت صادق (ع) انشاد کرد .

اخلص الله لی هوای فما
اغرق نزعا و ما تطیش سهامی
خدایمتعال دلباختگی و عشق مرا دربارهی شما خالص گردانید چنانچه کسی نتواند
تیر علاقمندی مرا به هدف دیگری برساند و یا آنها را بحرکت آورد امام (ع) فرمود اگر بجای
فما اغرق نزعا فقد اغرق بگوئی درست است یعنی خدا تیر عشق مرا به هدف رسانیده و حال
آنکه پیش از آن حرکتی نداشت .

کمیت گفت از درستی اندیشهی شما پیداست از من شاعرترید .

عبدالله مروان حرانی گفته مردی از نیکوکاران در نزد ما بود و او اشعاری را که در
کمیت درباره هاشمیها و اهل بیت شنیده بود روایت میکرد متاسفانه مدت بیست و پنج
سال از روایت اشعار او خودداری کرده پس از بیست و پنج سال برای اولین بار به
روایت اشعار او پرداخت ، از او پرسیدند مگر نه این بود متعهد شده
اشعار کمیت را نخوانی و روایت نکنی ، گفت چنین است لیکن روئیائی که برای من اتفاق
افتاد مرا بر آن داشت تا بار دیگر بروایت اشعار او بپردازم .

از او پرسیدند چه خوابی دیدهای؟

گفت در رؤیا دیدم گویا قیامت بپا شده و من در محشر قرار گرفتم تمام مجلد و صحیفهای بدست من دادند باز کرده در آن نوشته بود بنام خداوند بخشاینده بخشایشگر نامهای دوستان علی بن ابیطالب (ع) که وارد بهشت میشوند در سطر اول بنامهایی برخوردارم که آنها را نمیشناختم در سطر دوم و سوم نیز بنامهایی رسیدم که آنها ناشناس بودند در سطر چهارم بنام کمیت رسیدم .

از خواب برخاسته دانستم کمیت از دوستان علی (ع) است بهمین مناسبت تصمیم گرفتم تا اشعار او را در مجالس بخوانم .

شیخ طریحی در مجمع البحرین نوشته اشعار زیر از جمله اشعار است که کمیت در حضور مبارک حضرت باقر (ع) انشاد کرده .

ان المصرین علی ذنبیهما .	والمخفیا الفتنه فی قلبیهما
والخالعا العقده عن عنقیهما	والحاملا الوزر علی وزریهما
کالجبت والطاغوت فی مثلیها	فلعنه الله علی روحیهما

آندو نفری که بر تبهکاری خود اصرار می ورزیدند و آشوبگری را در دل خود پنهان میداشتند و عقد بیعت علی (ع) را از گردن خود باز کردند و گناهی بر گناه خود افزودند و در میان امثال خود مانند جبت و طاغوتند که خدا روح آنها را لعنت فرماید .

حضرت باقر (ع) از استماع این ابیات خندیدند ، خوشا بحال کسیکه با شیرین بیانی خود امام (ع) را بخنداند .

شیخ طوسی در رجال خود ، کمیت را از اصحاب امام باقر و امام صادق (ع) نامبرده و مینویسد در روزگار حضرت صادق (ع) وفات یافت .

مؤلف گوید در صورتیکه کمیت در روزگار حضرت صادق وفات یافته باشد منافی با حدیث ذیل است که در رجال کشی آمده .

زیرا کشی بسند خود از درست بن ابی منصور روایت کرده گوید حضور مبارک حضرت موسی بن جعفر (ع) شرفیاب بودم در آنموقع کمیت نیز حضور داشت حضرت موسی بن جعفر خطاب به کمیت فرمود تو گوینده شعر زیر هستی؟

فالان صرت الی امیه	والامور الی المصائر
--------------------	---------------------

اینک بجانب بنی امیه گرائیدم و کارها به بازگشتنکاههای خود باز میگردند عرضکرد
آری من آن شعر را گفته لیکن بخدا سوگند از ایمان خود دست بردارنمیباشم آری بدل مدح
شما میگویم و به زبان قدح آنان میکنم بدیهی است آن شعر را از روی تقیه گفتم .

فرمود آری اگر چنانست که میگوئی تقیه بادهگساری را تجویز میکند در یکی از مدارک
معتبره آمده کمیت روزی بملاقات فرزدق رفته گفت ای عم ، قصیده‌های سروده میخوام آنها
باطلاع تو برسانم ، فرزدق گفت بخوان ، کمیت گفت :

طربت و ما شوقا الی البیض اطرب طربنا کم و طربناکی من بر اثر علاقمندی
بزنان سپیداندام نمیباشد .

فرزدق گفت ، مادرت بعزایت بنشیند تا کی طربناکی مینمائی؟ کمیت گفت و لا لعبا
منی و ذوالشیب یلعب بازیگری نمیکنم زیرا از آدم پیر بازیگری شایسته نمیباشد ، پس از این
گفت :

ولم تلهنی دار و لارسم منزل و لم یتنظر بنی بنان مخضب
و ما انا ممن یزجر الطیر همه اصاح غراب او تعرض ثعلب
خانه و آثار باقی مانده از آن مرا سرگرم نمیدارد و انگشتان خضاب شده زنان مرا
شادمان نمیسازد و از کسانی نیستم که فال بد خللی در همیت من بوجود آورد و از صدای
کلاغ و سر راه آمدن روباه واهمه داشته باشم .

فرزدق گفت اوصافی که گفتی ویژه بنی هاشم است ، کمیت گفت :

بنی هاشم رهط النبی فانسی بهم و لهم ارضی مرا را واغضب
بنی هاشم گروه پیوسته به پیمبر اکرم اند که من بخاطر ایشان همواره شادمان و برای
ایشان همیشه خشناکم .

فرزدق گفت آری اگر در اوصاف مزبور دیگران را در نظر گرفته بودی دروغ
سخن بی اساسی اظهار داشته بودی ، انتهی .

مؤلف گوید از این حکایت بدست میآید فرزدق و کمیت دو نفر شاعری بودند که بر
اثر ولایت اهل بیت طاهرین از نیکبختان بوده و با سپید روئی چهره از دنیا پوشانیدند و
نقاب خاک برخسار تابناک خود کشیدند ، چنانچه ذیل احوال فرزدق به حسن حال او اشاره
کردیم .

جلال‌الدین سیوطی در شرح شواهد ذیل شعر مزبور طربت و :

ما شوقا الی البیض اطرب و لا لعبا منی و ذوالشیب یلعب

مینویسد شعر مزبور مطلع قصیده‌ایست که کمیت در ستایش از اهل بیت پیغمبر اکرم (ص)

سروده پس از آن دو شعر پیش و لم تلهنی و ما آنها را متعرض شده بعد از آن نوشته از آن قصیده است :

و لا السانحات البارحات عشیه	و لا السانحات البارحات عشیه
ولکن الی اهل الفضائل والتقی	ولکن الی اهل الفضائل والتقی
الی النفر البیض الذین بحبهم	الی النفر البیض الذین بحبهم
بنی هاشم رهط النبی و اهله	بنی هاشم رهط النبی و اهله
فما لی الا آل احمد شیعه	فما لی الا آل احمد شیعه
بای کتاب ام بایه سنه	بای کتاب ام بایه سنه
وجدنا لکم فی آل حم آیه	وجدنا لکم فی آل حم آیه
علی ای جرم ام بایه سیرت	علی ای جرم ام بایه سیرت
الم ترنی من حب آل محمد	الم ترنی من حب آل محمد
فطائفه قد اکفر تنی بحبهم	فطائفه قد اکفر تنی بحبهم

و همچنین توجهی به گذشتها ندارم که بدرستی اتفاق افتاده یا بنا درستی لیکن به

کسانی متوجهم که صاحبان فضیلت و پرهیزکاریند و از بهترین فرزندان حوا زن نیکوسیرت‌اند

و هرگونه خیری را باید از آنها درخواست کرد به گروهی از سپید چهرگان می‌پیوندم که بر

اثر محبت آنان به خدا می‌تعال تقرب می‌جویم آری بنی هاشم خاندان پیمبرند که من همواره

بخاطر آنان بر دشمنان خشناک گردیدم شیعیان جز آل احمد و مذهبی جز مذهب شیعه

سراغ ندارم بدیهی است در هیچ کتاب و در هیچ آیه‌ای محبت آنان مایه ننگ نبوده با آنکه

برخلاف انتظار مخالفان آیه درباره اهل بیت دیده‌ایم که پارسایان از ما آنها درباره خاندان

پیمبر تاویل کرده‌اند اینک بچه گناهی مرا زبون می‌سازید که چرا از آن ستایش کرده‌ام و چرا

مرا بدین سبب تکذیب می‌نمائید مگر نمی‌بینی صبح و شام از دشمنان اهل بیت خائفم چنانچه

عده‌ای مرا بر اثر محبت آنان تکفیر می‌نمایند و گروهی مرا بدکار و تبهار میدانند .

سیوطی پس از آنکه بحل مشکلات اشعار مزبور پرداخته در ذیل فائده‌ای مینویسد ابو

سهیل کمیت بن زید بن خنیس بن مجالد اسدی کوفی از سرایندگان بنام عصر خود بوده و سرودهای او متجاوز از پنجهزار بیت میباشد .

کمیت از حضرت ابوجعفر باقر و فرزدق و مذکور مولای زینب دختر حش روایت میکرده و البت بن حباب شاعر و حفص بن سلیمان غاضری و ابان بن تغلب و دیگران از او روایت کرده اند بیهقی در سنن خود ذیل نکاح زینب دختر حش حدیثی از او نقل کرده است .

کمیت بر یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک وارد میشد .

ابوعبیده گفته هرگاه مردم بنی اسد منقبت و مقامی جز کمیت نمی داشتند وجود او برای موقعیت و مقام آنان کافی بود .

ابوعکرمه ضبی گفته هرگاه شعر کمیت وجود پیدا نمیکرد برای لغت ترجمانی و برای بیان زبانی نبود .

ابن عساکر بسند خود از زیادی نقل کرده عموی کمیت ریاست مردمش را به عهده داشت روزی خطاب به کمیت چرا شعر نمیگوئی در اینحال او را گرفته در میان آب انداخت و گفت از میان آب ترا بیرون نخواهم آورد مگر اینکه شعری بسرائی طولی نکشید پرستوئی در آسمان پیدا شد کمیت خطاب با نخیوان گفت :

یا لک من قبره بمعبر
خلالک الحق فیضی و اصفر

و نفری ما شئت ان تنفری

ای پرستوئی که در گذرگاهی در راه توحق است تخم و تولید نسل کن و هرگاه خواستی کوچ نما .

عمویش بروی ترحم کرده گفت اینکه سرودی شعر بود ؟ گفت نه ، بلکه مرا از آب بیرون آور تا به طبیعت و اراده خود شعری بگویم ، پس از آنکه وی را از آب بیرون آورد در آن وقت قصیده‌ی مشهورش را که نخستین سروده اش بود گفته فردا با عمویش ملاقات کرده گفت قبیلہ‌ی ما را دعوت کن تا قصیده‌ای را که سرودهام استماع کنند جمعیت حضور یافته کمیت قصیده معروفش طربت و ما شوقا الی البیض اطرب که پیش از این بخشی از آن را نوشتیم برای آنان قرائت کرد .

بنی اسد میگفتند فضیلت و موقعیتی ما داریم که جهانیان از آن محرومند و آن این

است کہ مردان ما برکت را از کمیت بارث بردہ ایم زیرا او در روئے یا بشرف حضور رسول اکرم (ص) رسید پس از عرض ارادت رسول خدا خطاب باو فرمود دربارہی من قصیدہای بہ مصرع طربت انشاد کن سپس برای او و مردمش از خدا برکت و خیرخواست .
کمیت از شیعیان بود .

مبرد گوید کمیت در روزگار کودکی روزی بر فرزدق وارد شد نامبرده مشغول خواندن شعر بود پس از آنکہ از انشاد شعر فارغ شد گفت ای کودک میخواستی من پدر تو باشم؟ گفت نہ، زیرا من مردی را ہمتای پدرم نمیدانم و نمیخواهم تو پدرم باشی لیکن دوست میدارم کہ تو مادر من باشی .

فرزدق در پاسخ درماندہ شدہ اظهار داشت تا بحال کسی مانند این کودک مرا در پاسخ عاجز نساختہ بود .

ابن عساکر از ضبی نقل کردہ کسی باندازہی کمیت از علوم و مناقب و انساب خاندان عرب باخبر نبودہ بنا براین اگر کسی او را درست و شایستہ بداند خود آدمی درستکار و شایستہ بود و اگر کسی دربارہی او بدبین باشد خود انسان بی ارزشی است .

باز او از برخی دیگر نقل کردہ کمیت دہ خصلت و صفت ویژہای داشت کہ در سراینندگان دیگر مانند آنها موجود نبود ، ۱ - خطیب بنی اسد و سخنران آن قبیلہ بود . ۲ - فقیہ شیعہ بشمار می آمد . ۳ - حافظ قرآن بود . ۴ - اعتقادی راسخ داشت . ۵ - کاتب و خوشخط بود . ۶ - از فن نسب شناسی اطلاعاتی بکمال داشت . ۷ - درجدل ماهر بود و او نخستین سرایندهای بود کہ دربارہی مذهب شیعہ با مخالفان مناظرہ می کرد . ۸ - تیرانداز ماہری بود کہ در قبیلہی بنی اسد مانند نداشت . ۹ - سوارہ کار بی بدل بود . ۱۰ - سخی و متدین بود .

نامبرده از محمد بن سهل روایت کردہ کمیت گفت در آن اوقات کہ از ترس مخالفان در پنهانی میزیستم شبی رسول اکرم (ص) را در روئے یا زیارت کردہ فرمود از چہ بیمناکی؟ عرض کردم از بنی امیہ و این مصراع را بعرض مبارک رسانیدم :

الم ترنی من حب آل محمد رسول خدا (ص) فرمود باک مدار و در اجتماع ظاہر شو زیرا خدایمتعال ترا در دنیا و آخرت در امان خود قرار دادہ .

از جا حظ نقلشده بجز از کمیت که اشعار ذیل را دربارہی احتجاج شیعہ با مخالفان سرودہ دیگری اقدام بچنین کاری ننمود .

فان ہی لم تصلح لہی سواہم فان ذوی القربی احق و اوجب
يقولون لم یورث و لولاتہ لقد شرکت فیہا بکیل و ارجب

آری وراثت رسول اکرم (ص) جز برای خویشان آنحضرت که شایسته بمقام او هستند برای دیگران شایستگی ندارد میگویند او از رسول خدا (ص) ارث نمیبرد هرگاه چنین باشد کہ ارثی از او باقی نماندہ پس چرا بکیل و ارجب از او ارث بردند .

از ابو عکرمہ ضبی نقل کردہ با مردم کوفہ ملاقات کردم و بالاخرہ باین نتیجہ رسیدم ہرکسی قصیدہ طربت و ما شوقا الی البیض الطرب را روایت نکند ہاشمی نیست و ہرکسیکہ ذکر القلب الفہ المہجور را روایت ننماید اموی نمیباشد و کسیکہ قصیدہ ہلا عرفت منازلہ بالابرق را روایت ننماید بمہلبی نیست و کسیکہ قصیدہ طربت و ہاجک الشوق الحبيب را نقل نکند ثقفی نمیباشد .

ابن اعرابی گفتہ مفضل اظہار داشتہ کمیت و طرماع و کثیر و ذوالرمہ حجت نیستند . ابن عساکر گفتہ کمیت سال ۶۰ ہجری متولد شدہ و سال ۱۲۶ (فکو) ہجری در سن ۶۶ سالگی (اللہ) وفات یافتہ .

ابن یسعون گفتہ کمیت لقب مشہوری سہ تن اول ، اوسط ، آخر میباشد . کمیت آخر ، لقب مشہوری فرزند زید است کہ تا بحال بشرح احوال او اشارہ نمودیم . کمیت اوسط فرزند معروف است .

کمیت اول شہرت فرزند ثعلبہ بن نوفل بن فضلہ بن اشتر بن حجران بن فقعی اسدی است .

(۱۸۸) کمیل بن زیاد بن نہیک نخعی یمانی همانکسی است کہ دعاء خضری مرتب کردہ بنام او شہرت پیدا کردہ .

کمیل از بزرگان یاران علی (ع) و فرزند ارجمندش حضرت امام حسن مجتبی (ع) و از بزرگان دانشمندان و خردمندان و پارسایان روزگار خود بود .

مروج بہبہانی در تعلیقات خود مینویسد دعاء معروف کمیل بوی منتسب بود و بہ دست حجاج بن یوسف کہ پیش از این علی (ع) از قتل او اطلاع دادہ بود از پای درآمد .

کمیل از بزرگان اصحاب علی (ع) بود و من از دائیم درشگفتم که او را موثق یا حسن توصیف کرده یعنی در این دو صفت درباره‌ی او تردید داشته‌ام .

در مجمع‌البحرین مینویسد کمیل بن زیاد با صیغه تصغیر از بزرگان اصحاب حضرت امیرالمؤمنین و از اصحاب سرآن حضرت بود و از طرف آنجناب بکارگذاری هیت‌موظف بود و بنا باطلاعی که علی از پیش‌آمد احوال او داده بدست حجاج بن یوسف ثقفی از پای در آمده .

طریحی در ماده نفس مینویسد در حدیث کمیل بن زیاد آمده در ضمن پرسشی بعرض مبارک علی (ع) رسانیده می‌خواهم مرا بخودم به شناسانی و حقیقت نفس را برای من تعریف فرمائی؟

علی (ع) فرمود از کدام نفس می‌پرسی؟ گفتم یا مولانا مگر بغیر از یک نفس، نفس دیگر هم وجود دارد؟ فرمود ای کمیل، نفس بر چهار قسم است نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه و ناطقه قدسیه و کلمه‌ی الهیه و هریک از آنها پنج نیرو و دو خاصیت دارد بنابراین نامیه نباتیه دارای پنج قوه است ماسکه، جاذبه، هاضمه، دافعه مربیه و دو خاصیت آن زیاده و نقصانست و این نفس از کبد تراوش میکند و شبیه‌ترین اشیاء بنفس حیوانست .

دوم حسیه حیوانیه قوای پنجگانه آن گوش، چشم، شم، ذوق، لمس است و دو خاصیت آن، رضا و غضب است و انبعاث آن از قلب است و شبیه‌ترین چیزها به نفس درندگی است .

سوم ناطقه قدسیه دارای پنج قواست: فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت .

این نفس از محلی تراوش نمیکند و شبیه‌ترین نیروها بنفس ملائکه است و دو خاصیت آن عبارت از نزاهت و حکمت است .

چهارم کلمه الهیه است که دارای پنج قواست بقاء در فناء و نعیم در شقاء و عزت در ذلت و فقر در غنی و صبر در بلاست و دو خاصیت آن حلم و کرمست .

آغاز این نفس از خداست و انجام آن بخدا زیرا فرموده و نفخنا فیه من روحنا یعنی از روح خود که عبارت اخرای کلمه اله باشد در آن دمیدیم و در بازگشت آن بخدا گفته یا ایتهالنفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه انتهى .

حدیث مزبور از جمله احادیث حکمت‌آمیزیست که نظیر آن در هیچیک از کتابهای

حدیث آورده نشده و دلالت دارد بر اینکه کمیل دارای معرفت کامله و موقعیتی ارزنده بوده و شانی رفیع و مقامی منیع داشته .

در رجال نیشابوری مینویسد کمیل از ویژگیان حضرت امیرالمؤمنین (ع) بوده . هنگامی در رکاب آنحضرت شرفیاب بود در ضمن پرسشهایی بعرض رسانیدمالحقیقه حقیقت چیست؟ فقال مالک والحقیه ترابا ، حقیقت چکار ، فقال الکمیل اولست صاحب سرک؟ مگر من از اصحاب سر شما نیستم؟ فقال بلی ولکن یرشح علیک ما یطفح منی ، فرمود آری ، ولیکن اگر ترشی از من بتو بشود جام استعداد ترا لبریز میسازد بر اثر جوشش مقداری از دیگ کمالات من خواهد بود . فقال او مثلک تخبیب سائلا؟ آیا مانند شما که سرا پا رحمتید سائل را محروم میسازید؟ فقال الحقیه کشف سبحات الجلال من غیر اشاره فرمود حقیقت آنستکه نقابهای جلال و عظمت او را بدون اشاره از چهره ذات بزدانیدقال زدنی بیانا بیش از این بفرمائید قال محوالموهوم و صحوالمعلوم ، حقیقت آنستکه آنچه موهوم و بی اساس است از ریشه برکنی و آنچه اصل و پابرجاست در مظاهر هستی به ظهور برسانی و حق را همه جا در چهره خلق مشاهده کنی . فقال زدنی بیانا بیش از این بفرمائید قال هتک السترلغلبه السر تا به آنجا که بر اثر چیرگی اسرار حقیقت پرده برداشته شود و باطنی که همه چشم انتظار او هستند هویدا گردد قال زدنی بیانا گفت ظرفم بیش از این کن مال مال ، قال جذب الاحدیه لصفه التوحید حقیقت آنستکه جناب احدیت ، باطن سالک را بصفت توحید خود مجذوب سازد و او را دیوانه یکتائی خود گرداند قال زدنی بیانا ، با بیان دیگرم دمساز کن قال نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره نوری است که از بامداد ازلیت می درخشد و هیاکل توحید و مظاهر ربانی او را درخشان میسازد فقال زدنی بیانا باز عاشق وار گفتا کن بیان . قال اطف السراج فقد طلع الصبح فرمود چراغ ظاهر را خاموش کن که صبح حقیقت دمید با آنچه گفته شد چراغ حقیقت نه بلکه خورشید حقیقت در لباس مرتضائی آشکار شد دیگر با ظهور مظهر حقیقی او نیازی به هیچ حقیقت و هیچ مرتبه‌ای نمیباشد هوالحق .

سید محمد نوربخش قده گفته کمیل بن زیاد قدس سره از اصحاب سر حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بود و حقایق و مکاشفات را بدون واسطه از آنحضرت استفاده میکرد و ما بیش از این نیازی بشرح حال او نداریم و یقین داریم که خود کامل مکملی بوده یعنی

بکمال رسیده و دیگران از پرتو کمالات او بهره‌ها بردماند، و ما خرقة و کرسی نامه و مراتب فقری خود را بدو منتسب میدانیم .

سید حیدر آملی قدس سره در جامع‌الاسرار اظهار داشته معظم‌له شاگرد علی (ع) بوده .

ابن حجر عسقلانی در اصابه مینویسد کمیل از تابعیهای نامدار است و هیجده سال از روزگار علی (ع) را ادراک نموده .

ابن سعد گفته کمیل مردی شرافتمند و مورد توجه اعلام وقت بوده متأسفانه کمتر حدیث از او روایت شده، حجاج بن یوسف ثقفی سال هشتاد و سوم ۸۳ هجرت در سن‌نود سالگی او را شهید کرد .

ابن حجر مکی شافعی در تقریب نوشته کمیل مردی ثقه و منسوب به تشیع است و از طبقه‌ی دومین اعیان اسلامی بشمار آمده و سال ۸۳ هجری رحلت کرده .

مؤلف گوید مرادش از طبقه دوم، دوازده طبقه‌ایست که نامبرده در کتابش ترتیب داده و فضلاء روزگار اسلامی را بطبقات مزبور تقسیم نموده و بطوریکه نیشابوری در رجال خود طبقه بندی مزبور را ایراد کرده بشرح زیر است .

طبقه اول مربوط به صحابه رسولخدا (ص) و اختلافی است که در مراتب آنان منظور گردیده و امتیاز صحابی که ادراک سخنان رسولخدا را نموده از دیگری که تنها به زیارت آنجناب موفق گردیده .

طبقه دوم مربوط به بزرگان از تابعانست مانند ابن مسیب .

طبقه سوم در خصوص حد وسط تابعانست مانند حسن بصری و ابن سیرین .

طبقه چهارم مربوط بکسانی است که حداکثر از بزرگان تابعان روایت کرده‌اند از قبیل زهری و قتاده .

طبقه پنجم طبقه صغری است که از یک راوی یا دو راوی روایت نموده و از صحابه حدیثی نشنیده مانند اعمش .

طبقه ششم آنها هستند که در روزگار طبقه خامسه میزیسته و هیچیک از صحابه را ندیدماند مانند ابن جریج .

طبقه هفتم پیروان بزرگان تابعانند مانند مالک و ثوری .

طبقه هشتم طبقه وسطی هستند مانند ابن عیینه و ابن عنبسه .
 طبقه نهم طبقه صغری از اتباع تابعین اند مانند زید بن هرون و شافعی و ابو داود
 طیالسی و عبدالرزاق .
 طبقه دهم بزرگانی هستند که به ملاقات تابعان نرسیده بلکه از تابع تابعان استفاده
 نموده اند مانند احمد حنبل .
 طبقه یازدهم طبقه وسطی از آنده اند مانند ذهلی و بخاری طبقه دوازدهم طبقه
 صغری هستند که از تابع تابعان بهره مند گردیده اند از قبیل ترمذی .
 پس از این نوشته پیشوایان متاخر اهل سنت را به طبقات مزبور الحاق نموده از قبیل
 بعضی از مشایخ نسائی که وفات او را از آنها دانستیم .
 و آنها که پیش از ماه اول بوده اند از طبقه اولی و ثانیه بشمارند و آنها که بعد از ماه
 مزبورند از سوم تا هشتم اند و آنها که بعد از دویست اند از طبقه نهم تا دوازدهم بحساب
 می آیند .

نیشابوری از رجال شیخ عبداللطیف عاملی سابق الذکر نقل کرده هر شما در طبقه بندی
 اصحاب برخلاف رویه اهل سنت بود و ما طبقات روات خود را بمنظور اطلاع از احوال آنان
 به شرح طبقه بشرح زیر وانمود کردیم .

طبقه مفید ۲ - طبقه صدوق ۳ - طبقه کلینی ۴ - طبقه سعد بن عبدالله اشعری قمی
 که نجاشی درباره او گفته وی بشرف لقاء حضرت ابو محمد عسکری (ع) مشرف گردیده و سال
 ۳۵۱ یا ۲۹۹ هجری رحلت کرده . ۵ - طبقه احمد بن محمد بن عیسی . ۶ - طبقه ابن ابی
 عمیر .

مولانا مجلسی اول قدس سره پس از شرح مشیخه فقیه مینویسد مناسب است در پایان
 شرح مزبور از عدمایکه مؤلف یادآوری کرده و از آنها روایت نموده یاد کنیم و احوال آنان
 را بطور اجمال شرح دهیم و مطالعان این کتاب را از مراجعه بکتابهای دیگر بی نیاز سازیم و
 ضمناً به بخش مهمی از فوائد رجالیه از قبیل تمییز مشترکات و ضبط طبقات و فوائد دیگر
 اشاره نمائیم و طبقات مزبور را که دوازده طبقه بوده در ضمن دوازده باب متعرض شویم .

طبقه اول ، مربوط به شیخ طوسی و نجاشی و امثال ایشانست .
 طبقه دوم ، مربوط به شیخ مفید و ابن غضائری و امثال ایشانست .

طبقہ سوم ، طبقہ شیخ صدوق و احمد بن محمد بن یحیی و اشیاء آنهاست .

طبقہ چہارم ، طبقہ کلینی و امثال اوست .

طبقہ پنجم متوجہ بہ محمد بن یحیی و احمد بن ادریس و علی بن ابراہیم و امثال

آنها .

طبقہ ششم ، طبقہ احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبدالجبار و احمد بن محمد

بن خالد و امثال ایشانست .

طبقہ ہفتم ، مربوط بہ حسین بن سعید و حسن بن علی و شا و دیگران .

طبقہ ہشتم ، طبقہ محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و نضر بن سوید و امثال

ایشانست .

و ہم میتوان طبقہ ہشتم را ویژه اصحاب حضرت موسی بن جعفر (ع) مقرر داشت .

طبقہ نہم مربوط بہ اصحاب حضرت صادق (ع) است .

طبقہ دہم مختص بہ اصحاب حضرت باقر (ع) است .

طبقہ یازدہم ویژه اصحاب حضرت علی بن الحسین (ع) است .

طبقہ دوازدهم مربوط بہ اصحاب حسنین و امیرالمؤمنین صلوات اللہ علیہم اجمعین .

و ما در طبقہ بندی اصحاب مراعات اغلیبیت را نموده و ممکن است برخی از روایات در

ضمن سہ طبقہ نامبرده شود و بر اثر عمر زیاد و کثرت ملازمتی کہ باائمه معصومین داشته

در طبقہ اعلی و اسفل نامبرده شدہ باشد ، انتہی .

در حدیث مرسلی از رسول خدا (ص) روایت شدہ فرمودہ امت من بر پنج طبقہ مقرر

گردیدہ اند و ہر طبقہ ای چہل سال دوام پیدا میکنند نخست طبقہ من و اصحاب من کماہل

علم و ایمانند .

دوم طبقہ اہل بر و تقوایند کہ مردمی پارسایند .

سوم اہل تراحم و تواصلند کہ صلہ رحم میکنند و از خویشان خود نگہداری و مواظبت

مینمایند .

چہارم اہل تواضع و تدابرنند یعنی فروتنان و مدبرانند .

پنجم کہ منتہی بدویست میشود اہل ہرج و مرجند .

و ممکن است مؤلف تقریب طبقات مزبور را تا بدین زمان ترتیب دادہ باشد .

مؤلف در پایان طبقه‌بندی اصحاب می‌نگارد .

علت اینکه از اعلام طبقه دوم بشرح احوال کمیل پرداختم و او را با آنکه از مؤلفان و مؤسسان حکم و آداب نبوده در بخش دوم اینکتاب یادآور شدم بمنظور جهاتی است که همهی آنها درباره‌ی دیگری که در طبقه او باشد موجود نبوده و نمیتوان هم آنها را درباره‌ی دیگران از طبقه او تصور کرد .

اول : بزرگان از رجالیها که متعرض احوال بزرگان روات و آثار مشهورین از علما و سادات گردیده چنانچه تالیف کتاب حاضر بهمان منظور است متعرض شرح حال او نشده چنانچه شیخ ونجاشی در ترجمهی احوال او به یکسطر یا دو سطر اکتفا نمودمانند و بر مالازم شد محض رعایت مرتبه او فصلی را باحوال او اختصاص دهیم .

دوم در شرح حالیکه در اینکتاب برای اعلام اسلامی تشکیل داده‌ام همواره از سبک بزرگان دینی پیروی نموده و ذیل احوال هریک از اعلام به فوائد ارزندهای که از چنین کتابی توقع دارند اشاره نمودهام در ضمن احوال کمیل بمطالبعی که در تقریب ابن حجر آورده شده رسیده نامبرده او را بعنوان ثانی نامبرده و توضیحی دراینخصوص نداده و آنها که از مراتب عالیهی روات باخبرند بحقیقت اینجمله پی‌نبرده ماتصمیم گرفتیم در ذیل احوال کمیل پرده‌ی حیرت از چهرهی جمله مزبور برداشته و مقصود از آنرا آشکار سازیم به همین مناسبت بذکر طبقه‌بندی رجال از نظر شیعه و سنی پرداخته و طبقات مزبور را باندازهای که با کتاب حاضر سازگار بود ایراد کردیم .

سوم نظر باینکه شرح احوال کمیل بحسب قراردادی که در اینکتاب از نظر اندیشه خود بتصویب رسیده در آخر باب کاف مقرر گردیده خواستیم کمال آنرا بنام کمیل که به فضل و کرامت شهرت داشته و اشراف از شیعه و سنی به عظمت او اعتراف کرده‌اند به‌پایان آوریم و بدینوسیله از خدایمان طلب خیر و برکت نمائیم .

مؤلف در پایان مینگارد دراین اواخر مرقد کمیل بظهور پیوست و بر فراز آن عسارتی بنا کرده و لوحی برای قبر او تهیه نموده و محل قبر او واقع بین مسجد کوفه و نجف اشرف یعنی از طرف دست راست کسیکه از کوفه بیرون می‌رود نزدیک بقبر میثم تمار می‌باشد و بطوریکه میدانیم میثم نیز یکی از حاملان اسرار مولانا امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه وعلی اولاده

اجمعین میباشد .

مؤلف در پایان شرح احوال کمیل مینویسد ترجمه احوال معظم له آخرین ترجمه‌ای بود که ما تصمیم گرفتیم آنرا در این مجلد که سومین مجلد کتاب ما را تشکیل میدهد و فوائد مهم آن دلنشین ارباب علم و کمال میگردد ایراد نعائیم و پس از آن به تدوین مجلد چهارم که کتاب ما بیاری خدا با اتمام آن بسرحد کمال میرسد بپردازیم و از خدا بخواهیم تا ما را همه برادران ایمانی ما را مورد توجهات عالیه خود قرار دهد و این اثر را ذخیره روز رستخیز ما بگرداند و ما را از شفاعت سادات کرام و اجداد عظاممان بهره‌مند سازد و از دریای بخشش و رحمت لایزال خویش سیراب گرداندانه قوی کریم و بمناسبت تاریخ تکمیل آن مینویسد تاریخ فراغت تالیف آن که بدست مؤلف اتفاق افتاده عصر روز یکشنبه بیست و دوم جمادی‌الاولی سال ۱۲۸۴ هجری (غرفد) بوده است بمنه و کرمه .

بحمدالله والمنه این عاصی بی بضاعت محمدباقر ساعدی ابن‌الحسین‌المشهدی موفق شد مجلد سوم روضات را پس از صد و نه سال که از تالیف آن گذشته ترجمه نماید و با این مجلد ششمین مجلد مترجم آنرا به پایان رساند و در پایان همین جلد به ملحقاتی که در اصل کتاب بدان اشاره شده بپردازد و از خدا بخواهد تا او را بترجمه مجلد چهارم و امثال آن توفیق دهدانه نعم‌الموفق والمعین .

روز سه‌شنبه ۱۶ محرم‌الحرام ۱۳۹۳ هجری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی .

اکنون که به اراده‌ی حضرت پروردگار ترجمه مجلد سوم روضات الجناب به پایان رسید ملحقاتی را بمناسبت شرح احوال برخی از نامبردگان در اصل کتاب باین مجلد که ششمین جلد ترجمه اصل کتاب را تشکیل داده می‌فزایم باشد که بخواست خدا مورد توجه حضرات عصمت واقع شود منہ التوفیق و انا الحقیر محمد باقر ساعدی .

صفحه ۱۳: ابوایوب خالد بن زید بن کلیب انصاری معروف به ابوایوب انصاری .

ابن جوزی در صف‌الصفوه مینویسد نامبرده باتفاق هفتاد نفر در عقبه بحضور مبارک رسول‌خدا (ص) شرفیاب شد و هنگامیکه آنحضرت از قبا به مدینه عازم شد به خانه‌ی وی وارد گردید و در جنگ بدر واحد که مایه شرافتمندی مسلمانان بود و سایر جنگها شرکت داشته .

ابوایوب سال ۵۲ (بن) هجرت که یزید بن معویه از طرف پدرش به تسخیر روم عزیزت کرد ابوایوب در قسطنطنیه وفات نمود و همانجا مدفون گشت .

محل دفن او هم‌اکنون مورد توجه و مزار عمومی است .

صفحه ۱۳: ابوالحسن قاسم بن ابی بکر محمد چاچی .

طبقات شافعیه مینویسد نامبرده امامی جلیل و پیشوائی بنام بود آئین پدرش را پیشه کرد و کتاب تقریب را که شرح بر مختصر و باندازه‌ی حجم‌العزیز رافعی است تالیف کرده . قاسم در این شرح احادیث بسیاری نقل کرده و فصوص شافعی را در ذیل هر مسئلای از کتابهای وی عبارات آنها آورده و نقل بمعنی نکرده تا کسیکه آن شرح را داشته باشد از کتابهای شافعی که مرجع آن شرح بوده بی‌نیاز باشد .

از اسنوی نقل شده در کتابهای شافعی مذهبیان بهتر از آن کتاب در دست مطالعه قرار نگرفته .

ابن نقیب کتاب‌العزیز رافعی را از آن مهمتر دانسته .

برخی از متقدمان معتقداند کتاب تقریب از آثار پدرش محمد بوده لیکن ما بنا بر نقل رافعی کتاب مزبور را از تالیفات فرزندش قاسم یاد کرده‌ایم .

ابوالحسن حازم بن محمد انصاری قرطبی از فضلاء اواخر قرن هفتم

هجری بوده .

سیوطی مینویسد قرطبی شیخ بلاغت و ادب بوده و در نظم و نثر و نحو و لغت و عروض و علم بیان یکتای عصر بشمار میرفته و از مشایخی نزدیک بهزار نفر روایت کرده و در فنون بلاغت ، مردم شرق و غرب را بخود متوجه ساخته و از لغات عرب و اشعار آن ، کمال اطلاع را داشته .

از آثار او سراج البلغا و دو کتاب در فنون قافیه و قصیده زنبوریه است که بخشی از آن بمناسبت احوال سیبویه ذکر میشود .

ابوالحسن سال ۶۵۸ هجری (خج) متولد شده و در شب شنبه ۱۴ رمضان سال ۶۸۴ (خفد) وفات یافته از اوست :

من قال حسبی من الوری بشر فحسبی اللہ حسبی اللہ
کم آیه للالہ شاهدہ بانه لا اله الا هو

صفحه ۴۱ : ابوالعاص حکم بن هشام از فضلاء قرن دوم هجری بوده .

سیوطی مینویسد نامبرده از نوادگان عبدالملک مروان و از نحات و فضلاء و بلغاء و سرایندگان بشمار آمده ، طبعی لطیف و گویا داشته در قرطبه مقام امارت بعهدہی اوبرگذار شده و در امور مربوط به امارت کمال احتیاط را رعایت میکرده و مردم از حشمت او چشم میزدند و او با تدبیر کامل بحفظ دولت و ملت میکوشیده و بسطید داشته و گشاده کف بوده و از مجرمان بزودی چشم پوشی میکرده .

قرطبیها تصمیم گرفتند تا او را از امارت برکنار سازند وی با آنان به مبارز مبرخاست و بالاخره حصارهائیکه در اختیار مخالفان درآمده بود بازپس گرفت و عدهی آشوبگر را محبوس نمود و خود چهار روز از ذیحجه مانده سال ۱۸۶ (وقف) درگذشت .

از اشعار اوست :

فلت کل الوصال بعد العباد فکانی ملک کل العباد
و تناهی السرور اذ قلت ما لم یفن فیہ تکلف الاجساد

ص ۶۴ : ابوالعالیه حسن بن مالک شامی .

ریحانه پنجم مینویسد نامبرده از ادبا و شعراء قرن سوم هجری و از اصحاب اصمعی است . از اشعار اوست :

و لو اننی اعطیت من دهری المنی و ما کل من یعطی المنی بمسدد
لقلت لایام مضمین الا ارجعی و قلت لایام بقین الا ابعدی
صفحه ۱۳: ابوالقاسم حمزه بن محمد بن عبدالله حسینی .

خواجه عبدالله در طبقات صوفیه مینویسد نامبرده سالیان چندی در بادیه توکل
قدم گذارده و شش سال در سفر و حضر پهلو بزمین ننهاده (نخوابیده) و هیچگاه در سفرها
کوزه آب با خود برنداشته و از یاد خدا غافل نبوده .

و نیز در طبقات مذکور، موضوعی از شریف محمد نقلشده که حاکی است از آنکه خواجه
عبدالله، ابوالقاسم حمزه را ندیده باشد و با واسطه از وی روایت کرده ممکن است بگوئیم
خواجه از حمزه عقیلی که پیر پدرش و همنام با حمزه حسینی بوده و نام او را ذیل احوال
ابوالقاسم یاد کرده روایت کرده باشد و العلم عندالله .

صفحه ۱۳: ابوالوقت عبدالاول سجزی از عرفاء قرن ششم هجری بوده غلام سرور
هندی در خزینةالاصفیاء مینویسد ابوالوقت در حدیث شاگرد جمالالاسلام داودی بود و
بصحبت شیخالاسلام عبدالله انصاری رسیده و از خراسان به بغداد رفته .

ابوالوقت در ماه ذیقعدہ سال ۴۵۸ (تنج) هجری متولد شده و در ماه ذیقعدہ سال
۵۵۲ (تنج) در بغداد درگذشت و عبدالقادر گیلانی بر جنازه‌ی او نماز گذارد و در شونیز
بغداد کنار قبر رویم بخاک سپرده شد .

صفحه ۱۱۹ ابوبرده عامر بن ابوموسی اشعری .

ابن خلکان گوید ابوبرده پس از شریح قاضی بداوری کوفه نامزد شد پدرش بوموسی
در روزگاریکه امور داوری بصره را بعهدہ داشت با ، طنیه دختر دمون که از مردم طائف بود
ازدواج کرد از او فرزندی بوجود آمد نام او را عامر گذارد .

عامر در قبیله‌ی بنی فقیم حضانت میشد تا هنگامیکه بزرگ شده ابوشیخ بن شیخ
رئیس قبیله بود او را در میان دو برد پیچانیده حضور بوموسی آورد پدرش او را به کنیه‌ی
ابوبرده مکنی ساخت و بدان کنیه شهرت پیدا کرد .

ابن خلکان نوشته در یکی از مجموعه‌ها آمده ابوبرده در یکی از مجالس عمومی به
وجود پدرش میباید و اظهار میداشت پدرم از یاران پیغمبراکرم (ص) بود و در تعقیب این
سخن به سخنان دیگر از آن قبیل پرداخت تا به اندازه‌ای که مدتی مجلس را به گفتار خود

مشغول ساخته بود .

فرزدق که در آنمجلس حضور داشت برای آنکه او را بی اعتبار قلمداد کرده باشد و حاضران را از استماع سخنان او آسوده سازد گفت هرگاه پدرت هیچگونه منقبتی نداشته باشد کافی است که دلاک رسولخدا (ص) بود .

ابوبرده ناراحت شده گفت راست گفتم پدرم دلاک رسولخدا (ص) بود لیکن پیش از آنحضرت و پس از او دلاکی دیگری را بعهدہ نگرفت .

فرزدق گفت پدرت فروتر از آن بود که دلاکی را از کیسه کشیدن به بدن انور رسولخدا (ص) فرا گرفته باشد بلکه پیش از آن بامور دلاکی میپرداخته و استاد کیسهکش بوده .

ابوبرده با کمال ناراحتی ساکت شد و مجلس از شر او ایمن گردید .

بوبرده سال ۱۰۳ هجری (جق) وفات یافت .

صفحه ۱۴: ابوبکر محمد بن احمد بن علی فارسی .

طبقات شافعیه نوشته بوبکر در روزگار خودش شیخ شافعیها بود و چندی داوری شیراز

را بعهدہ داشت سپس به بخارا رفته و از آنجا به نیشابور آمده کتاب الادله خ تقلید اهل البصره از آثار اوست :

فارسی سال ۳۶۱ هجری (شسا) وفات یافت .

صفحه ۲۷۴: ابودلف قاسم بن عیسی عجلی .

یکی از امرا و کارگذاران مامون و معتصم و از اسخیا عرب بود .

ابن خنکان نوشته ابودلف مردی بخشنده و ثروتمند و شجاع بود حکایات او مشهور

است و ادبا و فضلا از دربار او بهره‌وریها داشتند و در فن غنا و آواز خوانی معروف بود و

آثاری بنام البزاه، الصيد، السلاح، النزه، سیاسالملوک و امثال اینها نوشته است .

ابوتمام طائی و بکر بن نطاح و دیگران در حق او ستایشها گفته و از جایزه‌های او

استفاده‌های بسیار کرده‌اند .

از جمله بکر بن نطاح در برابر دو بیت شعر از او ده هزار درهم صلہ گرفت ، بکر با آن

پول در نهر ابله دهکده‌ای خریداری کرد پس از چندی نزد ابودلف آمده شعری گفت و اظهار

داشت در کنار آنقریه دهکده‌ی دیگریست که بمن پیشنهاد خرید آنرا کرده‌اند ، ابودلف

پرسید بهاء آن چه مبلغ است ؟ گفت ده هزار درهم ، ابودلف ده هزار درهم باو داد و گفت

بدیہی است نہر ابلہ بزرگ است و کنار آن قریبہای بسیار است و ہرگاہ این باب مفتوح شود کہ ہر قریبایرا خریداری کنی پیشنہاد قریہ مجاور آنرا بتو بنمایند گنجینہی من وفای بخرداری ہمہی آنها را ننماید بہمین قریہ اکتفا کن ، بکربن نطاح دعا کردہ بازگشت .

در شجاعت بودلف نوشتہاند ہنگامی گروہی از اکراد سر راہ بر او گرفتند وی یکی از کردہا را ہدف نیزہ قرار داد و چنان نیزہ بہ پهلوی او زد کہ از پهلوی اودرآمدہ بکرد دیگری کہ کنار او ایستادہ بود اصابت کرد و ہر دو مردند .

ابودلف مرکز خیرات و مبرات بود درماندگان از اطراف بمنظور بہرہبری از اوبدربار وی می آمدند .

گویند بودلف در بیماری مرگ بسختی ناتوان شد چنانچہ مردم را از دیدار و عیادت او معانت میکردند خوشبختانہ پس از چند روزی بہبودی یافت ، بودلف از دربانش پرسید آیا در این چند روز بیماری کسی از نیازمندان بدربار ما آمدہ و حضور دارد ؟ پاسخ داد آری دہ نفر از سادات فقیر خراسان چند روزیست در دربار حضور دارند و بہ مناسبت ناتوانی شما راہی بحضور پیدا نکردهاند .

بودلف در رختخواب نشست و دستور داد نامبردگانرا بحضور او معرفی کنندہنگامی کہ نامبردگان وارد شدند بودلف خوشآمد گفتمہ احوالشان و علت آمدن آنها را بدربار خود جویا شد . گفتند ہزینہ زندگی ما بسختی میگردد و کرم تو ما را بدینجا کشانیدہ ، بودلف دستور داد یکی از صندوقہای پول را بحضور او بیاورند از آن صندوق بیست کیسہ ہزار دیناری بیرون آورد و بہریک از سادات دوکیسہ داد علاوہ بر آنها خرجی راہ نیز بہ آنها داد و مخصوصا گوشزد کرد تا ہنگامیکہ بمنزل خود نرسیدہاید از این کیسہہا استفادہ نکنید و از آنچه بعنوان خرجی راہ بشما دادہام بہرہور شوید .

پس از این از نامبردگان درخواست کرد ہریک از آنها بخط خود نسبشرا کہ ... بی بامیرالمؤمنین میشود بہ ضمیمہ نام مقدس حضرت زہرای مرضیہ علیہما السلام بنویسد و بیفزایند ای رسولخدا ہمانا من در شہر خودم بہ تنگی معیشت و گرفتاری مبتلا بودم بعزم خانہ بودلف عجلی حرکت کردم بمن بمنظور خشنودی شما و امید شفاعتتان دوہزار دینار عنایت کرد .

نامبردگان ہریک بطوریکہ بودلف درخواست کردہ بود شہادت خود را نوشتند و

تسلیم کردند .

ابودلف بکسیکه متکفل امور کفن و دفن او میشود وصیت کرد اوراق مزبور را در هنگام دفن در کفن او بگذارد تا همزمان با ملاقات رسولخدا (ص) اوراق نامبرده را بعرض مبارکش برساند .

ابودلف میگفت من لم یکن مغالیا فی التشیع فهو ولدزنا کسیکه در تشیع غلو نداشته باشد او ولدالزناست .

پسرش دلف ابن ابی دلف گفت من مذهب ترا قبول ندارم گفت آری برای آنست که آنموقع که بامادرت هم بستر شدم و نطفه تو در رحم او بسته شد فهمیدم در آنهنگام از حیض پاک نشده بود .

ابودلف سال ۲۲۵ (کره) هجری در بغداد رحلت کرد ره .

صفحه ۱۶۰: ابوشکور بلخی از سرایندگان قرن چهارم هجری و معاصر با امیر نوح سامانی بود .

ابوشکور سال ۳۰۰ (ش) هجری متولد شده مثنوی بنام آفرین نامه داشته این مثنوی حدود ۳۳۶ هجری به پایان رسیده و اشعار اندکی از آثار وی باقی است از اوست :

درختی که تلخش بود گوهرها	اگر چرب و شیرین دهی مرو را
همان میوه تلخ آرد پدید	ازو چرب و شیرین نخواهی مزید

و شعر معروف زیر را بدو نسبت داده اند :

تا بدانجا رسیده دانش من که بدانم همی که نادانم

صفحه ۳۹۲: ابو عبدالله عکرمه فرزند عبدالله و غلام عبدالله بن عباس است .

ابن خلکان مینویسد عکرمه اصلا از مردم بربر و اهل مغربزمین بود و پیش از آنکه بتوسط ابن عباس آزاد شود، بر ده حصین بن خیر عنبری بود و آنروزگار که ابن عباس آزاد شود، بر ده حصین بن خیر عنبری بوده و آنروزگار که ابن عباس از طرف حضرت امیرالمؤمنین (ع) استانداری بصره را بعهدہ داشت حصین، برده خود عکرمه را به وی بخشید، ابن عباس باو علاقمند شده و با کوشش فراوانی قرآن و سنن اسلامی را باو آموخت . عکرمه از حضرت امام حسن (ع) و عبادله و دیگران روایت میکرده و یکی از فقهاء مکه و از تابعان بشمار است .

عکرمه در یک محل کمتر زیست میکرد و همواره از شهری بشهر دیگر مسافرت مینمود . بدیهی است اینرویه را از ابن عباس بخاطر داشته که باو گوشزد کرده بود ، « مسافرت کن و فتوا بده .

گویند ابن عباس در روزگار خود او را آزاد نکرد و پس از وفاتش فرزندش علی او را بخالد بن یزید ببلغ چهارهزار دینار فروخت طولی نکشید عکرمه با علی ملاقات کرده گفت از این معامله سودی بدست تو نیامد زیرا علم پدرت را بمبلغ چهارهزار دینار فروختی . علی که فهمید کار برخلاف انتظاری کرده با خالد ملاقات نموده و تقاضا نمود تا خالد معامله را اقاله نماید خالد بنا به پیشنهاد او از معامله صرف نظر کرد و علی او را آزاد ساخت .

ابونعیم در اخبار اصفهان مینویسد عکرمه در مسافرت خود به اصفهان آمد و بروالی آنجا وارد شد و از طرف او مبلغ سه هزار درهم جائزه گرفت و عدهای از اصفهانیها از قبیل حبیب بن زبیر و ابراهیم صائغ و دیگران از وی روایت کرده اند .

ابونعیم بسند خود از یزید نحوی نقل کرده سالیکه به حج میرفتم در بیابان یزد با عکرمه ملاقات کردم نزدیک رفته پس از سلام پرسیدم چگونه؟ گفت هرگاه در حال حاضر تو و یارانت را نبینم خوبم ، ناچار از کنار او دور شدیم .

ابن خلکان نوشته عکرمه سال ۱۰۷ (قز) یا ۱۰۶ (قو) یا ۱۰۵ (قه) یا ۱۱۵ (قیه) در سن ۸۰ یا ۸۴ سالگی درگذشت .

از خالد بیاضی نقل شده عکرمه و کثیر عزت سال ۱۰۵ در یکروز در مدینه درگذشتند و بعد از ظهر بر جنازه هر دو نماز گذاردند و مردم گفتند افقه و اشعر مردم وفات یافتند . بعضی گفته وفات عکرمه در قیروان اتفاق افتاده لیکن اصح آنستکه نامبرده در مدینه وفات کرده باشد .

نامبرده نام او را چنین ضبط نمود عکرمه بکسر عین و سکون لام و کسر راء و فتح میم در اصل نام کبوتر ماده بود و سپس انسان را بدان نامیده اند .

صفحه ۱۵ : ابوعلی محمد بن محمد بن شویه معروف به شیوئی .

جامی در نفحات مینویسد شیوئی در مرو ، زبان وقت خویش بود و سخنان مشایخ را برای طالبان ایراد میکرد و در اینخصوص همتائی نداشت و از اصحاب ابوالعباس سیار بشمار

میآمد و از ابو عبدالله بن یوسف روایت میکرده و ابوسعید ابوالخیر صحیح بخاری را از وی استفاده نموده .

صفحه ۱۲ : ابوعلی حسین بن شعیب معروف به شیخی از فقهاء شافعی مذهب بود . ابن خلکان مینویسد نامبرده یکی از پیشوایان قدیمی اهل سنت بود در خراسان همراه قاضی حسین از فقه قفال استفاده میکرده .

بوعلی ، فروع ابوبکر بن حداد مصری را شرح جالبی نموده که با وجود همه شروحنی که برای آن از طرف فقها در دست اختیار درآمده هیچکدام به پایهی آن نرسیده و نیز تلخیص ابوالعباس بن القاص را در ضمن مجلد بزرگی شرح کرده .

ابوعلی نخستین فقیهی است که جمع بین طریقه عراق و خراسان نموده و سال ۴۳۰ (تل) و اندی درگذشته .

صفحه ۲۸۵ : ابو عمر عیسی معروف به ابو عمر ثقفی .

ابن خلکان مینویسد ابو عمر به تکلف سخن میگفته و با ابو عمرو بن علاء گفتگوهائی داشت .

ابو عمر فنون قرائت را از عبدالله بن ابی اسحق و روایت حروف را از عبدالله بن کثیر و ابن محیصین و حدیث را از حسن بصری فرا گرفته و خود به قانون عربیت قرائات مخصوص و خودمختاری داشته و عدهای از قبیل اصمعی و خلیل بن احمد فنون قرائت را از او روایت کرده اند و سیبویه فنون نحو را از او آموخته .

ابو عمر کتابی در نحو بنام جامع ، تالیف کرده ، گویند سیبویه کتاب مزبور را توضیح داده و از تقریرات خلیل حواشی بر آن افزوده و پس از آنکه بکمال رسیده بنام وی شهرت پیدا کرده . دلیل بر این موضوع آنستکه سیبویه پس از مفارقت از ابو عمرو ملازمت خلیل را بر گزیده روزی خلیل بمناسبتی از آثار ابو عمر سخن بمیان آورد ، سیبویه اظهار داشت ابو عمر هفتاد و اندی تالیف در نحو بوجود آورده و از آنهمه آثار بغیر از دو کتاب اکمال که فعلا در سرزمین شیراز نزد فلانکس موجود است و دیگر جامع که من به تهذیب و تهویب آن مشغولم و مشکلاتش را از شما میپرسم اثر دیگری از او در دست نمیباشد .

خلیل در پایان اظهارات سیبویه سر بزیر انداخته و گفت خدا ، عیسی را رحمت کند

و ایندو شعر را بالبداهه سرود :

ذهب النحو جميعا كله غير ما احدث عيسى بن عمر
ذاک اکمال و هذا جامع و هما للناس شمس و قمر
خلیل در شعر آخری با اسم اشاره دور به اکمال و با اسم اشاره نزدیک بجامع اشاره
نموده و ثابت کرده کتاب سیبویه همان کتاب جامعست .

گویند پیش از آنکه خالد بن عبدالله قسری از کار برکنار شود یکی از درباریان وی
گروی نزد بو عمر گذارد و پس از برکناری او یوسف بن عمر، امیر کوفه و بصره شد برای
دستگیری نزدیکان خالد به تفحص برخاست و فهمید یکی از نزدیکان خالد گروی نزد بو
عمر گذارده به کارگذاری که از طرف خودش در بصره داشت نوشت بو عمر را زنجیر کرده نزد
او بفرستد، کارگذار بصره آهنگری را طلبیده دستور داد دستهای بو عمر را بزنجیر کند پس
از آنکه بو عمر به زنجیر درآمد والی بصره به پوزش برخاسته گفت البته بو عمر از اینکه
دستهایش مفلول شده ناراحت نخواهد شد زیرا امیر تصمیم دارد پس از آنکه با وی ملاقات
کند او را به تعلیم فرزندش برگمارد بو عمر تعجب کرده گفت فما بال القید اذا، هرگاه چنان
است که میگوئی پس قید و بند چه مفهومی دارد؟ این سخن بعدها از امثلهی همگانی
بصریها شد .

طولی نکشید بو عمر بدربار امیریوسف رسید، امیر از آن گروی که نزداو بود جویاشد
بو عمر از وجود چنان گروی در نزدش منکر شد، امیر دستور داد تا او را تازیانه بزنند بو
عمر در زیر تازیانه فریاد زد بخدا سوگند گروی مزبور جز چند سبد پارچه چیز دیگری نبوده
آنها را هم گمرکچیان تو گرفتند .

صفحه ۱۱۹ : ابوموسی عبدالله بن قیس معروف به ابوموسی اشعری از اصحاب به نام
رسول خدا (ص) است در روزگار آنحضرت حکومت زبید و عدن و سواحل یمن و در زمان
و عثمان حکومت بصره و کوفه و یمن و در عصر خلافت بحق حضرت امیرالمؤمنین علی (ع)
از طرف آنجناب عامل کوفه بود، متاسفانه از آنجا که سرشت پلید و سجینی داشت مردم را
از شرکت در جنگ جمل باز میداشت و در روز صفین از طرف عمروعاص که با حقه بازی خاصی
از وی احترام کرد فریفته شد و بخیال خود علی و معاویه را از خلافت خلع کرد و امر
خلافت را بشوری برگزار نمود متاسفانه عمروعاص علی را از خلافت خلع و معاویه را پایدار داشت .

بوموسی فهمید ناخودآگاه گول خودہ ، عمروعاص را نفرین کردہ گفت تو مانند سکی هستی ، عمروعاص ہم کہ بحیلہ او را صاحب رسولخدا میخواند و در نماز بوی اقتدا میکرد گفت تو ہم مانند خری هستی .

از آن بہ بعد ہموارہ بوموسی و معویہ و عمروعاص مورد نفرین حضرت امیر (ع) قرار گرفتہ بودند اللهم العن اعداء علی و اولادہ .

صفوہ الصفوہ نوشتہ بوموسی در یکی از خطابہای خود گفت رفیق موافق بہتر از تنہائی و تنہائی بہتر از رفیق ناموافق است رفیق موافق مانند عطر فروشیست کہ اگر از عطر او بہرہ مند نگردند از بوی عطر او تردماغ شوند و مثل رفیق ناموافق مثل دم آہنگریست کہ اگرچہ جامہات را نمیسوزاند لیکن از بوی او ناراحت میشود .

او گفتہ قلب را بر اثر تقلبات احوال قلب گفتہاند و مانند پریست کہ در بیابان وسیعی افتادہ باشد و باد آنرا بہر طرف کہ بخواہد بحرکت میآورد .

بوموسی باختلاف سال ۵۲ (بن) یا ۴۲ (بم) یا ۴۴ (دم) ہجری در حجاز مردہ و در مکہ دفن شدہ و یا در کوفہ مردہ و در ثویہ دو میلی آن بخاک رفتہ .

موضوع دلاکی او پیش از این ذیل احوال فرزندش ابو بردہ گذشت .

صفحہ ۲۵ : ابن الفرس : عبدالمنعم بن محمد خزرجی غرناطی :

سیوطی مینویسد نام بردہ در لغت و عربیت پیشوای روزگار خود بود ، کتابہای فقہ و اصول را از پدر و جدش استفادہ کردہ و کتابی در احکام قرآن نوشتہ و اندکی پیش از مرگش حالت اضطراب و دگرگونی پیدا کردہ و سال ۵۹۹ (ثسط) ہجری وفات یافت از اوست :

ما بالننا متہما فی ودنا و نحن فی ودکم نقتتل

کانکم مثل فقیہ رای ان یترک الظاہر للمحتمل

صفحہ ۱۸۸ : ابن ابی اصیبعہ : رشیدالدین علی .

مؤلف شرح حال او را از الوافی نقل کردہ و ما ذیلا بہ بخشی از احوال او از عیون الانباء برادر زادہ اش اشارہ مینمائیم .

مینویسد نام بردہ از فرزندان سعد بن عبادہ خزرجی است و سال ۵۷۹ در حلب متولد شدہ و پدر من قاسم پنجسال پیش از او یعنی سال ۵۷۵ در قاہرہ تولد یافتہ و ہردو برادر در قاہرہ بہ تحصیل کمال پرداختماند جدشان یونس معروف بہ ابن ابی اصیبعہ کماز

اهل علم و کمال و صاحب نظر در علوم بود نوادگان خود را بحضور جمال الدین ابن ابی الحوافر طبیب و شهاب الدین ابوالحجاج کحال که در این دو فن مهارت داشتند معرفی کرد و فن طب و کحالی را از آنها آموختند .

مؤلف عیون مینویسد پیش از آنکه عمویم نزد آندو بزرگ معرفی شود به مکتب ابو التقی صالح مقدسی که در تربیت شاگردان ید طولی داشت و در فنون عدیده‌ای صاحب کمال بود رفت ، قرآن و حساب را از او فرا گرفت پس از آن از ابن ابی الحوافر کتابهای شانزده‌گانه جالینوس را فرا گرفت .

سپس همراه با اطباء دیگر در بیمارستان کار میکرده و به امور کحالی (چشم پزشکی) و جراحی میپرداخته و پیش از این فن ستاره‌شناسی را از ابومحمد جعدی فرا گرفته و علم موسیقی را از ابن دیجور مصری آموخته و در سن بیست سالگی رسماً به معالجه بیماران پرداخته و از اطباء سرشناس بیمارستان نوری بوده و در دمشق بفن حکمت و ادب اشتغال داشته و علوم حکمت را از موفق الدین بغدادی و ادب را از تاج الدین حسن کندی فرا گرفته و تمام فنون معموله را در سن کمتر از بیست و پنج سالگی بدست آورده و بزبان پارسی سخن میگفته و از واژه‌های پارسی کمال اطلاع داشته و اشعاری بیپارسی و ترکی میسروده .

ابن ابی اصیبعه سال ۶۱۱ به حج بیت الله رفته و در بازگشت به تدریس فنون معموله پرداخته در خلال اینمدت بحضور شیخ صدرالدین ابوالحسن محمد بن عمر حمویه رسیده و سال ۶۱۵ هجری از طرف وی بسمت ارشاد معین گردیده و اجازه نامه او را در ماه رمضان سال مزبور بامضاء رسانیده .

سال ۶۱۶ ملک صالح اسماعیل او را بشهر بصری دعوت کرد تا به معالجه مادرش بپردازد و همانوقت و بآه هولناکی اعاذن الله والناس اجمعین مردم بصری را تهدید میکرد نامبرده مشارالیه را در اندک وقتی بخوبی معالجه کرد و به خلعت و افران از وی انان نائل گردید ، متأسفانه خود او همانوقت به تب شدیدی مبتلا گردید ناچار به دمشق باز گشت اطباء بمعالجه او پرداختند متأسفانه معالجات آنان دربارهی وی سودمند واقع نشد و در روز دوشنبه هفدهم شعبان در سن ۳۸ سالگی سال ۶۱۶ (خیو) درگذشت و در باب الفرادیس کنار پدر و برادرش مدفون شد .

رشیدالدین کلمات نظم و نثر بسیار دارد از اوست :

اتبخل بالتحیہ والسلام
 اتی رمضان فافعل فیہ خیرا
 ولا تشہر حسام الیحظ فیہ
 اما تخشی من الرحمن یا من
 از اوست :

فی الدنیا فلا تغتر منها
 بشیء انه عرض یسزل

و برادرش قاسم کہ بزرگتر از او بود و در طب و فنون دیگر مهارت داشت و طبیب بیمارستان نوری و امثال آن بود در سن ۷۴ سالگی سال ۶۴۹ (خمس) در شب پنجشنبه ۲۲ ربیع الاخر وفات یافت و در باب الفرادیس در راه کوه قاسیون مدفون شد .

ابن ابی اصیبعہ : موفق الدین ابوالعباس احمد بن قاسم سعدی خزرجی مؤلف عیون الانباء فی طبقات الاطباء .

پیش از این مؤلف در ذیل احوال رشیدالدین مذکور کتاب نامبرده را از آثار رشید الدین نوشته و ما در ذیل آن اظهار داشتیم کتاب مزبور از برادر زاده‌ی اوست و اینک ذیل احوال عمویش باجمالی از احوال او اشاره میشود .

نامبرده در ۶۰۰ هجری (خ) در دمشق در خاندان علم و ادب و طب و فلسفہ بوجود آمده .

وی چشم پزشکی و کحال عصر خود بود نخست این فن را از پدرش آموخت پس از آن بقاہرہ مصر رفت و در آنجا بہ تکمیل این فن پرداخت و بالاخرہ طبیب معالج بیمارستان ناصری مقرر گردید پس از آن بنا بتقاضای عزالدین صرخدی بہ صرخد کہ یکی از شہرہای حورانست رفت ، ہوای آنجا با مزاج وی سازگار آمد و همانجا ماندگار شد .

آثار او عیون الانباء ، اصابہ المنجمین ، حکایات الاطباء ، معالم الامم ، ادویہ مرکبہ و امثال اینہا .

ابن ابی اصیبعہ در نظم نیز توانا بود از اشعار او قصیدہ ہایست در ستایش از عبدالسلام طبیب و مدح دمشق .

یری کل حسن فی البلاد و ینتقی
 فوصف سواها من قبیل التحق

دمشق ہی القصوی لمن کان قصده
 فصفا اذا ما کنت فی العقل حاکما

و ما مثلها فی سائر الارض حبه
بها الحور والولدان تبدو طوالعا
وانهارها ما بین ماء مسلسل
و اشجارها من کل جنس مقسم
و للطیر من فوق الغصون تجاوب
و لو لم تغن الطیر من فوق عودها

فذع شعب بوان و ذکر الخورنق
شموسا و اقمارا باحسن رونق
من الريح اوما من الدفق مطلق
و اثمارها من کل نوع منسق
فما اسجع الورقاء من فوق مورق
لما كان للامواه وقع مصفق

ادباء الاطباء نوشته نامبرده پس از ۷۲ سال زندگی سنه ۶۶۸ هجری (خسح) وفات یافت .

مطرح الانظار تاریخ تولد او را ۵۹۶ (خصو) نوشته بنا بر این مدت عمر او ۷۲ سال بوده و هرگاه سال تولد او را ۶۰۰ هجری بدانیم چنانچه از مقدمه عیون الانباء استفاده میشود مدت عمر او ۶۸ سال بوده .

صفحه ۱۹۱: ابن بطلان: یوانیس موسوم به مختار بن حسن بن عبدول نصرانی معروف به ابن بطلان .

ابن ابی اصیبعه مینویسد نامبرده از مردم بغداد بود و از شاگردان ابوالفرج عبدالله طبیب بشمار میآید و کتابهای فلسفه و حکمت بسیاری نزد او خوانده و بملازمت ابوالحسن ثابت حرانی طبیب پرداخته و از او بهرههای زیادی برده .

ابن بطلان معاصر با این رضوانست و مکاتباتی فیما بینشان برقرار بود و کمتر اتفاق می افتاد یکی از آندو اثری تالیف کند و آند دیگری بر اثر او ردیهای ننویسد و مؤلفش را به بی خردی نسبت ندهد .

ابن بطلان سال ۴۳۹ بعزم دیدار ابن رضوان بمصر رفت در راه وارد حلب شده مدتی آنجا ماندگار شد و از طرف معزالدوله مورد اکرام قرار گرفت و سال ۴۴۱ به فسطاط رفت و سه سال آنجا زیست کرد در این اوقات اتفاقات زیادی میان او و ابن رضوان بدو وقوع پیوست و همگی پیشآمدهای فیما بین را ابن بطلان در کتابی بنام دعوت الاطباء گزارش داده .

ابن بطلان در نگارشات ادبی و ایراد مطالب ظریف و روحانگیز استادتر از ابن رضوان و ابن رضوان در فنون طب و حکمت و متعلقات آنها ماهرتر از او بوده .

برخی از آثار او کناشالادیره، تقویم الصحه، شربالمسهل کیفیت دخول غذا در بدن، مدخل در طب، دعوت الاطباء وقعمالاطباء، دعوت القسوس و مقالات دیگر۔
ابن بطلان تا آخر عمر مجرد بسر برده و کسی از او بجا نمانده چنانچه خود در ضمن ابیاتی گوید:

و لا احد ان مت یبکی لمیتی سوی مجلسی فی الطب والکتب باکیا
گویند ابن رضوان آدمی سیاه چهره و زشت رو بود ابن بطلان بر اثر اختلاف دامنه داری
که فیما بین برقرار بود او را تمساح الجن نامیده و دو شعر زیر را در نکوهش او گفته:
فلما تبدی للقوا بل وجهه نکصن علی اعقابهن من الندم
و قلن و اخفین الکلام تسترا الا لیتنا کنا ترکناه فی الرحم
ابن رضوان بمجردیکه از نکوهش وی اطلاع پیدا کرد در ضمن نامهای از زشتی رخسار
خود پوزش خواسته و افزود مردم از طبیب فاضل، خوشگلی و خوشاندامی نخواسته اند
بلکه از او توقع دارند تا دوا بموقع دهد و معالجه بجا کند والا خوشگلان برای خوشگلان
شایسته اند۔

از اشعار اوست در نکوهش از پر خوری۔

کم اکلت ادخلت حشاشره فاخرجت روحه من الجسد
لابارک الله فی الطعام اذا کان هلاک النفوس بالمعد
از اوست در دوست یابی:

عدوک من صدیقک مستفاد فلا تستکثرن من الصحاب
لان الداء اکثر ما تره یکون من الطعام او الشراب

قفطی در اخبار الحکماء مینویسد ابن بطلان در آخر عمر از مسافرتها و معاشرتها کاملاً
ناراحت شده و در یکی از دیرهای انطاکیه شام رهبانیت اختیار کرد و همانجا سال ۴۴۴
یعنی چارچار بچنگال مرگ دچار شد۔

صفحه ۱۴۳: ابن حنزابه: ابوالفضل جعفر بن فضل مدتها وزارت کافوراخسیدی

را داشت۔

ابن خلکان مینویسد نامبرده در سوم ذیحجه سال ۳۵۸ (ش) متولد شده وزیر عالم
و دوستدار دانشمندان بود و از محمد بن هارون و اعلام هم طبقه او روایت کرده۔

ابن حنزابه با آنکه امور وزارت را عهده‌دار بود به املاء حدیث می‌پرداخت و بتالیف مسندی اشتغال می‌ورزید و دارقطنی تا آخرین روزی که تالیف آن بپایان رسید با وی همکاری کرد و از طرف او بهره‌ی کاملی برد وی علاوه بر مسند مزبور آثار دیگری در انساب و رجال دارد.

از آثار شعری اوست :

من اخمل النفس احیاء و روحها و لم یبت طا و یامنھا علی ضجر

ان الریاح اذا اشتدت عواصفھا فلیس ترمی سوی العالی من الشجر

ابن حنزابه روز یکشنبه ۱۳ صفر سال ۳۹۱ (شما) در مصر وفات یافت و قاضی حسین نعمان بر جنازه‌ی او نماز گذارد و در قرافه صغری مدفون شد.

حنزابه بکسر حاء و سکون نون و زاء و باء نام مادر اوست و بزنی گفته میشود که کوتاه قد و درشت استخوان باشد.

صفحه ۱۹۰: ابن رضوان: ابوالحسن علی از اطباء بنام قرن پنجم هجری بوده.

مؤلف اجمالی از شرح حال او را آورده و ما برای تکمیل مقاله‌ی او به مطالب زیر اشاره میشود.

ابن ابی‌اصیبه مینویسد ابن رضوان در جیزه مصر متولد شده در پانزده سالگی به تحصیل طب پرداخته و همواره بدان رشته اشتغال داشته تا طبیی ماهر گردیده و نام او همه جا را بخود متوجه کرده و ریاست اطباء آنعهد را بعهدہ گرفته.

ابن رضوان همواره بمعاصران خود ایراد میکرده و در امور طبی از استادی استفاده نکرده و معتقد بوده فنون علمیه را هرگاه از مطالعه کتابها بدست آورند بهتر میتوانند به حقیقت آنها دسترسی پیدا کنند.

ابن رضوان گفته برترین طاعات آنستکه آدمی به باطن عالم توجه کند و از آفریننده خود ستایش نماید و از اینراه بهره‌ی دنیا و آخرت را بدست آورد.

ابن رضوان گفته بقراط اظهار داشته طبیب باید دارای هفت خوی باشد:

۱- اعضایش سالم و هوشمند و خردمند باشد.

۲- لباس تمیز بپوشد و بوی خوش بکار ببرد و بدنش پاکیزه باشد.

۳- اسرار بیماران را پوشیده بدارد و بیماریشانرا ابراز نکند.

- ۴ - توجهش به بهبودی آنان بیشتر از مزدی باشد که از آنها می‌گیرد .
- ۵ - تا جائیکه میتواند در تحصیل علم بکوشد و مهارت کامل بدست آورد .
- ۶ - آدمی خوش‌قلب ، پاک‌بین ، راستگو باشد ، به شهوات نپردازد و در منازلی که بعیادت میرود بحال و منال مردم بچشم طمع ننگرد .
- ۷ - دواهای کشنده را توصیف نکند و بدیگران نیاموزد و داروهای سقط جنین تجویز نکند دشمنش را آنچنان معالجه کند که دوستش را مداوا مینماید .
- ابن رضوان کتابهای بسیاری تالیف کرد و در سالهای ۴۴۵ (تمه) یا ۴۴۷ (تمز) همزمان با خشکسالی و بلاء عظیمی مردم را تهدید کرد و گروه بسیاری بهلاکت رسیدند .
- ابن رضوان همانوقت دختر بچه یتیمی را تحت تربیت خود بزرگ کرد روزیکه خانه خالی بود دخترک بحکم طینت پدریش از فرصت استفاده کرده مقدار بیست هزار دینار جواهرات و اشیاء گرانبها از خانه ابن رضوان ربود و بیرون رفت و معلوم نشد کجا رفت و آنها را به چه مصرف رسانید .
- ابن رضوان بر اثر این پیش‌آمد ناگوار دیوانه شد و بهمان حال بود تا در سال ۴۵۳ (جنت) در مصر درگذشت .
- صفحه ۲۳۵ : ابن رفعت : ابویحیی نجم‌الدین معروف به ابن رفعت از فقهاء قرن هشتم هجری بوده .
- طبقات شافعی مینویسد نامبرده یکتای روزگار و وحید عصر و پیشوای فقه و خلاف و اصول بوده در میان فقهاء شهرت بسزائی داشت .
- آثاری از او باقی است و از شاگردان ابن عطار متوفی ۶۹۱ هجری بوده و سبکی و ذهبی از شاگردان او میباشند .
- ابن رفعت سال ۷۳۵ (ذله) وفات یافته .
- صفحه ۲۷۳ : ابن زیات : محمد بن عبدالملک بن ابان از وزراء قرن سوم هجری بوده .
- ابن ندیم نوشته جدش ابان از مردم دهکده دسکره بوده و روغن زیت از دیهات اطراف برای فروش به بغداد می‌آورده بهمین مناسبت محمد به زیات شهرت یافته .
- ابن زیات شاعری بلیغ بوده و بمنصب وزارت معتصم و واثق و متوکل خلفای عباسی رسیده و پس از چهل روز که امور وزارت متوکل را بعهدده گرفته به بدترین وضعی کشته شده

و سال قتل او ۲۳۳ (رجل) هجری بوده و کتاب رسائل از آثار اوست .

آثارالوزراء مینویسد ابن زیات مردی بدکردار و ستمکار بود بسیاری از اکابر کتاب و دیوانیان را معزول و محبوس و مقید نمود بالاخره در روزگار بیماری واثق بر اثر ناممائی که واثق باو نوشت ناچار شد محبوسان را آزاد کند و حکایات ستمگری اوصفحهی احوال وزیران را تیره و ننگین ساخته .

صفحه ۱۷۶: ابن سکره: ابوالحسن محمد بن سکره از مشاهیر سرایندگان قرن چهارم و از فرزندان علی بن مهدی عباسی و سرایندمای جسور و بیباک بوده و با ابن حجاج شاعر بلند پایهی شیعه محاجات و منافراتی داشته و اشعاری فیما بین رد و بدل میشده .
صفدی در الوافی نوشته مردم بغداد میگفته در سخاوت روزگار همین بس که مانند ابن حجاج و ابن سکره را بوجود آورده و این دو سراینده معاصر را به فرزدق و جریر تشبیه کردهاند .

دیوان ابن سکره متجاوز از پنجاه هزار بیت داشته از اوست درباره جوان لنکی :

قالوا بلیت باعرج فاجبتهم
انی احب حدیثه و اریده
من حدیث از دولب او طلبم
از اشعار معروف اوست در خصوص کافات شتاء :

سبع اذا القطر من حاجاتنا حبا
بعء الکباب و کس ناعم و کسا
هفت چیز است بسی نیک چو گردد پیدا
لحم بریان و کس نرم و عبائی زیبا

ابوالثناء محمود بن نعمت نحوی متوفی ۵۶۵ هجری در پاسخش گفته :

يقولون کافات الشتاء کثیره
اذ اصح کاف الکسیر نالکل حاصل
و ما هی الا واحد غیر مفتیری
لدیک و کل الصید یوجد فی الفری

مرحوم حاج میرزا حبیبالله خراسانی قده در ضمن غزلی به کافات شتاء اشاره

فرموده :

زمستان میرسد فصل شتا را
میر بیهوده جز در جمع کافات

صفدی مینویسد دو شعر مزبور ابن سکره پایهریزی مقامه کرجیه حریری را ایجاد کرده و پس از آن به اشعاری از قبیل کافات شتاء اشاره کرده.

صفحه ۱۸۶ : ابن صباغ ابوالحسن علی بن حمیداز عرفاء اوائل قرن هفتم هجری بوده. مؤلف شرح حال جامعی از او ایراد کرده.

خزینةالاصفیاء او را بعنوان کردویه شناسانیده.

نفحات الانس مینویسد پدرش رنگرز بوده و میخواست فرزندش علی شغل او را داشته باشد لیکن علی از شغل پدر متنفر بود و همان اوقات بدیدار صوفیه می شتافت در عین حال گاهی از اوقات را بحکم اجبار در دکان پدرش میگذرانید تا بالاخره پس از موضوع فوق العاده که از وی بظهور رسید پدرش بوی اجازه داد تا رسماً در رشته سلوک وارد شود و کار کند این صباغ در اوقاتی که بمسند ارشاد و سلوک برقرار بود کسانی را به تشریف بسلوک می پذیرفت که از باطن باحوال و شایستگی آنها اطلاع پیدا کرده باشد و براستی بخواهند انسانهای شایسته و لایقی بشوند و هر بی سروپائی که سلوک را رشتهی کسب و کار خود قرار دهد نمی پذیرفت انتهى.

متاسفانه در این روزگار ما وضع سلوک مانند همهی اوضاع روحانیت بطرز نامطلوبی در آمده چنانچه هرکس از هر راه بماند خود را سالک قلمداد کند و هرکس سخن مختصری فرا گرفته دم از عرفان و سلوک زند و هرکس اندک وردی آموخته شیخ طریق و رهبر راه شود.

حرف درویشان بدزد مرد دون	تا بخواند بر سلیمی زان فسون
کار مردان روشنی و گرمی است	کار دونان حيله و بیشرمی است
جامه پشمین از برای کد کند	بومسيلم را لقب احمد کند
بومسيلم را لقب کذاب ماند	مرمحمد را اولوالالباب ماند

خزینةالاصفیاء مینویسد ابن صباغ در یازدهم ماه شعبان سال ۶۱۲ (بیخ) خرقه تهی

کرد در تاریخ او گفته:

چو شد از جهان شیخ دین بوالحسن	بتاریخ آن مرشد و مقتدا
یکی (بوالحسن مجتبی) کن رقم	دگر (بوالحسن رهبر اولیا)

صفحه ۲۵۷ : ابن صیافی : ابوبکر محمد بن خلف بن محمد بن عبدالله بن صیاف

لخمی اشبیلی از مقویها و نحات قرن ششم هجری بوده.

صفدی مینویسد نامبرده در فنون قرائت و عربیت مهارت کاملی داشت و در این دو رشته از همگنان مقدم بود و از بزرگان اصحاب شرع بشمار میآمد شرح اشعار سته و فصیح و ثعلب و امثال آنها از آثار اوست .

ابن صیافی سال ۵۸۵ هجری (هفت) وفات یافت .

صفحه ۲۷۷: ابن فارض: شرفالدین ابو حفص یا ابوالقاسم عمر بن ابی الحسن علی بن مرشد بن علی .

ابن خلکان نوشته ابن فارض اصلا حموی است و در مصر متولد شده و همانجامی زیسته و وفات یافته لقبش شرفالدین و نامش عمر و شهرتش ابن فارض است .
مؤلف به پیروی از محدث نیشابوری نام او را عمر و باو او نگاشته .
ابن فارض مردی نیکوکار و خیر بود و بقدم تجرد بمکه مشرف شد و آنجا روزگاری مجاورت اختیار کرد و عارفی نیکوسیرت و خوش معاشرت بود .

یکی از یارانش گفته روزی در خلوت شعر زیر را که حریری سروده ترنم میکرد .

من ذا الذی ما ساء قسط و من له الحسنی فقط
صدائی بگوشش رسید:

محمد الهادی الذی علیه جبریل هبط

ابن فارض در چهارم ذی قعدة سال ۵۷۶ (ثعو) در قاهره متولد شده و در روز سه شنبه دو جمادی الاولی سال ۶۳۲ هجری (بلخ) در قاهره درگذشته و روز بعد در دامنه کوه مقطم دفن شده جامی نوشته ابن فارض اصلا از قبیله بنی سعد است که حلیمه مرضعه رسول خدا از آنجا بود و پدرش از اکابر دانشمندان مصر بشمار است .

ابن فارض با اجازه از پدرش بسیاری از اوقات را در یکی از کوههای مصر بسر می برد پس از مرگ پدرش رسماً بسیر آفاقی پرداخت و بالاخره بکمک پیر بقالی بمقامات عالی پیران رسید . دیوان ابن فارض مشتمل بر عیون معارف و فنون لطائف است ، از جمله فصائد معروف او قصیده تائیه اوست که تقریباً هفتصد و پنجاه بیت دارد و مشایخ برای آن اهمیت بسزائی قائلند و از طرف حضرت رسول اکرم (ص) موظف شد آنرا به نام نظم السلوک بنامد .

ابن فارض قصیده مزبور را پس از جذبهای طولانی سروده و شیخ صدرالدین قونوی علاقهی خاصی بآن داشت و میگفت بر صوفی لازمست قصیده مزبور را فرا گیرد و به افراد

شایسته بیاموزد .

جامی قصیدہ تائیدہ او را شرح کرده و نیز قصیدہ ہمزیہ او را بنام لوامع شرح نموده .

صفحه ۱۸۵ : ابن لہیب : ابو عبد اللہ محمد بن عمر ازدی غسانی معری مالکی معروف

به ابن لہیب .

صفدی مینویسد ابن لہیب ، امور مذهب را از ظافر ازدی و دیگران استفادہ کردہ و از

فن حدیث و مناظرہ بہرہور بودہ و در جامع عتیق بہ نقل احادیث میپرداختہ و امور وکالت

سلطانیہ و نظارت دمیاط و تدریس صاحبیہ قاہرہ را بعہدہ داشتہ و از ہوشمندان معروف و

خاندان فضل بودہ .

ابن لہیب شعر میگفتہ و سال ۶۲۹ (خکط) درگذشتہ .

صفحه ۱۸۷ : ابن مغایظ : ابو عبد اللہ محمد بن عمر انصاری قرطبی مالکی معروف بہ

ابن مغایظ .

صفدی نوشتہ نامبرودہ باتفاق پدرش از قرطبہ بفاس رفتہ همانجا بہ تحصیل پرداختہ

و بہ حج بیت اللہ مشرف گردیدہ و در مکہ و اسکندریہ از سماع حدیث استفادہ نمودہ .

از وجوہ قرائت باخبر بودہ و در مذهب مالکی قدرتی بسزا داشتہ و در فن تفسیر

استادی ماهر بودہ و پس از مرگ شاطبی بجای او برقرار گردیدہ در مدینہ مجاور بودہ و در

مسجد رسول خدا اقامہ جماعت مینمودہ در بازگشت بمصر سال ۶۳۱ (الخ) وفات یافتہ در قراقہ

مدفون است .

ابن ملکون : ابواسحق ابراہیم بن محمد اشبیلی معروف بہ ابن ملکون

از ادباء قرن ششم ہجریست .

سیوطی از ابن زبیر نقل کردہ ابن ملکون استادی با جلالیت بود و از ابوالحسن شریح

و ابومروان محمد روایت میکردہ ، ابن خروف و شلوبین از او روایت کردہ اند .

آثار او شرح حماسہ و تعلیقاتی بر تبصرہ ضمیری و امثال اینہاست ابن ملکون سال

۵۸۴ (ثقد) درگذشتہ .

صفحه ۸۶ : ابن منظور : ابو عمر عثمان بن محمد معروف بہ ابن منظور سیوطی مینویسد

ابن منظور از خاندانی اصیل بودہ و در دیار خود ریاست علمیرا بعہدہ داشتہ و دانشمندی

محقق و صاحب نظر و صافی ذہن بشمار میآمدہ در فقہ و عربیت و انواع قرائات و طب و

منطق استاد بوده و از شاگردان ابو عبدالله فخار و دیگران بوده و تدریس قرائت و فنون دیگر بعهدہ او برقرار بوده .

آثار او اللمع الجدلیہ فی کیفیہ التحدیث فی علم العربیہ .

ابن منظور در روزگاری کہ داوری بلش و مالقمر بعهدہ داشت در روز سه شنبہ ۲۵ ذیحجہ سال ۷۳۵ (ذہل) در مالقہ وفات یافت .

صفحہ ۵۰ : ابن نجار : ابو عبدالله محب الدین محمد بن محمود معروف بہ ابن نجار از مورخان و محدثات شافعی مذهب بود .

ریحانہ ششم نوشتہ از کبار حفاظ اخبار است در تاریخ و علوم دیگر مہارت داشتہ ، مدت بیست و ہفت سال برای تحصیل کمالات بشہرہای ایران و حجاز و بغداد سفر کردہ و از مشایخ بسیاری کہ نزدیک بسہ ہزار نفر بودہ بہرہ ور گردیدہ و بخصوص از ابن جوزی حد اکثر استفادہ را نمودہ .

آثار او بسیار است از جملہ ذیل تاریخ بغداد کہ مشتمل برسی مجلد بودہ از اشعار اوست :

اذا لم تکن حافظا و اعیاناً فجمعک للکتب لا ینفع
اتنطق بالجهل فی مجلس و علمک فی البیت مستودع
: آمدی : ابوالقاسم حسن بن بشر نحوی .

سیوطی مینویسد نامبردہ مؤلف الموازنہ بین الطائیین و دانشمندی خوش فہم و نیکورایت و درایت بودہ .

فن نحو را از اخفش و زجاج و نبطویہ و دیگران فرا گرفته و سال ۳۷۱ (شاع) وفات یافتہ .

آمدی شعر خوب میگفتہ و دیوان شعری داشتہ و آثاری زیاد از او نقل کردہ اند .
صفحہ ۳۲۹ : اخطل : ابومالک غیاث تغلبی از سراینندگان بنام اوائل قرن اول ہجری است .

نامبردہ در اوائل خلافت عمر متولد شدہ و در آغاز خلافت ولید بن عبدالملک سال ۹۵ (صہ) خاموش شد عمرش نزدیک بہفتاد بودہ .

اخطل از از مردم ترسا و از قبیلہ تغلب بود و در حیرہ میزیستہ ، از خردسالی شعر

میگفت و کم کم بجائی رسید که با سراینندگان تغلب همکاری مینمود و با کعب بن جعیل که شاعر بنام تغلب بود مهاجرات داشت .

اخطل از سراینندگان بنام امویست و کمتر اتفاق افتاده از دیگران ستایش کرده باشد و بهمین جهت خلیفگان اموی او را از خود دانستند و عبدالملک اموی بیکی از غلامان خود دستور داد در حضور مردم و در میدانهای عمومی فریاد بزند اخطل شاعر امیرمؤمنان و سراینده عربست .

سبب تقرب وی بخلیفگان بنی امیه آن بود که اصحاب رسولخدا همان عده از انصاری بودند که افتخار مصاحبت علی (ع) را داشتند و بخلافت معاویه راضی نمیشدند یزید بن معاویه از کعب بن جعیل درخواست کرد که با سرودن قصیدهای از انصار نکوهش نماید وی زیر بار نرفته اظهار داشته در قبیلهی ما جوان ترسائی است که زبان او مانند زبان گاواست و از نکوهش انصار باکی ندارد و اخطل را باو معرفی کرد . اخطل بنا به پیشنهاد یزید قصیدهای در نکوهش انصار که موجبات ناراحتی آنانرا فراهم آورد سرود .

انصار از او نزد معاویه شکایت کرده معاویه گفت این عمل را اخطل باختیار خود انجام داده و بآنها وعده داد زبان او را ببرد اخطل به یزید پناهنده شد معاویه از او در گذشت .

طولی نکشید قصیده مزبور موجبات تقرب اخطل را بدستگاه معاویه ایجاد کرد و پس از او یزید و بخصوص عبدالملک علاقه خاصی باو نشان میدادند و باندازه باو تقرب جست که بی اجازه وارد بارگاه وی میشد .

اخطل در باده گساری بی باک بود و حداکثر سرودهای او در توصیف از باده و باده گساریست .

گویند روزی عبدالملک خطاب به اخطل گفت هرگاه مسلمان شوی از غنائم جنگی بهره ور خواهی شد و ده هزار درهم هر ماه بتو خواهم داد . اخطل گفت هرگاه اسلام بیاورم با باده گساری چه کنم و چگونه آنرا از دست بدهم ، گفت چه سروکار با مایعی داری که آغاز آن تلخ و پایان آن مستی آور است ؟ گفت هرگاه آغاز و انجام مایعی چنین باشد حد وسط آن مقامی است مانند خلافت تو که بمثابهی قطره ایست که از فرات برگیرند ، عبدالملک خندید و او را بحال ترسائی باقی گذارد .

اخطل در درستی و شیوایی اشعار خود کاملاً جدیت داشت تا بحدیکه گاهی قصیده‌ی
مشمول بر نود بیت میسرود و سی بیت از آنرا انتخاب میکرد .

آنگاه که جریر و فرزدق بهجویکدیگر می‌پرداختند مردم داوری آندو را به عهده
اخطل گذارده ، اخطل در حکومت‌های خود طرزی رفتار میکرد که مناسب با حال جریر نبود جریر
ناراحت میشد و بالاخره او را در ضمن قصیده‌های هجوکرد ، اخطل در مقام دفاع از خود قصیده‌ای
در هجو او انشاد کرد و همچنین اینموضوع ادامه پیدا کرد تا اخطل مرد .
از پندیات اوست :

والناس همهم الحیات و لا اری طول الحیات یزید غیر خیال
و اذا افتقرت الی الذخائر لم تجد ذخرا یكون کصالح الاعمال

صفحه ۳۵ : ارغونشاه فرزند ابقاخان و نواده هولاکوخانست لب‌التواریخ می‌نویسد
ارغونشاه در هفتم جمادی‌الآخره سال ۶۸۳ (خفج) پس از عمویش احمدخان بسطنت رسید
و همانسال خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان را به تهمت اینکه پدرش را زهر داده در
آذربایجان کشت و فرزندان او را به بیچارگی افکند و پس از هفت سال سلطنت در ربیع
الاول سال ۶۹۰ (خص) هجری درگذشت .

و بطوریکه انشاءالله خواهد آمد به خواجه کنجانی که از عرفاء آنعهد بود کمال ارادت
را داشته .

صفحه ۱۰۶ : ازادانی : ابو عبدالرحمن قتیبه بن مهران اصفهانی .

سیوطی مینویسد نامبرده یکی از نحویهای کوفه و از شاگردان و مصاحبان نسائی و از
پیشوایان نحو است .

ابونعیم در اخبار اصفهان بسند خود از نامبرده نقل کرده‌وی بسند خود از امیرالمؤمنین
علی (ع) از رسولخدا (ص) روایت کرده فرمود علیکم بتعلم القرآن و کثرت تلاوته و کثرت
الدرجات و کثرت عجائبه فی الجنة البته قرآن کریم را فرا گیرید و بسیار آنرا تلاوت کنید تا
بر اثر قرآن بدرجات عالیه نائل گردید و در بهشت از زیادی عجائب آن برخوردار گردید .
ثم قال علی (ع) و فینا ال حم انه لا یحفظ مودتنا الا کل مؤمن ثم قرأ قل لا استلکم
علیه اجرا الا الموده فی القربی سپس علی (ع) فرموده در باره‌ی ما خاندان که آل حم هستیم
وارد شده دوستی ما را بجز از مؤمنان محافظت نمیکنند سپس آیه مودت را خوانده بگوای

پیغمبر مزدی از شما جز دوستی خاندانم نمیخواهم .

صفحه ۱۴۸ : اصطخری : ابوسعید حسن بن احمد اصطخری .

ابن خلکان نوشته نامبرده از فقهاء شافعی مذهب و از نظراء ابوالعباس سربج و اقران ابوعلی بن ابهریره بود مدتی داوری قم و امور حسبه بغداد را بعهدده داشت و مردی متقی و بی اعتنای به ثروت دنیا بود استخری از طرف مقتدر عباسی بداوری سیستان نامزد شد متاسفانه بمجردیکه وارد سیستان شد کلیه نکاحهائیکه در آنسرزمین واقع شده بود بر خلاف قانون و تحت نظر ولی همسران بوقوع نپیوسته بود ناچار همه را ابطال کرد .

اصطخری سال ۲۴۴ (دوم) متولد شده و در روز جمعه ۱۴ شعبان سال ۳۲۸ (شک) در سن ۸۴ سالگی درگذشته .

در مجلد اول دانشمندان و سخنسرایان فارس سال درگذشت استخری را ۶۲۸ نوشته و گویا اشتباه چاپی باشد و هم در پاورقی می نویسد اراضی مرودشت در قدیم استخر میخوانده و ۱۴ فرسخ در ۱۰ فرسخ طول و عرض داشته و سالهای دراز پایتخت ایران بوده و پس از حمله عرب ویران شده و اوائل اسلام نیز شهری بدین نام وجود داشته .

صفحه ۲۰۹ : اعشی : ابوبصیر میمون بن قیس مشهور به اعشی . اعشی بهکسی گویند که دیدگانش ضعیف باشد و او را بهمین مناسبت بدین لقب خواندند ، و او را علاوه بر این صنایع العرب چنگزن تازی میگفتند زیرا اشعار او که در کمال فصاحت و روانی ساخته شده مانند چنگی گوشها را بخود متوجه کرده و همه جا و بخصوص در محال دوردست نیز شهرت یافته بود ، و ممکن است اعشی نخستین سرایندهای باشد که کلمه صنج را در شعر آورده .

و مستجیب لصوت الصنج تسمعه اذا ترجع فیه القینه الفضل

اعشی در دهکده منفوخه از دیهات یمامه بزرگ شده و اواخر روزگار جاهلیت و آغاز اسلام را ادراک نموده و قصیدههای در مدح رسول اکرم (ص) سروده .

مؤلف در ذیل سیف آمدی نقل کرده اعشی پیش از آنکه حضور مبارک رسول اکرم (ص) شرفیاب گردد درگذشته لیکن دیگران صحت این قول را امضا نکرده و گویند پیش آمد مزبور برای یکی از مشایخ بکر اتفاق افتاده .

اعشی نخستین سرایندهایست که شعر را وسیلهی ارتزاق خود قرار داد و حال آنکه

سرایندگان پیش از او هرگاه از کسی ستایش میکردند تمنای جایزه نداشتند .
 اعشی همواره روزگارش را در سفر میگذرانید و سفری هم بایران کرده و از شهریار
 ایران ستایش نموده و بعطای فاخری نائل آمده .
 اعشی در ستایش از شراب دست توانائی داشت و قصائد او در اینخصوص راه مهمی را
 برای سرایندگان پس از خود که میخواستند از باده و باده‌گساری ستایش کنند کاملاً باز کرد .
 اعشی در قبیله‌های مختلف نفوذ فوق‌العاده‌ای داشت .
 در یکی از سفرهایش بمرد گمنامی بنام محلق رسید وی از اعشی پذیرائی کرد و اظهار
 داشت هشت دختر رسیده و جاافتاده دارم و بمناسبت اینکه شخص بی‌نام و نشانی هستم
 کسی دختران مرا بهمسری نمی‌پذیرد ، اعشی قصیده‌ای در ستایش از محلق سرود و آنرا در
 بازار عکاظ که مجمع عمومی مردم عرب بود خواند سالی فاصله نشد همه دختران او بخانه
 شوهر رفتند .
 اعشی یکی از چهارتن شاعر نامی عرب بنام امرؤ القیس ، نابغه ، زهیر است و از
 اصحاب معلقات سبعه بشمار آمده و دیوان بزرگی دارد که بطبع رسیده از اوست در مدح
 رسول خدا (ص) .

فالیات لا ارثی لها من کلاله	و لا من حفی حتی تزور محمدا
نبی یری مالا ترون و ذکره	اغار لعمری فی البلاد و انجدا
متی ما تناخی عند باب ابن‌هاشم	تراحی و تلقی من فواضله یدا
له صدقات ما تغب و سائل	و لیس عطاء الیوم یمنعه غدا
اذا انت لم ترحل بزاد من التقی	ولا قیت بعد الموت من قد تزودا
ندمت علی ان لا تکون کمثله	فترصد للامر الذی کان ارسدا

صفحه ۳۰۴ : افطسی : سید شرفشاه بن محمد بن زیاده از علما قرن ششم بود .
 الدین مینویسد سید عزالدین شرفشاه از مردم نیشابور و معروف به زیاده است و از علما و
 فضلاء عهد خود بشمار آمده و نظم را در کمال آراستگی میسرود و نشر را در نهایت ارزندگی
 می‌نگاشت در نجف اشرف مدفون شد .

و فرزندش سید شمس‌الدین محمد که از فقها و صلحاست در جبل کبیر مقیم بود .
 صفحه ۹۸ : امیراصیل‌الدین : عبدالله حسینی دشتکی از دانشمندان بنام قرن نهم

هجریست .

حبیب‌السیر مینویسد نامبرده از خاندانی اصیل و با موقعیت و دودمانی کهنسال و زاهدی متقی و دیندار و از دیگر علما و سادات ممتاز بود در روزگار سلطان ابوسعید گورکانی از شیراز بهرات رفت و اقامت گزیده و هفت‌م‌ای یکبار در مدرسه گوهرشاد بموعظه و نصیحت می‌پرداخته و هر سال در ماه ربیع‌الاول بمناسبت میلاد با سعادت حضرت خاتم‌انبیاء مجلس سخنرانی سرپا می‌کرده و مردم را از معنویات و روحانیات حالات شریف آنحضرت محظوظ می‌ساخته .

از آثار او درج‌الدرر که محتوی بر سیره سنیه حضرت خیرالبشر است و مزارات هرات در اقطار جهان معروفست .

امیر اصیل‌الدین در هفدهم جمادی‌الآخره سال ۸۸۳ (ضج) وفات یافت و خاقان منصور محض برای تسلیت خاطر بازماندگانش آنچه از مراتب خاصه که در اختیار امیر بوده به آنها واگذار نمود .

نگارنده گوید مؤلف قده وفات او را از مجالس‌المؤمنین سال ۸۰۳ (ضج) نقل کرده گویا درست نباشد .

دانشمندان فارس سال وفات او را از فارسنامه ناصری ۸۴۰ (مض) و اندی نقل نموده و احتمال صحت داده .

صفحه ۲۹ بائع : ابومحمد عبدالواحد بن محمد مالقی .

سیوطی مینویسد بائع استادی حافظ و پیشوای قرائات و علوم قرآن بود در فنون مربوطه از معاصران پیش‌برده و در نحو و فقه و اصول مهارت داشته و علوم معموله را نیکو فرا گرفته و مردی متدین و آرام و متواضع و خوش‌اخلاق بود سالها با دانشمندان همنشین بود و تمام عمر خود را در قرائت گذرانیده و در مسجد اعظم مالقه بر کرسی خطابه می‌نشسته و عده‌ی بسیاری از او استفاده میکردند .

بائع از شاگردان ابن حوط‌الله و دیگران بوده و کتاب التیسر در فن قرائت از اوست و کتب دیگری در فقه و قرائت دارد .

بائع در پنجم ذیقعدده سال ۷۰۵ (ذه) در مالقه درگذشت و گروه بسیاری از دانشمندان طبقات مختلف در جنازه‌ی او شرکت کردند .

صفحه ۱۵۶ : باقل : میدانی در ضمن مثل مشهور اعیی من باقل ، درمانده تر از باقل مینویسد : باقل مردی بود از مردم ربیعہ ، موقعی آهوئی را به یازده درهم خرید عدہای از کنار او عبور کرده پرسیدند این آهو را بچه مبلغ خریدهای؟ وی بجای آنکه بزبان اظهار بدارد دست دراز کرده و یازده مرتبه زبانش را بیرون آورد ، آهو که خود را آزاد دیده از فرصت استفاده کرده رو بفرار گذارد عمل برخلاف انتظار وی ضرب المثل شده از آنروز هر کس در انجام عملی اظهار ناتوانی میکرد میگفتند عاجز تر از باقل .

حمیدار قط در باره ی میهمانی گفته :

اتانا و ماداناه سبحان وائل
فما زال عند اللقم حتی کانه
بیانا و علما بالذی هو قائل
من العی لما ان تکلم ، باقل

صفحه ۱۵۵ بدر جاجرمی : بدرالدین از سرایندگان قرن هفتم هجریست بدرالدین اصلا از مردم جاجرم بوده و در اصفهان میزیسته .

دولت شاه سمرقندی مینویسد بدرالدین در روزگار خواجه بهاء الدین صاحب دیوان در اصفهان میزیسته و شاگرد مجد همگر بوده و قصیده ابوالفتح بستنی را بفارسی به نظم ترجمه کرده و بسیار مستعدانه گفته .

نگارنده همه ی آنرا در ذیل احوال بستنی به ضمیمه قصیده عربی به ترجمه ی افزوده ام . بدرالدین در احکام اختلاج اعضا نسخه ای نوشته و اشعار مصنوع بسیار میگفته از جمله قصیده های بی نقطه که به برخی از آن ذیلا اشاره میشود در ستایش از خواجه بهاء الدین فوق الذکر گفته است :

که کرد اساس مکارم ممهد و محکم	که کردگار کرم مردوار در عالم
اساس طارم اسلام و سرور عالم	عماد عالم و عادل سواد ساعد ملک
سماک رمح و اسد حمله و هلاک علم	ملک علو و عطار د علوم و مهر عطا
سر ملوک و دلارام ملک و اصل حکم	سرور اهل محامد هلاک عمر عدو
مراد او همه اعطاء مال درهمه دم	کلام او همه سحر حلال درهمه حال
دم مکرم او مورد صلاح امم	دل مطهر او همدم کلام و علوم
هموم حمله او کرده کار اعداکم	رسوم معرکه او کرده حکم عالم رد
همو و هم دم او درد ملک را مرهم	همو و هم دل او دار عدل را معمار

سال فوت او بدرستی معلوم نیست .

آری غنی کشمیری در تذکرہ الشعراء سال فوت او را ۶۹۰ (خص) نوشته است واللہ اعلم .

صفحہ ۱۵۰ بنا : محمد بن یوسف از مشایخ بنام قرن سوم ہجریست طبقات صوفیہ مینویسد ابو عبداللہ محمد بن یوسف از قدمات مشایخ اصفہان و استاد علی بن سهل اصفہانی و سال ۲۸۶ (رفو) وفات یافته رہ .

محمد بن یوسف را عروس الزہاد میگفتہاند و آثاری داشته از جملہ بستان العارفین در اعمال و اوراد .

جامی در نفحات نوشته محمد بن یوسف از سید شیخ سماع حدیث کردہ پس از آنکہ جذبہ الحق او را دامنگیر شدہ بمکہ رفت .

محمد روزها را بہ بنائی بسر میبرد و مزد بنائی را باندازہ خوراک خود برمیداشت و مابقی را بفقرا میداد .

محمد بن یوسف ہموارہ از خدا معرفت میخواست و در مقام مناجات عرضہ میکرد پروردگارا بدون شناخت تو زندگی نمیخواہم .

بوشکانی : شرف الدین عمر بن زکی از دانشمندان سدهی ہفتم ہجری بودہ . شدالازار مینویسد بوشکانی ، استاد علما و مرجع فضلا و بزرگان بودہ و در معقول و منقول مقام استادی داشتہ و ہمہ فنون را تدریس میکردہ و کمال اطلاع داشتہ و در عین حال از مرتاضان روزگار خود بشمار میآمدہ ، در شبانہ روز نماز بسیار میگذازدہ و در وضو و طہارت نہایت کوشش داشتہ و گامی جز برای رضای خدا برنمیداشتہ و در تمام عمر سخن بیہودہای از او بگوش نرسیدہ ، وی در منزل خود محل مرتفعی را درہنگام تدریس و بمنظور بزرگداشت مقام علم برای خویش مقرر داشتہ بود .

گروہی از دانشمندان از جملہ قطب الدین شیرازی و قاضی بیضاوی و عبدالرحمن بزغش از شاگردان او بودہاند ، متاسفانہ قاضی آنچنانکہ باید رعایت مقام استادی او را ننمودہ و کتابہای او را پس از تہذیب پاکنویس نمودہ و بنام خود انتشار دادہ آری قاضی در تالیف کتب مزبورہ تنها زحمت تہذیب را بر خود ہموار ساختہ .

بوشکانی سال ۶۸۰ (خف) در شیراز درگذشتہ و در مدرسہ بنجیر دفن شدہ قاضی

بیضاوی قصیده مفصلی در سوگ او گفته و بر روی سنگ قبرش نوشته شده که بعدها از بین رفته انتهی .

مؤلف او را زکی رکشاوی نام برده چنانچه در بغیہالوعات نیز بهمین اسم معرفی شده و گویا نوشته شدالازار درست تر باشد .

صفحه ۳۴ بیضاوی : ابوالقاسم عمر بن محمد پدر قاضی بیضاوی از داوران قرن هفتم هجری بوده .

شیرازنامه مینویسد مدتی داوری فارس بعهدده او برقرار بود ، نامبرده از ابوالفتح عجللی و ابوالفرج جوزی و شهابالدین سهروردی و نجمالدین کبری و دیگران روایت کرده و خرقة تصوف را از دست حجهالدین ابهری پوشیده و سال ۶۷۳ (خعج) هجری وفات یافته و در مدرسہی مقربیه مدفونشده .

صفحه ۳۱۵ جاپلقی : ملا محمد حسن گیلانی پدر میرزای قمی قده از فضلائی قرن دوازدهم هجری بوده .

نامبرده اصلا از مردم گیلان است در آغاز زندگی خود پس از فرا گرفتن مقدمات به قریه باغ دره جاپلق آمده و میرزا در آنجا متولد گردیده .

قصوالعلما مینویسد ملاحسن اصلا از مردم شفت از محال رشت بود برای تحصیل علم عازم اصفهان شد در آنجا خدمت میرزا حبیبالله و میرزا هدایهالله که جد مادری میرزا بود شاگردی نمود طولی نکشید میرزا حبیبالله و میرزا هدایهالله از طرف سلطان عصر ، تصدی امور شرعیه و قضاوت جاپلق را بعهدده گرفته ، بجانب آنسرزمین عزیمت کردند ملامحمد حسن که الفت تامی با آنان پیدا کرده بود همراه با آنها بجاپلق رفت و همانجا با نواده میرزا هدایهالله ازدواج کرد و در جاپلق متوطن شد و میرزای مزبور از آنمخدره بوجود آمد .

ملاحسن عالمی فاضل بود و کتابی مشابه با کشکول شیخبهائی تالیف کرده و فرزندش میرزای قمی علوم ادبیه را از او استفاده کرده .

صفحه ۲۶۹ جاحظ : ابوعثمان عمرو بصری .

مؤلف شرح حال و کتب و عقائد او را مفصلا نگاشته و چنانچه اشاره کرده حکایاتی از او در کتابهای اخلاقی و ادبی و افسانه‌ای آورده شده ذیلا به برخی از آنها اشاره میشود .

ابن خلکان مینویسد پس از آنکه جاحظ نزد متوکل بمنظور تعلیم فرزندش معرفی شد و بمناسبت کراهت منظر وی خلیفه از تعلم فرزندش نزد او صرفنظر کرد جاحظ با محمد بن ابراهیم که میخواست به مدینةالسلام برود ملاقات میکند وی از جاحظ درخواست می نماید تا در این سفر همراه او باشد ، هنگامیکه به کنار نهر قاطول میرسد و سراپرده میزند به یکی از نوازندگان که کنیزی بوده و در نواختن عود مهارت کامل داشته دستور نوازندگی میدهد کنیزک عود مینوازد و این دو شعر را میخواند :

کل یوم قطیعه و عتاب ینقضی دهرنا و نحن غضاب
لیت شعری انا خصت بهذا دون ذالخلق ام کذا الاحباب
وی پس از خواندن این دو شعر ساکت میشود .

محمد بن ابراهیم به طنبورزن دستور میدهد تا تغنی کند او میگوید :

و ارحمتا للعاشقینا ما ان رای لهم معینا
کم یهجرون و یصرمو ن و یقطعون فیصبرونا

کنیز عودزن میپرسد عاشقان شما چه میکنند؟ پاسخ می دهد چنین می کنند، دست میزند و سراپرده را پاره میکند کنیزی که چون ماه پاره ای بود بیرون می آید و خود را در میان نهر می افکند .

جاحظ میگوید غلام زیباچهره ای که در قشنگی چون او بود و بالای سر محمد ایستاده و با بادبزن او را بادمیزد نزدیک نهر آمده گفت :

انت الذی غرقتنی بعد القضا لو تعلمینا
و خود را در نهر انداخت .

ناخدا غایق را بحرکت آورده تا آنها را نجات دهد ، هنگامی رسید که آندو دست در گردن یکدیگر درآورده و طولی نکشیده غرق شده اثری از آنها ظاهر نبود .

محمد از این پیش آمد سخت ناراحت شده خطاب بمن گفت ای عمرو بدیهی است باید حدیث و حکایتی برای من بگوئی تا مرا تسلیت خاطر باشد والا ترا بآنها ملحق خواهم ساخت .

جاحظ گوید در آن حال که بین خوف و رجا بودم بیاد حکایت یزید بن عبدالملک افتاده و حکایت را بشرح زیر برای او نقل کردم .

موقعی یزید برای مطالعه پرونده متظلمان و رسیدگی به احوال آنها آماده شد در ضمن رسیدگی بگذارش احوال آنها پرونده‌ی جلب توجه او را نمود در آن نوشته بود هرگاه امیر صلاح بداند بفلان کنیزکش دستور دهد تا با حضور من سه مرتبه خوانندگی نماید .

یزید از این خواسته برخلاف انتظار سخت ناراحت شده دستور داد تا ماموری برود سر او را بریده بیاورد . طولی نکشید از این نافرمان منصرف شده رسولی را فرستاد تا آن شخص را زنده بحضور بیاورد .

هنگامیکه جوان بحضور یزید رسید یزید پرسید با چه شهادتی چنین تقاضائی از من نمودی؟ گفت از آنجا که به بردباری تو اطمینان داشتم و میدانستم مرا عفو خواهی کرد چنین تقاضائی کردم .

یزید اظهاری نکرد و پس از آنکه حاضران از دربار خارج شدند فرمان داد کنیزک مورد نظر جوان با عود حاضر شده در برابر جوان قرار گرفت ، جوان خطاب باو بخوان ، وی خواند :

افاطم مهلا بعض هذا التدلل وان كنت قد اذمعت صر می فاجملی

یزید خطاب بجوان بگو بخواند . وی گفت بخوان ، او این شعر را خواند :

تعلق البرق نجد یا فقلت له یا ایها البرق انی عنک مشغول

یزید گفت بگو بخواند ، جوان گفت خلیفه فرمان دهد تا رطلی شراب بیاورند ، خلیفه دستور داد تا شراب حاضر کرده جوان هنوز جام شراب را بانتهای نرسانیده مست گردیده بر فراز تخت خلیفه پرید و از آنجا خود را بسرزمین انداخته و مرد .

یزید از عمل برخلاف انتظار جوان بشگفت آمده گفت این احمق پنداشت این کنیزک را در اختیار او در میآورم یا بملک خود باز میگردانم ، آنگاه خطاب بغلامان این کنیزک اگر خانعانی دارد او را بخانمانش برگردانید و اگر کسی را ندارد بفروشید و بهاء آنرا دهید .

غلامان کنیزک از حضور یزید برون برده در حیات چاه آبی بود کنیزک خود را از دست غلامان بیرون آورده این شعر را خواند :

من مات عشقا فلیمت هکذا لا خیر فی عشق بلا موت

و خود را بسر در میان چاه انداخته مرد .

جا حظ گوید موقعیکہ این حکایت را برای ابراهیم گفتم آرام گرفته و جائزهای بمن داد . شهابالدین ابشهی در مجلد دوم مستطرف ذیل نوادر معلمان مینویسد : معلمی را در مکتب خانمای دیدہ عصائی کوچک و عصائی بزرگ و گوی و چوگان و طبل و بوقی داشت پرسیدم اینها را برای چه در مکتب خانہ آوردهای ؟ جواب داد شاگردان بد اخلاقی دارم هر گاہ بیکی از آنها کہ نزدیک من میآید میگویم کتابت را بخوان در پاسخ من بی ادبی می کند او را با این چوبدستی کوچک میزنم دورتر میرود با چوبدستی بزرگ فرار میکند با گوی میزنم و سرش می شکند بچہها با لوحہائی کہ در پیش دارند بمن حملہ می آورند چون از عہدہ ہمہ بر نمی آیم طبل در گردن و بوق در دهن میزنم بطلبل میزنم و در بوق مینوازم و بدینوسیله اهل خانہ و ہمسایگان را بکمک می طلبم نامبردگان می آیند و مرا از دست بچہها نجات میدہند .

جا حظ گفتم معلمی را در خرابہای دیدہ صدای سگ میکرد متوجہ او بودم در اینحال کودکی از منزل خود بیرون آمد ، معلم او را گرفته سیلی زدہ ناسزا گفت ، از کار او بشگفت آمدہ پرسیدم گناہ این کودک چہ بود ؟ و چرا در چنین محلی صدای سگ کردی ؟ پاسخ داد این طفل کودک بد اخلاقی است و از درس خواندن فرار میکند و بخانہ میرود ، سگی دارد با آن بہ بازی کردن میپردازد من در اینجا میآیم و صدای سگ میکنم او بمجردی کہ صدای مرا می شنود خیال میکند سگ است بیرون میآید کہ آنرا بگیرد من او را میگیرم و بہ مکتب میبرم .

باز گفتم زنی پیش معلم آمدہ از فرزندش شکایت کرد معلم خطاب بکودک گفت ہر گاہ بحرف مادرت گوش نکنی با او فلانکار خواہم کرد ، زن گفت ای معلم این کودک است و حرف شنو نیست ہر چہ میخواہی بکن تا کودک بداند راست گفتی شاید بچشم ببیند و حیا کند ، معلم در مقابل کودکش عمل پدرش را انجام داد .

جا حظ گفتم کتابی دربارہ نوادر معلمان نوشته بودم پس از این تصمیم گرفتم تا آن را خلاصہ نمایم و مطالبی کہ مایہی شکست نامبردگانست حذف کنم ، روزی وارد شہری شدہ در آنجا معلمی را با لباس آراستہای دیدہ بر او سلام کردم بطرز شایستہ پاسخ دادہ تعارف کردہ پهلویش نشستم دربارہی قرآن و فنون آن از وی سئوالاتی کردم پاسخہای صحیح داد در فقہ و نحو و علوم معقول و اشعار عرب با وی صحبت کردم پاسخہای درست دادہ و

بالاخره او را در فنون علمیه کامل یافتم با خود گفتم سوگند بخدا طرز رفتار و کمالات این معلم ایجاب کرد چنانچه تصمیم گرفتم از وضع کتابم بکاهم و مستثنیاتی بوجود آورم چند روزی بدیدار او می شتافتم روزی برای دیدن او رفتم دیدم درمکتب خانه بسته است پرسیدم کجا رفته؟ گفتند کسی از او مرده بمناسبت اندوهی که از ناحیهی او پیدا کرده خانه نشین شده برای اظهار تسلیت بخانهی او رفته کوبه‌ی در را بصدا درآوردم کنیزی آمده پرسید بکه کار داری؟ گفتم به آقایت، رفت و آمد اجازه‌ی ورود داد بمجردیکه وارد شده دیدم در گوشه‌ی نشسته و زانوهای غم را بغل گرفته، گفتم خدا بتو اجر دهد باید درامثال چنین پیش آمده‌ای ناراحت کننده‌ای از رسول خدا (ص) پیروی کرد زیرا همه میمیرند و شایسته است صبر و شکیبائی بورزید.

پس از این پرسیدم متوفی فرزند شما بود؟ گفت نه، گفتم پدر شما بود؟ گفت نه، گفتم برادر شما بود؟ گفت نه، گفتم همسر شما بود؟ گفت نه، گفتم پس چه نسبتی با شما داشته؟ گفت معشوقه من بود، از سخن او که مرد عالمی است بشگفت آمدم و گفتم این موضوع یکی از وسائل بیچارگی است، گفتم درگذشت او مایه‌ی اندوه فراوان نمیباشد معشوقه بسیار است و زن بی شمار، زن دیگری خواهید گرفت، گفت مگر خیال کرده‌ای تا بحال او را دیدم؟ گفتم این سخن دلیل بیچارگی دومین اوست، گفتم چگونه بزنی که او را ندیده‌اید عاشق شده و دلباخته گردیده‌ای، گفت روزی همینجا نشسته بودم و از پنجره بخارج متوجه بودم مردیکه بردی پوشیده بود عبور کرد و گفت:

یا ام عمرو جزاک الله مکرمه

لا تاخذین فوادی تلعبین به

با خود گفتم هرگاه زیباتر از اعم عمرو درد دنیا دیگری بود چنین شعری در ستایش او گفته نمیشد بلافاصله فریفته او شدم دو روز پس از آن درهمین محل همان آدم را دیدم و میگرد و میگوید:

لقد ذهب الحمار بام عمرو

فا رجعت و لارجع الحمار

دانستم که ام عمرو مرده، محزون شدم و درمکتب خانه را بستم و پس زانوی اندوه در خانه غم نشستم.

جا حظ گوید باو گفتم ای بیچاره من کتابی راجع بمنوادر معلمان نوشتم و تصمیم گرفتم

آنها خلاصه کنم و از آنها هنگامی که با تو مصاحبت کردم در صدد برآمدن از تصمیم خود منصرف شوم اینک تصمیم قویتر شد و آنها بحال نخستین باز میدارم مخصوصا نخستین کسی را که نام خواهم برد تو خواهی بود.

این ندیم از ابوهفان نقل کرده سه نفر از دانشمندان علاقه خاصی به مطالعه کتاب داشتند و من رابعی برای آنها سراغ ندارم یکی فتح بن خاقان دیگری جاحظ سومی اسماعیل بن اسحق قاضی جاحظ دانشمندی بود که اتفاق نیفتاد کتابی را در هر پایه و مایه از اطلاعات باشد از مطالعه اش نگذراند و همهی آنها از آغاز تا انجام مطالعه میکرد و باندازه ای حریص در مطالعه بود که دکان وراقان را اجاره میکرد و از نسخ آن استفاده مینمود.

فتح بن خاقان با آنکه همواره ملازم مجلس متوکل بود کتابی همراه خود میبرد هنگامی که متوکل بمناسبتی از دربار خارج میشد وی از فرصت استفاده می کرد و به مطالعه کتاب میپرداخت و حتی سر مستراح نیز دست از مطالعه برنمیداشت.

اسماعیل قاضی نیز همواره بمطالعه میپرداخت و اتفاق نیفتاد بر او وارد شوم و او به ورق زدن و جابجا کردن کتب نپردازد.

کنی و القاب چند شعر زیر را از آثار جاحظ نام برده:

غذاه العلم والظن المصیب	یطیب العیش ان تلقی حکیما
و فضل العلم يعرفه الادیب	فیکشف عنک حیره کل جهل
و داء الجهل لیس له طبیب	سقام الی ص لیس له شفاء

صفحه ۲۴۲ جرجانی: میرسید شریف از علماء اوائل قرن نهم بود مؤلف شرح حال او

را مفصلا نوشته.

سیوطی بنقل از تاریخ عالم بلاد شرق عینی نقل میکند شریف جرجانی علامه ی روزگار خود و در حضور تیمور لنگ با سعدالدین تفتازانی مباحثاتی داشت و تصانیفی از او به یادگار است.

گویند آثار او متجاوز از پنجاه مجلد بود و سال ۸۱۴ هجری وفات یافته.

و نیز از شمس الدین بن عزم روایت کرده جرجانی سال ۷۰۴ در گرگان متولد شده و

سال ۸۱۶ در شیراز درگذشته.

نگارنده گوید بطوریکه مؤلف نقل کرده سال میلاد او ۷۴۰ بود یعنی اربعین و سبعماه

نه اربع و سبعمه چنانچه در بغیه نقل کرده والا لازمست عمر او ۱۱۲ سال باشد و کسی چنین نگفته .

جرجانی در اواخر عمر بفیض ارشاد علاءالدین عطار نقشبندی که خلیفه خواجه بهاء الدین نقشبند بوده رسیده و میگفته تا بصحبت خواجه نرسیده خدا را نشاختم .
رشحات مینویسد خواجه علاءالدین شریف جرجانی را بملازمت نظام الدین خاموش مامور داشت ، شریف طبق دستور روزها پس از پایان درس بحضور خاموش میرسید و بمراقبه میپرداخت و فیوضاتی از حضور نامبرده برد ، پس از این دو نامه از نامه های جرجانی را که بخواجه نوشته آورده .

ریحانه دوم مینویسد احمد رفعت گوید شریف در فن معنی مهارت داشته و از کثرت مهارتی که در این فن دارا بود شعرزیر را سروده و از آن هزار اسم از اسماء الله استخراج نمود .

از قدو ابرو بدید آنماه چهر
موج آب دیدم بالای مهر
و خود سید در مقام استعجاب از استخراج هزار اسم از یک شعر گوید 'که بیک خانه تنگ اینهمه مهمان عجب است' و نیز خود سید شرح مبسوطی در طریق و قواعد استخراج هزار اسم از این شعر نوشته که حاوی یکمقدمه و بیست و هشت مقاله و یک خاتمه بوده و در آخر آن گوید :

بیتی که یک کتاب بود در میان او
معلوم نیست گفته کسی غیر این ضعیف
کرده شریف تعمیه در وی هزار نام
زانرو ملقب است به الفیه الشریف

صفحه ۱۰۰ جوزجانی : ابواسحق ابراهیم بن یعقوب جوزجانی ذهبی در تذکره الحفاظ مینویسد نامبرده در دمشق ساکن بود و از محدثان بنام آنسرزمین بشمار است ، فن حدیث را از حسین جعفی و فقه را از احمد حنبل فرا گرفته ابوداود و ترمذی و نسائی و دیگران از او روایت کرده اند .

ابن عدی گفته جوزجانی در دمشق منبر میرفت و احمد حنبل با او مکاتبه داشت و نامه های او را برفراز منبر میخواند و همین موضوع موجبات ترقی بیشتر او را فراهم میآورد .
جوزجانی نسبت بحضرت علی (ع) بدبین بود و بنا بنقل دارقطنی از آنحضرت کمال انحراف را داشت و در ذیقعه سال ۲۵۶ (نرو) مرده کتابی راجع به ضعفاء از روایت

نوشته .

صفحه ۳۵۹ حریری ابومحمد قاسم از ادباء بنام قرن ششم هجریست .
 مؤلف شرح حال او را نگاشته برخی از مطالب مربوط باو ذیلا آورده میشود این خلکان
 نوشته نامبرده یکی از پیشوایان عصر خود بود در تالیف مقامات از خطوط کامل ادب
 بهره‌مند گردیده لغات و امثال و مروز اسرار عرب را در آن بسیار ایراد کرده و کسیکه کاملاً
 از آن برخوردار باشد خواهد فهمید پایه ادبی و معلومات نامبرده تا چه حد بوده فرزندش
 عبدالله اظهار داشته پدرم مقامات را بتشویق وزیر محمد بن خالد کاشانی مشهور به
 انوشیروان با تمام رسانیده و حال آنکه در یکی از ماههای سال ۶۵۶ بنسخه‌ای از آن که به
 خط خود حریری بود دست یافتم در پشت آن بخط خود نوشته بود این کتاب را بنابتشویق
 وزیر جمال‌الدین عمیدالدوله ابوعلی حسن بن صدقه متوفی ۵۲۲ هجری وزیر مسترشد
 به اتمام رسانیده‌ام و از آنجا که اینموضوع را حریری بخط خویش نوشته اثبات میکند کتاب مزبور
 بتشویق وزیر جمال‌الدین نوشته شده باشد .

و نیز از ابناء الرواه قفطی نقل کرده ابوزید سروجی که مقامه حرامیهرابنم او آغاز کرده
 و اولین مقامه را بوجود آورده نامش مطهر بن سلام بود و از نجات بصره است و حریری
 مدتی را در بصره از او استفاده کرده و از او روایت نموده ، و مراد از حارث بن همام راوی
 مقامات خود حریری است و این نام مستعار را برای خود از حدیث نبوی کلکم حارث و کلکم
 همام یعنی همگیتان کاسب و همگیتان عالی همتید استفاده کرده .

گویند حریری دانشمندی زشت‌رو و بدمنظر بوده یکی از مردم غریب که آوازه‌ی او را
 شنیده بود برای استفاده از مراتب ادبی او بمنزل او رفته موقعیکه بحضور وی رسید زشتی
 روی او آنمرد را ناراحت ساخت ، حریری ناراحتی قلبی او را احساس کرد ، آنمرد تقاضا
 نمود تا حریری مطلبی برای او املا کند حریری گفت بنویس .

ورائد اعجبه خضره الدمن

ما انت اول سار غره القمر

مثل المعیدی فاسمع بی‌ولا تونی

فاختر لنفسک غیری اننی رجل

آنمرد شرمنده شده بازگردید .

صفحه ۱۹۱ حکیم مؤمن : امیرمحمد مؤمن بن محمد زمان حسینی تنکابنی معروف

به حکیم مؤمن .

از سادات عالیمقدار و اطباء قرن یازدهم هجری است .

کتاب تحفالمؤمنین که به تحفه حکیم مؤمن شهرت دارد و حاوی تجربیات خود و پدرش محمد زمان بوده و ادویه مفرده و مرکبه را شرح داده و مکرر چاپ شده و در اختیار همگانست .

صفحه ۲۵۳ خیام : ابوالفتح عمر بن ابراهیم معروف به خیام یا خیامی گویند پدران او خیمه دوز بودند و او بدین مناسبت شهرت خود را خیام قرار داد .

شرح احوال و آثار او در کتابهای تذکره و تاریخ بعنوان شاعر و فیلسوف و ریاضی دان و امثال اینها آورده شده و بیشتر او را بعنوان شاعر میشناسند ، لیکن در کتبی که در خصوص گذارش احوال حکما نوشته شده او را فیلسوفی عظیم الشان معرفی کرده اند .

صوان الحکمه مینویسد فیلسوف حجه الحق عمر بن ابراهیم خیام در اجزاء علوم حقیقی وسعت آن تالی شیخ بوعلی بود . لیکن اخلاقی ناخوش داشت و در تعلیم و تفهیم و تصنیف حسادت بخرج میداد ، ابوالحسن بیهقی سال ۵۰۷ با اتفاق پدرش بدیدار خیام رفته و خیام از او معنی یکی از اشعار حماسه را پرسیده و نیز انواع خطوط را از وی جویا شده و پاسخیهای وی را به نیکی داده و مورد آفرین حکیم قرار گرفته .

یکی از معاصران ما در مقدمه‌ی نوروزیه ملاقات ابوالحسن بیهقی و سؤال و جواب فیما بین را حمل بر مباحثه بیهقی با خیام نموده و اظهار داشته بیهقی در آن تاریخ جوانی شانزده یا هیجده ساله بود و قابلیت مباحثه‌ی با خیام را نداشته .

با آنکه چنانچه فوقا ملاحظه فرمودید صوان الحکمه نوشته خیام از بیهقی سئوالاتی نمود و او پاسخ داد و مورد آفرین قرار گرفت .

قفطی مینویسد امام خراسان و علامه زمان از علوم یونانیها کاملا برخوردار بود . گروهی از صوفیه متاخر ، بخشی از اشعار او را بطریقه‌ی خود در آورده و در بیان عشق و حال خود میخوانند ، طولی نکشید بر اثر مخالفت معاصرانش بمنظور اینکه خون خود را حفظ کرده باشد از همه‌ی گفتگوها خودداری و بعزم بیت‌الله آماده شد در بغداد عده‌ایکه از معارف و کمالات او باخبر بودند از فرصت استفاده کرده گرد او اجتماع نمودند متاسفانه خیام از پاسخ آنان لب فرو بست و بمکه مشرف شد در بازگشت به نیشابور منزوی شده بخانه نشست و بعبادت پرداخت .

خیام در نجوم و حکمت ید طولی داشت و در این فنون ضرب المثل بود و اشعاری که حاکی از عقیده باطنی اوست سروده از جمله:

اذا رضیت نفسی بمیسور بلغه
امنیت تصاریف الحوادث کلها
الیس قضا الافلاک من دورها بان
فیا نفس صبرا عن مقیلک انما
یحصلها لکند کفی و ساعدی
فکن یا زمانی موعدی او موعدی
تعید الی نحس جمیع المساعدی
تحزذ راه بانقضاض القواعدی

خیام در طب نیز توانا بود و پسر ملکشاه را که به بیماری آبله مبتلا بود معالجه کرد خیام یکی از کسانی بود که ملکشاه سلجوقی او را برای اصلاح تقویم نامزد کرد و زیج ملکشاهی نتیجه اندیشه اوست .

درباره عقائد دینی او حرفها بسیار گفته اند نجم الدین رازی مؤلف مرصاد العباد او را فاسفی مادی و گمراه شمرده غزالی با او مخالف بوده و کلامش را زهر هلاهل گفته و او را قائل بتناسخ دانسته .

و بالافکار افکار متعدد که سر بجان وی زده عقائد مختلفی را درباره‌ی او بوجود آورده بهمین مناسبت او آخر عمر منزوی شد و از همه دست کشید از آثار او که فعلا در دست است و بطبع رسیده رساله وجود و نور و زیه است معروفترین اثر او رباعیات اوست که به زبانهای خارجی نیز ترجمه شده است ، یکی از معاصران ما شرح جامعی برای بخش مهمی از رباعیات او نوشته و ضمیمه میوه زندگی بطبع رسیده .

رباعیاتی که امروز بنام او مشهور است نزدیک هزار و دویست رباعی است که مسلمانها بتحقیقی که از طرف معاصران ما شده بسیاری از آنها از خود او نبوده یا بدو منسوبست و یا از دیگران بنام او نوشته شده و ممکن است رباعیات حکیم بین هفتادوشش و یکصد و هفتاد و پنج بیت بوده باشد از آنجمله:

گر گوهر طاعتی نسفتم هرگز
نومید نیم ز بارگاه کرمت
آنها که محیط فضل و آداب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون
روزی که گذشته است ازو یاد مکن
ور گدرهت ز رخ نرفتم هرگز
زیرا که یکی را دو نگفتم هرگز
در کشف دقیقه شمع اصحاب شدند
گفتند فسانهای و در خواب شدند
فردا که نیامد است فریاد مکن

بر مانده و بر گذشته بنیاد مکن
خواهی که ترا رتبه‌ی ابرار رسد
از مرگ میندیش و غم رزق مخور
حالی خوش باش و عمر برباد مکن
مپسند که کس را ز تو آزار رسد
کاین هردو بوقت خویش ناچار رسد

شهرزوری مینویسد خیام در اطاق مخصوص خود بمطالعه شفای بوعلی میپرداخت به مجردیکه بمبحث واحد و کثیر رسید کتاب را برهم گذارد و بنماز مشغول شد پس از نماز وصیت کرده و چیزی نخورد نیاشامید و در پایان نماز عشا سر بسجده گذارد و گفت اللهم انت تعلم انی عرفتك علی مبلغ امکانی فاغفرلی فان معرفتی ایاک و سیلتی الیک .
پروردگارا ، میدانی باندازه‌ایکه در حد امکانم بود ترا شناختم مرا بیامرز ، زیرا همان معرفتی که دربارهی تو پیدا کردم وسیله‌ی آمرزگاری من خواهد بود ، خیام دعا را تمام کرده بدرود حیات گفت بعضی از معاصران بنقل از کتاب کون و مکان خود خیام و بنا به تحقیق یکی از محققان و بخصوص علاقه‌ماینکه معظم له بکتب شیخ داشته او را از شاگردان بوعلی سینا دانسته با آنکه فاصله رحلت بوعلی که ۴۲۸ هجری بوده و سال ۵۰۹ که یکی از سالهای اختلافی درگذشت خیامست ۸۱ بوده آری ممکن است اواخر زندگی بوعلی را ادراک کرده باشد .

سال وفات خیام را باختلاف در سالهای ۵۰۹ (ثط) ۵۱۷ (ثیز) و ۵۱۵ (هیث) و ۵۱۸ (حیث) نوشته‌اند برخی سال ۵۱۷ را صحیح دانسته‌اند .

قبر خیام در مجاورت حرم مطهر حضرت امامزاده محروق که از فرزندان حضرت سجاد (ع) است واقع شده و در این عصر قبر او را بطرز بسیار آبرومندی بنیان کرده‌اند .

نظامی عروضی در چهار مقاله ضمن مقاله نجوم مینویسد سال ۵۰۶ هجری در بلخ در سرای امیر ابوسعد ، خواجه امام عمر خیامی را ملاقات کرده از وی شنیدم میگفت گویند من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان کند ، از سخن وی بشگفتند که این سخن را بر من در موضعی شنیدم که بگفته‌ی او داشتم سخن او را حمل بر گزاف نکرده سال ۵۳۰ که چهار سال از مرگ او گذشته بود وارد نیشابور شدم بحکم استادی که بر گردن من داشت روز جمعای بزیارت قبر او رفتم ، مرقد او در پشت دیوار باغی بود . دیدم آنقدر شکوفه‌ها و گل‌های زردآلو و امروود بر روی قبر او ریخته که قبرش را پوشیده بیاد حکایت بیست و چهار سال پیش که در بلخ برای من گفته بود افتادم برای او ترحیم کرده و دانستم وی در همه

چیز بی نظیر بوده .

از طرز بیان نظامی استفاده میشود یکی از سالهای وفات او ۵۲۶ هجری بوده .

صفحه ۸۹ دانی : ابو عبدالله محمد بن طاهر انصاری اندلسی نحوی .

سیوطی مینویسد دانی سال ۵۵۴ (دثن) وارد دمشق شد و مدتی آنجا اقامت گزید و به تدریس نحو میپرداخت و مخصوصا در هنگام وضو بوسواس شدید مبتلا بود چنانکه چند روز بر اثر اینکه وضوی صحیح نگرفته بود از نماز محروم شد .

دانی از شام به بغداد مسافرت کرد و همانجا سال ۶۱۹ (خیط) وفات یافت و سال

میلاد او ۵۱۲ (ثیب) بود .

آثار او التحصیل ، عین الذهب و امثال آنهاست .

از گفتار اوست کسیکه از فراگرفتن علمی بازماند به بیچارگی افتد و کسیکه از آموزش

علم کوتاهی کند مورد اهانت و خواری واقع شود عالم آن نیست که مردم از هیکل و سن

او هراس داشته باشند بلکه عالم کسی است که مردم از خردمندی او احترام گذارند .

و اگر کسی همه گونه خصال داشته باشد و عاقل نباشد از همه چیز بی بهره است .

خواجه عبدالله انصاری نیز گفته خدایا بهر که عقل دادی چه ندادی و بهر که عقل

ندادی چه دادی .

صفحه ۳۲۷ ذوالرمه : ابوالحرث غیلان از سرآیندگان بنام قرن دوم هجریست مؤلف

شرح حال او را نوشته ضمنا به برخی از حالات او اشاره میشود ابن خلکان نوشته ذوالرمه از

فحول سرآیندگان عرب بود و در سوق الابل (بازار شترداران) اشعار خود را میخوانده و

گاهی فرزدق در آنجا حضور می یافت و اشعار او را می شنیده و تمجید میکرد .

ذوالرمه یکی از دلباختگان بنام عربست و نسبت به میه دختر مقاتل اظهار شیفگی

مینموده و پیش از آنکه او را ببیند نذر کرده اگر ملاقات او دست دهد شتری قربان کند ،

ذوالرمه شاعری بدمنظر و زشت رو بود هنگامیکه میه او را دیدار کرد و دانست دلباخته او

دارای چه منظره ایست اظهار بیچارگی کرده و اسواتاه و ابوساه که علامت بیچارگی است

نمود .

گویند ذوالرمه هیچگاه معشوقه خود را بدون روبند مشاهده ننمود موقی شعری بدین

مضمون سرود خدا رو بندها را از رحمت خود دور سازد که زیباچهرگان را می پوشانند و

بدرویانرا آشکار میسازند ، میه رخسار از زیر نقاب بیرون آورد ذوالرمه تمجید کرده گفت وه چه نمکین است و چقدر ننگ است چهره‌ی زیبائی که خود را در زیر حجاب نقاب قرار دهد .

گویند ذوالرمه به خرقاء که از مردم بنی بکاء بوده نیز اظهار دلباختگی می نموده .
ص ۳۱۱ راوندی : ابوالرضا سید فضل الله از دانشمندان ، بنام قرن ششم هجری بوده .
سید علیخان در درجات رفیعه مینویسد راوندی علامه زمان و عمید اقران خود بود با داشتن مقامی عالی بکمال فضل و حسب شهرت داشته و استاد پیشوایان عصر و رئیس علماء روزگارش بوده آثاری دارد که همگی آنها شاهد فضیلت و ادب و جامع میراث مجد و مکتب اند .

راوندی از شیخ طبرسی و ابوعلی حداد و ابوالفتح اخشیدی و گروهی از تبعه و سنی روایت میکرده و حداکثر مشایخ عصر از او روایت نموده .

راوندی مدرسه‌ی بی نظیری در کاشان بنیان نموده و گروهی از علما و فضلا و زاهدان و حاجیان در آن ساکن بوده اند و خود او مرتجلا در وصف آن گفته است :

و مدرسه ارضها كالسما	تجلت علينا بافاقها
كواكبها عن اصحابها	و ابراجها عز اطباقها
و صاحبها الشمس ما بينهم	تضيئي الظلام باشراقها
فلو ان بلقيس مرت بهم	لا هوت لتكشف عن ساقها
و ظفته صرح سليمان از	يمرد بالجن حذاقها

سید پس از این بشرح ملاقات سمعانی با راوندی پرداخته و مؤلف در اصل این کتاب جریان ملاقات را یاد کرده و سید نوشته دیوان او را که زیباتر از شکوفه‌های بهاری وارزنده تر از میوه‌های شیرین بود دیده و انتخاباتی از آن بعمل آورده ام .

در پایان مینویسد راوندی تا سال ۵۴۸ هجری زنده بوده .

علامه معاصر سید شهاب الدین مرعشی دامت برکاته که از اعلام مراجع مقیم قم اند رسالتی در شرح حال ابوالرضا راوندی بنام لمعالبيضاء تالیف نموده ذیلا به پارهای از فرآورده‌های آن اشاره میشود .

نسبش از طرف پدر بحضرت امام حسن مجتبی (ع) و از طرف مادر به سید حسین

راوندی و شیخ حسین راوندی میرسد .

نیاگانش از برجستگان عهد و فرزندان و نوادگانش از اعلام روزگار بشمارند از جمله :
سید شمسالدین ابوالفضل محمد بن ابوالرضا از اجلہ علما و فقہا و ادبا ہونہ علویات
ہفتگانہ ابن ابی الحدید را شرح کردہ .

برخی از کتابہا از جملہ مؤلف روایات او را تاجالدین گفتہ اند .

سید کمالالدین ابوالمحاسن احمد فرزند دیگر او عالمی فاضل و شاعری فقیہ و قاضی
کاشان ہونہ سال ۵۵۰ وفات یافتہ .

عزالدین علی فرزند دیگر او محدثی جلیل القدر و فقیہی فاضل ہونہ .

آثاری داشتہ از جملہ غنیہ المتغنی و مزیل الحزن و غمام الفہوم و نثر اللئالی و مجمع
اللطف و طراز المذہب و تفسیر قرآن کہ بہ تفسیر عزالدین معروف است و حسب النسب
للحسب النسب .

کتاب آخری مشتمل بر ہزار غزل و تشبیب ہونہ و آنرا بنام ابوالقاسم یحیی حسینی
کہ بدست خوارزمشاہ شہید شدہ و مقبرہ اش در تہران بنام امامزادہ یحیی مشہور است
نامگذاری کردہ .

ابوالفضل شیخ جمال الدین عبدالرحیم بن احمد معروف بہ ابن اخوہ بغدادی شیبانی
از مشایخ ابوالرضا است .

ابوالرضا دو شعر در اشتیاق دیدار او سرودہ و مؤلف در شرح حال ابوالرضا آنہا را
یادآوری کردہ .

وی از اعظام متکلمان و فقہا و محدثان و مفسران و سراینندگان ہونہ از عدہ ای روایت
میکردہ و سال ۵۲۶ در شیراز درگذشتہ ابوالرضا در سوک او گفتہ است :

اذر الدموع فلات حین مجاز و ابک الغریب الفرد فی شیراز

ورد النعی فقلت لا اہلابہ و اقام قلبی فی اسی حزاز

مشایخ ابوالرضا علاوہ بر نامبردہ و نامبردگان در متن و تذییل بسیارند از جملہ
حافظ ابو عبداللہ محمد کاشانی مؤلف خصائص الاثمہ و پدرش سید علی راوندی و ابو عبداللہ
جعفر دوریستی و امثال ایشان کہ در رسالہی مزبور باسامی آنہا اشارہ کردہ و شاگردان او
نیز بسیارند از جملہ :

شیخ ابو عبدالله منتجب‌الدین علی مؤلف فهرست معروف وی به ملاقات ابوالرضا رسیده و کتب او را نزد وی خوانده و فاضلی عالم و ثقیل صدوق بوده و پس از ۵۸۵ هجری وفات یافته همه فهرستش را علامه مجلسی در مجلد اجازات آورده و مؤلف آمل آنرا مرتب نموده و مؤلف ریاض برآن حواشی نوشته.

و در اینروزگار که مجلدات بحار در ضمن ۱۱۰ مجلد بطبع رسیده و در آخرین مجلد از ترجمه کتاب حاضر ما اسم برده شده و کتاب اجازات در ضمن شش مجلد مطبوع شده حواشی بر فهرست مزبور نیز آورده شده.

آثار ابوالرضا علاوه بر آنچه در اصل کتاب آورده شده عبارتند از النوادر ادعیه السر، قنوت‌ائمه، خبرالقائم، تعلیقه امالی سید مرتضی، قصص الانبیاء، المجدیة. آثار نظمی او بسیارند از جمله:

الا یا ال احمد یا مداتی	لقد کنتم ائمه خیرامه
ارادکم الحسود بکید سوء	فاصبح ما اراد علیه غمه
یرید لیطفیء النور المصفی	و یابی اله الا ان یتمه

پیش از این از درجات رفیعه نوشتیم سید علیخان مینویسد ابوالرضا تا سال ۵۴۸ هجری زنده بوده.

لیکن در رساله مزبور نوشته ابوالرضا سال ۴۸۳ (تفج) متولد شده و در شعبان سال ۵۶۳ (ثعج) وفات یافته و در مقبره‌ی خانوادگی واقع در پنجه شاه نزدیک مسجد جامع قدیم واقع در خیابان بابا افضل دفن شده.

صفحه ۲۵۰ زعفرانی: ابوالقاسم عمر.

مؤلف لقب او را رومی با راء نوشته و سیوطی در بغیةالوعات که مؤلف شرح حال او را از آنجا نقل کرده دومی با دال نوشته.

ابن ندیم در فهرست لقب او را دومی با دال و نام او را عبدالله نوشته و اظهار میدارد نامبرده نزدیک بعصر ما میزیسته.

بنابراین باید نامبرده از خاندان دومان بن بکیل سرسلسله‌ای از همدان باشد و قاموس کلمه‌ی دومان را با ضم دال یعنی دومی بر وزن بومی ضبط کرده.

کنی والقباب به پیروی از مؤلف لقب او را رومی با راء نوشته و اظهار داشته نامبرده

از ثناگستران صاحب بن عباد بوده و قصیدهای که سه بیت آن ذیلاً آورده میشود در مدحوی سروده .

ایا من عطایاه تهدی الفنی الی راحتی من فای اودنی
کسوت المقیمین والزائرین کسا لم یخل مثله ممکنا
وحاشیه الدار یمشون فی صنوف من الخزالا اننا

صاحب گفت در حکایات معن بن زائده خوانده‌ایم ، مردی باو گفت مرکبی بمن بده معن دستور داد شتر و اسب و استر و الاغ و جاریهای باو دادند و اظهار داشت هرگاه میدانستم خدایمتعال مرکبی جز اینها در این سرزمین آفریده بود آنها در اختیار تو میگذاشتم .

اینک ما هم امر کردیم قبائی و پیراهنی و قباء بازوگشاد دیگری و شلوانی و دستمال و عبائی از خز که چهار گوشه‌ی آن خالدار باشد و بالاپوشی و جامه‌ای و کیسه‌ای و جورابی بتو بدهند و هرگاه چیز دیگری جز اینها که از خز باشد اطلاع داشتم آنها هم در اختیار تو درمیآوردم .

صفحه ۳۴۲ زهیر: فرزند ابوسلمی از شعراء روزگار جاهلیت و از مردم مزینه بود . وی در خاندانی که ریشه‌ی آن بر شعر استوار بوده پرورش یافته چنانچه داییش‌بشامه و پدرش ابوسلمی و شوهر قبلی مادرش اوس و دو خواهرش سلمی و خنساء و دو فرزندش بجیرو کعب و خودش همگی از سراینندگان عرب بودماند .

زهیر معمولاً چهار ماه را صرف سرودن قصیدهای میکرد و چهار ماه دیگر در تهذیب آن میکوشید و چهار ماه دیگر آنها در اختیار سراینندگان میگذاشت تا کاملاً از آن نقادی بعمل آورند و بالاخره پس از یکسال که از سرودن آن گذشته بود آنها در میان مردم انتشار میداد بهمین مناسبت برخی از قصائد دراز او را حولیات می‌نامیدند .

راویان اخبار سراینندگان متفقاً او را از معمران میدانسته و در تاریخ زندگی او سخن باختلاف گفته‌اند و حداکثر او را از شاعران پیش از اسلام نام برده‌اند .

زهیر یکی از سراینندگان معلقات هفتگانه است که آنها را بر پرده کعبه می‌آویخته تا دیگری از آن پاسخ دهد و از پرده کعبه برداشته شود .

زهیر معلقه‌ی مزبورش را پس از صلحیکه در میان قبائل اتفاق افتاد سرود ، زهیر در این

قصیده پس از ستایش از هرم بن سنان و حارث بن عوف که دو بزرگ عرب بوده از جنگ و نتایج ناپسند آن سخن گفته سپس به اشعاریکه مشتمل بر کلمات حکمت آمیز بوده پرداخته از آنجمله میگوید:

سمئت تکالیف الحیوه و من یعش	ثمانین حولا لا ابالک ، یسئام
و اعلم ما فی الیوم والامس قبله	ولکننی عن علم ما فی غدعمی
و من یجعل المعروف من دون عرضه	یفره و من لا یتق الشتم یشتم
و من یجعل المعروف فی غیر اهله	یکن حمده ذما علیه و یندم
لسان الفتی نصف و نصف فواءده	فلم یبق الاصوره اللحم والدم

صفحه ۱۲۶ ساجی : ابویحیی زکریا بن یحیی .

ذهبی در تذکره الحفاظ مینویسد ساجی از محدثان بصره بوده و از عده ای از اعلام استفاده کرد و گروهی از بزرگان از جمله ابوالحسن اشعری از شاگردان او بود و تحریر مقاله حدیث اسلف را از او فرا گرفتند .

ساجی کتاب ارزنده ای در علل حدیث تالیف کرده که حاکی از کمال تبحر اوست .

ساجی در سن نود سالگی سنه ۳۵۷ (شز) وفات یافته .

صفحه ۱۵۶ سبحان : فرزند زفر و معروف به سبحان وائل نام یکی از نیایش سبحان از سخنرانان بنام عرب و از فصحا و زبان آورانی است که در قرن اول هجری میزیسته و طرز خطبه و زبان آوری ضرب المثل آنروزگار بود و هر خطیب توانائی را در مقام مدح اخطب از سبحان میگفتند .

میدانی در مجمع الامثال ذیل مثل معروف اخطب من سبحان وائل مینویسد : نامبرده از مردم باهله و از خطبا و زبان آوران و سراینندگان نامی آن قبیله است از اوست در مقام مباحثات :

لقد علم الحی الیمانون اننی

اذا قلت اما بعد انی خطیبها

سبحان در مدح طلحه بن عبدالله بن خلف خزاعی گفت :

حسبا و اعطاهم لتالد

یا طلح اکرم من بها

و علی مدحک فی المشاهد

منک العطایا فاعطنی

طلحه گفت هر چه میخواهد دل تنگت بخواه گفت اسب زرد مخصوص خودت و غلام

نانوایت و کاخ بزرگت و ده هزار درهم .

طلحه از کم همتی او تعجب کرده گفت وای بر تو در خور خود و مردم باهله از من تقاضا نمودی و هرگاه در خور من سئوال میکردی اگر کاخهای مرا هم می طلبیدی بتوارزانی میداشتم ، آنگاه دستور داد آنچه خواسته بود بوی دادند و چیزی برآن نیفزودند .
 سبحان نخستین خطیبی است که در آغاز خطبه اما بعد گفت و اولین کسی است که در هنگام ایراد خطبه عصا بدست گرفت و نخستین مردی است از جاهلیها که معتقد به مبدء و معاد بود .

روزی در بارگاه معویه در حالیکه برخلاف انتظار معویه و درباریان او عصا در دست گرفته بود از اول ظهر تا آخر عصر یکنواخت و بدون توقف خطبه خواند و دربارهی هر مطلبی که بیانی میکرد آنرا با تمام جزئیاتش ایراد مینمود تا بحدی که معویه پوزش خواسته و تصدیق کرد که اخطب عربست سبحان گفت چنان نیست که اخطب عرب باشم بلکه اخطب جن و انس سبحان پس از صد و هشتاد سال عمر بدرود زندگی گفت .

صفحه ۱۵۷ سرش : میرزا محمد علیخان اصفهانی ملقب به شمس الشعراء و متخلص به سرش از سرایندگان بنام قرن سیزدهم هجری بوده .

در مقدمه دیوان شمس المناقبش مینویسد از چهارده سالگی شروع به نکته پردازی کرد از اصفهان بطهران آمد در فتوحات ولیعهد عباس میرزا چکامها گفت و ندیم شاهزاده محسن میرزا متخلص به سلطانی بود و قصائد در مدح ناصرالدینشاه بسیار گفته و از طرف او به لقب شمس الشعرائی و خطاب خانی مفتخر بوده و سال ۱۲۸۵ هجری در سن ۵۶ سالگی وفات یافت ممکن است سال میلادش ۱۲۹۲ هجری بود باشد .

آثار او دیوان شمس المناقب که بهمت شاگردش محمدابراهیم طوسی متخلص بمشتری بطبع رسیده دیگری روضه الانوار در داستان کربلا دیگر شصت بندمرائی در سوک حضرت سیدالشهدا دیگر اردیبهشت در احوال رسولخدا دیگر ترجمه الف لیل و امثال اینها .
 صفحه ۲۹۱ سلامی : کمال الدین فتح الله بن هبمالله حسینی شیرازی از دانشمندان قرن یازدهم هجری بوده .

مؤلف تنها نامبرده را مؤلف ریاضالابرار معرفی کرده .

اعیان الشیعه چهل و دوم مینویسد نامبرده از طائفه معروف بشاهی است ، شاه سلیمان

صفوی او را از زادگاهش باصفهان طلبید و داوری آنجا را در اختیار او گذارد .
 از آثار او کتابی است در امامت در این کتاب مطالب مفصل و دامنه‌داری ایراد کرد ما از
 جمله مباحثاتی که بین او و عبدالرحیم مدرس مجاور مدینه منوره در امامت اتفاق افتاده
 متعرض گردیده و این اثر در هنگام تشریف نامبرده بمکه معظمه تالیف شده دیگر رسالهای در
 بدیع که رساله ارزنده‌ایست و در اصفهان نگاشته است دیگر کتابی در تاریخ که بتاریخ شاه
 فتح‌الله خوانده شده و سال وفات او در ۱۰۹۸ هجری در اصفهان پیش آمده .
 الذریعه یازدهم مینویسد فتح‌الله شاهی غیر از شاه فتح‌الله شیرازی قاضی اصفهان
 است و ممکن است شاه فتح‌الله شیرازی و شاهی هر دو یکی باشند و شاه فتح‌الله بن حبیب
 که اوائل قرن یازدهم میزیسته غیر آنها باشد .
 صفحه ۲۶۱ سیبویه: ابوبشر عمرو بن عثمان .
 مؤلف قده شرح حال تا اندازه جامعی از این استاد بنام یاد کرده ذیلا به برخی از
 مطالب دیگر اشاره میشود .
 ابن خلکان مینویسد از همه متقدمان و متاخران در فن نحو برتر و بالاتر بوده و مانند
 کتاب او هیچیک از نحویها در این فن اثری از خود باقی نگذارده‌اند .
 جاحظ گفته در اخبار نحویها مانند الکتاب سیبویه کتابی وجود ندارد و همه کتابهاییکه
 در نحو نگاشته‌اند نیازمند بدانند .
 او گفته روزی عزیمت دیدار محمد زیات وزیر معتصم نموده با خود اندیشیدم چه
 تحفه‌ی شایانی برای او ببرم ، تحفه‌ای ارزنده‌تر از کتاب سیبویه نیافتم ، در موقع ورود به
 اطلاع وزیر رسانیدم تحفه‌ای شایسته‌تر از این کتاب که در خور مقام وزارت باشد بدستم نیامد
 و آنرا که از ارثیه فراء خریداری کرده تقدیم نمودم .
 زیات گفت بخدا سوگند تحفه‌ایرا که از هر نظر مورد علاقه من مییاشد تقدیم داشتم .
 در یکی از تواریخ آمده محمد زیات گفت پنداشتی در کتابخانه‌ی ما نسخه‌ای از آن
 وجود نداشته؟ جاحظ پاسخ داد البته چنین اندیشه‌ای در خاطر من نگذشت لیکن اهمیت این نسخه
 در اینست که بخط فراء نوشته شده و به مقابله‌ی کسائی رسیده و من آنرا تهذیب کرده‌ام .
 ابن زیات گفت آری این نسخه از بهترین نسخه‌هاست که در کتابخانه ما موجود آمده .
 سیبویه بسیاری از اوقات شعر زیر را میخواند :

اذابل من داء به ظن انه نجاوبه الداء الذی هو قاتله
 سیبویه سال ۱۸۰ (قف) یا ۱۷۰ (عق) در عمر چهل و اند سالگی وفات یافت .
 ابن قانع گفته سال ۱۶۱ (قاس) در بصره وفات یافت دیگری گفته سال ۱۸۸ (حقف)
 در بصره درگذشت .

ابن جوزی گفته سال ۱۹۴ (قصد) بعمر ۳۲ سالگی در ساوه وفات یافت .
 خطیب بغدادی از ابن درید نقل کرده سیبویه در شیراز درگذشت و قبرش آنجاست
 گویند ولادتش در بیضا بود لیکن وفاتش در شیراز پیش آمده .
 ابوسعید طوال گفته اشعار زیر را که ساخته طبع سلیمان عدویست بر لوح قبر او نوشته
 بودند .

ذهب الاحبه بعد طول تزاور و نای المزار فاسموک واقشعوا
 ترکوک اوحش ما تکون بقفره لم یانسوک و کربه لم یدفعوا
 و قضی القضاء و صرت صاحب حفره عنک الاحبه اعرضوا و تصدعوا
 شدالازار بمناسبت مقبره باهلیه شیراز مینویسد هنگامیکه سیبویه در بیماری احتضار
 درآمد سرش را روی دامن برادرش گذارده بحالت بیهوشی درآمد وی گریان شده هنگامیکه
 سیبویه به هوش آمده برادر را گریان دیده گفت :

و کفا جمیعا فرق الدهر بیننا الی الامد الاقصی فمن یامن الدهرا
 قبر سیبویه در کنار یکی از دربهای مقبره باهله است و من از محل قبر او اطلاعی
 ندارم .

فرزند مؤلف شدالازار در ترجمه کتاب مزبور ذیل احوال سیبویه مینویسد هنگامیکه
 این سطور را مینگاشتم یکی از دوستان وارد شده بمناسبت شرح حال سیبویه اظهار داشت
 گروهی از محصلان کنار قبر سیبویه حضور پیدا میکنند و سینهی خود را بقبر او میمالند تا
 نحوی شوند و اینعمل را مجرب میدانند .

فرصت در آثار عجم مینویسد مزار سیبویه در محله سنگ سیاه در دکانی واقع شده و
 لوح مزارش سنگ سیاه شفاف است و آنمحله را بدانجهت محله سنگ سیاه نامیده‌اند و بر
 آن سنگ خطی دیده نمیشود .

بطوریکه مؤلف اشاره کرده مسئله زنبوریه یکی از مسائل معروف نحو است همین مسئله

را همراه با اتفاقی که بین سیبویه و کسائی بوقوع پیوسته ابوالحسن حازم انصاری سابق الذکر به نظم آورده و بخشی از منظومه‌ی نامبرده را ابن هشام انصاری در باب اذا ایراد کرده و ما ذیلا بدان اشاره میکنیم :

والعرب قد تحذف الاخبار بعد اذا
ور بما نصبوا بالحال بعد اذا
فان توالی ضمیران اکتسابهما
لذاک اعیت علی الافهام مسئله
قد كانت العقب العوجاء احسبها
و فی الجواب علیها هل اذا هوی
و خطاء ابن زیاد و ابن حمزه فی
و غاظ عمروا علی فی حکومته
کفیظ عمرو علیا فی حکومته
و فجع ابن زیاد کل منتجب
کفجعه بن زیاد کل منتجب
و اصبحت بعده الانفاس باکیه
و لیس یخلو امرء من حاسد اضم
والغبن فی العلم اشجی محنه علمت
اذا عنت فجاه الامر الذی دهما
و بعد ما رفعوا من بعدها ربما
وجه الحقیقه من اشکاله غمما
اهدت الی سیبویه الحنف والضمما
قد ما اشد من الزنبور وقع حما
او هل اذا هوا یاها قد اختصما
ما قال فیها ابا بشر و قد ظلما
یا لیته لم یکن فی امره حکما
یا لیته لم یکن فی امره حکما
من اهله اذغدا منه یفیض دما
من اهله اذغدا منه یفیض دما
فی کل طوس کدمع سح وانسجما
لو لا التنافس فی الدنیا لما اضمما
و ابرح الناس شجوا عالم هضمما

ابن هشام پس از توضیحات لازم اظهار میدارد در این مسئله حق با سیبویه بود و باید فاذا هوی به ضمیر رفع خوانده شود و نصب آن بیرون از قاعده و طرز استعمال فصحا بوده و بر فرضیکه برخی از عرب هم به نصب خوانده باشد از قبیل نصب به لم و حر به لن قابل توجه نمیباشد و از درجه‌ی اعتبار ساقط است .

صفحه ۸۶ سید ابوالبرکات : عمر بن ابراهیم علوی زیدی کوفی .

سیوطی مینویسد نامبرده از پیشوایان نحو و لغت و فقه و حدیث بوده سال ۴۴۲ (تمب) متولد شده ، علم نحورا از زید بن علی فارسی استفاده کرده و ابن شجری از شاگردان سید ابوالبرکات بوده .

ابوالبرکات بسختی زندگی میکرد و مردی فقیر و قانع بود و بمذهب زیدی جارودی

گرایشی داشت .

سالی با ابوطالب ترماس بمکہ رفت در راه دربارہ قدر و خلق قرآن سخن بمیان آمد وی خود را قدری مسلک و معتقد بخلق قرآن معرفی نمود ، ابوطالب از اظہار چنین عقیدہ ناراحت شدہ گفت : مرام پیشوایان غیر از این است ، ابوالبرکات گفت بدیہی است مردان حق با اظہار حقیقت شناختہ میشوند و حقیقت را باہل حقیقت نمیتوان شناخت . از آثار او شرح لمع و امثال آنست .

ابوالبرکات سال ۵۳۹ (ثلث) وفات یافتہ .

سیوطی قصہی یوسف بن مقلد را در خصوص عداوت عایشہ با علی (ع) ذیل احوال ابوالبرکات نقل کردہ و حال آنکہ مؤلف ذیل احوال پدرش ابراہیم متعرض شدہ .

صفحہ ۲۹۴ سید فخار موسوی : از اجلاء دانشمندان اوائل قرن ہفتم ہجری بودہ . اعیان الشیعہ چہل و دو مینویسد بطوریکہ شیخ بہائی در حواشی اربعینش اظہار داشتہ فخار با فاء مکسور و خاء نقطہ دار است .

سید از شاگردان عمیدالروء ساء لغوی و ابن ادریس صاحب سرائر و شاذان بن جبرئیل است .

آثار او الحجہ علی الذاہب در اسلام حضرت ابوطالب دیگری الروضہ در فضائل و معجزات برخی اینکتاب را بصدوق نسبت دادہ اند و حال آنکہ اشتباہست زیرا در اینکتاب از فضل بن شاذان نقل شدہ و او سالیان چندی پس از صدوق میزیستہ کتاب دیگر او المفیاس در فضائل بنی عباس است اینکتاب را بمنظور دلجوئی مخالفان تالیف نمودہ .

مؤلف اعیان سال وفات او را ۶۰۳ (جخ) نوشتہ و حال آنکہ دیگران چنانچہ مؤلف ہم ضبط کردہ ۶۳۰ (خل) نگاشتہ اند ممکن است در نسخہ اشتباہی رخ دادہ و نقطہ پیش از ۳ در پس و یا بالعکس واقع شدہ از نوادہ اش سال وفات او را ۶۳۰ در ہفدہم رمضان نقل کردہ .

بطوریکہ فوقاً نوشتیم و در اصل کتاب ذکر شدہ کتاب معروف سید فخار ، الحجہ علی الذاہب است کہ لواء لواء آنرا الرد علی الذاہب نوشتہ .

کتاب مزبور در عین حالیکہ خلاصہ نگاشتہ شدہ حقایق بسیاری را در آن تدوین نمودہ و کاملاً از مقام ارزندہ پدر والا کھر حضرت مولی (ع) جانبداری کردہ چنانچہ در آغاز آن

مینویسد :

برخی از مسلمان‌نماها حضرت ابوطالب (ع) را در ردیف کافران قرار داده با آنکه اشعاریکه خود او درباره‌ی رسول اکرم (ص) سروده بهترین دلیل برای صحت اسلام او میباشند ، آری نامبردگان این اقدام نابجا و این عمل زشت را از آنجهت برداشته که خواستماند هرچه بیشتر اظهار عداوت و دشمنی با فرزند ارجمندش حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) نموده باشند .

حسدوا الفتی اذ لم ینالوا فضله
فالقوم اعداء له و خصوم
کضرائر الحسناء قلن لوجهها
حسدا و بغیا ، انه لدمیم

کتاب ارزنده الحجه علی الذاهب بطبع رسیده و مرحوم شیخ محمد سماوی در توصیف آن گفته :

لله در السید المجتبی
قد استخار الله جل اسمه
و صنف الحجه و ضاحه
ففا درالخصم بها خائرا
جزاه حسنی ربه فار ترضی
ابی علی و ابن معد فخر
فی نصره الدین بحق فخر
نال بها العز و حاز الفخر
کانه الثور تردی فخر
و عاد فی خیر جزیل فخر

سید قده کتاب مزبور را پس از تالیف برای ابن ابی الحدید فرستاد ، نامبرده در مجلد چهاردهم شرح نهج البلاغه مینویسد در این روزگار یکی از طالبیها (سادات) کتابی راجع به اسلام ابوطالب تالیف کرده و آنرا نزد من فرستاده و از من درخواست نموده تا بخط خود نظم یا نثری در خصوص آن بنگارم و صحت وثاقت آنرا تصدیق کنم از آنجاکه من در اسلام ابوطالب متوقفم حاضر نشدم حکم قطعی درباره اسلام نامبرده ایراد کنم ، از طرف دیگر خلاف انصاف بود که از تعظیم مقام ابوطالب خودداری کنم زیرا اطمینان دارم هرگز طالب وجود نمیداشت دین اسلام پایدار نمیگردید و باید گفت تا روز قیامت بوطالب بر همه مسلمانان ذیحق است بهمین مناسبت اشعار زیر را بخط خود بر پشت کتاب معظمه نگاشتم .

لما مثل الذین شخصا فقاما
و هذا بیثرب جس الحماما

و لولا ابوطالب و ابنه
فذاک بمکه اوی و حاما

تکفل عبد مناف با م
فقل فی ثبیر مزی بعد ما
فله ذافاتحا للهدی
و ما ضر مجد ابی طالب
کمالا یضرایات الصبا
ح من ظن ضوء النهار الظلاما

در پایان نوشته بدیہی است با سرودن اشعار مزبور آنچنانکہ باید حق ابوطالب را ادا نکرده‌ام و باید اعتراف کنم دربارہ آنچہ توقف نموده‌ام یقین ہم ندارم یعنی بادلیل قطعی نمیتوانم ابوطالب را یکنفر غیرمسلمان معرفی کنم .

در اینجا باید از ابن ابی الحدید کہ سنی معتزلی است تشکر کرد کہ صریحا فتوا بکفر حضرت ابوطالب (ع) نداده متاسفانہ عبدالرحمن جامی کہ صوفی منشان بوجود او مباحات میکنند و اورا عارف جامی معرفی میکنند فتوا بکفر آنجناب داده در سلسلہالذہب گوید :

بود بوطالب آن تہی زطلب
خویش نزدیک بود با ایشان
هیچ سودی نداشت آن نسبش
مہ نبی را عم و علی را اب
نسبت دین نیافت با خویشان
شد مقر در سقر چو بولہبش

جا دارد قاضی میرحسین میبیدی کہ از سنیہای شافعی مذهب است در نکوہش از جامی بگوید :

آن امام بحق ولی خدا
دو کس او را بجان بیازردند
ہر دو را نام عبد رحمن است
اسداللہ غالبش نامی
یکی از ابلہی یک از خامی
آن یکی ملجم این یکی جامی

تاج الدین زہرہ ذیل بیت فخار مینویسد این بیت در حلہ شہرتی بتعام دارند و از این خانوادہ است شمس الدین نسابہ کہ سیدی فاضل و متدین و فقیہ و ادیبی شاعر و مورخ و از اجلہ فقہا و نسب شناسان و از اعلام اصول و فروع بشمار است .

نوادہاش شمس الدین محمد بن عبدالحمید حکایت کرد سید فخار در روزگار و زیرقی بہ بغداد رفت با فرزند او فخرالدین احمد ملاقات کرد و در ضمن اشعاریکہ برای او سرود اظهار داشت مالیات سنگینی بعہدہی من برگذار شدہ کہ باسانی قدرت پرداخت آنرا ندارم

ولی خراج ثقیل لا اقوم بہ
الا بعید مشقات تبرح بی

هرگاه تو از من در پیشگاه پدرت شفاعت کنی متعهد میشوم روز قیامت در پیشگاه پدرم از تو شفاعت نمایم .

فخرالدین احمد اظهار داشت خدا را گواه میگیری که هرگاه من نزد پدرم از تو وساطت کنم تو در پیشگاه پدرت از من شفاعت نمائی؟ گفت آری .

فخرالدین احمد با پدرش ملاقات کرد و درباره‌ی مالیات سنگینی که برای سید فخار تعیین شده گفتگو کرده و تخفیفی در مالیات او بعمل آمد .

تاج‌الدین مزبور ذیل بیت موسوی مینویسد آل معدنیای مادری من هستند آنهنگام که شریف معد در گذشت و در نظامیه بر او نماز گذاردند و در حائر شریف دفن شد سید شمس‌الدین فخار بن معد در سوگ او گفت :

ابا جعفر اما ثویت فقد ثوی
سیبکیک حل‌المشکل الصعب‌حله
تو نگشتی بخاک تیره خموش
بمثواک علم‌الدین والحزم والفهم
بشجو و یبکیک البلاغه والعلم
بلکه علم و کمال شد مدهوش

سید محمد شفیع : فرزند بهاء‌الدین حسینی از فضلا و مورخان قرن دوازدهم هجری بود .

مؤلف قده از کتاب محافل‌المؤمنین او تاریخ وفات شیخ لطف‌الله را نقل کرده .

مصفی‌المقال مینویسد کتاب مزبور مستدرکی است بر مجالس‌المؤمنین قاضی نور‌الله و بسبک آن تالیف شده و من خود در حاشیه امل تاریخ وفات آقارضی را که سال ۱۰۹۶ (غصو) بود و از آن کتاب نقل شده دیده‌ام . و نیز در یکی از مجموعه‌ها کتاب مزبور را به نامبرده نسبت داده .

در مقدمه مجمل‌التواریخ اظهار داشته مؤلف محافل‌المؤمنین و تاریخ‌العرفا که سال ۱۱۸۵ هجری وفات یافته یکی است و او سید محمد شفیع حسینی است و هر دو کتاب مزبور را ماخذ موجوده مقدمه‌ی مزبور نامبرده .

صفحه ۲۴۴ شاه شجاع : جلال‌الدین دومین پادشاه آل مظفر است اصل ایشان از خوفاً بوده و مدت هفتاد و دو سال سلطنت کردند .

لب‌التواریخ مینویسد شاه شجاع بلطف طبع و حسن خلق و وفور فضل و زیور ادب و کمال مکرمت و شجاعت متصف بود و در نه سالگی بحفظ کلام‌الله مجید موفق شده بود پس از آن

بکسب سایر از فضائل و کمالات پرداخت و از شاگردان قاضی عضد ایچی بود و در فضل و علم بیپایمائی رسیده بود که علما و فضلا از مجلس او کمال بهره‌وری را داشتند و حافظ‌اش بحدی بود که هفت و هشت شعر عربی را با یک بار شنیدن حفظ میکرده و اشعار عربی و پارسی را در کمال خوبی میگفته از رباعیات اوست :

جان در طلب وصل تو شیدائی شد
اندر طلب وصال تو گرد جهان
از اوست :

دشوار جهان بر دلم آسان میکن
آنچه از کرم تو میسزد آن میکن
شاه شجاع پسر امیر مبارزالدین اولین پادشاه آل مظفر است در ۲۲ جمادی‌الاولی سال ۷۳۲ هجری از دختر سلطان قطب‌الدین سلطان جهان بدنیا آمد .

شاه شجاع در رمضان سال ۷۶۰ که باتفاق برادرش شاه محمود و دیگران پدرش را کور کرد بجای او برقرار شد حافظ شیرازی در ضمن قطعهای بدان اشاره کرده :

آنکه روشن بد جهان بینش بدو
میل در چشم جهان بینش کشید
شاه شجاع پس از این مملکت را بین خود و برادرانش تقسیم کرد متاسفانه همواره بین او و برادرش شاه محمود نزاع بود تا آنکه شاه محمود در نهم شوال سال ۷۷۶ درگذشت شاه شجاع در سوک او گفت :

محمود برادرم شه شیر کمین
کردیم دو بخش تا بیاساید خلق
فرصت مینویسد شاعری از رباعی مزبور جواب داده :

خود را بجهان وارث محمود مبین
بالله که بهم رسید در زیر زمین
بر روی زمین اگرچه هستی دوسه‌روز

شاه شجاع مدت بیست و شش سال پادشاهی کرد و در ۲۲ شعبان سال ۷۸۶ (فدو) در سن پنجاه و سه سال و دو ماه در شیراز درگذشت و در پشت تکیه هفت تنان مدفون شد در تاریخ وفاتش گفته شده (حیف از شاه شجاع) .

فرصت ماده تاریخ مذکور را بحافظ نسبت داده .

صفحه ۱۵ شبوئی : ابوعلی محمد بن محمد بن شبوئی .

جامی مینویسد شبوئی درمروزبان وقت خود بود یعنی سخنان مشایخ را به زبان میآورد و در اینرشته بی نظیر و از اصحاب ابوالعباس سیار بشمار میآمد و از ابوعبدالله بن یوسف روایت میکرد .

ابوسعید ابوالخیر صحیح بخاری را از وی استفاده کرده .

صفحه ۱۲ شیخی : ابوعلی حسین بن شعیب از فقهاء شافعی مذهب بوده .

ابن خلکان مینویسد نامبرده یکی از پیشوایان قدیمی اهل سنت بوده در خراسان به اتفاق قاضی حسین از فقه قفال استفاده میکرده .

ابوعلی فروع ابوبکر حداد مصری را شرح جالبی نمود که با وجود همه‌ی شروحنی که برای آن تهیه گردیده هیچیک به پایه‌ی آن نرسیده و نیز تلخیص ابوالعباس بن القاص را در ضمن مجلد بزرگی شرح کرده .

ابوعلی نخستین فقیهی است که جمع بین طریق عراق و خراسان نموده و سال ۴۳۰ (تل) و اندی درگذشته .

صفحه ۲ شهرزوری : ابومحمد عبدالله بن قاسم شهرزوری معروف بمرتضی .

ابن خلکان مینویسد شهرزوری فاضلی متدین و نمکین گفتار و مجلس آرا بود و مدتی در بغداد میزیست و بفرافرا گرفتن حدیث و فقه اشتغال داشت سپس بموصل رفت و آنجا به داوری منسوب گردید و به نشر احادیث پرداخت .

شهرزوری شعر میگفته از جمله قصیده‌ای لامیه به شیوه صوفیه در کمال ارزندگی سروده است .

شهرزوری سال ۴۶۵ (سته) متولد شده و در ربیع‌الاول سال ۵۱۱ (ثیا) در موصل وفات یافت و بخاک سپرده شد .

صفحه ۱۷ طاقی : ابوعبدالله محمد بن فضل .

جامی مینویسد نامبرده اصلاً از مردم سیستان بود و به موسی بن عمران حمیرفتی ارادت داشته از علوم ظاهری و باطنی با خبر بوده خواجه عبدالله گفته نامبرده در اعتقاد حنبلیها پیرو استاد من بوده مشایخ او را احترام میکردند و صاحب کرامت و تصرف بود .

طاقی در غره صفر سال ۴۱۶ (ویت) وفات یافت .

صفحه ۳۰۴ طبرسی: ابوالفضل علی بن حسن بن فضل طبرسی از علمای قرن ششم هجرت و نواده شیخ طبرسی قدس سره است.

طبرسی کتاب مشکات الانوار را بمنظور تکمیل مکارم الاخلاق پدرش حسن تألیف کرده. علامه مجلسی در مقدمات بحار مینویسد کتاب مشکات الانوار کتاب ظریفی است مشتمل بر اخبار غریبه.

سال وفات او معلوم نیست.

صفحه ۳۰۴ طبرسی: ابوعلی فضل بن حسن از علماء بنام قرن ششم هجرت بوده.

اعیان الشیعه چهل و دو بمناسبت حکایت سکتہ طبرسی که در اصل کتاب ترجمه شده مینویسد فاضل نوری در مستدرکات پس از آنکه حکایت مزبور را نقل کرده می نویسد حکایت مذکور با کثرت اشتهاری که دارد در هیچیک از آثار مؤلفان پیش از صاحب ریاض نقل نشده و برخی آنرا بملا فتح الله نسبت داده اند.

مؤلف اعیان گوید اصولاً باید حکایت مزبور را نادرست و برخلاف قاعده دانست زیرا مردمایکه در قبر گذارده شد پس از افاقه زنده نخواهد ماند یعنی تاریکی و تنگی محل با و اجازه حیات و زنده ماندن نمیدهد، گذشته از این هرگاه چنین واقعه‌ی مهمی برای او پیش آمده بود باید آنرا در آغاز تفسیرش که میگویند تفسیر مجمع را بهمان مناسبت نوشته اظهار بدارد و از خداي متعال سپاس گذاری نماید.

مؤلف اعیان بمناسبت مجمع البیان مینویسد حاج خلیفه مؤلف کشف الظنون درباره‌ی مؤلف مجمع البیان با شتاب افتاده و آنرا از آثار شیخ طوسی نامبرده و نیز طبرسی را به طرطوشی و جوامع الجامع را به جوامع الجوامع مبدل نموده.

تاریخ بیهق مینویسد امام سعید ابوعلی فضل بن حسن طبرسی.

طبرس منزلی است میان کاشان و اصفهان و اصل او از آنجا بود و در مشهد مقدس زیست داشته و از اقارب نقبای آل زیار بوده.

طبرسی در نحو فرید عصر بود و با تاج القراء کرمانی اختلاف داشته در علوم دیگر به درجه افادت رسیده سال ۵۲۳ به قصبه‌ی سبزوار آمده و در مدرسه‌ی دروازه عراق بتدریس پرداخته.

اشعار بسیاری در زمان جوانی گفته از جمله:

الهی بحق المصطفی و وصیه
و باقر علم الانبیاء و جعفر
و بالطهر مولانا الرضا و محمد
و بالحسن الهادی و بالقائم الذی
افلنی الهی مار جوت بحبهم
و سبطیه والسجاد ذی الثفینات
و موسی نجی الله فی الخلووات
تلاه علی خیزه الخیبرات
یقوم علی اسم الله بالبرکات
و بدل خطیثاتی بهم حسنات

طبرسی آثار بسیاری دارد و از انتخاب از آثار دیگران مهارت خاصی داراست و اختیار الرجل یدل علی عقله، مثلا از کتاب مقتصد اختیاری و از شرح حماسه مرزوقی اختیاری و از کشف اختیاری نموده و همه‌ی آنها در کمال خوبی و ارزندگی است و تفسیر در ده مجلد و کتب دیگر دارد و در علوم مختلف از قبیل حساب و جبر و مقابله نیز استاد بوده.

طبرسی در سبزواری شب عید قربان دهم ذیحجه سال ۵۴۸ هجری وفات یافت جنازه‌ی او را بمشهد برده و در نزدیک مسجد قتلگاه بخاک سپردند.

بدیهی است سال مزبور از سالهای ۵۰۲ یا ۵۲۲ بصحت نزدیکتر است زیرا ابن فندق مؤلف تاریخ بیهق معاصر با طبرسی بوده و میر مصطفی نیز تاریخ درگذشت او را سال ۵۴۸ نوشته.

مقبره‌ی او فعلا در حاشیه خیابان طبرسی که خیابان هم بنام اوست قرار گرفته و به طرز بسیار آبرومندی بهمت یکی از بازرگانان یزدی مقیم مشهد مقدس که قبر او هم آنجا است بنیان و تجدید شده.

برای تحقیقات بیشتر در خصوص طبرسی بفتح طاء و باء و فتح طاء و سکون باء به تزییلات تاریخ بیهق مراجعه شود.

صفحه ۳۰۴ طبرسی: رضی الدین ابونصر حسن بن فضل از علماء قرن ششم هجری و فرزند شیخ طبرسی است.

شیخ طبرسی نسبت باین فرزند کمال علاقمندی را داشته و کتاب جوامع الجامع را بنا بتقاضای او نوشته و در آغاز آن مینویسد اقترح علی من حل منی محل السواد من البصر والسویدا والفواء ابونصر حسن، احسن الله نصره و ارشد امری و امره.
ابونصر از شاگردان پدر خود و مجاز از او بوده.

از آثار او کتاب مکارم الاخلاقست .

ذریعہ اول نوشتہ طبری این کتاب را تکلمہ برای کتاب پدرش بنام خزانہ المعینہ کہ بنام سلطان معین الدین ابونصر احمد نوشتہ تہیہ نمودہ و آنرا بچہار دہ فصل مرتب ساختہ علامہ مجلسی در مقدمات بحار نوشتہ برخی کتاب مزبور را از آثار پدرش دانستہ و حال آنکہ از آثار ابونصر حسن است و باینحقیقت فرزندش ابوالفضل سابق الذکر در مشکات الانوار و کفعمی در ملحقات دروع الوافیہ و بلاد الامین اشارہ کردہ .

در توثیق مصادر بحار نوشتہ اشتہار مکارم الاخلاق مانند اشتہار خورشید در چہارمین فلک است و مؤلفش از دانشمندانی است کہ گروہی از اخیار او را ستودہ اند .
آثار دیگر او اسرار الامامہ یا اسرار الائمہ و امثال آنست .

مؤلف نوشتہ بونصر فاضلی محدث بود برخی کتاب جامع الاخبار را باو نسبت دادہ و بعضی بہ محمد بن محمد شعیری منسوب دانستہ لیکن دو نسخہ با یکدیگر متفاوت اند .
و بمناسبت شیخ مہذب الدین حسین بن رده مینویسد وی محقق جلیل بود آثاری دارد ، علامہ بتوسط پدرش از او روایت کردہ و خود او از حسن بن فضل طبری و دیگران روایت نمودہ .

سال رحلت بونصر طبری معلوم نیست .

صفحہ ۲۹۷ طریحی : شیخ صفی الدین فرزند شیخ فخرالدین طریحی از علماء قرن یازدہم ہجرت بودہ .

ماضی النجف سوم مینویسد نامبردہ عالمی فاضل و صالح و عابدی پرهیزکار بود و در علم و ادب و کمال و اشتہار مانند پدرش بود و از علماء مبرزو مدرسین مشہور و ارباب اجازات بشدار است .

وی از شاگردان پدرش بودہ و از او بسہ اجازہ مفتخر شدہ یکی از آنها سال ۱۰۷۷ ہجری بودہ این اجازہ پدرش ہمزمان با اتمام قرائت مجمع البحرین کہ نزد وی خواندہ بودہ است .

آثار او ریاض الازہریہ شرح فخریہ پدرش اینشرح را در زمان حیات پدرش نوشتہ ، مستدرک و حواشی مجمع البحرین ، مطارح النظر شرح باب حادی عشر ، ہدایہ المسترشدین در رد طبیعیین ، میزان المقادیر و پس از ۱۱۰۰ (عق) وفات یافتہ .

صفحه ۲۹۶ طریحی : شیخ فخرالدین از دانشمندان اواخر قرن یازدهم هجری بوده مؤلف احوال او را کاملاً شرح داده .

اعیان الشیعه چهل و دو مینویسد خاندان طریحی از کهن ترین خاندان نجف اشرف اند و بنام جدشان طریح نجفی شهرت یافته اند و مردان علم و صلاح و خاندان آنها بسیارند و محقق کرکی متوفی ۹۹۲ هجری در مسجد معروف آنان در نجف اشرف نماز گذارده و قباله نامه های چندی در خاندان آنها هست که حاکی از اهمیت آنان در قرن هشتم هجری میباشد .

نامبردگان از قبیله ی بنی اسدند و تاریخ نشان میدهد در قرن ششم پس از خرابی کوفه آنان به نجف اشرف مهاجرت کردند و انتساب آنها به مسلم بن عوسجه یا مسلم است که قبیله های از عربست رماحی بتشدید میم منسوب بشهر جدید الاحداث عراق است که بتوسط سلطان سلیمان عثمانی احداث شد و بنام (روم ناحیه سی) و بعدها بنام رماحیه خوانده شد عده ای از متصوفان ترک در آنجا استقرار یافتند و سال ۱۲۱۶ (غریو) که وهابیه نجف اشرف را مورد حمله قرار دادند و خوشبختانه محروم گردیدند رماحیه را در تصرف درآوردند لیکن طولی نکشید از آنجا صرف نظر کردند و رماحیه همچنان آبادان بود تا نزدیک به روزگار ما رودخانه اش رو بکاستگی گذارد و کم کم خشک شد و مردم آن به اطراف عراق پراکنده شدند و بدان محل هنوز شهرت دارند احتراماً در مسجد جامع کهن آن آثاری از شیخ فخرالدین بدست آمده که متأسفانه برخی از حیلہ گران به یغما برده اند .

سید نعمت الله جزائری سال ۱۰۸۹ در آنجا رفته و چند روزی میهمان یکی از مجتهدان آن سرزمین بوده .

باری شیخ فخرالدین عالم سرزمین رماحه بوده و از برکت انفاس او مردم آنجا بهره ها برده اند .

طریحی در نجف اشرف ساکن بوده و چندی مجاورت مکه مکرمه داشته سپس بحرآسان رفته و مدتی مجاورت آستان ملایک پاسبان حضرت شاه ولایت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را داشته سپس به نجف اشرف بازگردیده .

طریحی در کلیه اسفار خود به تالیف و تصنیف مشغول بوده چنانچه کتبی را در نجف و بعضی را در مکه و برخی را در خراسان و شهرهای دیگر بپایان آورده از جمله کتاب ایضاح

الحساب کہ شرح خلاصہ الحسابت در ۹ رجب سال ۱۰۸۳ در اصفہان بپایان آورده .
نگارنده گوید در آخر مجمع البحرین کتاب معروف او کہ سال ۱۲۹۷ هجری بہ خط کلبعلی
افشار نوشته شدہ و بطبع رسیدہ و از چاپہای خوب آنست چنین مینویسد کتاب حاضر روز
سہ شنبہ ششم ماہ رجب سال ۱۰۹۹ هجری بپایان آمدہ .
لیکن ماضی النجف سوم بنقل از نجوم السماء سال اتمام آنرا ۱۰۷۹ نوشته و این تاریخ
صحیح است و سبعین در نسخہایکہ بدست کاتب مزبور افتادہ مبدل بہ تسعین شدہ .
مؤلف ماضی مینویسد فرزندش دو بیت ذیل را در پشت نسخہ خطی کہ من در کتابخانہ
شیخعلی آل کاشف الغطاء دیدہ و محمد بن علی طریحی بخط خوبی آنرا استنساخ کردہ و
بہ تعلیقات فرزندش صفی الدین رسیدہ و سید شبر نجفی نیز تعلیقاتی بر آن نگاشته نوشتہ
است .

فی کل حرف من مؤلفک الجزء غدا یسرک
فقت الاواخر والاول یا ابسا لله درک

کبریت احمر از مدینہ المعاجز سید ہاشم بحرانی نقل کردہ طریحی در منتخب تسامح
بسیار نمودہ در عین خود سید احادیث مرسلہی او را با آنکہ مورد بی توجہی محققان بودہ
نقل کردہ تنہا حدیث کسا را بطوریکہ فعلا معمولست و از آن کتاب نقل میشود ذکر ننمودہ
ممکن است حدیث کساء را بعدہا یکی از شاگردان طریحی بکتاب او ملحق کردہ باشد .
ماضی النجف مینویسد طریحی سال ۹۷۹ هجری متولد شدہ وی پس از توصیف از آثار
او اظہار داشتہ طریحی بنقل صحیح چنانچہ نجوم السماء متعرض است سال ۱۰۸۷ هجری
(غفر) در رماحیہ وفات یافت و جنازہ اش بنجف اشرف حمل شد فعلا در خانہ حاج عبود
عبادی واقع در محلہی براق برابر مسجد آل طریح مرقدی بنام شیخ فخرالدین موجود است
کہ ساکنان آن از گذشتگان تا بحال آنرا بنام قبر طریحی دانستہاند و این آیہ را "ویطوف
علیہم ولدان مخلصون" در تاریخ وفات او گفتہاند .

و نیز شیخ محمد امین کاظمی ابیات زیر را در سوگ و تاریخ وفات او گفتہ :

رزء اصاب حشی الہدی والسدین مذ فخرہ اودی بسہم منون
علم لہ علم العلوم و فضلہ منشور اعلام لیوم الدین
سل مجمع البحرین والدرر التی جمعت بہ من علمہ المحزون

وانظر لتالیفاتہ و بیانہ
تجد الہدی فی فعلہ والہدی فی
لافخر حیث تضيف اصحاب الکساء
الشافی بعین بصیرہ و یقین
اقوالہ بالحکم والتبیین
ارخ (و طیدا بعد فخرالدین)
جملہ و طیدا تا بہ آخر ۱۰۸۱ بود و چون پنج تن و جبرئیل را کہ اصحاب کسایند
بدان نیفزایند ۱۰۸۷ خواهد شد .

مؤلف اعیان با آنکہ مادہ تاریخ مزبور را در تاریخ وفاتش ایراد کردہ بہ پیروی از
دیگران سال فوت او را ۱۰۸۵ نوشتہ است .
و دو شعر ذیل را از آثار طریحی نام میبرد .

اذا ما نلت من خل و دا دا
و کن کالشمس تطلع کل یوم
فزرہ و لا تخف منه ملا لا
و لا تک فی زیارتہ ہلا لا

صفحة ۱۹ ظلمنکی : ابو عمر احمد بن محمد معافری اندلسی .

ذہبی مینویسد نامبرده سال ۳۴۰ (شم) ہجری متولد شدہ از ابوبکر زبیدی و دیگران
روایت میکرده و عدہای از او روایت داشتهاند .

ظلمنکی در فنون قرائت استاد بود و دقتی خاص در فنون حدیث و معرفتی کامل از
رجال داشت و اصول دیانت را کاملا مراعات میکرد و عالی الاسناد بود و با بدعت گذاران
بسختی مبارزہ مینمود و در مسجد متعہ بہ اقامت جماعت میپرداخت سپس بہ ثغر رفت مردم
آنجا را مقدم او را گرامی داشتند .

آخر عمر ہشہر خود باز گشت و همانجا درگذشت .

از او نقل شدہ سال ۴۲۹ خطاب بشاگردان گفت اینک کمال استفادہ را از من بنمائید
زیرا سال آخر عمر منست پرسیدند از کجا دانستی ؟ گفت دیشب گذشتہ کسی ایندو شعر را
برای من خواند .

اغتنموا البر بشیخ شوی
قد ختم العمر بعید مزی
یرحمہ السوقہ والعید
لیس لہ من بعدہ عید

صفحة ۳۱۴ عاملی : شیخ علی بن محمود عاملی از علماء قرن دوازدهم بودہ ، شیخ حر
عاملی در امل مینویسد نامبرده دائی پدری من و عالمی فاضل و صالحی فقیہ و از شاگردان
شیخ محمد سبط شہید ثانی و شیخ محمد نبینی و شیخ محمد حرفوشی و امیر فیضاللہ

تفریshi بوده آثاری دارد از قبیل رساله افکار رساله قصر رساله درایه رساله عروض رساله‌ی منطق و امثال اینها و من عده‌ای از کتابهای عربی و فقه و امثال آنها را نزد او خوانده‌ام و از طرف او به اجازه عامه موفق گردیده‌ام .

صفحه ۸۵ عبدالسلام بصری از ادباء قرن چهارم بوده .

سیوطی مینویسد ابواحمد عبدالسلام بن حسن ملقب به واجکا از لغویها و ادباء و قراء عصر خود بوده و از شاگردان بوعلی فارسی و سیرافی و دیگران بشمار است و فن حدیث را از محمد بن اسحاق ثمار و دیگران بهره‌ور شده و عبدالعزیز ازجی از شاگردان او بوده و در محرم سال ۳۲۹ وفات یافته .

صنحه ۱۵۱ عمرومکی : ابو عبدالله عمر بن عثمان مکی .

نفحات الانس نوشته نامبرده از طبقه دومین عارفان و استاد منصور حلاج و از بار یافتگان جنید بغدادی و از مصاحبان و اقران خراز و ابو عبدالله بناچی بوده و میگفته آنچه را از بناچی استفاده کردم از دیگران بهره‌مند نشدم .

عمرو اصلا از مردم یمن بود و در مکه مجاورت داشت و به مناسبت اینکه سخنان او شباهت بعقائد حکما داشت او را از مکه بیرون کردند ولی بجده رفته و در آنجا به منصب داوری برگزیده شد .

از سخنان اوست جوانمردی آنستکه آدمی از لغزشهای دوستانش درگذرد .

حقیقت ذکر آنستکه شخص ذاکر خدا را در آنحال یکتا ببیند و از اوصاف او با خبر باشد .

ابوجوزی گفته عمرومکی سال ۲۹۶ (ورص) در بغداد وفات یافت .

صفحه ۲۸۳ غسانی : ابوعلی حسین بن محمد اندلسی .

ابن خلکان مینویسد نامبرده در حدیث و ادب پیشوای عصر خود بوده و کتاب مفیدی بنام تقييدالمهمل در ضبط اسامی مشترکه و مشتبهه رجال صحیحین در دو جزء تالیف کرده . وی از بزرگان محدثان و دانشمندان بشمار است و خط و ضبطش در کمال خوبی بوده و از عریبالحدیث و شعر و انساب عرب کمال اطلاع را داشته .

غسانی در جامع قرطبه جلوس می‌کرد و اعیان دانشمندان از معلومات او بهره‌ور

میگردیدند .

غسانی در محرم سال ۴۲۷ (تکزی) متولد شده و در ۴۴۴ یعنی سنه چارچار بفرآگرفتن حدیث پرداخت و در شب جمعه دوازدهم شعبان سال ۴۹۸ (صحت) وفات یافت .
صفحه ۳۱۴ فارسی : ملا فضل الله بن محمود از علماء قرن ششم هجریست اعیان الشیعه
چهل و دو مینویسد نامبرده از فقها و محدثین بود از ابو عبدالله جعفر بن محمد دوریستی
روایت میکرده کتاب ریاض الجنان از آثار اوست .

علامه مجلسی آنرا در بحار بنام ریاض الاخبار نامبرده و اظهار داشته اخبار غریبهای
در مناقب در آن ایراد کرده و ما اخباری را که موافق با کتب اربعه بود از آن نقل کردیم .
از ریاض نقل شده نامبرده از شاگردان دوریستی است .

صفحه ۳۰۰ فرات کوفی : از محدثان و مفسران قرن سوم هجری بود کتاب تفسیر او که
مشمول بر آیات منتخبه از ده سوره از قرآن کریم میباشد در نجف اشرف بطبع رسیده و
شیخ ما مرحوم آقا میرزا محمد علی اور دبادی متوفی ۱۳۸۰ هجری که از مفاخر علم و ادب
بوده مقدمه‌های بر آن نگاشته که ذیلا بخلاصه‌ای از آن اشاره میشود .

فرات یکی از محدثان قرن سوم هجریست و سید صدر قده در کتاب الشیعه و فنون
الاسلام (و همچنین در تاسیس الشیعه) مینویسد فرات در عصر حضرت امام جواد (ع) میزیسنه
و از حسین بن سعید کوفی نزیل مکه و متوفی در آنجا که ثقه‌ای جلیل و مؤلف سی کتاب از
آثار اهل بیت و مصاحب با حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی (ع) بود بسیار روایت
کرده و نیز روایات زیادی از جعفر بن محمد بن مالک بزازی کوفی متوفی ۳۰۰ هجری
نقل کرده و از عبید بن کثیر عامری کوفی متوفی ۳۹۴ مؤلف کتاب التخریج نیز روایت کرده
است و ممکن است تا اوائل قرن چهارم که عده‌ای از راویان از قبیل علی بن بابویه قمی
متوفی ۳۲۹ هجری وفات یافته زنده بوده .

دانشمندان شیعه همواره کتاب فرات را مورد توجه قرار داده و در وثاقت و اهل بیت
بس که مانند ابوالحسن علی بن بابویه قمی پدر بزرگوار شیخ صدوق قده که فتوای او در
پیشگاه اعلام شیعه اهمیت خاصی داشته از آن روایت نموده و خود صدوق بواسطه پدرش
و دیگران از آن نقل کرده و از متاخران شیخ حر عاملی و علامه مجلسی از آن روایت کرده‌اند
علاوه بر نامبردگان سید بن طاوس و علاه بحرانی و ابوالحسن شریف و علامه نوری و
دیگران نیز از او روایت نموده‌اند .

از تفسیر وی بدست میآید معظم له از صد واندی شیخ روایت کرده و کتب دیگران را بروایت مشایخش دارا بوده و بالاخره مصداق فرمایش حضرت صادق (ع) بوده که اعرافوا منازل الرجال مناعلی قدر روایاتهم عنا مرتبه اشخاص را بمیزان روایاتی که از ما نقل نموده اند بسنجید .

و نیز فرموده اعرافوا منازل شیعتنا بقدر ما یحسنون من روایاتهم عنا فانالانعدالفقیه منهم فقیها حتی یكون محدثا مراتب شیعیان ما را باندازهی روایاتی که از ما دانسته و نقل کرده اند بشناسید زیرا فقیه در پیشگاه ما آنکسی است که محدث باشد .

بالاخره فرات مصداق هر دو فرمایش بوده و همین اعتبار کافی است که کتاب او در ردیف تفسیر عیاشی و قمی باشد انتهی .

صفحه ۳۳۱ فرزدق : ابوفراس همام از سرایندگان نامی قرن دوم هجریست . ابن خلکان مینویسد پدرش غالب از بزرگان و ثروتمندان قبیله اش بود افعال پسندیده اش بسیار است .

از جمله در قحطی که در کوفه اتفاق افتاد و آنهنگام غالب در سرزمین کوفه بود در ظرف چهار روز صد و شش ناقه بمنظور میهمانی کردن و دستگیری از مردم نحر کرد . فرزدق از قبر پدرش کمال بزرگداشت را مینمود چنانچه هرکسی بقبر پدرش پناهنده میشد در اسرع وقت حاجتش را برمیآورد .

گویند در آنهنگام که حجاج بن یوسف ثقفی تمیم بن زید را بفرما نفرمائی سند گمارده بود وی به بصره آمده و عدمای از جوانها را به نظام اجباری همراه خود میبرد از جمله جوانی بود که سرپرستی مادر پیرش را بعهدده داشت پیرزال سر قبر پدر فرزدق آمده چند دانه ریگی برداشته نزد فرزدق آمده و گفت بمنظور حاجتی که بتو داشتم بقبر پدرت پناهنده شدم اینک این ریگها هم نمونه ای از پناهندگی منست ، فرزدق پرسید منظور تو از پناهندگی چه بوده جریان را باطلاع فرزدق رسانید وی پرسید نام فرزندت چیست ؟ گفت خنیس ، فرزدق اشعاری بمضمون ذیل سرود .

ای تمیم ، تو بزرگ قوم هستی و تو شیر شریزه ای میدان دلاوری می باشی آرزومندم خنیس را بمن ببخشی و این ناراحتی که دیدگان مرا گریان ساخته و عیشم را ناخوش کرده برطرف سازی .

تمیم متأثر شده لیکن نتوانست بفهمد نام جوان خنیس است یا حبیش و نخواست هم حقیقت مطلب را بدست آورد ناچار دستور داد تا در لشکریان هرکسی نامش مشابه با دو کلمه‌ی مزبور بود آزاد شود و نزد فرزدق رود .

گویند روزی در پیشگاه سلیمان بن عبدالملک قصیده‌ای خواند هنگامیکه باین اشعار رسید :

ثلاث و اثنتان فهن خمس و سادسه تمیل الی شمام
فبتن بجانبی مصرعات و بت افص اغلاق الختام
کان مغالق الرمان فیسه و جمر غضی قعدن علیه حامی

سلیمان گفت نزد من اقرار بزنا کردی و من بحکم پیشوائی که دارم باید حد خدا را بر تو جاری کنم ، فرزدق گفت به چه دلیل ؟ گفت خدا فرموده الزانیه والزانى فاجلد والکل واحد منهما ماه جلدہ فرزدق گفت خدا مرا از حکم زنا معاف داشته زیرا فرموده والشعراء يتبعهم الغاوون الم ترانهم فی کل وادیهمون وانهم یقولون ما لایفعلون و ثابت کرد به عملی اقرار کردم که انجام نداده‌ام .

سلیمان لبخندی زده گفت آری تو با آنچه گفتی شایسته .

ابن خلکان ذیل قصیده‌ایکه در مدح حضرت علی بن الحسین (ع) سروده و مؤلف آن را ایراد نموده مینویسد کرامتی بفرزدق منسوبست که ممکن است بوسیله‌ی آن بهشتی باشد . گویند هنگامی فرزدق و حسن بصری در تشییع جنازه‌ای شرکت کردند فرزدق بحسن گفت میدانی مردم چه میگویند ؟ گفت نه ، گفت میگویند بدترین و خوبترین مردم در این تشییع جنازه شرکت نموده‌اند ، حسن گفت چنان نیست که تو خوبترین و من بدترین آنها باشم لیکن باید دید برای چنین روزی چه تهیه کرده‌ای .

فرزدق پاسخ داد برای چنین روزی شهادت به یکتائی خدا و نبوت رسول او (ص) (اهل بیت) که شصت بدانها اقرار داشته‌ام پس از آنکه فرزدق درگذشت او را در خواب دیده پرسیدند خدا با تو چه کرد ؟ پاسخ داد مرا بخاطر نزاعی که در تشییع جنازه‌ها بصری نمودم بخشید .

گویند فرزدق از زنش نوار ، فرزندان چندی بنامهای لبطه و سبطه و حبطه و رکعنه و زمعه داشته هنگامی فرزند خورده‌سالی از او وفات یافت فرزدق بر او نماز گذارده سپس

خطاب بمردم گفت :

و ما نحن الا مثلهم غیر اننا
طولی نکشید خود او هم وفات یافت .

صفحه ۱۴۱ فلک المعالی : ابومنصور منوچهر فرزند قابوس وشمگیر از پادشاهان آل

زیار است .

سلاطین آل زیار مدت صد و پنجاه سال سلطنت طبرستان را از روزگار مرداویج که

سال ۳۱۶ هجری بسطنت رسید تا گیلانشاه که سال ۴۶۹ از دنیا رفت بعهدده داشتند .

فلک المعالی پس از کشته شدن پدرش قابوس سال ۴۰۳ بسطنت گرگان رسید و مدت

بیست و یکسال حکومت کرد و سال ۴۲۴ هجری از سلطنت کناره گرفت و بسرانجامش خاتمه

داده شد .

فلک المعالی پادشاهی ادیب و ادب پرور بود منوچهری سرابنده نامی و پارسی سرای

اوائل قرن پنجم هجری بدربار او راه یافت و نخستین شهریاری را که ستایش کرد او بود و

بنام او خود را منوچهری خواند .

صفحه ۱۷۴ فنجکردی : ابوالحسن علی بن احمد نیشابوری در شمار ادیبان اوائل

قرن ششم هجری و از مفاخر اعلام شیعه آنروزگار است ابن شهر آشوب او را در سلسله‌ی

اعلام شیعه نام برده .

ریحانه سوم مینویسد نامبرده ادیبی بارع و کامل و ملقب به شیخ الافاضل و معاصر با

زمخشر و نظائر وی و اعجوبه زمان و وحید اقران بوده نظم و نثر او درغایت سلامت بوده و

میدانی هم کتاب السامی در اسامی را بنام او تالیف داده .

نگارنده گوید در آغاز السامی چنین آمده الشیخ العمید الاجل الاعز ثقال ملک شمس

الکتاب ابوالبرکات علی بن مسعود بن اسماعیل ادام الله رفقه ، بنابراین میدانی ، کتاب

مزبور را بنام علی بن مسعود نوشته نه علی بن احمد فنجکردی .

از آثار او کتاب سلوه الشیعه موسوم بتاج الاشعار است در این کتاب اشعار منسوب به

حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را گرد آورده و قطب الدین کیدری در کتاب انوار العقول

خود از آن استفاده نموده درعین حال دیوان منسوب بحضرت امیر غیر از دو اثر فوقست .

فوائد الرضویه از حاشیه کلمه‌ی طیبه محدث نوری قده نقل کرده جامع دیوان حضرت

امیرالمؤمنین (ع) معلوم نیست و در کتابهای رجال بمناسبت احوال نامبردگان ذیل آمده که آنان جامع دیوان آنحضرت‌اند .

از جمله عبدالعزیز بن یحیی جلودی و شیخ ابوالحسن علی بن احمد فنجکردی و قطب کیدری .

مؤلف ریاض بنا بنقلی که از او شده مینویسد دیوان آنحضرت از آثار جلودی نیست زیرا در دیوان مزبور از سید مرتضی و شیخ مفید که متاخر از جلودی میباشند اسم برده شده پس باید جامع آن فنجکردی باشد .

علامه مجلسی اظهار داشته همه اشعار دیوان را نمیتوان بحضرت امیر (ع) نسبت داد زیرا اشعاری از دیگران در آنجا روایت شده .

از قطب کیدری در شرح نهج البلاغه ذیل حدیث همام که دنیا بصورت زن زیبا چهرهای بنام بثینه (باصیغه تصغیر) جلوه‌گری کرد نقل شده ما اشعار مربوط به آنحکایت را در انوارالعقول نقل نموده‌ایم .

نگارند گوید در دیوان منسوب بآنحضرت که میبدی بشرح آن اقدام کرده چنین آمده :

و ماهی ان غرت قرو نابطائل
و زینتها فی مثل تلک الشمائل
عزوف عن الدنیا ولتب بجاهل
رهین بقربین تلک الجنائل
و اموال قارون و ملک القبائل
و یطلب من خزائنها بالطوائل
لما فیک من عز و ملک و نائل
فشئانک یا دنیا و اهل الغوائل
و اخی عنابا دائما غیر زائل

کالشمس فی اشراقها بل اظهر
و جلاله حتی القیامه یذکر

لقد خاب من غرته دنیا دنیه
اتتنا علی زی العزیز بثینه
فقلت لها غری سوی فانی
و ما انا والدنیا فان محمدا
و هبها اتینا بالکنوز و درها
الیس جمیعا للفناء مصیرها
فغری سوی اننی غیر راغب
و قد قنعت نفسی بما قدر زقتها
فانی اخاف الله یوم لقائه
از اشعار فنجکردیست :

لا تنکرن غدیر خم انه
فیه امامه حیدر و کماله

از اوست درباره‌ی جوانی :

ولی الشباب بحسنه و بهائه و اتی المشیب بنوره و ضیائه
 الشیب نور للفتی لکنسه نور مهیب مؤذن بفنائه
 فالهج بذکرالله و ارض بحکمه لاروح للفقراء دون لقائه
 فنجکردی سال ۵۱۳ (جیث) وفات یافت .

فنجکرد بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم و کسر کاف یکی از دیهات قدیم نیشابور است .

نگارنده گوید گرد بکسر کاف پارسی بمعنی شهر و خرگاه آمده بنا براین فنجکرد معرب پنج گرد بمعنی پنج شهر یا پنج خرگاه است و بدین میزان باید آنرا فنجکرد با سکون جیم خواند .

و ممکن است در روزگار پیشین در آنجا پنج خرگاه از مردم با شخصیت آنزمان سراپا میشده یا پنج ده آباد که حکم شهری داشته تحت فرمان حاکم آنجا اداره میشده .
 صفحه ۶۹ قاضی : ابوالفتوح نصرالله بن عبدالله بن قلاص اسکندرانی معروف به قاضی .

ابن خلکان نوشته قاضی ، شاعری شیرینکلام و فاضلی بنام و از اصحاب شیخ ابوطاهر احمد سلفی بوده و از او کمال استفاده را نموده و از او ستایش بسیاری کرده و در دیوانش ثبت شده .

قاضی در اواخر عمر به یمن رفت و از ابوالفرج یاسر حاکم آنجا ستایش نمود و جائزه فرهی گرفت متأسفانه در مراجعت بر اثر طوفان شدیدی کشتی غرق شد و تمام آنچمب دست آورده بود غرقه آب شد .

از اوست درباره کنیزک سیاه چهره‌ای

رب سوداء و هی بیضاء معنی ناس المسک عندها الکافور
 مثل حب العیون یحسبه الناس س سوادا و انما هو نور
 قاضی کتابی دارد بنام الزهرالباسم در شرح ابوالقاسم بن حجر حاکم صقلیه .

قاضی در چهارم ربیع الاخر سال ۵۳۲ (لبث) در اسکندریه متولد شد و در سوم شوال سال ۵۶۷ (شز) در عذاب وفات یافت .

صفحه ۳۴۷ قاضی روزبهان فضل الله بن روزبهان معروف به پاشا و خواجه ملا از علما قرن دهم اهل سنت و جماعت بوده .

لثالی منتظمه از ضوء اللامع نقل میکند ابوالخیر امین الدین فضل الله اصلا از مردم شیراز بود از مذهب شافعی پیروی میکرد و بمرام تصوف تسلک داشته و در اصفهان بدآوری میپرداخته و از شاگردان عمیدالدین شیرازی بوده و در سلک ملا زمان و ارادتمندان پیرجمال اردستانی درآمد و در خدمت او رویه‌ی سلوک را فرا گرفته وی آدمی با ذوق بود و در فنون عربی و اصول مهارت داشته بقاهره رفته مادرش آنجا درگذشته و به زیارت بیت المقدس رفته پیرش جمال الدین در آنجا خرقة گذارده و سال ۸۸۷ وارد مدینه شده و در آنجا بملاقات من (مؤلف ضوء اللامع) که در قاهره آرزومند بوده رسیده و صحیح بخاری و برخی از دروس را از من استفاده کرده همواره متأسف بوده و چرا زودتر بملاقات من نائل نشده و از من کمال بزرگداشت را می‌نموده و قصیده‌ای در مدح من گفت و اجازهای از من گرفت کتابی در مناقب پیرش گرد آورده و مولدش را مابین سالهای ۸۵۰ یا ۸۶۰ میگفت و بطوریکه شنیدم سال ۸۹۷ کاتب دیوان سلطان یعقوب شد .

مؤلف لثالی منتظمه پس از این عبارات روضات را که مابیش از این ترجمه کردیم ایراد کرده در پایان مینویسد .

پسر روزبهان شافعی مذهب بوده نه حنفی مرام با آنکه مؤلف روضات او را حنفی معرفی کرده و نیز بطوریکه مؤلف مزبور اظهار داشته کتابی بنام المقاصد تالیف کرده چنین تالیفی ندارد شاید مرادش شرح مقاصد باشد که کلمه‌ی شرح از نسخه افتاده و علاوه بر آن شروح و تعلیقات دیگر نیز دارد .

مؤلف لثالی نوشته خنج برون و معنای دو خنک یکی از دیهات شیراز است که مدتی از آنجا برخاسته‌اند وی در شیراز و اصفهان و مصر و حرمین و اخیراً در ماوراءالنهر در شیراز میپرداخته و هم در آنجا در شهر قاسان که از بلاد ماوراءالنهر است نه قاسان عرب گاشان درگذشته و نوادگان او در مصر و لار و هند و ماوراءالنهر موجوداند .

مؤلف لثالی اظهار داشته سلسله‌ی تصوف او بواسطه‌ی جمال الدین اردستانی به نقشبندیه منتهی میشود .

نگارنده گوید متأسفانه پیرجمال اردستانی متوفی ۸۷۹ هجری از مریدان پیر مرتضی

است و سلسلہای بنام پیرجمالی برقرار بوده و خود او از مشایخ و اقطاب معروفی است و کرسی نامہی او در ریاض السیاحہ و امثال آن آمدہ بنا براین نامبرده معروفی است نہ نقشبندی و خیال میکنم بمناسبت اینکه خواجگان نقشبندی در سرزمین ماوراءالنہر شہرت داشته و قاضی مدت زیادی را در آنجا بسر بردہ مؤلف لثالی پیر او را نقشبندی دانستہ شرح حال و آثار پیرجمال در آتشکدہ اردستان مفصلاً آورده شدہ و قبر او در آنجاست بنا براین گفتہ سخاوی کہ قبرش در بیت المقدس است بی اساس خواہد بود .

مؤلف لثالی مینویسد جای بسی تاسف است انسانی کہ در رشتہ سلوک قدم گذارده و اہل علم و کمال بودہ اینگونہ عفت قلم را از دست بدهد و در اثر خود کہ (ان آثارنا تدل علینا) بیاوہ گوئی و بدزبانی بپردازد و سخنانی در خور خود اظہار بدارد کہ خدا و رسول از آن بیزارند و عقل خالی از غرض آنرا زشت پندارد و بالاخرہ از سخنان خود او بدین نتیجہ برسیم کہ نہ عالم بودہ و نہ عارف و نہ نویسنده بودہ و نہ صاحب معارف .

سید بزرگوار قاضی نوراللہ شہید در احقاق الحق در پاسخ یاوہ گوئیهای او حقایقی را بہ نظم و نثر ایراد کردہ از جملہ گوید :

لکی یعرکک عرکا للادیم	لعلک لم ترزق ادیباً
و کم رتبت من قول عقیم	و کم الفت من لفظ رکیک
و اہون من قوی العظم الرمیم	لاوہن من بیوت العنکبوت
فضولا قائمہ طبع اللئیم	لتبلع دائما من جوع جہل

پسر روزبہان علاوہ بر آثار نثری آثاری بہ نظم داشته از جملہ :

لست ادعوه مؤمنا و زکیا	من یکن تارکا ولاء علی
للذی کان للنبی وصیا	کیف بین الانام یذکر سبا
لعن اللہ من یسب علیا	لیس قولی لفاعل السب الا

سال مرگ پسر روزبہان بتحقیق معلوم نیست محتمل است بین سالهای ۹۳۰ تا ۹۴۰

(لظ، مظ) بودہ باشد .

صفحہ ۷۹ قاضی قضاعی : ابو عبداللہ محمد بن سلامہ معروف بہ قاضی قضاعی .

نامبرده از محدثان بنام قرن پنجم ہجری بودہ است .

مستدرک الوسائل مینویسد قاضی محدث معروفی است و در روزگار شیخ طوسی و امثال

او میزیسته و سال ۴۵۴ وفات یافته کتاب شهابش که منحصر بکلمات و جیزه و قصار رسول اکرم بوده معروفست و اعلام شیعه و سنی برای آن شروحنی ترتیب داده‌اند .
مؤلف مستدرک شواهدی برای تشیع او ایراد نموده و در پایان مینویسد کتاب مزبور از نظر من در کمال اعتبار است .

ریحانه سوم مینویسد نامبرده در مصر منصب قضاوت داشته و از طرف مصریها بسفارت روم نامزد بوده .

قاضی علاوه بر شهاب آثار دیگری دارد از جمله تفسیری بر قرآن کریم در ضمن بیست مجلد ، الابناء ، خطط مصر ، عیون المعارف ، مناقب شافعی و امثال اینها .
قاضی شب پنجشنبه شانزدهم ذیقعدہ سال ۴۵۴ (فلند) وفات یافته و در قرافه قاهره مدفون شده .

صفحه ۱۲ قاضی مروزی : ابوعلی حسین بن محمد شافعی معروف بقاضی .

ابن خلکان مینویسد نامبرده پیشوای بزرگی بود در فقه از شاگردان قفال مروزی بشمار میآمد و در اصول و فروع و خلاف آثاری بوجود آورد و همواره بمسند تدریس و داوری و افتا برقرار بوده و گروهی از محضر او بهرمنند میشدند تا سال ۴۶۲ (بست) وفات یافت .

صفحه ۳۰۴ قاینی : ابوالحمد مهدی بن نزار حسینی از علماء قرن ششم هجری و از مفاخر شیعه است .

علامه شیخ محمد باقر بیرجندی قده که ما بوسیله فرزندش مرحوم حاج شیخ محمد حسین آیتی قده و حاج شیخ علی اکبر مروج دام ظلّه از وی روایت میکنیم در کتاب رجال قاین مینویسد سید جلیل عالم نبیل ابوالحمد از مشایخ شیخ طبرسی است و او در بسیاری از مواضع مجمعالبیان از او روایت نموده و از نقل شیخ استفاده میشود ابوالحمد از اجلا مشایخ اجازه بوده .

علامه مزبور پس از این نوشته مؤلف ریاض ابوالحمد را در عداد مؤلف نگارم الاخلاق و ابن شهر آشوب و امثال آنها قرار داده با آنکه ابوالحمد در ردیف مشایخ طبرسی است و ممکن است ابوالحمد اجازه روایتی از طبرسی داشته چنانچه وی از او اجازه داشته و اینگونه اجازه را در اصطلاح درایه مدبج میگویند و بالاخره مؤلف ریاض بدان دست پیدا کرده و نامبرده را در ردیف شاگردان او قرار داده .

صفحه ۲۵ قرشی: ابو محمد عبدالمنعم بن صالح تیمی مکی اسکندری .
سیوطی مینویسد قرشی از نحات ذوفنون و از شاگردان ابن بری و حماد حرانی بود .
قرشی در مصر مسند افاده گسترانیده و در دیار مصر ادیب معروف بود و به طبیعت
رشته‌ی ادب به بازیگری نیز خوی گرفته بود .

قرشی در روز سه‌شنبه ۲۶ شعبان سال ۵۴۷ (تمز) متولد شد و در شب شنبه ۲۳ ربیع
الآخر سال ۶۳۳ (خلج) وفات یافت .

صفحه ۳۷۳ قطب‌الدین رازی: ابو جعفر محمد بن محمد معروف به قطب‌الدین رازی
از علماء بنام قرن هشتم هجریست .

مؤلف قده شرح حال او را مفصلاً نگاشته و در اینکها و از اهل سنت است پافشاری عجیبی
اظہار داشته با آنکه مورخان پیش از او و پس از او همگی او را از بزرگان شیعه شمرده‌اند .
مرحوم علامه‌ی نوری قده در خاتمه مستدرک همگی عبارات مؤلف را ایراد کرده‌وسی
و هفت اشکال که مربوط بقطب بود بر مضامین عبارات مؤلف قده وارد ساخته .

معظم‌له ذیل مشایخ شهید اول اظہار نظر عده‌ای از اعلام را درباره قطب که حاکی
از تشیع نامبرده بود ایراد کرده و مخصوصاً خاطر نشان می‌سازد شیخ شهید که معاشر و
مصاحب او بود و مطالبی را از او بسمع شنیده به تشیع او تصریح کرده و شهادت شهید که
اظہار داشته گفتار و کردار قطب برابر با اعلام شیعه بوده و حاکی از درستی اعمال اوست
بجز از ابراز حقیقت و صداقت موضوع دیگری نمیباشد .

پس از این بنقل عبارات مؤلف روضات پرداخته و از قطب‌الدین که با اصطلاح علامه
مزبور مظلوم واقع شده انتصار کرده .

علامه نوری در پایان اشکالات خود تحت عنوان طریقه مینویسد مؤلف روضات در
باب سین ذیل ترجمه تفتازانی از ابن حجر نقل کرده تفتازانی از قطب‌الدین استفاده نموده .
مؤلف معظم‌له اظہار داشته ظاهراً مقصود از قطب‌الدین ، قطب‌الدین رازی امامی
است نه شیرازی عامی .

علامه نوری در فرصت مناسبی اظہار میدارد روز رستاخیز قطب‌الدین خطاب بمؤلف
میگوید چگونه شد مرا در باب سین ، شیعه و در باب قاف سنی قلمداد کردی و چرا شق عصا
و مخالفت با علما نمودی و نام مرا از دفتر سعدا محو کرده و در شمار اعدا درآوردی آیا از

من عملی مخالف با آئین تشیع دیدی؟ آیا رفتاری که دیگران در فروع و اصول انجام داده از من مشاهده نمودی مگر موقعیت من کمتر از طاوس یمانی بود که او را با اندک قرینمای در ردیف فقها قرار دادی با آنکه نااهلی او از هرجهت ثابت وکالنا علی المنار است و هرگاه ایمان با قرار ثابت میشود شهید اول بایمان من اقرار کرد و اگر بشهادت ثابت میشود گروهی از اجلاء بدان گواهی داده‌اند و اگر بشهرت بثبوت میرسد همه اعلام به ایمان من اعلام کرده‌اند، در نتیجه به چه دلیلی از حق من اغماض کرده و پس از سالها مرا در میان علماء رسوا ساخته و بر من افترا زده‌ای و بالاخره همه‌ی اینها سئوالاتی است که باید به یک یک آنها جواب قاطع داد.

علامه‌ی مزبور ذیل احوال قطب‌الدین دو شعر زیر را از محبوب‌القلوب قطب‌الدین اشکوری از اشعار قطب‌الدین رازی نقل کرده:

روز حب طلب ساقی کوثر کش وز کوثر کثرت می وحدت در کش
لا یظماء اصلا ابدا شاربها رمزیست در این می ارتوانی در کش

مصراع اول بطرزی که دیده‌میشود در مستدرک آمده.

در مجلد ۱۰۷ (طبع جدید) اجازات از خط شهید نقل شده او آخر شعبان سال ۷۶۶ در دمشق با قطب‌الدین ملاقات کردم و او را دریای بی‌پایانی یافتم و از طرف او با جازه‌ی عامه موفق گردیدم و در دوازدهم ذیقعدده همانسال در دمشق درگذشت و در صالحیه دفن شد.

سپس جنازه‌ی او را بمحل دیگری انتقال دادند و در رحبه‌العلقه بر او نماز گذاردند و گروهی از سرشناسان دمشق به نماز بر او حضور یافتند، قطب‌الدین بدون شک و شبهه امامی مذهب بوده چنانچه خود از او علاقمندی بعلی (ع) را استماع کردم و مابقی ائمه علیهم‌السلام را بامامت قبول داشت.

قطب‌الدین حواشی بر کتاب قواعد علامه را آنهنگام که نزد وی استفاده میکردند نداشته و با علامت (قط) که رمز قطب‌الدین است مشخص نموده و در آخر قواعد که بخط خود از نسخه مؤلف قده استنساخ کرده و در پنجم ذیقعدده سال ۷۰۸ هجری از استنساخ آن آسوده گردیده چنین امضا نموده محمد بن محمد بن ابی جعفر بن بابویه از اینجمله بدست می‌آید نامبرده از نوادگان شیخ صدوق قده است.

صفحه ۳۸۱ قطب‌الدین شیرازی: محمد بن مسعود از حکما و دانشمندان اوائل قرن هشتم هجری و از شاگردان بنام محقق طوسی قدس سره‌القدوسی است. شرح حال مفصل او در مقدمه کتاب درمالتاج که بهمت آقای سید محمد مشکوت‌استاد دانشگاه در سالهای ۱۳۱۷ و ۲۰ خورشیدی بطبع رسیده و تصحیح و تحشیه شده و مقدمه ارزنده‌ای برای آن مرقوم داشته نگاشته شده ذیلا به برخی از مطالب آن اشاره میشود. ابوالثناء ملاقطب‌الدین شیرازی از خاندانی طبیب و صوفی پیشه‌بوده پدرش ضیاء‌الدین مسعود اصلا از کازرون و در شیراز میزیسته.

ضیاء‌الدین از اطباء بنام آنزمان و از مشایخ صوفیه بشمار می‌آمده و از دست شهاب‌الدین ابوحفص سهروردی خرقه ارادت پوشیده و در بیمارستان مظفری شیراز به معالجه‌ی بیماران می‌پرداخته و سال ۶۴۸ (خمس) در چهارده‌سالگی فرزندش قطب‌الدین درگذشته. قطب‌الدین در ماه صفر سال ۶۳۴ (خلد) در شیراز متولد شد از اوان کودکی به آموختن طب پرداخت و اعمال یدی طب را انجام میداد در ده‌سالگی بدست پدرش بخرقه تصوف مشرف گردید پس از چندی بخدمت نجیب‌الدین علی بن بزغش که از مشایخ بنام است رسید پس از مرگ پدرش بجای او به معالجه‌بیماران پرداخت و مدت ده‌سال به اینکار اشتغال ورزید لیکن بهمین اندازه اکتفا نکرده در خدمت اساتید دیگر بتحصیل پرداخت و در ظرف اینمدت قانون ابن‌سینا را شرح کرد طولی نکشید آوازه‌ی موقعیت خواجه طوسی به گوشش رسید بعزم عتبه‌ی خواجه حرکت کرد و هیئت و اشارات شیخ رانزدا و خواند و تصمیم گرفت تا به رقابت خواجه به تهیه رصدخانه بپردازد لیکن بجهاتی که خواجه می‌دانست او را از شرکت در رصدخانه محروم داشت قطب‌الدین از خواجه رنجیده از نزد خواجه بیرون رفت.

قطب‌الدین در ضمن سفرهای خود بدیدار ملای رومی رسید و همان اوقات داوری سیواس و ملاطیه روم را بعهده گرفت و بکسب عرفان از صدرالدین قونوی پرداخت. قطب‌الدین با شهریاران روزگار خود ارتباط تمام داشت و شفاعت او را دربارهی دیگران کاملا می‌پذیرفتند.

قطب‌الدین شاگردان زیاد داشت از جمله تاج‌الدین علی اردبیلی شافعی و قطب‌الدین رازی سابق‌الذکر و نظام‌الدین اعرج نیشابوری مؤلف تفسیر و کمال‌الدین حسن شیرازی.

قطب‌الدین مردی زیرک و تیزهوش و با وقار و درعین حال بذله‌گو بود و هزلیاتی برای رفع خستگی شاگردان خود میگفته در آغاز جوانی به رباب و باده‌گساری اشتغال داشته و اخیراً توبه کرده انزوا اختیار نمود .

آثار او نهایتاً لادراک در هیئت تحفه شامیه ، شرح حکمه‌الاشراق کتاب معروف اوست که شرح مهم و متینی برای حکمه‌الاشراق شیخ شهاب‌الدین ابوالفتح یحیی بن حبش سهروردی نگاشته و متاسفانه بر اثر بی‌توجهی نام‌مؤلف را شهاب‌الدین ابوحفص عمر سهروردی معرفی کرده ، دره‌التاج که مؤلف روضات آنرا غره‌التاج نام برده کتاب سابق الذکر که اینک مطالب حاضر را از مقدمه‌ی آن مینگاریم ، تحفه سعديه در شرح کلمات ابن سینا ، فتح‌المنان در تفسیر قرآن ، رسالهای در بیان نیازمندی بطب ، حاشیه حکمه‌العین دبیران .

قطب‌الدین اشعاری به پارسی و تازی میسروده از جمله :

یک چند بیاقوت‌تر آلوده شدیم یک چند پی زمرد سوده شدیم
آلودگی بود ولیکن تن را شستیم به آب توبه و آسوده شدیم
یاقوت‌تر مراد شرابست زمرد سوده مراد بنک است .

شعر زیر را درباره‌ی معقولات عشر گفته :

گل به بستان دوش در خوشتر لباسی خفته بود

یک نسیم از کوی جانان خاست خرمتر شکفت

از اشعار تازی اوست :

ایا رب تخلق ما تخلق و تنهی عبادک ان تعشقوا
خلقت الملاح لنا فتنه و قلت اعبدوا ربکم و اتقوا
اذا کنت انت خلقت الملاح فقل للملاح بنا یرفقوا
رخسار خوب مایه فتنه بیافرید آنگاه گفت چشم بیوش و نگه مکن
حکمت قبول لیک بخوبان بگو بناز چشمی بما کنند و تو ما راسیه مکن

قطب‌الدین سال ۷۱۰ (ذی) از دنیا رفت و عده‌ای درسوگاو اشعاری گفتند از جمله

زین‌الدین ابن وردی .

لقد عدم الاعلام حبرا مبرزا کریم السجا یافیه من بعده قرب

عجبت و قد دارت رحی العلم بعده و هل للرحی دور و قد عدم القطب
 کازرونی : کمال الدین ابوالخیر بن مصلح از دانشمندان قرن هفتم و عمومی
 قطب الدین شیرازی است .

قطب الدین قانون بوعلی سینا را نزد او خوانده و از عمویش چنین توصیف نموده
 سلطان الحکماء و مقتدی الفضلاء .

صفحه ۲۵۰ کازرونی : منصور بن حسین شافعی از علماء قرن نهم هجریست .
 کتاب حجه السفره از آثار اوست و سال ۸۶۰ (سفر) در مکه معظمه وفات یافت .
 صفحه ۳۴۲ کعب : بن زهیر بن ابی سلمی سابق الذکر از سراینندگان مخضرمین است
 که ادراک اسلام و جاهلیت نموده .

شهرت کعب بر اثر قصیده‌ی لامیه او بود که در ضمن پنجاه و هشت بیت در مدح
 رسول اکرم (ص) سروده و از مقام محترمش پوزش خواسته در باره‌ی سرودن قصیده مزبور و
 انگیزه‌ای که کعب را بسرودن آن وادار کرد حکایاتی گفته شده از جمله :

پیش از آنکه کعب اسلام اختیار کند در اشعار خود از پیغمبر اکرم و مسلمانان نکوهش
 میکرد تا بحدیکه پیغمبر اکرم با آنکه سراپا رحمت بود خون او را هدر دانسته دستور داد هر کجا
 او را یافتید بکشید پس از فتح مکه که عده‌ای از مخالفان و نکوهشگران از پای درآمدند ،
 بجیر برادر کعب که مسلمان شده بود بر اثر تحقیقاتی که بعمل آورده بود در نامه‌ایکه به
 برادرش نگاشت اظهار داشت همه سرایندگانی که در نکوهش از رسول اکرم (ص) زیاده روی
 کرده‌اند از پای درآمده‌اند تنها معدودی که به اطراف پراکنده‌اند باقی مانده‌اند و افزود
 هرگاه تو هم دوستدار جان خود هستی بحضور مبارک شرفیاب شده ایمان بیاور زیرا معمول
 پیغمبر آنست مؤمنان را از کشته شدن معاف میدارد و یا محلی را که از هر نظر در امان
 باشی برای خود انتخاب کن .

کعب نامه‌ی برادر را خوانده تصمیم گرفت بعتبه مبارکه شرفیاب شده اسلام اختیار
 کند .

در تعقیب این اندیشه قصیده مزبور را سروده وارد مدینه شد بمنزل یکی از دوستان
 خود رفت بامداد پس از فریضه بحضور مبارک رسید بعرض رسانید یا رسول الله کعب بن
 زهیر بمنظور پذیرش اسلام وارد مدینه شده تا توبه کند و اسلام اختیار نماید اگر او را به

حضور مبارک بیاورند توبه او را می پذیرید، رسول خدا که تا آن هنگام کعب را ندیده بود فرمود آری کعب گفت اینک من کعب بن زهیرم همانجا ایمان آورد رسول خدا اسلام او را پذیرفتار شد و او را در پناه خود قرار داد سپس کعب قصیده‌ی مزبور را بعرض مبارک رسانید و از طرف آنحضرت بردی جائزه گرفت که سالها در اختیار خاندانش بود سپس به وسیله خلیفگان بنی امیه بدست عباسیها افتاد و بعدها بدست پادشاهان عثمانی درآمد و آن را بنام خرقة شریفه نگهداری میکردند.

قصیده مزبور در نظر ادبا و دانشمندان موقعیت خاصی پیدا کرد و بصورت‌های مختلفی از طرف آنان مورد شرح و استقبال قرار گرفت اینک منتخبی از آن:

بانت سعاد فقلبی الیوم مبتول	متیم اثرها لم یفد مکتول
نبئت ان رسول الله او عدنی	والعفو عند رسول الله مقبول
مهلا هداک الذی اعطاک نافله	القرآن فیه مواعیظ و تفصیل
لا تاخذنی باقوال الوشاه ولم	اذنب و ان کثرت فی الاقاویل
ان الرسول لسیف یستضاء به	مهند من سیوف الله مسلول
فی عصبه من قریش قال قائلهم	ببطن مکه لما اسلموا زولوا

گویند رسول خدا هنگامیکه شعران الرسول را استماع فرمود خطاب به حاضران گوش دهید:

از اوست در مدح علی (ع):

صهر النبی و خیرالناس کلهم	و کل من راسه بالفخر مفخور
صلی الصلوه مع الامی اولهم	قبل العباد و رب الناس مکفور

صفحه ۴۰۱ کمیت بن ثعلبه بن نوفل بن فضله اسدی که او را کمیت اول معرفی کرده‌اند.

مرزبانی مینویسد نامبرده روزگار اسلام و جاهلیت را ادراک نموده و در پیش آمد

سالم بن داره قصیده‌ای سروده از آنست:

الم یاتهم ان الفزاری قدابی	و ان ظلموه لم یمل فیضرا
----------------------------	-------------------------

صفحه ۳۹۳ کمیت بن زید اسدی از سراینندگان بنام قرن دوم هجری و از قبیله‌ی بنی

اسداست.

کمیت از خورد سالی شعر میگفت در آغاز کار مکتب داری مینمود و پس از آنکه نیروی سرایندگی او بحد اعلا رسید قصائدی میسرود و انتشار میداد و از راه سرایندگی هزینه زندگی خود را اداره میکرد و بستایش امیران و والیان ویژه سادات اهل بیت می پرداخت و

همه او را شیعه بنی هاشم و آل علی (ع) میدانستند و قصائد بلیغی او که بنام هاشمیات شهرت دارد حاکی از کمال ارادتمندی او به اهل بیت پیغمبر اکرم (ص) است .
کمیت در این قصائد بمدافعه از طرف اهل بیت برخاسته و بهمین مناسبت در معرض هلاکت قرار گرفته بود .

از مسعودی نقل شده هنگامیکه قصیده بایهی خود را که در ستایش از اهل بیت سروده باطلاع فرزدق رسانید ، فرزدق اظهار داشت ، خدا خیر زیادی بتو ارزانی فرماید خوب و بجا گفتمی و از حقیقت ولایت پشتیبانی نمودی و از مردم بدعمل و اوباش اظهار نفرت کردی ، بدیهی است تیر تو خطا نمیکند و گفتار تو مورد تکذیب قرار نمیگیرد و بخصوص خاطر نشان ساخت تا میتوانی از آل پیغمبر مدافعه کن و به ولایت آنان تظاهر نما و پشت دشمنان را درهم شکن زیرا بخدا سوگند سراینده تر از گذشتگان و آیندگانی .
کمیت در برتری عدنانیها بر قحطانیها تعصب خاصی داشت و همان تعصب و تظاهر که از خود نشان میداد تا اندازه ای ارکان امویها را متزلزل ساخت .

زیرا بنی امیه همواره آتش فتنه را میان یمانیها و مصریها دامن میزدند و از این راه سیاست ظالمانه خود کمک میکردند و بسیاری از اوقات حکیم کلبی شاعر یمنی را به نکوهش از مردم مضر و آل علی تقویت میکردند ، کمیت برای سرکوبی او مردم یمن را هجو میکرد و قبیلهی مضر را مدح می نمود و آنها را بر قبیلهی قحطان برتری میداد و با اشعار دلنشین و جذاب خود آتش تعصب دیرین قبیله قحطان و مضر را شعله ور میساخت و بالاخره بیابان نشین و شهرنشین را علیه یکدیگر و امیداشت و بخشی از حوادث مهم تاریخی را بوجود می آورد .

صفحه ۴۰۱ کمیت بن معروف بن کمیت بن ثعلبه اسدی مکنی به ابو ایوب مرزبانی نوشته نامبرده از مخضرمیها و نواده کمیت اول است ابو ایوب قریحهای نیکو داشت و مضامینی بکر میسرود از اوست :

الا ان خیرالودود تطوعت بهالنفس لاود اتی و هو معتب

صفحه ۴۰۱ کمیل بن زیاد از مردم نخع و از اعلام اواخر قرن اول هجریست کمیل در کوفه میزیست بامر عثمان باتفاق مالک اشتر از کوفه بشام رفته و با معاویه ملاقات نموده . کمیل از طرف حضرت امیرالمؤمنین (ع) حاکم هیت بود .

کمیل بمناسبت اینکه از اصحاب سرآنحضرت بود عدای سلسله خود را بدو منتسب دانسته و سلسلهی کمیلیه را بانتساب باو بوجود آوردهاند .

چهره شمس حقیقت بر کمیل منکشف فرمود آن پاکذیل

ساختش ماذون پی ارشاد خلق سلسله جاری شد از آن پاکدلق

شیخ مفید قده در کتاب ارشاد (اینکتاب بتوسط نگارنده ترجمه شده واینک بحمدالله بطبع رسیده است) ضمن گذارش اصحاب علی (ع) که شهید گردیدهاند مینویسد آنگاه که حجاج بن یوسف بمسند امارت رسید در صدد دستگیری کمیل برآمد کمیل برای حفظ جان خود فرار کرد حجاج برای دستگیری او دستور داد عطایا و مشاهره ای که مردم اوازبیت المال میگرفتند قطع سازند کمیل بمجرد اطلاع از این پیش آمد با خود گفت من پیرمردی بیش نیستم و عمر من بپایان رسیده شایسته نیست بخاطر من ، عشیره من از عطای بیت المال محروم گردند بهمین مناسبت از مخفیگاه خود بیرون آمده خود را به حجاج معرفی کرد به مجردیکه حجاج او را دید گفت چه بسیار دوست میداشتم بتو دست پیدا کنم ، کمیل خطاب باو گفت دندانهای گرگ سیرت خود را بر من تیز مکن و مرا تهدید بقتل منما بخدا سوگند چیزی از عمر من باقی نمانده اینک هرگونه قضاوتی دربارهی من میخواهی بعمل آور زیرا وعدهی خدا نزدیک است و حساب روز قیامت من بعهدهی توست وهمانا امیرالمؤمنین (ع) بمن اطلاع داده بدست تو کشته خواهم شد . حجاج گفت با این بیان حجت بر خود تمام کردی ، گفت آری اگر قضاوت بدست تو باشد چنانست که میگوئی حجاج گفت بدیهی است تو از آنها هستی که در کشته شدن عثمان شرکت داشتی ، سپس دستور داد گردن او را زدند .

شیخ مفید قده گوید قتل کمیل و شهادت او بدست حجاج از اموریست که اهل سنت از ثقات خود روایت کرده و خاصه در صحت آن با آنها موافقت نمودهاند و مضمون آن جزء معجزات و براهین ولایتی علی (ع) میباشد انتهی .

دعاء کمیل که در کتب ادعیه، مشهور و معروف است همواره شبهای جمعه خوانده

میشود و مجالسی بمنظور خواندن آن منعقد میگردد پیش از آنکه بدین نام شهرت پیدا کند بنام دعاء خضر خوانده میشد .

از اقبال سید بن طاوس نقلشده کمیل گفت روز یکشنبه شب آن مصادف با نیمه شعبان بود حضور اقدس حضرت مولی (ع) در مسجد بصره شرفیاب بودم فرمود هر بندهایکه امشب را عبادت بسر برد و احیا کند و دعاء خضر را بخواند البتہ دعای او مستجاب گردد پس از آنکه علی (ع) بمنزل خود تشریف فرما شد ، شب هنگام حضور اقدسش رسیده فرمود برای چه آمدهای؟ گفتم آمدهام تا دعاء خضر را از شما تعلیم بگیرم ، فرمود بنشین و اظهار داشت هرگاه این دعا را حفظ کردی و هر شب جمعه یا در هر ماهی یکبار یا هر سالی یکبار بخوانی شر دشمنان از تو کفایت شود و از طرف خدا یاری شوی و مورد آمرزش قرار بگیری در پایان فرمود آری ای کمیل طول صحبت و خدمت تو موجب شد چنین نعمتی از طرف ما بتوارزانی شود پس دستور داد دعا را بنویسد و حضرت امیر (ع) دعا را بوی تلقین فرمود .

دعاء مزبور از طرف دانشمندان و ارباب ذوق و عرفان مورد شرح و ترجمه قرار گرفته و مضامین آنرا با نظم و نثر شرح کرده و بحل مشکلات آن پرداخته اند .
 شیخ ماقده در مجلد سیزدهم الذریعه بچند شرح که درباره آن نگارش یافته اشاره کرده .

- شرح دعاء کمیل تالیف شیخ محمد ابراهیم سبزواری از معاصران و متولد سال ۱۲۹۱ هجریست این شرح عربی و هم شرح دیگری به پارسی نوشته .
 شرح میرزا ابوالحسن لاری معروف به محقق اصطهباناتی .
 شرح میرزا ابوالقاسم ممقانی متوفی ۱۳۵۱ هجری .
 شرح میرزا ابوالمکارم زنجانی متوفی ۱۳۳۰ هجری .
 شرح دیگری بنام مفتاح المراد .
 شرح شیخ فاضل میرزا عباس دارابی شاگرد حکیم متاله حاج ملاهادی سبزواری قده .
 شرح میرزا محمد علی رشتی متوفی ۱۳۳۴ هجری .
 شرح میرزا محمد تنکابنی مؤلف قصص العلماء .
 شرح ملا محمد نجف کرمانی عارف اخباری متوفی ۱۲۹۲ هجری .
 شرح میرزا یوسف خوانساری .

شرح ملا عبدالاعلی سبزواری متوفی ۱۳۲۴ شرح عربی است .
شرح معروف به انیس‌اللیل .

نگارنده گوید این شرح اثر استاد بزرگوار ما مرحوم حاج میرزا محمد رضا کلباسی قدس سره است که روز سه‌شنبه ۴ شوال ۱۳۸۳ هجری در مشهد مقدس که نزیل آن استان مقدس بود وفات یافت و در صحن عتیق مدفون گردید و اینجانب از طرف معظم له سال ۱۳۷۷ به اخذ اجازه نائل آمدم و نیز شرح فارسی دیگری بنام نفحات‌اللیل دارد .

صفحه ۳۵ کنجانی : خواجه محمد بن محمد کنجانی از عرفاء قرن هفتم هجری بود ارغونشاه مغولی بوی کمال ارادت را داشته و هر شب جمعه به زیارت او میرفته و از روحانیت او بهره‌مند می‌شده و نیازمندیهای مردم را که بوسیله وی اطلاع پیدا می‌کرده روا مینموده . و بطوریکه گفته‌اند قاضی بیضاوی تفسیر انوارالتنزیل را براهنمائیهای او تالیف و خود بیضاوی از تربیت شدگان او بوده .

خواجه در تبریز وفات یافته و در مقبره‌ی چرنداب مدفون گردیده .

کیشی : شمس‌الدین محمد بن احمد از دانشمندان قرن هفتم هجری بوده .
شلالازار مینویسد کیشی عالمی عارف و صوفی از مدرسین و ممارسین اصول و فروع بوده و در معقول و منقول آثاری داشته .

قطب‌الدین محمود شیرازی سابق‌الذکر از شاگردان اوست و در شرح کلیات بوعلی از او نامبرده و مینویسد الامام‌المحقق والجر المدقق شمس‌المله والدین محمد بن احمد حکیم کیشی .

کیشی در بازگشت از حج در بغداد بملازمت شیخ جبرئیل کردی رسیده و بامر او به ریاضت و خلوت نشسته است .

از آثار او کتاب‌الهادی در نحو است که آنرا با مختصرتر عبارت و پرمعنی تر
تالیف نموده و قصائد زیادی که حاکی از علو طبع و حکمت و دانائی اوست سروده ، مؤلف
شلالازار برخی از قصیده دالیهی او را ذکر کرده .

در پاورقی شلالازار مینویسد کیشی سال ۶۹۰ (خص) یا ۹۴ (خصد) در شیراز در گذشت و در محله‌ی دژک دفن شد .

شمس‌الدین کیشی استاد علامه‌ی حلی قده بوده معظم له در اجازه ابناء زهره مینویسد

کیشی از برترین دانشمندان شافعی مذهب بود و در مواقع مجادله کمال انصاف را رعایت می نمود و من در اوقاتی که از او استفاده میکردم ایرادهائی بر او می گرفتم گاهی جواب میداد و هنگامی بسکوت برگذار می نمود .

کیشی سال ۶۶۵ به بغداد رفت و به تدریس مدرسه نظامیه گمارده شد . هندوشاه مؤلف تجارب السلف که از شاگردان او بوده می نویسد رساله های در شرح اقلونی یا ثقاتی که از کلمات حلاج است تالیف کرده و از آثار دیگر او روضا المناظر است . کیشی با خواجه نصیرالدین مکاتباتی داشته از رباعیات اوست :

هر نقش که برتخته هستی پیدا است آنصورت آن کس است کان نقش آراست
دریای کهن چو برزند موجی نو موجش خوانند و درحقیقت دریاست
مؤلف در شرح حال قطب الدین نامبرده را شمس کاتبی معرفی کرده و حال آنکه کیشی است نه از مردم جزیره کیش بود .

صفحه ۱۱ لالکائی : ابوالقاسم هبه الله بن حسن بن منصور طبری رازی . ذهبی در تذکره الحفاظ مینویسد لالکائی از فقهاء شافعی مذهب و از محدثان بغداد بود فن حدیث را از جعفر بن فناکی و دیگران استفاده کرده و در فقه از شاگردان ابوحامد اسفراینی بوده .

خطیب گفته لالکائی آنچه را میفهمیده حفظ میکرده ، کتابی در سنت و دیگری در رجال صحیح بخاری و مسلم و کتابی در سنن تالیف نمود و سال ۴۱۸ به دینور رفته و آنجا در همانسال در ماه مبارک رمضان وفات یافته . خطیب و دیگران از او روایت کرده اند .

صفحه ۲۸۲ مازری : محمد بن علی بن عمر تمیمی . ابن خلکان نوشته مازری از فقهاء و محدثان مالکی مذهب بود و در کلام و حدیث یکی از اعلام بنام اهل سنت بشمار است صحیح مسلم را بنام المعلم شرح کرد و قاضی عیاض کتاب اکمال خود را بر پایه ی آن استوار نمود و در حقیقت اثر او را تکمیل کرد . مازری در فنون ادب آثار بسیاری دارد و کتاب ایضاح المحصول در برهان الاصول از اوست و دانشمندی فاضل و ذوفنون بود .

مازری در سن ۸۳ سالگی در هیجدهم ربیع الاول سال ۵۳۶ (ثلو) وفات یافت و مازری

بفتح و کسر زاء یکی از شهرهای صقلیه است .

صفحه ۱۹ مرسی : ابوبکر اسماعیل بن سیده پدر ابوالحسن علی بن سیده .

سیوطی مینویسد نامبرده ادیبی نابینا و از شاگردان ابوبکر زبیدی و از نحویهای هوشمند بشمار بود و پس از ۴۰۰ (قققق) وفات یافت .

صفحه ۲۹۷ مشرفی : شیخ محمود بن حسام الدین جزائری .

مصفی المقال مینویسد شیخ احمد آل طعان در منیه الممارسین نوشته مشرفی بفتح راء مشدده منسوبست به آل مشرف یکی از عشائر عراق که منسوب بجزائرنند .

مشرفی اصلا جزائری بوده و در جوارز متولد شده و همانجا رشد کرده و از شیخ بهائی قده روایت می نموده و طریحی در ضیاء اللامع از او نامبرده .

مشرفی زکوت ذکری را سال ۱۰۱۹ استنساخ کرده و از استنساخ فروع کافی سال ۱۰۲۴ آسوده شده و کتاب اختیارالرجال کشی شیخ طوسی قده را مرتب کرده و این عمل را پیش از شیخ داود بحرانی که او نیز رجال مزبور را مرتب نموده انجام داده .

صفحه ۲۴۵ میرخواند : محمد از مورخان اوائل قرن دهم هجریست .

مؤلف حبیب السیر خواندمیر که دخترزادهی اوست مینویسد میرخواند از سایر اولاد امیر خواند شاه بسلامت طبع معروفست در ایام جوانی بتحصیل علم پرداخت در علوم معقول و منقول مهارت پیدا کرد در تاریخ و انشاء استاد کامل بود ، کتاب روضه الصفاء او معروفست ، وی اواخر عمر انزوا اختیار کرد و در گاز گاه هرات از خلق برکناره بود تا بر اثر بیماری بشهر آمد و پس از ده ماه بیماری سال ۹۰۳ (ظج) هجری در دوم ذیقعد در سن ۶۶ سالگی وفات یافت .

صفحه ۳۱۵ میرزای قمی : میرزا ابوالقاسم از اعلام بزرگوار قرن سیزدهم هجری و از مفاخر بنام شیعه است رضوان الله علیه .

قصص العلماء مینویسد میرزای مبرور پس از فراغت از تحصیلات به قریه درمباغ که محل پدرش بود مراجعت کرد و از آنجا که مردم قریه مزبور نمیتوانستند هزینه زندگی او را اداره نمایند بنا به پیشنهاد حاج محمد سلطان که از اعیان متدینین و از ارادتمندان بوی بود به قلعهی بابورفت در آنجا میرزا هدایه الله برادر حاج محمد سلطان و علیدوستخان پسر حاج ظاهرخان از مراتب نحو و منطق میرزا استفاده نمودند و شرح جامی و حاشیه ملا عبدالله

را نزد آنجناب میخواندند .

در قریه بابواز وجود معظم له استفاده نمیشد و مردم از مقام محترم او قدردانی نمیکردند مخصوصا ملای محل موجبات ناراحتی روحی او را کاملا فراهم میآورد ، پس از این حکایت نوشتن مار و شکل مار که از طرف ملای مزبور پیشنهاد شده بود نوشته و نیز استفتای وقیحانه‌ای که از طرف برخی از مخالفان شده بود میرزا را سخت متاثر ساخته چنانچه ناچار عازم اصفهان شد و در مدرسه‌ی کاسه‌گران مدتی به تدریس پرداخت .

طولی نکشید برخی از ملانماهای دنیا دار دانست هرگاه میرزا را به حال خود گذارد کرسی تدریس و بالاخره شهر اصفهان را در قبضه‌ی زعامت خود قرار خواهد داد به همین مناسبت وسائل اتهام او را فراهم آورد ، میرزا از اصفهان عازم شیراز شد و در آنجا با سلطنت کریمخان زند وکیل الرعایا بود میرزا مدت سه سال در شیراز اقامت کرد و از طرف شیخ عبدالمحسن و فرزندش شیخ مفید پذیرائی میشد و هنگامیکه خواست از شیراز خارج شود مبلغ دو بیست تومان از طرف نامبردگان بوی اهدا شد ، میرزا در مسیر خود وارد اصفهان شد و از آن پول کتابهایی که لازم داشت خریداری کرده دوباره وارد بابو گردید برخی از طلاب از فرصت استفاده کرده بدرس فقه و اصول او حاضر میشدند لیکن بمناسبت اینکه محل گنجایش بحر مواج کمالات او را نداشت و از طرف دیگر نمیتوانست هزینه زندگی خود را اداره نماید عازم قم شد و در جوار عتبه علیه فاطمیه علی صاحبهاالاف الثناء والتحیه متوطن شد از برکات آن روضه متبرکه درهای فیوضات دنیوی و اخروی بروی او باز شد و مقبولیت عامه پیدا کرد و محصلان علوم اسلامی از اطراف و اکناف به مکتب علم اصول و فقه او روی می‌آوردند و لشکری و کشوری به چشم احترام و نیازمندی بوی می‌نگریستند کرام البرره اول مینویسد ورود میرزای قمی بقم هزمان با سلطنت فتحعلیشاه قاجاری بلکه بنا به پیشنهاد خود او یا مردم قم بوده و از آنروز که در حرم ائمه ساکن شد به محقق قمی موسوم گردید و مرجع تقلید شیعه بود و زعامت شیعه بعهدی او برقرار شد و گروهی از بزرگان افتخار شاگردی او را پیدا کردند .

میرزا فرزند پسری از خود باقی نگذارد و فرزندى داشت که در جوانی غرق گردید و سه دختر یا بیشتر از او بظهور رسید یکی از آنها بحباله ملا علی بروجردی و دیگری به همسری میرزا ابوطالب قمی امام جمعه قم و سومى در اختیار ملا اسدالله بروجردی معروف

به جمالاسلام درآمد فتحعلیخان صبا گفته .

عقل گفتا اسداللهی باز همدم دخت ابوالقاسم شد

نگارنده گوید پیش از این مؤلف در شرح حال میرزای مبرور نوشت کتب و رسائل میرزا بسیار است اینک این نگارنده مینویسد یکی از رسائل او ترجمه قصیده نونیه مرحوم سید محمد ، خادم حائر شریف حسینی است که در ضمن بیست و چهار بیت در سوک حضرت سیدالشهداء سروده و در مطلع آن خطاب به فرات میگوید :

نهرافرات ایقزی السبط ظمانا و من میاهک تروی الانس والجانا

میرزای مبرور همان قصیده را در ضمن چهل و شش بیت تقریبا بیت بیت ترجمه کرده است و در روز سه شنبه دهه سوم ماه شوال سال ۱۲۸۴ هجری همان اوقات که مجاور عتبه حسینی بود با تمام آورده .

ریحانه چهارم ، بخش آخر رساله مزبور و قسمتی از آغاز آنرا که بخط ثلث و نسخ و نستعلیق ماهرانه خود میرزا بود در ضمن شرح حال معظم له گراور کرده ما ذیلا برخی از قصیده خود میرزا را از همان کتاب نقل میکنیم .

ای فرات ایا رود سبط پیمبر از جهان
ای چرا طوفان نکردی تا کنی غرق بلا
ای چرا تو خون نگشتی چون حسین از تو نخورد
ای چرا در روز عاشورا نخشکیدی ز غیظ
چون نظر افکند موسی سوی دریا تا کند
نور چشم ساقی کوثر ز حسرت داشت چشم
تشنه و تو سیر گردانی ز آبت انس و جان
سرکشانرا تا که طوفانی ز خونها شد روان
مثل رود نیل مصر اندر دهان قبطیان
مثل دریای نجف در حول شهر کوفیان
زان گذر بر خود فروشد آب مثل خاضعان
سویت ای بی آبرو مایل نگشتی سوی آن

بطوریکه همه نوشتانند رحلت میرزای مبرور سال ۱۲۳۱ (غزلا) اتفاق افتاده و مدفنش در شیخان و مرقدش با گنبد کوچکی مشخص و مزار عمومی است .

ماده تاریخ او غزال است شاعری گفته (نقطه مشکین گشا از ناف مشکین غزال) یعنی غزال را مبدل به غزال کن .

و تاریخ معروف او (از این جهان بجنان صاحب قوانین رفت) .

اینجانب در عیون التواریخ چنین تضمین کردم .

ز فوت شیخ شیوخ اکابر اسلام قوام دانش و قوت زرسم و آئین رفت

در این مصیبت ساعد بگفته با تضمین

از اینجهان بجنان صاحب قوانین رفت

مرحوم جابری در تاریخ اصفهان مینویسد بمجردیکه خبر رحلت او با اطلاع فتحعلیشاه رسید از زیادی ناراحتی مقداری پیاده حرکت کرده سپس اسب آورده سوار شده روانه قم گردید .

مجملی از شرح حال پدرش بنام جاپلغی سبق ذکر یافت .

صفحه ۳۲۵ میرزا کمالا : میرزا کمال الدین محمد فسوی از دانشمندان قرن یازدهم هجری بوده .

فیضالقدسی ذیل دامادهای مجلسی مینویسد چهارمین دختر ملا محمد تقی مجلسی همسر فاضل آقا میرزا کمال الدین فسوی شارح شافیه است از فرزندان و اعقاب او اطلاعی نداریم .

شیخ محمد بن محمد زمان کاشی از شاگردان او بوده در اجازهایکه به آقا باقر هزار جریبی داده از او به شیخ محقق ورع و علامه تعبیر نموده و نوشته است تفسیر و امثال آنرا از وی استفاده کردم .

و از آقا میرزا ابراهیم قاضی نقل کرده وی از شاگردان میرزا کمالا بوده و از او به علامه جلیل ورع محقق فقیه مفسر ، ادیب متکلم تعبیر نموده و اظهار داشته آثار ادبی او را روایت کرده ام .

مصفی المقال گوید میرزا حیدر علی مجلسی نیز از او روایت کرده و او را به اوصاف مزبور ستوده و شرح شافیماش را که بنام القیودالواقیه بوده نام برده است .

میرزا کمالا قصیده دعبل را سال ۱۱۰۳ شرح کرده و سال ۱۳۰۷ هجری بطبع رسیده و نیز نسخه بیاض مانندی وصیت بفرزند یا یکی از نزدیکانش نگاشته و در آن نسخه که قریب به هزار بیت است بسیاری از مصنفین و مصنفات را نام برده و فوائد تاریخیه و رجالیه بسیاری در آن ایراد کرده و نسخه آنرا سال ۱۳۴۲ هجری نزد سید محمد علی هبمالدین شهرستانی در بغداد دیده ام .

صفحه ۳۲۶ میسی : شیخ لطف الله از دانشمندان قرن یازدهم هجری بوده .

پدرش عبدالکریم و جدش ابراهیم و جد اعلایش علی بن عبدالعال همگی از علمای عصر خود بوده اند وی در خاندان علم و فقه تربیت یافته و خود به تربیت فرزندان

دانشمند موفق گردیده .

مؤلف در شرح حال جدش ابراهیم مینویسد شیخ لطف‌الله در اوائل عمر از میس به مشهد مقدس رضوی (ع) منتقل شد و مدتی در آنجا زیست داشت و مراتب فقه را از محضر ملا عبدالله شوشتری استفاده کرده و کرسی تدریس آستان ولایت مدار حضرت سلطان علی بن موسی‌الرضا (ع) را بعهدہ گرفت و از اوقاف مربوط بمدرسین روضه‌ی مبارکه استفاده می‌کرده سپس در روزگار سلطنت شاه عباس کبیر به قزوین رفته و چندی حوزه تدریس آنجا را اداره می‌نموده و پس از آن بامر شاه عباس باصفهان رفته و در خانه مجاور با مسجدیکه شاه عباس ساخته و بنام وی مشهور است زیست داشته و به تدریس و اقامت جماعت در همان محل اشتغال داشته و با عزت و آقائی روزگار می‌گذرانیده و شیخ‌بهائی بعلم و فضل او اعتراف داشته و مردم را در امور شرعی باو ارجاع میداده .

شیخ لطف‌الله نماز جمعه را در عصر غیبت واجب میدانسته و خود در مسجد معروفش باقامه جمعه اشتغال می‌ورزیده .

از بعض کتب بدست می‌آید شیخ لطف‌الله علاوه برآنکه شاگرد ملا عبدالله شوشتری بوده پدرزن وی نیز بوده پس از آنکه ملا عبدالله با امامت مسجد شاه‌موظف گردید امامت مسجد را بشیخ لطف‌الله واگذار کرد و مسجد بنام شیخ لطف‌الله خوانده شد چنانچه الحال نیز به نام او موسومست .

مسجد مزبور که از مساجد معروف اصفهانست در میدان نقش جهان اصفهان برابر با عالی‌قاپو واقع گردیده .

نور صادقی در اصفهان مینویسد پیش از آنکه مسجد بصورت فعلی درآید در محل آن مسجدی از قدیم ساخته شده بود شاه‌عباس تصمیم گرفت در محل مزبور مسجد آبرومندتری ساخته شود و طبق تصمیمی که داشت مسجد را بخاطر ملا عبدالله بنیان نمود و امامت آنرا را بعهدہ او واگذار کرد و پس از آنکه مشارالیه با امامت مسجد شاه مقرر گردید امامت مسجد مزبور را بعهدہ‌ی پدرزنش شیخ‌لطف‌الله که از علمای بزرگ بود واگذار نمود و اینک به نام او شهرت یافته .

مسجد مزبور عبادتگاه ویژه شاه‌عباس بود و همه روزه نماز خود را در آنجا بجای می‌آورد .

این مسجد طوری ساخته شده که تمام فضای آن همان چهاردیواری است که گنبدی روی آن زده شده و قطر آن کمتر از قطر مسجد شاه مجاور آن نمیباشد لیکن ارتفاع آن از ارتفاع گنبد مسجد شاه کمتر است .

جهت میدان شاه شمالی و جنوبی است و چون جهت قبله بطرف جنوب غربی است دالان ورودی و رواقهای اطراف مسجد طوری ساخته شده که در توجیه قبله انحراف بنا نسبت بمیدان بهیچوجه محسوس نمیباشد و آنرا یکی از شاهکارهای معماران عهد صفوی باید شمرد ، و در سابق منبری داشته که قابل حمل و نقل بوده .

گنبد مسجد شیخ لطف‌الله که یک قدح چینی اعلائی سر پوشداری است که هرچه بیشتر به زیبائی و اهمیت این مسجد افزوده و پنجره‌هایی از آن بدرون مسجد باز شده که فضای زیر گنبد بوسیله آنها روشن میشود تاریخ بنای آن غبط‌علیرضا عباسی سال ۱۰۱۲ و بهامر شاه عباس کبیر بوده .

شیخ لطف‌الله از همه جهت مورد توجه شیخ بهائی قده بوده و از آنجناب برای خود و فرزندش از جناب شیخ استجازه نموده وی اجازهای به او و فرزندش قوام‌الدین جعفرزاده و تاریخ آن اوائل دهه آخر شوال سال ۱۰۲۰ هجری یعنی ده سال پیش از وفات خود شیخ بوده . شیخ بهائی در آغاز اجازیه که در مجلد اجازات بحار آمده مینویسد الاخ‌الاعز الامجد صدر صحیفه الفقهاء العظام و دیباجه جریده الفضلاء الکرام و نتیجه اعظام العلماء الاعلام مرتقی ذروه المجد والمعالی ممتطی صهوما لفرخربین الافاخم والاعالی جامع اسباب الفضائل العلمیه والعملیه حاوی اشوات المزیای الصوریه والمعنویه شمس سماء الاناره والافاضته والورع والتقی والاقبال الشیخ لطف‌الله العالمی و فقه‌الله لارتقاء ارفع معارج الکمال و بلغه جمیع الامانی والامانی .

و نیز در مجلدات اجازات بحار صورت اجازهای که جدش ابراهیم به پدرش شیخ عبدالکریم داده ضبط شده و تاریخ آن اوائل ماه مبارک رمضان سال ۹۷۵ (عظه) در نجف اشرف بوده بطوریکه مؤلف اظهار داشته شیخ لطف‌الله سال ۱۰۳۵ (غله) وفات یافته و ماده تاریخ فوت او را از قول مؤلف محافل المؤمنین بدون نام مورخش ذکر کرده .

لیکن بطوریکه نگارنده در عیون التواریخ متذکر شده ماده تاریخ به ضمیمه اشعار دیگر ساخته طبع مؤلف عالم‌آرا اسکندر بیک منشی است .

شیخ لطف‌الله رفت از دار دهر
عزم عقبی کرد از دنیای دون
سال تاریخش همی جستم ز عقل
چون دو لام از نام او ساقط کنی
رخت بر بست از جهان بیمدار
شد جنانش مامن و دارالقرار
گفت با من نکته‌های آن پیر کار
سال تاریخ وفاتش زان شمار

مرحوم خان جابری در تاریخ اصفهان وری ذیل مسجد شیخ لطف‌الله سال فوت او را سنه ۱۰۳۵ و در ضمن وقایع تاریخیه سال فوت او را ۱۰۳۲ نوشته و برخی دیگر از معاصران سال رحلت او را اوائل ۱۰۳۲ نگاشته‌اند.

صفحه ۱۴۳ ناشی اکبر: ابوالعباس عبدالله بن محمد ناشی انباری معروف به ابن شری

ابن خلکان مینویسد نامبرده از سرایندگان بنام و در طبقه ابن رومی و بحتری بوده و بنام ناشی اکبر در مقابل ابن وصیف که ناشی اصغر است شهرت یافت.

ناشی اکبر در نحو و عروض و کلام مهارت داشته و اصلاً از مردم انبار بوده و در بغداد میزیسته پس از مدتی بمصر رفته و همانجا تا آخر عمر بوده وی در علم منطق استاد و در نحو و عروض ایرادهائی داشته و با امثله‌ایکه خلیل در فن عروض آورده مخالفت نموده و قصیده‌های در فنون علوم در ضمن چهار هزار بیت و با یکروی سروده و اشعار زیادی از او باقی است از اوست:

فدیتک لو انهم انصفوک
تردین اعیننا عن سواک
و هم جعلوک رقیبا علینا
الم یقروا و یحکمهم مایرو
لردوا النواظر عن ناظریک
و هل تنظر العین الا الیک
فمن ذایکون رقیبا علیک
ن من وحی حسنک فی وجنتیک

ابن شریخ سال ۲۹۳ (جصر) در مصر وفات یافت.

شرشیر بکسر هر دو شین نام پرنده‌ایست بزرگتر از کبوتر که اوقات زمستان از دیار ترک بمصر می‌آید.

صفحه ۲۹۷ نجفی: شیخ محمد بن جابر از اعلام قرن یازدهم هجری بوده در پاورقی لؤلؤه و مجلد سوم ماضی النجف مینویسد نامبرده عالمی عامل و فقیهی محدث و رجالی متبحر و از شاگردان شیخ محمد نواده شهید ثانی بوده و از پدرش جابر و سید شریف

شولستانی و شیخ محمود بن حسام مشرفی روایت میکرده و شیخ طریحی از او روایت داشته و نیز اجازه مفصلی برای سید مرتضی ساروی مازندرانی و شیخ احمد جزائری متوفی ۱۱۵۰ نوشته و تقی مجلسی از پدر نامبرده روایت میکرده.

نجفی مجلدی مشتمل بر رسائل چندی از جمله رساله تزکیه راوی واجد تالیف شیخ محمد نواده شهید ثانی بخط خودش که سال ۱۰۳۰ از استنساخ آن فارغ شده نوشته و نزد سید صدر موجود بوده.

آثار او رساله‌های در تحقیق محمد بن اسماعیل رساله‌های در کنی و القاب کتابی در علم رجال رساله‌های در سوالاتی که از شیخ عبدالنبی نموده رساله‌های جواز تقلید میت . از بعضی رساله‌هایش بدست می‌آید از شاگردان میرزا محمد اخباری مؤلف رجال کبیر بوده و خود از فحول علما و شیخ اجازه عصر بود طریحی و شیخ احمد جزائری و دیگران از شاگردان او بشمارند .

پدرش جابر از مشایخ عهد و جدش عباس از علماء میرز و کتابی در حقیقت شرعیه دارد .

صفحه ۲۴۴ نوربخش: سید محمد از عرفاء بنام قرن نهم هجریست قاضی نورالله شهید فرموده غوث‌المناخرین و سیدالعارفین سید محمد نوربخش، کوکبی درخشنده و نور بخش دیده‌ی مراقبان ملهمات غیبی و فروغ‌افزای بصیرت را صدان مرا صدو ارادت‌لاریبی. نوربخش پیوسته در لباس سیاه که سنت مشایخ بود بسر میبرد و نسبت به هفده واسطه به امام همام بدر تمام حضرت موسی بن جعفر علیهما و علی آباءهما الاف التحیه والسلام میرسد پدرش سید عبدالله از مردم قطیف بود پس از زیارت مشهد مقدس رضوی در قائن متوطن شد سید محمد در آنجا از وی بظهور رسید در هفت سالگی قرآن را فرا گرفت سپس به حله رفته در حلقه‌ی شاگردی ابن فهد حلی قده در آمد و کتاب عقائد را در فقه از تقریرات او نوشته پس از این دست ارادت به خواجه اسحق خنلانی داده و از طرف او طبق خوابی که دیده بود به نوربخش ملقب شد طولی نکشید بر اثر استعداد ذاتی اطوار سبعه را طی کرده و احوار هفتگانه در دلش تجلی نموده به جانشینی خواجه اسحق که خود خلیفه سید علی همدانی بود منصوب شد و خواجه بر اثر اهمیت فوق‌العاده‌ای که در سید مشاهده کرد خود و مریدانش دست ارادت بوی داده و در حلقه‌ی بیعت او درآمدند تنها کسی که از

میریدان خواجه با خواسته‌ی او موافقت ننمود سید عبدالله برزش آبادی بود که در آن روز حضور نداشت و پس از آن نیز دست مخالفت از آستین درآورد سید عبدالله پس از این مستقلاً باریکه ارشاد برقرار گردید و سلسله‌ای تشکیل داد که تا بامروز سلسله‌ی او باقی و به نام ذهبیه موسوم و مشهور است .

برای اطلاعات بیشتر بکتابهای ریاضالسیاحه دبستانالسیاحه و حدائقالسیاحه و طرائقالحقایق و امثال آنها مراجعه شود .

سید نوربخش مکرر به زندان شاهرخ و حاکمان او می‌افتاد و همواره پس از نجات از زندان اوقات خود را بسر می‌گذرانید تا پس از مرگ شاهرخ به ری مسافرت کرد و به قریه سولقان ساکن شد و همانجا روز پنجشنبه ۱۴ ربیع‌الثانی سال ۸۶۹ (ظسط) خرقه گذارد و در یکی از باغهای آن قریه مدفون شد شاعری در سوک او گفته :

نوربخش جسم و جان آنقهرمان ماء و طین	آفتاب اوج دانش نور چشم اهل دین
هشتصد و شصت و نه و ماهش ربیع آخرین	سال عمرش بود هفتاد و سه و سال وفات
درگذشت از عالم فانی هم‌ام‌العالمین	چارده‌هزار ماه رفته پنجشنبه چاشت‌گیر
سید نوربخش علاوه بر کتاب عقاید رساله‌ها و کتب عرفانی چندی دارد از غزلیات	دلنشین اوست :

دیدیم عالمی که صفاتست عین ذات	شستیم نقش غیر از الواح کائنات
محو است در حریم هویت تعینات	لاهورت صرف و وحدت محض است و ذات بحت
بر حال آدمی که شود مظهر صفات	قدوسیان عالم علوی برنند رشک
حقا که اوست علت عائی ممکنات	آنکس که متصف بصفات کمال شد
	از رباعیات اوست :

اثبات ز نفس او محقق نشود	تا مرد ز خود فانی مطلق نشود
ورنه بگراف آدمی حقیق نشود	حلول توحید نیست نا بودن توست

سید نوربخش خلفاء چندی داشته از جمله فرزندش شاه قاسم فیض بخش متوفی ۹۸۱

(اظف) .

گویند در حضور شاه سلطانحسین میرزا جامی یا شاه قاسم در برابر عده‌ای از حضار در کلمه لا اله الا الله بحث کرد شاه گفت اوقاتی که در هرات بودیم می‌شنیدیم تو در کلمه‌ی

علی ولی الله بحث داری حالا می بینیم در کلمه‌ی لا اله الا الله نیز مشکوکی .

یعنی خیال میکردیم تنها منکر مقام ولایت و اشعه‌ی تابناک آن از جمال با کمال علی (ع) میباشی اکنون معلوم شد در توحید هم بر پایه استواری برقرار نمیباشی و کافر مطلق . دیگری شیخ محمد لاهیجی متخلص به اسیری و متوفی ۹۱۲ (ظیب) و شارح گلشراز . اسیری مدت شانزده سال مراتب چهارگانه خدمت و عزلت و خلوت و صحبت را از وی بهره‌مند شده و به اخذ اجازه ارشاد از طرف او نائل گردید و اجازه نامه‌اش را در آخر شرح گلشن ایراد کرده و بسه اجازه در مراتب مختلفه از طرف او مفتخر شده و مکاشفاتی که از برکات ارشاد او برده در شرح گلشن بمنظور حدیث نعمت یادآوری کرده رحم الله معشر الماضین .

گویند پس از آنکه اسیری شرح گلشن راز را بنام مفاتیح الاعجاز بانجام آورد نسخهای از آن برای عبدالرحمن جامی فرستاد وی در پاسخ وصول آن این رباعی را ارسال داشت .
 ای فقر تو نوربخش ارباب نیاز خرم ز بهار خاطرت گلشن راز
 یکره نظری بر مس قلبم انداز شاید که برم ره بحقیقت ز مجاز
 بخشی از اشعار اسیری بمناسبت در شرح گلشن آورده شده .

صفحه ۳۹۴ ورد بن زید اسدی برای کمیت سراینده سابق الذکر این سراینده از شعراء قرن دوم هجری و از اصحاب امام باقر و امام صادق (ع) بود .
 ابن عیاش در مقتضب الاثر مینویسد ورد بن زید قصیده‌ای در ستایش از امام باقر (ع) سروده در آن قصیده از میلاد مسعود حضرت بقیه‌الله و ساختمان سامرا که هنوز آبادان نشده بود و امثال آنها از حقایق دیگر که از مقام مقدس امامین هم‌امین استفاده کرده اطلاع داده و گوید :

کم جزت فیک من احواز و ایفاع و اوقع الشوق بی قاعا الی قاع
 یا خیر من حملت انشی و من وضعت به الیک غدا سیری و ایضاعی
 اما بلغتک فالامال بالفه بنا الی غایه یسعی لها الساع
 من معشر شیعه لله ثم لکم صور الیکم بابصار و اسماع
 دعاه امر و نهی عن ائمتهم یوصی بها منهم واع الی واع
 لا یستامرن دعاء الخیر ربهم ان یدر کوا فیلبوا دعوه الداع

متی الولید بسامرا اذا بنیت
حتی اذا قذفت ارض العراق به
و غاب سبتا و سبتا من ولادته
شبيه موسى و عیسی فی مغابهما
انی لارجوله رؤیا فادركه
بذاک انباؤنا الراون عن نفر

یبدو کمثل شهاب اللیل طلاع
الی الحجاز افاخوه بجعجاع
مع کل ذی جوب لارض قطاع
لو عاش عمر یهما لم ینعه ناع
حتی اکون له من خیر اتباع
منهم ذوی خشیه لسه طواع

صفحه ۳۴۷ یزیدی: ابومحمد یحیی بن مبارک از ادباء و قراء قرن سوم هجری بوده .

ابن خلکان مینویسد ابن ابوالعتاهیه گفته بیاد دارم ابومحمد نزدیک بهزار مجلد از آثار ابوعمرو بن علاء را مرتب ساخته بود بنابراین ده هزار ورقه از آثار وی بدست آوردین گردیده زیرا هر مجلدی عبارت از ده ورقه است .

و همانوقت که خلیل بوضع علم عروض پرداخت یزیدی بفرگرفتن از او اشتغال ورزید درعین حال اعتمادش به بوعمرو بیشتر از خلیل بود .

یزیدی در برابر خانه ی بوعمرو مکتب خانه داشت و کودکان به مکتب خانه ی او رفت و آمد میکردند و از آنجا که یزیدی مردی هوشمند و با فراست بود بوعمرو بوی اطمینان کامل داشت .

یزیدی در روایت خود کمال صحت را بکار می برد و همگان او را صحیح الحدیث و صادق القول میدانستند و تنها ایرادی که باو میگرفتند مرام اعتزال بود که میگفتند وی معتزلی مسلک است .

یزیدی در روزگار رشید پاپای کسائی حرکت میکرد چنانچه هر دو در یک مجلس به تعلیم قرائت میپرداختند ، کسائی معلم امین و یزیدی معلم مامون بود .

یزیدی گفته هنگامی دنیا بر من سخت گرفت به بارگاه مامون وارد شده کنیزک ماشی مشغول خوانندگی بود ، این اشعار را خواندم :

و رمیت فی قلبی بسهم نافذ
هذا مقام المستجیز العائد
فرح الجفون بحسن وجهک لائد
لامثل ربی کف ذاک الاخذ

وزعمت انی ظالم فهجرتنی
فنعم هجرتک فاغفری و تجاوزی
هذا مقام فتی اضربه الهوی
و لقد اخذتم من فؤادی انسه

مامون گفت آیا حالتی از وضع فعلی ما بهتر میباشد؟ گفتم آری، گفت چه حالت است؟ گفتم سپاسگزاری از کسیکه این نعمت عظمی را بتو ارزانی داشته، مامون تحسین کرده و مرا بخود نزدیک ساخت و صد هزار درهم بمن پاداش داد، اعطا مامون در چنان تنگدستی آنقدر مرا خوشحال کرد که گویا خود را بر فراز ماه مشاهده کردم.

یزیدی گفته روزی از بینوائی و قرضداری و هجوم طلبکاران بمامون شکایت کردم گفت در این روزها پولی در اختیار ما نمیباشد و بهمین مناسبت بطور دلخواه نمیتوانیم حاجت ترا برآوریم، یزیدی اظهار داشت بالاخره چاره‌ای برای من در نظر بگیرید مامون اندیشهای کرده گفت هنگامیکه مجلس انس آراسته و ندیمان گرداگرد من اجتماع کرده نامهای خطاب بمن بنویس یا مرا در مجلس خود راه دهید یا یکی از حاضران را بجانب من بفرستید تا با او ساعتی را انس بگیرم.

یزیدی طبق پیشنهاد مامون در یکی از مجالس انس حضور یافته نامهای سر بهمیری به دربان داده تا بمامون بدهد، مامون نامه را گشوده این دو شعر در آن مکتوب بود.

یا خیر اخوان و اصحاب هذا الطفیلی علی الباب
فصیرونی و احدا منکم او اخر جوالی بعض اصحاب

مامون نامه را برای حاضران خوانده گفت بدیهی است در چنین موقعی طفیلی مزبور مناسب نیست در مجلس ما شرکت کند پیام داد بدیهی است شرکت تو در چنین مجلسی مناسب نبوده ناچار هر یک از حاضران را که میخواهی بمنادمت خود اختیار کن.

یزیدی اظهار داشت عبدالله بن طاهر را بمنادمت خویش دعوت میکنم، مامون خطاب بعبدالله اینک ترا بمنادمت خود خواسته،

عبدالله گفت آیا مناسب است در چنین موقعی ندیم طفیلی شوم؟ مامون گفت نمیتوانم از خواسته بومحمد اعراض کنم هرگاه از منادمت او کراهت داری با مبلغی خود را بخر گفت بده هزار درهم خود را خریدم، مامون گفت کم است پیوسته زیاد کرد تا به صد هزار درهم رسید مامون گفت بلاد رنگ مبلغ مزبور را حاضر کن، عبدالله نامهای به وکیلش نوشته مبلغ مزبور را در اندک وقتی بحضور مامون آورد مامون مبلغ نامبرده را برای یزید فرستاد و گفت این مبلغ را بگیر و از منادمت با عبدالله منصرف شو یزیدی وجه را گرفت و از دربار بیرون رفت.

یزیدی گفته مردی ادعای پیمبری کرد او را نزد مهدی عباسی آورده مهدی پرسید تو پیمبری؟ گفت آری، پرسید برای کدام عدمای از مردم مبعوث شده‌ای؟ آن مرد گفت از ساعتی که مبعوث شده‌ام مرا بزنند بدهماید و مهلت نداده تا نزد کسی بروم و نبوت خود را اظهار بدارم.

مهدی خندید و او را توبه داد.

ابن خلکان نوشته حداکثر اشعار یزیدی مرغوب و قابل اهمیت است از جمله باد و شعر زیر اصمعی را هجو کرد.

ربعی اصلا از مردم شیراز بود و در بغداد منزل و مقام برای خود برگزیده بود.

ابن لی دعی بنی اصمعی متی کنت فی الاسره الفاضله
و من انت هل انت الامروء اذا صح اصلک من باهله

یزیدی پنج فرزند داشت و همگی آنها از دانشمندان و ادیبان و سراینندگان و راویان اخبار و اشعار عرب بودمانند.

از آنجمله محمد، بزرگتر و شاعرتر از دیگران بود.

بحمدالله والمنه موفق گردیدم تزییلات نیمه دوم ترجمه مجلد سوم روضات الجنات

را در روز دوشنبه ششم صفرالمظفر سال ۱۳۹۳ هجری در جوار عتبه علیه رضویه علی صاحبها الاف الثناء والتحیه بپایان آورم و آرزومندم ترجمه و تزییل مانند اصل آن مورد توجه حضرت پروردگار و ائمه اطهار قرار بگیرد و از طرف آنان موقعیت ویژه‌ای پیدا کند بمنه و کرمه و انا الحقیر محمد باقر ساعدی ابن‌الحسین المشهدی.

ابوالحسن اشعری	۱۱۹	ابوالبقاء عکبری	۲۹
ابوالحسن تھامی	۱۶۵	ابوالجود عجلانی	۳۵۸
ابوالحسن زہراوی	۱۸۹	ابوحکیم خبری	۱۵
ابوالحسن طبیب	۱۸۹	ابوحنیفہ دینوری	۹
ابوالحسن قرطبی	۴۵۹	ابودلف عجلی	۴۱۲
ابوالحسن مدائنی	۱۵۹	ابوزید نمیری	۲۵۱
ابوالحسن وراق	۱۴۶	ابوسعید اربلی	۳۶۵
ابوالحسین حلاء	۱۴۳	ابوسعید غوری	۱۵
ابوالحسین ولاد	۱۵	ابوشکور بلخی	۴۱۴
ابوالخیر انباری	۳۶۴	ابوعبدالله طائی	۱۷
ابوالخیر کفرطائی	۳۶۵	ابوعبدالله قاسی	۳۶۹
ابوالرضا راوندی	۳۱۱	ابوعبدالله عکرمہ	۴۱۴
ابوالعاص اموی	۴۱۵	ابوعبید بکری	۱۷
ابوالعالیہ شامی	۴۱۵	ابوعبید لغوی	۳۵۵
ابوالفتح آمدی	۷۷	ابوعلی شہوئی	۴۱۵
ابوالفتح بستی	۱۵۲	ابوعلی شیخی	۴۱۶
ابوالفرج اصفہانی	۱۳۴	ابوعلقمہ نحوی	۲۸۷
ابوالفرزدق	۳۴۱	ابوعمر ثقفی	۲۸۵
ابوالقاسم ازدی	۸۱	ابوعمر دانی	۸۹
ابوالقاسم اسدی	۸۵	ابومحمد انصاری	۱۸
ابوالقاسم حمزہ حسینی	۴۱۱	ابومحمد لورقی	۳۶۸
ابوالوقت سجزی	۴۱۱	ابومحمد واسطی	۳۶۴
ابویوب انصاری	۴۵۹	ابوموسی اشعری	۴۱۷
ابوبردہ اشعری	۴۱۱	ابوموسی ضربیر	۱۸
ابوبکر اصفہانی	۸۳	ابونضر کندی	۴۳
ابوبکر فارسی	۴۱۲	ابونعیم بصری	۱۴۵
ابوجعفر جدہ	۴۱	ابویوسف ہمدانی	۳۶۹
ابوالبقاء اوسی	۴۱	ابن السید	۱۸

ابن سید	۱۸	ابن الفرس	۲۵
ابن سیده	۱۹	ابن ابی الربیع	۸۲
ابن شاهمردان	۸۱	ابن ابی الهیثم	۲۳
ابن شرابی	۱۴۸	ابن ابی اصیبه احمد	۴۲۰
ابن شیخ عونیه	۱۷۸	ابن ابی اصیبه علی	۱۸۸
ابن صباغ	۱۸۶	ابن ابی عصرون	۲۰
ابن صباغ شافعی	۱۸۸	ابن اطرش	۲۳
ابن صباغ مالکی	۱۸۷	ابن بری	۲۴
ابن صیافی	۲۵۷	ابن بطلان طبیب	۴۲۱
ابن ضایع اندلسی	۲۲۸	ابن جنی	۸۴
ابن طیلسان	۳۵۸	ابن حاجب	۹۱
ابن عصفور	۲۲۲	ابن حبی	۲۶۷
ابن عقیل عبدالله	۴۸	ابن حلان	۱۷۴
ابن عقیل علی	۵۰	ابن حمزه اصفهانی	۱۴۶
ابن غزال	۱۷۰	ابن حمزه شامی	۱۴۶
ابن فارض	۲۷۷	ابن حوط الله	۲۸
ابن قاسم نحوی	۱۶۵	ابن خشاب	۲۱
ابن قتیبه ابوجعفر	۷	ابن خنزابه	۱۴۳
ابن قتیبه ابومحمد	۷	ابن خروف	۱۸۴
ابن قطاع	۱۷۳	ابن درستویه	۱۰
ابن لهیب	۱۸۵	ابن دقاق اشبیلی	۱۶۵
ابن مرجی	۳۵۷	ابن رضوان طبیب	۱۹۰
ابن مغابیظ	۱۸۷	ابن رفعت	۴۲۴
ابن ملکون	۴۲۸	ابن رومی	۱۱۱
ابن منظور	۸۶	ابن زیات وزیر	۲۷۳
ابن منقی	۱۸۹	ابن سکره	۱۷۶
ابن نقرات	۱۸۱	ابن سکون حلبی	۱۷۶
ابن نجار	۴۲۹	ابن سهل نیشابوری	۱۷۰

انباری	۲۸۸	ابن نفیس	۲۲۹
بائع	۴۳۴	ابن وردی	۲۶۵
باخرزی	۷۰	ابن ہانی نیشابوری	۳
باقل	۴۳۵	ابن ہشام جمال الدین	۴۰
بحرانی کمال الدین	۳۲۶	ابن ہشام عبداللہ	۳۷
بدر جاجرمی	۴۳۵	ابن ہشام عبدالملک	۴۰
بلدی سعید	۸۲	ابن ہشام محب الدین	۴۰
بلدی عبداللہ	۸۳	ابن ہندو	۱۳۹
بنا شیخ محمد بن یوسف	۴۳۶	ابن یعیش اصبحی	۲۵۳
بوشکانی	۴۳۶	ابن یعیش حلبی	۲۵۲
بیضاوی ابوالقاسم	۴۳۷	ابن یعیش سوسی	۲۵۲
بیضاوی عبداللہ	۳۴	ابن یونس منجم	۱۸۲
تاج الدین اسکندری	۲۵۹	آزادانی	۴۳۱
ترکستانی فخر الدین	۳۰۰	آمدی ابوالفتح	۷۷
تفریشی امیر فیض اللہ	۳۱۴	اخطل شاعر	۳۲۹
توزی	۳	ارغونشاہ مغول	۴۳۱
تھامی ابوالحسن	۱۶۰	اسکندری	۲۸۹
ثعالبی ابومنصور	۶۸	اسیری لاهیجی	۵۰۰
جاہلیقی ملامحمد حسن	۴۳۷	اشعری ابوالحسن	۱۱۹
جاہظ	۲۶۹	اشعری ابوموسی	۴۱۷
جامع باقولی	۱۷۷	اصطخری	۴۳۲
جخجخ	۸۲	اصمعی	۵۰
جرجانی شریف	۲۴۲	اعشی	۴۳۲
جزائری فرجاللہ	۳۰۳	افطسی	۴۳۳
جزولی بربری	۲۹۰	امام الحرمین جوینی	۷۲
جمعی	۳۵۷	امیر اصیل الدین	۴۳۳
جوزجانی	۴۴۳	امیر جمال الدین	۹۸
حریری	۳۵۹	امین الدین اربلی	۲۲۴

رمانی علی بن عیسی	۱۴۶	حکیم عمرخیام	۲۵۳
ریحانی لغوی	۱۰۸	حکیم مؤمن	۴۴۴
زبیدی	۳۶۶	حمزه کوفی	۳۷۰
زعفرانی	۲۵۰	حوفی بلقینی	۱۶۶
زنجانی	۸۰	حویزی فرجالله	۳۰۱
زهیربن ابی سلمی	۳۴۲	حویزی لطفالله	۳۲۷
زیدالخیل	۱۳۲	خزرجی	۱۸۰
ساجی	۴۵۳	خضری	۱۵
سبکی تقیالدین	۲۳۴	خواجه عبدالله انصاری	۱۶، ۱۳
سحبان وائل	۴۵۳	خوانساری سیدعلی	۳۱۶
سخاوی علمالدین	۲۱۶	خوانساری سیدمحمد مهدی	۳۱۶
سخاوی علی	۲۱۶	دارقطنی	۱۴۸
سخاوی عماد قوی	۲۲۱	دبیران کاتبی	۲۵۹
سخاوی قاضی شرف	۲۲۱	دریوید عبدالله	۲۹
سراجالدین	۲۵۶	دشتکی جمالالدین	۹۸
سروش اصفهانی	۴۵۴	دشتکی میرکشاہ	۹۹
سلامی شاهی	۲۹۱	دقیقی نحوی	۱۶۴
سمسانی	۱۶۵	دمنهوری	۲۵۶
سیبویه ابوالحسن	۲۶۸	دیمرثی اصفهانی	۳۵۸
سیبویه ابوبکر	۲۶۷	ذوالرمه شاعر	۳۲۷
سیبویه ابوعمرو	۲۶۱	راوندی ابوالرضا	۳۱۱
سیبویه ابونصر	۲۶۸	راوندی ابوالفضل	۳۱۳
سید ابوالبرکات کوفی	۴۵۷	راوندی شیخ حسین	۳۱۳
سید فخار موسوی	۲۹۴	راوندی شمسالدین	۴۵۰
سیدمحمد شفیع	۴۶۱	راوندی عزالدین	۴۵۰
سیفالدین آمدی	۲۰۱	راوندی کمالالدین	۴۵۰
سیفالدین المشد	۲۰۹	ربعی	۱۶۵
شاطبی قاری	۳۶۷	رمانی تونسسی	۱۴۸

عقیلی	۱۴۱	شاہ شجاع مظفری	۴۶۱
عکوک	۲۷۴	شجری نیشابوری	۳۲۷
علم الدین سخاوی	۲۱۶	شریشی	۲۵۸
علی بن سهل صوفی	۱۴۹	شریف جرجانی	۲۴۲
علی بن سهل نحوی	۱۷۰	شعلہ موصلی	۳۶۹
عمرو بن عثمان مکی	۴۷۰	شلوبین صغیر	۲۵۸
غسانی	۴۷۰	شلوبین کبیر	۲۵۷
فارسی ملا فضل اللہ	۴۷۱	شہرزوری	۴۶۳
فرات کوفی	۳۰۰	شیخی ابوعلی	۴۶۳
فرزدق شاعر	۳۳۱	شیخ طبرسی	۳۰۴
فرغانی	۲۵۶	شیخ طریحی	۲۹۶
فصیحی	۱۷۴	شیخ لطف اللہ میسی	۳۲۶
فضیل عیاض	۳۵۰	صقلی	۲۵۰
فلک المعانی	۴۷۴	طاقی	۴۶۳
فنجکردی	۴۷۴	طبرسی ابوالفضل	۴۶۴
قاضی ابوالحسین بغدادی	۲۵۱	طبرسی ابونصر	۴۶۵
قاضی ابوالفتوح	۴۷۶	طریحی صفی الدین	۴۶۶
قاضی تنوخی علی	۱۲۹	طریحی محبی الدین	۳۰۰
قاضی روزبہان	۳۴۷	طلعنکی	۴۶۹
قاضی عیاض	۲۸۲	عاملی علی بن محمود	۴۶۹
قاضی قضاعی	۴۷۸	عبدالسلام بصری	۴۷۰
قاضی مروزی	۴۷۹	عبد اللہ مبارک	۱۳
قاضی ابوالحمد	۴۷۹	عبدری	۱۶
قرشی عبدالمنعم	۲۵	عبید نحوی	۷۵
قرطبی عبداللہ	۳۳	عجیمی	۴۱
قزوینی برہان الدین	۷۹	عزالدین اخلاطی	۳۶۹
و شارحان کتاب شہاب	۷۹	عفیف الدین	۴۴
قصبانی	۳۴۶	عقراط	۳۶۷

مرگوش	۳۶۶	قصری	۸۱
مزنی	۱۷۲	قضاعی ابو حفص	۲۵۶
مسعودی	۱۴	قطب‌الدین رازی	۳۷۳
مشرقی	۴۹۱	قطب‌الدین شیرازی	۳۸۱
مقدسی ابومحمد	۲۴	قفال شاشی	۱۳
مکفوف	۳	قفال مروزی	۱۱
ملیحی	۷۶	کازرونی کمال‌الدین	۴۸۴
میرخواند	۴۹۱	کازرونی منصور	۴۸۴
میرزای قمی	۳۱۵	کاشانی علی	۱۸۱
میرسید شریف جرجانی	۲۴۲	کراع النمل	۱۱۶
میرزا کمالا	۳۲۵	کسائی	۱۰۳
منتجب‌الدین	۴۵۱	کسروی ابوالحسن	۶
ناشی اکبر	۱۴۳	کعب بن زهیر	۴۸۴
نجفی	۴۹۷	کمیت اسدی شاعر	۳۹۳
نردشیری	۸۲	کمیت اول	۴۸۵
نفیسی برهان‌الدین	۲۳۳	کمیت بن معروف	۴۸۶
نوربخش سید محمد	۴۹۸	کمیل بن زیاد	۴۰۱
واحدی	۱۶۹	کنجانی خواجه	۴۸۹
وادیاشی	۳۵۷	کندی ابوالحسن	۱۸۰
وداعی	۲۳۳	کیشی	۴۸۹
وردین زید اسدی	۵۰۰	لالکائی	۴۹۰
وزیر علی بن عیسی	۱۲۸	مازری	۴۹۰
هروی عبدالملک	۷۵	مالقی عبدالله	۲۳
یافعی	۴۳	ماوردی	۱۶۶
یزیدی ابوالعباس	۳۴۶	مجاشعی	۱۷۱
یزیدی ابومحمد	۳۴۷	مدائنی	۱۰۹
		مرادی	۳۶۶
		مرسی	۴۹۱
یونس نحوی	۱۰۴		

تفسیر

رُوحُ الْجَنَانِ وَ رُوحُ الْجَنَانِ

تصنیف: جمال الدین



شیخ ابو الفتوح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم: دانشمند فقید حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

باتعین عدد آیات و کشف الایات، ترجمه لغات مشکله، اعراب کامل

اشعار عربی و ترجمه فارسی عموم اشعار آن

در ۱۳ مجلد بطرز بسیار جالب چاپ و منتشر شد

کتاب نثر طوی یالغات القرآن تألیف استاد دانشمند آقای شعرانی

در ۳۸۷ صفحه ضمیمه جلد ۱۲ تفسیر چاپ شده است و جلد ۱۳ تتمه

لغات القرآن است

ارزش دوره کامل ۱۳ جلدی ۷۸۰۰ ریال و دوره ۲ جلدی ۲۰۰۰ ریال

از فرصت استفاده کرده یکدوره از این تفسیر را تهیه و مطالعه و

زینت خاتمه خود سازید.

از انتشارات

کتابفروشی اسلامیّه

تهران خیابان بوذرجمهری - تلفن ۵۲۱۹۶۶ - ۵۲۵۴۴۸